



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# سلفی گری (وہابیت) و پانچ پرہ شہات

علمی تصنیف و تالیف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سلفی گری ( وهابیت ) و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۴۰	سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات
۴۰	مشخصات کتاب
۴۱	اشاره
۴۷	مقدمه ناشر
۴۹	پیشگفتار
۵۰	پیدایش سلفیته
۵۰	ابن تیمیه از پیشوایان اندیشه سلفیته
۵۱	محمد بن عبدالوهاب، مجدد سلفیته
۵۳	سلفی گری
۵۳	اشاره
۵۴	سلفی گری
۵۴	مفهوم لغوی سلفی
۵۶	مفهوم اصطلاحی سلفی
۵۹	احمد بن حنبل رئیس خط سلفی گری
۵۹	روش احمد بن حنبل در عقاید
۶۱	جایگاه عقل نزد سلفیون
۶۲	آثار سوء منع تدوین حدیث
۶۲	عامل تاریخی پیدایش خط سلفی گری
۶۳	اعتدال
۶۶	ضرورت بررسی احادیث
۶۸	تأویل، ضرورتی بنیادین
۶۸	سلفیته جدید
۶۹	منشأ پیدایش فکر سلفی

۷۰	اسلوب دعوت سلفیان پیشین
۷۲	برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی
۷۲	برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی
۷۳	۱ - عقیده تشبیه و تجسیم
۷۳	۲ - بی احترامی و بغض اهل بیت علیهم السلام
۷۴	تناقض در تضعیفات البانی
۷۸	۳ - نسبت شرک و کفر به مخالفین
۷۹	۴ - مخالفت با تقریب
۸۰	۵ - مخالفت با تصوف اسلامی و زیارت قبور اولیا
۸۰	۶ - بی اعتنایی به تفسیر
۸۰	۷ - دوری از استدلال به قرآن
۸۱	۸ - مخالفت با عقل و عقلانیت
۸۱	۹ - عدم اعتراف به اجماع
۸۲	عدم امکان میزان بودن فهم سلف
۸۲	نبود مذهبی به نام «مذهب سلف»
۸۵	شرح حال ابن تیمیه
۸۵	شرح حال ابن تیمیه
۸۵	نسب ابن تیمیه
۸۶	شروع تحصیل
۸۶	جرأت و جسارت
۸۹	عصر ظهور ابن تیمیه
۹۱	عصر ظهور وهابیت
۹۲	عملکرد سیاسی
۹۳	برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه
۹۳	۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیا
۹۳	۲ - تحریم زیارت قبور

- ۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا ..... ۹۳
- ۴ - تحریم برپایی مراسم ..... ۹۴
- ۵ - تحریم قسم به غیر خداوند ..... ۹۴
- ۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا ..... ۹۴
- تناقضات ابن تیمیه ..... ۹۴
- روش های غلط ابن تیمیه ..... ۹۶
- روش های غلط ابن تیمیه ..... ۹۶
- ۱ - روش او در جرح و تعدیل ..... ۹۷
- ۲ - عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن ..... ۹۸
- ۳ - توسعه در عنوان شرک ..... ۹۹
- ۴ - توسعه در عنوان بدعت ..... ۹۹
- ۵ - اصرار بر تجسیم ..... ۱۰۰
- ۶ - ادعای اجماعات وهمی ..... ۱۰۰
- ۷ - تضعیف مغرضانه روایات ..... ۱۰۱
- ۸ - انکار حقایق تاریخی ..... ۱۰۲
- ۹ - نسبت دروغ بر مخالفان ..... ۱۰۳
- ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت ..... ۱۰۴
- ابن تیمیه از دیدگاه اهل سنت ..... ۱۰۴
- ۱ - ابن جُهَّیل ..... ۱۰۴
- ۲ - یافعی ..... ۱۰۴
- ۳ - ابوبکر حصینی ..... ۱۰۵
- ۴ - ابوحنّیان اندلسی ..... ۱۰۵
- ۵ - ابن حجر عسقلانی ..... ۱۰۵
- مؤلفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه ..... ۱۰۵
- ابن قیم، مروج افکار ابن تیمیه ..... ۱۱۱
- دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله ..... ۱۱۳

- دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله ..... ۱۱۳
- ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۱۳
- ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۱۳
- الف) کسی با پیامبر صلی الله علیه وآله مساوی نیست!! ..... ۱۱۳
- پاسخ ..... ۱۱۳
- ب) عدم دلالت «نفسنا» بر مساوات! ..... ۱۱۴
- پاسخ ..... ۱۱۴
- ج) کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه وآله!! ..... ۱۱۶
- پاسخ ..... ۱۱۶
- د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!! ..... ۱۱۶
- پاسخ ..... ۱۱۶
- ه) مقصود از «نفسنا» شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است!! ..... ۱۱۷
- پاسخ ..... ۱۱۷
- ۲ - توجیه آیه تطهیر ..... ۱۱۸
- ۲ - توجیه آیه تطهیر ..... ۱۱۸
- پاسخ ..... ۱۱۸
- پاسخ ..... ۱۱۹
- ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار ..... ۱۱۹
- ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار ..... ۱۱۹
- پاسخ ..... ۱۱۹
- ایراد دیگر ..... ۱۲۰
- پاسخ ..... ۱۲۰
- ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت ..... ۱۲۱
- ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت ..... ۱۲۱
- پاسخ ..... ۱۲۱
- ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت ..... ۱۲۱



- ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت ..... ۱۲۱
- پاسخ ..... ۱۲۱
- پاسخ ..... ۱۲۴
- پاسخ ..... ۱۲۵
- ۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین ..... ۱۲۸
- ۶ - تضعیف ذیل حدیث ثقلین ..... ۱۲۸
- پاسخ ..... ۱۲۸
- ۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین» ..... ۱۲۹
- ۷ - توجیه بی مورد حدیث «ثقلین» ..... ۱۲۹
- پاسخ ..... ۱۲۹
- فہم علمای اہل سنت از ثقلین ..... ۱۲۹
- ۸ - تضعیف حدیث غدیر ..... ۱۳۲
- ۸ - تضعیف حدیث غدیر ..... ۱۳۲
- پاسخ ..... ۱۳۳
- ۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر ..... ۱۳۳
- ۹ - تکذیب ذیل حدیث غدیر ..... ۱۳۳
- پاسخ ..... ۱۳۳
- ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاہ» ..... ۱۳۷
- ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاہ» ..... ۱۳۷
- پاسخ ..... ۱۳۷
- ۱۱ - تضعیف حدیث «عقار» ..... ۱۳۹
- ۱۱ - تضعیف حدیث «عقار» ..... ۱۳۹
- پاسخ ..... ۱۳۹
- ۱۲ - ردّ حدیث «ولایت» ..... ۱۴۲
- ۱۲ - ردّ حدیث «ولایت» ..... ۱۴۲
- پاسخ ..... ۱۴۲

- ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس» ..... ۱۴۴
- ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس» ..... ۱۴۴
- پاسخ ..... ۱۴۵
- ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب» ..... ۱۴۶
- ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب» ..... ۱۴۶
- پاسخ ..... ۱۴۶
- ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم» ..... ۱۴۷
- ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم» ..... ۱۴۷
- پاسخ ..... ۱۴۸
- ۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام» ..... ۱۴۸
- ۱۶ - تضعیف حدیث «اقضاکم علی علیه السلام» ..... ۱۴۸
- پاسخ ..... ۱۴۸
- ۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ...» ..... ۱۴۹
- ۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ...» ..... ۱۴۹
- پاسخ ..... ۱۴۹
- ۱۸ - تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام» ..... ۱۵۰
- ۱۸ - تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام» ..... ۱۵۰
- پاسخ ..... ۱۵۰
- ۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام ..... ۱۵۱
- ۱۹ - تهمت ابن تیمیه به امام علی علیه السلام ..... ۱۵۱
- پاسخ ..... ۱۵۱
- ۲۰ - ادّعی بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام ..... ۱۵۲
- ۲۰ - ادّعی بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام ..... ۱۵۲
- پاسخ ..... ۱۵۲
- ۲۱ - ادّعی بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام ..... ۱۵۳
- ۲۱ - ادّعی بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام ..... ۱۵۳

- ۱۵۳ ..... پاسخ
- ۱۵۸ ..... ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۵۸ ..... ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۵۸ ..... پاسخ
- ۱۶۱ ..... ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۶۱ ..... ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۶۱ ..... پاسخ
- ۱۶۴ ..... ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
- ۱۶۴ ..... ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر
- ۱۶۴ ..... پاسخ
- ۱۶۹ ..... ۲۵ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۱۶۹ ..... ۲۵ - اعتراض بر حضرت زهرا علیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!
- ۱۶۹ ..... پاسخ
- ۱۷۱ ..... ۲۶ - نفی اعلمت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۱۷۱ ..... ۲۶ - نفی اعلمت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۱۷۱ ..... پاسخ
- ۱۷۱ ..... پاسخ
- ۱۷۳ ..... الف) فضایل امام حسن علیه السلام
- ۱۷۳ ..... امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۷۵ ..... امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین
- ۱۷۷ ..... امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۱۷۸ ..... کرم امام حسن علیه السلام
- ۱۷۹ ..... عبادت امام حسن علیه السلام
- ۱۷۹ ..... حلم امام حسن علیه السلام
- ۱۸۰ ..... ب) فضایل امام حسین علیه السلام
- ۱۸۰ ..... عبادت امام حسین علیه السلام

- ۱۸۱ ..... حلم امام حسین علیه السلام
- ۱۸۲ ..... فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله
- ۱۸۴ ..... گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام
- ۱۸۵ ..... امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین
- ۱۸۵ ..... امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۱۸۵ ..... امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت
- ۱۸۷ ..... ۱ - ابن حجر عسقلانی
- ۱۸۷ ..... ۲ - زرنندی حنفی
- ۱۸۷ ..... ۳ - یافعی
- ۱۸۷ ..... ۴ - ابن سیرین
- ۱۸۷ ..... ۵ - عباس محمود عقّاد
- ۱۸۸ ..... ۶ - دکتر محمّد عبده یمانی
- ۱۸۸ ..... ۷ - عمر رضا کحاله
- ۱۸۸ ..... ۲۷ - ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۱۸۸ ..... ۲۷ - ادّعی برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۱۸۸ ..... پاسخ
- ۱۸۸ ..... پاسخ
- ۱۸۸ ..... الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت
- ۱۸۸ ..... الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت
- ۱۹۰ ..... تصریح به صحت حدیث
- ۱۹۲ ..... ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت
- ۱۹۲ ..... ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت
- ۱۹۴ ..... ۱ - روایات ترمذی
- ۱۹۷ ..... ۲ - روایت ابن ماجه
- ۲۰۲ ..... ۳ - روایت هیثمی
- ۲۰۲ ..... ۴ - روایت دولابی

- ۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل - ۲۰۲
- ۶ - روایات خطیب بغدادی - ۲۰۲
- ۷ - روایت ابن حجر - ۲۰۶
- ۸ - حدیث ابن النجار - ۲۰۷
- ۹ - روایت ابن عساکر - ۲۰۷
- ۱۰ - حدیث ابن ابی شیبہ - ۲۰۷
- ۱۱ - روایات طحاوی - ۲۰۷
- ۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم - ۲۰۸
- ۱۳ - حدیث طبرانی - ۲۱۰
- ۱۴ - حدیث ابن قتیبہ - ۲۱۰
- نتیجه - ۲۱۰
- مشکل متن حدیث - ۲۱۲
- اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیہ اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیہ - ۲۱۲
- اشاره - ۲۱۲
- ۱ - ابن حجر عسقلانی - ۲۱۲
- ۲ - ابن حجر هیثمی - ۲۱۳
- ۳ - علامه زاهد کوثری - ۲۱۳
- ۴ - شیخ عبدالله غماری - ۲۱۳
- ۵ - حسن بن علی سقاف - ۲۱۳
- ۶ - علامه شیخ کمال الحوت - ۲۱۳
- ۷ - شیخ عبدالله حبشی - ۲۱۳
- ۸ - حسن بن فرحان مالکی - ۲۱۵
- ۹ - ناصر الدین البانی {محدث وهاپی} - ۲۱۵
- حکم بغض امیرمؤمنان علی علیه السلام - ۲۱۵
- صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام - ۲۱۷
- صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام - ۲۱۷

- ۱ - خبث ولادت - ..... ۲۱۷
- ۲ - نفاق ..... ۲۱۸
- ۳ - فسق ..... ۲۱۹
- دفاع ابن تیمیہ از مخالفان اهل بیت علیہم السلام ..... ۲۱۹
- دفاع ابن تیمیہ از مخالفان اهل بیت علیہم السلام ..... ۲۱۹
- ۱ - ادعای افضلیت عمر بر امام علی علیہ السلام!! ..... ۲۱۹
- ۱ - ادعای افضلیت عمر بر امام علی علیہ السلام - ..... ۲۱۹
- پاسخ ..... ۲۱۹
- ۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیہ السلام ..... ۲۲۳
- ۲ - تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیہ السلام - ..... ۲۲۳
- پاسخ ..... ۲۲۴
- ۳ - ادعای عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیہ السلام ..... ۲۲۴
- ۳ - ادعای عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیہ السلام - ..... ۲۲۴
- پاسخ ..... ۲۲۴
- ۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیہ السلام به شام ..... ۲۲۷
- ۴ - انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیہ السلام به شام ..... ۲۲۷
- پاسخ ..... ۲۲۷
- ۵ - انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیہ السلام ..... ۲۲۹
- ۵ - انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیہ السلام ..... ۲۲۹
- پاسخ ..... ۲۲۹
- ۶ - انکار امر یزید به قتل امام حسین علیہ السلام ..... ۲۳۰
- ۶ - انکار امر یزید به قتل امام حسین علیہ السلام ..... ۲۳۰
- پاسخ ..... ۲۳۰
- ۷ - انکار واقعه حزه ..... ۲۳۲
- ۷ - انکار واقعه حزه ..... ۲۳۲
- پاسخ ..... ۲۳۲

- عوامل قیام مردم مدینه - ۲۳۲
- عوامل قیام مردم مدینه - ۲۳۲
- ۱ - احساسات دینی - ۲۳۴
- ۲ - واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام - ۲۳۵
- ۳ - نابسامانی های سیاسی - ۲۳۶
- رویارویی آشکار - ۲۳۷
- اعزام نیرو به مدینه - ۲۳۷
- درگیری لشکر شام و قوای مدینه - ۲۳۹
- قتل و غارت اهل مدینه - ۲۴۰
- اعدام شدگان - ۲۴۲
- ۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه - ۲۴۳
- ۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه - ۲۴۳
- پاسخ - ۲۴۳
- کلمات علمای اهل سنت درباره یزید - ۲۴۵
- ۹ - تمجید از یزیدیه - ۲۴۶
- ۱۰ - دفاع از خوارج - ۲۴۶
- ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام - ۲۴۷
- ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام - ۲۴۷
- پاسخ - ۲۴۷
- ۱۲ - دفاع از ابن ملجم - ۲۵۰
- ۱۲ - دفاع از ابن ملجم - ۲۵۰
- پاسخ - ۲۵۰
- ۱۳ - دفاع از بنی امیه - ۲۵۰
- ۱۳ - دفاع از بنی امیه - ۲۵۰
- پاسخ تفسیر «شجره ملعونه» به بنی امیه از بسیاری از اهل سنت وارد شده است؛ - ۲۵۲
- شناخت وهابیان - ۲۵۳

۲۵۳	شناخت وهابیان
۲۵۳	شرح حال محمد بن عبدالوهاب
۲۵۵	کشتار بی رحمانه شیعیان در کربلا
۲۵۷	قتل عام مردم طائف
۲۵۸	تصمیم به کشتار عمومی علمای اهل سنت
۲۵۹	انهدام میراث فرهنگی
۲۶۱	تخریب آثار بزرگان مکه
۲۶۲	آتش زدن کتابخانه های بزرگ
۲۶۲	تخریب آثار بزرگان مدینه
۲۶۳	برخی از عقاید و فتاوی وهابیان
۲۶۵	مسلمانان از دیدگاه وهابیان
۲۶۵	تشابه بین وهابیان و خوارج
۲۶۶	روش های دعوت وهابیان
۲۶۶	روش های دعوت وهابیان
۲۶۶	۱ - مبارزه و مقابله با کتاب های شیعه
۲۶۷	۲ - تحریف کتاب ها
۲۶۹	۳ - مختصر کردن کتاب ها
۲۷۰	۴ - استفاده از موسم حج
۲۷۱	۵ - تهمت ها بر ضد شیعه
۲۷۲	از عوامل تهاجم بر ضد شیعه
۲۷۴	وهابیت، عامل تفرقه
۲۷۶	گزارشی از برخی فعالیت های تبلیغی
۲۷۹	تألیفات بر ضد وهابیان
۳۰۸	صفات الهی از دیدگاه وهابیت
۳۰۸	اشاره
۳۱۰	کیفیت صفات



- ۱ - مذهب تأویل - ..... ۳۱۰
- ۲ - مذهب تفویض و توقف - ..... ۳۱۱
- ۳ - مذهب حمل به ظاهر - ..... ۳۱۱
- استدلال قائلین به تأویل صفات - ..... ۳۱۲
- اهتمام اهل بیت علیهم السلام در تنزیه باری تعالی - ..... ۳۱۳
- منزلت عقل از دیدگاه قرآن و روایات - ..... ۳۱۴
- رؤیت - ..... ۳۱۶
- رؤیت - ..... ۳۱۶
- ادله امامیه و معتزله بر نفی رؤیت - ..... ۳۱۷
- ادله امامیه و معتزله بر نفی رؤیت - ..... ۳۱۷
- الف) دلیل عقلی - ..... ۳۱۷
- ب) دلیل نقلی قرآنی - ..... ۳۱۷
- ج) دلیل نقلی روایی - ..... ۳۱۸
- تصریح ائمه اهل بیت علیهم السلام به امکان رؤیت قلبی - ..... ۳۱۹
- اعتراف برخی از علمای عامه - ..... ۳۲۱
- بررسی ادله قائلین به رؤیت - ..... ۳۲۱
- بررسی ادله قائلین به رؤیت - ..... ۳۲۱
- دلیل اول - ..... ۳۲۲
- پاسخ - ..... ۳۲۲
- دلیل دوم - ..... ۳۲۲
- پاسخ - ..... ۳۲۳
- دلیل سوم - ..... ۳۲۳
- پاسخ - ..... ۳۲۳
- دلیل چهارم - ..... ۳۲۴
- پاسخ - ..... ۳۲۴
- تجسیم - ..... ۳۲۶

- تجسیم ..... ۳۲۶
- قرآن و نفی جسمیت از خداوند ..... ۳۲۸
- مقابله اهل بیت علیهم السلام با قول به تشبیه ..... ۳۳۰
- عوامل پیدایش نظریه تجسیم ..... ۳۳۰
- ۱ - میل عوام به تجسیم ..... ۳۳۰
- ۲ - خوف از افتادن در تعطیل ..... ۳۳۰
- ۳ - تأثر از فرهنگ یهود ..... ۳۳۰
- تصریح علمای اهل سنت به تجسیم این تیمیه ..... ۳۳۲
- ادوار قول به تجسیم ..... ۳۳۳
- ادوار قول به تجسیم ..... ۳۳۳
- دور اول: عصر یهود ..... ۳۳۳
- دور دوم: از زمان صحابه تا احمد بن حنبل ..... ۳۳۶
- دور دوم: از زمان صحابه تا احمد بن حنبل ..... ۳۳۶
- ۱ - نعیم بن حماد (۲۲۸ ه.ق) ..... ۳۳۶
- ۲ - مقاتل بن سلیمان (۱۵۵ ه.ق) ..... ۳۳۶
- ۳ - وهب بن منبه (۱۱۴ ه.ق) ..... ۳۳۶
- ۴ - محمد بن کزّام سجستانی (۲۵۵ ه.ق) ..... ۳۳۷
- ۵ - حماد بن سلمه (۱۶۷ ه.ق) ..... ۳۳۷
- ۶ - نوح ابن ابی مریم (۱۷۳ ه.ق) ..... ۳۳۷
- حشویه و قول به تجسیم ..... ۳۳۷
- دور سوم از ادوار تجسیم ..... ۳۳۹
- دور چهارم از ادوار تجسیم ..... ۳۴۲
- دور پنجم از ادوار تجسیم ..... ۳۴۲
- دور ششم از ادوار تجسیم ..... ۳۴۴
- تبرئه رجال شیعه از قول به تجسیم ..... ۳۴۴
- آرای علمای شیعه در مسأله تجسیم ..... ۳۴۵

۳۴۸	تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم
۳۴۸	تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم
۳۴۸	مرحله اول: بررسی اصل نسبت
۳۵۲	مرحله دوم: بررسی کلام
۳۵۲	مرحله دوم: بررسی کلام
۳۵۳	۱ - قرینه لفظی
۳۵۳	۲ - قرینه خارجی
۳۵۴	۳ - اختلاف در معنای جسم
۳۵۵	۴ - «جسم لا کالاجسام» عبارتی شایع
۳۵۶	بررسی روایات در مذمت هشام
۳۵۸	مبانی اعتقادی وهابیت
۳۶۰	میزان در توحید و شرک
۳۶۰	میزان در توحید و شرک
۳۶۰	فتاوی وهابیان در مصادیق شرک
۳۶۲	توحید، اساس دعوت انبیا
۳۶۳	مراحل توحید
۳۶۳	مراحل توحید
۳۶۳	۱ - توحید در الوهیت
۳۶۴	۲ - توحید در خالقیت
۳۶۴	۳ - توحید در ربوبیت
۳۶۶	۴ - توحید در عبادت
۳۶۶	بررسی مفهوم عبادت
۳۷۰	ارکان عبادت
۳۷۰	ارکان عبادت
۳۷۰	الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است
۳۷۰	ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است

- ۳۷۲ ..... اعمال به نیت است
- ۳۷۳ ..... عقیده مشرکان
- ۳۷۵ ..... تقسیم توحید نزد وهابیان
- ۳۷۶ ..... شرک
- ۳۷۷ ..... اقسام شرک
- ۳۷۷ ..... اقسام شرک
- ۳۷۷ ..... شرک در خالقیت
- ۳۷۸ ..... شرک در ربوبیت
- ۳۷۸ ..... شرک در عبادت و طاعت
- ۳۷۸ ..... حکم شرک به خداوند
- ۳۷۸ ..... حکم شرک به خداوند
- ۳۷۹ ..... ۱ - شرک، گناهی نا بخشودنی
- ۳۷۹ ..... ۲ - شرک، ظلمی بزرگ است
- ۳۷۹ ..... ۳ - شرک موجب سقوط از مقامات عالی است
- ۳۷۹ ..... ۴ - مشرک در آتش است
- ۳۷۹ ..... ۵ - مشرک در گمراهی است
- ۳۸۰ ..... ۶ - مشرک بدون برهان است
- ۳۸۰ ..... ۷ - شرک موجب حبیط عمل است
- ۳۸۰ ..... ۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان
- ۳۸۰ ..... ۹ - خبائت مشرک
- ۳۸۰ ..... ۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است
- ۳۸۰ ..... ۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا
- ۳۸۱ ..... سرچشمه های شرک
- ۳۸۱ ..... سرچشمه های شرک
- ۳۸۱ ..... ۱ - پیروی از اوهام
- ۳۸۲ ..... ۲ - حس گرایی

- ۳ - منافع خیالی - ۳۸۳
- ۴ - تقلید کور کورانه - ۳۸۴
- ملاکهای شرک نزد وهابیان - ۳۸۵
- ملاکهای شرک نزد وهابیان - ۳۸۵
- ۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند - ۳۸۵
- پاسخ - ۳۸۵
- ۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک - ۳۸۶
- پاسخ - ۳۸۶
- ۳ - دعا نوعی عبادت است - ۳۸۶
- پاسخ - ۳۸۷
- ایمان و کفر - ۳۹۰
- ایمان و کفر - ۳۹۰
- ایمان در لغت و اصطلاح - ۳۹۰
- اموری که ایمان به آن ها واجب است - ۳۹۲
- کفر در لغت و اصطلاح - ۳۹۳
- اقسام کفر - ۳۹۴
- تکفیر اهل قبله - ۳۹۴
- اجتناب از گزافه گویی در تکفیر - ۳۹۵
- تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات - ۳۹۶
- فرق بین اسلام و ایمان - ۳۹۷
- فرق بین اسلام و ایمان - ۳۹۷
- ۱ - اسلام در مقابل ایمان - ۳۹۸
- ۲ - تسلیم زبانی و تصدیق قلبی - ۳۹۸
- ۳ - تسلیم، ورای تصدیق قلبی - ۳۹۸
- غلو محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر - ۳۹۹
- غلو محمّد بن عبدالوهاب در تکفیر - ۳۹۹

- ۱ - توحید انحصاری - ۳۹۹
- ۲ - نسبت شرک به علمای اسلام - ۴۰۰
- ۳ - تکفیر اشخاص - ۴۰۰
- ۴ - مقایسه بین افراد - ۴۰۱
- ۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم - ۴۰۱
- ۶ - تکفیر شخصی - ۴۰۱
- ۷ - کفر تمام دیار - ۴۰۲
- ۸ - تکفیر امامیه - ۴۰۲
- ۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می گوید - ۴۰۲
- ۱۰ - تکفیر اهل مکه - ۴۰۳
- ۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق - ۴۰۳
- ۱۲ - تکفیر ابن عربی - ۴۰۵
- ۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان - ۴۰۵
- ۱۴ - بت پرستی در نجد - ۴۰۵
- ۱۵ - تکفیر فخر رازی - ۴۰۵
- ۱۶ - نسبت شرک به علم فقه - ۴۰۷
- ۱۷ - تکفیر متکلمین - ۴۰۷
- ۱۸ - دیدگاه محمد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر - ۴۰۷
- نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات» - ۴۰۹
- نظری گذرا به کتاب «کشف الشبهات» - ۴۰۹
- نقد اول - ۴۰۹
- پاسخ - ۴۰۹
- نقد دوم: - ۴۱۰
- پاسخ - ۴۱۰
- نقد سوم - ۴۱۲
- پاسخ - ۴۱۲

۴۱۳	نقد چهارم
۴۱۳	پاسخ
۴۱۶	حیات برزخی
۴۱۶	حیات برزخی
۴۱۶	فتوا های وهابیان
۴۱۷	ترکیب انسان از روح و جسم
۴۱۷	ترکیب انسان از روح و جسم
۴۱۸	استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا
۴۲۰	وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی
۴۲۰	وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی
۴۲۱	الف) آیات
۴۲۲	ب) روایات
۴۲۴	حیات انبیا در عالم برزخ
۴۲۷	کرامات اولیا در عالم برزخ
۴۲۷	حکم قرائت قرآن بر مردگان
۴۲۹	بهره مندی اموات
۴۲۹	بهره مندی اموات
۴۳۱	۱ - آیات
۴۳۱	۲ - روایات
۴۳۲	بررسی اشکالات وهابیان
۴۳۲	اشکال اول
۴۳۳	پاسخ
۴۳۳	اشکال دوم
۴۳۳	پاسخ
۴۳۷	سنت و بدعت
۴۳۷	سنت و بدعت

- ۴۳۷ ..... فتاوی وهابیان در مصادیق بدعت -
- ۴۴۵ ..... تحجر وهابیان
- ۴۴۶ ..... نمونه هایی از انحراف فکری
- ۴۴۶ ..... ادله وهابیان بر حرمت این مصادیق
- ۴۴۷ ..... پاسخ اجمالی
- ۴۴۸ ..... سنت در لغت و اصطلاح
- ۴۵۰ ..... بدعت در لغت
- ۴۵۱ ..... بدعت در اصطلاح
- ۴۵۲ ..... تشویش در مفهوم بدعت
- ۴۵۳ ..... حرمت بدعت
- ۴۵۴ ..... ارکان بدعت
- ۴۵۵ ..... نمونه هایی از عمومات قرآنی
- ۴۵۷ ..... نمونه هایی از عمومات حدیثی
- ۴۵۸ ..... شواهد تاریخی بر تطبیق
- ۴۵۹ ..... شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی
- ۴۶۰ ..... وسعت دایره حلال
- ۴۶۲ ..... بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت
- ۴۶۲ ..... اصل عملی اباحه در اشیا و افعال
- ۴۶۳ ..... نقد میزان بودن فعل سلف
- ۴۶۳ ..... نقد میزان بودن فعل سلف
- ۴۶۳ ..... پاسخ
- ۴۶۶ ..... مصادیق واقعی بدعت
- ۴۶۶ ..... مصادیق واقعی بدعت
- ۴۶۷ ..... الف) بدعت های خلیفه اول
- ۴۶۷ ..... ب) بدعت های خلیفه دوم
- ۴۶۹ ..... ج) بدعت های عثمان



- عوامل پیدایش بدعت ..... ۴۶۹
- عوامل پیدایش بدعت ..... ۴۶۹
- ۱ - مبالغه در تعبد انسان نسبت به خداوند ..... ۴۶۹
- ۲ - متابعت از هوای نفس ..... ۴۷۱
- ۳ - نبود روحیه تسلیم ..... ۴۷۱
- ۳ - نبود روحیه تسلیم ..... ۴۷۱
- الف) خطّ فکری اجتهاد در مقابل نصوص ..... ۴۷۱
- ب) خطّ تسلیم و تعبد محض ..... ۴۷۲
- حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام ..... ۴۷۲
- حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام ..... ۴۷۲
- ۱ - آیه تطهیر ..... ۴۷۲
- ۲ - حدیث ثقلین ..... ۴۷۳
- غلو ..... ۴۷۵
- غلو ..... ۴۷۵
- تعریف غلو ..... ۴۷۵
- پدیده غلو در جهان اسلام ..... ۴۷۶
- نشانه های غلو ..... ۴۷۶
- موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر غالیان ..... ۴۷۷
- مخالفت متکلمان امامیه با غلو و غالیان ..... ۴۷۸
- حدّ و میزان در غلو چیست؟ ..... ۴۷۹
- اعتراف به حق ..... ۴۸۰
- عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو ..... ۴۸۵
- اعتقاد ما درباره اولیای الهی ..... ۴۸۶
- امور مشترک بین خالق و مخلوق ..... ۴۸۹
- امور مشترک بین خالق و مخلوق ..... ۴۸۹
- ۱ - شفاعت ..... ۴۸۹

- ۲ - علم غیب ..... ۴۹۰
- ۳ - هدایت ..... ۴۹۰
- ۴ - رأفت و رحمت ..... ۴۹۰
- تعظیم اولیای الهی ..... ۴۹۰
- فتاوی و آرای وهابیان ..... ۴۹۴
- اشاره ..... ۴۹۴
- توسل ..... ۴۹۶
- توسل ..... ۴۹۶
- تعریف توسل ..... ۴۹۶
- توسل در لغت ..... ۴۹۶
- توسل در اصطلاح ..... ۴۹۶
- فتوا های وهابیان ..... ۴۹۶
- فلسفه توسل ..... ۴۹۷
- توسل از دیدگاه قرآن ..... ۴۹۸
- عالم مظهر خداست ..... ۵۰۲
- ولی کامل، وجه خدا ..... ۵۰۳
- تأثیر دعای پیامبرصلی الله علیه وآله ..... ۵۰۳
- انواع توسل ..... ۵۰۴
- موارد اتفاق بر جواز ..... ۵۰۵
- ۱ - توسل به خدا، به ذات و اسماء و صفاتش ..... ۵۰۵
- ۲ - توسل به طاعت و ایمان ..... ۵۰۵
- ۳ - توسل به قرآن کریم ..... ۵۰۶
- ۴ - توسل به پیامبرصلی الله علیه وآله در روز قیامت ..... ۵۰۶
- ۵ - توسل به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله در زمان حیات ..... ۵۰۷
- ۶ - توسل به دعای پیامبرصلی الله علیه وآله در حال حیات ..... ۵۰۷
- ۷ - توسل به ذات پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از آمدن به دنیا ..... ۵۰۸

- ۵۰۸ ..... ۸ - توسل به انبیا و اولیا در حیات شان
- ۵۰۸ ..... موارد اتفاق بر عدم جواز
- ۵۰۸ ..... موارد اتفاق بر عدم جواز
- ۵۰۸ ..... ۱ - توسل به طاغوت: خداوند متعال می فرماید:
- ۵۰۸ ..... ۲ - توسل به بتان: خداوند می فرماید:
- ۵۱۰ ..... موارد اختلاف
- ۵۱۰ ..... موارد اختلاف
- ۵۱۰ ..... ۱ - توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه وآله در حیات برزخی
- ۵۱۰ ..... دلیل جواز و رجحان
- ۵۱۳ ..... دیدگاه علمای اهل سنت
- ۵۱۶ ..... ۲ - توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله در حیات برزخی
- ۵۱۶ ..... دلیل جواز و رجحان
- ۵۱۷ ..... منع از توسل، از بدعت های امویان
- ۵۱۸ ..... ۳ - توسل و تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه وآله در حیات برزخی
- ۵۱۹ ..... کلمات اهل سنت درباره توسل
- ۵۲۰ ..... پاسخ به شبهات
- ۵۲۰ ..... پاسخ به شبهات
- ۵۲۱ ..... ۱ - اسمای الهی، تنها وسیله
- ۵۲۱ ..... پاسخ
- ۵۲۲ ..... ۲ - تنها وسیله، طاعات و اعمال صالح
- ۵۲۲ ..... پاسخ
- ۵۲۲ ..... ۳ - ابراهیم و ردّ وسیله
- ۵۲۳ ..... پاسخ
- ۵۲۳ ..... دو نوع وسیله
- ۵۲۵ ..... اشاره به توسل در شعائر دینی
- ۵۲۹ ..... خلقت از طریق وسائط

۵۲۹	..... خلقت از طریق وسائط
۵۲۹	..... ۱ - گرفتن جان
۵۳۰	..... ۲ - واسطه در روزی رساندن
۵۳۲	..... تبرک
۵۳۲	..... تبرک
۵۳۲	..... فتاوی وهابیان در حرمت تبرک
۵۳۳	..... معنای تبرک
۵۳۳	..... تبرک در قرآن کریم
۵۳۳	..... تبرک در قرآن کریم
۵۳۴	..... الف) برکت در اشخاص
۵۳۴	..... ب) برکت در زمان و مکان
۵۳۵	..... تبرک در روایات
۵۳۵	..... تبرک در تاریخ
۵۳۷	..... سیره مسلمین در تبرک
۵۳۷	..... الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبر صلی الله علیه وآله در زمان حیاتش
۵۳۹	..... ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از وفاتش
۵۴۵	..... دلالت نصوص تبرک
۵۴۵	..... رأی ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک
۵۴۷	..... شفاعت
۵۴۷	..... شفاعت
۵۴۷	..... اجماع امت
۵۴۹	..... شفاعت در قرآن کریم
۵۴۹	..... شفاعت در قرآن کریم
۵۴۹	..... ۱ - آیاتی که شفاعت را نفی می کنند
۵۵۱	..... ۲ - ابطال عقیده یهود در شفاعت
۵۵۱	..... ۳ - نفی شفاعت از کافران

- ۴ - نفی صلاحیت شفاعت از بت ها - ۵۵۱
- ۵ - اختصاص شفاعت به خداوند - ۵۵۲
- ۶ - شفاعت مشروط برای غیر خدا - ۵۵۲
- ضرورت شفاعت - ۵۵۲
- ضرورت شفاعت - ۵۵۲
- ۱ - ابتلای مردم به گناه - ۵۵۲
- ۲ - گستره رحمت الهی - ۵۵۴
- ۳ - نجات، اصل اولی در انسان - ۵۵۴
- اثر شفاعت - ۵۵۴
- درخواست شفاعت از شفاعت کنندگان - ۵۵۵
- تحقیق مطلب - ۵۵۶
- تحقیق مطلب - ۵۵۶
- توضیح نکته اول - ۵۵۷
- توضیح نکته دوم - ۵۵۸
- درخواست از اولیای الهی در حال حیات - ۵۵۸
- وهابیان و درخواست شفاعت از شفیعیان - ۵۶۱
- دلایل وهابیان - ۵۶۲
- دلایل وهابیان - ۵۶۲
- دلیل اول - ۵۶۲
- پاسخ - ۵۶۲
- دلیل دوم - ۵۶۳
- پاسخ - ۵۶۳
- دلیل سوم - ۵۶۴
- پاسخ - ۵۶۴
- دلیل چهارم - ۵۶۴
- پاسخ - ۵۶۴

دلیل پنجم ..... ۵۶۵

پاسخ ..... ۵۶۵

بررسی دلایل منکران ..... ۵۶۵

۱ - شفاعت محرک معصیت است! ..... ۵۶۵

پاسخ ..... ۵۶۵

۲ - شفاعت واسطه گری است! ..... ۵۶۶

پاسخ ..... ۵۶۶

آثار شفاعت ..... ۵۶۸

۳ - چه نیازی به شفیع داریم؟ ..... ۵۶۹

پاسخ ..... ۵۶۹

۴ - شفاعت عامل دگرگونی در علم و اراده الهی ..... ۵۷۰

پاسخ ..... ۵۷۱

۵ - لزوم یکی از دو محذور ..... ۵۷۲

پاسخ ..... ۵۷۲

۶ - تغییر ناپذیری سنت های الهی ..... ۵۷۳

پاسخ ..... ۵۷۳

استغاثه به ارواح اولیا ..... ۵۷۴

استغاثه به ارواح اولیا ..... ۵۷۴

فتوا های وهابیان ..... ۵۷۴

انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر ..... ۵۷۵

انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر ..... ۵۷۵

۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات ..... ۵۷۵

۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات ..... ۵۷۵

الف) استعانت در مسائل عادی ..... ۵۷۵

ب) کمک گرفتن از ولی خدا در امور غیر عادی ..... ۵۷۷

ج) استعانت به دعای غیر ..... ۵۷۸

- ۵۷۹ ..... ۲ - کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ
- ۵۷۹ ..... ادله جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)
- ۵۸۲ ..... بررسی شبهات
- ۵۸۲ ..... بررسی شبهات
- ۵۸۲ ..... شبهه اول
- ۵۸۳ ..... پاسخ
- ۵۸۳ ..... شبهه دوم
- ۵۸۳ ..... پاسخ
- ۵۸۳ ..... شبهه سوم
- ۵۸۵ ..... پاسخ
- ۵۸۵ ..... شبهه چهارم
- ۵۸۵ ..... پاسخ
- ۵۸۸ ..... شبهه پنجم
- ۵۸۸ ..... پاسخ
- ۵۸۹ ..... دیدگاه قرآن
- ۵۹۲ ..... شبهه ششم
- ۵۹۲ ..... پاسخ
- ۵۹۳ ..... کتابشناسی توصیفی
- ۵۹۵ ..... قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا
- ۵۹۵ ..... قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا
- ۵۹۵ ..... الف) قسم خوردن به غیر خداوند
- ۵۹۵ ..... الف) قسم خوردن به غیر خداوند
- ۵۹۵ ..... ادله جواز قسم به غیر خداوند
- ۵۹۷ ..... دلیل وهابیان
- ۵۹۷ ..... حکم قسم بر خدا به حق مخلوق
- ۵۹۸ ..... دلیل وهابیان

- ۶۰۰ ..... (ب) حکم ذبح برای غیر خداوند
- ۶۰۱ ..... (ج) حکم نذر برای غیر خداوند
- ۶۰۱ ..... (ج) حکم نذر برای غیر خداوند
- ۶۰۲ ..... تحقیق بحث
- ۶۰۴ ..... دیدگاه علمای اهل سنت
- ۶۰۵ ..... زیارت قبور
- ۶۰۵ ..... زیارت قبور
- ۶۰۵ ..... فتاوی وهابیان
- ۶۰۶ ..... ادله مشروعیت زیارت قبور
- ۶۰۶ ..... ادله مشروعیت زیارت قبور
- ۶۰۶ ..... ۱ - دلیل فطرت
- ۶۰۷ ..... ۲ - قرآن و زیارت قبور
- ۶۰۸ ..... ۳ - احادیث و زیارت قبور
- ۶۰۸ ..... ۳ - احادیث و زیارت قبور
- ۶۰۸ ..... الف) مشروعیت زیارت قبور در روایات
- ۶۰۹ ..... (ب) ممارست پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبور
- ۶۱۰ ..... (ج) زیارت قبور در سیره گذشتگان
- ۶۱۳ ..... ۴ - اجماع مسلمین
- ۶۱۴ ..... فتاوی علمای اهل تسنن درباره زیارت قبور
- ۶۲۳ ..... آثار زیارت قبور
- ۶۲۳ ..... آثار زیارت قبور
- ۶۲۳ ..... ۱ - خشوع و یاد مرگ
- ۶۲۳ ..... ۲ - دعا برای اموات
- ۶۲۳ ..... ۳ - ادای حقوق اموات
- ۶۲۴ ..... زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از نظر قرآن
- ۶۲۵ ..... روایات و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله



- زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله در سیره صحابه ..... ۶۲۸
- زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله در سیره صحابه ..... ۶۲۸
- ۱ - حضرت زهرا علیها السلام ..... ۶۲۸
- ۲ - جابر بن عبدالله ..... ۶۳۰
- ۳ - ابویوب انصاری ..... ۶۳۰
- ۴ - شخص اعرابی ..... ۶۳۱
- ۵ - بلال حبشی ..... ۶۳۱
- ۶ - عبدالله بن عمر ..... ۶۳۲
- ۷ - ایوب سختیانی ..... ۶۳۳
- ۸ - فرستادن پیک به جهت زیارت ..... ۶۳۳
- اهل سنت و استحباب زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله ..... ۶۳۳
- استحباب زیارت قبور امامان ..... ۶۳۶
- زیارت قبور و مشروعیت سفر به سوی آن ..... ۶۳۷
- دلیل وهابیان بر حرمت زیارت قبور ..... ۶۳۹
- نقد کلام ابن تیمیه ..... ۶۴۰
- نقد کلام ابن تیمیه ..... ۶۴۰
- پاسخ ..... ۶۴۱
- اعتراض علمای اهل سنت به ابن تیمیه ..... ۶۴۱
- اعتراض علمای اهل سنت به ابن تیمیه ..... ۶۴۱
- ۱ - ابن حجر عسقلانی ..... ۶۴۲
- ۲ - حافظ ذهبی ..... ۶۴۲
- ردّ بر ابن تیمیه در مسأله زیارت قبور ..... ۶۴۳
- تقسیم زیارت به شرعی و بدعی ..... ۶۴۴
- تقسیم زیارت به شرعی و بدعی ..... ۶۴۴
- پاسخ ..... ۶۴۵
- زنان و زیارت قبور ..... ۶۴۶

- ۶۴۷ ..... ادله جواز
- ۶۴۹ ..... تمسک به عموم تعلیل در روایات
- ۶۵۲ ..... نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور
- ۶۵۲ ..... نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور
- ۶۵۲ ..... الف) نقد روایات
- ۶۵۹ ..... ب) نقد قاعده سدّ ذرایع
- ۶۶۰ ..... فتاوی جواز
- ۶۶۱ ..... فتاوی اهل سنت در جواز زیارت قبور برای بانوان
- ۶۶۲ ..... فلسفه زیارت قبور اولیای الهی
- ۶۶۴ ..... فضیلت زیارت قبر امام حسین علیه السلام
- ۶۶۵ ..... چرا زیارت امام حسین علیه السلام از زیارت کعبه افضل است؟
- ۶۶۹ ..... حکم طواف بر قبور اولیا
- ۶۶۹ ..... دیدگاه اهل سنت
- ۶۶۹ ..... تفصیلی درباره طواف بر قبور اولیا
- ۶۷۰ ..... بررسی روایات
- ۶۷۲ ..... تحقیقی از علامه مجلسی
- ۶۷۳ ..... دست کشیدن و بوسیدن قبور اولیا
- ۶۷۳ ..... اقوال در مسأله
- ۶۸۵ ..... توجیه ادله قائلین به حرمت
- ۶۸۵ ..... توجیه ادله قائلین به حرمت
- ۶۸۵ ..... پاسخ
- ۶۸۶ ..... پاسخ
- ۶۸۶ ..... پاسخ
- ۶۸۷ ..... پاسخ
- ۶۸۸ ..... بنای بر قبور
- ۶۸۸ ..... بنای بر قبور

- ۶۸۸ ..... فتوا های وهابیان
- ۶۸۹ ..... قرآن و بنای بر قبور
- ۶۸۹ ..... قرآن و بنای بر قبور
- ۶۸۹ ..... ۱ - بنای بر قبور، تعظیم شعائر الهی
- ۶۹۱ ..... ۲ - بنای بر قبور از مصادیق موّدت ذوی القربی
- ۶۹۱ ..... ۳ - بنای بر قبور اولیای الهی مصداق ترفیع بیوت
- ۶۹۳ ..... سیره سلف و بنای بر قبور
- ۶۹۵ ..... مزار بزرگان
- ۶۹۵ ..... مزار بزرگان
- ۶۹۵ ..... ۱ - مزار بلال حبشی
- ۶۹۵ ..... ۲ - مزار سلمان فارسی
- ۶۹۵ ..... ۳ - مزار طلحه بن عبید الله
- ۶۹۶ ..... ۴ - مزار زبیر بن عوام
- ۶۹۶ ..... ۵ - مزار ابواّیوب انصاری
- ۶۹۶ ..... ۶ - مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۶۹۷ ..... ۷ - مرقد امام کاظم علیه السلام
- ۶۹۸ ..... ۸ - مرقد امام رضاعلیه السلام
- ۶۹۸ ..... ۹ - مرقد امام جوادعلیه السلام
- ۶۹۸ ..... ۱۰ - مزار معروف کرخی
- ۶۹۹ ..... ۱۱ - مزار احمد بن موسی علیه السلام
- ۶۹۹ ..... ۱۲ - مزار عبیدالله بن محمّد بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام
- ۶۹۹ ..... ۱۳ - مزار سیده نفیسه
- ۶۹۹ ..... ۱۴ - مزار ذوالنون مصری
- ۷۰۰ ..... ۱۵ - مزار ابن طباطبا
- ۷۰۰ ..... بررسی ایراد های وهابیان
- ۷۰۰ ..... بررسی ایراد های وهابیان

- ۱ - بنای بر قبور از مظاهر شرک یا راهی به سوی شرک است ..... ۷۰۰
- ۲ - بنای بر قبور از اعمال مشرکین است (۱۹۹۸) ..... ۷۰۰
- ۳ - بنای بر قبور، بدعت منکر است ..... ۷۰۱
- ۴ - ادعای اجماع ..... ۷۰۱
- قائلین به عدم حرمت ..... ۷۰۲
- ۵ - استدلال به برخی از احادیث ..... ۷۰۳
- ۵ - استدلال به برخی از احادیث ..... ۷۰۳
- الف) حدیث ابی الهیاج ..... ۷۰۳
- ب) حدیث جابر ..... ۷۰۶
- ج) حدیث ابوسعید و ام سلمه ..... ۷۰۷
- ۶ - زمین بقیع موقوفه است ..... ۷۰۸
- آثار سازنده بنای قبور اولیای الهی ..... ۷۰۸
- عدم فرق بین بنای بر قبر با دفن در بنا ..... ۷۰۹
- بنای مسجد و روشن کردن چراغ بر قبور اولیا ..... ۷۱۳
- بنای مسجد و روشن کردن چراغ بر قبور اولیا ..... ۷۱۳
- فتاوی وهابیان ..... ۷۱۳
- قرآن و ساختن مسجد در جوار قبور اولیا ..... ۷۱۴
- سیره مسلمین بر بنای مسجد در جوار قبور اولیا ..... ۷۱۵
- نقد ادله وهابیان ..... ۷۱۵
- نقد ادله وهابیان ..... ۷۱۵
- الف) استدلال به روایات ..... ۷۱۵
- ب) استدلال به قاعده سدّ ذرایع ..... ۷۱۷
- حکم تزیین قبور اولیای الهی و روشن کردن چراغ ..... ۷۱۹
- دلیل وهابیان بر حرمت ..... ۷۱۹
- دلیل وهابیان بر حرمت ..... ۷۱۹
- پاسخ ..... ۷۱۹

- الف) سند حدیث ..... ۷۱۹
- ب) دلالت حدیث ..... ۷۲۰
- نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی ..... ۷۲۳
- نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی ..... ۷۲۳
- فتاوی و هابیان ..... ۷۲۳
- تبرک برخی از زمین ها و بقعه ها ..... ۷۲۴
- تبرک برخی از زمین ها و بقعه ها ..... ۷۲۴
- الف) آیات ..... ۷۲۴
- ب) روایات ..... ۷۲۵
- دلیل جواز یا رجحان ..... ۷۲۶
- فتاوی فقهای عامه ..... ۷۲۹
- بررسی ادله و هابیان ..... ۷۳۰
- بررسی ادله و هابیان ..... ۷۳۰
- الف) روایات ..... ۷۳۰
- پاسخ ..... ۷۳۰
- ب) اصول ..... ۷۳۱
- پاسخ ..... ۷۳۱
- برپایی مراسم جشن ..... ۷۳۳
- برپایی مراسم جشن ..... ۷۳۳
- فتاوی و هابیان ..... ۷۳۳
- برپایی جشن، مظهر حبّ و بغض ..... ۷۳۴
- وجوب محبت ..... ۷۳۴
- وجوب محبت ..... ۷۳۴
- ۱ - خداوند ..... ۷۳۵
- ۲ - رسول خداصلی الله علیه وآله ..... ۷۳۵
- ۳ - آل بیت پیامبرعلیهم السلام ..... ۷۳۵

۷۳۶	عوامل لزوم حبّ آل رسول علیهم السلام
۷۳۸	برپایی مراسم از دیدگاه قرآن
۷۳۸	برپایی مراسم از دیدگاه قرآن
۷۳۸	الف) مقام ابراهیم علیه السلام
۷۴۰	ب) صفا و مروه
۷۴۰	ج) فدیة
۷۴۱	د) رمی جمرات
۷۴۵	برپایی مراسم از دیدگاه احادیث
۷۴۷	عید میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله نزد اهل سنت
۷۵۱	فواید برپایی مراسم
۷۵۱	بررسی اشکالات و هابیان
۷۵۱	بررسی اشکالات و هابیان
۷۵۲	اشکال اول
۷۵۲	پاسخ
۷۵۲	اشکال دوم
۷۵۲	پاسخ
۷۵۲	اشکال سوم
۷۵۲	پاسخ
۷۵۴	اشکال چهارم
۷۵۴	پاسخ
۷۵۵	اشکال پنجم
۷۵۵	پاسخ
۷۵۵	اشکال ششم
۷۵۵	پاسخ
۷۵۷	تألیفات درباره برپایی مراسم
۷۵۸	فهرست مصادر

الف ..... ٧٥٨

ب ..... ٧٧٠

ت ..... ٧٧٠

ج ..... ٧٧٣

ح ..... ٧٧٤

د ..... ٧٧٤

ذ ..... ٧٧٥

ر ..... ٧٧٥

ز ..... ٧٧٦

س ..... ٧٧٦

ش ..... ٧٧٧

ص ..... ٧٧٨

ع ..... ٧٧٩

ف ..... ٧٨٠

ق ..... ٧٨١

ک ..... ٧٨١

ل ..... ٧٨٢

م ..... ٧٨٢

و ..... ٧٨٦

ه ..... ٧٨٦

ی ..... ٧٨٦

درباره مرکز ..... ٨٢٢

سرشناسہ: رضوانی، علی اصغر

عنوان و نام پدید آور: سلفی گری (وہابیت) و پاسخ بہ شبہات / تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاہری: ۶۹۶ ص.

شابک: ۳۰۰۰۰ ریال: X-۴۹-۸۴۸۴-۹۶۴-۹۷۸؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۵۰۰۰۰ ریال: چاپ چہارم ۶-۴۹-۸۴۸۴-۹۶۴-۹۷۸؛

۷۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛ ۷۰۰۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۹۷۰۰۰ ریال (چاپ ہشتم)

وضعیت فہرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ چہارم: بہار ۱۳۸۷.

یادداشت: چاپ پنجم: زمستان ۱۳۸۷.

یادداشت: چاپ ششم: زمستان ۱۳۸۸.

یادداشت: چاپ ہشتم: پاییز ۱۳۹۰.

یادداشت: کتابنامہ: ص. [۶۴۳] - ۶۵۲؛ ہمچنین بہ صورت زیر نویس.

یادداشت: نمایہ.

موضوع: وہابیہ -- دفاعیہ ہا و ردیہ ہا

موضوع: سلفیہ -- دفاعیہ ہا و ردیہ ہا

موضوع: شیعہ -- دفاعیہ ہا و ردیہ ہا

شناسہ افزودہ: مسجد جمکران (قم)



رده بندی ديويي : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۳۵۹۶۳-۸۴

ص : ۱

**اشاره**











ترویج فرهنگ ناب محمدی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در طول تاریخ دچار کج اندیشی ها و نابخردی هایی بوده است که نمونه بارز آن را در اندیشه وهابیت و سلفی گری می توان نظارگر بود، تفکری که همه مسلمانان جهان را از دین اسلام خارج و فقط خود را مسلمان می دانند. عده ای اندک که با کج اندیشی، مسلمانان جهان و دیگر ادیان را دچار مشکل کرده و چهره ای خشن و کریه از دین رحمت ارائه نموده اند. معمار این اندیشه ابن تیمیه از مخالفان فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد که تفکر او از قرن هفتم تا قرن سیزدهم به فراموشی سپرده شده و مورد مخالفت اندیشمندان مذاهب اسلامی قرار گرفت ولی کمتر از یک قرن است که این تفکر انحرافی دوباره در جامعه اسلامی توسط افرادی معلوم حال مطرح می گردد. جا دارد متفکرین اسلامی، جریان های فکری منحرف را به مسلمانان جهان معرفی و محور وحدت اسلامی که همان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله است را تبیین نمایند، محوری که براساس محبت و پیروی از اهل بیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استوار است و از فحاشی و ضرب و شتم و ترور و بمب گذاری به دور است و هیچ سنخیتی با آن ندارد گفت و گوی در محافل علمی و معرفی اندیشه ناب، نیاز به آن حرکات انحرافی ندارد، و چنانچه در گفتار صادقند، میدان علم و اندیشه مهیا است.

تهاجم استکبار جهانی و صهیونیست ها به تفکر اصیل اسلامی از زمانی آغاز و سرعت گرفت که انقلاب شکوه مند اسلامی به رهبری امام خمینی رحمه الله در کشور اسلامی ایران به ثمر نشست و توسط رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای - دام ظلّه - هدایت گردید.

از کلیه عزیزانی که ما را در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام یاری می نمایند به ویژه تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت الله وافی و همکاران در مجموعه انتشارات و مؤلف محترم جناب استاد علی اصغر رضوانی کمال تشکر و قدردانی را داریم امید است مورد رضای حضرت حقّ قرار گیرد. ان شاء الله.

مسؤول انتشارات

مسجد مقدّس جمکران

حسین احمدی

ص: ۸



اسلام، مردم را به همبستگی و دوری از جدایی دعوت نموده است. قرآن کریم با بیان رهنمودهای روشن، همه انسان ها را به گردآمدن بر محور توحید سفارش می کند و تفرقه و چند دستگی را عامل دوری از راه مستقیم دین می داند آنجا که می فرماید: {وَلَاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ (۱)}؛ «از راه های گوناگون پیروی نکنید که شما را از طریق حق باز می دارد.»

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز که جز به عزت و شوکت اسلام و مسلمانان و زیستن آنان براساس ارزش های والای دین خدا نمی اندیشید، پیوسته از لزوم پایبندی به اصول و مبانی سخن گفته و امت خود را از گرفتار شدن در دام دین سازان و بدعت گذاران بیم می داد و نیز راه گریز از زیان های ناشی از تفرقه را گوشزد می کرد.

این همه سفارش ها از آن رو بود که پیروان آخرین دین آسمانی، راه گذشتگان خود را نپویند و بسان آنان دچار فرقه های متخاصم نگردند.

خداوند متعال می فرماید: {وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ (۲)}؛ «مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و بعد از آن که دلایل روشن به آن ها عرضه شد، گرفتار اختلاف گردیدند.»

اما دیری نگذشت که امت اسلامی گرفتار انشعاب شد و مسلمانان به شاخه های گوناگون تقسیم شدند و برخلاف توصیه های قرآن و رهنمودهای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله موج فرقه گرایی سراسر جامعه اسلامی را فرا گرفت.

رشد و گسترش فرقه گرایی و استمرار آن، شماری از دانشمندان را به چاره اندیشی فراخواند و این حقیقت را برای آنان آشکار کرد که باید از یک سو عوامل بدینی و جدایی مسلمانان از یکدیگر را نابود سازند و از سوی دیگر با کند و کاو بیشتر در منابع اصیل اسلامی در شناخت ارزش های اصیل دین بکوشند.

ص: ۹

۱-۱. سوره انعام / آیه ۱۵۳.

۲-۲. سوره آل عمران / آیه ۱۰۵.

بدیهی است که این هر دو گام می توانست ثمرات سودمندی را در پی داشته باشد و امت اسلامی را در صفوف به هم فشرده به مقابله با اسلام ستیزان و بدخواهان فراخواند. امّا افسوس که این تلاش نافرجام ماند و بدخواهان به جای همکاری و همیاری، بانگ تفرقه و جدایی سر دادند و خواسته یا ناخواسته آب به آسیاب دشمن ریختند و همگام و همنو با بدخواهان به نفی و طرد مسلمانان و گسترش فرقه ها برخاستند.

### پیدایش سلفیه

سلفیه، پدیده ای ناخواسته و نسبتاً نوخواسته است که انحصار طلبانه، مدّعی مسلمانی است و همه را جز خود کافر می داند. فرقه ای خودخواه که با به تن در کشیدن جامه انتساب به سلف صالح و با ادّعی وحدت در فضای بی مذهب با بنیان وحدت مخالف است.

سلفیه؛ یعنی همان که بستر وهابیت است، مدعی است هیچ مذهبی وجود ندارد و باید به عصر سلف؛ یعنی دوران صحابه، تابعین و تابعین تابعین بازگشت و اسلام بلا مذهب را اختیار نمود. آنان دستی به این دعوت بلند کرده و می گویند: بیاید با کنار گذاشتن همه مذاهب به سوی یگانه شدن رویم، ولی با دستی دیگر شمشیر تکفیر را کشیده و با حذف دیگران از جامعه اسلامی و راندن آنان به جمع کفار، جامعه را به چند دستگی می کشانند.

واضح است که دعوت مردم به کنار گذاشتن دستاوردهای مذاهب کاری نشدنی است؛ زیرا پیروان مذاهب به سادگی از مذاهب خود دست بر نمی دارند و به سوی نقطه ای مجهول و تاریک که سلفیه مدعی آن است نمی روند، به ویژه آن که در پشت این دعوت به «بی مذهبی» نوعی مذهب نهفته، بلکه این دعوت، خود نوعی مذهب است، آن هم مذهبی گرفتار چنگال جمود و تنگ نظری که اسلام را به صورت دینی بی تحرک، بی روح، ناقص، ناتوان و بی جاذبه تصویر می کند و با احیای روح خشونت و تعصب، راه را بر هر گونه نزدیک شدن به همدیگر می بندد و به جای آن فضایی از درگیری ها و بدبینی ها را ایجاد می کند و دست همگان را به سوی شمشیر پیکار می کشاند.

### ابن تیمیه از پیشوایان اندیشه سلفیه

از جمله کسانی که در خنثی شدن تلاش های عالمان آگاه و متعهد برای ایجاد وحدت اسلامی نقش به سزایی داشتند، را باید «سلفیون» و خلف ایشان «وهابیان» نام برد. ابن تیمیه و شاگردان و پیروان مکتب او به بهانه طرح لزوم بازگشت به اسلام سلف، به بیان نظریات و عقاید سخیفی

درباره مسائل گوناگون اسلامی - به ویژه در باب توحید و شرک - پرداختند که بر اساس این نظریات، بسیاری از افکار و اعمال مسلمانان زیر سؤال می رفت و شمار زیادی از یکتاپرستان از جرگه اسلام بیرون رانده می شدند.

ابن تیمیه و پیروان او مدعی بودند که براساس «اسلام سلف صالح» سخن می گویند و انحرافات را که در طول چند قرن پدید آمده، از رهگذر شناخت «سیره سلف صالح» از میان برمی دارند؛ در حالی که نیکوترین روش برای دریافت ارزش های اصیل اسلامی، بازگشت به قرآن و سنت است و آگاهی از این که آورنده دین چه روشی را ارائه کرده و کدامین دستورات را عرضه داشته است.

به همین جهت است که دانشمندان دلسوز باید با تلاش پیگیر به نقد و بررسی افکار ابن تیمیه دست یازند و بر همه مسلمانان آشکار کنند که دیدگاه های او نه تنها منطبق بر اسلام راستین نیست بلکه با سیره سلف صالح نیز سازگاری ندارد.

آری، روش ابن تیمیه در برخورد با مسائل اسلامی ثمره ای جز جدایی مسلمانان از یکدیگر و نفی بسیاری از عقاید و آداب اسلامی نداشت، ولی رویارویی صریح دانشمندان اسلامی با وی سبب شد که این حرکت پس از مدتی کوتاه متوقف گردد. در میان شاگردان او تنها «ابن قیم جوزیه» بر تعالیم استاد خود پافشاری داشت و کتاب های چندی در این زمینه تألیف نمود. اما در طول بیش از چهار قرن بعد از ابن تیمیه، این افکار و آرا چندان رونقی نیافت و بسیاری از آن ها به فراموشی سپرده شد.

### محمد بن عبدالوهاب، مجدد سلفیه

در نیمه اول قرن دوازدهم ه.ق، فردی به نام «محمد بن عبدالوهاب» ظهور کرد و بار دیگر به بازسازی افکار ابن تیمیه همت گمارد. وی به عنوان مجدد تفکرات سلفی در اثر همکاری با یکی از فرمانروایان منطقه «نجد» به نام «محمد بن سعود» سبب حضور سیاسی - نظامی و عقیدتی اندیشه های سلفی در منطقه نجد و حجاز گردید، و توانست این عقاید را در بزرگ ترین پایگاه اسلام - مکه مکرمه و مدینه منوره - حاکم سازد، و با برپا کردن جنگ های خانمان سوز و ویرانگر در مدت کوتاهی با پیوند با حکومت استعمارگر انگلستان و سپس آمریکا، به مهم ترین عامل استکبار در جهان اسلام تبدیل شود.

تردیدی نیست که اگر آیین وهابیت در نقطه ای دیگر از جهان اسلام پدیدار شده بود، پس از گذشت زمانی کوتاه همان راهی را می پیمود که ابن تیمیه و یارانش پیمودند؛ یعنی هرگز به

حضور فعال در جوامع اسلامی دست نمی یافت. اما سیطره بر این دو مکان شریف، همراه با عوامل فرعی و اصلی دیگر چون توانایی عظیم مالی، ثروت سرشار ناشی از فروش نفت و پیوند آشکار و نهان با قدرت های بزرگ استعماری به پیدایش جو مناسب برای پیشگامان وهابیت انجامید و رهبری مراکز اصلی جهان اسلام را در اختیار آنان نهاد.

حقیقت این است که اگر این قدرت گسترده، زیر نظر متفکران و سیاست مداران دلسوز جامعه اسلامی به کار گرفته می شد، به نیکوترین وجه از آن بهره می گرفتند و نیروی عظیم امت را در جهت نبرد با اندیشه ها و سیاست های ضد اسلامی هدایت می کردند، اما چه می توان کرد که حاکمان سعودی به پیروی از پیشوایان فکری خود، از آغاز استقرار تاکنون پیوسته در تلاش بوده اند که خط جدایی بین مسلمانان را تقویت سازند، و پیروان آیین نجات بخش اسلام را از یکدیگر دور کنند، و رویارویی با شیفتگان عزت اسلامی و شوکت مسلمانان را رسالت خویش بدانند. و شگفتا که این روش بیشتر در ایام حج نمود می یابد! یعنی آن هنگام که مسلمانان از سراسر جهان در خاستگاه وحی و مرکز نشر آیین حنیف حضور می یابند تا در سرزمینی که باید از هرگونه استیلای ظاهری و باطنی دشمنان دین حق در امان بماند، همگام با ذکر خدا و ادای مناسک زیبای حج، نیازها و مشکلات یکدیگر را بازشناسند و در طریق تفاهم و همدلی بین گروه های گوناگون امت اسلامی به تبادل نظر پردازند، در چنین لحظات حساس و ارزشمندی حاکمان سعودی با دستکاری گویندگان و نویسندگان مغرض یا فریب خورده، به نشر مطالب انحرافی و ناروا اقدام می کنند و روشی را پی می گیرند که جز برای دشمنان قسم خورده اسلام سودی ندارد.

لازم به تذکر است که فرقه وهابیت و سلفیان، درصد بسیار کمی از مسلمین را تشکیل می دهند که در مقابل دیگر فرقه های اسلامی از شیعه و سنی ایستاده و آنان را تکفیر کرده و فقط خود را مسلمان می دانند.

در پایان به روح رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره درود می فرستیم که با انقلاب اسلامی و مقام معظم رهبری با رهبری مدبرانه زمینه ساز گسترش مکتب اهل بیت علیهم السلام در سر تا سر جهان شده اند. و نیز از زحمات دست اندرکاران واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدس جمکران و به ویژه تولیت محترم آن آستان مقدس حضرت آیت الله وافی و مسؤول محترم انتشارات حضرت حجه الاسلام والمسلمین شیخ حسین احمدی کمال تشکر را دارم.

علی اصغر رضوانی

سلفی گری

اشاره

ص: ۱۳

از جمله عناوین و القابی که وهابیان و گروهی از جماعت های اسلامی بر خود گذاشته و بر آن افتخار می کنند، عنوان «سلفیّه یا سلفی گری» است. این عنوان به نوبه خود بیانگر یک ایده و روش در برخورد با مسائل دینی است. آنان می گویند: بهترین عصر، عصر سلف صالح است؛ عصری که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زمان نزول وحی نزدیک تر است چون مسلمین صدر اسلام سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن کریم را بهتر درک می کردند، لذا فهم آنان برای ما حجّت است.

اخیراً نیز مشاهده می کنیم که وهابیان از اطلاق عنوان وهابی به خود پرهیز می کنند و درصدد تعویض آن به عنوان سلفیّه برآمده اند. می گویند: ما تابع یک شخص (محمّد بن عبدالوهاب) نیستیم، بلکه تابع یک خط فکری به نام «سلفی گری» هستیم. بنابراین جا دارد که این موضوع را بررسی نماییم:

### مفهوم لغوی سلفی

سلفی از ریشه سلف به معنای پیشین است.

ابن منظور می گوید: سَلَفٌ، یسلف، سلفاً و سلوفاً؛ یعنی پیشی گرفت. (۱) سالف؛ یعنی پیشی گیرنده. سَلَفٌ، سلیف و سلفه؛ یعنی جماعت پیشی گیرنده.

ابن فارس می گوید: «سلف: س ل ف، اصلی است که دلالت بر تقدّم و سبقت دارد. پس سلف کسانی هستند که گذشته اند». (۲)

ص: ۱۴

---

۱-۳. لسان العرب، ج ۶، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

۲-۴. معجم مقاییس اللغه، ماده سلف.



جوهری نیز می نویسد: «سَلَفٌ، یسلف، سلفاً به معنای «مضی»؛ یعنی «گذشت» آمده است. و سلف الرجل؛ یعنی پدران گذشته مرد». (۱)

از خلال این عبارات استفاده می شود که سلف در لغت به معنای تقدّم زمانی است، لذا هر زمانی نسبت به زمان آینده سلف و نسبت به زمان گذشته خلف است. (۲)

### مفهوم اصطلاحی سلفی

سمعانی می گوید: «سلفی نسبتی به سلف است و این نسبت، مذهب گروهی است که آن ها با این نسبت شناخته می شوند». (۳)

در معنای اصطلاحی سلف اختلاف زیادی است:

۱ - دکتر محمّد سعید رمضان بوطی می گوید: «سلف در اصطلاح بر کسانی اطلاق می شود که در سه قرن اول اسلام، می زیسته اند». (۴)

۲ - برخی دیگر، آن را بر خصوص صحابه و تابعین و تابعین تابعین اطلاق نموده اند. (۵)

۳ - دکتر یوسف قرضاوی در مفهوم اصطلاحی سلفیّه می گوید: «سلف عبارت است از همان قرن های اوّل که بهترین قرن های این امت است. قرن هایی که در آن ها فهم اسلام، ایمان، سلوک و التزام به آن تحقق یافت. سلفی گری نیز عبارت است از: رجوع به آنچه که سلف اول در فهم دین؛ اعم از عقیده و شریعت و سلوک داشتند». (۶)

۴ - احمد بن حجر آل ابوطامی می گوید: «مذهب سلف عبارت است از: آنچه صحابه، تابعین، اتباع آنان و ائمه فقه بدان معتقد بوده اند». (۷)

۵ - محمّد ابوزهره می نویسد: «مقصود از سلفیّه کسانی هستند که در قرن چهارم ه. ق ظاهر شدند. آنان تابع احمد بن حنبل بوده و گمان می کردند که تمام

ص: ۱۶

۱-۵. صحاح اللغه، ماده سلف.

۲-۶. السلفیه مرحله زمینه، ص ۹.

۳-۷. الفكر السلفی، ص ۱۵ و ۱۶.

۴-۸. السلفیه مرحله زمینه، ص ۹.

۵-۹. السلفیه ودعوه الشيخ محمّد بن عبدالوهاب، ص ۹ و ۱۰.

۶-۱۰. الصحوه الاسلامیه، ص ۲۵.





آرای شان به احمد بن حنبل منتهی می گردد؛ کسی که عقیده سلف را زنده کرد و برای آن جهاد نمود. آن گاه در قرن هفتم ه.ق توسط شیخ الاسلام ابن تیمیه احیا شد، او شدیداً مردم را به این روش دعوت کرد و با اضافه کردن مسائلی به آن، مردم عصرش را به تفکر واداشت. آن گاه در قرن دوازدهم آرای او در جزیره العرب توسط محمد بن عبدالوهاب احیا شد که تا کنون وهابیان آن را زنده نگه داشته اند»<sup>(۱)</sup>.

۶- دکتر سید عبدالعزیز سیلی می نویسد: «سلف از چند جهت مورد بحث است:

(الف) از ناحیه لفظی: بر جماعتی که در گذشته بوده اند اطلاق می شود.

(ب) از ناحیه اصطلاحی: بر کسی اطلاق می شود که مذهبش در دین تقلید شده و اثرش متابعت شود؛ همانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل که اعیان سلف ما هستند و صحابه و تابعین نیز برای آنان سلف اند.

(ج) از ناحیه تاریخی: برخی سلفی را به کسانی اطلاق می کنند که در قرن پنجم ه.ق زندگی می کرده اند. عده ای دیگر بر کسانی اطلاق می کنند که در قرن چهارم ه.ق می زیسته و از حنبله بوده اند.<sup>(۲)</sup>

(د) از ناحیه اعتقادی: مراد از آن ها صحابه و تابعین و تابعین است؛ کسانی که به اصول سنت و راه های آن آگاهند. آنان که پاسداران عقیده و حامیان شریعت اند.<sup>(۳)</sup>

سلفیون کسانی هستند که می گویند: ما ایمان داریم به آنچه که مسلمانان پیشین از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و ائمه دین به آن ایمان آورده اند.<sup>(۴)</sup>

۷- دکتر عبدالرحمان بن زید زینیدی می گوید: «سلفی منسوب به سلف است؛ زیرا «یاء» در این کلمه برای نسبت بوده و سلفی به کسی اطلاق می شود که خودش یا دیگری او را به جماعت پیشینان نسبت می دهد.

ص: ۱۷

---

۱- ۱۲. المذاهب الاسلامیه، محمد ابوزهره، ص ۳۱۱.

۲- ۱۳. تحفه المرید، با جوری، ص ۱۷۸؛ تاریخ المذاهب، ابی زهره، ص ۲۱۱.

۳- ۱۴. عقیده السلف و اصحاب الحدیث، صابونی، ص ۲۳۶.

۴- ۱۵. العقیده السلفیه، ص ۲۵ - ۲۷.

و سلفیه نسبت مؤنث به سلف است؛ همانند سلفی برای مذکر. وجه دیگری نیز دارد و آن خاصیت پیش بودن پیشینیان است»<sup>(۱)</sup>.

### احمد بن حنبل رئیس خط سلفی گری

از رؤسا و احیا کنندگان سلفی گری را می توان احمد بن حنبل شیبانی صاحب کتاب حدیثی به نام المسند و مؤسس فقه حنبلی دانست. او اولین کسی بود که هنگامی که با هجوم فلسفه ها و فرهنگ های بیگانه؛ از قبیل هند، یونان و ایران به حوزه های اسلامی و مخلوط شدن آن با عقاید اسلامی مواجه شد، به این فکر افتاد که حدیث را از این هجمه نجات دهد. لذا به تفریط شدیدی گرفتار شده و به طور کلی عقل گرایی و عقلانیت را انکار کرده و راه ورود آن را به احادیث بست. بنابر این اگرچه می خواست از برخی مشکلات رهایی یابد، ولی در عوض به مشکلاتی بسیار دشوارتر گرفتار شد که در ذیل به آن ها اشاره خواهیم کرد:

### روش احمد بن حنبل در عقاید

برای بررسی عقاید سلفیه، ناچاریم ابتدا بحث را از اولین مرحله خط سلفی شروع کنیم؛ مرحله ای که به احمد بن حنبل منسوب است:

تکیه اساسی احمد بن حنبل به عنوان رئیس خط «سلفی گری» بر سماع و شنیدن است؛ یعنی توجه کردن به ظاهر آیات و احادیث نبوی در عقاید و عدم توجه به عقل.

احمد بن حنبل برای عقل در مسائل اعتقادی هیچ ارزشی قائل نبود. عقل را کاشف و حجت نمی دانست. او می گفت: «ما روایت را همان گونه که هست روایت می کنیم و آن را تصدیق می نماییم»<sup>(۲)</sup>.

شخصی از احمد بن حنبل در مورد احادیثی سؤال کرد که می گوید: خداوند متعال

ص: ۱۸

---

۱- ۱۶. السلفیه و قضایا العصر، دکتر زیندی، ص ۱۹ و ۲۰، چاپ ریاض.

۲- ۱۷. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۶۵.

هر شب به آسمان دنیا می آید، دیده می شود و قدمش را در آتش می گذارد و امثال این احادیث. در جواب گفت: ما به تمام این احادیث ایمان داشته و آن ها را تصدیق می کنیم و هیچ گونه تأویلی برای آن ها نمی کنیم. (۱)

شیخ عبدالعزیز عزالدین سیروان می گوید: «روش امام احمد بن حنبل درباره عقیده و کیفیت تبیین آن همان روش سلف صالح و تابعین بوده است، از هر چه که آنان سخن می گفتند او نیز سخن می گفت و در هر چه آنان سکوت می کردند او نیز سکوت می کرد. مصاحب و شاگرد احمد بن حنبل، عبدوس بن مالک عطار می گوید: «از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: اصول سنّت نزد ما تمسک به آن چیزی است که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن تمسک کرده اند و نیز اقتدای به آن ها است». (۲)

ابن تیمیه نیز که ادامه دهنده خط فکری احمد بن حنبل در سلفی گری بود، چنین فکری داشت. شیخ محمّد ابوزهره در این باره می گوید: «ابن تیمیه معتقد بود که مذهب سلف اثبات هر معنا و صفتی است که در قرآن برای خداوند ثابت شده است؛ مانند فوقیت، تحتیت، استواری بر عرش، وجه، دست، محبت، بغض و نیز آنچه که در روایات به آن اشاره شده است. البته بدون هیچ گونه تأویل. [آن گاه می گوید:] قبل از ابن تیمیه، حنبله نیز همین فکر و عقیده را در قرن چهارم ه. ق نسبت به صفاتی که در قرآن و روایات راجع به خداوند آمده، داشتند. آن ها مدّعی بودند که مذهب سلف همین بوده است؛ در حالی که علمای عصر آنان به مخالفت برآمده و معتقد بودند که این گونه اعتقاد منجر به تشبیه و جسمیت خداوند متعال می شود». (۳)

شهرستانی می گوید: «تعداد بسیاری از سلف، صفات ازلی را بر خداوند ثابت می کردند؛ مثل: علم، قدرت، حیات، اراده، سمع، بصر، کلام، جلال، اکرام، انعام، عزّت و عظمت، و فرقی بین صفات ذات و صفات افعال نمی گذاشتند. همچنین صفات خبریه را بر خداوند ثابت می کردند؛ مثل: دو دست و وجه و این ها را هیچ گونه تأویل

ص: ۱۹

۱- ۱۸. فی عقائد الإسلام، از رسائل شیخ محمّد بن عبدالوهاب، ص ۱۵۵.

۲- ۱۹. العقیده للامام احمد بن حنبل، ص ۳۵ - ۳۷.

۳- ۲۰. ابن تیمیه، ابوزهره، ص ۳۲۲ - ۳۲۴.

نمی نمودند. آنان می گفتند: این ها صفاتی است که در شرع وارد شده، ما آن ها را صفات خبری می نامیم.

از آنجا که معتزله صفات خبری را از خدا نفی و سلفیّه آن را ثابت می کردند، سلفیّه را "صفاتیّه" و معتزله را "معطله" نامیدند.

سپس می گوید: «جماعتی از متأخرین زاید بر آنچه سلف معتقد بود، اعتقاد پیدا کردند، آنان گفتند: صفات خبری را باید بدون هیچ گونه تأویل حمل بر ظاهرشان نمود. لذا از این جهت در تشبیه محض افتادند که این مسئله، خلاف آن چیزی است که سلف به آن اعتقاد داشتند».<sup>(۱)</sup>

### جایگاه عقل نزد سلفیون

با مراجعه به نظرات سلفیون؛ از قبیل احمد بن حنبل، ابن تیمیه و دیگران پی می بریم که آنان هیچ ارزشی برای عقل قائل نبودند.

ابن تیمیه می گوید: «کسانی که ادّعی تمجید از عقل دارند در حقیقت ادّعی تمجید از بتی دارند که آن را عقل نامیده اند. هرگز عقل به تنهایی در هدایت و ارشاد کافی نیست و گرنه خداوند رسولان را نمی فرستاد».<sup>(۲)</sup>

مستبصر معاصر، استاد شیخ معتصم سید احمد می گوید: «کسی که در کتاب های حنابله نظر کند به یک سری عقاید که با یکدیگر متناقض بوده یا مخالف با عقل و فطرت انسان است پی می برد».<sup>(۳)</sup>

سید رشید رضا می گوید: «تقلید، آنان را به جایی کشانده که به ظواهر هر چه از اخبار موقوفه، مرفوعه و مصنوعه رسیده اعتقاد پیدا می کنند، اگرچه شاذ، منکر، غریب و یا از اسرائیلیات باشد؛ مثل روایاتی که از کعب الاحبار و وهب بن منبه رسیده

ص: ۲۰

---

۱- ۲۱. ملل و نحل، شهرستانی، ص ۸۴.

۲- ۲۲. موافقه صحیح المنقول لصریح المعقول، ج ۱، ص ۲۱.

۳- ۲۳. الحقیقه الضائعه، ص ۳۶۲.

است. همچنین با قطعیات و یقینیات عقل مخالفت کرده و هر کسی که با عقایدشان مخالف باشد تکفیر و تفسیق می کنند» (۱).

کاتب سودانی معتصم می گوید: «اگر بناست تا این حد انسان نسبت به احادیث منفعل باشد، باید عقاید اسلامی را اسیر هزاران حدیث جعلی و اسرائیلیاتی دانست که یهود آن ها را در عقاید اسلامی وارد کرده است» (۲).

### آثار سوء منع تدوین حدیث

می دانیم که از جمله کارهایی که عمر بن خطاب در مورد احادیث کرد این بود که از نشر حدیث و تدوین و کتابت آن جلوگیری کرد و مردم را تنها به قرآن دعوت نمود. از طرفی دیگر به گروهی از اخبار و رهبان ها از قبیل کعب الأخبار و وهب بن منبه - که در ظاهر اسلام آورده بودند - اجازه داد که برای مردم سخن بگویند. در نتیجه جامعه اسلامی با حجم زیادی از اسرائیلیات در حدیث مواجه شد. با تعبد شدید احمد بن حنبل و پیروان سلفی او به حدیث، به هر حدیثی در مسائل اعتقادی اعتماد شد. لذا مشاهده می نماییم که حوزه علمی حنابله و حشویه و سلفیه با چه مشکلاتی در مسائل کلامی مواجه شدند که منجر به استهزا از طرف دیگر مذاهب اسلامی و ادیان دیگر شده است.

### عامل تاریخی پیدایش خط سلفی گری

شهرستانی می گوید: «سلف از اصحاب حدیث، وقتی مشاهده کردند که چگونه معتزله در مسائل کلامی فرو رفته و با دخالت عقل در مسائل اعتقادی با سنتی که از سلف رسیده مخالفت می کنند، لذا متحیر شدند که با آیات متشابه و اخبار پیامبر امین صلی الله علیه و آله چه کنند. احمد بن حنبل و داوود بن علی اصفهانی و جماعتی از ائمه سلف بر

ص: ۲۱

---

۱- ۲۴. اضواء علی السنه المحمدیه، محمود ابوریه، ص ۲۳، به نقل از رشید رضا.

۲- ۲۵. الحقیقه الضائع، ص ۳۶۳.

آن شدند که در مسائل اعتقادی به روش پیشین اصحاب حدیث؛ مانند: مالک بن انس و مقاتل بن سلیمان عمل کنند. آنان گفتند: ما به آنچه که در قرآن و سنت وارد شده ایمان می آوریم، بدون آن که متعرض تأویل شویم» (۱).

شیخ عبدالعزیز عزالدین سیروان نیز می گوید: «گویا عامل اساسی برای این تمسک شدید - که از احمد بن حنبل مشاهده می کنیم - آن است که او در عصر خود فتنه ها و خصومت ها و مجادله های کلامی را مشاهده نمود، و از طرفی نیز افکار غریب و عقاید گوناگون و تمدن ها را ملاحظه کرد که چگونه در حوزه های علمی اسلامی وارد شده است. لذا برای نجات اعتقادات اسلامی به سلفی گری شدید روی آورد» (۲).

## اعتدال

هجوم عقاید غیراسلامی و ورود آن ها به حوزه های علمی و نیز ورود فلسفه های گوناگون از هند، یونان و ایران باعث شد تا امثال احمد بن حنبل به این فکر برآیند که سلفی گری و تعبد نسبت به فهم سلف را زنده کرده و عقل گرایی را بزدایند، فرار از افراط و افتادن در تفریط در مسائل عقلانی و اعتقادی است که متأسفانه همیشه انسان ها به آن مبتلا بوده اند؛ یعنی برای مقابله با افراطی گری برخی از افراد، عده ای دیگر در تفریط افتادند؛ همان گونه که در مسئله جبر و اختیار و تفویض نیز مشاهده می نماییم. این تفریط گری احمد بن حنبل اشکالاتی دارد که در ذیل به آن اشاره می کنیم:

۱ - تنها راه برای جلوگیری از نفوذ فرهنگ و عقاید بیگانه و انحراف فکری مسلمانان، تعطیل عقل و رجوع به فهم دیگران نیست، بلکه باید برای مسائل اعتقادی، فلسفه و مبانی کلامی ترسیم نموده و عقلانیت صحیح را به جامعه علمی عرضه کنیم، تا بتوانیم در مقابل هجوم تبلیغات بیگانگان با استدلال قوی عقلی، مبانی

ص: ۲۲

---

۱- ۲۶. ملل و نحل، شهرستانی، ص ۹۵ و ۹۶.

۲- ۲۷. العقیده للامام احمد بن حنبل، ص ۳۸.

کلامی خود را تقویت کرده و عقاید صحیح را - که آیات و روایات نیز بر آن تصریح دارند - به جامعه عرضه نماییم؛ زیرا ما عقیده داریم که خداوند متعال و پیامبرش عقل بالفعل اند و هیچ گاه بر خلاف عقل انسان (که نور هدایت است) مطلبی را نمی گویند. حال اگر عقل سلیم و بدیهی؛ اعم از نظری یا عملی، حکمی کند قطعاً نظر شرع نیز همین است.

۲ - چگونه می توان در فهم مسائل تنها به فهم دیگران (سلف) تمسک و اعتماد کرد؛ در حالی که آنان قادر به جواب از تمام مسائل نبودند.

عتبه بن مسلم می گوید: «با عبدالله بن عمر، سی و چهار ماه همراه بودم، در بسیاری از مسائل که از او سؤال می کردند او می گفت: نمی دانم»<sup>(۱)</sup>.

دیگر این که قرآن دارای وجوه مختلف و بطن های گوناگونی است. لذا نمی توان گفت که سلف، حقیقت قرآن را فهمیده اند و گرنه نمی بایست که در تفاسیر شان اختلاف می کردند.

شعبی می گوید: «از ابوبکر در مورد «کلاله» سؤال شد؟ او در جواب گفت: من رأی خود را می گویم، اگر درست بود، از جانب خداست و گرنه از جانب من و شیطان است»<sup>(۲)</sup>.

از عمر بن خطاب نقل شده که می گفت: «اگر من معنای «کلاله» را بدانم بهتر است از آن که برای من مثل قصرهای شام باشد»<sup>(۳)</sup>.

از طرفی دیگر مشاهده می کنیم که چگونه صحابه در فهم آیات و روایات با یکدیگر اختلاف می نمودند؛ مثلاً عمر، ابن زبیر و عدّه ای دیگر معتقد به حرمت نکاح متعه بودند؛ در حالی که امام علی علیه السلام، ابن عباس و جابر معتقد به جواز آن بودند.

عبدالله بن عمر خروج بر حاکم را جایز نمی دانست؛ اگر چه جائز و ظالم باشد؛ در حالی که امام حسین علیه السلام آن را واجب می دانست.

ص: ۲۳

---

۱- ۲۸. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۲۱۸؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۲.

۲- ۲۹. سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶۵.

۳- ۳۰. تفسیر طبری، ذیل آیه کلاله.



لذا ابن حزم می گوید: «محال است که پیامبر صلی الله علیه و آله امر به متابعت از هر چه که صحابه می گویند، کند؛ زیرا مسائلی وجود دارند که گروهی از صحابه آن را حلال و گروهی دیگر حرام می دانند» (۱).

۳ - درباره عقل، دیدگاه های گوناگونی است:

- الف) دیدگاه ایجابی: در مسائل اعتقادی اعتماد بر عقل است. و این نظر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان و معتزله می باشد.
- ب) دیدگاه سلبی: حکم عقل به طور کلی بی اعتبار است. لذا معتقدین به آن در مسائل اعتقادی تنها به ظواهر کتاب و سنت اعتماد می کنند، که این نظر اهل حدیث، حنابله و اخباریین از شیعه است.
- ج) دیدگاه تجزیه ای: این گروه در برخی از مسائل اعتقادی به عقل تکیه و اعتماد می کنند؛ از قبیل: اثبات وجود خدا و شناخت صفات ذاتی او، ولی در باب عدل و شناخت صفات و افعال خداوند بر عقل اعتقادی نداشته و حسن و قبح عقلی را انکار می نمایند. اشاعره از همین گروه اند.

در بین این اقوال، حق با شیعه امامیه و معتزله است؛ زیرا - همان گونه که عرض شد - عقل بدیهی نور است و قطعاً انسان را در مسائل اعتقادی به حق و حقیقت می رساند، البته در صورتی که خالی از شوائب و پیش فرض های تطبیقی باشد. و از آنجا که خداوند متعال و رسولش عقل بالفعل و عقل کل اند، قطعاً حرفی خلاف عقل سلیم و بدیهی نمی زنند، لذا اگر عقل بدیهی در مسئله ای از مسائل اعتقادی به نتیجه ای رسید، باید به آن اعتقاد پیدا کرد.

از این جهت قرآن کریم نیز به تعقل توجّهی خاص داشته و کسانی که از عقل استفاده نکرده و از آن بهره نمی برند را بدترین جنبنده ها معرفی کرده است: {إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ} (۲). «همانا بدترین جنبنده ها نزد خداوند کرها و گنگ های هستند که تعقل نمی کنند».

ص: ۲۴

---

۱- ۳۱. الإحكام في أصول الأحكام، ج ۶، ص ۸۳.

۲- ۳۲. سوره انفال، آیه ۲۲.

در جایی دیگر آنان را مذمت کرده و می فرماید: { وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ (۱) } «و قرار می دهد پلیدی را بر کسانی که تعقل نمی کنند.»

امام صادق علیه السلام در وصف عقل می فرماید: «همانا اول امور و مبدأ آن و قوت و عمارت آن که بدون او هیچ چیز نفع نمی دهد، عقلی است که خداوند آن را زینت خلق قرار داده است. به خاطر عقل است که بندگان، خالق را شناخته و خود را مخلوق او می دانند و او را مدبر و خود را تربیت شده او می دانند.» (۲)

همچنین در تفسیر عقل می فرماید: «عقل چیزی است که به وسیله او خدای رحمان عبادت شده و بهشت کسب می شود.» (۳)

### ضرورت بررسی احادیث

شکی نیست که سنت نبوی دارای منزلت عظیمی نزد مسلمین است و باید چنین باشد، ولی این بدان معنا نیست که هر چه به عنوان حدیث و سنت نبوی نقل می شود را بدون استثنا بپذیریم و به آن اعتقاد پیدا کرده یا عمل نماییم؛ زیرا:

اولاً: می دانیم که عوامل و انگیزه های کذب و دروغ در میان صحابه و دیگران و نسبت خلاف واقع دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله یا صحابه زیاد بوده است. ما البته منکر زحمات علما و محدثین در جمع احادیث صحیح نیستیم، ولی معتقدیم که تهذیب حقیقی احادیث کاری بس دشوار است. لذا ابوداود در سننش فقط چهار هزار و هشتصد حدیث از مجموعه پانصد هزار حدیث نقل کرده است. (۴)

ثانیاً: بعد از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به احبار یهود و رهبان نصارا که در ظاهر اسلام آورده بودند، اجازه نشر حدیث داده شد و در نتیجه اسرائیلیات فراوانی به نام حدیث نبوی در جامعه اسلامی منتشر گردید.

ص: ۲۵

۱- ۳۳. سوره یونس، آیه ۱۰۰.

۲- ۳۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹، کتاب العقل و الجهل، ح ۳۴.

۳- ۳۵. همان، ح ۳.

۴- ۳۶. سنن ابی داود، مقدمه، ص ۱۰.

شهرستانی می گوید: «مشبهه روایاتی را به دروغ وضع کرده و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند، که اکثر آن ها از یهود گرفته شده بود» (۱).

ثالثاً: برخی از صحابه و تابعین نیز با جعل حدیث، تجارت کرده و از این راه نفقه زندگانی خود را به دست می آوردند.

ابن ابی الحدید از استادش ابی جعفر نقل می کند: معاویه به سمره بن جندب صحابی، صد هزار درهم داد تا روایت جعل کند که آیه: { وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ } در مذمت علی علیه السلام نازل شده و در مقابل، آیه { وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ }، در شأن ابن ملجم مرادی نازل شده است. او این مبلغ را نپذیرفت. قول دویست هزار دینار داد، باز هم قبول نکرد. قول سیصد هزار دینار داد، قبول نکرد. پیشنهاد چهارصد هزار دینار داد، آن گاه قبول کرد» (۲).

رابعاً: مشاهده می شود که این مسئله در میان عامه، سنت است که در تأیید مذهب خود حدیث جعل کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهند؛ همان گونه که علامه امینی رحمه الله در الغدير اسامی آنان را به طور مفصل نقل کرده است. لذا مشاهده می کنیم که چگونه احادیث در شأن ائمه مذاهب چهارگانه را جعل کرده، و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند. (۳)

حال وظیفه ما در مقابل این احادیث جعلی چیست؟ آیا علما وظیفه ندارند که احادیث را از حیث سند و دلالت بررسی و تنقیح کنند؟ خصوصاً در مواردی که دروغ گویان و جاعلین حدیث مضامینی را جعل کرده و با ساختن سندهای معتبر حدیثی به جامعه اسلامی تحویل می دادند که این خود ضربه ای بسیار سنگین بر پیکره حدیث اسلامی بوده است.

بنابر این وظیفه علمای اسلامی است که احادیث را از راه های مختلف مورد

ص: ۲۶

۱- ۳۷. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- ۳۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

۳- ۳۹. ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹۸؛ الغدير، ج ۵ و ۶.

بررسی و بازنگری قرار دهند؛ مثل:

۱ - عرض حدیث بر کتاب خدا، تا با آن مخالفت نداشته باشد.

فخر رازی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «اگر حدیثی از من بر شما نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، اگر موافق آن بود، قبول کرده و گرنه رد نمایید.» (۱)

۲ - عرضه کردن حدیث بر سنت متواتر؛ زیرا سنت متواتر قطعی السند است.

۳ - ارائه حدیث به عقل بدیهی که خالی از هر گونه پیش فرض تطبیقی و شائبه وهمی است.

### تأویل، ضرورتی بنیادین

یکی دیگر از اصول فکر سلفی، نهی از تأویل و صرف لفظ از ظاهر آن است. ابن تیمیه در کتاب درء تعارض العقل و النقل می گوید: «این عمل - تأویل - امری حادث و جدید است که در کتب لغت پیشینیان بر آن اصلی نیست و در عصر سلف نیز استعمال نشده است. لذا سلفیون آن را رها کرده اند.» (۲)

در جواب عرض می کنیم که قرآن برای خود در تفهیم معارفش روش مخصوصی ندارد، بلکه از همان اسلوب و روش عرب در تفهیم مطالب استفاده کرده است. و می دانیم عرب فصیح در محاوراتش از تمام نکات فصاحت، بلاغت و بدیع استفاده می کند و قرآن نیز از این قانون مستثنا نیست؛ و به عنوان معجزه الهی مطرح است. مثلاً کلمه «ید الله» کنایه از قدرت است؛ همان گونه که عرب این گونه کنایات را به کار می گیرد.

### سلفیه جدید

حقیقت مطلب آن است که بین سلفیه و وهابیان فرقی نیست، آنان دو روی یک سکه اند. وهابیان امروز همان عقاید و افکار سلفیه ای گذشته را دارند. اینان داخل

ص: ۲۷

۱- ۴۰. تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۲۵۹.

۲- ۴۱. در تعارض العقل و النقل، ج ۱، ص ۲۰۱.

جزیره العرب، وهابی حنبلی هستند و هنگامی که افکارشان را به خارج صادر می کنند به اسم سلفی است.

واقع امر این است که وهابیت نشأت گرفته از سلفیت است، محمّد بن عبدالوهاب کسی است که مردم را به افکار ابن تیمیه و قدمای حنابله دعوت کرد، کسانی که ادّعی سلفی گری داشتند.

سلفیون معاصر همان پیروان ابن تیمیه و بزرگان حنابله اند که آنان را امام و مرجع خود به حساب می آورند. آنان دوست ندارند که خود را وهابی بنامند و از این نام ناخشنودند، و لذا ادّعا می کنند که پیرو مذهب سلف صالحند و قصدشان از سلف صالح همان محدّثین مجسّم از قبیل ابن تیمیه و ابن قیم جوریه و امثال آنان است.

### منشأ پیدایش فکر سلفی

هر گاه که نظر به مهمترین ماده و اساس فکر وهابی می اندازیم، پی می بریم که مسأله تشبیه و تجسیم از ارکان و مباحث زیربنایی آنان به حساب می آید، مسأله ای که از آن ها به توحید اسما و صفات تعبیر می کنند. کسی که در عقاید وهابیان سلفی تأمل می کند می یابد که آنان بر این گمانند که خداوند دارای صورتی است همانند انسان که دو چشم و پهلو و دو ذراع و دو دست و انگشتان و ساق و قدم و پا و دیگر اعضا دارد، و فرود می آید و حرکت می کند. و برای این که افکار عموم مردم را در این عقاید راضی نگه دارند، می گویند: «بلاکیف و تشبیه»؛ یعنی این اعضا بدون کیف و تشبیه است.

منشأ پیدایش این افکار، اعتماد بر ادلّه نقلی خصوصاً احادیث است. احادیثی که از برخی صحابه نقل شده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است. احادیثی که ظهور در تجسیم و تشبیه و رؤیت باری تعالی دارد. آنان این احادیث را بر ظاهر خود حمل کرده و بدون این که برای آن تأویلی داشته باشند که با عقل و نصوصات قرآنی و آیات محکمات مطابقت پیدا کند، آن ها را به خداوند سبحان نسبت می دهند.

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «خلق الله آدم علی صورته طولہ ستون

ذراعاً»؛<sup>(۱)</sup> «خداوند آدم را به صورت خود خلق کرد در حالی که طول آن شصت ذراع است.»

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «... فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِي حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ فَتَقُولُ: قَطُّ قَطُّ، فَهَنَّاكَ تَمْتَلِي...»؛<sup>(۲)</sup> «... اما آتش دوزخ پر نمی شود تا این که خداوند پاهایش را در آن گذارد. در این هنگام است که می گوید: بس است، بس است، در این هنگام جهنم از آتش پر می شود...».

و نیز نقل کرده: «يَنْزِلُ رَبَّنَا كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حَتَّى يَبْقَى الثَّلَاثُ الْآخِرُ يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَاسْتَجِبْ لَهُ»؛<sup>(۳)</sup> «پروردگار ما در هر شب به سوی آسمان دنیا فرود می آید، تا یک سوم از شب رفته می ماند و می فرماید: چه کسی است که مرا بخواند تا من او را اجابت کنم.»

و هابیان سلفی این گونه احادیث را از اصول افکار خود قرار داده و خداوند را بر اساس آن ها توصیف می کنند.

### اسلوب دعوت سلفیان پیشین

کسانی که می خواهند به اسلوب و روش های سلفیان حاضر آگاهی پیدا کنند، باید تاریخ سلفیان پیشین را به یاد آورده و مطالعه ای درباره آن داشته باشند؛ زیرا سلفیه جدید ادامه دهنده راه و روش سلفیه قدیم است. اینک به یکی از این اسلوبها اشاره می کنیم:

مؤلف کتاب «النهج الأحمد» می گوید: «ذهبوا إلى محاربه من يخالفهم في بعض الآراء، سواء في المسائل الأصولية أو المسائل الفرعية؛ مثل محاربتهم للأشاعرة و إعلان كفرهم و التّهجم على علمائهم. فقد تعرّضوا لأبي اسحاق الشيرازي و كفره. و حملوا على ابن جرير

ص: ۲۹

---

۱- ۴۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۷، کتاب الاستئذان؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۸۱، کتاب الجنه و صفه نعيمها، باب يدخل الجنه اقوام افئدتهم مثل افئده الطير.

۲- ۴۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷، تفسیر سوره ق؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۸۲، باب النار يدخلها الجبارون و الجنه يدخلها الضعفاء.

۳- ۴۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۸، باب الدعاء نصف الليل، کتاب الدعوات؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۸۳، باب الترغيب في الدعاء و الذكر في آخر الليل.

الطبری صاحب التاریخ والتفسیر ومنعوا من دفنه لَمَا مات، فکان أن دفن فی داره لیلاً؛<sup>(۱)</sup> «آنان درصدد جنگ با مخالفان خود در برخی از آراء برآمدند، چه در مسائل اصولی یا مسائل فروعی، همانند محاربه با اشاعره و اعلان کفر آنان و هجوم بر علمای آنان. سلفی ها متعرض ابواسحاق شیرازی شافعی شده و او را تکفیر کردند. و نیز بر این جریر طبری - صاحب تاریخ و تفسیر - حمله کرده و بعد از وفاتش مانع دفن او شدند. و لذا او را شبانه در خانه اش دفن کردند.»

ابن عقیل حنبلی کسی بود که با برخی از شیوخ معتزله رفت و آمد داشت و از آنان استفاده می کرد. چون حنابله سلفی از این خبر آگاهی پیدا کردند، به او گفتند که آنان بر کتاب هایی در تعظیم معتزله نزد او دست پیدا کرده اند که در آن کتاب ها بر حلاج ترحم شده است. لذا قصد اذیت او را کردند. ابن عقیل از بین آنان غایب شد تا مبادا دستگیرش کنند. ولی نتوانست این وضع را تحمل کرده و مخفی شدنش را ادامه دهد. لذا به خط خود نامه ای نوشت و در آن اعتراف به اشتباه خود کرده و از عملکردش تبری جست و به امام مسلمین حق داد که اگر این کار را دوباره تکرار کند او را دستگیر نماید.<sup>(۲)</sup>

ابن اثیر در حوادث سال ۳۱۷ ه.ق می نویسد: «در این سال فتنه بزرگی در بغداد بین اصحاب ابوبکر مروزی حنبلی و بین دیگران از عامه رخ داد که بسیاری از لشکریان در این معرکه دخالت کردند و سبب آن این بود که اصحاب مروزی در تفسیر آیه { عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا } می گفتند: مقصود آن است که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با خود بر عرش می نشاند. ولی طایفه ای دیگر می گفتند: مقصود از آیه، شفاعت است. لذا فتنه ای در گرفت و با یکدیگر درگیر شدند و در این بین افراد زیادی به قتل رسیدند.»<sup>(۳)</sup>

صاحب کتاب «النهج الأحمد» می گوید: «حنابله با اسلوبی که برای مقابله با مخالفان

ص: ۳۰:

---

۱- ۴۵. النهج الأحمد، ج ۱، ص ۳۷، به نقل از العبر، ذهبی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲- ۴۶. همان.

۳- ۴۷. کامل، ابن اثیر، ج ۸، ص ۸۳.

به کار بردند جفای شدیدی کردند؛ زیرا خشونت و زورگویی و ترور از بارزترین نشانه های تحرّک دعوت آنان بود. مضافاً به این که در این راه از عوام مردم و دنیاپرستان اجتماع نیز استفاده می کردند، کسانی که جهل و اُمّی گری بر آنان سایه افکنده بود ...

حنابله این را می دانستند ولی به جهت پیشبرد افکارشان از آنان استفاده می کردند...» (۱)

شیخ محمّد ابوزهره می گوید: «وفی سبیل دعوتهم یعنفون فی العقول، حتّی أنّ أكثر الناس لینفرون منهم أشدّ النفور»؛ (۲) «آنان در راه دعوتشان حرف های زشت می زنند، تا این که بیشتر مردم از آنان شدیدترین نفرت ها را دارند.»

## برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی

### برخی از افکار و اعتقادات سلفیان وهابی

افکار سلفیان وهابی در چند نقطه خلاصه می شود که به طور فهرست وار عبارتند از:

۱ - اعتقاد به جسمانیت خداوند و تشبیه او به خلق.

۲ - بی احترامی و دشمنی نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله.

۳ - نسبت دادن شرک و کفر و بدعت گذاری به مخالفین خود.

۴ - دشمنی با فرقه های دیگر اسلامی و مخالفت با تقریب بین مذاهب و ادیان.

۵ - مخالفت با تصوّف اسلامی و مظاهر آن از قبیل مجالس ذکر دست جمعی و مخالفت با زیارت قبور اولیا.

۶ - بی اعتنایی به مفسران و کتاب های تفسیری، و مخالفت شدید با تأویل و مجاز که از اصول فهم لغت عربی و اسلوب آن به حساب می آید.

۷ - تمایل به استدلال به حدیث و دوری و تنفّر از استدلال به قرآن.

۸ - بازی کردن با حدیث نبوی و تناقض گویی در حکم بر آن، آن گونه که از البانی

ص: ۳۱

---

۱- ۴۸. النهج الأحمد.

۲- ۴۹. المذاهب الاسلامیه، ص ۳۵۴.



رسیده است، به این نحو که تصحیح و تضعیف حدیث را مطابق اقتضای مذهب خود انجام می دهند.

۹ - مخالفت با عقل و عقلانیت و گفت و گو.

۱۰ - عدم اعتراف به اجماع مگر در مسائلی که موافق با مراد آنان است.

### ۱ - عقیده تشبیه و تجسیم

همان گونه که اشاره شد سلفیان وهابی معتقدند که خداوند متعال دارای جسمی است که برای آن حدّ و غایت است. و برای او صورت و وجه و دو چشم و یک دهان و دو دست و دو ساق و دو قدم و ... است. او بر کرسی می نشیند و از مکانی به مکان دیگر منتقل می شود. و نصفه دوم از شب به آسمان دنیا می آید و ندا می دهد و سپس بالا می رود.

ابن اثیر در «الکامل» در مورد حوادث سال ۴۹۲ می گوید: «وفیها أنکر العلماء علی ابي يعلى الفراء الحنبلي ما ضمنه كتابه من صفات الله سبحانه وتعالى المشعره بأنه يعتقد التجسيم...»؛<sup>(۱)</sup> «و در آن سال علما بر ابي يعلى فراء حنبلي به جهت آنچه در کتاب خود از صفات خداوند سبحان آورده که مشعر به اعتقاد به تجسیم است، انکار نمودند.»

او نیز می نویسد: «وفیها توفى أبويعلى الفراء الحنبلي، وهو مصنف كتاب الصفات، أتى فيه بكلّ عجيبه، وترتيب أبوابه يدلّ علی تجسيم المحض، تعالى الله عن ذلك»؛<sup>(۲)</sup> «و در آن سال ابويعلى فراء حنبلي وفات یافت. او مصنف کتاب صفات است که در آن هر مطلب عجیبی را نقل کرده است. و ترتیب ابواب آن کتاب دلالت بر تجسیم محض دارد که خداوند از آن بری است.»

### ۲ - بی احترامی و بغض اهل بیت علیهم السلام

از جمله افکار وهابیان سلفی، بی احترامی و دشمنی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. و این مشکلی است که کمتر کسی به آن التفات پیدا کرده است. و لذا می توان این مسئله را یکی از اهمّ اسباب دشمنی آن ها با شیعه دانست. و کسی که

ص: ۳۲

۱- ۵۰. الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۴۲۹.

۲- ۵۱. الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۴۵۸.

کتاب «منهاج السنه» ابن تیمیه را مشاهده و مطالعه کند به این مسأله پی خواهد برد. لذا مشاهده می کنیم که البانی و پیروان او حتی با اطلاق کلمه «سید» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می کنند و احادیثی که در آن ها لفظ سیادت و سید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاق شده را تضعیف می کنند.<sup>(۱)</sup>

شیخ رضوان عدل شافعی مصری (۱۳۰۳ ه.ق) می گوید: «وکان - محمد بن عبدالوهاب - ینهی عن الصلاه علی النبی صلی الله علیه و آله ویتأذی من سماعها وینهی عن الاتیان بها لیلہ الجمعہ، وعن الجهر بها علی المنابر، ویؤذی من یفعل ذلک وبعاقبه اشد العقاب وربما قتله»؛<sup>(۲)</sup> «محمد بن عبدالوهاب از درود فرستادن و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نهی می کرد و از شنیدن آن اذیت می شد و از آن در شب های جمعه نهی می نمود. و نیز از بلند صلوات فرستادن بر روی منابر جلوگیری می کرد، و اگر کسی چنین می کرد او را اذیت می نمود و شدیداً عقاب می کرد و چه بسا او را به قتل میرسانید.»

### تناقض در تضعیفات البانی

با تأمل و دقت در جرح و تعدیل احادیث از ناحیه البانی پی خواهیم برد که ایشان از جمله افرادی است که در کار خود صدوق و درست کردار نبوده و احادیث را به میل و دلخواه خود جرح و تعدیل می کرده است. و لذا هر گاه حدیثی با رأی و نظر او سازگار نبوده، به هر نحو ممکن آن را تضعیف می کرد؛ در حالی که در موارد دیگر حدیثی را که مضمون آن موافق با رأی و نظرش بوده، با همان راوی که قبلاً او را تضعیف کرده در این روایت او را توثیق نموده و در نتیجه حدیث را تصحیح می کند.

این مطلبی است که یکی از علمای اهل سنت نیز بعد از تحقیق فراوان به آن اعتراف کرده و برای اثبات تناقضات او سه جلد کتاب تألیف نموده است.

حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «تناقضات البانی الواضحات» بابی را منعقد کرده و در مورد تضعیف احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی

ص: ۳۳

۱- ۵۲. ر.ک: تناقضات البانی، سقاف، ج ۲، ص ۷۲ و ج ۳، ص ۱۵۸.

۲- ۵۳. روضه المحتاجین لمعرفة قواعد الدین، ص ۳۸۴.



و فاطمه زهرا علیهما السلام از ناحیه او، اثبات کرده که در تضعیف احادیث تناقض گویی نموده است. (۱)

او می گوید: «و از جمله اموری که دلالت بر ناصبی بودن او از جهت دیگر دارد این است که احادیث صحیح السنندی را در فضایل سید ما علی علیه السلام تضعیف کرده، بلکه بر روی بعضی از آن ها خط بطلان کشیده است. (۲)

آن گاه سقاف برای اثبات مدّعی خود، نمونه هایی را از این قبیل تناقضات البانی در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام آورده و به آن ها استشهاد می کند؛ از باب نمونه:

البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الضعیفه» حدیثی از بریده نقل می کند که گفت: «كان أحبّ النساء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمه، ومن الرجال عليّ»؛ «محبوب ترین زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه، و از مردان علی بود.» آن گاه حکم به بطلان آن نموده و می گوید: «ترمذی و حاکم آن را از طریق جعفر بن زیاد احمر، از عبدالله بن عطا، از عبدالله بن بریده، از پدرش چنین نقل کرده، و ترمذی آن را حدیث حسن غریب و حاکم و ذهبی آن را صحیح الاسناد معرفی کرده اند.

آن گاه درصدد تضعیف حدیث برآمد، عبدالله بن عطا و راوی از او؛ یعنی جعفر بن زیاد احمر را تضعیف می کند در عین حال که از ذهبی اعتراف به ثقه بودن او را نقل کرده و از حافظ ابن حجر عنوان «صدوق یتشیع» را آورده است. سپس می گوید: مثل این شخص، انسان به حدیثش اطمینان ندارد، خصوصاً که در فضیلت علی - رضی الله عنه - وارد شده است؛ زیرا به طور معلوم شیعه در مورد او غلو کرده و حدیث بسیاری در مناقب او نقل کرده است که هرگز ثابت نشده است. و من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا نمودم؛ زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد محبوب ترین زنان و مردان ذکر کرده است.

آن گاه حسن بن علی سقاف درصدد تصحیح این حدیث و اثبات تناقض گویی

ص: ۳۵

---

۱- ۵۴. تناقضات الألبانی الواضحات، حسن بن علی سقاف شافعی.

۲- ۵۵. تناقضات البانی، ج ۲، ص ۲۴۴.

البانی برآمده، می گوید: «اما گفتار و تضعیف او درباره عبدالله بن عطاء ... جوابش آن است که عبدالله بن عطاء از رجال مسلم در «صحیح» و چهار کتاب دیگر از کتب اربعه به حساب می آید و یحیی بن معین و ترمذی در «سنن» و ابن حبان در «الثقات» او را توثیق کرده و ذهبی در «الکشاف» او را «صدوق» معرفی کرده است. آن گاه می گوید: و از عجایب تناقضات البانی این است که در موردی دیگر حدیثی را که در سند آن عبدالله بن عطاء از عبدالله بن بریده از پدرش قرار داشته، تصحیح کرده است. (۱)

و اما در مورد جرح او درباره جعفر بن زیاد احمر، سقاف این گونه پاسخ می دهد: «این حرفی باطل و کلامی متهاافت و متناقض است؛ زیرا:

أولاً: البانی در کتاب «إرواء غلیله» او را توثیق نموده است. (۲)

ثانیاً: تعداد بسیاری از رجالین و محدثین اهل سنت او را توثیق کرده اند، که از آن جمله، احمد او را صالح الحدیث و ابن معین و یعقوب بن سفیان فسوی و عجلی او را توثیق و ابوزرع و ابوداود او را صدوق، وازدی حدیثش را مستقیم و عثمان بن ابی شیبه او را صدوق ثقه معرفی کرده است. (۳)

و نیز از تناقضات آشکار البانی این که در مورد حدیث فوق می گوید: «مثل این شخص؛ یعنی جعفر بن زیاد الاحمر قلب انسان به حدیث او اطمینان ندارد؛ زیرا او از شیعیان به حساب می آید گرچه صدوق است».

این در حالی است که در جایی دیگر تصریح دارد که تشیع شخص صدوق هیچ گونه ضرری به روایت او نمی رساند.

او در ذیل حدیث {۲۲۲۳} از کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» در ترجمه اجلح بن عبدالله کنندی می گوید: «درباره او اختلاف شده است. ولی ابن حجر در «التقریب» او را «صدوق شیعی» معرفی کرده است. و اگر کسی اشکال کند که راوی این شاهد، شیعی است و همچنین در سند مشهود له شیعی دیگر؛ یعنی جعفر بن سلیمان وجود دارد، آیا این طعن در حدیث و عیب در آن به حساب نمی آید؟! در جواب می گوئیم: هرگز! زیرا اعتبار در روایت حدیث تنها به صدق و حفظ است، و اما مذهب، آن بین او است و بین پروردگارش و خداوند حساب رس از او است. و به همین جهت است که مشاهده می کنیم صاحب «صحیحین» و غیر از این دو از افراد ثقه که با آن ها مخالف در مذهبند همچون خوارج و شیعه و دیگران روایت نقل کرده اند. و نمونه اش همین حدیثی است که مورد بحث ما است ...» (۴)

آن گاه سقاف می گوید: «و اما قول البانی که می گوید: من بر این حدیث حکم به بطلان از حیث معنا می کنم؛ زیرا مخالف آن چیزی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره محبوب ترین زنان و مردان نزد او رسیده است! این ادعا دلالت بر بی اطلاعی او در علم اصول و عدم معرفت او به جمع بین احادیث صحیحه دارد ...» (۵)

و این در حالی است که ترمذی به سند خود از جمیع بن عمیر تیمی نقل کرده که من با عمه و بنابر نقلی با مادرم وارد بر عایشه شدیم. مادرم یا عمه ام از او سؤال کرد: «أیّ الناس أحبّ إلی رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالت: فاطمه. فقیل: من الرجال؟ قالت: زوجها» (۶) «کدامین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب تر است؟ عایشه گفت: فاطمه. سؤال شد:

از مردان؟ گفت: همسرش.»

ترمذی بعد از نقل این حدیث آن را حسن دانسته و حاکم نیشابوری آن را «صحیح الاسناد» معرفی کرده است.

این، نمونه ای از تناقضات البانی در تضعیف احادیث بود.

### ۳ - نسبت شرک و کفر به مخالفین

از جمله روش های وهابیان سلفی برخورد با مخالفین عقیدتی خود و نسبت دادن کفر و شرک و الحاد و بدعت گذار به آنان است.

ص: ۳۶

---

۱- ۵۶. صحیح سنن ابن ماجه، ناصرالدین البانی، ج ۲، ص ۴۸، رقم ۱۹۳۹.

۲- ۵۷. ارواء غلیله، ج ۷، ص ۲۷۰.

۳- ۵۸. ر.ک: تهذیب التهذیب؛ تهذیب الکمال.

۴- ۵۹. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۵، ص ۲۶۲.

۵- ۶۰. تناقضات الألبانی الواضحات، حسن بن علی سقّاف، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۶- ۶۱. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۴.

بربهراری که ملقب به شیخ اهل سنت و جماعت در عصر خود بود، می گوید: «فإنه من استحَلَّ شيئاً خلاف ما في هذا الكتاب فإنه ليس يدين لله بدین، وقد رده كله، كما لو أن عبداً آمن جميع ما قال الله تبارك وتعالى إلا أنه شك في حرف فقد رد جميع ما قال الله تعالى وهو كافر»؛<sup>(۱)</sup> «هر کسی خلاف آنچه را که در این کتاب است تجویز کند متدین به هیچ دینی نیست بلکه کلّ دین را رد کرده است. همان گونه که اگر بنده ای به تمام آنچه خداوند تبارک و تعالی فرموده ایمان آورد جز آن که در حرفی شک کند، او تمام آنچه را که خداوند فرموده رد کرده و کافر شده است.»

#### ۴ - مخالفت با تقریب

وهابیان سلفی به تمام معنا مخالف با ادیان و مذاهب دیگر اسلامی هستند و هر گونه تقریب با آنان را نفی می کنند.

دکتر احمد بن عبدالرحمن بن عثمان قاضی سلفی وهابی، کتابی تحت عنوان «دعوه التقريب بين الاديان» تألیف کرده و در آن شدیداً به مسئله تقریب بین ادیان آسمانی حمله کرده است. او ده دلیل شرعی بر بطلان دعوت تقریب بین ادیان اقامه می کند که فهرست آن عبارت است از:

۱ - دعوت تقریب دوری از ملت ابراهیم است.

۲ - دعوت تقریب به دنبال غیر دین اسلام رفتن است.

۳ - طعن در رسالت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله است.

۴ - طعن در قرآن کریم و هیمنه آن بر دیگر کتب است.

۵ - متابعت غیر طریق مؤمنین و مخالفت با اجماع مسلمین است.

۶ - دوستی با دشمنان دین است.

۷ - فریب خوردن در برخی از آیات است.

۸ - مساوی دانستن اهل ایمان با مشرکان و بت پرستان است.

ص: ۳۷

۹ - سستی در دین خدا است.

۱۰ - مشتبه کردن حق به باطل است. (۱)

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری وهابی سلفی در کتاب «مسأله التقرب بين اهل السنه و الشيعه» هر گونه تقرب بين اهل سنت و شيعه را مردود می شمارد.

## ۵ - مخالفت با تصوف اسلامی و زیارت قبور اولیا

از جمله اصول افکار و روش وهابیان سلفی مخالفت و مقابله شدید با تصوف اسلامی و تهذیب نفس و ریاضت نفسانی و برگزاری حلقه های ذکر و توسل و زیارت قبور اولیای الهی است، و در نتیجه وهابیان دارای مذهبی خشک و بی روح و دور از هر گونه معنویت و روحانیتند.

ناصرالدین البانی در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» در توصیف صوفیه می گوید: «... أعداء السنه من المتمذهبه والاشاعره والمتصوفه وغيرهم...»؛ (۲) «... دشمنان سنت، از کسانی که خود را به مذهب نسبت می دهند و اشاعره و صوفیه و دیگران ...».

## ۶ - بی اعتنایی به تفسیر

از جمله خصوصیات وهابیان سلفی بی اعتنایی به مفسران و کتاب های تفسیری و مخالفت شدید با تأویل است.

از آنجا که وهابیان سلفی مخالف با تأویل صفات خداوند می باشند و از طرفی نیز مشاهده می کنند که مفسران رو به تفسیر و تأویل قرآن آورده اند لذا چنان روی خوشی به آنان نشان نمی دهند.

## ۷ - دوری از استدلال به قرآن

از آنجا که وهابیان سلفی اهل حدیثند و بیشتر به دنبال حدیث برای اثبات مدعای خود می گردند، لذا کمتر به آیات قرآن توجه دارند. بدین جهت از امام آنان بر بهاری حنبلی نقل شده که می گفت: «وإذا سمعت الرجل تأتيه بالأثر فلا يريده و يريده القرآن»

ص: ۳۸

۱- ۶۳. دعوه التقرب بين الاديان، ج ۴، ص ۱۴۲۲ و ۱۵۴۳.

۲- ۶۴. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۶، ص ۶۷۶.



فلاشکْ أَنه رجل قد احتوى على الزندقه، فقم من عنده ودعه»؛<sup>(۱)</sup> «هر گاه از شخصی که برای او روایت نقل کردی، شنیدی که آن را قبول نمی کند و به دنبال قرآن است، شک نداشته باش که او مردی است که کفر او را فرا گرفته است. پس از نزد او بلند شو و او را رها کن.»

## ۸ - مخالفت با عقل و عقلانیت

از جمله اصول افکار سلفیان وهابی، بی توجهی به عقل و عقلانیت و عقل گرایی حتی در مسائل عقیدتی است. آنان تمام توجه و التفات شان به حدیث و آیات قرآن است. و لذا با علم کلام و بحث عقلی مخالفند.

بربهاری حنبلی - یکی از امامان آنان - می گوید: «إعلم یرحمک الله أَنه ما کانت زندقه قطّ ولا بدعه ولا کفر ولا هوی ولا ضلاله ولا شکّ ولا حیره فی الدین إلّا من الکلام والجدل»؛<sup>(۲)</sup> «بدان - خداوند تو را رحمت کند - هیچ بی دینی و بدعت و کفر و هوای نفس و ضلالت و شک و حیرت در دین نیست مگر از کلام و جدل.»

او نیز در جایی دیگر می نویسد: «... فعلیک بالتسلیم والرضی وأهل الآثار والکف والسکوت»؛<sup>(۳)</sup> «پس بر تو باد به تسلیم و رضایت نسبت به صاحبان اثر و دست کشیدن و سکوت.»

## ۹ - عدم اعتراف به اجماع

سلفیان وهابی معاصر همیشه این عبارت احمد بن حنبل را بر زبان جاری می سازند که گفت: «من ادعی الاجماع فهو کاذب»؛ «هر کس ادعای اجماع کند دروغگو است.»

ولی در مسائل اعتقادی که خود به آن قائلند اصرار می ورزند که اثبات کنند این مسائل نزد امت اجماعی است. از باب نمونه: البانی در مقدمه کتاب «آداب الزفاف» می گوید: «وغير هذا الإجماع مما لا يمكن تصوّره فضلاً عن وقوعه»؛ «غیر از این اجماع تصوّرش ممکن نیست تا چه رسد به وقوع آن.»

ص: ۳۹

---

۱- ۶۵. شرح السنه، بربهاری، به نقل از السلفیه الوهابیه، سقاف، ص ۵۴.

۲- ۶۶. شرح السنه، بربهاری، ص ۹۲.

۳- ۶۷. همان، ص ۹۲.

## عدم امکان میزان بودن فهم سلف

وهابیان سلفی ادعا می کنند که واجب است کتاب و سنت را با فهم سلف سنجیده و آن را درک نماییم. لذا آنان فهم سلف را از جمله ادله شرعی می دانند که متابعت از آن واجب است؛ در حالی که این ادعا از چند جهت باطل است:

۱ - سلف در فهم مسائل هیچ گاه اتفاق نکرده اند، و هرگز مذهبی خاص و معروف و واحد نداشته اند تا بتوان آن را میزان قرار داده و فهم امور را از فهم آنان به دست آورد. و کسی که مراجعه به کتاب های حدیثی؛ از قبیل: «المصنّف» عبدالرزاق و ابن ابی شیبّه کند پی می برد که چه مقدار سلف و افرادی که در سه قرن اول می زیسته اند در مسائل شرعی با یکدیگر اختلاف داشته اند.

۲ - در قرآن یا حدیث دلیلی یافت نمی شود که دلالت بر تعطیل عقول بشر کند و بگوید که فهم کتاب و سنت به فهم دیگری بستگی دارد؛ در حالی که انسان خود به درجه اجتهاد و فهم دینی رسیده است، بلکه بر عکس، نصوص دینی از کتاب و سنت، ما را به تعقل و تفکر وا می دارد.

ابن جوزی نقل کرده که از امام احمد در رابطه با مسأله ای سؤال شد. او فتوایی داد. به او گفته شد: «این مطلب را ابن المبارک نگفته است. احمد گفت: ابن المبارک از آسمان که نیامده است»<sup>(۱)</sup>.

## نبود مذهبی به نام «مذهب سلف»

وهابیان سلفی معاصر ادعا می کنند هرچه از آراء که به آن معتقدند مذهب سلف است، تا بتوانند ذهن عوام مردم را بفریبند. آنان می گویند: آنچه ما می فهمیم همان فهم سلف صالح است؛ در حالی که مشاهده می کنیم در بسیاری از مسائل اعتقادی، سلف حتی صحابه با یکدیگر اختلاف داشته اند. اینک به برخی از اختلافات اشاره می کنیم:

۱ - اختلاف در مسئله خلق قرآن.

ص: ۴۰

---

۱- ۶۸. دفع شبهه التشبیه، ابن جوزی، ص ۱۱.

۲ - اختلاف در این که پیامبر صلی الله علیه وآله در شب معراج خداوند را مشاهده کرده است!!

۳ - اختلاف در مسئله امکان رؤیت خداوند در روز قیامت.

۴ - اختلاف در معنای «میزان» در روز قیامت.

۵ - اختلاف در مسئله تأویل و تفویض.

۶ - اختلاف در افضل بین صحابه.

ص: ۴۱



یکی از کسانی که در طول چندین قرن، مورد توجه خاص وهابیان قرار گرفته و برای او ارزش فراوانی از نظر علمی قائلند؛ تقی الدین احمد بن عبدالحلیم معروف به «ابن تیمیه» است. او کسی است که افکار وهابیان از او سرچشمه می گیرد.

وهابیان برای او کنگره های علمی گرفته و کتاب هایی در مدح و منزلت و شخصیت علمی اش تألیف نموده اند. و در حقیقت او را مؤسس مذهب خود می دانند؛ اگر چه آنان در ظاهر این مطالب را اظهار نکرده و خود را سلفی می نامند.

ما در این مقاله قصد داریم که به شرح زندگی او پردازیم:

### نسب ابن تیمیه

صاحبان کتب تراجم درباره نسب او چنین گفته اند: وی احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن خضر، تقی الدین، ابوالعباس، ابن تیمیه، الحرائی، الحنبلی، است.

در شهر حرّان در سال ۶۶۱ هـ. ق متولد شد و در سال ۷۲۸ هـ. ق در دمشق وفات یافت. در خانه ای پرورش یافت که اعضای آن بیش از یک قرن پرچم دار مذهب حنبلی بوده اند. (۱)

او بعد از شش سال با سایر خانواده اش از شهر خود - به جهت هجوم تاتار - هجرت کرده وارد دمشق شد. در آنجا برای پدرش موقعیت تدریس در مسجد جامع دمشق فراهم گشت و به تربیت دانش پژوهان پرداخت.

ص: ۴۳

## شروع تحصیل

او شروع به تحصیل نمود. ابتدا نزد پدرش مشغول به تحصیل شد. سپس اساتیدی را برای خود انتخاب نموده و از آنان بهره مند شد. برخی از اساتید او عبارتند از:

۱ - احمد بن عبد الدائم مقدسی.

۲ - ابو زکریا سیف الدین یحیی بن عبدالرحمان حنبلی.

۳ - ابن ابی الیسر تنوخی.

۴ - عبدالله بن محمد بن عطاء حنفی.

۵ - ابو زکریا کمال الدین یحیی بن ابی منصور بن ابی الفتح حرّانی.

۶ - عبدالرحمان بن أبی عمر، ابن قدامه مقدسی حنبلی.

نزد جماعتی از زنان هم درس فرا گرفت که عبارتند از:

۱ - امّ العرب، فاطمه، دختر ابی القاسم بن قاسم بن علیّ معروف به ابن عساکر.

۲ - امّ الخیر، ستّ العرب، دختر یحیی بن قایماز.

۳ - زینب، دختر أحمد مقدسیّه.

۴ - زینب دختر مکّی حرانیه.

آخرین استاد او شرف الدین احمد بن نعمه مقدسی (متوفای ۶۴۹ ه.ق) بود که اجازه فتوا را به ابن تیمیه داد. (۱)

## جرات و جسارت

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. تا آن که بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و درسش را در زمینه های مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیقگی و انحرافی که داشت درصدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتوا و نظرات اعتقادی و فقهی اش



برای او مشکل ساز شد. در جواب نامه ها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمین سازگاری نداشت - از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و ... - ابراز می کرد.

وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند.

ابن کثیر - یکی از شاگردان ابن تیمیه - می گوید: «در روز هفتم شعبان مجلسی در قصر حاکم دمشق برگزار شد. در آنجا همه متفق شدند که اگر ابن تیمیه دست از افکار باطلش برندارد او را زندانی کنند، لذا با حضور قضات او را به قلعه ای در مصر فرستادند. شمس الدین عدنان با او به مباحثه پرداخت. در آن جلسه عقاید خود را ابراز نمود. به حکم قاضی او را چند روز در برجی حبس نموده و سپس او را به حبس معروفی به نام «جَبّ» منتقل ساختند...» (۱).

می گوید: «در شب عید فطر همان سال، امیر سیف الدین سالار نایب مصر، قضات سه مذهب را با جماعتی از فقها دعوت نمود، به پیشنهاد آنان قرار شد که ابن تیمیه از زندان آزاد گردد؛ البته به شرطی که از عقاید خود برگردد. کسی را نزد او فرستادند و با او در این زمینه صحبت نمودند ولی او حاضر به پذیرش شروط نگشت. سال بعد نیز ابن تیمیه هم چنان در «قلعه الجبل» مصر زندانی بود، تا آن که او را در روز جمعه ۲۳ ربیع الاول از زندان آزاد کرده و مخیر به اقامت در مصر یا رفتن به موطن خود، شام نمودند. او اقامت در مصر را برگزید، ولی دست از افکار خود برنداشت.

در سال ۷۰۷ ه.ق باز هم به جهت نشر افکارش از او شکایت شد. در مجلسی ابن عطا بر ضد او اقامه دعوا کرد، قاضی بدر الدین بن جماعه متوجه شد که ابن تیمیه نسبت به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله گستاخی می کند، لذا نامه ای به قاضی شهر نوشت تا مطابق دستور شرع با او رفتار شود. با حکم قاضی دوباره به زندان رفت، ولی بعد از یک سال آزاد شد. در قاهره باقی ماند تا آن که سال ۷۰۹ ه.ق او را به اسکندریه تبعید کردند.

ص: ۴۵



در آنجا هشت ماه توقف کرد و بعد از تغییر اوضاع، روز عید فطر سال ۷۰۹ ه.ق به قاهره بازگشت و تا سال ۷۱۲ ه.ق در آنجا اقامت داشت تا آن که به شام بازگشت. (۱)

ابن تیمیه در سال ۷۱۸ ه.ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه ای به مدت پنج ماه حبسش نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشورای سال ۷۲۱ ه.ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال ۷۲۶ ه.ق بر کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد. (۲)

یافعی می گوید: ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ در حالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود. (۳)

### عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود، و لذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سال های پایانی قرن پنجم، پاپ رم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام)، صدها هزار مسیحی برافروخته از کینه دیرینه صلیب بر ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگ های مشهور صلیبی که حدود ۲۰۰ سال {۴۸۹ - ۶۹۰} به طول انجامید، میلیون ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیب تر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند.

ص: ۴۶

۱- ۷۲. البدایه و النهایه، ج ۱۴، ص ۵۲.

۲- ۷۳. المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ص ۳۴۰.

۳- ۷۴. مرآه الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.

و پنجاه سال بعد از آن {۶۵۶ ه.ق} توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید. و سپس بر حلب و موصل (۶۵۷-۶۶۰ ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود.

ابن اثیر مورخ مشهور اهل سنت می نویسد: «مصایب وارده بر مسلمین از سوی مغول آن چنان سهمگین بود که مرا یارای نوشتن آن ها نیست و ای کاش مادر مرا نمی زاد».<sup>(۱)</sup>

گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره می کوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند.

افزون بر این که مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کیتو بوقا) مسیحی بودند.

و همچنین اباقاخان {۶۶۳ - ۶۸۰ ه.ق} فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمین متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند.

و از همه بدتر (ارغون) نوه هلاکو {۶۸۳ - ۶۹۰} به وسوسه وزیر یهودی اش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل به بتخانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوشبختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد.<sup>(۲)</sup> الحمد لله.

در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیری های ویرانگر می سوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته

ص: ۴۷

---

۱- ۷۵. الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۳۵۸.

۲- ۷۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» تألیف دانشمند فرزانه و فقیه توانا حضرت آیت الله سبحانی، ص ۲۱ - ۲۴. و جهت آگاهی از جنایات مغول و روابط آنان با صلیبیون بر ضد اسلام، رجوع شود به کتاب «تاریخ مغول» اثر محقق توانمند آقای عباس اقبال آشتیانی، ص ۱۹۱ و ۱۹۷ و ۲۲۶ به بعد.

بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد.

شوکانی از علمای بزرگ اهل سنت می گوید: «صرح محمد بن محمد البخاری الحنفی المتوفی سنه ۸۴۱ بتبديعه ثم تکفیره، ثم صار یصرح فی مجلسه: أن من أطلق القول علی ابن تیمیه أنه شیخ الإسلام فهو بهذا الاطلاق کافر»؛ (۱) «محمد بن محمد بخاری حنفی متوفای سال ۸۴۱ در بدعت گذاری و تکفیر ابن تیمیه بی پرده سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح نموده که اگر کسی به ابن تیمیه شیخ الاسلام اطلاق کند، کافر است.»

### عصر ظهور وهابیت

از آنجایی که افکار باطل ابن تیمیه در منطقه شامات که مهد علم و دانش بود، با انتقادات و اعتراضات علما و دانشمندان مذاهب مختلف مواجه گردید و باعث انزوای ابن تیمیه گشته، افکار و عقاید وی در بوته فراموشی سپرده شد.

ولی در قرن ۱۲ ه.ق این افکار در منطقه نجد که عاری از تمدن و فاقد فرهنگ بود، مجدداً منتشر شد و پس از آن توسط قدرت سعودی و با پشتیبانی قدرت های استعماری به ترویج آن ها پرداخته شد.

طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمد بن عبدالوهاب در بدترین شرایط تاریخی و اوضاع بسیار نامناسبی صورت گرفت که امت اسلامی از چهار طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران صلیبی قرار داشت و بیش از هر زمان نیاز به وحدت کلمه داشت.

انگلیسی ها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از چنگ مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراطوری مسلمان تیموری، خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فارس را می دیدند و لشکر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیشروی می کرد.

ص: ۴۸

فرانسوی ها به رهبری ناپلئون، مصر و سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده و در حالی که به امپراطوری مسلمان عثمانی چنگ و دندان نشان می دادند، در اندیشه نفوذ به هند بودند.

روس های تزاری که مدعی جانشینی سزار های مسیحی روم شرقی بودند با حملات مکرر به ایران و دولت عثمانی می کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک سو تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند و بدین منظور اشغال نظامی ایران و دولت عثمانی و اروپا و قفقاز را در صدر برنامه های خود قرار داده بودند.

حتی آمریکایی ها نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند، جنگ اتریش با دولت عثمانی بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسی ها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت.

### عملکرد سیاسی

اسلام دینی است که مردم را به دو اصل اساسی دعوت می کند: یکی کلمه توحید و دیگری توحید کلمه و وحدت بین مسلمین. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در طول ۲۳ سال بعثت مردم را به کلمه توحید و گفتن «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و التزام به تبعاتش دعوت کرد. نیز همه را برای پیشبرد اهداف اسلام به توحید کلمه و اتحاد فراخواند؛ زیرا در سایه اتحاد است که مسلمین می توانند بر مشکلات فائق آمده، راه نفوذ دشمنان را ببندند. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ (۱) «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق و پراکنده نگردید.» در جای دیگر می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾؛ (۲) «همانا مؤمنین برادر یکدیگرند.» لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بین اوس و خزرج، مهاجرین و انصار عقد اخوت بست. در عین حال مشاهده می کنیم که ابن تیمیه به این

ص: ۴۹

۱- ۷۸. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- ۷۹. سوره حجرات، آیه ۱۰.

سفارش‌ها توجیهی نکرده و با ابداع افکاری بر خلاف عموم مسلمین - از صدر اسلام تا زمان خود - و تکفیر آنان، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سیاسی آن عصر؛ زیرا سرزمین‌های اسلامی از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین قرار گرفته بود. در آن زمان که مسلمین احتیاج مبرمی به اتحاد و یک پارچگی داشتند، ابن تیمیه با عناد تمام شروع به نشر افکار خرافی و انحرافی خود نمود و هر کسی که با افکار او مخالفت می‌کرد او را به کفر و شرک و زندقه متهم می‌ساخت. بنابراین همراه با مریدانی که پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین گشت.

## برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه

### ۱ - تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیا

ابن تیمیه می‌گوید: «نماز خواندن در کنار قبور مشروع نیست. همچنین قصد مشاهد کردن به جهت عبادت در کنار آن‌ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه، ابتهال و قرائت قرآن، مشروع نیست، بلکه باطل است».<sup>(۱)</sup>

### ۲ - تحریم زیارت قبور

از جمله کسانی که شدیداً با زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر اولیای الهی مقابله می‌کند ابن تیمیه است. او در جایی می‌گوید: «تمام احادیث زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ضعیف؛ بلکه دروغ است».<sup>(۲)</sup>

### ۳ - تحریم استغاثه به غیر خدا

ابن تیمیه می‌گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم پیروز گردان و امثال این درخواست‌ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد، از اقسام شرک است».<sup>(۳)</sup> و در جای دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید، باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است».<sup>(۴)</sup>

ص: ۵۰

۱- ۸۰. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰.

۲- ۸۱. التوسل و الوسيله، ص ۱۵۶.

۳- ۸۲. الهدیه السّیّیه، ص ۴۰.

۴- ۸۳. زیاره القبور، ص ۱۷ و ۱۸.

#### ۴ - تحریم برپایی مراسم

ابن تیمیه درباره برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت های بزرگان دین می گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورها متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد. این عمل همانند اعمال نصاری است که حوادث مربوط به حضرت عیسی علیه السلام را عید می گیرند» (۱).

#### ۵ - تحریم قسم به غیر خداوند

ابن تیمیه در این مورد می گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست، بلکه از آن نهی شده است» (۲).

#### ۶ - نسبت دادن جسمیت به خدا

ابن تیمیه در یکی از فتوای خود می گوید: «آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است» (۳).

ابن بطوطه می گوید: «در دمشق شخصی بود از بزرگان فقهای حنبلی به نام تقی الدین ابن تیمیه، در هر علمی سخن می گفت، لیکن مشکلی در عقل خود داشت. زمانی که در دمشق بودم، روز جمعه ای بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر جامع دمشق مردم را موعظه می کرد. از جمله مطالبی که گفت این بود که: خداوند به آسمان دنیا می آید همان گونه که من از منبر پایین می آیم. این را گفت و از منبر پایین آمد» (۴).

#### تناقضات ابن تیمیه

با مراجعه به کتاب های ابن تیمیه و بحث و تحلیل های او پی می بریم که در کلام وی تناقضات فراوانی وجود دارد. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - در عین حال که به صحیح بخاری در موارد زیاد استدلال و احتجاج می کند ولی هنگامی که به روایتی در این کتاب بر می خورد که با افکار او سازگاری ندارد آن را

ص: ۵۱

۱- ۸۴. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ و ۲۹۵.

۲- ۸۵. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۷.

۳- ۸۶. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۴- ۸۷. رحله ابن بطوطه، ص ۹۵؛ الدرر الکامنه، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۵۴.

ابطال کرده و کتاب را نیز مورد تنقیص قرار می دهد، و درباره آن می گوید: «در بخاری اغلاطی وجود دارد».(۱)

۲- او در حالی که زیاد به روایات «سنن» استدلال و احتجاج می کند، ولی هنگامی که شیعه دوازده امامی بر حقایق تعلیمات مذهبی خود به یکی از روایات کتب «سنن» استدلال می کند، می گوید: «این حدیث در صحیحین نیامده است، بلکه در آن، برخی از اهل حدیث همچون ابن حزم و دیگران طعن زده اند. ولی اهل سنت همچون ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه آن را روایت کرده و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران آن را نقل کرده اند. پس مطابق اصول شما از کجا این روایات ثابت شده تا به آن احتجاج کنید؟ و بر تقدیر ثبوت، این حدیث از اخبار آحاد است».(۲)

۳- او در باب فضایل عمر به کتاب ترمذی استناد می کند، ولی هنگامی که به روایات فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد، می گوید: «ترمذی احادیثی را در فضایل علی ذکر کرده که بسیاری از آن ها ضعیف است».(۳)

او هم چنین در جای دیگری می گوید: «ترمذی احادیث متعددی را در باب فضایل علی علیه السلام ذکر کرده که در میان آن ها احادیث ضعیف، بلکه جعلی وجود دارد».(۴)

او درباره حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علی بابها» می گوید: «گرچه ترمذی آن را نقل کرده ولی از روایات جعلی به حساب می آید».(۵)

ما در کتاب «امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات» به طور کامل و مفصل بطلان حرف او را به اثبات رسانده ایم.

۴- او به احادیث احمد بن حنبل در کتاب «المسند» زیاد احتجاج می کند، ولی هنگامی که مشاهده می کند شیعه امامیه به برخی از احادیث آن احتجاج کرده می گوید: «گاهی امام احمد و اسحاق و دیگران احادیثی را نقل می کنند که نزد خودشان ضعیف است».(۶)

ص: ۵۲

---

۱- ۸۸. منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۱۰۲، ج ۷، ص ۲۱۵.

۲- ۸۹. منهاج السنه، ج ۳، ص ۴۵۶.

۳- ۹۰. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۷۸.

۴- ۹۱. همان، ج ۵، ص ۵۱۱.

۵- ۹۲. منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۱۵.

۶- ۹۳. همان ص ۵۳.

و در جایی دیگر می گوید: «هر چه را که احمد در مسند و غیر مسند نقل کرده نزدش حجت نیست».(۱)

و نیز می گوید: «مجرد روایات احمد موجب نمی شود که حدیث صحیح بوده و عمل به آن واجب باشد».(۲)

در نتیجه باید گفت: آنچه موافق با هوای نفس ابن تیمیه است حجت بوده و آنچه که مخالف با هوای نفس اوست، ضعیف یا جعلی است.

۵- او به روایات حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین» زیاد استدلال می کند ولی همین که شیعه دوازده امامی به یک حدیث این کتاب که درباره آن، حاکم تصریح به صحت بنا بر شرط شیخین کرده و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت نموده، و استدلال می کند، می گوید: «سند آن ضعیف است».(۳)

۶- او در مواردی که رأی و نظرش موافق با شهرستانی است به کلامش زیاد اعتماد می کند، ولی هر جا که مطلبی از او مشاهده می کند که با رأی او موافق نیست، یا مایه تقویت شیعه امامیه است بر او هجوم برده و می گوید: «شهرستانی خبرویت ندارد».(۴)

۷- او تفسیر طبری و ابن ابی حاتم و بغوی را به جهت نقل روایاتی که موافق با آراء و نظریات او است تمجید کرده ولی در مواردی که شیعه دوازده امامی به روایات آنان استدلال می کند، می گوید: «مجرد نقل یکی از این افراد دلیل بر صحت روایت نمی شود... بلکه این کتب، جمع کننده چاق و لاغر، و جعلی و دروغی است».(۵)

## روش های غلط ابن تیمیه

### روش های غلط ابن تیمیه

پیروان ابن تیمیه و یاران او در صدد برآمده اند تا موقعیت او را در نفوس و اذهان بزرگ جلوه دهند تا این که او در مباحث فقهی بر دیگران برتری داشته و بگویند در

ص: ۵۳

۱- ۹۴. منهاج السنه، ج ۷، ص ۹۶.

۲- ۹۵. همان، ص ۴۰۰.

۳- ۹۶. همان، ج ۵، ص ۳۹۶.

۴- ۹۷. همان، ج ۶، ص ۳۰۰ و ۳۰۵ و ۳۱۹ و ۳۲۶ و ۳۶۲.

۵- ۹۸. منهاج السنه، ج ۷، ص ۲۹۹.



اطلاع از اختلاف مذاهب و حدیث و تفسیر قرآن و کلام اسلامی متخصص بوده است، لذا بدین جهت او را «شیخ الاسلام» نامیده اند، تا به دیگران چنین وانمود کنند که برای او مثل و نظیری در تاریخ اسلام دیده نشده است. ولی هنگامی که به نوشته جات و کتاب های او در مجال تفسیر و حدیث و اقوال متکلمین مراجعه می نماییم، پی می بریم که نه تنها متخصص و اهل خبره در این زمینه نبوده است بلکه یا جاهل به مسائل بوده و یا اهل عناد و مکابره بوده است. اینک به ذکر نمونه هایی از این موارد می پردازیم:

## ۱- روش او در جرح و تعدیل

الف) حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «يقول الله تعالى من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالمحاربه» و آن را به ابوهریره نسبت داده است. و گفته که این حدیث در صحیح بخاری آمده است (۱)؛ در حالی که این حدیث با این لفظ را بخاری از ابوهریره نقل نکرده بلکه طبرانی از ابی امامه نقل کرده است.

ب) ابن تیمیه از ترمذی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لولم ابعث لبعث عمر»، (۲) و آن را تقویت کرده و به آن اخذ کرده است؛ در حالی که این حدیث از ترمذی نقل نشده بلکه ابن عدی آن را نقل کرده و سندش را به جهت وجود زکریا بن یحیی در طریق آن تضعیف کرده است.

و نیز ابن جوزی آن را در «الموضوعات» که مختص به روایات جعلی است آورده است.

ج) او در کتاب «الزیاره» می گوید: «عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب شخصی را دید که رفت و آمد به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می کند ...» (۳)؛ در حالی که علمای رجال شخصی را به این اسم نمی شناسند، و صحیح در آن حسن بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، که موصوف به حسن مثنی است.

ص: ۵۴

۱- ۹۹. الفرقان بین الاولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان، ابن تیمیه، ص ۷۰.

۲- ۱۰۰. همان، ص ۵۷.

۳- ۱۰۱. الزیاره، ص ۲۳ و ۳۴.

د) البانی بعد از تصحیح صدر و ذیل حدیث غدیر می گوید: «این مطلب را که دانستی حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل دادن کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول این حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من، این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن دقت کند ...» (۱).

## ۲ - عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن

در مورد قرآن کریم و تفسیر آن، اعتقادات و عملکردهایی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) وی آیات صفات را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیت منزّه ساخته بی اعتنایی کرده است که این روش و طریقه اهل حدیث و مشبهه و حشوئیه است.

ب) او معتقد است که آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و مدّعی است که تمام آیات قرآن از محکّمات است و تشابه، امری است نسبی، (۲) با وجود آن که قرآن تصریح به وجود آیات متشابه در خود دارد، آنجا که می فرماید: { هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ... }؛ (۳) «او کسی است که این کتاب [آسمانی] را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات "محکم" [= صریح و روشن] است که اساس این کتاب می باشد و قسمتی از آن، "متشابه" است ...».

ج) تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم به احادیث ضعیف السند، بلکه با اسرائیلیات از احادیث، همانند تفسیر آیات ۱۸۹ تا ۱۹۰ از سوره اعراف با قصه اسرائیلی و قبیح که لایق شأن حضرت آدم و حواء علیهما السلام نیست از جمله خصوصیات اوست. (۴)

ص: ۵۵

۱- ۱۰۲. سلسله الاحادیث الصحیحه، حدیث ۱۷۵۰.

۲- ۱۰۳. تفسیر ابن تیمیه معروف به تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳- ۱۰۴. سوره آل عمران، آیه ۷.

۴- ۱۰۵. ر.ک: الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۷، ص ۲۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۳۳۸.

د) او تفاسیری که در بردارنده احادیث ضعیف السند و اسرائیلیات بوده، ترجیح داده و بر آن اعتماد می کند، و در مقابل تفاسیر ارزشمندی را که آرای مخالف معتقد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده اند، یا این که آراء و معتقدات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده اند را رها می کند، که از قسم اول می توان به تفسیر طبری به نام «جامع البیان» اشاره کرد و از قسم دوم می توان تفسیر کشاف را نام برد. (۱)

### ۳- توسعه در عنوان شرک

ابن تیمیه از جمله کسانی است که در اطلاق عنوان شرک بر مخالفین خود در عقیده و رأی، دست توانایی داشته و اهل تسامح و تساهل نبوده و بسیار بی پروا بوده است.

الف) ابن تیمیه می گوید: «بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است». (۲)

ب) او می گوید: «اگر کسی بگوید از پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت نزدیکی به خدا می خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است». (۳)

ج) وی می گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان، و امثال این درخواست ها که تنها خدا بر آن قادر است، این ها از اقسام شرک است». (۴)

و در جایی دیگر می گوید: «اگر کسی چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است». (۵)

### ۴- توسعه در عنوان بدعت

او هر گونه نوآوری در دین و استفاده کردن از اسلوب های جدید در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می دهد:

الف) او می گوید: «مشاهدی که بر روی قبر صالحین و انبیا از اهل بیت و عامه بنا شده، همه از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است». (۶)

ص: ۵۶

۱- ۱۰۶. مقدمه کتاب اصول التفسیر، ابن تیمیه.

۲- ۱۰۷. منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴.

۳- ۱۰۸. زیاره القبور، ص ۱۵۶.

۴- ۱۰۹. الهدیه السنیه، ص ۴۰.

۵- ۱۱۰. زیاره القبور، ص ۱۷ و ۱۸.

۶- ۱۱۱. منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۳۵ - ۴۳۷.

ب) ابن تیمیه در مورد برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت بزرگان دین می گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد. و این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث عیسی را عید می گیرند».<sup>(۱)</sup>

## ۵ - اصرار بر تجسیم

ابن تیمیه در یکی از فتاوی خود می گوید: «آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر، لازم آید که خداوند متّصف به جسمیت است اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است».<sup>(۲)</sup>

## ۶ - ادّعی اجماعات وهمی

کسی که به کتاب های ابن تیمیه مراجعه کند پی به ادّعی اجماعاتی می برد که هرگز وجود خارجی نداشته است؛ از باب نمونه:

او می گوید: «... من تفاسیری را که از صحابه نقل شده و احادیثی که از آنان روایت گشته و بیش از صد تفسیر بزرگ و کوچک را ملاحظه کردم، تا این ساعت نیافتم که یکی از صحابه حتی یک آیه از آیات صفات یا احادیث صفات را بر خلاف مقتضی و مفهوم معروف آن تأویل نماید».<sup>(۳)</sup>

این در حالی است که کتب تفسیر مملوّ از نقل تأویلات صحابه است. و کسی که می خواهد از آن ها مطلع گردد باید به کتاب «الأسماء و الصفات» مراجعه کند که تمام تأویلات را ذکر کرده است.

دکتر بوطی می گوید: «صحیح نیست که بگوییم در بین سلف کسی که در تفسیر آیات صفات یا برخی از آن ها، قائل به تأویل نبوده است».<sup>(۴)</sup> آن گاه او اسامی برخی از سلف که صفات را تأویل کرده اند را، ذکر می کند.

مجسمه و مشبّه چنین وانمود کرده اند که مذهب سلف، عدم تأویل و حمل

ص: ۵۷

۱- ۱۱۲. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۳ - ۲۹۵.

۲- ۱۱۳. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۳- ۱۱۴. تفسیر سوره نور، ابن تیمیه، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۴- ۱۱۵. السلفیّه، ص ۱۳۴.

نصوص بر ظواهر است و این اشاعره بوده اند که صفات را تأویل کرده و به تعطیلی کشانده اند، و این شایعه ای بیش نیست؛ زیرا سلف از صحابه و تابعین معتقد به تأویل صفات بوده اند، و کسی که تفسیر طبری را مطالعه کند پی به این مطلب خواهد برد؛ از باب نمونه: طبری با سندهای خود از ابن عباس در تفسیر آیه: {يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ (۱)} نقل کرده که «ساق» در این آیه به معنای شدت است؛ زیرا عرب می گوید: «كشفت الحرب عن ساقها»؛ یعنی جنگ شدت گرفت. (۲) و نیز آیه: { وَالسَّمَاءِ بَنِينَهَا بَاطِنًا (۳)} را به معنای «ببیناها بقوه» گرفته است؛ یعنی دست را کنایه از قوت گرفته است. (۴)

## ۷- تضعیف مغرّضانه روایات

ابن تیمیه روایاتی را که مخالف عقاید و آرای اوست بدون آن که سندش را بررسی کند، نسبت جعل یا وضع به آن ها می دهد. اینک به یک مورد از آن ها اشاره می کنیم:

او می گوید: «همچنین است حدیث: (هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی)؛ او - حضرت علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این حدیث، دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ بلکه او در حیات و مماتش ولیّ هر مؤمنی است، و هر مؤمنی نیز ولیّ او در زمان حیات و ممات است.» (۵)

این در حالی است که بسیاری از علمای عامه؛ همچون ترمذی، نسائی، ابن حبان، حاکم نیشابوری، طیالسی، احمد بن حنبل و دیگران از طریق جعفر بن سلیمان این حدیث را نقل کرده اند ...» (۶)

البانی بعد از نقل حدیث «ولایت» می گوید: «سند آن حسن است و رجال آن رجال ثقات، بلکه رجال شیخین می باشند غیر از اجلح که همان ابن عبدالله کندی است که در مورد او اختلاف شده است در «تقریب» صدوق شیعی معروفی شده است.

آن گاه می گوید: اگر کسی بگوید: راوی این شاهد شیعی است، و همچنین در سند

ص: ۵۸

۱- ۱۱۶. سوره قلم، آیه ۴۲.

۲- ۱۱۷. تفسیر طبری، مجلد ۵، جزء ۸، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۳- ۱۱۸. سوره ذاریات، آیه ۴۷.

۴- ۱۱۹. تفسیر طبری، ج ۲۷، ص ۷.

۵- ۱۲۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۶- ۱۲۱. ر.ک: سلسله الاحادیث الصحیحه، البانی، ج ۵، ص ۲۶۱.

اصل حدیث شیعی دیگری وجود دارد که جعفر بن سلیمان است، آیا این مسأله طعنی در حدیث به حساب نمی آید؟

او در جواب می گوید: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت به صدق و حفظ است، و اما مذهب اش بین او و بین پروردگارش می باشد و خداوند حساب رس او است. و لذا مشاهده می کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران از بسیاری از مخالفین که مورد وثوق بوده اند روایت نقل کرده اند؛ همچون خوارج و شیعه و دیگران ...

آن گاه می گوید: با این حال، من نمی دانم چرا ابن تیمیه این حدیث را تضعیف کرده است، و از نظر من وجهی برای آن نمی بینم جز سرعت و مبالغه داشتن در ردّ بر شیعه ...» (۱).

## ۸ - انکار حقایق تاریخی

ابن تیمیه هنگامی که با حقایق تاریخی که مخالف با عقیده و مذهب او است برخورد می کند آن را به طور کلی منکر می شود بدون آن که توجهی به مسلم بودن آن داشته باشد؛ از باب نمونه: او از آنجا که مخالف دعا کردن رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، لذا در صدد برآمده تا قصه ای را که به مالک بن انس نسبت داده شده انکار نماید. و آن قصه از این قرار است:

خلیفه عباسی ابوجعفر منصور از مالک سؤال کرد: آیا می تواند رو به قبر شریف کرده و دعا نماید؟ مالک در جواب گفت: «لَمْ تَصْرَفْ وَجْهَكَ عَنْهُ وَهُوَ وَسِيلَتُكَ وَوَسِيلَةُ أَبِيكَ آدَمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَلِ اسْتَقْبَلَهُ وَاسْتَشْفَعَ بِهِ فَيَشْفَعُهُ اللَّهُ»؛ (۲) «چرا» روی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله بر میگردانی؛ در حالی که او وسیله تو و وسیله پدرت آدم علیه الصلاه و السلام نزد خداوند متعال در روز قیامت است، بلکه رو به سوی او کن و او را شفیع خود قرار ده تا خداوند شفاعت او را بپذیرد.»

ابن تیمیه درباره این قصه می گوید: «این قصه ای است منکر که احدی آن را نقل

ص ۵۹

۱- ۱۲۲. ر.ک: سلسله الاحادیث الصحیحه، البانی، ج ۵، ص ۲۶۱ - ۲۶۴.

۲- ۱۲۳. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶.

نکرده و به امام مالک دروغی نسبت داده شده است». با این که قاضی عیاض آن را با سند صحیح نقل کرده و گفته که آن را از تعدادی از ثقات مشایخش اخذ کرده است. وانگهی این که می گوید: کسی قائل به آن نشده. دروغی بیش نیست؛ زیرا مذهب مالک و احمد بن حنبل و شافعی استحباب استقبال قبر پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام سلام دادن و دعا کردن است. این مطلب را در بحث «نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی» مورد بررسی قرار داده ایم.

## ۹- نسبت دروغ بر مخالفان

ابن تیمیه به تبع مشایخ حنبلی خود، نسبت دروغ به مخالفان خود را تجویز کرده و به آن نیز عمل کرده است. اینک به نمونه هایی از این تهمت ها اشاره می کنیم.

ابن تیمیه می گوید: «رافضه کسانی هستند که نماز جمعه و جماعت به جای نمی آورند نه پشت سر اصحابشان و نه غیر از اصحابشان، و تنها پشت سر معصوم نماز می گذارند و حال آن که شخص معصوم نزد آن ها نیست».<sup>(۱)</sup>

و نیز می گوید: «رافضه اعتنایی به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و طلب ادله ای که دلالت بر معنای آن داشته باشد ندارند، و نیز اعتنایی به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناخت صحیح آن از باطل و بحث از معانی حدیث ندارند ...».<sup>(۲)</sup>

و نیز می گوید: «و اما سایر حماقات شیعه این است که آنان کراهت دارند تا سخن به لفظ ده بگویند یا کاری انجام دهند که به تعداد ده باشد، حتی ساختمان های خود را ده طبقه نمی سازند، و نیز با ده تنه درخت بنا نمی کنند و امثال این موارد؛ زیرا آنان با خوبان صحابه که همان ده نفری هستند که پیامبر بشارت بهشت به آن ها داده دشمن اند ...».<sup>(۳)</sup>

به نظر می رسد که این تهمت ها احتیاج به پاسخ ندارد؛ زیرا هر کس که با شیعیان معاشرت داشته باشد پی به سخیف و بی اساس بودن این حرف ها می برد.

ص: ۶۰

---

۱- ۱۲۴. منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۷۵.

۲- ۱۲۵. همان، ص ۱۶۳.

۳- ۱۲۶. همان، ج ۱، ص ۳۸.

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که نه تنها علمای شیعه، بلکه علمای اهل سنت نیز ابن تیمیه را مورد حمله و جرح و طعن قرار داده اند. اینک به عبارات برخی از علمای عامه اشاره می کنیم:

#### ۱ - ابن جُهَبَل

او می گوید: «ابن تیمیه ادعا کرده آنچه را خدا و رسولش و سابقون اولون از مهاجرین و انصار گفته اند می گوید؛ در حالی که او مطالبی را می گوید که هرگز هیچ یک از آن ها را خدا و رسول و ... نگفته اند».<sup>(۱)</sup>

#### ۲ - یافعی

او می گوید: «ابن تیمیه می گفت: خداوند بر روی عرش به طور حقیقی استوار است، و این که: او به حرف و صوت سخن می گوید. در دمشق و دیگر مناطق ندا داده شد که هر کس بر عقیده ابن تیمیه باشد مال و خونس حلال است. او مسائل عجیب و غریبی را ادعا کرد که بر او انکار شد و به سبب آن او را حبس نمودند؛ زیرا آن ها مابین با مذهب اهل سنت به حساب می آمد. او آن گاه قبایحی را می شمرد و بدترین آن ها را نهی زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است».<sup>(۲)</sup>

ص: ۶۱

---

۱- ۱۲۷. الحقائق الجلیه، ص ۳۱ و ۳۲.

۲- ۱۲۸. مرآة الجنان، ج ۴، ص ۲۷۷.



### ۳ - ابوبکر حصینی

او می گوید: «پس بدان، من نظر کردم در سخن این خبیث که در قلب او مرض گمراهی است، کسی که به دنبال مشتبهات قرآن و سنت به جهت ایجاد فتنه است. کسی که گروهی از عوام که خداوند اراده هلاک شان کرده او را متابعت کرده اند، در او اموری دیدم که قدرت بر نطق آن ندارم...؛ زیرا در آن ها تکذیب پروردگار عالمیان است...» (۱).

### ۴ - ابوحنیان اندلسی

ابن حجر می گوید: «ابوحنیان در ابتدا ابن تیمیه را تعظیم می کرد و او را با قصیده ای مدح کرده است، ولی بعدها از او انحراف پیدا کرده و در تفسیر صغیرش او را با بدی یاد کرده است و به او نسبت تجسیم داده است...» (۲).

زیبیدی از سبکی نقل کرده که گفت: «کتاب العرش» ابن تیمیه از قبیح ترین کتاب های او است... چون شیخ ابوحنیان از آن مطلع شد، دائماً او را لعن می کرد تا از دنیا رفت؛ در حالی که قبل از آن او را تعظیم می نمود» (۳).

### ۵ - ابن حجر عسقلانی

او درباره این تیمیه می گوید: «او همین که فکر کرد مجتهد است بر کوچک و بزرگ علمای قدیم و جدید ایراد گرفت...» (۴).

### مؤلفین یا مناظره کنندگان در ردّ ابن تیمیه

عده زیادی از علمای اهل سنت از عصر ابن تیمیه تا کنون در ردّ او کتاب تألیف کرده یا با او مناظره کرده اند. اینک به اسامی برخی از آنان می پردازیم:

۱ - قاضی محمد بن ابراهیم بن جماعه شافعی.

۲ - قاضی محمد بن حریری انصاری حنفی.

۳ - قاضی محمد بن ابوبکر مالکی.

۴ - قاضی احمد بن عمر مقدسی حنبلی.

۵ - حافظ مجتهد تقی الدین سبکی (۷۵۶ ه.ق)، در «الاعتبار ببقاء الجنة و النار» و «الدره المضیئه» و...

۶ - امام فقیه محمد بن عمر بن مکی، معروف به ابن مرّحل (۷۱۶ ه.ق).

۷ - امام حافظ صلاح الدین علایی (۷۶۱ ه.ق).

۸ - قاضی مفسر بدرالدین ابن جماعه (۷۳۳ ه.ق).

- 
- ١- ١٢٩. دفع شبهه من شبه و تمرّد، ص ٢١٤.
  - ٢- ١٣٠. الدرر الكامنه، ج ٤، ص ٣٠٨.
  - ٣- ١٣١. اتحاف الساده المتّقين، ج ١، ص ١٠٦.
  - ٤- ١٣٢. الدرر الكامنه، ج ١، ص ١٥٠.

- ۹ - امام احمد بن يحيى كلابى حلبى، معروف به ابن جُهَيْل (۷۳۳ هـ.ق).
- ۱۰ - امام قاضى جلال الدين قزوينى.
- ۱۱ - قاضى كمال الدين ابن زملكانى (۷۲۷ هـ.ق).
- ۱۲ - قاضى صفى الدين هندى (۷۱۵ هـ.ق).
- ۱۳ - فقيه محدث على بن محمد باجى شافعى (۷۱۴ هـ.ق).
- ۱۴ - مورخ فخر بن معلّم قرشى (۷۴۱ هـ.ق)، در «نجم المهتدى و رجم المعتدى».
- ۱۵ - حافظ ذهبى (۷۴۸ هـ.ق)، در «النصيحه الذهبيه».
- ۱۶ - مفسر معروف ابوحيان اندلسى (۷۴۵ هـ.ق) در «النهر الماد».
- ۱۷ - ابن بطوطه (۷۷۹ هـ.ق)، در «رحله ابن بطوطه».
- ۱۸ - فقيه تاج الدين سبكى (۷۷۱ هـ.ق)، در «طبقات الشافعيه الكبرى».
- ۱۹ - مورخ ابن شاکر كتيبى (۷۶۴ هـ.ق)، در «عيون التاريخ».
- ۲۰ - عمر بن ابى اليمن لخمى فاكهى مالكى (۷۳۴ هـ.ق)، در «الدرّه المختاره».
- ۲۱ - قاضى محمد سعدى مصرى اخنانى (۷۵۰ هـ.ق)، در «المقاله المرضيه».
- ۲۲ - امام زواوى (۷۴۳ هـ.ق).
- ۲۳ - جوزجانى حنفى (۷۴۴ هـ.ق)، در «الابحاث الجليله فى الردّ على ابن تيميه».
- ۲۴ - ابن حجر عسقلانى (۸۵۲ هـ.ق)، در «الدرر الكامنه فى اعيان المائه الثامنه» و «لسان الميزان» و ...
- ۲۵ - ولى الدين عراقى (۸۲۶ هـ.ق)، در «الأجوبه المرضيه فى الردّ على الأسئلة المكيه».
- ۲۶ - فقيه مورخ ابن قاضى شبهه شافعى (۸۵۱ هـ.ق)، در «تاريخ ابن قاضى شبهه».
- ۲۷ - فقيه تقى الدين ابوبكر حصنى شافعى (۸۲۹ هـ.ق)، در «دفع شبهه من شبهه و تمرّد».
- ۲۸ - ابن عرنه تونسى مالكى (۸۰۳ هـ.ق).

۲۹ - علاء الدین بخاری حنفی (۸۴۱ ه.ق)، بنابر نقل ابن حجر در «الدرر الكامنه».

۳۰ - شیخ زروق فاسی مالکی (۸۹۹ ه.ق).

ص: ۶۳

- ۳۱ - حافظ سخاوی (۹۰۲ ه.ق)، در «الاعلان بالتبویخ لمن ذم التاريخ».
- ۳۲ - احمد بن محمد وتری (۹۸۰ ه.ق) در «روضه الناظرین».
- ۳۳ - ابن حجر هیتمی (۹۷۴ ه.ق)، در «الفتاوی الحدیثیه» و «الجواهر المنظم».
- ۳۴ - شیخ ابن عراق دمشقی (۹۳۳ ه.ق).
- ۳۵ - جلال الدین دوانی (۹۲۸ ه.ق)، در «شرح العضدیّه».
- ۳۶ - قاضی ابو عبدالله مقرئ در «نظم اللآلی فی سلوک الأمالی».
- ۳۷ - محدث محمد بن علان صدیقی مکی (۱۰۵۷ ه.ق) در «المبرد المبکی فی رد الصارم المنکی».
- ۳۸ - شیخ منافی شافعی (۱۰۲۹ ه.ق)، در «شرح الشمائل».
- ۳۹ - قاضی بیاضی حنفی، در «اشارات المرام من عبارات الامام».
- ۴۰ - شیخ خفاجی مصری حنفی (۱۰۶۹ ه.ق)، در «شرح الشفا».
- ۴۱ - مورخ ابوالعباس احمد مقرئ (۱۰۴۱ ه.ق)، در «ازهار الرياض».
- ۴۲ - محمد زرقانی مالکی (۱۱۲۲ ه.ق)، در «شرح المواهب اللدنیه».
- ۴۳ - شیخ عبدالغنی نابلسی (۱۱۴۳ ه.ق).
- ۴۴ - فقیه محمد بن مهدی بن علی صیادی، مشهور به رواس (۱۲۸۷ ه.ق).
- ۴۵ - شیخ محمد ابوالهدی صیادی (۱۳۲۸ ه.ق) در «قلاده الجواهر».
- ۴۶ - سلامه عزامی شافعی (۱۳۷۶ ه.ق)، در «البراهین الساطعه».
- ۴۷ - محمود خطاب سبکی (۱۳۵۲ ه.ق) در «الدین الخالص» و ...
- ۴۸ - محمد زاهد کوثری (۱۳۷۱ ه.ق) در «مقالات الكوثری».
- ۴۹ - مفتی مصطفی بن احمد شطی حنبلی دمشقی (۱۳۴۸ ه.ق)، در «النقول الشرعیه».
- ۵۰ - شیخ محمد بخیت مطیعی، مفتی مصر (۱۳۵۴ ه.ق)، در «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد».

۵۱ - شیخ ابراهیم بن عثمان سمودی مصری، در «نصره الامام السبکی بزّاد الصارم المنکی».

ص: ۶۴

۵۲ - ابو حامد بن مرزوق، عالم مکه (۱۳۹۰ ه.ق)، در «برائه الأشعريين من عقائد المخالفين».

۵۳ - شیخ منصور محمد عویس، در «ابن تیمیه لیس سلفیاً».

۵۴ - شیخ ابوالفضل عبدالله بن صدیق غماری، در «اتقان الصنعه» و «الصبح السافر»

۵۵ - ابو الأشبال سالم بن جندان اندونزیایی در «الخلاصه الکافیه فی الاسانید العالیه».

۵۶ - فقیه عبدالله هروی حبشی، در «المقالات السئیه» و «صریح البیان».

### ابن قَیم، مَرُوج افکار ابن تیمیه

یکی از شاگردان مهم ابن تیمیه که به عنوان مَرُوج افکار او مطرح است، ابو عبدالله محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حرز، زرعی، دمشقی، حنبلی، معروف به ابن قَیم جوزیه می باشد.

جوزیه مدرسه ای بود که محیی الدین بن حافظ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بکری حنبلی آن را در بازار قمح دمشق ساخته بود. و از آنجا که پدرش قَیم و سرپرست این مدرسه بود، لذا او را ابن قَیم جوزیه نامیدند.

او در سال ۶۹۱ ه.ق متولد شد و در سال ۷۱۲ ه.ق با ابن تیمیه ارتباط پیدا کرد و ملازم مجلس درس او شد. و فقه را نزد او آموخت و از او اخذ علم کرد ولی در تمام مسائل مقلد کورکورانه او بود. لذا مذهب ابن تیمیه را یاری کرده و افکارش را در کتاب هایش تأیید نمود، اضافه بر آن سعی کرد تا افکار و عقاید استادش را در قالب برهان و استدلال درآورد.

لذا در عصر شیخ و استادش، ابن تیمیه از عقاید باطلش توبه داده شد، و نیز با او به زندان رفت ولی بعد از مرگ استادش رها شد. او به جهت اعتقاداتش سه بار به زندان رفت، خصوصاً به جهت این که همانند استادش حرکت به جهت زیارت ابراهیم خلیل علیه السلام را تحریم و منع نمود.

عبدالله هروی حبشی از ذهبی نقل کرده که گفت: «... وقد حبس مده؛ لانکاره شد»

الرحال لزیاره قبر الخلیل - ابراهیم علیه السلام -»؛<sup>(۱)</sup> «... او در مدتی به جهت انکار بار بستن به جهت زیارت قبر خلیل الرحمن محبوس شد.»

او نیز از ابن حجر در «الدرر الکامنه» نقل می کند که گفت: «غلب علیه حبّ ابن تیمیه حتی کان لایخرج عن شیء من اقواله، بل ینتصر له فی جمیع ذلک، وهو الذی هدّب کتبه ونشر علمه. واعتقل مع ابن تیمیه بعد ان اُهین وطیف به علی جمل مضروباً بالدرّه، فلَمّا مات أُخرج عنه ...»؛<sup>(۲)</sup> «محبّیت ابن تیمیه بر او غلبه کرد به حدّی که از هیچ یک از اقوال او نمی گذشت و مخالفت نمی نمود، بلکه در تمام موارد او را یاری می کرد. و او کسی بود که کتاب های ابن تیمیه را تهذیب کرده و علم او را منتشر می ساخت. ابن قیّم با ابن تیمیه زندانی شد، بعد از آن که مورد اهانت قرار گرفت، او را سوار بر شتری کردند و در حالی که تازیانه می زدند دور گرداندند. و چون ابن تیمیه مرد او را رها کردند ...».

ص: ۶۶

---

۱- ۱۳۳. المقالات السنیه، ص ۴۳ به نقل از او.

۲- ۱۳۴. همان، به نقل از ابن حجر.



## دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله

### دشمنی ابن تیمیه با اهل بیت صلی الله علیه و سلم علیهم السلام رحمهما الله

کتر کسی است که کتاب های ابن تیمیه - به خصوص منهاج السنه - را مطالعه کند و پی به نصب و عداوت و دشمنی او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام نبرد. ما در این بحث برای اثبات این مطلب به ذکر نمونه هایی از این موارد می پردازیم:

#### ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام

##### ۱ - مخالفت با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه از جهاتی با نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام مخالفت کرده است و بر فرض نزول، آن را فضیلتی برای اهل بیت نمی شمارد. اینک به شبهات او پاسخ می گوئیم:

#### الف) کسی با پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی نیست!!

ابن تیمیه می گوید: «هیچ کس مساوی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضایل نیست، نه علی و نه غیر او».<sup>(۱)</sup>

#### پاسخ

اولاً ما تابع نص هستیم. از این آیه و ادله قطعی دیگر چنین استفاده می شود که امام علی علیه السلام در تمام کمالات و قابلیت ها همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و لذا اگر قرار بود بعد از ایشان پیامبری باشد جز امام علی علیه السلام کسی دیگر قابلیت این مقام را نداشت. ولی قرار نیست که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبری دیگر باشد.

ثانیاً: در روایتی صحیح السند از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را از خداوند برای تو درخواست

ص: ۶۷

نمودم. و از خداوند چیزی درخواست نمودم مگر آن که خدا به من عطا نمود. جز آن که به من خبر داده شد که بعد از تو پیامبری نخواهد بود» (۱).

و نیز پیامبر صلی الله علیه وآله مطابق حدیث صحیح السند فرمود: «... عَلِيٌّ مَنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي»؛ (۲) «علی از من و من از اویم و او ولی شما بعد از من است.»

### (ب) عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!

او نیز می گوید: «انفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد بکله مقصود به آن نزدیکان و اقرباء انسان است. آن گاه بر مدعای خود به آیاتی استشهاد می کند که در آن ها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل: {لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا}؛ (۳) «چرا هنگامی که این [تهمت] را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آن ها بود] گمان خیر نبردند.» (۴)

### پاسخ

اولاً: در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقرباء مقابله افتاده است، و لذا نمی توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقرباء است.

خداوند متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا}؛ (۵) «ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.» و نیز می فرماید: {الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ}؛ (۶) «کسانی که به خویشان و خانواده شان زیان رسانده اند.» در مورد آیه مباحله نیز این چنین است؛ جز آن که در این دو آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است ولی در آیه مباحله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته است؛ یعنی امام علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه وآله در جمیع فضایل است، نه این که نفس پیامبر باشد.

ثانیاً: مستفاد از آیه مباحله آن است که خداوند پیامبرش را خطاب کرده می فرماید:

ص: ۶۸

۱- ۱۳۶. کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.

۲- ۱۳۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۳ و ۱۵۱.

۳- ۱۳۸. سوره نور، آیه ۱۲.

۴- ۱۳۹. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.

۵- ۱۴۰. سوره تحریم، آیه ۶.

۶- ۱۴۱. سوره زمر، آیه ۱۵؛ سوره شوری، آیه ۴۵.

ای محمّد! خود را برای مباحله بیاور. و پیامبر در آن موقف علی علیه السلام را برای مباحله آورد. و این که شخصی نفس شخص دیگر باشد سه احتمال دارد:

۱ - عینیت و اتحاد حقیقی حتی در جسمیت: این معنا قطعاً باطل است؛ زیرا ما معتقد به حلول نیستیم و نیز پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام را به لحاظ جسمی یکی نمی دانیم.

۲ - اتحاد در شئون و فضایل به جز آنچه که استثناء شده است.

۳ - تنها مجانست در قرابت و نزدیکی.

معنای دوم و سوم از معانی مجازی برای کلمه نفس است، ولی ما باید به دو جهت کلمه انفس را بر معنای دوم حمل کنیم نه سوم:

جهت اول این که: معنای دوم اقرب به معنای حقیقی که همان وحدت از جمیع جهات است می باشد و مطابق آنچه در علم بلاغت گفته شده، لفظ باید بر قریب ترین معانی به معنای حقیقی حمل شود.

جهت دیگر این که: قرائن بسیاری وجود دارد که مؤید معنای دوم است نه سوم، که از آن جمله عبارت است از:

اول - حدیث منزلت: پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنت منی بمنزله هارون من موسی الّا أنّه لا نبی بعدی»؛ (۱) «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»

دوم - بخاری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت منی وأنا منک»؛ (۲) «تو از من و من از توام.»

سوم - ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسد م می باشد.» (۳)

ص: ۶۹

---

۱- ۱۴۲. صحیح بخاری.

۲- ۱۴۳. همان، ج ۵، ص ۲۲، باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام.

۳- ۱۴۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸.

چهارم - و نیز خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «ما سألت الله لي شيئاً الا سألت لك مثله ...» (۱) «از خدا برای خود چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو تقاضا نمودم.»

### ج) کفایت دعای پیامبر صلی الله علیه وآله!!

ابن تیمیه نیز می گوید: «این که این چهار نفر را پیامبر صلی الله علیه وآله همراه خود آورد مقصود اجابت دعا نبوده؛ زیرا دعای پیامبر صلی الله علیه وآله به تنهایی کافی بود.» (۲)

### پاسخ

اولاً: اگر چنین بود چرا خداوند تعالی از پیامبر خود خواست تا از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. و اگر وجود آن ها در مباحثه دخیل نبود احتیاجی به چنین دعوتی نبود، خصوصاً آن که در آخر می فرماید: { ثُمَّ نَبْتَهِّلُ }؛ «سپس همگی با هم مباحثه کنیم.»

ثانیاً: حرف ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا مطابق برخی از روایات پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «إذا أنا دعوت فأمنوا»؛ «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگوئید ...» (۳) و این خود دلالت بر این دارد که آمین آن ها در اجابت دعای پیامبر بی تأثیر نبوده است.

### د) عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!

او نیز می گوید: «کلمه { أَنْفُسَنَا } اختصاص به علی علیه السلام ندارد؛ زیرا به صیغه جمع آمده است.» (۴)

### پاسخ

اولاً: قبلاً در آیه (ولایت) به اثبات رساندیم که عرب به جهاتی از جمله تعظیم لفظ جمع را بر مفرد به کار می برد و در قرآن نیز چنین استعمالی را زیاد مشاهده می کنیم.

ثانیاً: تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که هر کدام از دو دسته مباحثه کننده سزاوار است که خواص از اهل بیت خود را بیاورد، خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

ص: ۷۰

۱- ۱۴۵. کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.

۲- ۱۴۶. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.

۳- ۱۴۷. تفسیر کشف، زمخشری، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵.

۴- ۱۴۸. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.

## ه) مقصود از «انفسنا» شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است!!

او همچنین می گوید: «مقصود از { أَنفُسِنَا } شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است؛ یعنی هنگام مباحله باید خود و فرزندان و زن های خود را بیاورید» (۱).

### پاسخ

اولاً: این توجیه اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا مطابق روایات صحیحه، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای مباحله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که مصداق { أَبْنَاءَنَا } بود، و نیز حضرت زهرا علیها السلام را که مصداق { نِسَاءَنَا } بود، و نیز حضرت علی علیه السلام را که مصداق { أَنفُسَنَا } بود، آورد. و اگر مقصود از { أَنفُسَنَا } خود پیامبر بوده است، چرا پیامبر صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را با خود به همراه آورد؟

ثانیاً: با این فرض، لازم می آید که بین داعی و مدعو اتحاد باشد؛ یعنی دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند که این قطعاً باطل است؛ زیرا هیچگاه انسان خودش را دعوت نمی کند.

ثالثاً: در صورت درست بودن این احتمال، لازم می آید که کلمه { أَنفُسِنَا وَأَنفُسِکُمْ } در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبر صلی الله علیه وآله داخل در جمله { تَعَالَوْا نَدْعُ } است.

و اگر کسی بگوید که انسان گاهی خود را نیز دعوت می کند؛ مثلاً عرب می گوید: «دعوت نفسی إلی کذا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم».

در جواب این اشکال می گوئیم:

ما در این جهت مناقشه نمی کنیم که دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی توان این نوع استعمال را حقیقی دانست. مضافاً به این که برخی تصریح کرده اند که انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند بلکه دیگری را می خواند مگر آن که مجازاً چنین باشد. (۲)

مضافاً به این که این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصوص صحیح است که مقصود از { أَنفُسِنَا } را امام علی علیه السلام می داند. گرچه ما منکر شمول پیامبر صلی الله علیه وآله در کلمه { أَنفُسِنَا } نیستیم.

ص: ۷۱

۱- ۱۴۹. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.

۲- ۱۵۰. حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴.

حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر قصه ورود عاتب و سید و شرفیاب شدن محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل کرده و در آخر آن می گوید: «... و در حق آن ها نازل شد { تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ ... } . آن گاه جابر می گوید: مراد از { أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسِكُمْ ، رسول الله و علی است و مراد از { أَبْنَاءَنَا } حسن و حسین است و مقصود از { نِسَاءَنَا } فاطمه می باشد.» (۱)

## ۲- توجیه آیه تطهیر

### ۲- توجیه آیه تطهیر

ابن تیمیه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد تا خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد...» (۲)

### پاسخ

اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است.

ثانیاً: فایده دعا، استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان گونه که در تفسیر { اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ } گفتیم.

ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا-رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت را در بر داشته باشد.

رابعاً: مطابق برخی از روایاتی که ذکر شده، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه تطهیر بوده است. (۳)

او همچنین می گوید: اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمن تحقق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می کند چیزی را که تحقق نمی یابد؛ خداوند متعال می فرماید: { وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ }؛ در حالی که برخی توبه می کنند و برخی نمی کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می خواهند که بر شرک باقی بمانند. (۵)

ص: ۷۲

۱- ۱۵۱. درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۲- ۱۵۲. منهاج السنه، ج ۳، ص ۴.

۳- ۱۵۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۴- ۱۵۴. سوره نساء، آیه ۲۷.

۵- ۱۵۵. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۰.

آن گاه می گوید: مقصود از «رجس» در آیه، شرک است، همانند قول خداوند: { فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَمَا مِی دَانِیْمَ } که خداوند از اهل بیت پیامبر علیهم السلام شرک و خباثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد. (۱)

### پاسخ

اولاً: اراده در آیه { وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَیْكُمْ } تشریحی است نه تکوینی؛ از همین رو به عموم مردم توجّه دارد، برخلاف اراده در مورد آیه تطهیر که به قرائنی - که ذکر شد - خصوصاً روایاتی که نصّ در نزول آیه در پنج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریحی و گرنه شامل افرادی خاص نمی شد.

ثانیاً: در آیه { فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ } مقصود از رجس مشخص شده است؛ زیرا بعد از آن با کلمه «من» بیانیه مقصود از رجس، خصوصاً شرک معرفی شده است؛ خصوصاً آن که خطاب در { فَاجْتَنِبُوا } عموم مشرکین است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام { الرِّجْسَ } در آن برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشتباه، خطا و سهو است را نیز شامل می شود.

### ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

### ۳ - مخالفت با شأن نزول آیه انذار

ابن تیمیه می گوید: «این کلام «أنا المنذر، وبك یا علی یهدی المهتدون» را نمی توان به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد؛ زیرا ظاهر قول، این است که هدایت فقط به توسط علی علیه السلام است نه پیامبر صلی الله علیه و آله؛ در حالی که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی گوید...» (۲)

و نیز می گوید: «خداوند تعالی محمد صلی الله علیه و آله را هادی قرار داده و فرموده { إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ } چگونه شما کسی را هادی قرار می دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است؟» (۳)

### پاسخ

این اشکال از سوء فهم و عناد ابن تیمیه سرچشمه گرفته است؛ زیرا همه قبول داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله هادی امام علی علیه السلام و همه امت در زمان حیات خود می باشد

ص: ۷۳

۱- ۱۵۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۱.

۲- ۱۵۷. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳.

۳- ۱۵۸. همان.

ولی علی علیه السلام هادی امت بعد از حیات رسول خداصلی الله علیه وآله است. و این صریح حدیث صحیح السند است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «بک یهتدی المهتدون من بعدی»، که مع الأسف ابن تیمیه کلمه «بعدی» را یا ندیده و یا از آن تجاهل کرده است.

## ایراد دیگر

او همچنین می گوید: «ظاهر جمله «بک یهتدی المهتدون» این است که هر کس از امت محمّد هدایت یافت به توسط علی بوده است، و این دروغی آشکار است؛ زیرا بسیاری از مردم به پیامبر ایمان آورده و هدایت یافتند و وارد بهشت شدند؛ در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبرصلی الله علیه وآله ایمان آوردند و به او هدایت یافتند در هیچ چیز به علی هدایت نیافتند. و نیز کشورها و شهرهایی فتح شد و مردم آن ها ایمان آورده و هدایت یافتند، بدون این که از علی چیزی شنیده باشند، بلکه همگی به توسط صحابه غیر از او هدایت یافتند. پس چگونه جایز است این جمله را قبول کنیم که پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده است: بک یهتدی المهتدون؟» (۱).

## پاسخ

اولاً: همان گونه که در جواب اشکال قبل اشاره شد در حدیث چنین آمده که امام علی علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله تنها هدایت گر به حقّ و حقیقت است و این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله هر دو مشترکاً و با رهبری رسول خداصلی الله علیه وآله هدایت گر امت باشند.

ثانیاً: چه کسی گفته که تمام کسانی که در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله و بعد از وفات آن حضرت ایمان آورده اند از امام علی علیه السلام بهره نبرده اند. ما در بحث سفینه در جواب ابن تیمیه مفصل به این موضوع پرداخته ایم.

ثالثاً: چه کسی گفته که هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله هدایت یافته، به هدایت حقیقی و واقعی هدایت یافته است؟ مطابق این حدیث هدایت واقعی تنها از راه امام علی علیه السلام است.

ص: ۷۴



## ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

### ۴ - تضعیف دلالت آیه ولایت

ابن تیمیه می گوید: «بین ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) تفاوت است، ولایتی که در این نصوص آمده، ضد عداوت است که به فتح واو است نه به کسر واو که به معنای امارت است و این افراد نادان بین ولایت و ولایت تفاوتی نمی نهند. لفظ ولی و ولایت غیر از لفظ والی است، و چون آیه درباره ولایت تمام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست»<sup>(۱)</sup>.

### پاسخ

اولاً: برخی دانشمندان لغت و ادبیات، تفاوتی بین معنای ولایت (به کسر واو) و ولایت (به فتح واو) نمی نهند؛ مانند فیومی، سیبویه، زجاج و فراء.

فراء می گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو معنای دوستی و سرپرستی شنیده ایم»<sup>(۲)</sup>.

ثانیاً: در بررسی دلالت آیه بر امامت حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم که متبادر از لفظ «ولی» همان معنای سرپرستی است؛ هرچند به کمک قرائن باشد.

ثالثاً: اثبات کردیم که این آیه تنها مربوط به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد، و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد تا به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم که شامل همه مؤمنان شود.

## ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

### ۵ - تضعیف شأن نزول آیه مودت

ابن تیمیه در این باره می گوید: «سوره شورا بدون شک مکی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده است و لذا قبل از ولادت حسن و حسین نازل شده است»<sup>(۳)</sup>.

### پاسخ

اولاً: برای تشخیص این که آیه ای مکی است یا مدنی، از دو راه می توان بررسی کرد:

الف) ملاحظه مضمون آیه؛ به این نحو که بگوییم: هر آیه ای که درباره توحید

ص: ۷۵

٢-١٦١. لسان العرب، ج ١٥، ص ٤٠٧.  
٣-١٦٢. منهاج السنه، ج ٤، ص ٢٥ - ٢٧.

و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان های امت های پیشین و مشابه این امور است، در غالب موارد مکی به حساب می آید؛ زیرا در آن عصر تنها مسائلی که احتیاج به ذکر آن ها بود همین قبیل مسائل است. ولی آیاتی که مربوط به شؤون نظام اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصارا و احکام شرعی و نظام اجتماعی بوده، غالباً مدنی به حساب می آید. در مورد آیه «مودت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که تناسب آن با نزول در مدینه است.

ب) رجوع به نصوصی که در مورد آیه از طرف علما وارد شده است. و در مورد سوره شورا مشاهده می کنیم که مفسران می گویند: سوره شورا مکی است به جز چهار آیه از آن، که اول آن ها آیه { قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى } است.

قرطبی می گوید: سوره شورا بنا بر قول حسن و عکرمه و عطا و جابر، مکی است. و ابن عباس و قتاده گفته اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آن ها { قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ ... } می باشد. (۱)

ابوحیان از ابن عباس نقل می کند که سوره شورا مکی است، به جز چهار آیه آن از { قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ... } تا آخر چهار آیه، که در مدینه نازل شده است. (۲)

شوکانی (۳) و آلوسی (۴) و ... نیز همین مطلب را نقل کرده اند.

این نکته قابل توجه است که بدانیم، قرآن کریم به اتفاق دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع آوری نشده است، و لذا اغلب سوره های مکی از آیات مدنی خالی نبوده و نیز اکثر سوره های مدنی از آیات مکی خالی نیست. و اگر سوره ای را مکی یا مدنی می نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه ای و در کجا نازل شده است. برای روشن شدن موضوع به نمونه هایی اشاره می کنیم:

ص: ۷۶

۱- ۱۶۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱.

۲- ۱۶۴. البحر المحيط، ج ۷، ص ۵۰۷.

۳- ۱۶۵. فتح القدير، ج ۴، ص ۵۲۴.

۴- ۱۶۶. روح المعانی، ج ۲۵، ص ۱۰.

الف) سوره عنكبوت مکی است، مگر ده آیه از اولش که مدنی است. (۱)

ب) سوره كهف مکی است، مگر هفت آیه از اولش که مدنی است. (۲)

ج) سوره مریم مکی است، الا آیه سجده و آیه { وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا } (۳)

د) سوره حج مکی است، مگر آیه { وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ } (۴)

ثانیاً: بر فرض که آیه «مودت» مکی باشد ولی این مستلزم آن نیست که مودت محصور بر خویشاوندان موجود گردد بلکه شامل کسانی نیز می گردد که بعد از نزول آیه متولد می شوند و دارای شرایط موجودین هستند؛ یعنی آیه شامل هر شخص معصوم از امامان اهل بیت عترت و طهارت می شود.

نظیر این آیه، آیه وصایت است. خداوند تعالی می فرماید { يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ } که شامل هم اولاد موجود در زمان نزول آیه می شود و هم اولادی که بعداً متولد می شوند.

ابن تیمیه در ادامه اشکال سابق خود می گوید: «دلیل این مطلب این است که خداوند نفرمود: اَلَا الْمَوَدَّةُ لِلذَّوِي الْقَرْبِيِّ، بلکه فرمود: { إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبِيِّ } ، و اگر مقصود خداوند خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باید للقریبی یا لذوی القربی می گفت، همان گونه که در آیه خمس فرمود: { وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلذِي الْقُرْبِيِّ } (۵)

## پاسخ

با مراجعه به کتب تفسیر پی خواهیم برد که مفسرین در صدد پاسخ از این سؤال برآمده و جواب آن را داده اند.

زمخشری می گوید: «اگر گفته شود: چرا گفته نشد: اَلَا مَوَدَّةُ الْقَرْبِيِّ، یا گفته نشد: اَلَا الْمَوَدَّةُ لِلْقَرْبِيِّ؟ و به طور کلی { إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبِيِّ } معنایش چیست؟ در جواب می گوئیم: در این آیه، اهل بیت محلّ و مکان مودت و مقرّ آن قرار گرفته اند. از باب مثال عرب می گوید: «لی فی آل فلان مودّه»، برای من در آل فلان مودت است. مقصود

ص: ۷۷

۱- ۱۶۷. جامع البیان، ج ۲۰، ص ۸۶.

۲- ۱۶۸. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۴۶.

۳- ۱۶۹. اتقان سیوطی ج ۱ ص ۱۶.

۴- ۱۷۰. تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱.

۵- ۱۷۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.

آن است که من آنان را دوست دارم و آنان مکان و محلّ حبّ من هستند. در مورد آیه { فِي مَتَلَقٍ بِه مَوَدّت نیست، بلکه متعلق به محذوف است؛ مثل این که می گوئیم: «مال در کیسه است». و تقدیر آن این چنین است: «إِلَّا الموده ثابتة فی القربی» مگر مودّتی که در خویشاوندان رسول ثابت است». (۱)

همین تفسیر از فخررازی (۲) و ابو حیان (۳) و نیشابوری (۴) و ابو السعود (۵) نیز رسیده است.

ابن تیمیه در ادامه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز درخواست اجری نمی کند؛ زیرا تنها اجر و مزد او بر خداوند است. آری بر مسلمانان است که به ادله دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه مزد و اجر پیامبر به حساب نمی آید». (۶)

## پاسخ

در مورد مسأله اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله چهار نوع آیه وجود دارد:

۱ - آیاتی که اجر و مزد پیامبر صلی الله علیه و آله را بر خداوند می داند:

خداوند متعال از قول حضرت نوح علیه السلام می فرماید: { إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ \* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا \* وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ } (۷) «مسئلاً من برای شما پیامبری امین هستم. تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. من برای این [دعوت] هیچ مزدی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.»

و از زبان حضرت هود علیه السلام می فرماید: { يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ } (۸) «ای قوم من! من از شما برای این [رسالت] پاداشی نمی طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی فهمید.»

از زبان حضرت صالح نیز همین تعبیر نقل شده است. (۹)

ص: ۷۸

۱- ۱۷۲. تفسیر کشاف، زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲- ۱۷۳. التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

۳- ۱۷۴. البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۱۶.

۴- ۱۷۵. تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳.

۵- ۱۷۶. تفسیر ابو السعود، ج ۸، ص ۳۰.

۶- ۱۷۷. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.

۷- ۱۷۸. سوره شعراء، آیه ۱۰۷ و ۱۰۹.

۸- ۱۷۹. سوره هود، آیه ۵۱.

۹- ۱۸۰. سوره شعراء، آیه ۱۴۳ - ۱۴۵.

۲- از برخی آیات استفاده می شود که بازگشت مزد به خود مردم است. خداوند متعال در جایی دیگر خطاب به پیامبرش کرده می فرماید: { قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ؛ (۱) } «بگو: هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شما است.»

۳- نوع سوم آیه ای است که در آن خداوند اجر و مزد رسالت پیامبر را «راهی به سوی خدا قرار دادن» معرفی کرده است. خداوند متعال می فرماید: { قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا؛ (۲) } «بگو: من در برابر آن [ابلاغ آیین خدا] هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند [این پاداش من است].»

در این آیه اجر و پاداشی که استثنا شده عمل مسلمانان است؛ یعنی انتخاب راه به سوی خداوند. گرچه در این آیه استثنا ذات است ولی مقصود به آن مشیت و خواست اوست.

۴- نوع چهارم نیز همین آیه مورد بحث؛ یعنی آیه مودت است که در آن سخن از اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده و آن را «موده فی القربی» دانسته است.

با تأمل در این چهار دسته آیه به این نتیجه می رسیم که حکم اولی در رسالت انبیا آن است که از مردم بابت رسالت و دعوت خود، نفع و بهره و مزدی نخواهند، بلکه اجر و مزد خود را تنها از خدا بخواهند.

و اگر در آیه «مودت» به اجر و مزد اشاره شده، این در واقع درخواست چیزی است که نفعش به خود مردم باز می گردد. لذا فرمود: بگو: هر چیزی را که به عنوان اجر و مزد از شما خواستم نفعش به خود شما باز می گردد.

حال چگونه نفع مودت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود مردم باز می گردد، از دو راه می توان آن را اثبات نمود:

الف) از آنجا که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم آیات و روایات دیگر، از خطا و اشتباه معصومند، لذا مودت و ارتباط با آن ها انسان را از سرچشمه زلال معارف آنان بهره مند

ص: ۷۹

---

۱- ۱۸۱. سوره سبأ، آیه ۴۷.

۲- ۱۸۲. سوره فرقان، آیه ۵۷.

می سازد و در نتیجه به حق و حقیقت و سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، از معارف والای قرآن کریم بهره مند خواهد شد.

ب) محبت و مودت، نیروی مرموز درونی است که انسان را به سوی محبوب می کشاند و لذا درصدد برمی آید که به او اقتدا کرده، او را الگوی خود قرار دهد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مظهر همه خوبی هاینند لذا مودت آنان انسان را به خوبی ها و عمل به آن جذب می کند، پس نفع مودت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله به خود انسان باز می گردد.

و اما این که مراد از آیه { مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا } چیست؟ در جواب می گوئیم: مراد از آن همان مستثنای در آیه ۲۳ از سوره شورا است؛ یعنی همان مودت خویشان رسول است؛ زیرا همان گونه که قبلاً اشاره شد مودت و محبت حقیقی جدای از اطاعت و متابعت نیست، و اطاعت از آن ها همان عمل به دستوراتی است که انسان را در راه مستقیم قرار داده و به سوی خدا می رساند. نتیجه این که مودت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت همان برگرفتن راه برای رسیدن به خداوند است. و لذا مشاهده می کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر احادیث، امر به تمسک به عترت خود نموده است.

## ۶- تضعیف ذیل حدیث ثقلین

### ۶- تضعیف ذیل حدیث ثقلین

ابن تیمیه می گوید: عبارت «وعترتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را ترمذی ذکر کرده است. در این مورد از احمد سؤال شد، وی و عده ای دیگر آن را تضعیف کرده و گفته اند: صحیح نیست. (۱)

## پاسخ

۱- ظاهر عبارت ابن تیمیه آن است که ذیل حدیث را فقط ترمذی نقل کرده؛ در حالی که چنین نیست؛ بلکه عده ای از بزرگان اهل سنت؛ از قبیل: ابن اسحاق، احمد بن حنبل، ترمذی، بزار، نسائی، ابویعلی، طبری، اسفرائینی، بغوی، ابن الانباری،

ص: ۸۰



ابن عقده، جعابی، طبرانی، ذهبی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم، ابن عساکر، ضیاء مقدسی و برخی دیگر نیز نقل کرده اند.

۲- این که می گوید: عده ای ذیل حدیث را تضعیف کرده اند. دروغ محض است؛ زیرا اگر این چنین بود، چرا ابن تیمیه اسامی آنان را نقل نمی کند، به رغم این که در جاهای مختلف رجزخوانی می کند. اگر او اسم یک نفر از آنان را نقل می کرد، ما با مراجعه به کتاب او به صحت و سقم آن پی می بردیم.

## ۷- توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

### ۷- توجیه بی مورد حدیث «ثقلین»

ابن تیمیه می گوید: «حدیث در صحیح مسلم فقط دلالت بر امر به تمسک به کتاب خدا دارد، ولی در حقّ عترت تنها به تذکر دادن به اهل بیت خود اکتفا کرده است، لذا سه بار می فرماید: «أذکرکم الله فی اهل بیتی» و به تمسک آن ها امر نکرده است»<sup>(۱)</sup>.

## پاسخ

۱- مسلم، حدیث را از زید بن ارقم نقل کرده است و او از آنجا که از عبدالله بن زیاد می ترسید، حدیث را به تمامه نقل نکرده؛ بلکه امر به تمسک به عترت را از آن حذف کرده است. دلیل آن این است که زید بن ارقم در موارد دیگر حدیث را نقل کرده و در ذیل آن، حدیث را به طریق مشهور آورده که در آن به تمسک به عترت امر شده است و مسلم، مع الأسف در ذیل حدیث زید بن ارقم نیاورده است.

## فهم علمای اهل سنت از ثقلین

الف) سندی از بزرگان محدثان اهل سنت، در شرح روایت مسلم می گوید: «در این حدیث، پیامبر صلی الله علیه وآله از قرآن و اهل بیت علیهم السلام به «ثقلین» تعبیر می کند. «ثقل» شیء نفیسی است که باید حفظ شود و واضح است که اهل بیت، افراد نفیس و ارزشمندی اند که باید حفظ شوند؛ همان گونه که کتاب خدا این چنین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله بین آن دو جمع کرده است و ما می دانیم که عمده این اوصاف برای قرآن به افاده علوم الهی و احکام شرعی باز می گردد. همین اوصاف در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز به دلیل

ص: ۸۱

مرجعیت شان در علوم الهی و احکام شرعی موجود است. و مؤید آن، این است که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در ابتدا از رسیدن مرگش آگاه می کند و بعد می فرماید: من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم. از اینجا استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کتاب و عترت به عنوان خلیفه و جانشین خود در معارف الهی و احکام شرعی وصیت کرده است. سندی آن گاه می گوید: این آن معنایی است که از ظاهر حدیث استفاده می شود، بلکه با مراجعه به روایات دیگر پی می بریم که آن روایات نیز همین معنا را تأیید می کند؛ زیرا در آن ها به طور صریح امر به تمسک به کتاب و عترت شده است، خصوصاً در حدیثی که احمد بن حنبل نقل کرده، عین عبارات مسلم آمده است، ولی با اضافه ذیلی در آن به تمسک عترت امر شده است...» (۱).

ب) تفتازانی بعد از نقل حدیث می گوید: «از این حدیث به خوبی استفاده می شود که اهل بیت بر تمام مردم - چه عالم و چه غیر عالم - برتری دارند... آیا نمی بینی که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را با کتاب خداوند متعال مقرون ساخته، در این که تمسک به آن دو، انسان را از ضلالت نجات خواهد داد. تمسک به کتاب به این معنا است که به آنچه از علم و هدایت در آن است، اخذ کرده و به آن عمل نماییم. هم چنین است عترت...» (۲).

ج) شوکانی نیز در ردّ کسانی که معتقدند آل پیامبر صلی الله علیه و آله همه امتند، می گوید: «از حدیث ثقلین - که در صحیح مسلم و دیگر کتاب ها آمده - خلاف این مطلب استفاده می شود؛ زیرا اگر مقصود از آن تمام امت باشد لازم می آید که مردم به خود تمسک کنند که این معنا قطعاً باطل است...» (۳).

د) محب الدین طبری بابی را در «ذخائر العقبی» با عنوان «باب فضل اهل البیت و الحثّ علی التمسک بهم و بکتاب الله عزّوجلّ و الخلف فیهما بخیر» مطرح کرده و در ذیل آن، حدیث ثقلین را از سنن ترمذی و صحیح مسلم نقل کرده است. (۴)

ص: ۸۲

۱- ۱۸۵. دراسات اللیب فی الاسوه الحسنه بالحبیب، ص ۲۳۱ - ۲۳۷.

۲- ۱۸۶. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳- ۱۸۷. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۲۸.

۴- ۱۸۸. ذخائر العقبی، ص ۱۶.

۲ - حدیث ثقلین با سندی که ترمذی نقل کرده و در آن امر به تمسک به اهل بیت علیهم السلام شده، به طرق مختلفی رسیده که عده زیادی از علمای اهل سنت آن را تصحیح نموده اند.

ناصرالدین البانی امام وهابیان در حدیث، بعد از نقل حدیث ترمذی به سند خود از زید بن ارقم - که در آن به تمسک به کتاب و عترت امر کرده است - می گوید: «حدیث صحیح السند است». (۱) وی حدیث را در کتاب «صحیح الجامع الصغیر» نیز تصحیح نموده است. (۲)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل حدیث ثقلین - که در آن مردم را به تمسک به کتاب و عترت امر و تشویق کرده - می گوید: «سند حدیث صحیح است». (۳)

همچنین عده ای دیگر حدیث را با همین مضمون - که امر به تمسک به کتاب و عترت در آن باشد - نقل کرده و تصحیح نموده اند؛ همانند: ابن حجر هیثمی، (۴) بویصری، (۵) یعقوب بن سفیان فسوی، (۶) قندوزی حنفی (۷) و محمود شکری آلوسی (۸). که آلوسی می گوید: «حدیث ثقلین نزد فریقین اهل سنت و شیعه ثابت است». بنابر نقل متقی هندی در «کنز العمال»، ابن جریر طبری نیز حدیث را تصحیح نموده است. (۹)

جلال الدین سیوطی در مسند امام علی علیه السلام از محاملی در کتاب «الامالی» نقل می کند که او نیز حدیث ثقلین را تصحیح نموده است. (۱۰)

حسن بن علی سقاف شافعی بعد از نقل حدیث ثقلین از سنن ترمذی می گوید: «حدیث از حیث سند صحیح است». (۱۱)

ص: ۸۳

- 
- ۱- ۱۸۹. صحیح سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۴۳، ح ۳۷۸۸.
  - ۲- ۱۹۰. صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۸۴۲، ح ۲۴۵۷.
  - ۳- ۱۹۱. المطالب العالیه، ج ۴، ص ۶۵، ح ۳۹۷۲.
  - ۴- ۱۹۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۲۸.
  - ۵- ۱۹۳. اتحاف الخیره المهره، ج ۹، ص ۲۷۹.
  - ۶- ۱۹۴. المعرفه و التاریخ، ج ۱، ص ۵۳۶.
  - ۷- ۱۹۵. ینابیع الموده، ج ۱ ص ۱۲۰، رقم ۴۵.
  - ۸- ۱۹۶. مختصر التحفه، ص ۵۲.
  - ۹- ۱۹۷. کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۱۶۵۰.
  - ۱۰- ۱۹۸. مسند علی علیه السلام، ص ۱۹۲، ح ۶۰۵۰.
  - ۱۱- ۱۹۹. صحیح صفه صلاه النبی صلی الله علیه وآله، ص ۲۹.

حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث با لفظ لزوم تمسک به کتاب و عترت و ختم آن به حدیث غدیر، می گوید: «حدیث از حیث سند مطابق شرط بخاری و مسلم صحیح است، اگرچه آن دو نفر حدیث را نقل نکرده اند».<sup>(۱)</sup>

ابن کثیر می گوید: «به سند صحیح ثابت شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در خطبه خود در غدیر خم فرمود: "إني تارك فيكم الثقلين" ...».<sup>(۲)</sup>

همو بعد از نقل حدیث ثقلین با سند نسائی می گوید: «شیخ ما ذهبی فرموده: این حدیث از حیث سند صحیح است».<sup>(۳)</sup>

هیثمی بعد از نقل حدیث با مضمون «لزوم تمسک به کتاب و عترت» می گوید: «حدیث را طبرانی در «معجم الکبیر» نقل کرده و رجال آن همگی ثقه اند».<sup>(۴)</sup>

جمال الدین قاسمی می گوید: در سند صحیح ثابت شده که پیامبرصلی الله علیه وآله در خطبه خود فرمود: "أني تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله و عترتي" ...».<sup>(۵)</sup>

سمهودی شافعی می گوید: «طبرانی حدیث را در معجم الکبیر با سندی نقل کرده که تمام رجال آن ثقه اند».<sup>(۶)</sup>

ازهری نیز بعد از نقل حدیث ثقلین می گوید: «محمد بن اسحاق می گوید: این حدیث حسن صحیح است».<sup>(۷)</sup>

## ۸ - تضعیف حدیث غدیر

### ۸ - تضعیف حدیث غدیر

ابن تیمیه می گوید: «و اما حدیث (من كنت مولاة فعلى مولاة) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طایفه ای از اهل علم به حدیث، نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده اند ...».<sup>(۸)</sup>

ص: ۸۴

۱- ۲۰۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ۴۵۷۶.

۲- ۲۰۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲.

۳- ۲۰۲. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸.

۴- ۲۰۳. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰.

۵- ۲۰۴. محاسن التأویل، ج ۱۴، ص ۳۰۷.

۶- ۲۰۵. جواهر العقدين، ص ۲۳۶.

۷- ۲۰۶. تهذیب اللغه، ج ۲، ص ۲۶۴.

۸- ۲۰۷. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۱۹.

اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است.

ثانیاً: کسی را نمی‌شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشد، اگر کسی می‌بود حتماً ابن تیمیه نام او را می‌برد.

ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت، خصوصاً علی بن ابی طالب علیهم السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است، این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می‌کند که وی در تضعیف احادیث سرعت داشته است، بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد. (۱)

در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و یا بهتر بگوییم: خصومت با اهل بیت علیهم السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضایل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی علیه السلام برآمده است.

### ۹- تکذیب ذیل حدیث غدیر

#### ۹- تکذیب ذیل حدیث غدیر

ابن تیمیه می‌گوید: «جمله (اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله) به اتفاق اهل معرفت به حدیث، دروغ است». (۲)

اولاً: چگونه ابن تیمیه ادعای اتفاق اهل معرفت به حدیث بر کذب آن کرده؛ در حالی که بسیاری از بزرگان محدثین اهل سنت آن را نقل کرده اند؛ از قبیل:

- احمد بن حنبل. (۳)

- نسائی. (۴)

- ابن ابی شیبه. (۵)

ص: ۸۵

۱- ۲۰۸. سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۱۷۵۰.

۲- ۲۰۹. منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۵.

۳- ۲۱۰. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲.

۴- ۲۱۱. سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۲ و ۱۳۴ و ۱۳۶ و ۱۵۴.



- ابن حبان (۱).

- طبرانی (۲).

- بزار (۳).

- ضیاء مقدسی (۴).

- حاکم نیشابوری (۵).

- ابن ابی عاصم (۶).

- ابن ماجه (۷).

آیا این افراد از محدثین اهل سنت نیستند؟ آیا این افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت داده اند؟

ثانیاً: افرادی همچون ابن حبان، حاکم نیشابوری و ضیاء مقدسی با سند صحیح این ذیل را نقل کرده یا تصریح به صحت سند آن نموده اند.

ثالثاً: ناصرالدین البانی حدیث غدیر را با ذیلش در کتاب «سلسله الأحادیث الصحیحه» آورده و آن را از طرق مختلف تصحیح نموده است. او در آخر می گوید: «وقتی این مطلب را دانستی پس این را نیز بدان که انگیزه من در آزاد گذاردن قلم درباره این حدیث و بیان صحت آن این بود که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه ذیل حدیث غدیر را تضعیف کرده است. و گمان کرده که دروغ است، و این به نظر من از مبالغات او است که در نتیجه تسریعش در تضعیف احادیث پدید آمده است، قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و دقت نظر در آن ها بنماید.» (۸)

بدین جهت است که ابن حجر در «لسان المیزان» در ترجمه ابن مطهر حلّی رحمه الله

ص: ۸۶

---

۱- ۲۱۳. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۷۶.

۲- ۲۱۴. المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۶۶؛ المعجم الصغير، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳- ۲۱۵. مسند بزار، ج ۲، ص ۱۳۳ و ۲۳۵ و ج ۳، ص ۳۵.

۴- ۲۱۶. المختاره، ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۵- ۲۱۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸.

۶- ۲۱۸. السنه، ج ۲، ص ۵۶۶.

۷- ۲۱۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵.





می گوید: «من ابن تیمیه را چنین یافتم که در ردّ احادیثی که ابن مطهر نقل کرده، بسیار و بی نهایت بر آن ها حمله می کند، گرچه معظم آن ها از موضوعات و روایات واهی است!! ولی در ردیه خود بر احادیث، بسیاری از احادیث خوب را که در حال تصنیف کتابش به یاد نداشته، رد نموده است؛ زیرا به جهت گستردگی محفوظاتش تنها بر آنچه در سینه داشته اتکا کرده است، و حال آن که انسان نسیان کار است. و چه بسیار از مبالغه ای که در توهین کلام رافضی داشته او را احیاناً به تنقیص علی کشانده است. ولی این ترجمه گنجایش واضح کردن آن ها و ذکر نمونه هایی از آن را ندارد» (۱).

## ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاه»

## ۱۰ - تکذیب حدیث «مؤاخاه»

ابن تیمیه می گوید: «احادیث مؤاخاه و عقد اخوت بین علی و پیامبر صلی الله علیه و آله تماماً موضوع و جعلی است و پیامبر با هیچ کس عقد اخوت نبسته است و نیز بین هیچ مهاجری و بین ابوبکر و عمر و بین انصاری با انصاری عقد اخوت نبسته است» (۲).

## پاسخ

اولاً: با مراجعه به کتب اهل سنت پی به کذب بودن ادعای ابن تیمیه می بریم. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - ترمذی به سند خود از عبدالله بن عمر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بین اصحابش عقد اخوت بست. علی علیه السلام گریان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! بین اصحابت عقد اخوت بستی ولی بین من و کسی عقد اخوت نبستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرتی (۳).

۲ - نسائی به سندش از عباد بن عبدالله نقل کرده که علی رضی الله عنه فرمود: «أنا عبدالله وأخو رسول الله، وأنا الصديق الأكبر لا يقولها بعدي إلا كاذب ...» (۴) «من بنده خدا و برادر رسول خدایم، و من صدیق اکبرم، کسی این ادعا را پس از من جز دروغگو نمی کند ...».

۳ - ابن عساکر به سندش از انس بن مالک نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: ۸۷

۱- ۲۲۱. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲- ۲۲۲. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۵۹ - ۳۶۱.

۳- ۲۲۳. الجامع الصحيح، ج ۵، ص ۶۳۸.

۴- ۲۲۴. خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۳.

شنیدم که خطاب به علی علیه السلام می فرمود: «أنت أخي في الدنيا والآخرة»؛<sup>(۱)</sup> «تو برادر منی در دنیا و آخرت.»

۴ - احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت أخي وصاحبي»؛<sup>(۲)</sup> «تو برادر و مصاحب منی.»

۵ - حاکم نیشابوری به سندش از عبدالله بن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله عقد اخوت بین اصحابش بست. بین ابوبکر و عمر، و بین طلحه و زبیر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف عقد اخوت بست. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آیا راضی نمی شوی ای علی! از این که من برادر تو باشم؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری ای رسول خدا! آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت.<sup>(۳)</sup>

۶ - متقی هندی از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه وآله عقد اخوت بین عمر و ابوبکر، و بین حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه، و بین عبدالله بن مسعود و سعد بن مالک، و بین من و خودش، بست.»<sup>(۴)</sup>

ثانیاً: ابن تیمیه در تضعیف و نسبت جعل به این احادیث دادن تنها بوده و هیچ کس با او همراهی نکرده است. و این مطلبی است که علمای اهل سنت نیز بر آن تصریح کرده اند.

ثالثاً: این حدیث را ده ها نفر از علمای اهل سنت در کتب حدیثی و تاریخی و تفسیری خود نقل کرده اند. چگونه ممکن است آن را به جعل و کذب نسبت داد. اشخاصی همچون ترمذی، نسائی، ابن ماجه، حاکم نیشابوری، ابن عبد البر، ابن کثیر، احمد بن حنبل، و ... آن را در کتب روایی خود ثبت کرده اند، چگونه می توان این گونه افراد را که نزد اهل سنت از جلالت فوق العاده ای برخوردارند متهم به نقل حدیث کذب و جعلی کرد؟

ص: ۸۸

۱- ۲۲۵. تاریخ امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- ۲۲۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- ۲۲۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴.

۴- ۲۲۸. منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵.

رابعاً: زرقانی مالکی می گوید: «احادیث بسیاری درباره عقد اخوت بین پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام رسیده و ترمذی آن را نقل کرده و تحسین نموده و نیز حاکم نیشابوری آن را نقل کرده و تصحیح نموده است ...» (۱).

خامساً: برخی از بزرگان اهل سنت در مقابل ابن تیمیه ایستاده و تضعیف و ردّ او را جواب داده اند؛ از آن جمله ابن حجر در «فتح الباری» است. او بعد از نقل اشکال ابن تیمیه که گفته است: «تشریح مؤاخاه به جهت ارفاق بر یکدیگر و تألیف قلوب مردم نسبت به یکدیگر است و این درباره پیامبر صلی الله علیه وآله با هیچ کس معنا ندارد» می گوید: «این توجیه در حقیقت ردّ یک نصّ است به قیاس» (۲).

## ۱۱ - تضعیف حدیث «عمار»

### ۱۱ - تضعیف حدیث «عمار»

در نقل متواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «تقتل عماراً الفئه الباغیه»؛ «عمار را گروه ظالم خواهند کشت». ابن تیمیه می گوید: «فهنا للناس أقوال: منهم من قدح فی حدیث عمار»؛ (۳) «در اینجا برای مردم اقوالی است؛ از جمله آنان کسی است که در حدیث عمار اعتراض وارد کرده است».

او در جایی دیگر درباره این حدیث می گوید: «فبعضهم ضَعَفَه»؛ (۴) «برخی از افراد آن را تضعیف کرده اند».

مقصود از حدیث عمار گفتار نبوی در حق اوست که فرمود: «ای عمار! تو را گروه ظالم خواهند کشت». که مقصود گروه معاویه است.

## پاسخ

اولاً: ایشان ذکر نکرده که چه کسانی این حدیث را تضعیف کرده اند، چرا اسم این افراد را ذکر نمی کند؟

ص: ۸۹

۱- ۲۲۹. شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲- ۲۳۰. فتح الباری فی شرح صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۷.

۳- ۲۳۱. منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۴.

۴- ۲۳۲. همان، ص ۲۰۸.

ثانیاً: حدیث عمار حدیثی است ثابت و متواتر که ۲۴ نفر از صحابه آن را نقل کرده اند. حافظ سیوطی نیز در کتاب «الخصائص الکبری» به تواتر آن تصریح نموده است. (۱)

و هم چنین حافظ لغوی مرتضی زبیدی در «لفظ اللآلی» و مناوی در شرح جامع الصغیر سیوطی و دیگران این حدیث را متواتر می دانند. (۲)

ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می گوید: «وتواترت الآثار عن النبی صلی الله علیه وآله أنه قال: "تقتل عماراً الفئه الباغیه" وهذا من إخباره بالغیب وإعلام نبوته صلی الله علیه وآله وهو من أصحّ الأحادیث»؛ (۳) «اخبار متواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده که فرمود: "عمار را گروه ظالم خواهند کشت" و این از خبرهای غیبی و نشانه های نبوت آن حضرت است و از صحیح ترین احادیث به حساب می آید».

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «فائدة: روی حدیث (تقتل عماراً الفئه الباغیه) جماعه من الصحابه منهم قتاده بن النعمان كما تقدم، وأم سلمه عند مسلم وأبوهريره عند الترمذی، وعبدالله بن عمرو بن العاص عند النسائی وعثمان بن عفان وحذیفه وأبوایوب وأبورافع وخزيمه بن ثابت ومعاويه وعمرو بن العاص وأبوالیسر وعمار نفسه. وكلها عند الطبری وغيره. وغالب طرقها صحیحه أو حسنه. وفيه عن جماعه آخرین يطول عدّهم. وفي هذا الحدیث علم من إعلام النبوه وفضيله ظاهره لعليّ ولعمار، وردّ علی النواصب الزاعمین أنّ علیاً لم یکن مصیباً فی حروبه»؛ (۴) «فائدة: حدیث (تقتل عماراً الفئه الباغیه) عمار را گروه ظالم خواهند کشت، را جماعتی از صحابه از آن جمله قتاده بن نعمان نقل کرده اند آن گونه که گذشت. و نیز ام سلمه نزد مسلم، و ابوهریره نزد ترمذی و عبدالله بن عمرو بن عاص نزد نسائی، و عثمان بن عفان، و حذیفه و ابوایوب و ابو رافع و خزیمه بن ثابت

ص: ۹۰

۱- ۲۳۳. الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۴۰.

۲- ۲۳۴. لفظ اللآلی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۶۶.

۳- ۲۳۵. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۱.

۴- ۲۳۶. فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳.

و معاویه و عمرو بن عاص و ابو الیسر و خود عمار این حدیث را نقل کرده اند. و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است. و غالب طرق آن صحیح یا حسن است. و در این حدیث نشانه ای از نشانه های نبوت و فضیلتی ظاهر برای علی و عمار است. و نیز ردی است بر افراد ناصبی که گمان کرده اند علی در جنگ هایش بر حق نبوده است.»

این عبارت ابن حجر تعریض به ابن تیمیه است که به حضرت علی علیه السلام در مورد جنگ هایش اعتراض کرده است.

ثالثاً: بخاری در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «و یح عمار تقتله الفئه الباغیه یدعوهم إلى الجنه و یدعونه إلى النار»؛ (۱) «واہ بر عمار! او را گروه ظالم خواهند کشت او آنان را به بهشت دعوت می کند ولی آن ها او را به جهنم می خوانند.»

بخاری در بابی دیگر این حدیث را این گونه نقل می کند: «... یدعوهم إلى الله و یدعونه إلى النار»؛ (۲) «... او آنان را به سوی خدا دعوت می کند ولی آنان او را به سوی دوزخ می خوانند.»

ابن حبان در صحیح خود از ام سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تقتل عمّاراً الفئه الباغیه»؛ (۳) «عمار را گروه ظالم خواهند کشت.»

و نیز از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و یح ابن سمیه تقتله الفئه الباغیه یدعوهم إلى الجنه و یدعونه إلى النار»؛ (۴) «واہ بر فرزند سمیه - عمار - گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می کند ولی آنان او را به دوزخ می خوانند.»

ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «ودلّ حدیث (تقتل عمّاراً الفئه الباغیه) علی أنّ علیاً کان المصیب فی تلک الحروب، لأنّ أصحاب معاویه قتلوه ...»؛ (۵) «حدیث " می کشد عمار را گروه ظالم " دلالت دارد بر این که علی در آن جنگ ها بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه عمار را به قتل رساندند.»

ص: ۹۱

۱- ۲۳۷. صحیح بخاری، کتاب الصلاه، باب التعاون فی بناء المسجد.

۲- ۲۳۸. همان، کتاب الجهاد و السیر، باب مسح الغبار.

۳- ۲۳۹. الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۰۵.

۴- ۲۴۰. همان، ج ۸، ص ۲۶۰ و ج ۹، ص ۱۰۵.

۵- ۲۴۱. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۸۵ و ۸۶.

ابن تیمیه می گوید: «ومثل قوله: (أنت وليّ كلّ مؤمن بعدی) فأَنَّ هذا موضوع باتفاق أهل المعرفه بالحدیث»؛ (۱) «و مثل گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله که (خطاب به حضرت علی علیه السلام) فرمود: (تو سرپرست هر مؤمن بعد از من می باشی) این حدیث به اتفاق اهل معرفت به حدیث جعلی است.»

او در جایی دیگر می گوید: «وكذلك قوله: (هو وليّ كلّ مؤمن بعدی) كذب علی رسول الله»؛ (۲) «و همچنین است گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله (او - علی علیه السلام - سرپرست هر مؤمنی بعد از من است) این دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.»

### پاسخ

اولاً: این حدیث را ترمذی در سنن خود نقل کرده و می گوید: این حدیث حسن است. (۳) و نیز نسائی در «الخصائص» و احمد بن حنبل در «المسند» و در «فضائل الصحابه» آن را نقل کرده اند. (۴)

ابن حبان نیز این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و آن را تصحیح نموده است. (۵)

حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه»؛ (۶) «این حدیث صحیحی است که مطابق با شرط مسلم است؛ گرچه بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.» و ابن حجر در «الاصابه» بعد از نسبت دادن آن به ترمذی می گوید: «إسناده قوی»؛ (۷) «سند آن قوی است.»

ثانیاً: ناصرالدین البانی نیز این حدیث شریف را در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» حدیث شماره ۲۲۲۳ نقل کرده و سعی بلیغ در تصحیح سند آن نموده است.

او بعد از نقل برخی از سندها می گوید: «اگر کسی اشکال کند که اجلح که در برخی از سندها آمده شیعی است و نیز در سند دیگر جعفر بن سلیمان وجود دارد که او نیز شیعی است، آیا این باعث طعن در حدیث نیست؟

ص: ۹۲

۱- ۲۴۲. منهاج السنه، ج ۳، ص ۹.

۲- ۲۴۳. همان، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- ۲۴۴. سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

۴- ۲۴۵. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۷۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷؛ فضائل الصحابه، ج ۳، ص ۶۰۵.

۵- ۲۴۶. الاحسان به ترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲.

٢٤٧-٦. مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١١٠.

٢٤٨-٧. الاصابه، ج ٢، ص ٥٠٩.

در جواب می‌گوییم: هرگز؛ زیرا اعتبار در روایت حدیث به صدق و حفظ است، و مذهب را خودش و خدای خودش می‌داند، او حسابگر است. و لذا مشاهده می‌کنیم که صاحب صحیح بخاری و مسلم و دیگران، حدیث بسیاری از مخالفین امثال خوارج و شیعه و دیگران را تخریح کرده اند ...

و نیز این حدیث مورد تصحیح ابن حبان است، با آن که راوی آن در کتاب ابن حبان جعفر بن سلیمان است، کسی که تشیع داشته و در آن نیز غالی بوده است. و حتی بنابر تصریح او در کتاب «الثقات» او بغض شیخین را داشته است ... (۱)

علاوه بر این که حدیث فوق به صورت متفرق از طرق دیگر نیز نقل شده که در سند آن شیعه وجود ندارد؛ همانند جمله «إِنَّ عَلِيًّا مَنِي وَأَنَا مِنْهُ» که در «صحیح بخاری» حدیث ۲۶۹۹ نقل شده است ...

و امری که جای تعجب بسیار دارد این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار و تکذیب این حدیث در «منهاج السنه» (۲) داشته؛ همان گونه که نسبت به حدیث قبل داشته است ... من وجهی در تکذیب او نسبت به این حدیث نمی‌بینم جز آن که بگویم او در ردّ بر شیعه سرعت به خرج می‌داده و مبالغه داشته است. خداوند از گناه ما و گناه او بگذرد». (۳)

### ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

### ۱۳ - تکذیب حدیث «ردّ الشمس»

ابن تیمیه می‌گوید: «وحدیث ردّ الشمس له قد ذكره طائفة كالتحاوي والقاضي عياض وغيرهما، وعدّوا ذلك من معجزات النبي صلى الله عليه وآله، ولكن المحققون من أهل العلم والمعرفة بالحديث يعلمون أنّ هذا الحديث كذب موضوع كما ذكره ابن الجوزي في كتابه الموضوعات»؛ (۴) «وحدیث ردّ شمس برای حضرت را طائفه ای همچون طحاوی و قاضی عیاض و دیگران ذکر کرده اند و آن را از معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته اند، ولی محققان از اهل

ص: ۹۳

۱- ۲۴۹. الثقات، ج ۶، ص ۱۴۰.

۲- ۲۵۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- ۲۵۱. سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۲۲۳.

۴- ۲۵۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۸۶.



علم و شناخت به حدیث می دانند که این حدیث دروغ و جعلی است، آن گونه که ابن جوزی در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است.»

## پاسخ

این حدیث را برخی از افرادی که مورد اعتماد نزد اهل سنتند تصحیح کرده اند.

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «وروی الطحاوی والطبرانی فی الکبیر والحاکم والبیهقی فی الدلائل عن اسماء بنت عمیس انه دعا لهما نام علی رکه علی ففاته صلاه العصر، فردت الشمس حتی صلی علی ثم غربت. وهذا ابلغ فی المعجزه، وقد اخطأ ابن الجوزی بایراده فی الموضوعات. وكذا ابن تیمیه فی کتاب الرد علی الروافض فی زعم وضعه. واللّه العالم»؛<sup>(۱)</sup> «طحاوی و طبرانی در "المعجم الکبیر" و حاکم و بیهقی در "الدلائل" از اسماء بنت عمیس نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله چون بر زانوی علی علیه السلام خوابید و نماز عصر او فوت شد، حضرت صلی الله علیه وآله دعا کرد و خورشید برگشت تا این که علی علیه السلام نماز به جای آورد و خورشید دوباره غروب نمود. و این در معجزه رسا تر است. و به طور حتم ابن جوزی خطا کرده که این حدیث را در کتاب "الموضوعات" ذکر کرده است. و نیز ابن تیمیه هم خطا کرده که در کتاب ردّ بر روافض گمان کرده که این حدیث جعلی است، و خدا دانای تر است.»

ابن جوزی در وجه تضعیف این حدیث می گوید: «راویان در این حدیث اضطراب کرده اند و در حدیث اسماء دختر عمیس فضیل بن مرزوق وجود دارد که ضعیف است. و برای آن طریق دومی است که در آن عبدالرحمن بن شریک وجود دارد. ابوحاتم گفته: او در حدیث سست است و نیز در سند آن ابوالعباس ابن عقده وجود دارد که رافضی است و به دروغ نسبت داده شده است. و در حدیث ابوهریره نیز داوود بن فراهیج است که ضعیف می باشد.»<sup>(۲)</sup>

جواب این تضعیف را سیوطی در کتاب «النکت البدیعات» داده است. او می گوید: «فضیل ثقه و صدوق است، و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان کتب سسته به جز بخاری به حدیث او احتجاج کرده اند و ابن شریک را غیر از ابی حاتم دیگران توثیق کرده اند. و بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» از او روایت نقل کرده است. و ابن عقده

ص: ۹۴

۱- ۲۵۳. فتح الباری، ج ۶، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲- ۲۵۴. الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵۵ - ۳۵۷.

از بزرگان حفاظ است که مردم او را توثیق نموده اند. و او را به جز عصری متعصب کسی دیگر تضعیف نکرده است. و جماعتی از علما از آن جمله قاضی عیاض تصریح به تصحیح آن کرده اند»<sup>(۱)</sup>.

جالب توجه آن که حافظ ابن الصلاح و بعد از او دیگر حفاظ تصریح به تساهل ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» کرده اند، به حیثی که بسیاری از احادیث صحیح و ثابت را در آن کتاب آورده و بر روی آن رمز ضعف را گذاشته است.

#### ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

#### ۱۴ - جعلی دانستن حدیث «سدّ ابواب»

ابن تیمیه می گوید: «و كذلك قوله: (وسدّ الأبواب كلّها إلّا باب علی)، فإنّ هذا ممّا وضعته الشیعه علی طریق المقابله»<sup>(۲)</sup>. «و همچنین است گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله (و ببندید تمام درها را به جز درب خانه علی) این حدیث از جمله احادیثی است که شیعه به جهت مقابله با عامه وضع کرده است.»

#### پاسخ

در پاسخ ابن تیمیه کلامی از ابن حجر نقل می کنیم که در ردّ ابن جوزی در مورد این حدیث است. او می گوید: «وفی هذا اقدام علی ردّ الاحادیث الصحیحه بمجرد التوهم»<sup>(۳)</sup>. «و در این کار اقدامی بر ردّ احادیث صحیح السند به مجرد توهم است.»

او بعد از آن که طرق این حدیث را برمی شمارد، می گوید: «فهذه الطرق المتظافره من روایات الثقات تدلّ أنّ الحدیث صحیح دلالة قویّه ...»<sup>(۴)</sup>. «پس این طرق آشکار از روایات افراد ثقه دلالت دارد بر این که این حدیث دلالت قوی داشته و صحیح است.»

حافظ سیوطی می گوید: «قول ابن الجوزی فی هذا الحدیث أنّه باطل وأنّه موضوع، دعوی لم یستدل علیها إلّا بمخالفه الحدیث المذی فی الصحیحین، ولاینبغی الاقدام علی الحکم بالوضع إلّا عند عدم امکان الجمع. ولایلزم من تعدّد الجمع فی الحال أنّه لایمکن بعد ذلك؛ لأنّ فوق کلّ ذی علم علیم وطریق الورع فی مثل هذا ان لایحکم علی الحدیث بالبطلان، بل

ص: ۹۵

۱- ۲۵۵. النکت البدیعات، ص ۲۹۴.

۲- ۲۵۶. منهاج السنه، ج ۳، ص ۹؛ الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۵.

۳- ۲۵۷. القول المسدّد، ص ۲۶.

۴- ۲۵۸. همان، ص ۳۱.

يتوقّف فيه إلى ان يظهر لغيره ما لم يظهر له. وهذا الحديث من هذا الباب، هو حديث صحيح مشهور له طرق متعدده كل طريق منها على انفراد لا تقصر عن رتبة الحسن، ومجموعها مما يقطع بصحته على طريقه كثير من أهل الحديث. وأما كونه معارضاً لما في الصحيحين فغير مسلم ليس بينهما معارضه؛<sup>(۱)</sup> «گفتار ابن جوزی درباره این حدیث که می گوید: حدیث باطل و جعلی است. ادعایی است که بر آن دلیلی اقامه نکرده، جز آن که می گوید: این حدیث مخالف با حدیثی است که در صحیحین آمده است. ولی سزاوار نیست که انسان اقدام بر حکم به جعلی بودن حدیثی کند مگر در صورتی که جمع آن امکان پذیر نباشد. و لازم نیست که اگر الآن جمع کردن امکان ندارد بگوییم بعداً هم ممکن نیست؛ زیرا فوق هر صاحب علمی عالمی دیگر است. و طریق ورع در مثل این موارد این است که انسان بر آن حدیث حکم به بطلان نکند بلکه در آن توقف نماید تا برای دیگری ظاهر شود آنچه که برای او ظاهر نشده است. و این حدیث از این قبیل است. حدیثی است صحیح و مشهور دارای طرق متعددی است و هر طریق آن به طور جداگانه کمتر از مرتبه حسن نیست. و مجموع طرق آن می تواند انسان را به قطع به صحتش بر طریق بسیاری از اهل حدیث برساند. و اما این که این حدیث معارض با حدیثی است که در صحیحین آمده، قبول نداریم؛ زیرا بین این دو معارضه وجود ندارد.»

### ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»

### ۱۵ - تکذیب حدیث «مدینه علم»

ابن تیمیه می گوید: «وحدیث (أنا مدینه العلم وعلیّ بابها) اضعف واوهی، ولهذا أنّما یعدّ فی الموضوعات وان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی، و بین ان سائر طرقه موضوعه، و الکذب یعرف من نفس المتن»؛<sup>(۲)</sup> «و حدیث (من مدینه علم و علی دروازه آن است)، ضعیف تر و سست تر است، و لذا در زمره احادیث جعلی شمرده شده است، گرچه آن را ترمذی روایت کرده ولی ابن جوزی آن را ذکر کرده و بیان نموده که تمام طرقش جعلی است و دروغ بودن آن از خود متن نیز شناخته می شود.»

ص: ۹۶

۱- ۲۵۹. اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲- ۲۶۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸؛ مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۱۰.

حافظ سیوطی درباره این حدیث می گوید: «قلت: حدیث علیّ اخرجه الترمذی و الحاکم، و حدیث ابن عباس اخرجه الحاکم والطبرانی، و حدیث جابر اخرجه الحاکم ... والحاصل أنّه ینتهی بطرقه إلى درجه الحسن المحتج به، ولا یكون ضعيفاً فضلاً عن ان یكون موضوعاً ...»؛ (۱) «من می گویم: حدیث علی علیه السلام را ترمذی و حاکم نقل کرده، و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی، و حدیث جابر را حاکم نقل نموده است ... حاصل این که این حدیث به تمام طرقش منتهی به درجه حسن می شود که قابل احتجاج به آن است. و لذا ضعیف نمی باشد تا چه رسد به این که جعلی باشد ...».

ابن حجر درباره این حدیث می گوید: «وهذا الحدیث له طرق کثیره فی مستدرک الحاکم اقلّ احوالها ان یكون للحدیث اصل، فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع»؛ (۲) «برای این حدیث در مستدرک حاکم طرق بسیاری است که کمترین احوال آن این است که برای این حدیث اصلی است، و لذا سزاوار نیست که بر آن اسم وضع و جعل اطلاق شود.»

### ۱۶ - تضعیف حدیث «افضاکم علی علیه السلام»

#### ۱۶ - تضعیف حدیث «افضاکم علی علیه السلام»

ابن تیمیه می گوید: «وامّا قوله: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: (افضاکم علیّ) والقضاء یستلزم العلم والدين، فهذا الحدیث لم یثبت و لیس له اسناد تقوم به الحجّه»؛ (۳) «و اما گفتار حلیّ که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (علی در قضاوت از تمام شما برتر است) و قضاوت مستلزم علم و دیانت می باشد، این حدیث ثابت نمی باشد و دارای سندی نیست که به واسطه آن حجّت تمام گردد.»

اولاً: صحابه و در رأس آن ها عمر بن خطاب به علم و قضاوت حضرت علی اعتراف داشته اند. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که عمر گفت: «اقرؤنا أبی و افضانا علیّ»؛ (۴) «بهترین قرائت برای ابی است، و علی از دیگران در قضاوت برتر می باشد.»

حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: «حدیث (افضانا علیّ) در

ص: ۹۷

۱- ۲۶۱. اللآلی المصنوعه، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲- ۲۶۲. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- ۲۶۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۳۸.

۴- ۲۶۴. صحیح بخاری، تفسیر سوره بقره، باب قوله: «مانسخ من آیه أونسخها نأت بخیر منها أومثلها». سوره بقره، آیه ۱۰۶.

حدیث مرفوع از انس نیز نقل شده که گفت: «اقصى أمتی علی بن ابی طالب»؛ ماهرترین فرد امت من در قضاوت، علی بن ابی طالب است. بغوی آن را نقل کرده است... و یزار از حدیث ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما چنین حدیث می کردیم که علی بن ابی طالب از تمام اهل مدینه در قضاوت مهارت بیشتری دارد» (۱).

ثانیاً: احمد بن حنبل و طبرانی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند در خطاب به حضرت زهرا علیها السلام که فرمود: «أما ترضین إنی زوّجتک اقدم أمتی سلماً واکثرهم علماً واعظمهم حلماً»؛ (۲) «آیا راضی نمی شوی من تو را به ازدواج کسی در آوردم که اولین فرد مسلمان بوده و از همه بیشتر علم دارد و حلمش از دیگران عظیم تر است».

حافظ عراقی بعد از نسبت دادن این حدیث به احمد و طبرانی می گوید: «و إسناده صحیح»؛ (۳) «و سندش صحیح است».

## ۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ...»

### ۱۷ - تضعیف حدیث «قتال ناکثین و ...»

ابن تیمیه می گوید: «وهو یروی فی الأربعین أحادیث ضعیفه بل موضوعه عن أئمة الحدیث کقوله بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین»؛ (۴) «و او در کتاب " اربعین " احادیث ضعیف بلکه جعلی از امامان حدیث آورده است؛ همانند گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین».

## پاسخ

این حدیث کمتر از مرتبه حسن نیست؛ زیرا آن را حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده و خودش در مقدمه شرحش التزام داده که آنچه را در شرح حدیثی یا تتمه یا زیادتی برای حدیثی می آورد صحیح یا حسن است. و نیز در «المطالب العالیه» (۵) این حدیث را آورده و بر آن سکوت کرده و به ابی یعلی نسبت داده است. (۶)

ص: ۹۸

۱- ۲۶۵. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۶۷.

۲- ۲۶۶. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶؛ المعجم الکبیر، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳- ۲۶۷. المغنی عن حمل الأسفار، ج ۲، ص ۹۱۹ و ۹۲۰.

۴- ۲۶۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۹۹.

۵- ۲۶۹. المطالب العالیه، ج ۴، ص ۲۹۷.

۶- ۲۷۰. مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷ و ج ۳، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

ابن حجر درباره تضعیفات ابن تیمیه می گوید: «إِنَّه رَدَّ فِي رَدِّه كَثِيراً مِنَ الْأَحَادِيثِ الْجَيَادِ؛ يَعْنِي الصَّحِيحَ وَالْحَسَنَ»؛ (۱) «او در ردّ احادیث، بسیاری از احادیث خوب؛ یعنی صحیح و حسن را رد کرده است.»

### ۱۸ - تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»

### ۱۸ - تکذیب حدیث «محبّت حضرت علی علیه السلام»

ابن تیمیه بعد از نقل چند حدیث؛ از جمله «من أحبّ علياً فقد أحبني ومن أبغض علياً فقد أبغضني»؛ «هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.» می گوید: «فالعشره الأولى كلّها كذب»؛ «ده حدیث اول همگی دروغ است.»

### پاسخ

این حدیث حسن است، طبرانی در «المعجم الكبير» از امّ سلمه نقل کرده که گفت: «أشهد أنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من أحبّ علياً فقد أحبني ومن أبغض علياً فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله»؛ (۲) «گواهی می دهم که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور قطع خدا را دشمن داشته است.»

حافظ هیشمی بعد از نقل این حدیث می گوید: «وإسناده حسن»؛ (۳) «سند این حدیث حسن است.»

حاکم نیشابوری از سلمان نقل کرده که فرمود: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: من أحبّ علياً فقد أحبني ومن أبغض علياً فقد أبغضني»؛ (۴) «هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.»

او بعد از نقل این حدیث آن را تصحیح کرده است.

زرقانی مالکی نیز ابن تیمیه را به جهت ردّ حدیث «مؤاخاه» مذمت کرده است. (۵)

ص: ۹۹

۱- ۲۷۱. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲- ۲۷۲. المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۸۰.

۳- ۲۷۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۲.

۴- ۲۷۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۵- ۲۷۵. شرح المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۲۷۳.

ابن تیمیه می گوید: «بر فرض تقدیر که ابوبکر فاطمه را اذیت کرده باشد، ولی این کار را به جهت غرض شخصی انجام نداده است، بلکه تا خدا و رسولش را اطاعت کند و حق را به مستحق آن برساند، ولی علی - رضی الله عنه - قصدش این بود تا هجو بر سر فاطمه آورد، و لذا او در اذیت فاطمه غرض داشته است!!» (۱).

### پاسخ

اولاً: به چه دلیل که ابوبکر با گرفتن فدک از فاطمه علیها السلام قصدش اطاعت خدا و رسولش بوده و هدفش رساندن حق به مستحق آن بوده است؟ ملکی که به جهت نحله رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حضرت زهرا علیها السلام بوده، چه کسی به او اجازه داده که به زور از حضرت گرفته و به مردم بدهد؟ چه کسی گفته که ابوبکر حاکم و خلیفه مشروع مسلمین است که حق داشته باشد چنین عملی را انجام دهد؟ بر فرض که او حاکم اسلامی باشد، مگر می تواند بر خلاف دستورات خداوند حکم کند، مگر در قرآن نیامده که خداوند فرموده است: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (۲) «و آن ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرنند.» (۳)

ثانیاً: موضوع ازدواج حضرت علی علیه السلام با دختر ابوجهل، گرچه در کتب حدیثی وارد شده ولی از حیث سند و دلالت مورد مناقشه شدید واقع شده است. کسی که قصد بحث و تحقیق در این زمینه را دارد به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» مراجعه نماید.

ثالثاً: این گونه تعبیر از ابن تیمیه در شأن امام علی علیه السلام دلالت بر نفاق او دارد؛ زیرا مطابق حدیث مسلم در صحیح خود در باب فضایل حضرت علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «یا علی! لا یحبک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق» (۴) «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

ص: ۱۰۰

۱- ۲۷۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵۵.

۲- ۲۷۷. سوره مائده، آیه ۴۴.

۳- ۲۷۸. برای بیشتر روشن شدن موضوع فدک، به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» از نویسنده مراجعه شود.

۴- ۲۷۹. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶.

می دانیم که این گونه تعبیرات از این تیمیه دلالت بر دشمنی او با حضرت علی علیه السلام و در نتیجه نفاق او دارد.

## ۲۰- ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

### ۲۰- ادعای بغض صحابه نسبت به حضرت علی علیه السلام

او می گوید: «بسیاری از صحابه و تابعین، بغض علی را داشته، او را سب کرده و با او جنگ نموده اند». (۱)

#### پاسخ

اولاً دشمنی ابن تیمیه با حضرت علی علیه السلام باعث شده تا ادعا کند که بسیاری از صحابه و تابعین او را دشمن داشته و سب نموده اند. چرا او اسم این افراد را نمی برد؟ آیا غیر از خوارج که ابن تیمیه از اسلاف آنان است، کسی دیگر از تابعین بوده اند که نسبت به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بغض و عداوت داشته باشند؟

ثانیاً: اگر همه صحابه - بر فرض - بغض حضرت علی علیه السلام را داشته باشند، این نقص آنان است نه نقصی بر حضرت علی علیه السلام؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «لَا يَحْتَبِكُ إِلَّا مَوْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ (۲) «تو را به جز مؤمن دوست ندارد و نیز به جز منافق تو را دشمن نمی دارد».

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي»؛ (۳) «هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است».

و مگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»؛ (۴) «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است».

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي»؛ (۵)

ص: ۱۰۱

۱- ۲۸۰. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲- ۲۸۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲.

۳- ۲۸۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵.

۴- ۲۸۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

۵- ۲۸۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰.



«هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

چگونه کسی جرأت دارد که علی علیه السلام را دشمن بدارد؛ در حالی که بخاری به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «أنت مني وأنا منك»؛<sup>(۱)</sup> «تو از من و من از تو هستم.»

و نیز بخاری در شأن او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانيبي بعدى»؛<sup>(۲)</sup> «آیا راضی نمی شوی که تو نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی، جز آن که بعد از من نبی نیست.»

و نیز در شأن او فرمود: «إني دافع الراية غداً إلى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ...»؛<sup>(۳)</sup> «هر آینه من فردا پرچم را به دست کسی می دهم، که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند ...»

## ۲۱ - ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

### ۲۱ - ادعای بیعت نکردن اکثر امت با امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «احدی از امت به جز علی بن ابی طالب بهره مند از امامت نشد، با این که امور براو سخت گشت، و نصف امت و یا کمتر و یا بیشتر با او بیعت نکردند.»<sup>(۴)</sup>

### پاسخ

اولاً: مستفاد از حکم عقل و نصوصات و ظواهر آیات قرآن کریم و سنت نبوی آن است که امامت منصبی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند منصوب و منصوص باشد، و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جانب خدا منصوب به امامت شد امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. با وجود این نص، خلافت و امامت الهی او تمام شد، و در مشروعیت پیدا کردن آن احتیاج به بیعت مردمی نیست؛ گرچه بیعت مردم در حقیقت التزام عملی از ناحیه آنان در عمل به دستورات خلیفه به حق است. و نفع این عمل به خود مردم باز می گردد که از امام به حق اطاعت کرده و سلطه او را پذیرفته اند.

ص: ۱۰۲

۱- ۲۸۵. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۶۰ و ج ۳، ص ۱۳۵۷.

۲- ۲۸۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۵۹ و ج ۴، ص ۱۶۰۲؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱.

۳- ۲۸۷. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱.

۴- ۲۸۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۵.

ثانیاً: آیا عموم مردم با ابوبکر از روی طوع و رغبت بیعت کردند یا این که جماعت بسیاری از عموم مسلمانان از روی اکراه و تهدید سلطه او را پذیرفتند؟

مگر در سقیفه بر سر خلافت و تعیین جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله غوغا و کشمکش عظیمی پدید نیامد؟ مگر گروهی از صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز نزدند و به خانه حضرت زهرا علیها السلام پناه نبردند؟<sup>(۱)</sup>

مگر عمر بن خطاب به جهت بیعت گرفتن اکراهی با گروهی، به خانه حضرت علی علیه السلام هجوم نبردند؟<sup>(۲)</sup>

ثالثاً: چه کسی غیر از ابن تیمیه ادعا کرده که بیشتر مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نکردند؟ این ادعا تنها از ابن تیمیه است.

حسن بن فرحان مالکی می گوید: «امامت علی و خلافت او به نص و واقع و اجماع به اثبات رسید، و بزرگان صحابه و مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجماع کرده اند، و بر خلافت او تمام بلاد اسلام؛ همچون حجاز، یمن، فارس، خراسان، مصر، آفریقا، جزیره، آذربایجان، هند، سند و نوبه، خاضع شدند. و به جز اهل شام کسی با بیعت او معارضه نکردند، و آنان نصف امت و حتی ربع امت بلکه به یک دهم امت هم نمی رسیدند. بلکه در شام برخی از صحابه و تابعین نیز وجود داشتند که بر خلافت علی علیه السلام اقرار داشتند و از معاویه کناره گیری می کردند؛ مثل شداد بن اوس و عبدالرحمن بن غنم اشعری بزرگ تابعین اهل شام. و با معاویه جز تعداد کمی از صحابه آن هم از مسلمانان فتح مکه و مسلمانان حنین و برخی که در صحابی بودن آن ها اختلاف است وجود نداشتند...»<sup>(۳)</sup>

در رابطه با تعداد کسانی که از بدری ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند اختلاف است، برخی می گویند: ۱۳۰ نفر از بدری ها همراه با حضرت علی علیه السلام بودند.<sup>(۴)</sup>

ص: ۱۰۳

۱- ۲۸۹. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۸؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴.

۲- ۲۹۰. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۰ - ۱۳۴.

۳- ۲۹۱. بیعه علی بن ابی طالب فی ضوء الروایات الصحیحه، ص ۱۹۳.

۴- ۲۹۲. امام علی علیه السلام از تاریخ الاسلام، ص ۴۸۴.

تمام اصحاب بیعت رضوان که تا آن زمان زنده بودند همراه با علی علیه السلام بودند. خلیفه بن خیاط (شیخ بخاری) به سند خود از عبدالرحمن ابزی نقل کرده که گفت: از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت نمودیم هشتصد نفر با علی علیه السلام بودیم که شصت و سه نفر از آنان از جمله عمار بن یاسر کشته شدند»<sup>(۱)</sup>.

این حدیث بنابر تصریح بزرگان اهل سنت صحیح است و رجال آن بین ثقه و صدوق نزد آنان می باشند<sup>(۲)</sup>.

اعمش می گوید: «به خدا سوگند! من به جهت علی و اصحابش تعجب نمودم؛ زیرا همراه با او اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله بودند ...»<sup>(۳)</sup>.

و نیز اجماع تابعین بر بیعت با علی علیه السلام بود. حسن بن فرحان مالکی در این باره می گوید: «اگر صحابه اجماع بر بیعت با علی داشتند تابعین نیز به تبع آنان بوده اند. تابعین حجاز و عراق و مصر و یمن و خراسان و دیگر بلاد اسلامی تابع صحابه بوده اند، و بدین جهت همراه با علی علیه السلام در صفین بزرگان تابعین از اهل عراق بوده اند و در رأس آنان بهترین تابعین اویس قرنی و علقمه بن قیس و ابو عبدالرحمن سلمی و ابوالأسود دوئلی و احنف بن قیس و دیگران از بزرگان تابعین قرار داشتند ...»<sup>(۴)</sup>.

رابعاً: علما و محدثان اهل سنت، اجماع بر بیعت عمومی با حضرت دارند، اینک به عبارات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - سلیمان بن طرخان تیمی (۱۴۳ ه.ق) می گوید: «اهل حرمین با علی علیه السلام بیعت نموده و بیعت برای اهل حرمین است»<sup>(۵)</sup>.

۲ - ابن اسحاق (متوفای ۱۵۱ ه.ق) می گوید: «چون عثمان کشته شد، با علی بن ابی طالب به طور عمومی در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت شد. و اهل بصره با او بیعت کردند و در مدینه طلحه و زبیر نیز بیعت نمودند»<sup>(۶)</sup>.

ص: ۱۰۴

۱- ۲۹۳. تاریخ خلیفه، ص ۱۹۶.

۲- ۲۹۴. بیعه علی بن ابی طالب، ص ۱۹۶.

۳- ۲۹۵. التاریخ الصغیر، بخاری، ص ۱۲۵.

۴- ۲۹۶. بیعه علی بن ابی طالب، ص ۲۰۱.

۵- ۲۹۷. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۰۸.

۶- ۲۹۸. الریاض النضره، ج ۳، ص ۲۰۲.

عبارت ابن اسحاق قصور دارد و معلوم است که استقصا نکرده است؛ زیرا تنها به بیعت اهالی مدینه و بصره اشاره کرده و سخنی از بیعت کوفه و حجاز و یمن و مصر و خراسان و یمامه به میان نیاورده است؛ درحالی که همه اهالی آن دیار نیز بیعت کردند. (۱)

۳ - محمد بن ادریس شافعی (۲۰۴ ه.ق) می گوید: «بدانید که امام به حق بعد از عثمان، علی بن ابی طالب است و امامت او با بیعت بزرگان صحابه و رضایت بقیه ثابت شد». (۲)

۴ - ابن سعد (۲۳۱ ه.ق) می گوید: «چون عثمان در روز جمعه، شب ۲۸ ذی الحجه، سال ۳۵ به قتل رسید با علی بن ابی طالب رحمه الله فردای آن روز به عنوان خلافت بیعت شد. طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و عمار بن یاسر و اسامه بن زید و سهیل بن حنیف و ابویوب انصاری و محمد بن سلمه و زید بن ثابت و خزیمه بن ثابت و تمام کسانی که از اصحاب رسول خداصلی الله علیه و آله و دیگران که در مدینه بودند با حضرت بیعت کردند». (۳)

۵ - ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ه.ق) می گوید: «... من نواصب را مشاهده کردم، هنگامی که غلو رافضه در محبت علی و مقدم داشتن او را دیدند، با این عمل مقابله کرده و در تأخیر علی - کرم الله وجهه - و کوتاهی در حق او و ناسزاگویی به او غلو نمودند، گرچه به ظلم بر او تصریح نکرده اند... و به جهت جهل شان آن حضرت را از امامان هدایت خارج کرده و در زمره امامان فتنه گر داخل کردند، و او را مستوجب اسم خلافت ندانستند؛ زیرا مردم بر او اختلاف کرده اند ولی برای یزید بن معاویه به بهانه اجماع مردم بر او، اسم خلیفه را مستحق وی دانستند...». (۴)

۶ - حافظ ابوبکر اسماعیلی (متوفای ۳۷۱ ه.ق) در حکایت مذهب اهل سنت

ص: ۱۰۵

۱- ۲۹۹. بیعه علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۰۵.

۲- ۳۰۰. مناقب الشافعی، رازی، ص ۱۲۵.

۳- ۳۰۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۱.

۴- ۳۰۲. الاختلاف فی اللفظ و الرد علی الجهمیه و المشتبهه، ص ۴۱.

می گوید: «سپس خلافت علی بن ابی طالب به بیعت کنندگان از بدری ها همچون عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و تابعین آنان از سایر صحابه به جهت سابقه حضرت و فضل او ثابت شد.» (۱)

۷- ابو عبدالله بن بَطَّه (۳۸۷ ه.ق) می گوید: «بیعت علی - رضی الله عنه - بیعت اجتماع و رحمت بود، و هرگز مردم را به خود دعوت نکرد و نیز بر بیعت خود با شمشیر، مردم را مجبور نساخت و با عشیره خود بر مردم غالب نشد. او با این عمل خود به خلافت شرف و بها داد و با عدالت خود به قامت خلافت، زیور بها و عظمت و ارزش آویخت ...» (۲)

۸- ابو عثمان علی بن عبدالرحمن صابونی (متوفای ۴۴۹ ه.ق) می گوید: «... خلافت علی به بیعت صحابه با او بود؛ زیرا تمام آنان او را سزاوارترین و برترین خلق در آن وقت به خلافت می شناختند، و هرگز عصیان و نافرمانی او را به خود اجازه نمی دادند ...» (۳)

۹- ابن عبدالبرّ (متوفای ۴۶۳ ه.ق) می گوید: «مهاجرین و انصار بر بیعت با او اجتماع کردند و تنها چند نفر از آن ها بودند که بیعت نکردند ...» (۴)

۱۰- آمدی (۶۳۱ ه.ق) می گوید: «و اما وجه دوم در اثبات امامت علی علیه السلام اجماع امت بعد از قتل عثمان و اتفاق آن ها بر استخلاف و امامت او است ... و این دلیل بر امامت وی می باشد.» (۵)

۱۱- ابن عماد حنبلی (۱۰۸۹ ه.ق) می گوید: «همراه و مؤید علی علیه السلام جماعتی از بدری ها و اهل بیعت رضوان و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع بر امامت او بودند.» (۶)

ص: ۱۰۶

۱- ۳۰۳. اعتقاد اهل السنه، ص ۴۶.

۲- ۳۰۴. منهاج القاصدين، ابن قدامه، ص ۷۷.

۳- ۳۰۵. عقیده السلف و اصحاب الحديث، صابونی، ص ۲۹۲.

۴- ۳۰۶. الاستيعاب، ج ۳، ص ۲۶.

۵- ۳۰۷. الامامه من أبقار الأفكار فی اصول الدين، ص ۳۰۰ - ۳۰۲.

۶- ۳۰۸. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۱۲ - ابن ابی العزّ حنفی شارح {۷۹۲} می گوید: «خلافت برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از عثمان، با بیعت صحابه، به جز معاویه از اهل شام ثابت شد».(۱)

۱۳ - ابن حجر عسقلانی {۸۵۲ ه.ق} می نویسد: «بیعت علی بر خلافت، بعد از قتل عثمان در اوائل ذی الحجه سال ۳۵ بود. مهاجرین و انصار و تمام کسانی که حاضر بودند، با او بیعت کردند. بیعت او را به تمام مناطق اسلامی مکتوب نمودند، تمام اهالی آن ممالک به بیعت با او اذعان پیدا کردند به جز معاویه و اهل شام که بین آن ها بعداً اتفاقاتی افتاد».(۲)

## ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

### ۲۲ - اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به حزن حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدرش و مقایسه آن با حزن ابوبکر در غار می گوید: «شیعه و دیگران از فاطمه حکایت می کنند که به حدی در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله حزن داشته که قابل توصیف نیست، و این که او بیت الاحزان ساخته است، و این کار را مذمت برای او به حساب نمی آورند، با این که او بر امری حزن داشته که فوت شده و باز نمی گردد، ولی ابوبکر در زمان حیات پیامبر از ترس این که حضرت کشته شود خوف داشته است و آن حزنی است که متضمن حراست است، و لذا چون حضرت فوت کرد هرگز چنین حزنی را ابوبکر نداشت؛ زیرا بی فایده است، نتیجه این که حزن ابوبکر بدون شکّ کامل تر از حزن فاطمه است».(۳)

### پاسخ

اولاً: حزن ابوبکر ناشی از ضعف ایمان او به نصرت الهی بوده است و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در غار به او فرمود: { لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا }؛ (۴) «غم مخور، خدا با ماست».

و نیز خداوند متعال می فرماید: { أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ }؛ (۵) «آگاه باشید [دوستان و] اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند».

ص: ۱۰۷

۱- ۳۰۹. شرح العقیده الطحاویه، ص ۷۲۲.

۲- ۳۱۰. فتح الباری، ج ۷، ص ۷۲.

۳- ۳۱۱. منهاج السنه، ابن تیمیه، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۴- ۳۱۲. سوره توبه، آیه ۴۰.

۵- ۳۱۳. سوره یونس، آیه ۶۲.

ثانیاً: حزن در فراق محبوب و گریه کردن بر او نه تنها امری جایز و راجح است بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین می کرده است.

انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا، وَإِنَّا لَفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»؛<sup>(۱)</sup> «همانا چشم می گرید، و قلب محزون می شود ولی غیر از آنچه رضایت پروردگار ماست نمی گوییم، و به طور حتم ای ابراهیم در فراق تو محزونیم.»

چرا ابن تیمیه به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نمی کرد که چرا به امری که گذشته و فوت شده محزونی؟!

بخاری و مسلم نقل کرده اند: هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه در غزوه موته به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید؛ در حالی که آثار حزن بر ایشان هویدا بود، جلوس نمود.<sup>(۲)</sup>

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «قنت رسول الله صلی الله علیه و آله شهراً حين قتل القرآء، فما رأيت رسول الله حزن حزناً قط أشد منه»؛<sup>(۳)</sup> «هنگامی که قاریان قرآن در کنار بئر معونه به شهادت رسیدند، یک ماه حضرت با مردم سخن نمی گفت. و هرگز دیده نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله به این شدت ناراحت شده باشد.»

ثالثاً: حزن و اندوه حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تنها در فراغ پدرش نبوده، بلکه حزن و اندوه و گریه او بر ارتداد امت و به فراموشی سپردن تمام زحمات و سفارشات پدرش و خانه نشین کردن خلیفه به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یعنی حضرت علی علیه السلام و دیگر امور نیز بوده است.

حضرت زهرا علیها السلام چنان از این امور محزون و ناراحت بود که عبدالله بن حارث می گوید: «مكثت فاطمه بعد النبي صلی الله علیه و آله ستة أشهر وهي تدوب»؛<sup>(۴)</sup> «فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود و این درحالی بود که بدنش در این مدت آب می شد.»

ص: ۱۰۸

۱- ۳۱۴. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۳۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۷.

۲- ۳۱۵. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷، باب من جلس عند المصيبة يعرف فيه الحزن؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۱۴.

۳- ۳۱۶. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۷.

۴- ۳۱۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۸.

رابعاً: چه کسی گفته که ابوبکر در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله محزون نشده و نگریسته است؟! بلکه مطابق نصّ طرابلسی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نوحه سرایی نیز کرده است.

او می گوید: «بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله چون بر حضرت وارد شد لبانش را بین دو چشمان حضرت گذاشت و دو دستش را به دو گیجگاه او، آن گاه فریاد بر آورد: «وا نبیاه، وا خلیلاه، وا صفیاه»؛ «آه ای نبی خدا، وای ای دوست خدا، وای انتخاب شده خدا».<sup>(۱)</sup>

خامساً: چگونه انسان در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله محزون نگردد؛ در حالی که حضرت فرمود: «من أصیب بمصیبه فلیذکر مصیبتیه بی فإنها من أعظم المصائب»؛<sup>(۲)</sup> «هر کس به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت مرا به یاد آورد؛ زیرا که مصیبت من از بزرگ ترین مصیبت ها است.»

سلمان و ابوالدرداء دائماً در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله محزون بودند و لذا از آن دو رسیده که می گفتند: «ثلاثة أحزنتنی حتی أبکتنی: فراق محمد صلی الله علیه و آله ...»؛<sup>(۳)</sup> «سه چیز مرا به حدی محزون کرده که به گریه واداشته است: یکی فراق محمد صلی الله علیه و آله ...».

حزن در فراق و دوری پیامبر صلی الله علیه و آله به حدی تأثیر گذار بود که حتی تنه درخت خرمایی که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود نیز متأثر شد.

دارمی در سنن خود از انس بن مالک نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه می ایستاد و پشت خود را بر تنه درخت خرمایی در مسجد تکیه می داد. شخصی رومی آمد و گفت: آیا اجازه می دهید برای شما چیزی بسازم تا بر روی آن بنشینید؟ زیرا گویا شما ایستاده اید. او برای حضرت، منبر سه پله ای ساخت که حضرت بر پله سوم آن می نشست. چون پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی منبر قرار گرفت، آن تنه درخت در حزن حضرت صدایی همچون صدای گاو در آورد، به حدی که مسجد به لرزه درآمد. حضرت در آن هنگام از منبر پایین آمد و آن تنه درخت را در بر گرفت. در این هنگام

ص: ۱۰۹

۱- ۳۱۸. مسند طرابلسی، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲- ۳۱۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۰؛ المعجم الأوسط، بیهقی، ج ۴، ص ۳۶۵؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۶۶.

۳- ۳۲۰. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۷؛ شعب الایمان، بیهقی، ج ۷، ص ۳۷۸.



بود که آرام گرفت. سپس حضرت فرمود: «والذی نفسی بیده لو لم التزمه مازال هکذا حتی تقوم الساعه حزناً علی رسول الله صلی الله علیه وآله»؛ «قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر او را در بر نگرفته بودم تا روز قیامت در حزن رسول خدا این چنین بود.» آن گاه پیامبر دستور داد تا آن چوب را دفن نمایند.

## ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام

### ۲۳ - اعتراض به شکوه حضرت زهرا علیها السلام

ابن تیمیه در اعتراض به علامه حلی رحمه الله می گوید: «و همچنین آنچه را ذکر کرده که زهرا علیها السلام - با ابوبکر و صاحب او (عمر) سخن نگفت تا آن که به ملاقات پدرش رفت و به او شکایت کرد، این مطلب امری است که لایق شأن فاطمه علیها السلام نیست که درباره او گفته شود؛ زیرا شکایت و شکوه را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بردن امری لایق بر او نیست، بلکه شکوه را باید نزد خدا برد ...» (۱).

### پاسخ

اولاً: این موضوع که حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرده و از او کناره گرفته، امری ثابت و معروف است.

بخاری و مسلم و ابن حبان از عایشه نقل کرده که فاطمه علیها السلام در موضوع اختلاف در ارث رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ابوبکر غضب کرد و از او کناره گرفت و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. و بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله شش ماه زندگی کرد. و چون وفات یافت شوهرش شبانه او را دفن نمود. و هرگز ابوبکر را خبر نکرد و خود بر جنازه حضرت نماز گزارد. (۲).

ثانیاً: شکایت بردن نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله حقیقتاً شکایت بردن نزد خداوند است. لذا مشاهده می کنیم که صحابه در شداید و مصایب و ظلم هایی که به آنان روا می شد به رسول خدا صلی الله علیه وآله پناه برده و به او شکوه می کردند.

ابوداؤد از خوله بن مالک بن ثعلبه نقل کرده که گفت: همسرم اوس بن صامت مرا طلاق ظهار داد. به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدم و از این بابت نزد او شکایت کردم.

ص: ۱۱۰

۱- ۳۲۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

۲- ۳۲۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

حضرت در این امر با من مجادله می نمود و می فرمود: از خدا بترس؛ زیرا او پسر عموی تو است. من نگذشتم تا این که قرآن نازل شد، خداوند سبحان فرمود: { قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا }؛ (۱) «خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود شنید». (۲)

ثالثاً: مطابق روایات بسیاری، صحابه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت می آوردند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

- ۱ - شکوه حضرت زهرا علیها السلام از خدمت در منزل. (۳)
- ۲ - شکوه یکی از صحابه درباره قحطی. (۴)
- ۳ - شکوه صحابه از گرانی قیمت ها. (۵)
- ۴ - شکوه صحابه از فقر و تنگدستی. (۶)
- ۵ - شکوه صحابه از عطش در یکی از غزوات. (۷)
- ۶ - شکوه جریر از این که نمی تواند بر اسب بنشیند. (۸)
- ۷ - شکوه حذیفه. (۹)
- ۸ - شکوه عبدالرحمن بن عوف از خالد بن ولید. (۱۰)
- ۹ - شکوه یکی از صحابه از قساوت قلب. (۱۱)
- ۱۰ - شکوه عثمان بن ابی العاص از دردی که در بدنش احساس کرده بود. (۱۲)

ص: ۱۱۱

- 
- ۱- ۳۲۳. سوره مجادله، آیه ۱.
  - ۲- ۳۲۴. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۶۶.
  - ۳- ۳۲۵. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۶.
  - ۴- ۳۲۶. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۵.
  - ۵- ۳۲۷. صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۳۴۰.
  - ۶- ۳۲۸. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۱۲.
  - ۷- ۳۲۹. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰ و ۱۳۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۴.

- ٨- ٣٣٠. صحيح بخارى، ج ٣، ص ١١٠٤؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٩٢٥.
- ٩- ٣٣١. مسند احمد، ج ٥، ص ٤٠٢؛ سنن نسائي، ج ٦، ص ١١٧.
- ١٠- ٣٣٢. صحيح ابن حبان، ج ١٥، ص ٥٦٥؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٣٤٩.
- ١١- ٣٣٣. الترغيب و الترهيب، منذرى، ج ٣، ص ٢٣٧؛ مجمع الزوائد، ج ٨، ص ١٦٠.
- ١٢- ٣٣٤. صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٧٢٧.

۱۱ - شکوه صحابه از ظلم مشرکین. (۱)

۱۲ - شکوه یکی از صحابه در مورد تخیلات در نماز. (۲)

۱۳ - شکوه زنان به جهت کتک خوردنشان. (۳)

۱۴ - شکوه تابعین از حجاج بن یوسف ثقفی. (۴)

۱۵ - شکوه امیرالمومنین علیه السلام در عالم رؤیا از امت پیامبر صلی الله علیه وآله. (۵)

۱۶ - شکوه بهائم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله. (۶)

## ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

### ۲۴ - اعتراض به قهر کردن حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

ابن تیمیه می گوید: «قهر کردن و کنار کشیدن فاطمه با صدیق کاری پسندیده نبود و از کارهایی نیست که بتوان به خاطر آن حاکم را مذمت نمود، بلکه این عمل به جرح و طعن نزدیک تر است تا این که مدح باشد». (۷)

او در جایی دیگر می گوید: «و اما قول ابن مطهر حلی که تمام محدثین روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعُضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»، این نسبت دروغ به پیامبر است؛ زیرا این حدیث از پیامبر نقل نشده، و در کتب معروف حدیثی شناخته نشده و سند معروف یا صحیح و یا حسنی از پیامبر ندارد. و هر کس که خدا و رسول از او راضی است ضرری ندارد که یکی از خلق نسبت به او غضبناک شود، هر کس که می خواهد باشد». (۸)

### پاسخ

اولاً: موضوع قهر کردن و کنار کشیدن حضرت زهرا علیها السلام از آن جهت که آن

ص: ۱۱۲

۱- ۳۳۵. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۲؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۳.

۲- ۳۳۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳- ۳۳۷. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۸.

۴- ۳۳۸. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۹۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۲.

۵- ۳۳۹. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۸؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۹۹.

۶- ۳۴۰. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۳؛ الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۴۴.

۷- ۳۴۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۴.



حضرت به نصّ قرآن و حدیث معتبر نبوی صلی الله علیه و آله معصومه است و به غضب او خدا و رسول به غضب درآمده، لذا دلالت بر منقصت بزرگی بر ابوبکر و عمر دارد؛ زیرا تا کسی کار خلافی انجام ندهد مورد غضب خدا و رسولش واقع نمی شود. مگر فاطمه علیها السلام مشمول آیه تطهیر نیست؟ آیه ای که دلالت بر عصمت پنج تن آل عبا از جمله حضرت زهرا علیها السلام دارد.

ثانیاً: حدیث: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» را بسیاری از علمای عامه در کتب حدیثی خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - ابن ابی عاصم. (۱)

۲ - حاکم نیشابوری. (۲)

۳ - ابوالقاسم طبرانی. (۳)

۴ - دولابی. (۴)

۵ - ابن عساکر دمشقی. (۵)

۶ - محبّ الدین طبری. (۶)

۷ - ابن حجر هیثمی. (۷)

ثالثاً: حاکم نیشابوری بعد از نقل این حدیث تصریح به صحت سند آن کرده است. و نیز حافظ هیثمی تصریح به حسن بودن آن نموده است.

گرچه ذهبی به دفاع از استادش ابن تیمیه برآمده و این حدیث را با سند حاکم تضعیف کرده و گفته: حسین بن زید منکر الحدیث است و حلال نیست که به او احتجاج شود، ولی این تعلیق از ذهبی غریب به نظر می رسد؛ زیرا او سبب جرح و نقد خود را ذکر نکرده و نیز علت این که نمی توان به حدیث او احتجاج کرد را بیان ننموده است. نهایت مطلبی که می توان درباره حسین بن زید ذکر کرد این است که او مشکلی

ص: ۱۱۳

۱- ۳۴۳. الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۳۶۳.

۲- ۳۴۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۳- ۳۴۵. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۸ و ج ۲۲، ص ۴۰۱.

۴- ۳۴۶. الذریّه الطاهره، ج ۱، ص ۱۲۰.

- ٥-٣٤٧. تاريخ دمشق، ج ٣، ص ١٥٦.
- ٦-٣٤٨. ذخائر العقبى، ج ١، ص ٣٩.
- ٧-٣٤٩. مجمع الزوائد، ج ٩، ص ٢٠٣.

ندارد. ابن عدی در «الکامل» می گوید: عموم حدیث او از اهل بیت است و امید است که در او باکی نباشد ...» (۱) و ابن حجر می گوید: «او صدوق است و چه بسا در برخی موارد به خطا رفته است.» (۲)

بس است در توثیق او که حافظ دارقطنی در سندی که حسین بن زید وجود دارد می گوید: «تمام این افراد ثقه هستند.» (۳)

و نیز ضیاء مقدسی این حدیث را در کتاب «الاحادیث المختاره» نقل کرده است، با التزام به این که احادیثی که نقل می کند همگی موثقند.

وانگهی ذهبی متهم به تشدد و سخت گیری در احادیثی است که در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام وارد شده است، و گاهی بدین جهت افراد بسیار جلیل القدر را تضعیف می کند. ابن حجر عسقلانی در ترجمه علی بن صالح انماطی، بعد از آن که مشاهده کرده که ذهبی او را متهم به گفتاری کرده که او از آن مبرا است، می گوید: «سزاوار است کسانی که از ناحیه ذهبی تضعیف می شوند را خوب بررسی کنیم.» (۴)

ذهبی چگونه این حدیث را تضعیف کرده؛ در حالی که شیخ و استاد او حافظ مزّی در «تهذیب الکمال» و نیز ابن حجر در «الاصابه» از باب احتجاج این حدیث را نقل کرده و آن را تضعیف نکرده اند.

رابعاً: چه کسی گفته که خداوند سبحان اگر از کسانی به جهت یک عمل خاصی راضی شده تا ابد از آنان راضی است؛ گرچه بعد از آن عمل کارهای خلاف بسیاری انجام داده باشند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه به جهت بیعت رضوان از عده ای از صحابه راضی شد ولی این رضایت در مورد خاص و مربوط به آن عمل است و شامل اعمال خلاف او نمی شود. و نیز دلالت بر راضی بودن خداوند از آنان تا آخر عمر ندارد.

خامساً: معنای جمله «کائناً من کان» هر کس می خواهد باشد، چیست؟ آیا این اهانت به حضرت زهرا علیها السلام و اظهار عداوت به او نیست.

ص: ۱۱۴

۱- ۳۵۰. الکامل، ج ۲، ص ۳۵۱.

۲- ۳۵۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶، رقم ۱۳۲۱.

۳- ۳۵۲. سؤالات البرقانی، ج ۱، ص ۲۲.

۴- ۳۵۳. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۳۵.



سادساً: اگر جمله: «یا فاطمه! إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ» در صحاح سته نیامده ولی شبیه این مضمون در صحیح بخاری وارد شده است.

بخاری به سند خود از مسور بن مخرمه نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «فاطمه بضعه منی فمن أغضبها فقد أغضبنی»<sup>(۱)</sup> «فاطمه پاره ای از تن من است پس هر کس او را به غضب درآورد به طور حتم مرا به غضب درآورده است.»

می دانیم که هر کس شخصی را به غضب درآورد او را اذیت و آزار داده است. در نتیجه پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت غضب دخترش فاطمه علیها السلام اذیت و آزار شده است. در قرآن کریم آمده است: { إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا }<sup>(۲)</sup> «آن ها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آن ها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است.»

## ۲۵ – اعتراض بر حضرت زهراعلیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

### ۲۵ – اعتراض بر حضرت زهراعلیها السلام به جهت وصیت به دفن شبانه!!

ابن تیمیه می گوید: «و همچنین آنچه را که حلی نقل کرده که فاطمه وصیت کرد تا او را شبانه دفن کنند و هیچ کس بر او نماز نگذارد، این مطلب را کسی از فاطمه حکایت نمی کند و به آن جز فرد جاهل احتجاج نمی نماید، او به فاطمه مطلبی را نسبت می دهد که لایق آن نیست، و این مطلب اگر صحیح باشد، به گناه بخشیده شده سزاوارتر است تا سعی مشکور؛ زیرا نماز مسلمان بر دیگری خیر زایدی است که به او می رسد ...»<sup>(۳)</sup>

### پاسخ

حضرت زهراعلیها السلام بی جهت چنین وصیتی نکرده است، او به جهت مبارزه سیاسی با دستگاه حاکم و مطلع کردن مردم از بی عدالتی آنان، دست به چنین وصیتی زده است. او با این عملش می خواست مردم سؤال کنند چرا دختر پیامبرصلی الله علیه وآله باید شبانه دفن شود؟ و اگر مردم از سر این وصیت آگاه شوند پی به عدم مشروعیت خلافت

ص: ۱۱۵

۱- ۳۵۴. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۶۱.

۲- ۳۵۵. سوره احزاب، آیه ۵۷.

۳- ۳۵۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

و بی عدالتی آنان خواهند برد. و نیز حضرت با این وصیت نخواست تا آنان با حضور خودشان به مردم چنین وانمود کنند که ما خلیفه به حقّ مسلمین هستیم و با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مشکلی نداریم. هر سیاستمداری می فهمد که این وصیت چه تأثیر سوئی بر دستگاه خلافت تا روز قیامت داشته است.

ثانیاً: نماز هر کس بر جنازه شخصی منشأ خیر زاید نخواهد بود.

ثالثاً: حضرت زهرا علیها السلام مطابق آیه تطهیر و برخی از احادیث، معصومه بوده و از هر نوع اشتباه و خطا مصون است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود: «فاطمه بضعه منی من أغضبها فقد أغضبنی»؛ (۱) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب در آورد به طور حتم مرا به غضب در آورده است.»

کسی که این گونه وصیت کرده به طور حتم از دستگاه خلافت و سردمداران آن غضبناک بوده است، در نتیجه آنان مورد غضب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته اند. این حدیث دلالت بر عصمت حضرت زهرا علیها السلام دارد؛ زیرا اگر حضرت در تمام امورش از آن جمله غضب کردن، معصوم نبود خداوند به طور مطلق در تمام موارد غضب کردن حضرت، غضب نمی نمود.

نتیجه این که: حضرت زهرا علیها السلام با این وصیتش تا روز قیامت حجت را برای کسانی که برای حکومت خلیفه اول ارزشی قائلند، تمام کرد ...

رابعاً: ابن تیمیه در اصل وصیت و این که حضرت زهرا علیها السلام به توسط حضرت علی علیه السلام شبانه دفن شد شک دارد و بر فرض ثبوت این قضیه بر حضرت زهرا علیها السلام اشکال و ایراد می کنند؛ در حالی که مطابق نصوص معتبر نزد فریقین، هم وصیت به دفن شبانه و هم دفن حضرت شب هنگام از مسلمات است.

بخاری به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به نزد ابوبکر فرستاد تا میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله از فیء مدینه و فدک و آنچه از خمس

ص: ۱۱۶

خیر باقی مانده، باز خواهد ... ابوبکر از دادن این اموال امتناع کرد. فاطمه بر ابوبکر بدین جهت غضب نموده و او را رها کرد. و تا هنگام وفاتش با او سخن نگفت. بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده بود. هنگامی که وفات نمود شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را بر آن امر اعلان نمود. (۱)

مسلم نیز در ضمن قضیه غضب حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و وفات او می گوید: «... علی علیه السلام خبر وفات حضرت فاطمه علیها السلام را به ابوبکر نرسانید و خودش بر او نماز گزارد». (۲)

یعقوبی نقل می کند: «... فاطمه بر شوهرش علی وصیت کرد تا او را غسل دهد ... و شبانه به خاک بسپارد، و کسی به جز سلمان و ابوذر و بنا بر نقلی عمار در تشییع جنازه او حاضر نشد». (۳)

ابن ابی الحدید می گوید: «خبر صحیح نزد ما این است که فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نمود؛ در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و لذا وصیت کرد تا این دو نفر - ابوبکر و عمر - بر جنازه او نماز نگرارند». (۴)

استاد توفیق ابو علم نقل می کند: «فاطمه زهرا علیها السلام سه وصیت کرد، یکی آن که کسانی که بر آنان غضبناک بوده، در تشییع جنازه اش حاضر نشوند و جنازه اش شبانه به خاک سپرده شود ...». (۵)

## ۲۶ - نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

### ۲۶ - نفی اعلیّت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می گوید: «و اما این که این دو زاهدترین و عالم ترین افراد در زمان خود بوده اند، قولی بدون دلیل است». (۶)

پاسخ

پاسخ

با مراجعه به کتب اهل سنت پی به دروغ بودن کلام ابن تیمیه در حقّ این دو امام خواهیم برد. اینک به برخی از فضایل این دو بزرگوار اشاره می کنیم:

ص: ۱۱۷

۱- ۳۵۸. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۷۷.

۲- ۳۵۹. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۳- ۳۶۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۵.

۴- ۳۶۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۰.

۵- ۳۶۲. اهل البیت علیهم السلام، توفیق ابو علم، ص ۱۸۴.



امام حسن علیه السلام از دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱ - ترمذی به سندش از ابن عباس نقل کرده که روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود. شخصی عرض کرد: ای غلام! خوب مرکبی را سوار شده ای. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: او نیز خوب را کبی است. (۱)

۲ - ابن کثیر به سندش از جابر بن عبدالله نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من سرّه أن ینظر إلی سید شباب أهل الجنّه فلینظر إلی الحسن بن علی»؛ (۲) «هر کس دوست دارد تا به آقای جوانان اهل بهشت نظر کند باید به حسن بن علی نظر نماید.»

۳ - متقی هندی به سندش از عایشه نقل کرده که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وآله همیشه حسن علیه السلام را می گرفت و او را به خود می چسبانید، آن گاه می فرمود: «اللّهمّ إنّ هذا إبنی وأنا أحبّه وأحبّ من یحبّه»؛ (۳) «بار خدایا! همانا این فرزند من است و او را دوست دارم و دوست می دارم هر کسی که او را دوست دارد.»

۴ - مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره حسن علیه السلام فرمود: «اللّهمّ إنی أحبّه فأحبّه وأحب من یحبّه»؛ (۴) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس تو نیز او را دوست بدار، و هر کس که او را دوست دارد، دوست بدار.»

۵ - و نیز همو از براء بن عازب نقل کرده که گفت: حسن بن علی را بر دوش پیامبر صلی الله علیه وآله مشاهده کردم؛ در حالی که حضرت می فرمود: «اللّهمّ إنی أحبّه فأحبّه»؛ (۵) «بار خدایا! همانا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

این در حالی است که بخاری از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لا یجد أحد حلاوه الإیمان حتّی یحبّ المرء، لا- یحبّه إلّا الله»؛ (۶) «هیچ کس طعم شیرینی ایمان را نمی چشد تا این که کسی را دوست بدارد. و او را جز به خاطر خدا دوست ندارد.»

ص: ۱۱۸

۱- ۳۶۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲- ۳۶۵. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۵.

۳- ۳۶۶. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۲، رقم ۳۷۶۵۳.

۴- ۳۶۷. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۹؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱.

۵- ۳۶۸. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱.



۶- از پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی روایت شده که فرمود: «لو كان العقل رجلاً لكان الحسن»؛ (۱) «اگر قرار بود عقل در شخصی مجسم گردد، آن شخص حسن بن علی می شد.»

۷- براء بن عازب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که درباره امام حسن علیه السلام فرمود: «هذا منّي وأنا منه وهو يحرم عليه ما يحرم عليّ»؛ (۲) «این از من و من از اویم و آنچه بر من حرام است بر او نیز حرام می باشد.»

### امام حسن علیه السلام از دیدگاه صحابه و تابعین

۱- انس بن مالک می گوید: «حسن بن علی شبیه ترین مردم از حیث صورت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.» (۳)

۲- بخاری به سندش از عقبه بن حارث نقل کرده که گفت: ابوبکر را دیدم که حسن علیه السلام را به دوش گرفته و می گوید: پدرم به فدایش، چقدر به پیامبر صلی الله علیه و آله شبیه است و شباهتی به علی علیه السلام ندارد. این در حالی بود که علی می خندید. (۴)

۳- ابوهریره می گوید: «... کسی نزد من محبوب تر از حسن بن علی نبود بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «اللّهم انّی أحبّه فأحبّه وأحبّ من یحبّه»» (۵)

۴- مساور مولا بنی سعد بن بکر می گوید: ابوهریره را هنگام وفات حسن علیه السلام بر در مسجد مشاهده کردم که میگرید و با صدای بلند می گفت: «ای مردم! امروز محبوب رسول خدا از دنیا رحلت نمود.» (۶)

۵- خالد بن معدان می گوید: «مقدم بن معدی کرب و عمرو بن اسود بر معاویه وارد شدند. معاویه به مقدم گفت: آیا می دانی که حسن بن علی از دنیا رحلت نمود؟»

ص: ۱۱۹

۱- ۳۷۰. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸.

۲- ۳۷۱. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۷؛ ذخائر العقبی، ص ۱۲۳.

۳- ۳۷۲. ترجمه امام الحسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۵.

۴- ۳۷۳. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸.

۵- ۳۷۴. همان، کتاب اللباس؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹.

۶- ۳۷۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۳۵.

او گفت: چگونه این مصیبت را ندانم؛ در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله او را در دامن خود گذارد و فرمود: «هذا منی و حسین من علی»؛<sup>(۱)</sup> «این از من و حسین از علی است.»

۶- ابن عباس می گوید: «من بر هیچ چیز که در جوانی از من فوت شده پشیمان نشدم جز آن که در آن ایام پیاده حج به جای نیاوردم. حسن بن علی ۲۵ بار پیاده حج به جای آورد؛ در حالی که اسبان نجیب او را همراهی می کردند. اموالش را با خداوند سه مرتبه تقسیم کرد تا این که کفش را می داد و نعل را برای خود نگاه می داشت.»<sup>(۲)</sup>

۷- جویریہ می گوید: «هنگامی که حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود مروان بر جنازه او گریست. حسین علیه السلام به او فرمود: آیا بر او می گریی؛ در حالی که چه غصّه هایی را به او خوراندی؟ او گفت: من این کارها را با کسی می کردم که از این بردبارتر بود. در آن هنگام با دستش به کوه اشاره کرد.»<sup>(۳)</sup>

۸- حاکم به سندش از سعید بن ابی سعید مقبری نقل می کند: «ما با ابوهریره بودیم، حسن بن علی بن ابی طالب بر ما وارد شد و سلام کرد. ما جواب سلام او را دادیم ولی ابوهریره از آمدن حضرت اطلاع پیدا نکرد. ما گفتیم: ای ابوهریره! این حسن بن علی است که بر ما سلام نمود. ابوهریره خدمت او رسیده و عرض کرد: و علیک السلام یا سیدی! آن گاه گفت: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: او سید و آقا است.»<sup>(۴)</sup>

۹- و نیز به سندش درباره ابوهریره نقل کرده که راوی گفت: ابوهریره را ملاقات کردم؛ در حالی که به حسن علیه السلام می گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله شکم تو را بوسید، آن موضعی را که حضرت بوسید بالا- بزن تا من نیز ببوسم. او می گوید: حسن علیه السلام آن موضع را بالا زد و ابوهریره آن جا را بوسید.»<sup>(۵)</sup>

حاکم بعد از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث صحیح و دارای شرط شیخین است و ذهبی نیز آن را قبول کرده است.»<sup>(۶)</sup>

ص: ۱۲۰

- 
- ۱- ۳۷۶. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۲؛ فیض القدر، ج ۳، ص ۴۱۵.
  - ۲- ۳۷۷. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۷.
  - ۳- ۳۷۸. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۳۸.
  - ۴- ۳۷۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۹.
  - ۵- ۳۸۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۸.
  - ۶- ۳۸۱. همان.



هیثمی نیز رجال این حدیث را صحیح دانسته، به جز عمیر بن اسحاق که او ثقه است. (۱)

احمد بن حنبل نیز آن را با سند صحیح نقل کرده است. (۲)

### امام حسن علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

۱ - ابن حجر هیتمی می نویسد: «حسن علیه السلام آقای کریم، بردبار، زاهد، دارای سکینه و وقار و حشمت، اهل جود و مورد مدح و ستایش بود». (۳)

۲ - ذهبی می نویسد: «حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، امام، سید، دسته گل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سبط او، و بزرگ جوانان بهشت، ابومحمّد، قرشی، هاشمی، مدنی، شهید. این امام بزرگواری بود تنومند، اهل خیر، بسیار دیندار، باورع، دارای حشمت و جاه، و شأنی بزرگ». (۴)

۳ - ابن عبدالبرّ می گوید: «او مردی باورع و فاضل بود». (۵)

۴ - ابن صبّاغ مالکی می نویسد: «او در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می نشست و مردم به دور او جمع می شدند، چنان سخن می گفت که عطش سؤال کننده را سیراب کرده، و حجت های مجادله کنندگان راقطع می نمود». (۶)

۵ - شبلنجی می گوید: «حسن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می نشست و مردم به دور او گرد می آمدند. مردی آمد و شخصی را مشاهده کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می گوید و مردم به دور او جمعند. کسی به سوی او آمد و گفت: مرا خبر بده از معنای {وَشَاهِدِ وَمَشْهُودٍ} او فرمود: شاهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و مشهود، روز قیامت است. آیا گفتار خداوند عزوجل را نشنیده ای که می فرماید: { يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا }؛ (۷) «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده». و در

ص: ۱۲۱

۱- ۳۸۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۷.

۲- ۳۸۳. مسند احمد، ج ۹، ص ۲۳۲، رقم حدیث ۹۴۷۸.

۳- ۳۸۴. صواعق المحرقة، ص ۸۲.

۴- ۳۸۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۵۳.

۵- ۳۸۶. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۳۶۹.

۶- ۳۸۷. الفصول المهمه، ص ۱۵۵.

۷- ۳۸۸. سوره احزاب، آیه ۴۵.

جای دیگر فرمود: { ذَلِكْ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ }؛ (۱) «آن روز، روزی است که مردم در آن جمع می شوند، و آن روزی که همه آن را مشاهده می کنند.»

از مردم سؤال کرد او کیست؟ به وی گفتند: او حسن بن علی بن ابی طالب است. (۲)

۶ - دکتر محمد عبده یمانی می نویسد: «... حسن و برادرش در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت و بزرگ شدند. لذا آن دو بر اخلاق خیر و اخلاق نبوت پایه گذاری شده تا آن که بر آن بالا آمدند. در وجود او اوصاف جدش و نشانه های حیات معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و اخلاق عظیم و علم واسع او است. او با حشمت و جاه و وقار بزرگ شد. مردم او را دوست داشتند. زبانش عقیف بود. هرگز فحشی از او شنیده نشد. فصیح، بلیغ، و زبانی روان داشت. بلاغت و فصاحت را از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و از پدر و مادرش به ارث برده بود...» (۳)

### کرم امام حسن علیه السلام

۱ - ابن صَبَّاح مالکی در این باره می نویسد: «کرم و جود غریزه ای بود که در آن حضرت کاشته شده بود.» (۴)

۲ - ابن عساکر به سندش از عامر نقل کرده که گفت: «حسن بن علی اموالش را دو بار با خدا تقسیم نمود، حتی این که به یک عدد از نعلینش صدقه داد.» (۵)

۳ - روایت شده که حسن بن علی علیه السلام از برخی از کوچه های مدینه عبور می کرد. گذرش به شخصی سیاه پوست افتاد که در دستش لقمه ای بود و آن را به سگ خود می خوراند تا این که قرص نان خود را با آن سگ دو قسمت نمود. حضرت به او فرمود: چه باعث شد که با آن سگ نان خود را دو قسمت نمودی و او را در این امر هیچ گونه مغبون نساختی؟ او گفت: چشمانم از چشمانش حیا کرد که بر او خدعه کنم. حضرت به او فرمود: برده چه کسی هستی؟ عرض کرد: برده ابان بن عثمان.

ص: ۱۲۲

۱- ۳۸۹. سوره هود، آیه ۱۰۳.

۲- ۳۹۰. نور الابصار، ص ۱۴۰.

۳- ۳۹۱. عَمَّوْاْ اَوْلَادِکُمْ مَحَبَّةَ آلِ بَيْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ص ۱۲۴.

۴- ۳۹۲. الفصول المهمة، ص ۱۵۷.

۵- ۳۹۳. ترجمه امام حسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۱۴۳.

حضرت فرمود: تو را قسم می دهم که از جای حرکت نکنی تا به سوی تو بازگردم. حضرت رفت و آن برده و باغ را خرید و به سوی آن غلام بازگشت و فرمود: ای غلام! من تو را خریدم. او بلند شد و عرض کرد: من سرتاپا گوش و اطاعت هستم برای خدا و رسولش و برای تو ای مولای من. حضرت فرمود: من این باغ را نیز خریدم، و تو در راه خدا آزادی و این باغ نیز هدیه ای از جانب من به تو است ...» (۱).

### عبادت امام حسن علیه السلام

۱ - ابن عساکر به سندش از محمد بن علی نقل می کند که حسن بن علی علیهما السلام فرمود: «إِنِّي أُسْتَحْيِي مِنْ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَلْقَاهُ وَلَمْ أَمْشِ إِلَى بَيْتِهِ»؛ (۲) «همانا من از پروردگارم حیا می کنم که به ملاقات او روم؛ در حالی که با پای پیاده به سوی خانه اش نرفته ام.»

۲ - ابن کثیر می گوید: «حسن علیه السلام هر گاه که نماز صبح را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای می آورد در مصلائی خود می نشست و ذکر خدا را می گفت تا خورشید بالا آید.» (۳)

### حلم امام حسن علیه السلام

ابن خلکان از ابن عایشه نقل کرده که مردی از اهل شام می گوید: من وارد بر مدینه - بر ساکن آن برترین سلام و درود باد - شدم، مردی را دیدم که بر استر خود سوار است، و همانند او در زیبایی صورت و لباس و چهارپا ندیدم. قلبم به او متمایل شد. سؤال کردم که او کیست؟ گفتند: این شخص حسن بن علی بن ابی طالب است. دلم تبدیل به بغض و حسد نسبت به علی علیه السلام شد که چگونه فرزندی مثل این آقا دارد. نزد او رفتم و به او گفتم: آیا تو فرزند علی بن ابی طالب هستی؟ حضرت فرمود: من فرزند اویم. او گفت: به جهت فلان کاری که تو و پدرت کرده ای شما دو نفر را سب می کنم. سخنانم که تمام شد، حضرت فرمود: گمان می کنم که تو غریبی؟ گفتم: آری. حضرت

ص: ۱۲۳

۱- ۳۹۴. همان، ص ۱۴۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۸.

۲- ۳۹۵. ترجمه امام حسن علیه السلام، ابن عساکر، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۳- ۳۹۶. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۷ و ۳۸.

فرمود: نزد ما بیا، اگر به منزلی احتیاج داری تو را در آنجا ساکن می‌کنیم، یا به مالی نیازمندی به تو عطا می‌نماییم، یا حاجتی داری تو را کمک خواهیم کرد. او می‌گوید: من از نزد او رفتم؛ در حالی که کسی محبوب تر از او نزد من نبود. و هر گاه طریقه مقابله او را با خودم یاد می‌کنم و آنچه که من با او انجام دادم، او را سپاس گفته و خودم را سرزنش می‌نمایم. (۱)

## ب) فضایل امام حسین علیه السلام

### عبادت امام حسین علیه السلام

۱ - ابن عبدربه روایت کرده که به علی بن الحسین علیه السلام گفته شد: چرا اولاد پدرت اندک است؟ حضرت فرمود: تعجب من آن است که چگونه او بچه دار شده است؛ در حالی که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می‌آورد، پس چگونه می‌توانست که فارغ برای زنان شود؟ (۲)

۲ - ابن صباغ مالکی روایت کرده: هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می‌ایستاد رنگش زرد می‌شد. به او گفته شد: این چه حالتی است که شما را هنگام نماز عارض می‌شود؟ حضرت می‌فرمود: شما نمی‌دانید که من در مقابل چه کسی می‌خواهم بایستم. (۳)

۳ - زمخشری روایت کرده که حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کردند؛ در حالی که مشغول طواف گرد خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعیل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده و شروع به گریه کرد و عرض نمود: بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلی به در خانه توست. این جملات را مکرر تکرار می‌نمود. آن گاه از آن جا بیرون آمد و گذرش به مساکینی افتاد که با آنان تکه‌های نان بود که می‌خوردند. حضرت بر آنان سلام کرد. آنان حضرت را

ص: ۱۲۴

۱- ۳۹۷. وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۶۸.

۲- ۳۹۸. عقدالفرید، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳- ۳۹۹. الفصول المهمه، ص ۱۸۳.

به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر این ها صدقه نبود من با شما تناول می کردم. آن گاه فرمود: برخیزید و به سوی منزل من آید. حضرت آنان را غذا و لباس داد. (۱)

۴ - از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت شده که گفت: حسین بن علی علیه السلام بیست و پنج مرتبه حج را پیاده انجام داد؛ در حالی که اسبان نجیش به همراهش بودند. (۲)

۵ - ابن عبدالبر می گوید: «حسین علیه السلام مردی فاضل و دین دار بود. نماز و روزه و حج بسیار انجام می داد». (۳)

۶ - طبری به سندش از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که گفت: «چون شب - در کربلا - بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید، تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع به سر بردند ...». (۴)

### حلم امام حسین علیه السلام

۱ - از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: از حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد؛ زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حدیث کرد که از جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده که فرمود: «لا یرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ أو مبطل»؛ (۵) «وارد حوض [کوثر نمی شود کسی که عذرپذیر نباشد؛ چه صاحب حق باشد یا باطل.»

۲ - یکی از غلامانش خلافتی انجام داد که مستحق تأدیب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه کنند. غلام عرض کرد: ای مولای من خداوند متعال فرمود: { وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ } . حضرت فرمود: او را رها کنید من خشمم را فرو بردم. باز گفت: { وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ } . حضرت فرمود: از تو گذشتم. او ادامه داد: { وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ } . حضرت فرمود: تو در راه خداوند متعال آزادی. آن گاه دستور داد تا به او جایزه ای نیکو دهند. (۶)

ص: ۱۲۵

۱- ۴۰۰. ربیع الابرار، ص ۲۱۰.

۲- ۴۰۱. صفه الصفوه، ج ۱، ص ۳۲۱؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰، چاپ مصر.

۳- ۴۰۲. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۳.

۴- ۴۰۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۱.

۵- ۴۰۴. نظم درر المسطین، زرنندی، ص ۲۰۹.

۶- ۴۰۵. وسیله المآل، حضرمی، ص ۱۸۳.

۱ - بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص محرم مگسی را به قتل می رساند، حکمش چیست؟ او در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می کنند؛ در حالی که فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را به قتل رسانده اند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیا نیند». (۱)

۲ - حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «الحسن والحسین اینای، من أحبهما أحبني، ومن أحبني أحب الله، ومن أحب الله أدخله الجنة، ومن أبغضهما أبغضني، ومن أبغضني أبغضه الله، ومن أبغضه الله أدخله النار»؛ (۲) «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست خواهد داشت و هر کس خدا او را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد کرد. و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر کس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد، او را داخل در جهنم خواهد نمود.»

۳ - و نیز او به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما»؛ (۳) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

۴ - ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالک شنید که می گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال شد: کدامین شخص از اهل بیت شما نزدیکان محبوب تر است؟ حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه می فرمود: دو فرزندم را به نزد من آور. آن گاه آن دو را می بویید و به سینه می چسبانید». (۴)

۵ - یعلی بن مره می گوید: با پیامبر صلی الله علیه وآله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت

ص: ۱۲۶

- 
- ۱- ۴۰۶. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسين.
  - ۲- ۴۰۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۶.
  - ۳- ۴۰۸. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۶۷.
  - ۴- ۴۰۹. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۳، رقم ۳۸۶۱.

بودیم. ناگهان پیامبر صلی الله علیه وآله مشاهده کرد که حسین علیه السلام در راه مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد ولی او به این طرف و آن طرف می دوید، هر دو می خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید. آن گاه فرمود: «حسین منّی وأنا منه، أحبّ الله من أحبّه، الحسن والحسین سبطان من الأسباط»؛ (۱) «حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی را که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو سبط از اسباطند.»

در تفسیر جمله «حسین منّی و انا منه» می گوئیم:

جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آن جا که آن حضرت به نصّ آیه مباهله نفس رسول خداست، لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله به حساب می آید.

در مورد جمله دوم می گوئیم: پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می آید. وی رمز و نمونه ای است که رسالتش به تمام ابعاد در او تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می باشد. از طرف دیگر می دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راهش باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آن جا که او با قیام و شهادتش رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله را زنده کرده است، لذا پیامبر صلی الله علیه وآله در شأن او می فرماید: من از حسینم؛ یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمّدی الحدوث و حسینی البقاء است».

۶ - یزید بن ابی یزید می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: (ای فاطمه!) آیا نمی دانی که گریه او مرا اذیت می کند؟ (۲)

ص: ۱۲۷

۱- ۴۱۰. المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۶۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

۲- ۴۱۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۷ - حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله را مشاهده کردم؛ در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ»؛<sup>(۱)</sup> «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست مدار.»

### گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام

۱ - انس بن مالک می گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع به زدن با چوب به دندان های حضرت کرد ... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می کنی، من مشاهده کردم رسول خداصلی الله علیه وآله را که همین موضعی را که چوب می زنی می بوسید.»<sup>(۲)</sup>

۲ - زید بن ارقم می گوید: «من نزد عبیدالله بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند، ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بین لبان حضرت کوبید. به او گفتم: تو چوبت را به جایی می زنی که رسول خدا مکرر آن جا را می بوسید. ابن زیاد گفت: برخیز تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده ای.»<sup>(۳)</sup>

۳ - اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می کند که گفت: «من در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در میان دسته ای بودم که در میان آن ها ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر بود. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرده و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبدالله بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرده و گفت: و علیک السلام و رحمه الله و برکاته. آن گاه رو به قوم کرده و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوب ترین اهل زمین به آسمان است؟ گفتند: آری. گفت: آن شخص این مرد هاشمی است. بعد از روزهای صفین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از این که برای من شتران گران قیمت باشد.»<sup>(۴)</sup>

۴ - جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «هر کس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل

ص: ۱۲۸

۱- ۴۱۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲- ۴۱۳. ذخائر العقبی، ص ۱۲۶.

۳- ۴۱۴. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱.

۴- ۴۱۵. اسدالغابه، ج ۳، ص ۵.



بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند؛ زیرا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که چنین می فرمود» (۱).

همی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می گوید: «رجال این حدیث رجال صحیح است، غیر از ربیع بن سعد که او ثقه است» (۲).

۵ - عمر بن خطاب خطاب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آنچه که بر سر ما روییده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است» (۳).

۶ - عبدالله بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سنّ تو از این دو بیشتر است؟! ابن عباس گفت: این دو فرزندان رسول خدا هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو را به دست بگیرم؟ (۴).

### امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین

۱ - معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می باشی. او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم حسن و حسینند. (۵).

۲ - ولید بن عتبه بن ابی سفیان - والی مدینه - هنگامی که مروان بن حکم به او پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد به او گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که برای من دنیا و آنچه در آن است باشد؛ در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان الله! آیا به جهت بیعت نکردن حسین او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند او در روز قیامت میزان عملش خفیف است» (۶).

۳ - ابراهیم نخعی می گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام بودم آن گاه وارد بهشت می شدم از نظر کردن بر صورت رسول خدا صلی الله علیه وآله حیا می کردم» (۷).

### امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

### امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان بوده است:

ص: ۱۲۹

۱- ۴۱۶. نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۲۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۵.

۲- ۴۱۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

٣-٤١٨. الاصابه، ج ١، ص ٣٣٣.

٤-٤١٩. همان.

٥-٤٢٠. كامل سليمان، حسن بن علي عليهما السلام، ص ١٧٣.

٦-٤٢١. كامل سليمان، حسن بن علي عليهما السلام، ص ١٤٧.

٧-٤٢٢. الاصابه، ج ١، ص ٣٣٥.

## ۱ - ابن حجر عسقلانی

«حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابو عبدالله، مدنی، نوه رسول خداصلی الله علیه وآله و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است».(۱)

## ۲ - زرنندی حنفی

«حسین نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده حج به جای آورد».(۲)

## ۳ - یافعی

«دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله و نوه او و خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواری، ابو عبدالله، حسین بن علی علیه السلام ...».(۳)

## ۴ - ابن سیرین

«آسمان بر کسی بعد از یحیی بن زکریا به جز حسین علیه السلام نگریست و هنگامی که کشته شد آسمان سیاه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدی که سیاره جوزاء در وقت عصر دیده شد، و خاک قرمز فرو ریخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته خونی بود».(۴)

## ۵ - عباس محمود عقاد

«شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از او غریب نیست؛ زیرا صفتی است که از معدنش سرچشمه گرفته است. و این فضیلتی است که از پدران خود به ارث برده و به فرزندان بعد از خود به ارث گذارده است ... و در بین بنی آدم کسی شجاع تر از حیث قلب دیده نشده، آن هنگام که حسین علیه السلام در کربلا چنین اقدامی را انجام داد ... بس است او را این که در تاریخ این دنیا تنها او در طول صدها سال شهید فرزند شهید و پدر شهیدان است ...».(۵)

ص: ۱۳۰

۱- ۴۲۳. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲- ۴۲۴. نظم درالسمطین، ص ۲۰۸.

۳- ۴۲۵. مرآه الجنان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۴- ۴۲۶. تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹.

۵- ۴۲۷. ابوالشهداء، ص ۱۹۵.

«حسین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزه دار مشاهده می کردند. شب ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می جست و در نیکی از دیگران سرعت می گرفت ...» (۱).

## ۷ - عمر رضا کحاله

«حسین بن علی؛ او بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود» (۲).

## ۲۷ - ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

### ۲۷ - ادعای برتری شیخین بر امام حسن و امام حسین علیهما السلام

ابن تیمیه می گوید: «و این دو گرچه دو بزرگوار جوانان اهل بهشتند ولی عمر و ابوبکر دو بزرگوار از پیران اهل بهشتند، و این صنف کامل تر از آن صنف است» (۳).

پاسخ

پاسخ

این ادعا نیز خالی از اشکال نیست. برای روشن شدن این مطلب پاسخ را در دو بخش دنبال می کنیم:

### الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

### الف) بررسی احادیث سروران جوانان بهشت

خطیب بغدادی به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، وأبوهما خیر منهما»؛ (۴) «حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

متقی هندی به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «ألا ترضین أن تکونی سیده نساء أهل الجنة، وابنیک سیدا شباب أهل الجنة»؛ (۵) «آیا راضی نمی شوی که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرآمد جوانان اهل بهشت باشند.»

ص: ۱۳۱

۱- ۴۲۸. علموا أولادکم محبه آل بیت النبى، ص ۱۳۳.

۲- ۴۲۹. اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸.

- ٣- ٤٣٠. منهاج السنه، ج ٤، ص ١٦٨ و ١٦٩.
- ٤- ٤٣١. تاريخ بغداد، ج ١، ص ١٤٠؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١٦٧.
- ٥- ٤٣٢. کنز العمال، ج ١٦، ص ٢٨١.

ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة، من أحبهما فقد أحبني ومن أبغضهما فقد أبغضني»؛<sup>(۱)</sup> «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

### تصریح به صحت حدیث

جماعتی از علمای اهل سنت تصریح به صحت حدیث نموده اند؛ از قبیل:

۱ - حافظ گنجی شافعی: «این حدیث حسن و ثابت است ...».<sup>(۲)</sup>

۲ - امام اهل حدیث ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» در ترجمه امام حسین علیه السلام طرق این حدیث را از تعدادی صحابه نقل کرده است ... آن گاه اسامی جماعتی از آنان و طرق احادیث شان را نقل کرده و سپس می گوید: انضمام این اسانید برخی به برخی دیگر، دلیل بر صحت این حدیث است.<sup>(۳)</sup>

۳ - حاکم نیشابوری: «این حدیث با زیادی «و ابوهما خیر منهما» صحیح است ولی شیخین آن را نقل نکرده اند».<sup>(۴)</sup>

او در ذیل حدیث دیگر می گوید: «این حدیثی است که از راه های زیادی قابل تصحیح است و من تعجب می کنم که چگونه این دو آن را نقل نکرده اند».<sup>(۵)</sup>

۴ - ذهبی: «این حدیث صحیح است».<sup>(۶)</sup>

۵ - ترمذی: «این حدیث حسن و غریب از این وجه است».<sup>(۷)</sup>

او با سند دیگری این حدیث را آورده و در ذیل آن می گوید: «این حدیث صحیح و حسن است».<sup>(۸)</sup>

۶ - البانی نیز تصحیح ترمذی را قبول کرده و می گوید: «مطلب همان است که او

ص: ۱۳۲

۱- ۴۳۳. ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ص ۴۵.

۲- ۴۳۴. کفایه الطالب، ص ۳۴۱.

۳- ۴۳۵. همان، به نقل از طبرانی.

۴- ۴۳۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۵- ۴۳۷. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷.

۶- ۴۳۸. همان.

٧-٤٣٩. سنن ترمذی، ج ٥، ص ٦٦٠.

٨-٤٤٠. تحفه الاحوذی بشرح صحیح الترمذی، ج ١٠، ص ٢٧٢.

می گوید». و نیز در حدیث حسن ترمذی می گوید: «سند آن صحیح و رجال آن ثقه اند به نحو رجال صحیح، غیر از میسره ابن حبیب که ثقه است».(۱)

او نیز تصحیح حاکم و ذهبی را مورد قبول قرار داده است.(۲)

۷- هیشمی در «مجمع الزوائد» حدیث مورد بحث را از طریق ابی سعید خدری، تصریح به صحت آن کرده است.(۳)

۸- مصطفی بن عدوی.(۴)

۹- حوینی اثری در تحقیق کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» نیز این حدیث را تصحیح کرده است.(۵)

۱۰- الدانی ابن منیر آل زهوی.(۶)

۱۱- حمزه احمد الزین محقق کتاب «مسند احمد».(۷)

۱۲- ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح خود آورده است.(۸)

این حدیث در کثرت طرق به حدی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده اند.(۹)

### **(ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت**

### **(ب) بررسی احادیث سروران پیران بهشت**

برخی این حدیث شریف را قلب کرده و بر ابوبکر و عمر ثابت کرده اند، و از آن جا که آن دو در اسلام جوان نبودند لذا عبارت حدیث را عوض کرده و به جای شباب (جوانان) کهول (پیران)، قرار داده اند.

ص: ۱۳۳

---

۱- ۴۴۱. سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۲، ص ۴۲۳ - ۴۲۶.

۲- ۴۴۲. همان، ص ۴۲۴.

۳- ۴۴۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۴- ۴۴۴. الصحیح المسند من فضائل الصحابه، ص ۲۵۷.

۵- ۴۴۵. تهذیب خصائص الامام علی علیه السلام، ص ۹۹، ح ۱۲۴.

۶- ۴۴۶. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، تحقیق آل زهوی، ص ۱۰۷، ح ۱۴۰.

۷- ۴۴۷. مسند احمد با تحقیق حمزه احمد الزین، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۹۵ و ۲۰۴ و ۲۵۹.

۸- ۴۴۸. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۱۳؛ مؤسسه الرساله.



٩-٤٤٩. تحفه الاحوذى، ج ١٠، ص ١٨٦؛ فيض القدير، ج ٣، ص ٥٥٠؛ الانساب، ج ٣، ص ٤٧٧.

اینک به نقد و بررسی هر یک از این احادیث خواهیم پرداخت:

## ۱ - روایات ترمذی

ترمذی با سه سند این مضمون را نقل کرده است:

سند اول:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ، أَخْبَرَنَا وَليدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُوقْرِيُّ، عَنِ الزَّهْرِيِّ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَذَا سَيِّدَا كَهَوْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، يَا عَلِيُّ لَا تَخْبِرْهُمَا.»

این حدیث از جهاتی اشکال دارد:

اولاً: ترمذی آن را حدیثی غریب دانسته است.

ثانیاً: او می گوید: ولید بن محمد موقری در حدیث تضعیف شده است. (۱)

و نیز دیگران از رجالین اهل سنت او را تضعیف کرده اند؛ از قبیل:

بخاری درباره او می گوید: «در حدیثش منکرات است». (۲)

ابوحاتم او را ضعیف الحدیث می داند.

ابن حبان می گوید: او از زهری چیزهای جعلی را نقل کرده که زهری اصلاً آن ها را حدیث نکرده است ... لذا احتجاج به احادیث او به هیچ وجه جایز نیست.

ابن المدینی می گوید: حدیثش نوشته نمی شود.

ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده و می گوید: یحیی او را تکذیب کرده و دارقطنی او را ضعیف پنداشته است. (۳)

ابن خزیمه می گوید: من به حدیث او احتجاج نمی کنم.

نسائی او را متروک الحدیث دانسته و می گوید: یحیی بن معین او را تکذیب کرده است.

حدیث با چنین وضعیتی را چگونه می توان به آن استدلال کرد.

- 
- ١- ٤٥٠. تحفه الاحوذى، ج ١٠، ص ١٤٩ و ١٥٠.
  - ٢- ٤٥١. الضعفاء الكبير، ص ١٦٦.
  - ٣- ٤٥٢. ديوان الضعفاء و المتروكين، ص ٣٣٢.

ثالثاً: زهری کسی بود که از ارکان حکومت بنی مروان به حساب می آمد و همیشه در رکاب آنان بود. پس چگونه می توان به او اعتماد نمود. به همین جهت است که خواهرش او را تفسیق نموده است. (۱)

و نیز شافعی و دارقطنی او را متّصف به تدلیس کرده و ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است. (۲) تدلیسی که نوعی دروغ به حساب می آید.

رابعاً: این حدیث مطابق دیدگاه اهل سنّت مشکل انقطاع سند دارد؛ زیرا امام زین العابدین علیه السلام در سنّی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را درک نکرده که متحمل حدیث از آن حضرت شده و از او شنیده باشد. گر چه نزد ما این اشکال قابل حلّ است ولی از دیدگاه اهل سنّت اشکال دارد.

خامساً: در بهشت همه مردم جوانند، و پیرمرد وجود ندارد.

سادساً: چه جهتی دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث از نشر این خبر جلوگیری کرده است؟

سند دوّم:

ترمذی همین مضمون را از حسن بن صباح بزار، از محمّد بن کثیر، از اوزاعی، از قتاده، از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است. که این سند نیز مشکلاتی دارد:

اولاً: ترمذی آن را غریب دانسته است.

ثانیاً: در سند آن محمّد بن کثیر مصیعی است که عده ای از علمای عامه او را تضعیف نموده اند؛ از قبیل:

احمد بن حنبل می گوید: نزد پدرم نام محمّد بن کثیر برده شد، او را جداً تضعیف نمود. و او را منکر الحدیث دانست.

صالح بن احمد از پدرش نقل کرده که او نزد من ثقّه نیست.

به ابن المدینی گفتند که محمّد بن کثیر از اوزاعی، از قتاده، از انس این حدیث را

ص: ۱۳۵

---

۱- ۴۵۳. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۶۵.

۲- ۴۵۴. طبقات المدلسین، ص ۲۷.

نقل کرده است، او گفت: من قبلاً دوست داشتم که این شیخ را بینم ولی الآن دوست ندارم او را ملاقات نمایم.

ابوداود می گوید: او فهم حدیث را نداشت.

ابو احمد حاکم او را قوی نزد اهل سنت نمی داند.

نسائی او را کثیر الخطاء معرفی کرده است. (۱)

ثالثاً: در سند این حدیث قتاده وجود دارد که امام مدلسین برشمرده شده است. (۲)

سند سوم:

ترمذی همین مضمون را نیز از یعقوب بن ابراهیم دورقی، و او از سفیان بن عینه، و او از داوود، از شعبی، از حارث از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

این سند نیز مشکلاتی دارد:

اولاً: سفیان بن عینه بنا بر تصریح نسائی و دیگران موصوف به تدلیس است. ابن حجر نیز او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است ولی لهجه خود را تخفیف داده و می گوید او تنها از افراد ثقه تدلیس کرده است. ولی جواب این است که در این صورت چه ضرورتی بر تدلیس وجود دارد؟ تدلیسی که مطابق رأی برخی از علمای عامه از انواع کذب به حساب می آید. (۳)

ثانیاً: در سند این حدیث نیز داوود بن ابی هند است که احمد بن حنبل او را کثیر الاضطراب و الخلاف معرفی کرده است. (۴)

ثالثاً: عجب این است که چگونه شعبی از حارث روایت نقل می کند با این که او را کاذب می داند. همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

## ۲ - روایت ابن ماجه

ابن ماجه نیز این حدیث را با دو سند نقل کرده است.

ص: ۱۳۶

۱- ۴۵۵. ر.ك: میزان الاعتدال، تهذیب التهذیب و لسان المیزان ترجمه محمد بن کثیر.

۲- ۴۵۶. نصب الرایه، ج ۳، ص ۱۵۵؛ تحقیق الغایه، ص ۳۰۹؛ طبقات المدلسین، ابن حجر، ص ۱۶.

۳- ۴۵۷. الکفایه، خطیب بغدادی، ص ۳۵۵، به نقل از شعبه بن الحجاج.



از هشام بن عمار، از سفیان، از حسن بن عماره، از فراس، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مضمون را نقل کرده است. (۱)

این سند نیز مشکلاتی دارد:

اوّلًا: در سند آن سفیان بن عیینه است که از مدلسین به حساب می آید. و تدلیس آن است که حدیث را به کسی نسبت دهد که از او نشنیده است.

ثانیًا: در سند آن حسن بن عماره است که حال او از سفیان در تدلیس بدتر است. و جمهور اهل سنت او را تضعیف نموده اند. (۲)

بیهقی می گوید: او متروک بوده و احتجاج به احادیثش نمی شود. (۳) دارقطنی او را تضعیف کرده (۴)، و ابن حبان او را در کتاب مجروحین ذکر کرده است. (۵) یحیی بن معین نیز او را بی ارزش برشمرده است.

ابن حبان از شعبه نقل کرده که گفت: کسی که از حسن بن عماره روایت نقل کند گنااهش کمتر از زنا در اسلام نیست؛ یعنی گناه این دو برابر است.

ثالثًا: شعبی کسی است که به دستگاه خلافت بنی امیه راه یافته و معلّم اولاد عبدالملک بن مروان و قاضی او در کوفه در ایام ولایت حجاج و بعد از او به حساب می آمد. (۶)

نقل است که احنف به او گفت: بین دو نفر به رأی خدا قضاوت کن. او در جواب گفت: من به رأی پروردگارم قضاوت نمی کنم، بلکه به رأی خودم حکم می کنم. (۷)

ابن ابی الحدید نقل می کند که جمیله دختر عیسی بن جراد که زنی زیبا بود، با کسی که اختلاف داشت، نزد شعبی - قاضی عبدالملک - آمدند، شعبی به نفع جمیله حکم

ص: ۱۳۷

۱- ۴۵۹. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۶ - ۳۸.

۲- ۴۶۰. طبقات المدلسین، ص ۲۰.

۳- ۴۶۱. سلسله الاحادیث الضعیفه، البانی، ج ۳، ص ۶۶.

۴- ۴۶۲. سلسله الاحادیث الضعیفه، البانی، ج ۳، ص ۶۶.

۵- ۴۶۳. کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۲۴.

۶- ۴۶۴. وکیع، اخبار القضاة، ج ۲، ص ۴۲۱ - ۴۲۶.





نمود. آن گاه شعر هذیل اشجعی را نقل می کند که در آن تصریح به قضاوت ظالمانه او شده است. (۱)

رابعاً: شعبی روایت را از حارث نقل کرده است، کسی که شعبی او را همیشه تکذیب می کرد.

مسلم در مقدمه صحیحش به سند خود از شعبی نقل کرده که گفت: حدیث کرد ما را حارث اعور همدانی و او کذاب است. (۲)

ابن حبان از شعبی نقل کرده که حدیث کرد ما را حارث و من شهادت می دهم که او یکی از کذابین است. (۳)

ابن حجر در ترجمه حارث می گوید: «او را شعبی در رأی خود تکذیب کرده است. او به رفض نسبت داده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد». (۴)

نووی در «خلاصه» می گوید: «اجماع در ضعف او است؛ زیرا او کذاب است». (۵)

فتنی می گوید: «حارث بن عبدالله همدانی اعور از بزرگان علمای تابعین است. شعبی و ابن المدینی او را تکذیب کرده اند ...». (۶)

سند دوم:

ابن ماجه از ابو شعيب صالح بن هيثم طائي، از عبد القدوس بن بكر بن خنيس، از مالك بن مغول، از عون بن ابي جحيفه، از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله همین مضمون را نقل کرده است.

در اسقاط این حدیث از اعتبار وجود عبد القدوس کفایت می کند، کسی که ابن حجر در مورد او می گوید: «محمود بن غیلان از احمد و ابن معین و خیثمه نقل کرده که آنان بر روی حدیث او خط کشیده اند». (۷)

ص: ۱۳۸

۱- ۴۶۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۶۶.

۲- ۴۶۷. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، ص ۹۷.

۳- ۴۶۸. کتاب المجروحین، ج ۱، ص ۲۱۶.

۴- ۴۶۹. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۴۱.

۵- ۴۷۰. تحقیق الغایه بترتیب الرواه المترجم لهم فی نصب الرایه، ص ۱۲۰.

۶- ۴۷۱. تذکره الموضوعات، ص ۲۴۸.

۷- ۴۷۲. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۶۹.

### ۳ - روایت هیشمی

مضمون این حدیث را هیشمی به سندش از ابی جحیفه نیز از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده است. (۱)

ولی در سند آن، خنیس بن بکر بن خنیس است که صالح بن جزره او را تضعیف نموده است. (۲)

### ۴ - روایت دولابی

دولابی نیز به سند دیگری از ابی جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده ولی در سند آن خنیس بن بکر بن خنیس وجود دارد که تضعیف شده است.

### ۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل

عبدالله بن احمد بن حنبل نیز به سندش از پیامبرصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده است. (۳) ولی در سند آن عبدالله بن عمر یمانی است که ذهبی او را مجهول معرفی کرده است. (۴)

هم چنین در سند آن حسن بن زید است که والی منصور در مدینه بوده و سپس از هم نشینان مهدی عباسی شده است. ابن عدی می گوید: احادیثش معضل است. (۵)

و نیز فتنی می گوید: او ضعیف است. (۶)

### ۶ - روایات خطیب بغدادی

بغدادی این مضمون را به چهار سند نقل کرده است:

سند اول:

وی به سند خود از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده است. (۷)

در تضعیف این سند همین بس که یحیی بن عنبسه در سند آن قرار گرفته است؛ ابن حبان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده و می گوید: «شیخ دجال که وضع حدیث

- ١- ٤٧٣. موارد الضمآن الى زوائد ابن حبان، ص ٥٣٨.
- ٢- ٤٧٤. ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٦٦٩؛ لسان الميزان، ج ٢، ص ٤١١؛ المغنى، ذهبى، ص ٢١٥.
- ٣- ٤٧٥. مسند احمد، ج ١، ص ٨٠.
- ٤- ٤٧٦. المغنى، ص ٣٥٥؛ ديوان الضعفاء، ص ١٧٥.
- ٥- ٤٧٧. ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٩٢.
- ٦- ٤٧٨. قانون الموضوعات، ص ٢٤٩.
- ٧- ٤٧٩. تاريخ بغداد، ج ٥، ص ٣٠٧.

کرده و به ابن عیینه و داوود بن ابی هند و ابی حنیفه و دیگران از ثقات نسبت داده است، نقل روایت از او به هیچ وجه صحیح نیست»<sup>(۱)</sup>.

دارقطنی او را دجالی که وضع حدیث کرده، معرفی می کند و ابن عدی می گوید: او منکر الحدیثی است که امرش مکشوف است.<sup>(۲)</sup> ذهبی نیز او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است.<sup>(۳)</sup>

و هم چنین در سند آن حمید طویل واقع است که ذهبی می گوید: ما نمی دانیم او کیست.<sup>(۴)</sup>

سند دوم:

بغدادی این مضمون را نیز به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است، که در سند آن شعبی و حارث قرار دارد که قبلاً آن دو را تضعیف کردیم.

و نیز در سند آن بشار بن موسی الخفاف است که بخاری او را منکر الحدیث، و ابن معین او را از دجالین و غیر ثقه، و ابوزرعه او را ضعیف معرفی کرده اند.<sup>(۵)</sup>

سند سوم:

و نیز به سند خود این مضمون را از ابن عباس به دو طریق نقل کرده است.<sup>(۶)</sup>

ولی در طریق اول عبیدالله بن موسی است که او را شیعه آتشی معرفی کرده اند.<sup>(۷)</sup> لذا هرگز احتمال داده نمی شود چنین کسی چنین حدیثی را نقل کرده باشد. خصوصاً آن که احمد بن حنبل محدثین را از نقل حدیثش منع کرده است.<sup>(۸)</sup>

و نیز در سند طریق اول یونس بن ابی اسحاق وجود دارد که برخی او را تضعیف کرده اند. احمد بن حنبل او را مضطرب الحدیث و ضعیف معرفی کرده است.<sup>(۹)</sup>

ص: ۱۴۰

۱- ۴۸۰. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲- ۴۸۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۰۰.

۳- ۴۸۲. دیوان الضعفاء و المتروکین، ص ۳۳۹.

۴- ۴۸۳. المغنی، ص ۱۹۶.

۵- ۴۸۴. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۱.

۶- ۴۸۵. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۹۲.

۷- ۴۸۶. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶.

۸- ۴۸۷. همان.



و در طریق دوم آن طلحه بن عمرو است که کثیری از رجالین او را تضعیف کرده اند: احمد بن حنبل او را لاشی و متروک الحدیث، و ابن معین او را ضعیف، و جوزجانی او را غیر مرضی در حدیث، و ابوحاتم او را غیر قوی، و بخاری او را بی ارزش، و نسائی او را متروک الحدیث و غیر ثقه، و ابن المدینی او را ضعیف بی ارزش، و ابن حزم او را رکنی از ارکان دروغ و متروک الحدیث معرفی کرده اند.

ابن حبان می گوید: او روایاتی را از افراد ثقه نقل می کند که در احادیث شان وجود ندارد. (۱)

سند چهارم:

و نیز این مضمون را با سندی از ابن عباس نقل کرده که در سند آن طلحه بن عمرو واقع است که شرح حال او گذشت.

بغدادی، این مضمون را در کتاب «موضح اوهام الجمع والتفریق» آورده است. (۲) که در سند آن عکرمه بن ابراهیم آمده و ابن حبان می گوید: او کسی بود که اخبار را مقلوب کرده و مراسیل را مرفوع می نمود و لذا احتجاج به احادیث او جایز نیست. و ابن معین و ابو داوود او را بی ارزش معرفی کرده و نسائی او را تضعیف نموده است. (۳)

## ۷ - روایت ابن حجر

این مضمون را ابن حجر نیز در «لسان المیزان» (۴) از ابن عمر نقل کرده است. در سند آن عبیدالله بن عمر وجود دارد. ابن حجر قول احمد را درباره او نقل کرده که ما مدّتی احادیث او را آتش می زدیم. و جوزجانی او را ضعیف الامر دانسته و تضعیفات دیگران را نیز درباره او ذکر کرده است. (۵)

ص: ۱۴۱

- 
- ۱- ۴۸۹. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۸؛ کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۸؛ الاحکام، ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۱؛ المحلی، ج ۱۱، ص ۲۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۴۰؛ تاریخ بخاری (الکبیر)، ج ۴، ص ۳۵۰.
  - ۲- ۴۹۰. موضح اوهام الجمع و التفریق، ج ۲، ص ۱۷۸، چاپ حیدرآباد.
  - ۳- ۴۹۱. ر.ک: المجروحین، ابن حبان؛ میزان الاعتدال، ذهبی.
  - ۴- ۴۹۲. لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۷.
  - ۵- ۴۹۳. همان.

## ۸ - حدیث ابن النجار

او در ذیل تاریخ بغداد به سندش از انس این مضمون را نقل کرده است که بین افراد سند آن محمد بن کثیر وجود دارد و ما قبلاً او را تضعیف نمودیم.

## ۹ - روایت ابن عساکر

او این مضمون را به سندش از حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده است که در سند آن محمد بن یونس قرشی کدیمی وجود دارد و دارقطنی او را متهم به وضع و جعل حدیث معرفی کرده است.

ابن حبان می گوید: او جعل حدیث می کرد، و به افراد ثقه بیش از هزار حدیث به دروغ نسبت داده است. ابن عدی نیز می گوید: او متهم به جعل حدیث است، لذا عموم مشایخ ما حدیث او را ترک کرده اند.

## ۱۰ - حدیث ابن ابی شیبہ

او نیز این مضمون را به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، که در سند آن موسی بن عبیده ربذی است. احمد بن حنبل درباره او می گوید: حدیثش نوشته نمی شود. نسائی و دیگران او را ضعیف دانسته و ابن عدی می گوید: ضعف در روایتش آشکار است. و ابن معین او را بی ارزش معرفی کرده و یحیی بن سعید می گوید: ما از حدیثش پرهیز می کنیم.

و در سند آن ابی معاذ وجود دارد که احمد بن حنبل از نقل روایت او منع کرده و ابن معین او را بی ارزش، و جوزجانی او را ساقط، و ابوداؤد و دارقطنی او را متروک معرفی کرده اند. (۱)

علاوه بر این خطاب «یا ابا الخطاب» که ابی معاذ از او روایت کرده، فردی مجهول و ناشناخته است.

## ۱۱ - روایات طحاوی

طحاوی این حدیث را با چهار سند در کتاب «مشکل الآثار» نقل کرده است:

ص: ۱۴۲

سند اول:

در این سند از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده که در آن محمد بن کثیر صنعای وجود دارد که قبلاً او را تضعیف کردیم.

سند دوم:

در سند دوم این مضمون را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن ابی جناب یحیی بن ابی حنیه کلبی وجود دارد که یحیی بن قطان، نقل روایت از او را حلال نمی شمرده است. فلاس او را متروک و نسائی و دارقطنی و عثمان بن ابی شیبه او را تضعیف کرده اند.<sup>(۱)</sup>

ابن حبان می گوید: او چیزی را که از ضعف شنیده بود، به ثقات نسبت می داد ... و لذا یحیی بن سعید قطان او را واهی شمرده و احمد بن حنبل حمله شدیدی بر او نموده است.<sup>(۲)</sup> مضافاً به این که شعبی هم در سند آن واقع است که او را تضعیف نمودیم.

سند سوم:

سند سوم را نیز از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن شعبی از حارث وجود دارد که قبلاً آن دو را تضعیف نمودیم.

سند چهارم:

سند چهارم را از ابو سعید خدری نقل کرده است، ولی در سند آن اصبع بن فرج قرار دارد که از موالیان بنی امیه بوده است.<sup>(۳)</sup> و نیز علی بن عباس قرار دارد که ابن حبان او را در کتاب المجروحین آورده و احتجاج به احادیثش را باطل دانسته است.<sup>(۴)</sup> و نیز کثیر النداء در سند آن واقع است که ذهبی او را در دیوان ضعف و متروکین آورده است.<sup>(۵)</sup>

## ۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم

او این مضمون را با سه سند نقل کرده، ولی هر سه سند را ابطال نموده است.<sup>(۶)</sup>

ص: ۱۴۳

۱- ۴۹۵. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۷۱.

۲- ۴۹۶. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳- ۴۹۷. تهذیب التهذیب، ترجمه اصبع بن فرج.



٤-٤٩٨. كتاب المجروحين، ج ٢، ص ١٠٤.

٥-٤٩٩. ديوان الضعفاء و المتروكين، ص ٢٥٦.

٦-٥٠٠. علل الحديث، ج ٢، ص ٣٨٢، چاپ سلفيّه مصر.

## ۱۳ - حدیث طبرانی

او نیز این مضمون را با دو سند نقل کرده است:

سند اول:

در این سند که از جحیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله است (۱)، خنیس بن بکر قرار دارد که صالح جزره او را تضعیف نموده، و بویصری در او نظر دارد. (۲)

سند دوم:

در این سند که انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مضمون را نقل کرده محمد بن کثیر قرار دارد که قبلاً او را تضعیف نمودیم.

## ۱۴ - حدیث ابن قتیبہ

او نیز این مضمون را در اول کتاب خود آورده، ولی در سند آن نوح بن ابی مریم قرار دارد که ابن حبان در شأن او گفته: او سندها را قلب می کرده است. وی از ثقات احادیثی نقل کرده که از حدیث اثبات نیست، لذا نمی توان در هیچ حالی به احادیثش احتجاج نمود. (۳)

مسلم و دیگران او را متروک الحدیث، و بخاری منکر الحدیث، و حاکم و ابن الجوزی او را اهل جعل حدیث دانسته اند. (۴) لذا ابن الجوزی احادیث جعلی او را در چند موضع ذکر کرده است. حاکم درباره او می گوید: همه چیز به او روزی داده شده به جز راستگویی. (۵)

### نتیجه

همه این ها احادیث سند داری بود که اهل سنت درباره این خبر نقل کرده اند. و واضح شد که هیچ یک از این سندها صحیح نیست. و برخی نیز این مضمون را به طور مرسل که از اقسام حدیث ضعیف است در کتاب های حدیثی خود آورده اند.

ص: ۱۴۴

۱- ۵۰۱. المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۸۵ و ۸۶.

۲- ۵۰۲. الزوائد، ج ۸، ص ۱.

۳- ۵۰۳. کتاب المجروحین، ج ۳، ص ۴۸.

۴- ۵۰۴. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۷۹؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۴۱.



اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده اند؛ در حالی که مطابق روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن سی سالگی هستند:

۱ - ابوهیره از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: اهل بهشت؛ در حالی که بلند قامت، بدون مو بر صورت، با موهای فری و سرمه کشیده و دارای سی سال هستند، وارد بهشت می شوند. جوانی آن ها تمام نشده و لباس هایشان کهنه نخواهد شد. (۱)

۲ - ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: هر کسی از اهل بهشت بمیرد؛ چه کوچک و چه بزرگ، سی ساله به بهشت وارد می شود و هرگز بر این سن افزوده نمی شود. اهل دوزخ نیز همین سن را دارند. (۲)

### اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه اعتراف به ناصبی بودن ابن تیمیه

#### اشاره

بدین جهت است که عدّه ای از علمای اهل سنّت نیز به ناصبی بودن و معاند بودن ابن تیمیه نسبت به اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده اند. اینک به برخی از عبارات آن ها اشاره می کنیم:

#### ۱ - ابن حجر عسقلانی

او در بخشی از شرح حال ابن تیمیه می گوید: «چه بسیار از مبالغه اش در توهین کلام رافضی (علامه حلی) که منجر به تنقیص و توهین به علی شد». (۳)

و در جایی دیگر می گوید: «ابن تیمیه در حقّ علی علیه السلام می گوید: او در هفده مورد اشتباهاتی با نصّ قرآن داشته است». (۴)

در جایی دیگر می گوید: «مردم درباره ابن تیمیه اختلاف دارند: برخی او را به

ص: ۱۴۵

۱- ۵۰۶. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۸۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۳۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۹۸.

۲- ۵۰۷. التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۳۷۵.

۳- ۵۰۸. لسان المیزان، ج ۶، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۴- ۵۰۹. الدرر الكامنه، ج ۱، ص ۱۵۳.

تجسیم نسبت می دهند و گروهی نیز او را به کفر و عده ای به نفاق نسبت داده اند، به جهت نسبت نا روایی که به علی علیه السلام می دهد»<sup>(۱)</sup>.

## ۲ - ابن حجر هیثمی

او درباره ابن تیمیه می گوید: «وی کسی است که خداوند متعال، او را خوار و گمراه و کور و کر و ذلیلش کرد. صاحبان علم به این مطلب تصریح نموده اند»<sup>(۲)</sup>.

## ۳ - علامه زاهد کوثری

او در بخشی از کلماتش در ردّ ابن تیمیه می گوید: «... از کلمات او آثار بُغض و دشمنی با علی علیه السلام ظاهر می گردد»<sup>(۳)</sup>.

## ۴ - شیخ عبدالله غماری

او در بخشی از ردّیه اش علیه ابن تیمیه می گوید: «علمای عصرش او را به جهت انحرافش از علی علیه السلام به نفاق نسبت دادند»<sup>(۴)</sup>.

## ۵ - حسن بن علی سقاف

او می گوید: «ابن تیمیه کسی است که او را شیخ الاسلام می نامند و گروهی نیز به کلماتش استدلال می کنند؛ در حالی که او ناصبی و دشمن علی است و به فاطمه علیها السلام نسبت نفاق داده است»<sup>(۵)</sup>.

## ۶ - علامه شیخ کمال الحوت

او نیز در ردّ خود بر ابن تیمیه بابی را به نام (افتراءات ابن تیمیه بر امام علی علیه السلام) به این موضوع اختصاص داده است<sup>(۶)</sup>.

## ۷ - شیخ عبدالله حبشی

او می گوید: «ابن تیمیه، علی بن ابی طالب علیه السلام را سرزنش می کرد و می گفت: جنگ های او به ضرر مسلمین بوده است»<sup>(۷)</sup>.

ص: ۱۴۶

۱- ۵۱۰. الدرر الکامنه، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲- ۵۱۱. الفتاوی الحدیثیه، ص ۱۱۴.

۳- ۵۱۲. الحاوی فی سیره الطحاوی، ص ۲۶.

٤-٥١٣. الرسائل الغماريه، ص ١٢٠ و ١٢١.

٥-٥١٤. التنبيه و الرد، سقاف، ص ٧.

٦-٥١٥. التوفيق الرباني في الرد على ابن تيميه، ص ٨٥.

٧-٥١٦. المقالات السنيه، ص ٢٠٠.

سلیمان بن صالح خراشی در کتاب خود در دفاع از ابن تیمیه می گوید: «از شیخ حسن مالکی شنیدم که در یکی از مجالس می گفت: در ابن تیمیه مقداری نصب و عداوت علی وجود دارد».(۱)

### ۹ - ناصر الدین البانی {محدث و هابی}

وی بعد از تصحیح حدیث «ولایت» {و هو - یعنی علی - ولی کل مؤمن بعدی} که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است، می گوید: «عجیب این که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه، این حدیث را تکذیب و انکار می کند،(۲) همان کاری که با حدیث سابق کرد، با وجود سندهای صحیح که برای حدیث وجود دارد و این چیزی جز تسرع و مبالغه گویی در ردّ بر شیعه نیست».(۳)

### حکم بغض امیر مؤمنان علی علیه السلام

با مراجعه به روایات اهل سنت پی می بریم که پیامبر صلی الله علیه و آله عموم مردم را از بغض و عداوت و دشمنی با حضرت علی علیه السلام منع کرده است. اینک به ذکر برخی از روایات اشاره می کنیم.

۱ - ابو رافع می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را به عنوان امیر بر یمن فرستاد، با حضرت شخصی از قبیله اسلم به نام عمرو بن شاس اسلمی حرکت کرد. او از یمن بازگشت؛ در حالی که علی علیه السلام را مذمت نموده و شکایت می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را به سوی او فرستاد و فرمود: خفه شو ای عمرو! آیا از علی ظلمی در حکم یا لغزشی در تقسیم مشاهده کردی؟ او گفت: هرگز. حضرت فرمود: پس برای چه، مطلبی را می گویی که به من رسیده است؟ او گفت: جلوی بغض را نمی توانم بگیرم. حضرت چنان غضبناک شد که نتوانست جلوی خود را بگیرد به حدّی که غضب در چهره او

ص: ۱۴۷

۱- ۵۱۷. نحو انقاذ التاريخ الاسلامی، ص ۳۵.

۲- ۵۱۸. منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۳- ۵۱۹. سلسله الاحادیث الصحیحه، رقم حدیث ۲۲۲۳.

نمایان شد، آن گاه فرمود: «من أبغضه فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله، ومن أحبّه فقد أحبّني، ومن أحبّني فقد أحبّ الله تعالى»؛<sup>(۱)</sup> «هر کس علی را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد به طور حتم خدا را دشمن داشته است. و هر کس علی را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد به طور حتم خدا را دوست داشته است.»

۲- رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «یا علی! أنت سیّد فی الدنیا، سیّد فی الآخرة، حبیبک حبیبی وحبیبی حبیب الله وعدوک عدوی، وعدوی عدوّ الله، والویل لمن أبغضک بعدی»؛<sup>(۲)</sup> «ای علی تو آقای در دنیا و آقای در آخرتی، دوستدار تو دوستدار من است و دوستدار من دوستدار خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر کسی که بعد از من تو را دشمن بدارد.»

۳- و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن أحبّک وصدق فیک وویل لمن أبغضک وکذب فیک»؛<sup>(۳)</sup> «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در مورد تو راست بگوید. و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در مورد تو دروغ بگوید.»

۴- هم چنین به سند صحیح از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که بعد از حدیث غدیر و ابلاغ ولایت حضرت علی علیه السلام فرمود: «اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه ...»؛<sup>(۴)</sup> «بار خدایا! دوست بدار هر کس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که علی را دشمن دارد ...».

این حداقل معنایی است که می توان برای این حدیث کرد.

۵- و نیز فرمود: «عادی الله من عادی علیاً»؛<sup>(۵)</sup> «خدا دشمن بدارد کسی را که علی را دشمن بدارد.»

۶- ابن عساکر از محمد بن منصور نقل کرده که گفت: ما نزد احمد بن حنبل بودیم که شخصی به او گفت: ای اباعبدالله! چه می گویی درباره حدیثی که روایت می شود که

ص: ۱۴۸

۱- ۵۲۰. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴، ح ۱۴۷۳۷.

۲- ۵۲۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۴۰.

۳- ۵۲۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۵، ح ۴۶۵۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۱۵۹۹.

۴- ۵۲۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۰۱، ح ۱۸۵۰۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۴۵۷۶.

۵- ۵۲۴. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹.



علی علیه السلام فرمود: من تقسیم کننده آتشم؟ او گفت: چه چیز باعث شده که این حدیث را انکار می کنید؟ آیا برای ما روایت نشده که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ «دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق».

ما گفتیم: آری. احمد گفت: پس مؤمن کجاست؟ گفتند: در بهشت. گفت: و منافق کجاست؟ گفتند: در آتش. احمد گفت: پس علی تقسیم کننده آتش است. (۱)

## صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

### صفات دشمنان حضرت علی علیه السلام

با مراجعه به روایات پی می بریم که رسول خدا صلی الله علیه وآله صفات و خصوصیات را برای دشمنان حضرت علی علیه السلام ذکر کرده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

#### ۱ - خبث ولادت

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «لَا يَبْغُضُكَ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا مَا دَعَى وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَّا الْيَهُودِيَّ وَلَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا الشَّقِيَّ»؛ (۲) «دشمن ندارد تو را از عرب مگر زنازاده، و از انصار مگر یهودی و از سایر مردم مگر انسان با شقاوت».

ابن عساکر از ثابت و او از انس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله علی را در روز خیبر معرفی کرد و فرمود: «... یا أَيُّهَا النَّاسُ! اِمْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحَبِّهِ، فَإِنَّ عَلِيًّا لَا يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ، وَلَا يَبْعُدُ عَنْ هُدًى، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَهُوَ مِنْكُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَلَيْسَ مِنْكُمْ»؛ «ای مردم! فرزندان خود را با حبّ علی امتحان نمایید؛ زیرا علی شما را دعوت به ضلالت نمی کند و از هدایت دور نمی نماید. پس هر فرزندی که او را دوست بدارد او از شما است و هر فرزندی که او را دشمن بدارد از شما نیست».

انس بن مالک می گوید: بعد از خیبر کسی بود که فرزند خود را بر شانه اش سوار می کرد، آن گاه در بین راه علی می ایستاد و چون نظرش به حضرت می افتاد بچه را رو به او کرده و می گفت: ای فرزندم! آیا این مردی که می آید را دوست داری؟ اگر بچه

ص: ۱۴۹

۱- ۵۲۵. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۱، ح ۸۱۳۲؛ طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- ۵۲۶. مناقب خوارزمی، ص ۳۲۳، ح ۳۳۰.

می گفت: آری، او را می بوسید و اگر می گفت: خیر، او را بر زمین می زد و به او می گفت: برو به مادرت ملحق شو، و پدرت را به اهل مادرت ملحق مکن؛ زیرا من به فرزندی که علی بن ابی طالب را دوست ندارد احتیاج ندارم. (۱)

## ۲- نفاق

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می فرماید: «والَّذِي فَلَقَ الْحَبَّ وَبَرَأَ النَّسَمَ، إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ: إِنَّهُ لَا يَجِبُنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ»؛ (۲) «قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را به خوبی خلق کرد، همانا عهدی است از جانب پیامبر امی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

ام سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله همیشه می فرمود: «لَا يَحِبُّ عَلِيًّا مُنَافِقٌ وَلَا يَبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ»؛ (۳) «هیچ گاه منافق علی را دوست ندارد و مؤمن نیز او را دشمن ندارد.»

ص: ۱۵۰

- 
- ۱- ۵۲۷. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۸، ح ۸۸۸.
  - ۲- ۵۲۸. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰، ح ۱۳۱، کتاب الایمان؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱، ح ۳۷۳۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۶۴۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲، ح ۱۱۴.
  - ۳- ۵۲۹. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۹، ح ۳۷۱۷؛ المصنّف، ابن ابی شیبّه، ج ۱۲، ص ۷۷، ح ۱۲۱۶۳.

ابوذر غفاری می گوید: «ماکتنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله إلّا بثلاث: بتكذيبهم الله ورسوله، والتخلف عن الصلاة، وبغضهم على بن أبي طالب»؛(۱) «ما منافقين را در عهد رسول خداصلی الله علیه وآله تنها با سه خصلت می شناختیم: به تکذیب خدا و رسول و تخلف از نماز و بغض علی بن ابی طالب.»

ابوسعید خدری می گوید: «کنّا نعرف المنافقين - نحن معشر الأنصار - ببغضهم علیاً»؛(۲) «ما جماعت انصار، منافقين را با دشمنی علی می شناختیم.»

### ۳ - فسق

ابوسعید خدری از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «لا یبغض علیاً إلّا منافق أو فاسق أو صاحب دنیا»؛(۳) «علی را به جز منافق یا فاسق یا دنیا طلب دشمن ندارد.»

### دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام

#### دفاع ابن تیمیه از مخالفان اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمه کسی بود که نه تنها با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشت بلکه از مخالفان آنان نیز دفاع می نمود. ما در این بحث به نمونه هایی از این موارد اشاره می کنیم:

#### ۱ - ادّعی افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام!!

#### ۱ - ادّعی افضلیت عمر بر امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «و اما عمر، پس استفاده علی از او بیش از استفاده عمر از او بود ...».(۴)

#### پاسخ

اولاً: خلیفه دوم چه علمی داشته تا بخواهد حضرت علی علیه السلام از او استفاده ببرد. اینک به برخی از آرا و فتاوی او اشاره می کنیم تا برای خوانندگان این مطلب روشن شود.

۱ - حکم به، به جا نیوردن نماز برای کسی که جنب بوده و آب در دسترس او نیست.(۵)

۲ - عدم معرفت به حکم شکایات نماز.(۶)

۳ - مسروق بن اجدع می گوید: روزی عمر بر منبر رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفت و گفت: ای مردم! چرا مهر زنان را زیاد قرار می دهید، رسول خداصلی الله علیه وآله و اصحابش مهر را چهارصد درهم و کمتر قرار می دادند... زنی در مجلس حاضر بود، گفت: آیا

- 
- ١- ٥٣٠. الرياض النضرة، ج ٣، ص ١٦٧؛ كثر العمال، ج ١٣، ص ١٠٦، ح ٣٦٣٤٦.
  - ٢- ٥٣١. سنن ترمذی، ج ٥، ص ٥٩٣، ح ٣٧١٧.
  - ٣- ٥٣٢. تاریخ دمشق، ج ٤٢، ص ٢٨٥، ح ٨١١٧.
  - ٤- ٥٣٣. منهاج السنه، ج ٨، ص ٢٧٩.
  - ٥- ٥٣٤. صحیح مسلم، ج ١، ص ٣٥٥، ح ١١٢؛ سنن ابی داود، ج ١، ص ٨٨، ح ٣٢٢.
  - ٦- ٥٣٥. مسند احمد، ج ١، ص ٣١٧، ح ١٦٨٠؛ سنن بیهقی، ج ٢، ص ٣٣٢.

نشینده ای آنچه را که خداوند در قرآن نازل کرده است؟ عمر گفت: کدامین آیه؟ زن گفت: آیا نشینده ای که خداوند می فرماید: { وَآتَيْتُمْ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا }؛ (۱) «و مال فراوانی [به عنوان مهر] به او پرداخته اید.» عمر گفت: بار خدایا! ما را ببخش، تمام مردم از عمر دانا ترند. (۲)

۴ - جهل خلیفه به کلمه «اب» در آیه: { وَفَاكِهَةٌ وَأَبٌ } (۳).

۵ - جهل خلیفه به تأویل قرآن. (۴)

۶ - ابی سلمه بن عبدالرحمن می گوید: عمر بن خطاب نماز مغرب را با مردم به جای آورد ولی قرائت را فراموش نمود. بعد از نماز به او گفتند: قرائت به جای نیاوردی. عمر گفت: رکوع و سجود من چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. عمر گفت: پس باکی نیست. (۵)

۷ - جهل خلیفه به کیفیت طلاق کنیز. (۶)

۸ - جهل خلیفه به سنت مشهور. (۷)

۹ - اجتهاد خلیفه در گریه بر مرده. (۸)

۱۰ - ابن ابی ملیکه می گوید: عمر درباره بچه ای از اهل عراق که دزدی کرده بود چنین نوشت: او را وَجِبْ کنید، اگر شش وجب بود دست او را قطع کنید. او را وجب کردند، دیدند که یک بند انگشت کمتر است، لذا او را رها نمودند. (۹)

۱۱ - از عمر بن خطاب در مورد مردی سؤال شد که زنش را در جاهلیت دو طلاق

ص: ۱۵۲

۱- ۵۳۶. سوره نساء، آیه ۲۰.

۲- ۵۳۷. سیره عمر، ص ۱۳۷؛ درّ المنثور، ج ۲، ص ۴۶۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۳۳.

۳- ۵۳۸. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۵۵۹؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

۴- ۵۳۹. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۶۲۸؛ عمده القاری، ج ۹، ص ۲۴۰.

۵- ۵۴۰. سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۸۱؛ المصنّف، عبدالرزاق، ج ۲، ص ۱۲۲؛ ح ۲۷۴۸.

۶- ۵۴۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۳۸۹.

۷- ۵۴۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۶۱؛ کتاب الآداب؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۷؛ ح ۱۹۵۶.

۸- ۵۴۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۳، ۵۵۱؛ ح ۲۱۲۸ و ۳۰۹۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۱۰؛ ح ۴۸۶۹.

۹- ۵۴۴. المصنّف، ابن ابی شیبّه، ج ۹، ص ۴۸۶ و ۴۸۷؛ ح ۸۲۰۶ و ۸۲۱۱.

داده و در اسلام نیز یک طلاق داده است. او گفت: من تو را نه امر می کنم و نه نهی. عبدالرحمن در آنجا حاضر بود و گفت: لکن من دستور می دهم که طلاق را در شرک به حساب نیاوری. (۱)

۱۲ - خرشه بن حر می گوید: «عمر بن خطاب را دیدم که بر کف دستان مردان به جهت روزه گرفتن در ماه رجب می زد تا دستان خود را بر غذا وارد کنند و می گفت: رجب! و نمی دانی رجب چیست؟ همانا رجب ماهی است که اهل جاهلیت آن را تعظیم می کردند و چون اسلام آمد رها شد». (۲)

این در حالی است که روزه ماه رجب از مستحبات نزد فریقین بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ماه روزه می گرفته است. (۳)

ثانیاً: استفاده عمر بن خطاب از حضرت علی علیه السلام از مسلمات است. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - روزی زنی که بچه شش ماهه به دنیا آورده بود را نزد عمر آوردند. دستور داد تا او را سنگباران کنند. خواهرش نزد حضرت علی علیه السلام آمد و عرض کرد: عمر می خواهد خواهرم را سنگسار کند، تو را به خدا سوگند می دهم اگر برای او عذری می دانی مرا خبر ده. حضرت فرمود: آری برای او عذری است ... آن گاه فرمود: خداوند می فرماید: { وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِينَ عَنْ أَوْلَادِهِنَّ خَوْلِينَ كَامِلِينَ }؛ (۴) «و مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند.» نیز فرمود: { وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا }؛ (۵) «و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است.»

و نیز فرمود: { وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ }؛ (۶) «و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد.» نتیجه این که: حدّ اقلّ حمل، شش ماه است ... (۷)

ص: ۱۵۳

- ۱- ۵۴۵. کنز العمال، ج ۹، ص ۶۶۸، ح ۲۷۹۰۵.
- ۲- ۵۴۶. المصنّف، ابن ابی شیبّه، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۹۱.
- ۳- ۵۴۷. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۹۶، ح ۱۸۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۱۳، ح ۱۷۹.
- ۴- ۵۴۸. سوره بقره، آیه ۲۳۳.
- ۵- ۵۴۹. سوره احقاف، آیه ۱۵.
- ۶- ۵۵۰. سوره لقمان، آیه ۱۴.
- ۷- ۵۵۱. المصنّف، عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۵۰، ح ۱۳۴۴۴؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲.

۲- ابن عباس می گوید: زن دیوانه ای را که زنا داده بود به نزد عمر آوردند، عمر با عده ای درباره حکم آن زن مشورت کرد، آن گاه دستور داد تا او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام که از آنجا عبور می کرد فرمود: گناه این زن چیست؟ گفتند: این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا داده و عمر امر کرده تا او را سنگسار کنند. حضرت فرمود: او را برگردانید. آن گاه به نزد عمر آمد و فرمود: آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قلم مؤاخذه از سه دسته برداشته شده است: از بچه تا بالغ گردد، و از خواب تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل گردد؟ این زن دیوانه فلان قبیله است، و شاید در حال جنونش دست به چنین کاری زده است، آن گاه زن را رها کرد و عمر که در آنجا بود به علامت تأیید، تکبیر گفت. (۱)

۳- زن آبستنی را نزد عمر آوردند که اعتراف به زنا کرده بود. عمر دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت علی علیه السلام او را دید، فرمود: این زن را کجا می برید؟ گفتند: عمر دستور داده تا او را سنگسار کنیم. حضرت او را برگرداند و فرمود: تو اگر سلطه بر این زن داری چه حقی بر آن بچه ای داری که در شکم او قرار دارد؟ ... عمر آن زن را رها کرد و در آن هنگام گفت: زنان عاجزند که مثل علی بن ابی طالب را بزنند، اگر علی نبود به طور حتم عمر هلاک شده بود. (۲)

ثالثاً: در هیچ مدرک معتبری وجود ندارد که حضرت علی علیه السلام در مسأله ای فقهی یا حکم قضایی، به عمر مراجعه کرده و از او استفاده کرده باشد.

## ۲- تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام

### ۲- تقدیم سه خلیفه بر امام علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «مردم ابوبکر را مقدم داشتند؛ زیرا او برتر بود». (۳)

و او در افضلیت عمر به این حدیث استدلال کرده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر من در میان شما مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد». (۴)

ص: ۱۵۴

- 
- ۱- ۵۵۲. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۴۰، ح ۴۳۹۹ و ۴۴۰۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۹، ح ۲۰۴۲؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲۳۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۱.
  - ۲- ۵۵۳. الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۴۳؛ ذخائر العقبی، ص ۸۰.
  - ۳- ۵۵۴. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۶۵.
  - ۴- ۵۵۵. همان، ج ۶، ص ۵۵.

اولاً: ابن تیمیه برای اثبات مدّعی خود به احادیثی تمسّک کرده که خود اهل سنّت به جعلی بودن یا ضعیف بودن آن ها اعتراف کرده اند.

از باب نمونه: حدیث «لولم ابعث لبعث عمر» را ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» که مخصوص احادیث جعلی است، آورده است. برای روشن شدن بیشتر این مطلب به جلد پنجم «الغدیر» مراجعه شود.

ثانیاً: چگونه ابوبکر برتر و افضل از امام علی علیه السلام است؛ در حالی که آن حضرت مشمول آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مودّت، آیه شراء، آیه مباحله و آیات مدح دیگر است. و نیز اوست که برادر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در کعبه متولد شد. و از طفولیت تحت تربیت الهی به توسط پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. بر هیچ بتی سجده نکرد و لذا موصوف به «کرم الله وجهه» شد.

او اولین مؤمن به اسلام و محبوب ترین خلق به سوی خداوند بود. نور او و نور رسول خدا صلی الله علیه و آله از یک منشأ بود و از زاهدترین و شجاع ترین و داناترین افراد به حساب می آمد.

برای تحقیق بیشتر و بررسی مصادر تاریخی و حدیثی و اطلاع از متن این اخبار و روایات می توانید به کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» (۱) از نویسنده مراجعه نمایید.

### ۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

### ۳ - ادّعی عدم رضایت یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «یزید اظهار رضایت به قتل حسین نکرد، بلکه اعلان ناراحتی و دردمندی بر قتل او نمود» (۲).

اولاً: از تاریخ به طور وضوح استفاده می شود که یزید راضی به کشته شدن

ص: ۱۵۵

۱- ۵۵۶. شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۲، ص ۶۵۴ - ۶۶۴.

۲- ۵۵۷. رأس الحسین، ص ۲۰۷.



امام حسین علیه السلام بوده و لذا از این امر خشنود بوده است. و مطابق روایات، هر کس بر عمل قومی راضی باشد از جمله آنان خواهد بود. اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می کنیم:

۱ - یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت» (۱).

۲ - یعقوبی می نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت ...» (۲).

۳ - و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او به جهت این پیروزی تبریک بگویند. (۳)

۴ - مقریزی و دیگران نقل کرده اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، شروع به کوبیدن با قضیب به دندان های حضرت نمود و شعر خواند ... آن گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند. (۴)

و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد. (۵)

۵ - سیوطی می نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را و ابن زیاد و با او یزید را» (۶).

۶ - از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت: احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می گوئیم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله انجام داد، و آل رسول خدا صلی الله علیه وآله را به اسیری به شام بر روی هودج های شتران فرستاد» (۷).

۷ - ذهبی می گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود. مسکر می آشامید

ص: ۱۵۶

---

۱- ۵۵۸. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۵۹.

۲- ۵۵۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- ۵۶۰. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۹.

۴- ۵۶۱. الخطط، مقریزی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۵- ۵۶۲. البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۲.

۶- ۵۶۳. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۷.

۷- ۵۶۴. مرآه الزمان، ج ۸، ص ۴۹۶؛ صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۶۳۴.

و منکرات انجام می داد. دولتش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حرّه ختم نمود». (۱)

۸- ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می نویسد: «همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می آید که تأکید کننده فسق او به حساب می آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود». (۲)

ثانیاً: مسعودی و دیگران نقل کرده اند که: «یزید همیشه اهل طرب بود ... روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زیاد قرار داشت. و این بعد از کشتن حسین علیه السلام بود. آن گاه رو به ساقی کرده و گفت:

إسقنی شربه ترّوی مشاشی

ثمّ مل فاسقٍ مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ والامانه عندی

و لتسدید مغنمی و جهادی (۳)

«مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن.

او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. به جهت تأیید غنیمت ها و جهاد من چنین کن.»

سبط بن جوزی می نویسد: «یزید، ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده، منزلتش را رفیع گردانید. و نیز او را بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آوازه خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود». (۴)

ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد. (۵)

ثالثاً: از تاریخ استفاده می شود که یزید - بعد از آن که ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانید - جوایز بسیاری برای او فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد.

ص: ۱۵۷

۱- ۵۶۵. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹.

۲- ۵۶۶. مقدمه ابن خلدون، ص ۱۸۱.

۳- ۵۶۷. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷.

۴- ۵۶۸. تذکره الخواص، ص ۲۶۰.

۵- ۵۶۹. کتاب الفتوح ج ۵ ص ۲۵۲

۱- ابن اثیر می نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت».(۱)

۲- طبری نقل می کند: «چون عبیدالله بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهای آنان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عبیدالله منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد».(۲)

رابعاً: از نصوص تاریخی استفاده می شود که یزید نه تنها ابن زیاد را به جهت کشتن امام حسین علیه السلام توبیخ نکرد، بلکه از توبیخ او نیز جلوگیری نمود.

طبری و دیگران نقل کرده اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند، یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!»(۳)

این حرکت و چنین دفاع سرسخت از ابن زیاد، نه تنها دلیل بر رضایت یزید بر عمل ابن زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او بوده است.

#### ۴- انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

#### ۴- انکار انتقال سر مبارک امام حسین علیه السلام به شام

ابن تیمیه می گوید: «انتقال سر حسین به شام در زمان یزید، اصل و اساسی ندارد».(۴)

#### پاسخ

اولاً: از تاریخ استفاده می شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: «یزید در نامه ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان، عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هر گاه این نامه من به دست رسید حسین بن

ص: ۱۵۸

۱- ۵۷۰. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲- ۵۷۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۸.

۳- ۵۷۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۹.

۴- ۵۷۳. رأس الحسین علیه السلام، ص ۲۰۷؛ الوصیة الکبری، ص ۲۰۶.

علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند آن دو را بزن و سرهایشان را به نزد من بفرست ...» (۱)

ثانیاً: ابن اثیر می نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آنچه انجام داده بود او را مسرور ساخت.» (۲)

ثالثاً: طبری نقل می کند: «آن گاه یزید به مردم اجازه داد تا بر او وارد شوند. مردم داخل دارالاماره یزید شدند؛ در حالی که سر حسین علیه السلام مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلوی حسین علیه السلام می کوبید ... شخصی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه و آله به نام ابو برزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی ات بر گلوی حسین علیه السلام میکوبی؟ آگاه باش! تو چوبت را بر جایی میکوبی که من دیدم رسول خداصلی الله علیه و آله آن جا را می بوسید. ای یزید! در روز قیامت خواهی آمد؛ در حالی که شفیع تو ابن زیاد است. ولی حسین علیه السلام در روز قیامت خواهد آمد؛ در حالی که شفیعش محمدصلی الله علیه و آله است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت.» (۳)

رابعاً: ابن اثیر نقل می کند: «آن گاه یزید بر مردم اذن داد تا بر او وارد شوند؛ در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد.» (۴)

اگر یزید بر شهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنا بر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟!

ص: ۱۵۹

۱- ۵۷۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۰ و ۱۱.

۲- ۵۷۵. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۵۴؛ کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۵۲.

۳- ۵۷۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

۴- ۵۷۷. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸.

سیوطی می نویسد: «هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آن ها خوشحال گشت، ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته اند لذا اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و این حق مردم بود که او را دشمن بدارند».(۱)

سبط بن جوزی نقل کرده: هنگامی که سر حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون آن این است که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد».(۲)

## ۵ - انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام

### ۵ - انکار به اسارت بردن حریم امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «یزید حریمی از حسین را به اسیری نگرفت، بلکه اهل بیت او را اکرام نمود».(۳)

#### پاسخ

اولاً: طبری و دیگران نقل کرده اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت ابن زیاد را بر این عمل تویخ و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و به او گفت: ساکت باش!»(۴)

ثانیاً: ابن اثیر می نویسد: «اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را بر یزید فرستاد ... آن گاه نامه ای از طرف یزید به ابن زیاد فرستاده شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام ارسال دارد ...»(۵)

ص: ۱۶۰

- 
- ۱- ۵۷۸. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۸.
  - ۲- ۵۷۹. تذکره الخواص، ص ۲۳۵.
  - ۳- ۵۸۰. منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۲۶.
  - ۴- ۵۸۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۹.
  - ۵- ۵۸۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۴.

## ۶- انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

### ۶- انکار امر یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «پس یزید امر به کشتن حسین و حمل سر او در مقابلش نکرد، و هرگز چوب به دندان های او نکوبید، بلکه این ابن زیاد بود که چنین اعمالی را انجام داد...» (۱).

#### پاسخ

اولاً: ابن اعثم نقل می کند که ولید بن عقبه در نامه ای به یزید از اتفاقی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زبیر افتاد او را باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه ای به او چنین می نویسد: «هر گاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است از دست ما نمی تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می دهم و نزد من جایزه و بهره ای زیادتر داری...» (۲).

ثانیاً: ابن عساکر می نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، وی نامه ای به عبیدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و او را به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد.» (۳).

ابن اعثم می نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و با آن شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید.» (۴).

سیوطی می گوید: «یزید در نامه ای به والی خود در عراق - عبیدالله بن زیاد - دستور جنگ با حسین را صادر نمود.» (۵).

ص: ۱۶۱

۱- ۵۸۳. سؤال فی یزید و معاویه، ص ۱۶.

۲- ۵۸۴. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، جزء ۵، ص ۱۸.

۳- ۵۸۵. تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸.

۴- ۵۸۶. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۸۹.

۵- ۵۸۷. تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۳.

ابن اعثم می نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد».<sup>(۱)</sup>

سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما ای بنی زیاد بر آل ابو سفیان واجب شد».<sup>(۲)</sup>

هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی اش نشاند و بر زنانش وارد کرد و به آوازه خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن ... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به وی واگذار نمود.<sup>(۳)</sup>

ثالثاً: یعقوبی می نویسد: «حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود؛ در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته و از او دعوت کرده اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است ... اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب و پدرت باز خواهیم گرداند. پس پرهیز که وقت از دست تو فوت نشود».<sup>(۴)</sup>

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عبیدالله بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرده و او را در صورت نافرمانی تهدید نیز کرده است.

رابعاً: ابن اعثم و دیگران نقل کرده اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه ای به ابن زیاد از فرود آمدن امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا خبر داد. ابن زیاد در نامه ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد؛ ای حسین! به من

ص: ۱۶۲

۱- ۵۸۸. الفتوح، ابن اعثم، مجلد ۳، ج ۵، ص ۱۳۵.

۲- ۵۸۹. همان، ص ۱۳۶.

۳- ۵۹۰. تذکره الخواص، ص ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷.

۴- ۵۹۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۸، ص ۱۹.

خبر رسیده که در کربلا فرود آمده ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آن که تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید باز گردانم» (۱).

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عیدالله را در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

## ۷- انکار واقعه حرّه

### ۷- انکار واقعه حرّه

ابن تیمیه می گوید: «یزید جمیع اشراف را نکشت و تعداد کشته ها نیز به ده هزار نفر نرسید، و خون ها نیز به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و روضه او نرسید، و نیز کشتار در مسجد او واقع نشد» (۲).

### پاسخ

واقعه حرّه، رخدادی بس تلخ و سنگین است که به سال ۶۳ ه.ق در روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست.

«حرّه» در لغت به سرزمین های سنگلاخ و ناهمواری گفته می شود که دارای سنگ های سیاه بوده، عبور از آن ها به دشواری صورت می گیرد (۳). واقعه حرّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن؛ یعنی از ناحیه سرزمین های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است (۴).

واقعه حرّه رابه حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت ترین حوادث سلطنت بنی امیه به حساب آورد. ابن مشکویه می نویسد: «واقعه حرّه از سهمگین ترین و سخت ترین وقایع است» (۵).

### عوامل قیام مردم مدینه

### عوامل قیام مردم مدینه

قیام مردم مدینه در سال ۶۳ ه.ق علیه سلطنت یزید و سلطه امویان، بیش از هر چیز

ص: ۱۶۳

۱- ۵۹۲. الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- ۵۹۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۵ و ۵۷۶.

۳- ۵۹۴. لسان العرب، ماده حرر.

۴- ۵۹۵. عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۲۳۸.





اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست‌ها و برنامه‌های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبدالله بن حنظله و گروه قریش، عبدالله بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کرد.<sup>(۱)</sup>

این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

## ۱ - احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته‌اند. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند.

بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود تا روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده‌اند که نه از کار سیاست چیزی می‌داند و نه حریم‌های دینی را پاس می‌دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد.

عثمان بن محمد بن ابی سفیان - حاکم مدینه - گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده و اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و با بخشش‌هایش آنان را ساکت کند.<sup>(۲)</sup>

یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجه آن‌ها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلانه‌اش بی‌کفایتی خود را به آن‌ها ثابت کرد.<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۶۴

۱- ۵۹۷. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸.

۲- ۵۹۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ عقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۵.

۳- ۵۹۹. الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹.

آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند. آنان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می زدند ما از نزد کسی می آییم که دین ندارد، شراب می خورد، تنبور می نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می برد و نماز را ترک می نماید. (۱)

مردم از عبدالله بن حنظله پرسیدند: چه خبر آورده ای؟ گفت: از نزد مردی می آییم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می جنگم. مردم گفتند: ما شنیده ایم که یزید به تو پول و هدیه هایی داده است. عبدالله گفت: درست شنیده اید. ولی من آن ها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند. (۲)

سیوطی می نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده روی کرد». (۳)

## ۲ - واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن خلدون می نویسد: «چون ستم یزید و کارگزارانش فراگیر شد و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند». (۴)

وقتی که بشیر بن جذلم خبر شهادت امام حسین علیه السلام و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد. زنان مدینه بی پرده از خانه ها بیرون آمدند و به طرف دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه ای که هیچ مرد و زنی نماند جز این که با پای برهنه بیرون می دوید و فریاد می زد «وامحَمَّداه، واحسیناه»؛ مثل روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود. (۵)

امام سجاد علیه السلام خطبه ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد. از سوی دیگر، زینب کبری علیها السلام و مادران شهیدان کربلا، هر یک فضای گسترده ای از محیط

ص: ۱۶۵

۱- ۶۰۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۳۳.

۲- ۶۰۱. همان.

۳- ۶۰۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹.

۴- ۶۰۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۵- ۶۰۴. مقتل ابی مخنف، ص ۲۰۰.

جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آنچه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می داد.

### ۳ - نابسامانی های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش های ناشایست اخلاقی و تصمیم گیری های ناشیانه سیاسی بود که مردم مدینه شاهد آن بودند. عبدالله بن زبیر در نامه ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می نویسد: «تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده ای که به هیچ وجه توجهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی کند، و حال آن که اگر مرد نرم خوبی را گسیل می داشتی، امید می داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد».<sup>(۱)</sup>

به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد،<sup>(۲)</sup> و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حرّه اتفاق افتاد.<sup>(۳)</sup>

همه این عوامل عقده هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرّقه ای داشت و آن جرّقه به وجود آمد. ابن مینا نماینده تام الاختیار یزید در جمع آوری اموال او در مدینه بود، می کوشید تا اموال گردآمده را از محلّ حرّه خارج کند که معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آن ها را توقیف کردند.<sup>(۴)</sup>

ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمد بن ابی سفیان، والی مدینه گزارش داد ... او نیز موضوع را طی نامه ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت.

یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آن ها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگد مال خواهم نمود».<sup>(۵)</sup>

ص: ۱۶۶

۱- ۶۰۵. نهاییه الارب، ج ۶، ص ۲۱۶.

۲- ۶۰۶. همان.

۳- ۶۰۷. المعارف، ص ۳۴۵.

۴- ۶۰۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۰۶.

۵- ۶۰۹. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

عبدالله بن حنظله، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند. (۱)

مردم مدینه پس از بیعت با عبدالله بن حنظله در روز اول ماه محرم ۶۳ ه.ق، عثمان بن محمد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی امیه و وابستگان آن ها و نیز قریشیانی را که با بنی امیه هم عقیده بودند و شمار آن ها به هزار تن می رسید در خانه مروان حکم زندانی ساختند، بدون آن که آسیبی به آن ها برسد. (۲)

امیر مدینه پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند». (۳)

یزید شب هنگام به مسجد آمد و بر بالای منبر رفت و بانگ برآورد که ای اهل شام! عثمان بن محمد - والی مدینه - به من نوشته است که اهل مدینه، بنی امیه را از شهر رانده اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سرسبزی و آبادی وجود نداشته باشد برایم گوارتر از شنیدن این خبر است. (۴)

### اعزام نیرو به مدینه

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فہری و سپس عمرو بن سعید اشدق و پس از او عبیدالله بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند. (۵)

سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مزی شد و یزید او را

ص: ۱۶۷

۱- ۶۱۰. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

۲- ۶۱۱. همان؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۳- ۶۱۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴- ۶۱۳. الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۹؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۴۶.

۵- ۶۱۴. الفتوح، ج ۳، ص ۱۷۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۷۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱.

به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه گماشت. او که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی سال بود این مسؤلیت را پذیرفت. (۱)

منادیان حکومتی جار می زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می شد در همان ساعت صد دینار به او می دادند. مدتی نگذشت که حدود دوازده هزار نفر گرد آمدند. (۲) و بنابر نقلی دیگر بیست هزار نفر سواره و هفت هزار نفر پیاده آماده شدند. یزید به هر کدام از سواره ها دویست دینار و برای هر کدام از پیاده های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند. (۳)

یزید قریب به نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می کرد. (۴)

در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند. (۵)

یزید درباره مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین سفارش کرد: «مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر و گرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آنچه می خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن». (۶)

مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد. (۷)

ص: ۱۶۸

- 
- ۱- ۶۱۵. الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.
  - ۲- ۶۱۶. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۸.
  - ۳- ۶۱۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۷۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰.
  - ۴- ۶۱۸. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.
  - ۵- ۶۱۹. تاریخ العرب، ج ۱، ص ۲۴۸.
  - ۶- ۶۲۰. اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۰.
  - ۷- ۶۲۱. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۱۱.

از طرف دیگر، مردم مدینه دیری بود که از حرکت لشکر شام اطلاع یافته و برای مقابله و دفاع آماده شده بودند.

با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبدالله بن حنظله در مسجد النبی صلی الله علیه و آله مردم را به نزد منبر پیامبر صلی الله علیه و آله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند.

عبدالله بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت: «ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر این که یزید مردی زناکار، خمار و بی نماز است و تحمل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است ...» (۱)

### درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند و نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت.

عبدالله بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبدالله نمازش را خواند (۲) و به نبرد با شامیان ادامه داد.

مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید. یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طی گفت و گوی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند. (۳)

ص: ۱۶۹

۱- ۶۲۲. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

۲- ۶۲۳. طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۳۴.

۳- ۶۲۴. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ اخبار الطوال، ص ۳۱۰؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۲۹.

مبارزان و مدافعان خطّ مقدّم مردم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجّه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجّه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه بازگشتند.<sup>(۱)</sup>

شامیان به هر سو حمله می بردند و اهل مدینه را می کشتند. آنان با کشتن عبدالله بن حنظله مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کلّ مدینه تسلط یافتند.

### قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می نویسد: «ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه ۶۳هـ.ق اتفاق افتاد و تا دمیدن هلال ماه محرّم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد.»<sup>(۲)</sup>

مسلم بن عقبه چنان که یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرّف مدینه، گفت: «دست شما باز است، هرچه می خواهید انجام دهید! سه روز مدینه را غارت کنید.»<sup>(۳)</sup>

بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می شدند و اموالشان به غارت می رفت.<sup>(۴)</sup>

ناگوار تر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی مبالا شام به هتک ناموس اهل مدینه بود.

در هجوم شامیان به خانه های مدینه، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شد که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنان را اولاد الحرّه می نامیدند.<sup>(۵)</sup>

ص: ۱۷۰

۱- ۶۲۵. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲- ۶۲۶. الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۳- ۶۲۷. همان، ج ۲، ص ۱۰.

۴- ۶۲۸. الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

۵- ۶۲۹. الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۱۰؛ الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۱؛ البدء و التاريخ، ج ۶، ص ۱۴؛ وفيات الاعيان، ج ۶، ص ۲۷۶؛

تاريخ الخلفاء، ص ۲۰۹.



کوچه های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون ها تا مسجد پیامبر بر زمین ریخته شده بود.<sup>(۱)</sup> کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده<sup>(۲)</sup> و صحابه پیر پیامبر صلی الله علیه و آله مورد آزار و بی حرمتی قرار می گرفتند.<sup>(۳)</sup>

شدت کشتار به حدی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه های آنان قطع نشد.<sup>(۴)</sup>

ابن قتیبه نقل می کند: «در روز حرّه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هشتاد مرد کشته شد. و بعد از آن از بدری ها کسی باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند.»<sup>(۵)</sup>

سیوطی می نویسد: «در سال ۶۳ ه. ق اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حرّه در مدینه طیبه اتفاق افتاد. و نمی دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره ازاله بکارت شد پس { إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ } رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أخاف أهل المدينة أخافه الله وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.» این حدیث را مسلم روایت کرده است.<sup>(۶)</sup>

ابن قتیبه می نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد، در نامه ای به یزید چنین نوشت: «السلام عليك يا امير المؤمنين ... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم ... فرار کننده را

ص: ۱۷۱

- ۱- ۶۳۰. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۳.
- ۲- ۶۳۱. الامامه و الاسیاسه، ج ۱، ص ۲۱۵.
- ۳- ۶۳۲. اخبار الطوال، ص ۳۱۴.
- ۴- ۶۳۳. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۲۰.
- ۵- ۶۳۴. همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۲.
- ۶- ۶۳۵. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه هایشان را غارت نمودیم؛ همان گونه که امیرالمؤمنین دستور داده بود ...» (۱).

سبط بن جوزی از مدائنی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و تعداد کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند، ده هزار نفر بود. چنان خونریزی شد که خون ها به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و روضه و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله پر از خون شد.

مجاهد می گوید: مردم به حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و منبر او پناه بردند؛ ولی شمشیرها بود که بر آنان وارد می شد. مدائنی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و شخص دیگری نقل کرده که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه دار شدند. (۲).

### اعدام شدگان

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه برخی از چهره های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طی محاکمه های ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که مسلم از احضار شدگان می خواست تا آنان به عنوان این که برده و بنده یزید باشند، با وی بیعت کنند. (۳).

چهره های معروف این رخداد اسفبار عبارتند از:

۱ - ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. (۴).

۲ - دو فرزند از زینب دختر ام سلمه. (۵).

۳ - ابوبکر بن عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب. (۶).

ص: ۱۷۲

۱- ۶۳۶. الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲- ۶۳۷. تذکره الخواص، ص ۲۵۹ و ۲۶۰؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۶.

۳- ۶۳۸. الفتوح، ج ۲، ص ۱۸۲.

۴- ۶۳۹. نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۵- ۶۴۰. همان.

۶- ۶۴۱. المعارف، ص ۱۸۷.

۴ - معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکه). (۱)

۵ - فضل بن عباس بن ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب. (۲)

۶ - ابوسعید خدری (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود). (۳)

۷ - عبدالله بن مطیع. (۴)

## ۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

### ۸ - انکار امر یزید به خراب کردن کعبه

ابن تیمیه می گوید: «و درباره پادشاهان مسلمین از بنی امیه و بنی عباس و نایبان آنان، شکی نیست که هیچ یک از آنان قصد اهانت به کعبه را نداشتند؛ نه نایب یزید و نه نایب عبدالملک حجاج بن یوسف و نه غیر از این دو نفر، بلکه عموم مسلمین کعبه را تعظیم می کردند. آری مقصود آنان محصور کردن ابن زبیر بود. و به منجیق بستن هم به جهت او بود نه کعبه. و یزید کعبه را خراب نکرد و قصد سوزاندن آن را نیز نداشت، نه او و نه نایبان او، و این مورد اتفاق مسلمانان است، و این فرزند زبیر بود که کعبه را خراب نمود ...» (۵)

### پاسخ

ابن اثیر در کتاب «الکامل فی التاریخ» می نویسد: «چون مسلم بن عقبه در جنگ با اهل مدینه و غارت آن فارغ شد، با افرادی که همراه او بود به طرف مکه حرکت کرد تا با ابن زبیر مقابله کند ... چون به مشلل رسید مرگ او را فرا گرفت ... بعد از آن، حصین لشکر را به طرف مکه حرکت داد. چون به مکه رسیدند در آنجا اقامت کردند و بقیه محرم و صفر و سه روز از ماه ربیع الاول را با فرزند زبیر و طرفدارانش جنگیدند، در این اثناء خانه خدا را به منجیق بسته و آن را به آتش کشیدند ...» (۶)

ابن قتیبہ در کتاب «الامامہ و السیاسہ» می نویسد: «لشکر حصین بن نمیر حرکت کرد تا به مکه رسید. عده ای اسب سوار را فرستاد تا پایین مکه را به دست گیرند. در

ص: ۱۷۳

۱- ۶۴۲. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲- ۶۴۳. نهایه الارب، ج ۶، ص ۲۲۷.

۳- ۶۴۴. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۳۶۹.

۴- ۶۴۵. نسب قریش، ص ۳۸۴.

۵- ۶۴۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵۷۷.

٦-٦٤٧. كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٣١٦؛ البدايه و النهايه، ج ٨، ص ٢٤٦؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٣٨١ و ٣٨٢.

آنجا وسایل جنگی و منجنیق‌ها را نصب نمودند و به لشکریان خود دستور داد تا روزی ده هزار صخره به طرف مکه رها کنند»<sup>(۱)</sup>.

سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» از ذهبی نقل می‌کند: «چون یزید با اهل مدینه آن عمل را انجام داد... لشکر حرّه به جهت جنگ با فرزند زبیر به طرف مکه حرکت کرد... چون به آنجا رسیدند، فرزند زبیر را محاصره کرده، با او به قتال برآمده و او را با منجنیق سنگ باران نمودند... از شرارت و شعله آتش آنان پرده‌های کعبه و سقف آن و... سوخت...»<sup>(۲)</sup>.

### کلمات علمای اهل سنت درباره یزید

اکثر علمای اهل سنت یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش شدیداً مورد طعن و سرزنش قرار داده‌اند؛

۱ - آلوسی می‌گوید: «هر کسی که بگوید: یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنش جایز نیست، باید در زمره انصار یزید قرار گیرد»<sup>(۳)</sup>.

۲ - ابن خلدون می‌گوید: «غلط کرده ابن العربی مالکی که می‌گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن گاه بر فسق یزید ادّعی اجماع می‌کند»<sup>(۴)</sup>.

۳ - تفتازانی می‌گوید: «رضایت یزید به کشتن حسین و خوشحالی او به آن و اهانت اهل بیت علیهم السلام از متواترات معنوی است»<sup>(۵)</sup>.

۴ - جاحظ می‌گوید: «جنایاتی که یزید مرتکب آن شد؛ از قبیل: کشتن حسین، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان‌ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی دلالت بر قساوت و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دارد. پس او فاسق و ملعون است و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است»<sup>(۶)</sup>.

ص: ۱۷۴

۱- ۶۴۸. الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۱۲؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲- ۶۴۹. تاریخ الخلفاء، ص ۲۰۹؛ اخبار مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- ۶۵۰. تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳.

۴- ۶۵۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۲۵۴.

۵- ۶۵۲. شرح عقائد نسفیه، ص ۱۸۱.

۶- ۶۵۳. رسائل جاحظ، ص ۲۹۸.

۵- دکتر طه حسین نویسنده مصری می گوید: «گروهی گمان می کنند که یزید از کشته شدن حسین علیه السلام با این وضع فجیع، تبری جسته و گناه این عمل را به گردن عیدالله انداخت، اگر چنین است چرا عیدالله را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟» (۱).

## ۹- تمجید از یزیدیه

ابن تیمیه با طایفه غلات از یزیدیه، ارتباط تنگاتنگی داشته که شک و تردید انسان را از این جهت برانگیخته و سؤال ها را در ذهن انسان نسبت به نصب و عداوت او به اهل بیت علیهم السلام بیشتر می کند و می تواند مهر تأییدی بر نصب و عداوت او نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بلکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

طایفه ای از یزیدیه هستند که در حق یزید غلو می کنند و منسوب به شیخ عدی بن مسافر اموی می باشند. اینان فرقه ای از غلاتند که اجماع مسلمانان بر کفر و خروج آنان از اسلام است؛ زیرا صفت الوهیت به شیطان و نبوت به یزید داده اند.

ابن تیمیه معاصر این طایفه بوده است. او در نامه ای که به اتباع این فرقه داشته، می گوید: «از احمد بن تیمیه به هر کسی که از مسلمانان منسوب به سنت و جماعت و منسوبین به جماعت شیخ عارف مقتدی ابوالبرکات عدی بن مسافر اموی و هر کس که پیرو اوست و این نامه به او می رسد می باشد، خداوند شما را به پیمودن راهش موفق گرداند... درود و رحمت خدا و برکات او بر شما باد!» (۲).

## ۱۰- دفاع از خوارج

ابن تیمیه در دفاع از خوارج می گوید: «... خوارج از بزرگ ترین مردم از حیث نماز و روزه و قرائت قرآن می باشند که دارای لشکر و لشکرگاه بودند. آنان متدین به دین اسلام در باطن و ظاهرند.» (۳).

ص: ۱۷۵

۱- ۶۵۴. الفتنه الکبری، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲- ۶۵۵. الوصیه الکبری، ابن تیمیه، ص ۵.

۳- ۶۵۶. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۷ و ۳۸.

او می گوید: «خوارج از رافضه راستگوتر و دین دار تر و باورع ترند، بلکه خیر نداریم که خوارج عمداً دروغ بگویند، بلکه آنان راستگوترین مردمند».(۱)

او هم چنین می گوید: «خوارج عاقل تر و راستگوتر و بیشتر دنبال کننده حَقّند از رافضه ... بسیاری از رهبران رافضه و عامه آنان زندیق و ملحدند!!».(۲)

پاسخ این جملات را در پاسخ اشکال بعد خواهیم داد.

## ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام

### ۱۱ - دفاع از قاتلین حضرت علی علیه السلام

ابن تیمیه می گوید: «و اما علیّ؛ پس شکی نیست که همراه با او طایفه ای از سابقین همچون سهل بن حنیف و عمار بن یاسر جنگیدند، ولی کسانی که همراه با او جنگ نکردند برتر بودند ... وانگهی آن کسانی که با او جنگ و ستیز کردند هرگز خوار نشدند، بلکه همیشه و دائماً یاری شده، کشورها را فتح و با کافران می جنگیدند ... و لشکری که همراه معاویه می جنگیدند هرگز خوار نشدند، بلکه حتّی در جنگ با علی، پس چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته باشد: «بار خدایا! خار کن هر کس که او را خوار کند»، بلکه شیعیان همیشه خوار و مغلوب بوده اند ...».(۳)

و نیز می گوید: «کسانی که با او به قتال برآمدند از این خالی نیست که یا معصیت کارند و یا مجتهد و به خطا رفته یا به واقع رسیده. به هر تقدیر، این کار از آنان ضرر به ایمانشان وارد نمی کند و مانع از دخول در بهشت نمی شود».(۴)

### پاسخ

کسی که کلمات و سخنان صحابه را در لابه لای کتاب ها بررسی می کند پی می برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را مأمور به نصرت و یاری امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام جنگ ها کرده است. حضرت صلی الله علیه و آله به اصحابش دستور داده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگند. اینک به برخی از این کلمات اشاره می کنیم:

ص: ۱۷۶

۱- ۶۵۷. منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶.

۲- ۶۵۸. همان، ج ۷، ص ۲۶۰.

۳- ۶۵۹. منهاج السنه، ج ۷، ص ۵۷ - ۵۹.

۴- ۶۶۰. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۹۳.

۱ - ابوسعید خدری می گوید: «رسول خداصلی الله علیه وآله ما را امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نمود. عرض کردیم: ای رسول خدا! ما را به قتال با این افراد دعوت نمودی، همراه با چه کسی با این افراد بجنگیم؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «همراه با علی بن ابی طالب».(۱)

۲ - ابو یقظان عمار بن یاسر می گوید: «رسول خداصلی الله علیه وآله مرا امر کرد تا با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم».(۲)

و نیز روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «ای علی! زود است که تو را گروه ظالم به قتل برساند؛ درحالی که تو بر حقی، پس هر کس تو را در آن روز یاری نکند از من نیست».(۳)

۳ - خلید عصری می گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام در روز نهروان شنیدم که می فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله مرا امر کرد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم».(۴)

۴ - ابویوب انصاری در عصر خلافت عمر بن خطاب می گفت: «رسول خداصلی الله علیه وآله امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نموده است».(۵)

۵ - عبدالله بن مسعود می گوید: «رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را دستور داد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد».(۶)

۶ - علی بن ربیعہ والبی می گوید: «از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیامبرصلی الله علیه وآله با من عهد و پیمان بست تا بعد از او با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم».(۷)

۷ - ابوسعید مولی رباب می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «من به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین امر شده ام».(۸)

ص: ۱۷۷

- 
- ۱- ۶۶۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کفایه الطالب، ص ۱۷۳، باب ۳۸.
  - ۲- ۶۶۲. مسند ابی یعلی، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸.
  - ۳- ۶۶۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۳۷۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳، ح ۳۲۹۷۰.
  - ۴- ۶۶۴. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۴۰، رقم ۴۴۴۷؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸.
  - ۵- ۶۶۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۳۵.
  - ۶- ۶۶۶. المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۹۱، ح ۱۰۰۵۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۳۸.
  - ۷- ۶۶۷. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۵۱۹.
  - ۸- ۶۶۸. مناقب خوارزمی، ص ۱۷۵، ح ۲۱۲.



۸ - سعد بن عبادہ می گوید: علی علیه السلام به من فرمود: «به من دستور داده شده تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم». (۱)

۹ - انس بن مالک از پدرش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «مأمور شده ام با سه دسته بجنگم: ناکثین و قاسطین و مارقین». (۲)

۱۰ - عبدالله بن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجره خود خارج شد و به طرف منزل ام سلمه رفت. علی علیه السلام آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! به خدا سوگند! این شخص بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین خواهد جنگید». (۳)

۱۱ - ابو رافع می گوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «زود است که بین تو و بین عایشه امری اتفاق افتد. حضرت عرض کرد: من، ای رسول خدا؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. باز حضرت عرض کرد: من؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! من شقی ترین آنهایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز، ولی هنگامی که چنین اتفاقی افتاد او (عایشه) را به مأمنش بازگردان. (۴)

ابن ابی الحدید می گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین»؛ (۵) «تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد.»

می دانیم که مقصود از «ناکثین» عهد شکنان؛ یعنی اصحاب جمل و عایشه هستند. و مقصود از «قاسطین» ظالمان؛ یعنی همان اصحاب صفین و پیروان معاویه می باشند. و مقصود از «مارقین» خارج شوندگان از دین، همان خوارج و اصحاب نهروان است.

ص: ۱۷۸

- 
- ۱- ۶۶۹. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲، ح ۳۱۵۵۳.
  - ۲- ۶۷۰. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۳۶۷؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۷.
  - ۳- ۶۷۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۱۰، ح ۳۶۳۶۱؛ الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۹۸.
  - ۴- ۶۷۲. مسند احمد، ج ۷، ص ۵۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۲۴؛ المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ح ۳۱۲۰۵.
  - ۵- ۶۷۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۸۳، شرح خطبه ۲۸۳.

## ۱۲ - دفاع از ابن ملجم

### ۱۲ - دفاع از ابن ملجم

ابن تیمیه می گوید: «آن کسی که علی را کشت، نماز به جای می آورد و روزه می گرفت و قرائت قرآن می کرد. علی را به اعتقاد این که خدا و رسولش کشتن او را دوست دارند، به قتل رسانید ...» (۱).

او در جایی دیگر ابن ملجم را از عابدترین مردم معرفی کرده است. (۲).

### پاسخ

سخن ابن تیمیه در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث صحیح السند (۳) ابن ملجم را با تعبیر «اشقی الناس» شقی ترین مردم توصیف کرده است، همان گونه که قرآن همین تعبیر را درباره قاتل شتر صالح در میان قوم ثمود به کار برده است.

این مضمون را ابن ابی حاتم، ابن مردویه، بغوی، ابونعیم، طبرانی و سیوطی از این افراد در «در المنثور» در ذیل آیه شریفه: { إِذِ ابْتِغَيْتَ أَشْقَاهَا } و ابن البر و ابن اثیر در ترجمه امام علی علیه السلام از کتاب «الاستیعاب» و در «اسد الغابه» و طحاوی در «مشکل الآثار» و دیگران درباره ابن ملجم نقل کرده اند. (۴).

## ۱۳ - دفاع از بنی امیه

### ۱۳ - دفاع از بنی امیه

ابن تیمیه از بنی امیه بسیار دفاع کرده و آنان را مدح نموده است. او می گوید: «همانا بنی امیه متولی جمیع اراضی اسلام شدند و دولت در زمان آنان عزیز بود.» (۵).

او نیز می گوید: «سنت قبل از دولت بنی عباس ظاهرتر بود تا دولت آنان ...؛ زیرا در دولت بنی عباس بسیاری از شیعه و دیگران از اهل بدعت وارد شده بودند.» (۶).

او هم چنین در جایی دیگر نزول آیه: { وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ } را در شأن بنی امیه انکار کرده و این گونه تفسیر را از تحریفات شیعه در قرآن بر شمرده است. (۷).

ص: ۱۷۹

۱- ۶۷۴. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۵۳.

۲- ۶۷۵. منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۷.

۳- ۶۷۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰؛ خصائص نسائی، ص ۳۹؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۱.

٤-٦٧٧. مشكل الآثار، ج ١، ص ٣٥١.

٥-٦٧٨. منهاج السنه، ج ٨، ص ٢٣٨ - ٢٤٢.

٦-٦٧٩. همان، ج ٤، ص ١٣٠.

٧-٦٨٠. همان، ج ٣، ص ٤٠٤.

## پاسخ تفسیر «شجره ملعونه» به بنی امیه از بسیاری از اهل سنت وارد شده است؛

از قبیل: حاکم نیشابوری، (۱) خطیب بغدادی، (۲) فخر رازی، (۳) خازن، (۴) و سیوطی. (۵) بلکه طبق قول ابی الفداء این تفسیر مورد اجماع مفسرین است. (۶)

چنان که مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مروان و پدرش را به طور خصوص لعن کرده است. (۷)

ص: ۱۸۰

- 
- ۱- ۶۸۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۰.
  - ۲- ۶۸۲. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۷۱ و ج ۸، ص ۲۸۰.
  - ۳- ۶۸۳. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.
  - ۴- ۶۸۴. تفسیر خازن، ذیل آیه.
  - ۵- ۶۸۵. درّ المنثور، ذیل آیه.
  - ۶- ۶۸۶. تاریخ ابی الفداء، ج ۳، ص ۱۱۵.
  - ۷- ۶۸۷. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۸۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۸۰.

یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمین قرار گرفته، فرقه‌ای موسوم به «وهابیت» است. این فرقه منسوب به مؤسس آن، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. او کسی است که با ادعای احیای توحید و سلفی‌گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را در شبه جزیره عربستان پیاده کرده، آل سعود نیز مجری افکار آن‌ها گشت. این فرقه از قرن دوازده تا کنون بر جای مانده است. جا دارد درباره مؤسس و چگونگی گسترش آن بحث کنیم.

### شرح حال محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۱ ه. ق متولد شد و در سال ۱۲۰۶ ه. ق از دنیا رفت. دوران کودکی را در شهر خود «عیینه» در حجاز و به ویژه نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنبلی شد و نزد علمای «عیینه» به فراگیری علوم پرداخت. برای تکمیل دروس خود، وارد مدینه منوره شد. بعد از آن شروع به مسافرت به کشورهای اسلامی نمود؛ چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد اقامت نمود. و به ایران نیز مسافرت کرد؛ در کردستان یک سال و در همدان دو سال ماند. آن‌گاه سفری به اصفهان و قم نمود و بعد از فراگیری فلسفه و تصوف، به کشور خود، حجاز بازگشت. بعد از هشت ماه که در خانه خود اعتکاف نموده بود، بیرون آمد و دعوت خود را آغاز نمود.

با پدرش به شهر «حریمله» هجرت کرد، و تا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود.

از آنجا که محمّد بن عبدالوهاب، عقاید خرافی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود و در حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود «عیینه» فرار کرد.

قرار شد امیر شهر، عثمان بن معمر، او را یاری کند تا بتواند افکار و عقایدش را در جزیره العرب منتشر سازد. و برای تأکید این میثاق، امیر عیینه خواهرش جوهره را به نکاح محمّد بن عبدالوهاب درآورد. لکن این میثاق و ازدواج دوام نیاورد. به همین دلیل از ترس این که امیر او را ترور کند به «درعیه» شهر مسیلمه کذاب، فرار کرد.

از همان موقع که در «عیینه» بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید و افکار خود برآمد و قبر زید بن خطّاب را خراب نمود و این امر منجر به فتنه و آشوب شد. در «درعیه» نیز با محمّد بن سعود - جد آل سعود - که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمّد بن سعود هم او را یاری کند و در عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید.

محمّد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اوّلین کار او این بود که حکم به کفر و شرک و ترور امیر «عیینه» داد و سپس آل سعود را برای حمله به «عیینه» تشویق کرد. در اثر آن حمله تعداد زیادی کشته، خانه هایشان غارت و ویران شد و به نوامیس شان هم تجاوز نمودند. این گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت و یاری توحید و محاربه با بدعت و شرک و مظاهر آن شروع کردند.

محمّد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می نمود؛ به اتهام این که آنان متوسل به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می شوند و بر قبور اولیای خود گنبد و بارگاه می سازند و به قصد زیارت قبور سفر می کنند و از اولیا طلب شفاعت می کنند و ... (۱)

پس از پیروزی بر «عیینه» به سرزمین های دیگر لشکرکشی کرده و به بهانه گسترش توحید و نفی «بدعت»، «شرک» و مظاهر آن، از میان مسلمین به سرزمین نجد

ص: ۱۸۲

و اطراف آن؛ مثل یمن و حجاز و نواحی سوریه و عراق، حمله ور شدند، و هر شهری که عقاید آنان را قبول نمی کرد غارت کرده، افرادش را به خاک و خون می کشیدند.<sup>(۱)</sup>

پس از ورود به قریه «فصول» از حوالی أحسا و عرضه کردن عقاید خود، مردم با آنان بیعت نکردند، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال و ثروت آنان را به غارت بردند.<sup>(۲)</sup>

وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف و تشّت و درگیری میان مسلمین شدند و استعمار را خشنود نمودند. تا جایی که «لورد کورزون» در توصیف شریعت وهابیت می گوید: «این عالی ترین و پربهاترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است».<sup>(۳)</sup>

با این که محمّد بن عبدالوهاب از دنیا رفته است ولی مستشرقین و استعمارگران دائماً درصدد دفاع از افکار او هستند، تا جایی که مستشرق یهودی «جولد تسهیر» او را پیامبر حجاز خوانده و مردم را به متابعت از افکار او تحریک می نماید.<sup>(۴)</sup>

### کشتار بی رحمانه شیعیان در کربلا

کشتار وهابیان در عتبات عالیات به راستی صفحه تاریخ را سیاه کرده، لگّه ننگ همیشگی بر پیشانی وهابیان نهاده است.

صلاح الدین مختار که خود وهابی است، می نویسد: در سال ۱۲۱۶ ه.ق امیر سعود با لشکر انبوهی از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد و در ماه ذیقعدّه به کربلا رسیدند. آنان تمام برج و باروی شهر را خراب کرده و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار بودند به قتل رساندند، نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند. آن گاه خمس اموال غارت شده را خود سعود

ص: ۱۸۳

۱- ۶۸۹. جزیره العرب فی القرن العشرين، ص ۳۴۱.

۲- ۶۹۰. تاریخ المملکه العربیه السعودیه، ج ۱، ص ۵۱.

۳- ۶۹۱. المخطّطات الاستعماریه لمکافحه الاسلام، ص ۷۸.

۴- ۶۹۲. همان، ص ۱۰۵.

برداشت و بقیه را به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم بین لشکریان تقسیم نمود.<sup>(۱)</sup>

شیخ عثمان نجدی از مورخان وهابی می نویسد: وهابیان، غافلگیرانه وارد کربلا شدند، بسیاری از اهل آن را در کوچه و بازار و خانه ها کشتند، روی قبر حسین علیه السلام را خراب کردند و آنچه در داخل قبه بود، به چپاول بردند و هر چه در شهر از اموال، اسلحه، لباس، فرش، طلا، و قرآن های نفیس یافتند، ربودند. نزدیک ظهر از شهر خارج شدند؛ در حالی که قریب به دو هزار نفر از اهالی کربلا را کشته بودند.<sup>(۲)</sup>

برخی می نویسند که وهابیان در یک شب، بیست هزار نفر را به قتل رساندند.<sup>(۳)</sup>

میرزا ابوطالب اصفهانی در سفرنامه خود می نویسد: هنگام برگشت از لندن و عبور از کربلا و نجف دیدم که قریب بیست و پنج هزار وهابی وارد کربلا شدند و صدای «اقتلوا المشرکین و اذبحوا الکافرین»؛ مشرکان را بکشید و کافران را ذبح کنید، سر می دادند، بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمی ها حساب نداشت. صحن مقدس امام حسین علیه السلام از لاشه مقتولین پر و خون از بدن های سر بریده روان بود.

من بعد از یازده ماه مجدداً به کربلا رفته بودم، دیدم که مردم آن حادثه دلخراش را نقل و گریه می کنند، به طوری که از شنیدن آن، موها بر اندام راست می شد.<sup>(۴)</sup>

وهابیان بعد از کشتار بی رحمانه اهل کربلا و هتک حرمت حرم حسینی علیه السلام با همان لشکر راهی نجف اشرف شدند، ولی مردم نجف به خاطر آگاهی از جریان قتل و غارت کربلا و آمادگی دفاعی به مقابله برخاستند و حتی زن ها از منزل ها بیرون آمده و مردان خود را به دفاع، تشجیع و تحریک می کردند تا اسیر قتل و چپاول وهابیان نشوند.

در سال ۱۲۱۵ ه.ق نیز گروهی از وهابیان برای انهدام مرقد مطهر حضرت امیر علیه السلام

ص: ۱۸۴

۱- ۶۹۳. تاریخ المملكة السعودية، ج ۳، ص ۷۳.

۲- ۶۹۴. عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۱، حوادث سال ۱۲۱۶ ه.ق.

۳- ۶۹۵. تاریخچه نقد و بررسی وهابیه، ص ۱۶۲.

۴- ۶۹۶. مسیر طالبی، ص ۴۰۸.



عازم نجف اشرف شدند که در مسیر با عده ای از اعراب درگیر شده و شکست خوردند. (۱)

آنان در مدت نزدیک به ده سال، چندین بار حملات شدیدی به شهر کربلا و نجف داشتند. (۲)

### قتل عام مردم طائف

شاید بعضی تصور کنند که وهابیان فقط بلاد شیعه نشین را مورد تاخت و تاز قرار داده اند، ولی با یک نگاهی به عملکرد سپاه آنان در حجاز و شام روشن خواهد شد که حتی مناطق سنی نشین نیز از حملات وحشیانه آنان در امان نبوده است.

جمیل صدقی زهاوی درباره حمله وهابیان به طائف می نویسد: از زشت ترین کارهای وهابیان در سال ۱۲۱۷ ه. ق قتل عام مردم طائف است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند؛ طفل شیرخوار را بر روی سینه مادرش سر بریدند، جمعی را که مشغول فرا گرفتن قرآن بودند کشتند و حتی گروهی که در مسجد مشغول نماز بودند به قتل رساندند، و کتاب ها که در میان آن ها تعدادی قرآن و نسخه هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب حدیث و فقه بود، در کوچه و بازار افکندند و آن ها را پایمال کردند. (۳)

وهابیان پس از قتل عام مردم طائف، طی نامه ای علمای مکه را به آیین خود دعوت کردند. آنان در کعبه گرد آمدند تا به نامه وهابیان پاسخ گویند که ناگهان جمعی از ستمدیدگان طائف داخل مسجد الحرام شدند و آنچه بر آنان گذشته بود بیان داشتند و مردم سخت به وحشت افتادند، چندان که گویی قیامت بر پا شده است.

آن گاه علما و مفتیان مذاهب اربعه اهل سنت که از مکه مکرمه و سایر بلاد اسلامی برای ادای مناسک حج آمده بودند، به کفر وهابیان حکم کردند و بر امیر مکه واجب

ص: ۱۸۵

۱- ۶۹۷. ماضی النجف و حاضرها، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- ۶۹۸. تاریخ المملكة السعودية، ج ۱، ص ۹۲.

۳- ۶۹۹. الفجر الصادق، ص ۲۲.

دانستند که به مقابله با آنان بشتابند و افزودند که بر مسلمانان واجب است در این جهاد شرکت نمایند و در صورت کشته شدن، شهید خواهند بود.<sup>(۱)</sup>

### تصمیم به کشتار عمومی علمای اهل سنت

دریادار سرتیپ ایوب صبری، سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی در دولت عثمانی می نویسد: عبدالعزیز بن سعود که تحت تأثیر سخنان محمد بن عبدالوهاب قرار گرفته بود، در اولین سخنرانی خود در حضور شیوخ قبایل گفت: ما باید همه شهرها و آبادی ها را به تصرف خود درآوریم و احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزیم... برای تحقق بخشیدن به این آرزو ناگزیر هستیم که عالمان اهل سنت را که مدعی پیروی از سنت سنیّه نبویّه و شریعت شریفه محمدیّه هستند از روی زمین برداریم.

و به عبارت دیگر، مشرکانی را که خود را به عنوان علمای اهل سنت قلمداد می کنند، از دم شمشیر بگذرانیم؛ به ویژه علمای سرشناس و مورد توجه را؛ زیرا تا این ها زنده هستند هم کیشان ما روی خوشی نخواهند دید. از این رهگذر باید نخست کسانی که خود را به عنوان عالم خودنمایی می کنند ریشه کن نموده، سپس بغداد را تصرف کرد.<sup>(۲)</sup>

همو می نویسد: سعود بن عبدالعزیز در سال ۱۲۱۸ ه.ق به هنگام تسلط بر مکه مکرمه، بسیاری از دانشمندان اهل سنت را بی دلیل به شهادت رساند و بسیاری از اعیان و اشراف را بدون هیچ اتهامی به دار آویخت و هر که در اعتقادات مذهبی ثبات قدم نشان داد، به انواع شکنجه ها تهدید کرد. آن گاه منادیانی فرستاد که در کوچه و بازار بانگ زدند: «أدخلوا فی دین سعود وتظّلوا بظّله الممدود» هان ای مردمان! به دین سعود داخل شوید و در زیر سایه گسترده اش مأوا گزینید!!<sup>(۳)</sup>

ص: ۱۸۶

۱- ۷۰۰. سیف الجبر المسلول علی الأعداء، شاه فضل رسول قادری، ص ۲.

۲- ۷۰۱. تاریخ وهابیان، ص ۳۳.

۳- ۷۰۲. همان، ص ۷۴.

سعود بن عبد العزیز پس از تصرف مدینه منوره، همه اهالی مدینه را در مسجد النبی گرد آورد و درهای مسجد را بست و این گونه سخن آغاز نمود: «هان ای مردم مدینه! بر اساس آیه شریفه { الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ؛ دین و آیین شما امروز به کمال رسید و به نعمت اسلام مشرف شدید، حضرت احدیت از شما راضی و خشنود گردید. ادیان باطله نیاکان خود را رها کنید و هرگز از آن ها به نیکی یاد نکنید، از درود و رحمت فرستادن بر آن ها به شدت پرهیز نمایید؛ زیرا همه آن ها به آیین شرک در گذشته اند.» (۱)

## انهدام میراث فرهنگی

حفظ تاریخ گذشتگان و صیانت از میراث فرهنگی نیاکان، نشانگر تمدن یک جامعه به شمار می رود که دولت ها برای پاسداری از آن ها، ادارات ویژه تأسیس نموده و کارشناسان ماهر تربیت می کنند و در این عرصه اجازه نمی دهند که حتی یک سفال و یا کتیبه کوچک سنگی از بین برود.

شکی نیست که تمدن اسلامی تنها تمدن پیشتاز عصر خویش بود که مسلمانان در پرتو تعالیم آسمانی خویش آن را پی ریزی نمودند.

شکوفایی این تمدن در قرن چهارم و پنجم هجری قمری به اوج خود رسید و به شهادت محققان غربی، نفوذ این تمدن از طریق اندلس و جنگ های صلیبی به اروپا یکی از مهم ترین علل شکوفایی و رنسانس غرب در قرون اخیر به شمار می رود.

آثار و ابنیه مربوط به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران باوفای او جزئی از میراث عمومی این تمدن بزرگ بوده، حفظ و صیانت از آن ها نشانه تقدیر از بنیانگذاران این فرهنگ و تمدن به شمار می رود. اقدام به تخریب و نابودی این آثار، نشانه انحطاط فکری و بی توجهی به سازندگان و بنیان گذاران تاریخ و تمدن می باشد که در اثر مرور زمان،

ص: ۱۸۷

واقعیت تاریخ و اصالت دینی به دست فراموشی سپرده می شود. و از همه مهم تر، عامل رکود انگیزه های فکری و نابودی استعدادهای درخشان در جامعه بشری می گردد.

با مراجعه به قرآن کریم روشن می شود که امت های پیشین برای حفظ و صیانت از آثار پیامبران خود اهتمام می ورزیدند و به آن تبرک می جستند؛ همانند صندوقی که در آن موارث خاندان موسی و هارون قرار داشت و آن را در نبردها حمل می کردند تا از طریق تبرک به آن بر دشمن پیروز گردند. خداوند متعال در این زمینه می فرماید: { وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ } (۱) «و پیامبرشان به آن ها گفت: نشانه حکومت او این است که "صندوق عهد" را به سوی شما خواهد آورد [همان صندوقی که] در آن آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد.»

جلال الدین سیوطی نقل می کند که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه شریفه { فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ } را در مسجد تلاموت نمود، فردی برخاست و پرسید: مقصود از این خانه ها چیست؟ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: خانه های پیامبران. در این موقع ابوبکر برخاست و به خانه علی و زهرا علیهما السلام اشاره کرد و گفت: ای پیامبر خدا! این خانه از همین خانه هاست که خدا رخصت بر رفعت و منزلت آن داده است؟ حضرت فرمود: آری، بلکه از برترین آن ها است. (۲)

این قضیه نشان می دهد که خانه های پیامبران و صالحان، از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردار است و پیدا است که این منزلت ارتباط به جنبه مادی و خشت و گل و آجر آن ها ندارد؛ بلکه این ارزش به خاطر انسان های والایی است که در آنجا سکونت گزیده اند.

سیر و سیاحت در کشورهایی که قبور انبیا و فرزندان آنان علیهم السلام قرار دارد، نشان می دهد که پیروان پیامبران نسبت به حفظ قبور آنان و ساختن بناهای مجلل بر روی آن ها، اهتمام خاصی می ورزیدند، و سپاه اسلام نیز هنگام فتح شامات دست به

ص: ۱۸۸

۱- ۷۰۴. سوره بقره، آیه ۲۴۸.

۲- ۷۰۵. درّ المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳.

تخریب قبور پیامبران نزدند، بلکه خادمان آن‌ها را در مأموریت خود ابقا کردند. و لذا این بناها تا امروز محفوظ مانده و برای مسلمانان، بلکه برای تمام موحدان جهان جاذبه خاصی دارد.

اگر ساختن بنا بر قبور انبیا و اولیا نشانه شرک بود، جا داشت فاتحان منصوب از سوی خلفا به تخریب و نابودی آن ابنیه می پرداختند.

کتاب تاریخی و سفرنامه‌ها، گواه وجود صدها آرامگاه و مرقد با شکوه در سرزمین وحی و کشورهای اسلامی است.

مسعودی متوفای ۳۴۵ ه. ق مورخ معروف، مشخصات کامل قبور ائمه بقیع و اهل بیت را بیان نموده است. (۱) و ابن جبیر اندلسی جهانگرد معروف اواخر قرن ششم که مشرق زمین را سه بار زیر پا نهاده است، در سفرنامه خود مشاهد انبیا و صالحان و ائمه اهل بیت علیهم السلام را در مصر، مکه، مدینه، عراق و شام به تفصیل بیان داشته و در ضمن ویژگی‌های روضه ائمه بقیع و خصوصیات ضریح آن‌ها را بیان نموده است. (۲)

### تخریب آثار بزرگان مکه

وهابیان در سال ۱۲۱۸ ه. ق پس از مسلط شدن بر مکه، تمام آثار بزرگان دین را تخریب نمودند. آنان در معلی قبه زادگاه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را و همچنین قبه زادگاه ابوبکر و امام علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام را ویران و با خاک یکسان کردند.

و تمام آثار باستانی که در اطراف خانه خدا و بر روی زمزم بود، تخریب کرده و در تمام مناطقی که مسلط می شدند، آثار صالحین را نابود می کردند. آنان هنگام تخریب، طبل می زدند و به رقص و آوازه خوانی می پرداختند. (۳)

ص: ۱۸۹

---

۱- ۷۰۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲- ۷۰۷. رحله ابن جبیر، ص ۱۷۳، جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی» ص ۱۴۹ - ۱۷۹، تألیف دانشمند فرزانه و فقیه توانا حضرت آیت الله سبحانی.

۳- ۷۰۸. کشف الارتیاب، ص ۲۷، به نقل از تاریخ الجبیرتی.

آنان شقاوت را به جایی رساندند که خانه حضرت خدیجه علیها السلام را به توالف تبدیل کردند و تصمیم داشتند که زادگاه رسول اکرم صلی الله علیه وآله را نیز چنین کنند که یک فرد خیری در آنجا کتابخانه ای تأسیس کرد و از کار زشت وهابیان جلوگیری نمود. (۱)

### آتش زدن کتابخانه های بزرگ

دردناک ترین کاری که وهابیت مرتکب شد و ننگ آن برای ابد در پیشانی آنان باقی ماند، آتش زدن کتابخانه بزرگ «المکتبه العربیه» بود که بیش از ۶۰ هزار عنوان کتاب گرانقدر کم نظیر و بیش از ۴۰ هزار نسخه خطی منحصر به فرد داشت که در میان آن ها برخی از آثار خطی دوران جاهلیت و قرارداد یهودیان با کفار قریش بر ضد رسول اکرم صلی الله علیه وآله وجود داشت، و همچنین آثار خطی حضرت علی علیه السلام و ابوبکر و عمر و خالد بن ولید و طارق بن زیاد و برخی از صحابه پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله و قرآن مجید به خط عبدالله بن مسعود بود.

در همین کتابخانه انواع سلاح های رسول اکرم صلی الله علیه وآله و بت هایی که هنگام ظهور اسلام مورد پرستش بود؛ مانند «لات»، «عزّی»، «منات» و «هبل» وجود داشت.

ناصر السعید از قول یکی از مورخان نقل می کند که هنگام تسلط وهابیان، این کتابخانه را به بهانه وجود کفریات در آن به آتش کشیدند و به خاکستر تبدیل کردند. (۲)

### تخریب آثار بزرگان مدینه

آل سعود در سال ۱۳۴۴ ه.ق که تسلط کامل بر حجاز یافت، تمام آثار صحابه را در مدینه نابود کرد؛ مانند زادگاه امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مدینه، قبور شهدای بدر،

ص: ۱۹۰

۱- ۷۰۹. ر.ک: نصیحتی لإخواننا النجدیین.

۲- ۷۱۰. ر.ک: تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۱۵۸؛ کشف الارتیاب، ج ۵۵، ص ۱۸۷ و ۳۲۴؛ اعیان الشیعہ، ج ۲، ص ۷۲؛ الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج ۱، ص ۸۱؛ آل سعود من این إلى این، ص ۴۷.

بارگاه ائمه بقیع، امام حسن، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام، و بیت الأحرانی که امام علی علیه السلام برای حضرت زهرا علیها السلام بنا نهاده بود و مرقد مطهر فاطمه بنت اسد مادر امیرمؤمنان علیه السلام.

### برخی از عقاید و فتاوی و هابیان

- ۱ - حرمت رفتن به زیارت قبور اولیای الهی.
- ۲ - حرمت بنا بر قبور انبیا و اولیا، به خاطر شرک دانستن این عمل.
- ۳ - حرمت ساختن مسجد بر قبور اولیا.
- ۴ - حرمت نماز و دعا خواندن در کنار قبور اولیا.
- ۵ - حرمت و شرک دانستن تبرک به آثار انبیا و اولیا.
- ۶ - حرمت صدا زدن انبیا و اولیا بعد از مرگ و شرک دانستن آن.
- ۷ - حرمت استغاثه به اولیای خدا بعد از مرگ و شرک دانستن آن.
- ۸ - حرمت کمک خواستن از اولیای الهی بعد از مرگ و شرک دانستن آن.
- ۹ - حرمت شفاعت خواستن از اولیا بعد از مرگ و شرک دانستن آن.
- ۱۰ - حرمت قسم خوردن به غیر خدا؛ مثل پیامبر یا ولی یا کعبه و شرک دانستن آن.
- ۱۱ - حرمت قسم دادن بر خدا به حق نبی یا ولی.
- ۱۲ - حرمت نذر برای پیامبر یا ولی.
- ۱۳ - حرمت برپایی جشن در اعیاد و موالید انبیا و اولیا.
- ۱۴ - حرمت برپایی عزا در سوک اولیا.
- ۱۵ - حرمت چراغ روشن کردن بر سر قبور.
- ۱۶ - حرمت تعمیر قبور اولیا و تزئین آن ها.
- ۱۷ - حرمت اقامه عزا و مجالس فاتحه.

۱۸ - حرمت توسل به انبیا و اولیا و نسبت شرک دادن به آن.

ص: ۱۹۱



وهابیان، تنها خود را مسلمان و اهل توحید خالص دانسته و بقیه مسلمانان را مشرک و فاقد احترام می دانند که خانه هایشان جای حرب و شرک است و معتقدند که تنها شهادت به «لا اله الا الله و محمد رسول الله» کافی نیست؛ در حالی که مسلمانی تبرک به مسجد رسول، یا قصد زیارت رسول یا طلب شفاعت از او و غیره دارد. آنان معتقدند: کسانی که معتقد به توسل، شفاعت، استغاثه به ارواح اولیای الهی، تبرک و غیره اند، مشرکند هر چند اسم مسلمان را بر خود نهاده اند و چه بسا شرک آنان از شرک عصر جاهلیت خطرناک تر است. (۱)

محمد بن عبدالوهاب در کتاب «کشف الشبهات»، لفظ شرک و مشرکین را بر مسلمانانی که تابع عقاید ایشان نیستند تقریباً ۲۴ بار تکرار کرده است. همچنین تعبیرهایی از قبیل: کفار، عبادت کنندگان بت، مرتدین، مشرکین، دشمنان توحید، دشمنان خدا و مدعیان اسلام را، در حدود بیست بار به کار برده است.

### تشابه بین وهابیان و خوارج

با مراجعه به تاریخ خوارج و بررسی حالات آنان روشن می شود که در موارد گوناگونی این دو فرقه شبیه یکدیگرند، که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - همان گونه که خوارج آرای شاذ و خلاف مشهور داشتند؛ مثل قول به این که مرتکب گناه کبیره کافر است، وهابیان نیز چنینند.

۲ - خوارج معتقدند می توان دار الاسلام را در صورتی که ساکنان آن مرتکب گناه کبیره شوند، دار الحرب نامید. وهابیان نیز این گونه اند.

۳ - در سخت گیری در دین و جمود و تحجر در فهم آن شبیه هم بودند؛ خوارج به کلمه «لا حکم الا لله» تمسک کرده و امام علی علیه السلام را از حکم خلع کردند، وهابیان نیز با ملاحظه برخی از آیات و عدم توجه به بقیه، حکم به تکفیر مسلمین نمودند.

ص: ۱۹۲

---

۱- ۷۱۱. ر.ک: الرسائل العلمیه، محمد بن عبدالوهاب، ص ۷۹؛ تطهیر الاعتقاد، صنعانی، ص ۱۷؛ فتح المجید، ص ۴۰ و ۴۱؛ کشف الشبهات.

۴ - همان گونه که خوارج از دین خارج شدند، وهابیان نیز با اعتقادات خرافی و باطل از دین خارج شدند. لذا در صحیح بخاری حدیثی آمده است که بر آنان قابل انطباق است:

بخاری به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «مردانی از طرف مشرق زمین خروج می کنند، آنان قرآن می خوانند، ولی از گلوی آنان تجاوز نمی کند، از دین خارج می شوند؛ همان گونه که تیر از کمان خارج می شود. علامت آنان تراشیدن سر است»<sup>(۱)</sup>.

قسطلانی در ارشاد الساری<sup>(۲)</sup> در شرح این حدیث می گوید: «من قبل المشرق» یعنی از طرف شرق مدینه؛ مثل نجد و مانند آن.

می دانیم که نجد مرکز وهابیان و موطن اصلی آنان بود که از آنجا به دیگر شهرها منتشر شدند. و همچنین تراشیدن موی سر و بلند گذاشتن ریش از شعارها و نشانه های آنان است.

۵ - در احادیث در وصف خوارج می خوانیم: «آنان اهل اسلام را می کشند و بت پرستان را رها می کنند»<sup>(۳)</sup>. این عمل عیناً در وهابیان مشاهده می شود.

۶ - عبدالله بن عمر در وصف خوارج می گوید: «اینان آیاتی را که در شأن کفار نازل گشته می گرفتند و بر مؤمنین حمل می نمودند». این عمل در وهابیان نیز هست.

## روش های دعوت وهابیان

### روش های دعوت وهابیان

اینان برای پیشبرد عقاید و افکار خود از راه های مختلف استفاده می کنند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

#### ۱ - مبارزه و مقابله با کتاب های شیعه

وهابیان با شیوه های مختلف درصدد مقابله با شیعه و آثار علمی آنان برآمده اند؛ زیرا شیعه امامیه بیشتر از بقیه مذاهب اسلامی به طرح مباحث علمی می پردازد. چرا

ص: ۱۹۳

۱- ۷۱۲. صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب ۵۷، ح ۷۱۲۳.

۲- ۷۱۳. ارشاد الساری، ج ۱۵، ص ۶۲۶.

۳- ۷۱۴. مجموع فتاوا، ابن تیمیه، ج ۱۳، ص ۳۲.

این همه مقابله با شیعه؟ اگر حرف آنان مطابق با حق است و دیگران بر باطل، چرا از باطل می ترسند؟ چرا مانع از نشر کتاب های شیعه در میان جوانانند؟ چرا اگر یک دانشجوی وهابی کتابی از شیعه در دستش باشد، باید از مراکز علمی اخراج شود؟ چرا نمی گذارند صاحبان فکر و اندیشه، خود تصمیم بگیرند؟ چرا آثار شیعی که در نمایشگاه بین المللی کتاب مصر عرضه شد، باید توسط وهابیان خریداری و سوزانده شود؟<sup>(۱)</sup>

## ۲- تحریف کتاب ها

یکی از راه های مقابله با مخالفین نزد وهابیان، تحریف کتاب های حدیثی و تفسیری و تاریخی اهل سنت است. روایات و کلماتی که بر ضد آنان آمده را تحریف می کنند، آن گاه سفارش چاپ آن را به چاپ خانه ها می دهند. لذا اگر کسی در کتاب خود به حدیثی استدلال کرده، و مصدر آن را نیز ذکر می نموده، با مراجعه به چاپ های جدید اثری از حدیث نمی یابد ولی با مراجعه به چاپ های قدیم پی می بریم که این حدیث در چاپ های بعد حذف شده است. خصوصاً این که سعی می کنند با چاپخانه ها ارتباط برقرار کرده یا با آنان شریک شوند، و با پایین آوردن قیمت کتاب های تحریف شده، یا مجانی کردن آن، به دست اکثر جامعه برسانند.

محمد نوری دیرثوی می گوید: «تحریف و حذف احادیث از کارهای دایمی و همیشگی وهابیان است؛ به عنوان نمونه، نعمان آلوسی تفسیر پدرش شیخ محمود آلوسی را به نام روح المعانی تحریف نمود، و مطالبی را که به ضرر وهابیان بود حذف کرد و اگر این تحریف نبود تفسیر او نمونه تفاسیر محسوب می شد».

نمونه دیگر این که در مغنی ابن قدامه حنبلی، بحث «استغاثه» را حذف کردند؛ زیرا در نظر آنان شرک محسوب می شود، آن گاه آن را چاپ نمودند. شرح صحیح مسلم را با حذف احادیث صفات، چاپ مجدد نمودند.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۹۴

---

۱- ۷۱۵. السلفیه بین اهل السنه و الامامیه، ص ۶۸۰.

۲- ۷۱۶. ردود علی شبهات السلفیه، شیخ دیرثوی، ص ۲۴۹.

این کارها متأسفانه در میان آنان رواج فراوان دارد؛ خصوصاً نسبت به احادیث و قسمت هایی از تاریخ که فضیلتی از فضایل اهل بیت علیهم السلام در آن بوده و یا ذکری از لغزش خلفا و یا یکی از صحابه است.

از باب نمونه در تفسیر «جامع البیان» طبری در ذیل آیه شریفه { وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ } حدیث آغاز دعوت را این گونه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «کدام یک از شما وزیر و کمک کار من در این امر - امر رسالت - خواهد شد تا برادر من و کذا و کذا باشد». بعد از آن که علی علیه السلام این مقام را پذیرفت پیامبر به علی علیه السلام فرمود: «تو برادر من و کذا و کذا هستی» (۱). با مراجعه به تاریخ طبری پی می بریم که به جای کذا و کذا «وصیی و خلیفتی» بوده که دست تحریف، آن ها را حذف کرده و به جای آن کلماتی مبهم قرار داده است؛ زیرا این گونه احادیث با عقایدشان سازگاری ندارد.

گاهی هم لغزش های خلفا یا مناقب اهل بیت علیهم السلام را این گونه تحریف می کنند که به جای آن ها چند نقطه می گذارند. خواننده نمی داند که به جای این نقطه ها، چه مطالب حساسی است که می تواند سرنوشت تاریخ را عوض کند.

در برخی از موارد نیز صدر یا ذیل حدیث را حذف می کنند؛ زیرا با عقایدشان سازگاری ندارد، همان گونه که بخاری در موارد زیادی این چنین کرده است. گاهی نیز اگر حدیث را به جهت شهرت نمی توانند حذف کنند، درصدد تضعیف آن بدون هیچ دلیل و مدرکی برمی آیند؛ همان گونه که ابن تیمیه نسبت به حدیث غدیر و حدیث ولایت و دیگر احادیث این چنین کرده است. در برخی از موارد هم کلمات را تغییر داده تا معنایی دیگر از آن فهمیده شود، همان گونه که در قضیه «لیله المبیت» به جای کلمه: بات علی فراشه، کلمه «بال»؛ یعنی بول کرد، آورده اند.

از جمله شواهد بر تحریف به نقصان، این است که برخی از مصادر حدیثی که از کتابی نقل می کنند، با مراجعه به آن کتاب اثری از آن نمی بینیم!

ص: ۱۹۵

به عنوان مثال: حدیث «امان» را که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «النجوم امان لأهل السماء فإذا ذهب ذهبوا، وأهل بيتي امان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض» را برخی از مصادر حدیثی از مسند احمد بن حنبل نقل می کنند، ولی الآن در آن کتاب موجود نیست.

و نیز حدیث: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها» را ابن اثیر در جامع الأصول و سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر در الصواعق المحرقة از صحیح ترمذی نقل می کنند در حالی که این حدیث الآن در آن کتاب موجود نیست.

### ۳ - مختصر کردن کتاب ها

یکی دیگر از راه کارهای تبلیغی و هابیان، مختصر کردن کتاب ها و متون اصلی حدیثی، تاریخی و تفسیری است؛ به این طریق که بخش هایی را که موافق با عقایدشان نیست به عنوان این که کتاب را می خواهند مختصر کنند تا برای مردم بیشتر قابل نفع باشد، حذف می کنند و سپس آن را به چاپ خانه ها می دهند و با همان وضع به بازار عرضه کرده، گاهی به صورت رایگان در بین مردم پخش می کنند و این گونه حقایق را تحریف کرده و به عنوان مسلمات تاریخ، حدیث و تفسیر به جامعه تحمیل می کنند.

ما با تلخیص برخی از کتاب های مطوّل و مفصّل مخالف نیستیم؛ زیرا امروزه بشر به جهت اشتغال زیاد، کمتر می تواند به مطالعه کتاب های مفصّل پردازد، لکن با اختصار گزینشی و مغرضانه مخالفیم.

در این کتاب های مختصر تاریخی، مطاعنی را که در خصوص خلفا حتی معاویه، یزید و برخی از صحابه وارد شده حذف می کنند و نیز فضایل اهل بیت علیهم السلام را از جای جای آن کتاب ها برمی دارند؛ در حالی که به احادیث جعلی که در شأن و منزلت خلفا و برخی از صحابه در آن کتاب آمده، کاری ندارند! و معلوم است با این عمل زشت و جنایت فرهنگی، چه ظلمی در حق خوانندگان که قضاوت کنندگان در طول تاریخند، می شود. و چگونه کسانی که نامقدسند، مقدس شمرده شده و در مقابل، کسانی که مقدسند به فراموشی سپرده می شوند.

یکی دیگر از شگردهای تبلیغی، استفاده فراوان از موسم حج است؛ موسمی که در آن صدها هزار حاجی مسلمان از اطراف عالم جمع می شوند، وهابیان از این موقعیت به خوبی در نشر افکار خود سوء استفاده می کنند. مبلّغین را بین حجّاج به زبان های مختلف می فرستند، و با بحث علمی و اهدای کتاب و دعوت به مراکز علمی شان - اگر از شخصیت های علمی باشند - به تبلیغ مذهب خود می پردازند. حتی اخیراً مشاهده شده که در بین حجّاج ایرانی کتاب های فارسی بر ضدّ شیعه را در تیراژ بسیار بالا به طور رایگان توزیع می کنند، کتاب هایی که بسیار مرموزانه نوشته شده و درصدد تثبیت عقاید خود و تخریب عقاید شیعه و مذاهب دیگر اسلامی است.

لازم به ذکر است عقاید پوچ وهابیان نه تنها به شیعیان تأثیر نمی گذارد، بلکه سایر مذاهب اهل سنت نیز از عقاید و عملکرد آن ها بیزار هستند. نمونه شکست آنان را در ایجاد گروه انحرافی طالبان و القاعده و فرجام آنان می توان دریافت.

طبق اظهارات یکی از بزرگان، در کشور تاجیکستان از سوی وهابی ها باغ بزرگی تهیه و از فرهنگیان جهت تدریس در محیط دانشگاه و مدارس اقدام به ثبت نام نموده و پس از یک دوره سه ماهه، حدود ۴۰۰ نفر از برگزیدگان را به عربستان برده و در دانشگاه «الاسلامیه» مدینه منوره طی دو سال دوره آموزش مبانی وهابیت و راه مبارزه با فرهنگ شیعه، آنان را به شهرهای مختلف تاجیکستان و دیگر کشورهای آسیای میانه اعزام کرده اند. مشابه این کار در آذربایجان شوروی نیز انجام گرفته و حتی اسم کسانی را که همنام ائمه علیهم السلام بودند، تغییر داده و سپس آنان را برای ترویج افکار وهابیت به کشور مبدأ اعزام نموده اند.

فقط در ایام حجّ سال ۱۳۸۱، ده میلیون و ۶۸۵ هزار جلد کتاب به ۲۰ زبان زنده دنیا، (غالباً بر ضدّ شیعه) توسط دولت سعودی در میان زائران خانه خدا، توزیع شده است. (۱)

ص: ۱۹۷

یکی از روحانیون سرشناس شیعه در منطقه قطیف کشور سعودی، در شب ۱۲ رجب سال جاری {۱۳۸۲} در مکه مکرمه اظهار داشت: کتاب «لله ثم للتاریخ» که ضد شیعه است را با کامیون های بزرگ در منطقه قطیف و احساء در میان شیعیان به رایگان توزیع کرده اند.

همین کتاب، در کشور کویت سال ۱۳۸۰ در یکصد هزار تیراژ چاپ و منتشر گردید که توسط دانشمند متعهد جناب آقای مهری (نماینده ولی فقیه) به دولت کویت اعلام گردید: اگر از نشر و توزیع این کتاب موهن و ضد شیعه جلوگیری نشود، بیم آن می رود که کویت، به لبنان دیگری در منطقه تبدیل شود. (۱)

## ۵- تهمت ها بر ضد شیعه

آقای دکتر عبدالله محمد غریب از دانشمندان مصری در کتاب مملو از دروغ و تهمت خود «و جاء دور المجوس» می نویسد: «إن الثورة الخميّتيه مجوسيّه وليست إسلاميه، أعجميه وليست عربيّه، كسرويّه وليست محمديّه»؛ (۲) «نهضت (امام) خمینی، یک نهضت مجوسی، عجمی و کسروی است، نه نهضت اسلامی، عربی و محمدی.»

او کینه توزی و دشمنی را تا آنجا پیش برده که می نویسد: «نعلم أنّ حکام طهران أشدّ خطراً علی الإسلام من اليهود، ولانتظر خيراً منهم، وندرک جیداً أنّهم سیتعاونون مع اليهود فی حرب المسلمین»؛ (۳) «می دانیم که خطر حاکمان تهران بر اسلام از خطر یهود بر اسلام، سخت تر است و از آنان هیچ امید خیری انتظار نمی رود و نیک می دانیم که آنان به زودی با یهود، همداستان شده و به جنگ با مسلمانان خواهند آمد!»

این در حالی است که تمام دنیا می دانند که امروز برای حکومت غاصب صهیونیستی، دشمنی، سخت تر از نظام اسلامی نیست و افتخار این نظام این است که به مجرد پیروزی انقلاب اسلامی، سفارت دولت غاصب اسرائیل را برای همیشه در ایران تعطیل و به جای آن سفارت فلسطین را گشود.

ص: ۱۹۸

۱- ۷۱۹. جریده الرأی العام الکویتیه، به تاریخ ۳۰/۶/۲۰۰۱. نامه مذکور در سایت های مختلف اینترنت قرار گرفته است.

۲- ۷۲۰. و جاء دور المجوس، ص ۳۵۷.

۳- ۷۲۱. همان، ص ۳۷۴.

دکتر ناصرالدین قفاری از اساتید دانشگاه های مدینه منوره، در کتاب «اصول مذهب الشیعه الإمامیه» که رساله دکترای او بوده، نوشته است: «أدخل الخميني إسمه في أذان الصلوات، وقدم إسمه حتى على إسم النبي الكريم، فأذان الصلوات في إيران بعد استلام الخميني للحكم وفي كل جوامعها كما يلي: الله اكبر، الله اكبر، خميني رهبر، أي الخميني هو القائد، ثم أشهد أن محمداً رسول الله»؛<sup>(۱)</sup> (امام) خمینی، نام خود را در اذان نمازها داخل کرده و حتی نام خود را بر نام پیامبر نیز مقدم نموده است. در ایران، اذان در نمازها - بعد از دست گرفتن (امام) خمینی زمام حکومت را به عنوان حاکم ایران و حاکم همه جوامع (مسلمانان) - چنین است: الله اكبر، الله اكبر، خميني رهبر؛ یعنی خمینی پیشوای ماست، سپس (می گویند): اشهد أن محمداً رسول الله!.

این در حالی است که هر کس بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به شهرهای مختلف و مساجد این کشور برود پی به دروغ بودن این نسبت ناروا می برد. آری! آنچه واقعیت دارد این که نمازگزاران پس از اتمام نماز در دعای دسته جمعی که می خوانند رهبری امام خمینی رحمه الله را اعلام می دارند.

### از عوامل تهاجم بر ضد شیعه

یکی از انگیزه های تهاجم وسیع وهابیت بر ضد مذهب اهل بیت علیهم السلام، ترس و وحشت آنان از گسترش فرهنگ برخاسته از قرآن در میان جوانان و دانشمندان تحصیل کرده و استقبال آنان از این مکتب نورانی مطابق با سنت راستین محمدی صلی الله علیه وآله است. به چند نمونه توجه کنید:

دکتر عصام العماد، فارغ التحصیل دانشگاه «الإمام محمد بن سعود» در ریاض و شاگرد بن باز (مفتی اعظم سعودی) و امام جماعت یکی از مساجد بزرگ صنعاء و از مبلغین وهابیت در یمن که کتابی نیز در اثبات کفر و شرک شیعه تحت عنوان: «الصله بين الإثني عشريه و فرق الغلاة» نوشته است، با آشنایی با یکی از جوان های شیعه، با

ص: ۱۹۹



فرهنگ نورانی تشیع آشنا شده و از فرقه وهابیت دست می کشد و به مذهب شیعه مشرف می گردد.

دکتر عصام در کتابی که به همین مناسبت تألیف نموده، می نویسد: «و کَلَّمَا نَقَرَأُ كِتَابَاتِ إِخْوَانِنَا الْوَهَّابِيِّينَ نَزْدَادُ يَقِينًا بِأَنَّ الْمُسْتَقْبَلَ لِلْمَذْهَبِ الْإِثْنَى عَشْرِي؛ لِأَنَّهُمْ يَتَابِعُونَ حَرَكَةَ الْإِنْتِشَارِ السَّرِيعَةِ لِهَذَا الْمَذْهَبِ فِي وَسْطِ الْوَهَّابِيِّينَ وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛<sup>(۱)</sup> «و هر اندازه که کتاب های برادران خود از وهابیان را می خوانیم، به یقینمان اضافه می شود که آینده برای مذهب دوازده امامی است؛ زیرا آنان به دنبال حرکت سریع برای این مذهب در بین وهابیان و دیگر مسلمانان می باشند.»

آن گاه از قول شیخ عبداللّه العُنیمان استاد «الجامعه الإسلامیّه» در مدینه منوره نقل می کند: «إِنَّ الْوَهَّابِيِّينَ عَلِيَّ يَقِينًا بِأَنَّ الْمَذْهَبَ (الْإِثْنَى عَشْرَ) هُوَ الَّذِي سَوْفَ يَجْذِبُ إِلَيْهِ كُلُّ أَهْلِ السَّنَّةِ وَكُلُّ الْوَهَّابِيِّينَ فِي الْمُسْتَقْبَلِ الْقَرِيبِ»؛<sup>(۲)</sup> «وهابیان به یقین دریافته اند، تنها مذهبی که در آینده، اهل سنت و وهابیت را به طرف خود جذب خواهد کرد، همان مذهب شیعه امامی است.»

آقای شیخ ربیع بن محمّد، از نویسندگان بزرگ سعودی می نویسد: «ومما زاد عجبی من هذا الأمر أن إخواننا لنا ومنهم أبناء أحد العلماء الكبار المشهورين في مصر، ومنهم طلاب علم طالما جلسوا معنا في حلقات العلم، ومنهم بعض الإخوان الذين كنا نُحَسِّنُ الظَّنَّ بِهِمْ؛ سَلَكُوا هَذَا الدَّرَبَ، وَهَذَا التَّجَاهَ الْجَدِيدَ هُوَ (التَّشْيِيعُ)، وَبَطْبَعَهُ الْحَالُ أَدْرَكَتْ مِنْذُ اللَّحْظَةِ الْأُولَى أَنَّ هَؤُلَاءِ الْإِخْوَةَ - كَغَيْرِهِمْ فِي الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ - بَهْرَتَهُمْ أَضْوَاءُ الثَّوْرَةِ الْإِيرَانِيَّةِ»؛<sup>(۳)</sup> «و از جمله اموری که تعجبم را از این جهت زیاد کرده این است که برادرانی از ما و از آن جمله فرزندان یکی از علمای بزرگ و مشهور در مصر و هم چنین طالبان علمی که مدتی طولانی با ما در حلقه های علم مجالست داشته اند، و نیز برخی از برادرانی که ما حسن ظنّ به آن ها داشتیم، این راه و روش را دنبال کرده اند، و این راه جدید همان " تشیع " است. و به طبیعت

ص: ۲۰۰

۱- ۷۲۳. المنهج الجديد و الصحيح في الحوار مع الوهابيين، ص ۱۷۸.

۲- ۷۲۴. المنهج الجديد و الصحيح في الحوار مع الوهابيين، ص ۱۷۸.

۳- ۷۲۵. مقدمه كتاب الشيعة الإمامية في ميزان الإسلام، ص ۵.

حال، من از اولین لحظه درک کردم که این برادران را همانند دیگر افراد در عالم اسلام، پرتوهای نورانیت انقلاب اسلام مبهوت کرده است.»

شیخ محمد مغراوی از دیگر نویسندگان مشهور وهابی می گوید: «بعد انتشار المذهب الاثنی عشری فی مشرق العالم الاسلامی، فخفت علی الشباب فی بلاد المغرب ...»؛<sup>(۱)</sup> «بعد از انتشار مذهب دوازده امامی در شرق عالم اسلامی، بر جوانان در کشورهای مغرب ترسیدم ...».

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی قفاری استاد دانشگاه های مدینه می نویسد: «وقد تشیع بسبب الجهود التي يبذلها شیوخ الاثنی عشریة من شباب المسلمین، ومن يطالع کتاب «عنوان المجد فی تاریخ البصره ونجد» یهولهُ الأمر حیث یجد قبائل بأکملها قد تشیعت»؛<sup>(۲)</sup> «و به طور جزم به سبب کوشش هایی که بزرگان دوازده امامی انجام داده اند عده ای از جوانان مسلمان، شیعه شده اند. و هر کسی کتاب "عنوان المجد فی تاریخ البصره و نجد" را مطالعه کند، این امر او را به وحشت می اندازد که برخی از قبایل، تماماً شیعه شده اند.»

جالب تر از این ها، سخن شیخ مجدی محمد علی محمد نویسنده بزرگ وهابی است که می گوید: «جاءنی شاب من أهل السنه حیران، و سبب حیرته أنه قد امتدت إليه أیدی الشیعه ... حتی ظنّ المسکین أنهم ملائکه الرحمه وفرسان الحق»؛<sup>(۳)</sup> «یکی از جوان های اهل سنت با حالت حیرت نزد من آمد. انگیزه حیرت او را جويا شدم، دریافتم که دست یک شیعه به وی رسیده است و این جوان سنی تصور کرده که شیعیان، ملائکه رحمت و شیر بیشه حق می باشند.»

### وها بیت، عامل تفرقه

ملت مسلمان که با الهام از رهنمودهای حیات بخش اسلام توانسته بود پیوند اخوت در میان خود ایجاد نماید و در پرتو کلمه توحید و توحید کلمه در برابر تهاجم

ص: ۲۰۲

۱- ۷۲۶. مقدمه کتاب من سبب الصحابه و معاویه فأمه هاویة، ص ۴.

۲- ۷۲۷. مقدمه اصول مذهب الشیعه الإمامیه الاثنی عشریة، ج ۱، ص ۹.

۳- ۷۲۸. انتصار الحق، ص ۱۱ و ۱۴.

سنگین صلیب‌یان و قساوت‌های ثویان (مغول) ثابت و استوار بمانند، ولی با کمال تأسف با ظهور مکتب وهابیت در قرن هفتم این وحدت در هم شکست. و با اتهام نادرست بدعت و شرک به مسلمانان، ضربات جبران‌ناپذیری به صفوف به هم پیوسته آنان وارد ساخت، و با نابودی آثار بزرگان دین و کاستن از مقام انبیا و اولیا، در خدمت استعمار شوم غرب و دشمنان دیرینه اسلام درآمد.

در قرن ۱۲ ه. ق محمد بن عبدالوهاب مروج اصلی افکار وهابیت، مسلمانان را به جرم استغاثه به انبیا و اولیای الهی مشرک و بت پرست قلمداد کرد و فتوا بر تکفیر آنان داد و خونشان را حلال و قتل آنان را جایز و اموال آنان را جزء غنایم جنگی به حساب آورد و لذا هزاران مسلمان بی گناه را به خاک و خون کشیدند.

امروز مفتیان سعودی که عملاً در خدمت بیگانگان قرار گرفته‌اند، با فتوا به حرمت ازدواج با شیعه و نجاست ذبیحه آنان و حرمت پرداخت زکات به فقرای شیعه راه هر گونه وحدت را مسدود می‌کنند.

شیخ عبدالله جبرین، یکی از علمای بزرگ و عضو دار الافتای عربستان، در پاسخ به استفتایی درباره مجزی بودن پرداخت زکات و صدقات به فقرای شیعه می‌گوید: «زکات نباید به کافر و بدعت‌گذار پرداخت شود و رافضیان ... بدون شک کافرند ... لذا اگر صدقه به ایشان پرداخت شده باید اعاده شود؛ زیرا این صدقه به کسی داده شده که از آن برای کفر کمک می‌گیرد و در حال جنگ با اسلام و تسنن است؛ پرداخت زکات به این گروه حرام است».

گفته می‌شود: وی فتواهای دیگری نیز بر ضد شیعه صادر کرده که از جمله آن، مباح شمردن قتل شیعیان است. (۱)

هیأت دائم افتای سعودی در پاسخ به استفتایی در مورد ازدواج با شیعه می‌نویسد: «لا يجوز تزويج بنات أهل السنّة من أبناء الشيعة ولا- من الشيعيين وإذا وقع النكاح فهو باطل، لأنّ المعروف عن الشيعة دعاء أهل البيت والاستغاثه بهم وذلك شرك أكبر»؛ (۲) «ازدواج

ص: ۲۰۲

۱- ۷۲۹. برگزیده اخبار، شماره ۱۶، مورخ ۷/۹/۸۰، ص ۱۳.

۲- ۷۳۰. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الإفتاء، ج ۱۸، ص ۲۹۸.

اهل سنت با شیعه و کمونیست جایز نیست و اگر چنان ازدواجی صورت گرفته، باطل است، چون عادت شیعه استغاثه به اهل بیت [عصمت و طهارت علیهم السلام] است و این بزرگترین شرک به شمار می رود.»

با این که این گروه درباره ازدواج با یهودی و مسیحی پاسخ داده اند: «يجوز للمسلم أن يتزوج كتابيه - يهوديه أو نصرانيه - إذا كانت محصنه وهي الحره العفيفه»؛<sup>(۱)</sup> «ازدواج مسلمان با اهل کتاب؛ اعم از یهودی و نصرانی، در صورتی که اهل فحشا نباشد، جایز است.»

یا در کتابی که با حمایت حاکمان مکه و مدینه در همین سال های اخیر به نام «مسأله التقریب» منتشر شد، اولین پیش شرط وحدت و تقریب با شیعه را اثبات مسلمان بودن شیعه دانسته اند.

بدیهی است مادامی که نگرش آنان به شیعه یک نگاه برون مذهبی است و با تبعیت از اسلاف خود، شیعه را بدتر از یهود می دانند و وجدان بشری را زیر پا نهاده و با دشمنان قسم خورده اسلام هم صدا گردیده اند، چگونه می شود به تقریب مذاهب اسلامی و وحدت مسلمین دست یافت؟

### گزارشی از برخی فعالیت های تبلیغی

در آخر این بحث به بخشی از فعالیت های تبلیغی یک ساله وهابیان - به طور خلاصه - اشاره می کنیم:

۱ - فعالیت ۵۰۰ مبلغ در موسم حج سال ۱۴۱۷ ه.ق؛

۲ - دعوت از ۱۰۰۰ چچنی به عنوان میهمان فهد در سال ۱۴۱۷ ه.ق؛

۳ - دعوت از ۱۴۰۰ حاجی از آسیای میانه به عنوان میهمان فهد در سال ۱۴۱۸ ه.ق؛

۴ - تأسیس کتابخانه در دانشگاه های چین؛

۵ - تبلیغ وهابیت در کنفرانس های جهانی؛

ص: ۲۰۳

---

۱ - ۷۳۱. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء، ج ۱۸، ص ۳۱۵.

۶- اعزام ۲۰۰۰ مبلغ و ۲۹۰،۰۰۰ فعالیت تبلیغی در مدت یک سال؛

۷- در سال ۱۴۱۸ ه. ق. ۵،۲۰۰،۰۰۰ فعالیت تبلیغی در عربستان؛

۸- در بحرین ماه صفر ۱۴۱۸ ه. ق. ۳۰۰ جلسه درس دینی در مساجد؛ و در سال ۱۴۱۷ ه. ق. ۳۶۵۰ سخنرانی و درس دینی، و توزیع ۱۷۶،۴۱ نسخه نشریات دینی؛

۹- در دبی ۷۸۹،۳ مورد فعالیت تبلیغی، و پخش ۶۹۸،۱۱ نسخه از نشریات گوناگون؛

۱۰- در قطر ۱۴۱۸ سخنرانی و موعظه، و نشر ۷۱۵،۱۳ نشریه دینی؛

۱۱- در فجیره امارات، ماه رمضان ۱۴۱۸ ه. ق. ۶۰۰۰ فعالیت تبلیغی؛

۱۲- در پاکستان ۲۹۶،۱۶۵ مورد فعالیت تبلیغی در سال ۱۴۱۷ ه. ق.؛

۱۳- اعزام مبلغ به افغانستان، ایران، هند، نپال، موریتانی، بریتانیا، پاریس و هلند؛

۱۴- در بریتانیا سال ۱۴۱۷ ه. ق. ۱۲۹۹۰ فعالیت تبلیغی که شامل ۱۰،۸۰۰ مورد درس علمی در مدارس، زندان ها، و بیمارستان ها و ... بوده است؛

۱۵- دوره آموزشی برای مبلغان اندونزی؛

۱۶- دوره آموزشی برای طلاب تاتارستان؛

۱۷- دوره شرعی عربی برای رؤسای جمعیت ها و مراکز اسلامی ونزوئلا؛

۱۸- دوره فشرده برای مبلغان آمریکای لاتین در آرژانتین؛

۱۹- دوره آموزشی برای مبلغان قزاقستان؛

۲۰- دوره آموزشی برای مبلغان در کنیا؛

۲۱- برپایی همایش مبلغان در تایلند؛

۲۲- برپایی همایش مبلغان در سنگال؛

۲۳- برگزاری دوره آموزشی جهت ائمه جماعات و مبلغان در غرب آفریقا؛

۲۴- برگزاری دوره آموزشی جهت ائمه جماعات و مبلغان در قرقیزستان؛

۲۵- برگزاری دوره آموزشی جهت ائمه جماعات و مبلغان در آمریکا؛

۲۶- برگزاری دوره تربیت مبلغ در اوکراین؛

ص: ۲۰۴

۲۷ - برگزاری دوره تربیت مبلغ در روسیه؛

۲۸ - تأسیس دانش سرای تربیت مبلغ در چچن؛

۲۹ - ملاقات دبیر کل «رابطه العالم الاسلامی» با مسؤولین سیاسی کشورها؛

۳۰ - رسیدگی به مساجد بوسنی؛

۳۱ - ساخت ۱۰۴ مسجد در فیلیپین؛

۳۲ - ساخت و ترمیم ۹۰ مسجد در بوسنی؛

۳۳ - سهمی شدن در ساخت ۱۳۵۹ مسجد در جهان؛

۳۴ - کمک به ۳۰۰ مسجد در بلژیک؛

۳۵ - فعالیت در دانشگاه مسکو؛

۳۶ - اعطای بورسیه تحصیلی به دانشجویان ۳۴ کشور؛

۳۷ - ایجاد دانش سرای علوم عربی و اسلامی در توکیو؛

۳۸ - ۳، ۸۹۱ فارغ التحصیل از دانش سرای علوم اسلامی و عربی اندونزی؛

۳۹ - به راه انداختن کاروان های تبلیغی در کردستان عراق؛

۴۰ - ساخت ۱۸ مسجد در کردستان عراق؛

۴۱ - کمک رسانی به ۱۰۰، ۰۰۰ پناهنده آذربایجانی؛

۴۲ - چاپ ۳۲۱، ۰۰۰ نسخه کتاب برای بوسنی؛

## تألیفات بر ضد وهابیان

بعد از ظهور افکار ابن تیمیه به عنوان مؤسس مکتب وهابیان توسط محمد بن عبدالوهاب تاکنون، علمای اسلام؛ اعم از شیعه و سنی در مقابل این فرقه شدیداً جبهه گیری کرده و از هر طریق ممکن با آن به مقابله پرداخته اند. از جمله کتاب های زیادی در رد افکار آنان تألیف شده است. اینک به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ - «آل سعود، من این و الی این؟»، محمد صخر. طبع دار القصیم.

٢ - «آيين وهابيت»، شيخ جعفر سبحاني.

٣ - «ابن تيميه حياته و عقائده»، صائب عبدالحميد.

ص: ٢٠٥



۴ - «ابن تیمیه فی صورتہ الحقیقہ»، صائب عبدالحمید.

۵ - «ابن تیمیه و امامه علی علیه السلام»، سید علی حسینی میلانی.

۶ - «اتحاف اهل الزمان بأخبار ملوک تونس و عهد الأمان»، احمد بن ابی الضیاف.

این کتاب در ردّ وهابیت است.

۷ - «اخطاء ابن تیمیه فی حقّ رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و اهل بیته»، سید شریف دکتر محمود سید صبیح.

۸ - «ازاحه الغی فی الردّ علی عبدالحمی»، سید علی بن الحسن عسکری.

این کتاب در ردّ کتاب «الصراط المستقیم» عبدالحمی است و در آن بحث از برپایی عزاداری برای سیدالشهدا علیه السلام است.

۹ - «ازاحه الوسوسه عن تقبیل الأعتاب المقدّسه»، شیخ عبداللّٰه مامقانی.

۱۰ - «ازهاق الباطل»، امام الحرمین میرزا محمّد بن عبدالوهاب آل داوود همدانی.

۱۱ - «اصل الاسلام و حقیقه التوحید»، محمّد بن عبداللّٰه مسعودی.

۱۲ - «اظهار العقوق ممّن منع التوسّل بالنبی و الولی الصدوق»، شیخ مشرفی مالکی جزایری.

۱۳ - «اعتراضات علی ابن تیمیه»، احمد بن ابراهیم سروطی حنفی.

۱۴ - «اعلام النبیل بجواز التقبیل»، ابوالفضل عبداللّٰه بن محمّد صدیق غماری.

۱۵ - «اکمال السنه فی نقض منهاج السنه»، سید مهدی بن صالح موسوی قزوینی.

۱۶ - «اکمال المنّه فی نقض منهاج السنه»، سراج الدین حسن بن عیسی یمانی.

۱۷ - «الأجوبه النجدیه عن الأسئلة النجدیه»، ابن السفارینی حنبلی.

۱۸ - «الأجوبه عن الأسئلة الهندیه»، نعمان بن محمود معروف به ابن الالوسی.

۱۹ - «الأدله القطعیه علی عدم مشروعیه الدوله السعودیه»، محمّد بن عبداللّٰه المسعری.

۲۰ - «الارض و التربه الحسینیّه»، شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء.

۲۱ - «الاستشراق و آل سعود»، دکتر احمد عبدالحمید غراب. طبع دار القصیم.



۲۲ - «الاسلام السعودی الممسوخ»، سید طالب خرسان.

۲۳ - «الاسلام و الايمان فى الردود على الوهابيه»، حسین حلمی.

۲۴ - «الاسلام و الوثنيه السعوديه»، فهد قحطانی.

۲۵ - «الاصول الأربعة فى تردید الوهابيه»، محمد حسن جان صاحب سرهندي.

۲۶ - «الاقوال المرضيه فى الردّ على الوهابيه»، فقيه عطاكسم دمشقی حنفی.

۲۷ - «الامامه الكبرى و الخلافه العظمی»، سید حسن قزوینی حائری.

این کتاب در ردّ منهاج السنه ابن تیمیه است.

۲۸ - «الانتصار للأولياء الأبرار»، شیخ طاهر سنبل حنفی.

این کتاب درباره جواز توسّل به پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۲۹ - «الانصاف و الانتصاف لاهل الحقّ من الاسراف فى الردّ على ابن تیمیه الحنبلیّ الحزّانی»، این کتاب در سال (۷۵۷ ه.ق)

تألیف شد و نسخه ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

۳۰ - «الأوراق البغدایه فى الجوابات النجدیّه»، شیخ ابراهیم سراوی بغدادی.

۳۱ - «الآیات البینات فى قمع البدع و الضلالات»، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء. بخشی از آن در ردّ وهابیت است به اسم

«رساله نقض فتاوی الوهابیّه».

۳۲ - «الآیات الجلیله فى ردّ شبهات الوهابیّه»، شیخ مرتضی کاشف الغطاء.

۳۳ - «البراهین الجلیّه فى دفع شبهات الوهابیّه»، سید محمد حسن قزوینی.

۳۴ - «البراهین الجلیّه فى ضلال ابن تیمیه»، سید حسن صدر کاظمی.

در این کتاب به ابن قیم جوزیه و وهابیان به طور ضمنی اشاره شده و گمراهی آنان را ثابت کرده است.

۳۵ - «البراهین الساطعه»، شیخ سلامه عزامی.

۳۶ - «البراءه من الاختلاف»، شیخ علی زین الدین سودانی. در ردّ اهل شقاق و نفاق و ردّ فرقه وهابیان.

۳۷ - «البصائر لمنکری التوسل باهل المقابر»، حمد الله داجوی حنفی هندی.



۳۸ - «البصائر»، مولوی غلام نبی اللہ معروف به مجد الدوله.

۳۹ - «البيت المعمور في عماره القبور»، سيد على تقى نقوى.

۴۰ - «التبرک»، على احمدى میانجی. او متعرض ادعای وهابیان در مسأله تبرک شده و جواز آن را از قرآن و روایات به طور مبسوط ثابت کرده است.

۴۱ - «التحذیر من المجازفه بالتکفیر»، سيد محمد علوى مالکى حسنى.

۴۲ - «التحفه الاماميه فى دحض حجج الوهابيه»، سيد محمد حسن قزوینى.

۴۳ - «التحفه المختاره فى الردّ على منكر الزياره»، تاج الدين عمر بن على لخمى مالکى.

۴۴ - «التحفه الوهابيه فى الردّ على الوهابيه»، شيخ داوود بن سليمان بغدادى.

۴۵ - «التوسل بالموتى».

۴۶ - «التوسل بالنبى و الصالحين و جهله الوهابين»، ابو حامد بن مرزوق دمشقى شامى.

۴۷ - «التوسل»، مفتى محمد عبدالقيوم قادرى.

۴۸ - «التوفيق عن توحيد الخلاق فى جواب اهل العراق على محمد بن عبدالوهاب»، عبداللّه افندى راوى.

نسخه ای از این کتاب در دانشگاه کمبریج لندن به عنوان ردّ وهابیان موجود است. و نسخه ای نیز در کتابخانه اوقاف بغداد وجود دارد.

۴۹ - «الجوابات»، ابن عبدالرزاق حنبلى.

۵۰ - «الحبل المتين فى اتباع السلف الصالحين»، مولوى سعيد الرحمن تيراهى، چاپ ترکیه.

۵۱ - «الحسينيه فى اثبات حليته التشبيه فى عزاء الحسين عليه السلام»، سيد ميرزا ابى القاسم موسى زنجانى.

۵۲ - «الحقائق الاسلاميه فى الردّ على المزاعم الوهابيه بادلّه الكتاب و السنه النبويه»، مالک بن شيخ محمود.

۵۳ - «الحقّ المبين فى الردّ على الوهابيين»، شيخ احمد سعيد سرهندي نقشبندى.

۵۴ - «الحقّ اليقين فى الردّ على الوهابيه»، شيخ يوسف فقيه حاريسى عاملى.

- ۵۵ - «الحقیقه الاسلامیه فی الردّ علی الوهابیه»، عبدالغنی بن صالح حماده.
- ۵۶ - «الدرّ الفرید فی العزاء علی السبط الشہید»، میرزا علی مرعشی شہرستانی.
- ۵۷ - «الدرّ المنیف فی زیارہ اهل البیت الشریف»، احمد بن احمد مصری.
- ۵۸ - «الدرر السیّہ فی الردّ علی الوهابیّہ»، احمد بن زینی دحلان، مفتی شافعی.
- ۵۹ - «الدرّہ المزیئہ فی الردّ علی ابن تیمیہ»، شیخ علی بن عبدالکافی. وی معروف بہ شیخ الاسلام بودہ و در عصر ابن تیمیہ می زیستہ است.
- این کتاب و کتاب های دیگر را در ردّ ابن تیمیہ در زمان حیات او نوشته است.
- ۶۰ - «الدرّہ المزیئہ فی الردّ علی ابن تیمیہ»، محمّد بن علی شافعی دمشقی.
- ۶۱ - «الدعوه الحسینیہ الی مواہب النبیّ السیّہ»، محمّد باقر ہمدانی.
- این کتاب در اثبات استحباب گریہ بر امام حسین علیہ السلام بہ حسب موازین شرعی تألیف شدہ است.
- ۶۲ - «الردّ علی ابن تیمیہ»، عیسی بن مسعود منکلاتی.
- ۶۳ - «الردّ علی ابن تیمیہ فی الاعتقادات»، محمّد حمید الدین حنفی دمشقی.
- ۶۴ - «الردّ علی ابن عبدالوہاب»، شیخ الاسلام اسماعیل تمیمی مالکی تونسسی.
- ۶۵ - «الردّ علی ابن عبدالوہاب»، شیخ محمّد بن عبداللطیف أحسانی.
- ۶۶ - «الردّ علی الشبہات الوہابیّہ»، شیخ غلامرضا کاردان.
- ۶۷ - «الردّ علی الصنعانی الذی مدح ابن عبدالوہاب»، سید طباطبایی بصری.
- ۶۸ - «الردّ علی المتعصّب العنید المانع من لعن یزید»، ابن الجوزی.
- ۶۹ - «الردّ علی المشبہہ»، قاضی بدر الدین ابن جماعہ محمّد بن ابراہیم شافعی.
- ۷۰ - «الردّ علی الوهابیّہ»، ابراہیم بن عبدالقادر طرابلسی ریاحی تونسسی مالکی.
- ۷۱ - «الردّ علی الوهابیّہ»، سید محمّد بن محمود لواسانی.

۷۲- «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ صالح کواش تونسسی.

۷۳- «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ محمّد جواد بلاغی.

۷۴- «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ محمّد صالح زمزمی شافعی، امام مقام ابراهیم در مکه.

ص: ۲۰۹

۷۵ - «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ محمد علی اردو بادی.

۷۶ - «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ مهدی اصفهانی.

۷۷ - «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ مهدی بن محمد اصفهانی.

۷۸ - «الردّ علی الوهابیّه»، شیخ هادی آل کاشف الغطاء.

۷۹ - «الردّ علی الوهابیّه»، عبد المحسن اشیقی حنبلی، مفتی شهر زبیر در بصره.

۸۰ - «الردّ علی الوهابیّه»، عمر محجوب.

نسخه خطی این کتاب در دارالکتاب الوطنیه تونس موجود است. و نسخه عکس برداری شده آن در معهد المخطوطات العربیه در شهر قاهره مصر وجود دارد.

۸۱ - «الردّ علی الوهابیه فی تحریمهم بناء القبور»، شیخ عبدالکریم الزین.

۸۲ - «الردّ علی فتاوی الوهابیین»، سید حسن صدر کاظمی.

۸۳ - «الردّ علی محمد بن عبدالوهاب»، اسماعیل تیمی مالکی، شیخ الاسلام تونس.

۸۴ - «الردّ علی محمد بن عبدالوهاب»، محمد بن سلیمان کردی شافعی، استاد محمد بن عبدالوهاب.

۸۵ - «الردّ علی منکرى الحسن و القبح»، سید ابی المکارم حمزه بن علی.

۸۶ - «الردود الستة علی ابن تیمیه فی الامامه»، سید عبدالله بن ابی القاسم بلادی.

۸۷ - «الردود علی محمد بن عبدالوهاب»، شیخ صالح فلاّبی مغربی.

سید علوی بن حدّاد می گوید: این کتابی است بزرگ که در آن رساله ها و جواب هایی است که تمام آن ها از علمای مذاهب اربعه: حنفیه، مالکیه، شافعیه و حنبله در ردّ بر محمد بن عبدالوهاب است.

۸۸ - «الرساله الرویّه علی الطائفه الوهابیه»، محمد عطاء الله رومی.

۸۹ - «الرساله المرضیه فی الردّ علی من ینکر الزیاره المحمّدیّه»، محمد سعد مالکی.

۹۰ - «السعودیه بین الاستبداد و الدیمقراطیه»، محمد عبدالحمید، طبع مؤسسه الرافد للنشر و التوزیع.

۹۱ - «السلفیه الوهابیه، افکارها الاساسیه، و جذورها التاريخیه»، حسن بن علی سقّاف شافعی. طبع دار الامام النووی، عمان.





- ۹۲ - «السیاسه الدینیہ لدفع الشبهات علی المظاهرات الحسینیہ»، شیخ عبد المهدی بن ابراهیم آل مظفر.
- ۹۳ - «السیف الباتر لعنق المنکر علی الأکابر»، سید علوی بن احمد الحدّاد.
- ۹۴ - «السیف الثقیل فی ردّ ابن تیمیہ و ابن قیّم الجوزیہ»، تقی الدین سبکی.
- این کتاب با تکمله ای بر آن، از شیخ مجد زاهد کوثری در مصر به طبع رسیده است.
- ۹۵ - «السیف الحیدری فی جواز تقبیل ضریح الحسین بن علی علیهما السلام»، ولایت علی اکبر فوری.
- این کتاب در ردّ کتاب «الصراط المستقیم» عبدالحیّ تألیف شده است.
- ۹۶ - «السیف الهندی فی اماته طریقہ النجدی»، شیخ عبداللّه بن عیسیٰ صنعانی یمنی.
- ۹۷ - «السیوف الصقال فی اعناق من انکر علی الاولیاء بعد الانتقال»، یکی از علمای بیت المقدس.
- ۹۸ - «السیوف المشرقیه لقطع اعناق القائلین بالجهه و الجسمیّه»، علی بن محمّد میلی جمالی تونسوی مغربی مالکی.
- ۹۹ - «الشعائر الحسینیّه»، شیخ محمّد حسین آل مظفر.
- ۱۰۰ - «الشعائر الحسینیّه فی العراق»، طامس لائل.
- ۱۰۱ - «الشیعه و الوهابیّه»، سید مهدی قزوینی کاظمی.
- ۱۰۲ - «الصارم الهندی فی عنق النجدی»، شیخ عطاء مکی.
- ۱۰۳ - «الصراط المستقیم فی استحباب العزاء لسید الشهداء علیه السلام»، مولوی غلام علی بهاونگری هندی.
- ۱۰۴ - «الصوارم الماضیه لردّ الفرقه الهاویه و تحقیق الفرقه الناجیه»، سید محمّد مهدی قزوینی حلّی.
- ۱۰۵ - «الصواعق الالهیه فی الردّ علی الوهابیّه»، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمّد بن عبدالوهاب.

- ۱۰۶ - «الصواعق و الرعود»، شیخ عقیف الدین عبدالله بن داوود حنبلی.
- ۱۰۷ - «العقائد التسع»، شیخ احمد بن عبدالاحد فاروقی حنفی نقشبندی.
- ۱۰۸ - «العقائد الصحیحہ فی تردید الوہابیہ النجدیہ»، خواجہ حافظ محمد حسن خان سرہندی.
- ۱۰۹ - «العقود الدرّیہ»، منظومہ شعر در ردّ بر وہابیان، سید محسن امین عاملی.
- ۱۱۰ - «العلاقات الامریکیہ السعودیہ»، محمد نیرب، چاپ مکتبہ مدبولی، قاہرہ.
- ۱۱۱ - «العلماء و العرش ثنائیہ السلطنہ فی السعودیہ»، انور عبدالله. چاپ مؤسسہ الرافد.
- ۱۱۲ - «الفجر الصادق فی الردّ علی منکرى التوسل و الکرامات و الفوارق»، جمیل صدقی زہاوی افندی بغدادی.
- این کتاب در مصر در سال ۱۳۲۳ ه.ق چاپ شد و تجدید طبع آن به توسط حسین حلمی در استانبول انجام گرفت.
- ۱۱۳ - «الفرقہ الوہابیہ فی خدمہ من؟»، سید ابوعلی تقوی.
- ۱۱۴ - «الفصول المهمہ فی مشروعیہ زیارہ النبیّ و الأئمہ»، شیخ مهدی ساعدی عماری نجفی.
- ۱۱۵ - «الکلمات التامات فی المظاهر العزائیہ»، میرزا محمد علی اردوبادی.
- ۱۱۶ - «الکلمات الجامعہ حول المظاهر القرآنیہ»، میرزا محمد علی اردوبادی.
- ۱۱۷ - «المدارج السنیہ فی ردّ الوہابیہ»، عامر قادری.
- ۱۱۸ - «المسائل المنتخبہ»، قاضی حبیب الحقّ بن عبدالحقّ.
- ۱۱۹ - «المشاهد المشرفہ و الوہابیون»، شیخ محمد علی سنقری حائری.
- ۱۲۰ - «المقالات السنیہ فی کشف ضلالات احمد بن تیمیہ»، شیخ عبدالله ہروی معروف بہ حبشی.
- ۱۲۱ - «المقالات الوفیہ فی الردّ علی الوہابیہ»، شیخ حسن قزبک.
- ۱۲۲ - «المقالہ المرضیہ فی الردّ علی ابن تیمیہ»، قاضی القضاة مالکی، نقی الدین بن عبدالله محمد اقنانی.

۱۲۳ - المناهج الحائريه فى نقض كتاب الهدايه السئيه»، سيد محمد حسن قروينى.

۱۲۴ - «المنح الالهيه فى طمس الضلاله الوهايبه»، اسماعيل تميمى تونسى.

اين كتاب در دارالكتب الوطنيه تونس به صورت مخطوط موجود است. و عكسى از آن در معهد المخطوطات العربيه در قاهره وجود دارد.

۱۲۵ - «المنحه الوهييه فى الرد على الوهايبه»، شيخ داوود بن سليمان نقشبندى بغدادى.

۱۲۶ - «المواسم و المراسم فى الاسلام»، جعفر مرتضى العاملى.

۱۲۷ - «المواهب الزحمائيه و السهام الأحمديه فى نحر الوهايبه»، شيخ احمد شيخ داوود.

۱۲۸ - «الميزان الكبرى»، عبدالوهاب البصرى.

اين كتاب همراه كتاب «علماء المسلمين و الوهايون» به چاپ رسیده است.

۱۲۹ - «النفع العميم فى انتفاع اموات المسلمين بالقرآن العظيم»، مركز جمعيه المشاريع الخيره الاسلاميه.

۱۳۰ - «النقول الشرعيه فى الرد على الوهايبه»، شيخ مصطفى بن احمد الشطى الحنبلى الدمشقى.

۱۳۱ - «الوجيزه فى رد الوهايبه»، على بن على رضا خويى، به عربى.

۱۳۲ - «الوجيزه فى رد الوهايبه»، على بن على رضا خويى، به فارسى.

۱۳۳ - «الوهايون و البيوت المرفوعه»، شيخ محمد على بن حسن همدانى سنقرى كردستانى.

۱۳۴ - «الوهايبه، دعاوى و ردود»، نجم الدين طبسى.

۱۳۵ - «الوهايبه، فكراً و ممارسه»، محمد عوض الخطيب، مطبعه المعراج للطباعه و النشر و التوزيع.

۱۳۶ - «الوهايبه فى نظر علماء المسلمين»، احسان عبداللطيف بكرى.

۱۳۷ - «الوهايبه و اصول الاعتقاد»، محمد جواد بلاغى.

۱۳۸ - «الوهايبه و التوحيد»، على الكورانى العاملى.

۱۳۹ - «الهادى فى جواب مغالطات الفرقه الوهايبه»، شيخ محمد فارسى حائرى دليمى.



این کتاب در ردّ کتاب «کشف الشبهات» محمّد بن عبدالوهاب تألیف شده است.

۱۴۰ - «الهدیة السّیة فی ابطال مذهب الوهابیة»، سید محمّد حسن قزوینی.

۱۴۱ - «انتفاضه الحرم»، منظمه الثورة الاسلامیه فی الجزیره العربیه.

۱۴۲ - «اهداء الحقیق معنی حدیث الغدیر الی اخیه البارع البصیر»، سید مرتضی خسرو شاهی.

این کتاب در ردّ برخی از اوهام و هابیان است.

۱۴۳ - «این است آئینه وهابیت»، سید ابراهیم سید علوی.

۱۴۴ - «بحوث مع اهل السنه و السلفیه»، سید مهدی حسینی روحانی.

این کتاب در ردّ مقاله ابراهیم سلیمان جهمان تألیف شده است.

۱۴۵ - «برائه الشیعه مع مفترات الوهابیه»، محمّد احمد حامد سودانی.

۱۴۶ - «بریطانیا و ابن سعود»، محمّد علی سعید.

۱۴۷ - «تاریخ آل سعود»، ناصر السعید.

در این کتاب تاریخ سیاه آل سعود ثبت شده است.

۱۴۸ - «تاریخ الوهابیه»، ایوب صبری پاشا رومی.

۱۴۹ - «تبیین ضلالات الالبانی»، شیخ الوهابیة المتحدّث شیخ عبداللّه هروی.

۱۵۰ - «تجدید کشف الارتیاب»، سید حسن امین.

۱۵۱ - «تجرید سیف الجهاد لمّدعی الاجتهاد»، شیخ عبداللّه بن عبد الطیف شافعی، استاد محمّد بن عبدالوهاب.

۱۵۲ - «تحریر الاغنیاء علی الاستغاثه بالانبیاء و الاولیاء»، شیخ عبداللّه بن ابراهیم میر غنی.

۱۵۳ - «تحلیلی نو بر عقاید وهابیان»، محمّد حسن ابراهیمی.

۱۵۴ - «تطهیر الفؤاد من دنس الاعتقاد»، شیخ محمّد بخت مطبعی حنفی از علمای الازهر.

۱۵۵ - «تهکّم المقلّدین بمن ادّعی تجدید الدین»، شیخ محمّد بن عبدالرحمن حنبلی.



ردیه ای است بر ضدّ محمّد بن عبدالوهاب در هر مسأله ای که او بدعت گذاشته است.

۱۵۶ - «ثامن شؤال»، سید عبدالرزاق موسی مقّرم.

در این کتاب بحث از حوادثی است که در سال ۱۳۴۳ ه.ق اتفاق افتاد؛ از قبیل خراب شدن قبور بقیع به دست وهابیان.

۱۵۷ - «جلاء الحق فی کشف احوال اشرار الخلق»، شیخ ابراهیم حلمی قادری.

۱۵۸ - «جلاء العینین فی محاکمه الأحمدين»، شیخ نعمان بن محمود آلوسی بغدادی.

این کتاب در ردّ احمد بن تیمیه و احمد بن حجر هیشمی است.

۱۵۹ - «جنایت وهابیت»، سید حسن میرد امادی.

۱۶۰ - «جوابات الوهابیین»، سید محمّد حسین موسی.

۱۶۱ - «جواز اقامه العزاء لسیّد الشهداء»، سید علی بن دلدار علی نقوی.

۱۶۲ - «جواز العزاء للحسین علیه السلام»، سید ظفر حسن مروهی.

۱۶۳ - «جواز لعن یزید اشقی بنی امیه»، شیخ هادی آل کاشف الغطاء.

۱۶۴ - «چهره حقیقی ابن تیمیه»، محسن اسلامی.

۱۶۵ - «حسن المقصد فی عمل المولد»، جلال الدین سیوطی.

این کتاب درباره تأثیر مولودی خوانی برای پیامبر صلی الله علیه وآله است و آن را در ردّ کسی نوشته که فتوا به تحریم آن داده است.

۱۶۶ - «خدای وهابیها»، سید محمود عظیمی.

۱۶۷ - «خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام»، سید احمد زینی دحلان مکی شافعی. چاپ ترکیه.

۱۶۸ - «خیر الحجّه فی الردّ علی ابن تیمیه فی العقائد»، احمد بن حسین بن جبرئیل شافعی.

۱۶۹ - «دراسات فی منهاج السنه»، سید علی حسینی میلانی.

۱۷۰ - «دعوه الحقّ الی ائمه الخلق»، سید محمّد هادی بجستانی خراسانی.



١٧١ - «دعوى الهدى الى الورع فى الأفعال و الفتوى»، شيخ محمد جواد بلاغى.

ص: ٢١٥

این کتاب در ردّ فتاوی و هابیان به تخریب بقاع متبرّکه تألیف شده است.

۱۷۲ - «دفع الشبه عن الرسول و الرساله»، ابوبکر بن محمد بن عبدالمؤمن تقی الدین حصینی دمشقی.

۱۷۳ - «دفع شبه التشبيه في الردّ على جهله الحنابله»، ابی الفرج ابن الجوزی حنبلی.

۱۷۴ - «دفع شبه من شبه و تمرّد»، تقی الدین حصینی دمشقی.

این کتاب در ردّ ابن تیمیه و آرای فاسد او در عقاید؛ همچون تجسیم تألیف شده و در آن به طور تفصیل متعرّض مسأله زیارت قبور نیز شده است.

۱۷۵ - «دفع شبهه التشبيه بأكفّ التبريه»، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی الحنبلی.

۱۷۶ - «دلیل واقعی در جواب وهابی»، سید حسین عرب باغی.

۱۷۷ - «دو محور عقائد وهابیان»، داوود الهامی.

۱۷۸ - «ردّ البدع و الشبهات»، شیخ محمد حسین خراسانی.

۱۷۹ - «ردّ الفتوی بهدم قبور الائمه فی البقیع»، محمد جواد بلاغی.

۱۸۰ - «ردّ علی ابن تیمیه»، احمد بن محمد شیرازی، کمال الدین.

۱۸۱ - «ردّ علی ابن عبدالوهاب»، شیخ احمد مصری احسانی.

۱۸۲ - «ردّ علی ابن عبدالوهاب»، شیخ عبدالله بن عیسی موسی.

۱۸۳ - «ردّ علی ابن عبدالوهاب»، علامه برکات شافعی احمدی مکی.

۱۸۴ - «ردّ علی الشیخ ابن تیمیه»، شیخ نجم الدین بن ابی الدرّ بغدادی.

۱۸۵ - «ردّ وهابی»، مفتی محمود بن المفتی عبدالقیوم.

۱۸۶ - «رساله فی الردّ علی ابن تیمیه فی التجسیم والاستواء والجهه»، شهاب الدین احمد بن یحیی الکلابی حلبی.

۱۸۷ - «رساله فی الردّ علی ابن تیمیه فی الطلاق»، محمد بن علی مازنی.

۱۸۸ - «رساله فی الردّ علی ابن تیمیه فی مسأله حوادث لا أوّل لها»، بهاءالدین عبدالوهاب الأخمیمی شافعی معروف به مصری.

١٨٩ - «رساله فى الردّ على الوهايبه»، شيخ قاسم ابى الفضل محجوب مالكى.

ص: ٢١٤

۱۹۰ - «رساله فی تحقیق الربطه»، شیخ خالد البغدادی.

این کتاب در ضمن کتاب «علماء المسلمین و الوهابیین» چاپ شده است.

۱۹۱ - «رساله فی جواز التوسل»، علامه مفتی فاس شیخ مهدی وازنانی.

این کتاب در ردّ محمّد بن عبدالوهاب تألیف شده است.

۱۹۲ - «رساله فی حکم التوسل بالانبياء و الاولياء»، شیخ محمّد حنین مخلوق.

۱۹۳ - «رساله فی مسأله الزیاره»، در ردّ بر ابن تیمیه از محمّد بن علی مازنی.

۱۹۴ - «رساله فی هدم المشاهد»، سید ابو تراب خونساری.

۱۹۵ - «رساله مسجّعه محکمه»، علامه شیخ صالح کواشی تونسسی.

۱۹۶ - «سبیل النجاه عن بدع اهل الزيغ و الضلاله»، عبدالرحمن القوتتی هندی. چاپ ترکیه.

۱۹۷ - «سبیل النجاه عن بدعه اهل الزيغ و الضلاله»، قاضی عبدالرحمن قوتتی.

۱۹۸ - «سعاده الدارين فی الردّ علی الفرقتين: الوهابیه و مقلده الظاهريّه»، ابراهیم بن عثمان بن سمنودی منصورى مصرى، در دو جلد.

۱۹۹ - سيف الجبار المسلول على اعداء الأبرار»، شاه فضل رسول قادری.

۲۰۰ - «سيف حسینی فی الردّ علی من حرّم عزاء الحسين».

۲۰۱ - «شبهات السلفیه»، جواد حسین دیلمی.

۲۰۲ - «شبهات الوهابیّه»، حسن ابن ابوالمعالی.

۲۰۳ - «شرح کلمات الصوفیه، الردّ علی ابن تیمیه»، محمود محمود الغراب.

۲۰۴ - «شفاء السقام فی زیاره خیر الأنام علیه الصلاه و السلام»، شیخ ابوالحسن علی تقی الدین سبکی شافعی، قاضی القضاة.

۲۰۵ - «شواهد الحقّ فی التوسل بسید الخلق»، شیخ یوسف بن اسماعیل نهبانی، رئیس محکمه حقوق در بیروت.

۲۰۶ - «شؤون الشیعه و الوهابیه»، سید محمّد مهدی قزوینی کاظمی.

۲۰۷ - «صدق الخبر فی خوارج القرن الثانی عشر»، شریف عبداللہ بن حسن پاشا حجازی. در اثبات این کہ وهابیان از خوارجند.

ص: ۲۱۷

۲۰۸ - «صريح البيان في الردّ على من خالف القرآن»، شيخ عبدالله هروی.

۲۰۹ - «صفحہ عن آل سعود الوهابیین و آراء علماء السنه فی الوهابیّہ»، سید مرتضی رضوی.

۲۱۰ - «صلح الاخوان»، شیخ داوود بن سلیمان نقشبندی بغدادی.

این کتاب در ردّ بر وهابیان به جهت تکفیر مسلمین نوشته شده است.

۲۱۱ - «صواعق محرقه»، شیخ ابی الحسن بن محمد دولت آبادی مرنندی. در ردّ وهابیان در تخریب بقاع متبرّکه است.

۲۱۲ - «ضلالات الوهابیّه»، حسین حلمی.

۲۱۳ - «ضیاء الصدور لمنکر التوسل بأهل القبور»، ظاهر شاه میان هندی.

۲۱۴ - «عقد نفیس فی ردّ شبهات الوهابی التعیس»، اسماعیل ابوالفداء تمیمی تونسلی، فقیه مورّخ.

۲۱۵ - «علماء المسلمین و الوهابیّون»، جمع کننده حسین حلمی ایشیق.

در این کتاب پنج رساله است که در ردّ وهابیان نوشته شده است.

۲۱۶ - «غایه البیان فی تنزیه الله عن الجهه و المكان»، قسم الابحاث و الدراسات الاسلامیّه فی جمعیه المشاریع الخیریه الاسلامیه.

۲۱۷ - «غفله الوهابیّه عن الحقائق الدینیّه»، سید مهدی قزوینی کاظمی.

۲۱۸ - «غوث العباد ببيان الرشاد»، شیخ مصطفی حمامی مصری.

۲۱۹ - «فتنه الوهابیین»، احمد بن زینی دحلان، مفتی شافعیان در مکه و مدینه و مدرس در مسجد الحرام مکه.

این قسمتی از کتاب او به نام «الفتوحات الاسلامیه» می باشد که به طور مستقل چاپ شده است.

۲۲۰ - «فرقان القرآن بین الجهات الخالق و جهات الأکوان»، شیخ سلامه عزامی قضاعی شافعی.

مؤلف در این کتاب نظر ابن تیمیه و وهابیان را در قول به تجسیم رد کرده است.

این کتاب در مصر به اهتمام محمّد امین کردی در مقدمه کتاب «الأسماء و الصفات» بیهقی چاپ شد، و چاپ مجدد آن به توسط دار احیاء التراث العربی در بیروت انجام گرفت.

۲۲۱ - «فرقه وهّابی و پاسخ به شبهات آن ها»، سید حسن قزوینی حائری.

این ترجمه کتاب «البراهین الجلیّه» است، که به توسط علی دوانی انجام گرفته است.

۲۲۲ - «فصل الخطاب فی الردّ علی محمّد بن عبدالوهاب»، شیخ سلیمان بن عبدالوهاب، برادر محمّد بن عبدالوهاب (مؤسس وهابیت).

این اولین کتابی است که در ردّ وهابیان نوشته شده است.

۲۲۳ - «فصل الخطاب فی ردّ ضلّالات ابن عبدالوهاب»، احمد بن علی بصری. مشهور به قپانی.

۲۲۴ - «فصل الخطاب فی نقض مقاله ابن عبدالوهاب»، شیخ محمّد بن عبدالنّبّی نیشابوری اخباری.

۲۲۵ - «فضل الذاکرین و الردّ علی المنکرین»، عبدالغنی حماده.

۲۲۶ - «فلسفه عزاداری»، غلام حسین بن محمّد ولی.

۲۲۷ - «قاعدۀ اهل الباطل بدفع شبهات المجادل»، علی بن عبداللّه بحرانی.

این کتاب در ردّ کسانی است که اقامه عزاداری بر امام حسین علیه السلام را تحریم کرده اند.

۲۲۸ - «قرائه فی کتاب التوحید»، دکتر عبدالهادی فضلّی.

۲۲۹ - «قصیده فی الردّ علی ابن عبدالوهاب»، علامه سیو معمی.

۲۳۰ - «قصیده فی الردّ علی الصنعانی الذی مدح ابن عبدالوهاب»، سید مصطفی مصری بولاقی.

۲۳۱ - «قصیده فی الردّ علی الصنعانی فی مدح ابن عبدالوهاب»، شیخ ابن غلبون لیبی.

۲۳۲ - «قصیده فی ردّ الوهابیه»، شیخ عبدالعزیز قرشی علجی مالکی احسائی.

۲۳۳ - «قیام العرش السعودی»، ناصر فرج. نویسنده در این کتاب بحث گسترده ای درباره ارتباطات سعودی ها با انگلستان دارد.

۲۳۴ - «کتاب صاعقه العذاب»، صفی الدین احمد بن عبداللہ.

۲۳۵ - «کشف الارتیاب فی ردّ عقائد ابن عبدالوہاب»، سید محسن امین عاملی. فرزند ایشان این کتاب را با مقدمه ای مفصل با عنوان «تجدید کشف الارتیاب» به چاپ رسانده است.

۲۳۶ - «کشف النقاب عن عقائد ابن عبدالوہاب»، سید علی نقی نقوی لکهنوی ہندی.

۲۳۷ - «کفر الوہابیہ»، شیخ محمد علی قمی کربلایی حائری.

۲۳۸ - «گفتگوی بی ستیز»، دکتر عصام العباد.

۲۳۹ - «لَفحات الوجد من فعلات اهل نجد»، محسن بن عبدالکریم بن اسحاق.

این کتاب در ردّ عقیده پیروان محمد بن عبدالوہاب نوشته شده است.

۲۴۰ - «لمحه عن انتهاكات النظام السعودي لحقوق الشيعة في الحجاز»، مرکز الحرمین للاعلام اسلامی.

۲۴۱ - «لیس من الاسلام»، محمد غزالی.

این کتاب در مکتبه وهبه قاہرہ به چاپ رسیدہ است.

۲۴۲ - «مخالفة الوہابیہ للقرآن و السنہ»، عمر عبدالسلام.

۲۴۳ - «مذکرات مسٹر همفر»، خاطرات مسٹر همفر، جاسوس انگلیسی در خاورمیانه.

۲۴۴ - «مصباح الأنام و جلاء الضلام فی ردّ شبه البدعی النجدی التي اضلّ بها العوام»، سید علی بن احمد حدّاد.

این کتاب در چاپخانه عامرہ مصر در سال ۱۳۲۵ ه. ق به چاپ رسیدہ است.

۲۴۵ - «مع الوہابیین فی خططهم و عقائدهم»، شیخ جعفر سبحانی.

۲۴۶ - «مقالات الکوثری»، شیخ محمد زاهد کوثری.

۲۴۷ - «مکہ»، دکتر شیخ محمد ہادی امینی.

۲۴۸ - «من اقطاب الکذّابین ابن تیمیہ الحرّانی»، محمد رضی رضوی.

۲۴۹ - «منظومہ فی الردّ علی الوہابیہ»، در ۱۵۰۰ بیت، شیخ عبدالحسین خیامی عاملی.





- ۲۵۰ - «من معرّبات المكتوبات»، شیخ احمد بن عبدالأحد قادری نقشبندی حنفی.
- این کتاب همراه با کتاب «علماء المسلمین و الوهابیون» به چاپ رسیده است.
- ۲۵۱ - «منهاج الشریعه فی الردّ علی ابن تیمیه»، سید مهدی موسوی قزوینی.
- ۲۵۲ - «منهج الرشاد لمن اراد السداد فی الردّ علی الوهابیّه»، شیخ جعفر کاشف الغطاء.
- ۲۵۳ - «منهج السلف فی فهم النصوص بین النظریّه التطبيقیّه»، سید محمّد بن سید علوی مالکی حسنی.
- ۲۵۴ - «نبذه من سیاسه الحسینیّه»، شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء.
- ۲۵۵ - «نجم المهتدین برجم المعتدین فی ردّ ابن تیمیه»، فخر ابن المعلم قرشی.
- ۲۵۶ - «نظره فی کتاب منهاج السنه النبویّه»، احمد کنانی.
- این کتاب برگرفته از کتاب «الغدیر» علامه امینی رحمه الله است که درباره منهاج السنه نوشته شده است.
- ۲۵۷ - «نقد و تحلیلی پیرامون وهابی گری»، دکتر همایون همتی.
- ۲۵۸ - «نگاهی به پندارهای وهابیت»، علامه محمّد حسین کاشف الغطاء، ترجمه از محمّد حسین رحیمیان.
- ۲۵۹ - «وسيله الاسلام بالنبیّ علیه الصلاه و السلام»، ابوالعباس احمد بن خطیب، مشهور به ابن قنفذ قسنطینی جزایری.
- ۲۶۰ - «وهابیان»، علی اصغر فقیهی.
- ۲۶۱ - «وهابیت و آل سعود، توطئه استعمار»، سید محمود اسد اللّهی.
- ۲۶۲ - «وهابیت و ریشه های آن»، نور الدین مدرس چهار دهی.
- ۲۶۳ - «وهابی و صاروخ صینی»، انور عبداللّه.
- ۲۶۴ - «وهابی ها»، سید ابراهیم سید علوی.
- ۲۶۵ - «هذه هی الوهابیّه»، شیخ محمّد جواد مغنیه.
- ۲۶۶ - «هكذا رأیت الوهابیّین»، عبداللّه محمّد.







در خصوص آیات و روایاتی که صفات خداوند در آن یاد شده و در ظاهر مخالف عقل قطعی است، بین علما و متکلمان سه نظریه وجود دارد:

### ۱ - مذهب تأویل

این مذهب موافق رأی اهل بیت علیهم السلام و فلاسفه و کثیری از علمای اهل سنت؛ از جمله: معتزله و ماتریدیه است. اساس این قول بر تنزیه خداوند متعال است. طبق این رأی، حکم اولی آن است که هر صفتی را باید بر معنای حقیقی آن حمل کرد، و در صورتی که مانع لفظی یا عقلی در میان بود، باید آن را تأویل و بر معنای کنایی و مجازی اش حمل نمود.

نووی در شرح صحیح مسلم می گوید: نخستین چیزی که اعتقاد به آن بر هر مؤمنی واجب است، تنزیه خداوند متعال از مشابَهت مخلوقات است. و اعتقاد بر خلاف آن محلّ به ایمان است. تمام علما از امامان مسلمین اتفاق کرده اند که آنچه از صفات خداوند در قرآن و حدیث وارد شده که ظاهر آن تشبیه خداوند به خلق است، باید بر این اعتقاد بود که آن ظاهر مراد خداوند نیست ...» (۱).

همو در جایی دیگر می گوید: «این که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آتش در دوزخ پر نمی شود تا آن که خداوند قدم خود را در آن می گذارد، این حدیث از احادیث مشهور در باب صفات است. قاضی عیاض می گوید: باید معنای آن را از ظاهرش صرف کرده و تأویل نمود؛ زیرا دلیل عقلی قطعی بر محال بودن اثبات اعضا و جوارح بر خداوند اقامه شده است.» (۲).

ص: ۲۲۵

---

۱- ۷۳۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲- ۷۳۳. همان، ج ۹، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

قسطلانی در ارشاد الساری می نویسد: «غضب خداوند کنایه از عقوبت اوست»<sup>(۱)</sup> ابو منصور ماتریدی در تأویل «دستان» در قول خداوند متعال: { بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ } می گوید: «دو دست، کنایه از نعمت گسترده است»<sup>(۲)</sup>.

## ۲ - مذهب تفویض و توقف

جماعتی دیگر از علمای اهل سنت قائل به توقفند؛ به این معنا که گفته اند: لازم است به جهت احتیاط در دین، راجع به صفات سخنی نگوییم و آن ها را تفسیر ننماییم. از جمله کسانی که به این نظریه متمایل شده اند، مالک بن انس و سفیان بن عیینه است.<sup>(۳)</sup>

## ۳ - مذهب حمل به ظاهر

این نظریه قول کسانی است که تأویل صفات و هم چنین تفویض و توقف آن را حرام می شمارند، و معتقدند که تمام صفات را بر ظاهرشان باید حمل نمود.

ابن تیمیه در کتاب الفتاوی می نویسد: «... آنچه در کتاب و سنت ثابت شد و سلف از امت بر آن اجماع کرده اند حق است و اگر لازمه آن نسبت جسمیت به خداوند باشد اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق، حق است»<sup>(۴)</sup>.

ابن بطوطه در کتاب خود می نویسد: «در دمشق از فقهای حنبلی شخصی بود به نام تقی الدین ابن تیمیه ... روز جمعه بر او وارد شدم؛ در حالی که بر منبر مسجد جامع شهر مردم را موعظه می نمود. از جمله صحبت هایش این بود که خداوند به آسمان دنیا فرود می آید؛ همان گونه که من از منبر پایین می آیم. در این هنگام از منبر پایین آمد. عالمی از فقهای مالکی معروف به ابن الزهرا بر او انکار نمود، مردم بر سرش ریختند و با دست و کفش کتک مفضّلی به او زدند، به حدّی که عمامه از سرش به روی زمین افتاد»<sup>(۵)</sup>.

ص: ۲۲۶

۱- ۷۳۴. ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

۲- ۷۳۵. تأویلات اهل السنه، ج ۳، ص ۵۱.

۳- ۷۳۶. درّ المنثور، ج ۳، ص ۹۱.

۴- ۷۳۷. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۵- ۷۳۸. رحله ابن بطوطه، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸.

شیخ بن باز در فتاوی خود می گوید: «تأویل در صفات امری منکر است و جایز نیست، بلکه واجب است اقرار بر صفات کرد طبق ظاهری که لایق به خداوند است».(۱)

همو می گوید: «اهل سنت و جماعت از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله بر آنند که خداوند در آسمان بالای عرش خود است و دست ها به سوی او دراز می گردد».(۲)

البانی محدث وهابیان در فتاوی خود می گوید: «ما اهل سنت ایمان داریم به این که از نعمت های خداوند بر بندگانش آن است که خداوند در روز قیامت بر مردم تجلی می کند و همگان او را می بینند، همان گونه که ماه شب چهارده را مشاهده می کنند».(۳)

او هم چنین در جایی دیگر بر بخاری ایراد گرفته که چرا قول خداوند: {كُلُّ شَيْءٍ إِلَّآ وَجْهَهُ} را به ملک تأویل کرده و می گوید: «این گونه تأویل را شخص مسلمان مؤمن انجام نمی دهد».(۴)

همو در جایی دیگر می گوید: «ما معتقدیم که کثیری از اهل تأویل کافر نیستند، ولی گفتارشان همانند کافران است».(۵)

### استدلال قائلین به تأویل صفات

۱ - ادعای اجماع از قاضی عیاض، و نووی و دیگران بر تأویل؛ نووی از قاضی عیاض نقل می کند که بین مسلمانان اختلاف نیست در این که صفات خبری خداوند را که در قرآن و حدیث آمده، باید تأویل نمود.(۶)

۲ - تعبیرهای کنایی امری عادی در زندگی بشر است که خداوند متعال نیز به جهت فهم مردم مطابق با محاورات آن ها در قرآن کریم سخن گفته است.

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان در سبب ورود الفاظ متشابه در قرآن می فرماید: «سبب ورود الفاظ متشابه در قرآن به خضوع قرآن در القای معارف عالی باز می گردد»

ص: ۲۲۷

۱- ۷۳۹. فتاوی بن باز، ج ۴، ص ۱۳۱.

۲- ۷۴۰. همان، ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۰۷.

۳- ۷۴۱. فتاوی الالبانی، ص ۱۴۲.

۴- ۷۴۲. همان، ص ۵۲۳.

۵- ۷۴۳. همان، ص ۵۲۲ و ۵۲۳.

۶- ۷۴۴. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۴.



زیرا قصد خداوند آن است که با الفاظ و اسلوب های متداول بین مردم مطالب عالی را به مردم تفهیم کند، و می دانیم که این الفاظ برای معانی محسوس یا قریب به حس وضع شده است؛ از همین رو وافی به تمام مقصود نبوده و سبب ایجاد تشابه در آن ها گشته است، مگر بر کسانی که از نوعی بصیرت و تسلط علمی برخوردارند، که در نتیجه مشابهاات قرآن برای آنان با تعمیق نظر و دقت فکر و با رجوع به محکّمات، روشن و واضح خواهد گشت»<sup>(۱)</sup>.

ابن رشد اندلسی در کتاب فصل المقال در بحثی با عنوان: حق با حق مخالفت نداشته، بلکه شاهد و موافق بر آن است، می نویسد: «ما مسلمانان معتقدیم که شریعت الهی حق است و می تواند ما را به سعادت برساند... و نیز معتقدیم که هرگز حکم عقلی و برهانی با شرع به مخالفت بر نمی خیزد... آن گاه می گوید: هر گاه حکم عقلی برهانی بر خلاف شرع بود باید شرع را تأویل نمود. و معنای تأویل آن است که لفظ را از معنای حقیقی به معنای مجازی تبدیل کرد و این عادت عرب است که گاهی در کلماتش از تشبیه و استعاره استفاده می کند. و این مطلبی است که هیچ یک از مسلمین در آن شک ندارند... از همین رو مسلمانان اتفاق کرده اند بر این که واجب نیست در آنجا که ظاهر آیه یا روایت با حکم عقلی قطعی مخالف است آنها را به ظاهرش حمل نمود»<sup>(۲)</sup>.

### اهتمام اهل بیت علیهم السلام در تنزیه باری تعالی

قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان نفی تشبیه، و اثبات عدل قابل احصا و شمارش نیست»<sup>(۳)</sup>.

امام رضا علیه السلام می فرماید: «هر کس که خدا را به خلقت تشبیه نماید، مشرک است، و هر کس که او را به داشتن مکان توصیف کند، کافر است»<sup>(۴)</sup>.

ص: ۲۲۸

۱- ۷۴۵. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۸، با تلخیص.

۲- ۷۴۶. فصل المقال، ص ۹۶ - ۹۸.

۳- ۷۴۷. فضل الاعتزال، ص ۱۶۳.

۴- ۷۴۸. توحید صدوق، ص ۶۹، باب ۲.

امام صادق علیه السلام فرمود: «چیزی شبیه خداوند عزوجل نیست» (۱). همچنین فرمود: «منزه است خداوندی که غیر از او کسی به حقیقتش پی نخواهد برد. او همانندی ندارد» (۲).

## منزلت عقل از دیدگاه قرآن و روایات

قرآن کریم کسانی را که از عقل خود استفاده نمی کنند، به عنوان بدترین چهارپایان تعبیر کرده است و می فرماید: { إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ } (۳) «همانا بدترین چهارپایان نزد خداوند، اشخاص کر و گنگی هستند که تعقل نمی کنند.» و در جایی دیگر می فرماید: { وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ } (۴) «خداوند پلیدی را برای کسانی قرار می دهد که تعقل نمی کنند.»

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «... به عقل است که بندگان، خالق خود را شناخته و مخلوق بودن خود را می شناسند، او مدبر آنان است و همه تحت تدبیر اویند، و تنها او باقی و بقیه فانی اند ...» (۵).

قاضی عبدالجبار معتزلی در وصف ادله می گوید: «اولین دلیل عقل است؛ زیرا با اوست که بین نیک و بد تمیز داده می شود و نیز به واسطه اوست که حجیت کتاب و هم چنین حجیت سنت و اجماع ثابت می شود» (۶).

ابوعلی جبایی از بزرگان معتزله می گوید: «همه معارفی که در قرآن راجع به توحید و عدل وارد شده، تأکید کننده اموری است که عقل انسان به آن اذعان دارد ...» (۷).

ص: ۲۲۹

- ۱- ۷۴۹. توحید صدوق، ص ۱۲۵، باب ۹.
- ۲- ۷۵۰. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴.
- ۳- ۷۵۱. سوره انفال، آیه ۲۲.
- ۴- ۷۵۲. سوره یونس، آیه ۱۰۰.
- ۵- ۷۵۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹، ح ۳۴.
- ۶- ۷۵۴. فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۱۳۹.
- ۷- ۷۵۵. المحيط بالتکلیف، ج ۴، ص ۱۷۴.



از جمله مسائلی که از روزگاران کهن نزد متکلمان مورد بحث بوده و اختلاف شدیدی در آن واقع شده، رؤیت خداوند متعال است. آیا خداوند را در دنیا یا در آخرت، به چشم سر یا با چشم بصیرت می توان دید؟ در این زمینه اقوال مختلفی وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم؛

معتزله و شیعه امامیه معتقدند: خداوند متعال در دنیا و آخرت به دیده سر ادراک نمی شود، ولی با قلب و دل و به چشم یقین رؤیت می شود. و این عالی ترین مراتب ایمان است که از او به «عین الیقین» و شهود قلبی تعبیر می شود. لکن وهابیان و حنبلیان به طور عموم، و تابعین مذهب اشعری از حنفیه و مالکیه و شافعیه معتقدند که خداوند متعال در دنیا یا در آخرت دیده می شود.

ابن قیم جوزیه می گوید: «قرآن و سنت متواتر و اجماع صحابه و ائمه اسلام و اهل حدیث و ... بر این عقیده اند که خداوند متعال در روز قیامت با چشم سر به طور عیان رؤیت می شود؛ همان گونه که ماه شب چهارده و خورشید هنگام ظهر را می توان دید».<sup>(۱)</sup>

البانی در فتاوی خود می گوید: «ما اهل سنت بر این باوریم که از جمله نعمت های خداوند بر بندگانش آن است که در روز قیامت، برای بندگانش تجلی می کند و او را خواهند دید؛ همان گونه که ماه را در شب چهارده می بینیم».<sup>(۲)</sup>

عبدالعزیز بن باز مفتی آل سعود در عصر خود می گوید: «کسی که منکر رؤیت

ص: ۲۳۱

۱- ۷۵۶. حادی الارواح الی بلاد الأرواح، ص ۳۰۵.

۲- ۷۵۷. فتاوی الألبانی، ص ۱۴۲.

خداوند متعال در آخرت است، پشت سرش نمی توان نماز گزارد و او نزد اهل سنت و جماعت، کافر است»<sup>(۱)</sup>.

همچنین البانی در تعلیقه خود بر کتاب العقیده الطحاویه<sup>(۲)</sup> از برخی از مشبّهه نقل کرده و تأیید می کند: کسی که معتقد به رؤیت خداوند باشد، ولی نه در جهت خاص، باید به عقل خود مراجعه کند؛ یعنی مشکلی در عقل خود دارد.

## ادله امامیه و معتزله بر نفی رؤیت

### ادله امامیه و معتزله بر نفی رؤیت

شیعه امامیه و معتزله که معتقد به نفی رؤیت به دیده ظاهری هستند، به چند دلیل عقلی و نقلی؛ چه قرآنی و چه حدیثی تمسک کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

#### الف) دلیل عقلی

هر عاقلی می داند که دیدن با چشم امکان ندارد، مگر آن که شیء مرئی در جهت و مکان خاصی مقابل بیننده قرار گیرد و حال آن که این مسأله در مورد خداوند متعال محال است.<sup>(۳)</sup>

#### ب) دلیل نقلی قرآنی

۱ - خداوند می فرماید: { لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ }؛<sup>(۴)</sup> «او را هیچ چشمی درک نمی کند و حال آن که او بینندگان را مشاهده می کند و او نامرئی و به همه چیز آگاه است.»

قاضی عبدالجبار معتزلی در شرح این آیه می گوید: «هنگامی که ادراک با بینایی همراه شود، به معنای دیدن است که در این آیه، خداوند آن را نسبت به خودش نفی کرده است»<sup>(۵)</sup>.

ص: ۲۳۲

۱- ۷۵۸. فتاوی بن باز، رقم ۲۸۸۷.

۲- ۷۵۹. العقیده الطحاویه با تعلیق و شرح البانی، ص ۲۷.

۳- ۷۶۰. کشف المراد، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۴- ۷۶۱. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۵- ۷۶۲. شرح الاصول الخمسه، ص ۲۳۳.

۲ - خداوند می فرماید: { ... وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا }؛ (۱) «هیچ کس به او احاطه علمی ندارد.» پر واضح است که رؤیت نوعی احاطه علمی از بشر بر خداوند متعال است که خداوند متعال آن را از خودش نفی می کند.

۳ - خداوند می فرماید: { وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ }؛ (۲) «و چون موسی در وقت معین به وعده گاه ما آمد و پروردگارش با وی سخن گفت، موسی [به تقاضای قوم خود] عرض کرد: خدایا! خودت را بر من بنمایان که تو را ببینم؛ خداوند در پاسخ فرمود: مرا تا ابد نخواهی دید و لکن به کوه بنگر، اگر کوه به جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید. پس آن گاه که نور خدا بر کوه جلوه کرد، کوه را متلاشی ساخت و موسی بی هوش افتاد، سپس که به هوش آمد، عرض کرد: خدایا تو منزّه و برتری، به در گاهت توبه کردم و اول کسی باشم که ایمان آوردم.»

در این آیه از چند جهت می توان بر نفی رؤیت استفاده کرد:

الف) جواب خداوند به نفی مؤید: { لَنْ تَرَانِي } .

ب) تعلیق امکان رؤیت بر امر محال: { وَلَكِنْ اَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي } .

ج) تنزیه حضرت موسی علیه السلام از رؤیت بعد از به هوش آمدن: { قَالَ سُبْحَانَكَ } .

د) توبه حضرت موسی علیه السلام از طلب رؤیت از جانب هفتاد نفر: { تُبْتُ إِلَيْكَ } .

### ج) دلیل نقلی روایی

۱ - مسلم از عایشه نقل کرده است: «هر کس گمان کند که محمّد پروردگارش را دیده، بر خداوند نسبت ناروا داده است.» (۳).

۲ - نسایی از ابوذر نقل کرده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را با قلبش، نه با دیدگانش مشاهده نموده است.» (۴).

ص: ۲۳۳

۱- ۷۶۳. سوره طه، آیه ۱۰۹.

۲- ۷۶۴. سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۳- ۷۶۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴- ۷۶۶. تفسیر نسائی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ ارشاد الساری، ج ۵، ص ۲۷۶؛ المطالب العالیه، رازی، ج ۱، ص ۸۷.

۳- طبری در تفسیرش از ابن عباس در تفسیر آیه: { سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ... } نقل می کند که معنای آیه این گونه است: «من اولین کسی هستم که ایمان می آورم به این که هیچ کس از مخلوقات، او را نخواهد دید.» (۱)

۴- ابن ماجه نیز روایتی را از پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد سؤال از میت نقل می کند، که در آن آمده است: میت به جهت این پاسخ که خداوند دیده نمی شود، پاداش نیکی به او داده می شود. (۲)

۵- امام علی علیه السلام در توصیف خداوند متعال می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که ... دیدگان او را نبینند و پوشش ها او را مستور نسازند.» (۳)

۶- اسماعیل بن فضل می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا خداوند در روز رستاخیز دیده می شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: «منزه است خداوند، و بسیار دور است از این امر، ای پسر فضل! دیدگان تنها اشیا را می بینند که رنگ و کیفیت داشته باشند؛ در حالی که خداوند خالق رنگ ها و کیفیت است.» (۴)

۷- ذعبل یمانی از امام علی علیه السلام سؤال کرد: ای علی علیه السلام! آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت فرمود: آیا چیزی را که نمی بینم عبادت کنم؟ ذعبل پرسید: چگونه او را دیده ای؟ حضرت فرمود: دیدگان به مشاهده عیان او را نبینند، بلکه قلب ها به حقیقت ایمان او را ادراک کنند ...» (۵)

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی پیامبر صلی الله علیه وآله بر شخصی گذر نمود که دیدگانش را بر آسمان دوخته و دعا می کند، فرمود: چشمانت را ببند؛ زیرا او را نخواهی دید.» (۶)

### تصریح ائمه اهل بیت علیهم السلام به امکان رؤیت قلبی

از مجموعه کلمات ائمه اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که آنچه محال است، رؤیت به دیده است، ولی رؤیت به قلب - که از آن به شهود باطن تعبیر می شود - برای مؤمنین امکان دارد.

ص: ۲۳۴

۱- ۷۶۷. جامع البیان، ج ۹، ص ۳۸.

۲- ۷۶۸. ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۲۶.

۳- ۷۶۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۴- ۷۷۰. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۱.

۵- ۷۷۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

۶- ۷۷۲. توحید صدوق، ص ۱۰۷.

۱ - محمّد بن فضیل می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال نمودم: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله پروردگارش را دیده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «به قلبش دیده است؛ آیا نشینده ای قول خداوند عزوجل را که فرمود: { مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى } «او را به چشم سر ندید و لکن او را با قلب خود مشاهده نمود.» (۱)

۲ - امام صادق علیه السلام در جواب شخصی که از امکان رؤیت خداوند در روز قیامت پرسیده بود، فرمود: «هرگز رؤیت با قلب، همانند رؤیت چشم نخواهد بود؛ منزّه است خداوند از آنچه تشبیه کنندگان و ملحدان او را توصیف می کنند.» (۲)

۳ - مردی از خوارج بر امام باقر علیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای اباجعفر! چه چیزی را عبادت می کنی؟ حضرت علیه السلام فرمود: خدا را. آن مرد باز سؤال کرد: آیا او را دیده ای؟ حضرت فرمود: «چشم ها با مشاهده بینایی او را نخواهند دید، ولی قلب ها با حقیقت ایمان او را خواهند یافت ...» (۳)

۴ - یعقوب بن اسحاق می گوید: به ابا محمّد علیه السلام نامه ای نوشته از او سؤال نمودم: بنده چگونه پروردگار خود را عبادت می کند؛ در حالی که او را نمی بیند؟ حضرت علیه السلام در پاسخ نوشت: «ای ابا یوسف! آقا و مولا و نعمت دهنده بر من و پدرانم بزرگ تر است از آن که به چشم دیده شود». سؤال کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله پروردگارش را دیده است؟ حضرت در پاسخ نوشت: «خداوند تبارک و تعالی از نور عظمتش آنچه دوست داشت به رسولش از راه قلب نشان داد.» (۴)

۵ - اسماعیل بن فضل می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که آیا خداوند در روز قیامت دیده می شود؟ حضرت علیه السلام فرمود: «منزّه است خداوند، و بسیار از این معنا بالاتر است. ای فرزند فضل! دیدگان تنها چیزهایی را درک می کنند که رنگ و کیفیت داشته باشند؛ در حالی که خداوند خالق رنگ ها و کیفیت است.» (۵)

ص: ۲۳۵

۱- ۷۷۳. توحید صدوق، ص ۱۰۷، حدیث ۱۵.

۲- ۷۷۴. همان، حدیث ۱۷.

۳- ۷۷۵. توحید صدوق، باب ما جاء فی الرؤیه، ح ۵.

۴- ۷۷۶. کافی، ج ۱، ص ۹۵، باب فی ابطال الرؤیه.

۵- ۷۷۷. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۱.



علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «خداوند متعال در کلام خود گونه ای از رؤیت و مشاهده را ثابت می کند که غیر از رؤیت بصری حسی است، و آن، نوعی شعور باطنی در انسان است که بدون به کار بردن ابزار حسی یا فکری می توان به آن دسترسی پیدا کرد و در پرتو آن، نوعی معرفت به خداوند پیدا می شود که با معرفت فکری فرق دارد؛ این معرفت همان وجدان و شهود باطنی است که هیچ نوع حجابی با آن نمی باشد، و هرگز انسان را از او غافل نکرده و به دیگری مشغول نمی سازد. و همین معنا مراد از لقای الهی است که در روز قیامت برای صالحین از بندگان فراهم خواهد شد ...» (۱).

### اعتراف برخی از علمای عامه

برخی از علمای عامه؛ همانند شیعه امامیه قائل به عدم امکان رؤیت حضرت حق سبحانه و تعالی به دیده چشم شده اند. اینک به عبارات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ثعالبی در تفسیر آیه شریفه { وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ أَخْرَىٰ \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ } می گوید: «از عایشه و جمهور اهل سنت نقل شده که ضمیر در «رآه» به جبرئیل بازمی گردد نه پیامبر». (۲) نتیجه این که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را ندیده است.

۲ - شاطبی می گوید: «صحابه منکر رؤیت خداوند متعال بوده اند». (۳)

۳ - ذهبی در شرح حال ابو عبدالله بخاری می گوید: «او عالم اهل بخارا و شیخ آنان، فقیهی باورع و زاهد بود. و هر کسی را که قائل به خلق قرآن و احادیث رؤیت و نزول خدا از آسمان بود، تکفیر می نمود». (۴)

### بررسی ادله قائلین به رؤیت

#### بررسی ادله قائلین به رؤیت

کسانی که معتقد به رویت خداوند به دیدگان هستند، به ادله ای چند از آیات و روایات تمسک کرده اند:

ص: ۲۳۶

۱- ۷۷۸. المیزان، ج ۸، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.

۲- ۷۷۹. الجواهر الحسان، ج ۳، ص ۲۵۳.

۳- ۷۸۰. الاعتصام، ج ۲، ص ۱۷۶.

۴- ۷۸۱. تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۱۵۳.

خداوند متعال می فرماید: { وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ \* وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ \* تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ }؛ (۱) «آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است و [به چشم قلب] جمال حق را مشاهده می کنند. و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است که می دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آن ها را می شکند.»

گفته شده که این آیه دلالت بر رؤیت خداوند در روز قیامت از ناحیه عدّه ای دارد.

## پاسخ

شکی نیست که نظر در لغت به معنای رؤیت و دیدن است، ولی جمله { إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ } در مقابل { تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ } آمده است، و لذا به قرینه مقابله در معنای لغوی آن به کار نمی رود، بلکه معنای کنایی آن اراده می شود، که همان انتظار رحمت است؛ زیرا جمله مقابل به این معنا است: «می دانند که حادثه ناگواری در پیش است ...». در این مورد انتظار حادثه ناگوار است و در مورد «نظر» نیز انتظار رحمت است.

قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «از جماعتی از مفسّرین رسیده که این آیه حمل بر انتظار می شود، همان گونه که در احادیث نیز وارد شده است. ابوحاتم رازی به سند خود از مجاهد در تفسیر آیه شریفه: { وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ }، نقل می کند که فرمود: «یعنی دیدگان با بشاشت و خوشرویی منتظر ثوابند». و همین تفسیر از ابن عباس نیز نقل شده است ... آن گاه قاضی عبدالجبار می گوید: با این روایات صحّت گفتار ما ثابت می شود که مراد به نظر در آیه «انتظار» است.» (۲)

## دلیل دوم

آیات فراوانی دلالت دارد بر این که مؤمنین به لقای پروردگار نایل می شوند، و معلوم است که ملاقات مستلزم رؤیت است. خداوند متعال می فرماید: { فَمَنْ كَانَ

ص: ۲۳۷

۱- ۷۸۲. سوره قیامت، آیات ۲۲ - ۲۵.

۲- ۷۸۳. المغنی، قاضی عبدالجبار معتزلی، ج ۴، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أُخِيْدًا؛ (۱) «هر کس به لقای [رحمت] او امیدوار است باید نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا احدی را با او شریک نگرداند.»

گفته شده که مقصود از ملاقات در آیه دیدن به چشم است.

### پاسخ

خداوند متعال در رابطه با منافقین نیز از کلمه «لقاء الله» استفاده کرده است آنجا که می فرماید: { فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ (۲) } «در نتیجه این تکذیب، خدا هم دل آن ها را ظلمتکده نفاق گردانید تا روزی که به کیفر بخل و اعمال زشتشان برسند.» و می دانیم که هرگز منافقین خداوند را نخواهند دید. پس در این آیه لقا به معنای لقای مرگ و حساب و انواع عذاب آمده است. قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «هرگز لقا به معنای رؤیت نیست، و لذا یکی از آن دو به جای دیگر استعمال نمی شود. شخص کور صحیح است که بگوید: به ملاقات فلان شخص رفتم، ولی صحیح نیست که بگوید: فلان شخص را دیدم ... پس لقا در آیه را باید حمل بر معنایی کرد که با حکم عقل سازگاری داشته باشد ...» (۳).

### دلیل سوم

خداوند متعال می فرماید: { كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ؛ (۴) } «چنین نیست، اینان [کفار] از معرفت پروردگارشان محجوب و محرومند.» فخر رازی می گوید: «اصحاب ما به این آیه تمسک کرده اند بر این که مؤمنین خداوند سبحان را خواهند دید، و الا تخصیص آیه به کفار بی فایده است.» (۵).

### پاسخ

استدلال به آیه مبتنی بر آن است که معنای آیه این باشد که: کفار از دیدن خدا محرومند؛

ص: ۲۳۸

۱- ۷۸۴. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲- ۷۸۵. سوره توبه، آیه ۷۷.

۳- ۷۸۶. شرح الاصول الخمسه، قاضی عبدالجبار، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۴- ۷۸۷. سوره مطفین، آیه ۱۵.

۵- ۷۸۸. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.

در حالی که در آیه لفظ «رؤیت» به کار نرفته است؛ لذا ظاهر معنا این است که کفار از رحمت خدا محرومند.

## دلیل چهارم

گروه مشبّهه در جواز رؤیت، به برخی از احادیث نیز تمسک کرده اند؛ از قبیل قول پیامبر صلی الله علیه و آله که بنا بر نقل بخاری فرمود: «... همانا شما خدا را در روز قیامت خواهید دید ...» (۱).

و نیز از جریر نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله؛ در حالی که به ماه نظاره می کرد، فرمود: «شما پروردگارتان را خواهید دید، همان گونه که این ماه را می بینید ...» (۲).

## پاسخ

اولاً: این ها خبر واحدند و مفید علم نیستند و لذا در اعتقادات ارزشی ندارند.

ثانیاً: این گونه احادیث، مخالف با آیات قرآن و عقل است، و لذا اعتباری ندارد.

ثالثاً: حدیث دوم به جهت وجود قیس بن ابی حازم، سندش ضعیف است؛ زیرا عبدالله بن یحیی بن سعید می گوید: او احادیث منکر را نقل می کند و یعقوب دوسی می گوید: «اصحاب ما در حق او سخن ها گفته اند و عدّه ای او را مورد حمله قرار داده اند ...» (۳).

ص: ۲۳۹

---

۱- ۷۸۹. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۱۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۳، باب معرفه طریق الرؤیه.

۲- ۷۹۰. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۱، باب ۲۶ و ۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۳۶.

۳- ۷۹۱. میزان الاعتدال، رقم ۶۹۰۸.



از جمله مسائل مورد اختلاف متکلمان، مسأله تجسیم و جسمانیت خداوند است که اعتقاد به آن را به اهل حدیث و حشویه و وهابیان نسبت داده اند.

ابن تیمیه در کتاب الفتاوی می گوید: «آنچه که در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است، حق می باشد. حال اگر از این امر لازم آید که خداوند متصف به جسم بودن شود اشکالی ندارد؛ زیرا لازمه حق نیز حق است».<sup>(۱)</sup>

شیخ محمد ابوزهره در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می نویسد: «سلفیه هر صفت و شأنی را که در قرآن یا روایات برای خداوند ذکر شده، حمل بر حقیقت کرده و بر خداوند ثابت می کنند...؛ در حالی که علما به اثبات رسانده اند که این عمل منجر به تشبیه و جسمیت خداوند متعال خواهد شد...».<sup>(۲)</sup>

ابن الوردی می گوید: «ابن تیمیه به جهت قول به تجسیم زندانی شد».<sup>(۳)</sup>

ناصرالدین البانی در فتاوی خود می گوید: «معتزله و دیگران منکر نعمت رؤیت خدایند، و هر کسی که معتقد به آن باشد گمراه دانسته و او را به تشبیه و تجسیم نسبت می دهند... ولی ما اهل سنت ایمان داریم که از منت های خداوند بر بندگانش آن است که در روز قیامت بر آنان تجلی کرده و او را مانند ماه شب چهارده می بینند».

عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از عمر بن خطاب نقل می کند: «هر گاه خداوند بر کرسی خود می نشیند، صدایی همانند صدای زین شتر هنگام سوار شدن شخص سنگین بر آن، شنیده می شود».<sup>(۴)</sup>

ص: ۲۴۱

۱- ۷۹۲. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲- ۷۹۳. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۲ - ۲۳۵.

۳- ۷۹۴. تتمه المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳.

۴- ۷۹۵. کتاب السنه، ص ۷۹.

ولی رأی اکثر متکلمان؛ از جمله شیعه امامیه، تنزیه خداوند متعال از جسمیت است. فخر رازی در کتاب المطالب العالیه می نویسد: «در این باب اهل علم بر دو دسته اند: اکثر آنان معتقد به تنزیه خداوند از جسمیتند، ولی مجسمه قائل به جسمانیت خداوند می باشند».(۱)

اما در میان شیعه امامیه اتفاق نظر بر نفی جسمیت است که عبارات برخی از آنان را یادآور می شویم:

۱ - شیخ کلینی بابی در کتاب کافی با عنوان: «باب النهی عن الجسم و الصورة» ذکر کرده است.(۲)

۲ - شیخ صدوق در کتاب التوحید بابی به نام «باب انه عزوجل لیس بجسم و لا صوره» آورده است.(۳)

۳ - ابوالفتح کراچکی در کنز الفوائد بابی با عنوان «فصل من الاستدلال علی ان الله تعالی لیس بجسم» دارد.(۴)

۴ - شیخ طوسی رحمه الله در تفسیر التبیان(۵) ذیحجه کسانی که قائل به تجسیمند را حلال نمی داند. و نیز در کتاب المبسوط(۶) حکم به نجاست مجسمه کرده و آن ها را در شمار کفار می داند.

۵ - قاضی ابن براج در جواهر الفقه تصریح به تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن کرده است.(۷)

۶ - قطب راوندی در فقه القرآن تصریح به باطل بودن نماز در پوست ذیحجه کسی نموده که قائل به جسمیت خداوند است. و نیز قائل به عدم جواز انتفاع از آن است.(۸) همو در جایی دیگر از کتابش می گوید: مذهب تجسیم از مذاهب فاسد است.(۹)

ص: ۲۴۲

---

۱- ۷۹۶. المطالب العالیه، ج ۲، ص ۲۵.

۲- ۷۹۷. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۶.

۳- ۷۹۸. التوحید، ص ۹۷.

۴- ۷۹۹. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷.

۵- ۸۰۰. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۶- ۸۰۱. المبسوط، ج ۱، ص ۱۴.

۷- ۸۰۲. جواهر الفقه، ص ۲۴۵.

۸- ۸۰۳. فقه القرآن، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۲۷۰.

۹- ۸۰۴. همان، ص ۱۲۳.

۷- شیخ طبرسی در مجمع البیان (۱) معتقد به جایز نبودن خوردن ذبیحه کسی است که قائل به جسمیت خداوند است.

و نیز از جمله کسانی که قائل به نجاست مجسیمه بوده و آنان را در زمره کفار می دانند؛ علامه حلی در منتهی المطلب، (۲) ابن فهد حلی در الرسائل العشر، (۳) محقق کرکی در جامع المقاصد، (۴) علامه مجلسی در بحار الأنوار (۵) و ... می باشند.

### قرآن و نفی جسمیت از خداوند

با ملاحظه دقیق آیات قرآنی به این نکته پی می بریم که خداوند متعال از جسم و جسمانیت مبرا است.

۱- خداوند می فرماید: { يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوْا الصَّوۡفِيَّۃَ ۚ هِيَ الْاَرْضُ وَمَا عَلٰیهَا ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيۡرٌ }؛ (۶) «او هر چه در زمین فرو رود و هر چه بر آید و آنچه از آسمان نازل شود و آنچه بالا رود، همه را می داند و او با شماست هر کجا باشید و به هر چه کنید به خوبی آگاه است.»

آیه به طور صراحت دلالت بر سعه وجود خداوند سبحان دارد و این که او در هر مکانی با ما است، و کسی که چنین شأنی دارد، نمی تواند جسم یا حلول کننده در محلی باشد.

۲- و نیز می فرماید: { اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ يٰۤعَلِّمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ مَا يَكُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ اِلَّا هُوَ رٰبِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا اَدْنٰی مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْثَرُ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اَیْنَ مَا كَانُوْا ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا عَمِلُوْا یَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيْمٌ }؛ (۷) «آیا ندیدی که آنچه در آسمان ها و زمین است، خدا بر آن آگاه است. هیچ رازی سه کس با هم نگویند، جز آن که خداوند چهارم آن هاست و نه پنج کس جز آن که خدا ششم آن هاست و نه

ص: ۲۴۳

۱- ۸۰۵. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱.

۲- ۸۰۶. منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳- ۸۰۷. الرسائل العشر، ص ۱۴۶.

۴- ۸۰۸. جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴.

۵- ۸۰۹. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۸۷.

۶- ۸۱۰. سوره حدید، آیه ۴.

۷- ۸۱۱. سوره مجادله، آیه ۷.



کمتر از آن و نه بیشتر، جز آن که خدا با آن هاست هر کجا باشند، پس روز قیامت همه را به نتیجه اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به کلیه امور عالم داناست.»

این آیه نیز به طور وضوح دلالت بر سعه وجود خداوند متعال دارد، و این که در همه جا موجود و با همه کس همراه است. و این گونه خدایی نمی تواند جسم باشد؛ زیرا جسم احتیاج به مکان دارد و با وجودش در مکانی، مکان دیگر از او خالی است.

۳- همچنین می فرماید: { وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسِيعُ عَلِيمٌ؛ (۱) «مشرق و مغرب هر دو ملک خداست، پس به هر طرف که روی کنید به سوی خدا روی آورده اید. خدا به همه جا محیط و بر همه چیز داناست.»

این آیه نیز همانند آیه پیشین، دلالت بر نفی جسمیت خداوند دارد.

۴- و نیز می فرماید: { لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ (۲) «هیچ موجودی همانند او نیست و او شنوای بیناست.»

پر واضح است که اگر خداوند جسم بود، باید همانند سایر اجسام و شبیه آن ها می بود.

۵- و نیز می فرماید: { وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ؛ (۳) «و خداوند از خلق بی نیاز است و شما فقیر و نیازمندید.»

می دانیم که اگر خداوند جسم بود، مرکب از اجزا می بود، و هر مرکبی محتاج به اجزای خود است. و این با غنای خداوند سازگاری ندارد.

۶- همچنین می فرماید: { هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ؛ (۴) «اول و آخر هستی و پیدا و نهان وجود همه اوست.»

در این آیه خداوند متعال خود را ظاهر و باطن معرفی کرده، و اگر جسم می بود باید ظاهر آن غیر باطنش (عمقش) باشد، و در نتیجه لازم می آید که او ظاهر و باطن نباشد.

ص: ۲۴۴

۱- ۸۱۲. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲- ۸۱۳. سوره شوری، آیه ۱۱.

۳- ۸۱۴. سوره محمد، آیه ۳۸.

۴- ۸۱۵. سوره حدید، آیه ۳.

۷- و نیز می فرماید: { لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ }؛ (۱) «دیده ها او را درک نمی کنند.»

و اگر خداوند جسم بود چرا دیده ها او را ادراک نکنند؟!

### مقابله اهل بیت علیهم السلام با قول به تشبیه

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «منزه است خداوندی که جز او کسی دیگر از کیفیتش اطلاعی ندارد، همانندی برای او نیست و او شنوای بیناست، محدود نشده، و محسوس نخواهد بود و مورد تجسس واقع نخواهد گشت. دیدگان و حواس او را ادراک نکرده و چیزی او را احاطه نمی کند. جسم و صورت نیست ...» (۲).

و نیز در حدیثی دیگر در توصیف خداوند می فرماید: «نه جسم است و نه صورت، بلکه او جسم کننده اجسام و صورت دهنده صور است. جزء جزء نشده و متناهی نیست. زیاده و نقصان در او راه ندارد. و اگر خداوند آن گونه باشد که می گویند، پس فرقی بین خالق و مخلوق نیست ...» (۳).

از امام جواد و هادی علیهما السلام روایت شده که فرمودند: «هر کس قائل به جسمیت خداوند شد به او زکات ندهید و به او اقتدا نکنید.» (۴).

### عوامل پیدایش نظریه تجسیم

#### ۱- میل عوام به تجسیم

زیرا بشر به جهت آن که به چشم خود عینک طبیعت و مادیت را دارد، لذا می کوشد همه چیز را از دیدگاه مادیت حل کند.

#### ۲- خوف از افتادن در تعطیل

لکن این قول افراطگری است که می توان با قول به تنزیه، جلوی آن را سد کرد.

#### ۳- تأثر از فرهنگ یهود

زیرا در عهد قدیم از جسم بودن خداوند بسیار سخن رفته است؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که عده ای از مستبصرین اهل کتاب به

ص: ۲۴۵

۱- ۸۱۶. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

۲- ۸۱۷. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۳- ۸۱۸. همان، ص ۱۰۶.



دستگاه خلافت نزدیک شده و از این طریق در جامعه اسلامی عقاید خود را منتشر کرده اند.

شهرستانی در کتاب الملل و النحل می نویسد: «بسیاری از یهود که مسلمان شده بودند، احادیث فراوانی را در خصوص تجسیم و تشبیه در عقاید اسلامی وارد کردند که تمام آن ها برگرفته از تورات بوده است».<sup>(۱)</sup>

### تصریح علمای اهل سنت به تجسیم ابن تیمیه

جماعتی از علمای اهل سنت تصریح به تجسیم وهابیان و در رأس آن ها ابن تیمیه نموده اند، اینک به کلمات برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - قاضی سبکی می گوید: «اهل توحید بر این که خداوند در جهت خاصی نیست، اتفاق کرده اند مگر برخی از افرادی که قول شاذ دارند؛ همانند ابن تیمیه».<sup>(۲)</sup>

۲ - شیخ محمد ابوزهره می گوید: «سلفیه معتقدند که هر چه در قرآن یا روایات در مورد اوصاف خداوند وارد شده؛ از قبیل محبت، غضب، سخط، رضا، ندا، کلام، فرود آمدن در سایه ابرها، استقرار بر عرش، وجه، دست، همگی باید بر ظاهرش حمل شود، بدون هیچ گونه تأویل و تفسیری که مخالف با ظاهرش باشد ... رأی و نظر ابن تیمیه نیز همین است».<sup>(۳)</sup>

۳ - شیخ سلیم البشیری رئیس جامعه الازهر در عصر خود می گوید: «از جمله کسانی که به او نسبت داده شده که قائل به جهت برای خداست. احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرّانی حنبلی دمشقی است ...».<sup>(۴)</sup>

۴ - ابن حجر هیتمی مکی شافعی می گوید: «ابن تیمیه نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت کرده و در حق او ادّعیای جهت و جسمانیت کرده است».<sup>(۵)</sup>

ص: ۲۴۶

۱- ۸۲۰. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- ۸۲۱. طبقات الشافعیه، ج ۹، ص ۴۳.

۳- ۸۲۲. تاریخ المذاهب الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۵.

۴- ۸۲۳. فرقان القرآن، قضاعی، ص ۷۲.

۵- ۸۲۴. کشف الارتیاب، ص ۱۳۰، به نقل از الجوهر المنظم، ابن حجر.

۵- ابو الفداء، در تاریخش می گوید: «این تیمیه از دمشق به شام فرستاده شد، و از آنجا که وی قائل به تجسیم بود او را در زندانی حبس کردند».(۱)

## ادوار قول به تجسیم

### ادوار قول به تجسیم

با ملاحظه تاریخ قبل از اسلام و بعد از آن پی می بریم که اعتقاد به تجسیم، ادواری را گذرانده تا به وضع امروز رسیده است، ولی آنچه جای خوش وقتی دارد این است که جامعه شیعی از ابتدا، با حراستی که امامان شیعه و اصحاب آن ها و علمای شیعی در طول تاریخ از عقاید اصیل اسلامی داشته نگذاشته اند که عقیده تجسیم در بین عقاید اسلامی رسوخ کند، ولی مع الاسف آنچه اکنون مشاهده می کنیم این است که این عقیده در بین سلفیه و وهابیان عقیده ای رایج است، اما این که این عقیده از کجا وارد شده و چه دوران هایی را گذرانده است، مطلبی است که احتیاج به بررسی دارد. اینک به این موضوع می پردازیم.

### دور اول: عصر یهود

با مراجعه به تاریخ قبل از اسلام پی می بریم که یهود، خدا را جسم دانسته و آن را به شکل انسان به حساب آورده اند و نیز معتقدند که خدا دارای همسر و فرزند است. لذا خداوند متعال در ردّ این تصور باطل می فرماید: { وَأَنَّ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا } (۲) «و این که بلند است مقام باعظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است.»

و نیز می فرماید: { وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا } (۳) «و گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است.»

به همین جهت بود که از حضرت موسی علیه السلام خواستند تا خداوند را به طور آشکار به آن ها نشان دهد.

ص: ۲۴۷

۱- ۸۲۵. تاریخ ابی الفداء، حوادث سنه ۷۰۵ ه.ق.

۲- ۸۲۶. سوره جن، آیه ۳.

۳- ۸۲۷. سوره مریم، آیه ۸۸.

این عقیده از یهود که توسط برخی از کسانی که به جهت کید بر اسلام مسلمان شدند؛ همچون کعب الاحبار و دیگران، داخل در اسلام شد، و به سرعت جای خود را در بین مسلمانان باز کرد.

۱ - ذهبی می گوید: «کعب الاحبار با اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله مجالست می کرد و از کتاب های بنی اسرائیل برای آنان سخن می گفت»<sup>(۱)</sup>.

۲ - دکتر رضاء الله مبارکفوری در مقدمه تحقیق کتاب «العظمه» از شیخ اصبهانی می گوید: «اسرائیلیات در بین مسلمانان رسوخ کرد، و می توان مبدأ ورود آن را در بین علوم مسلمانان به عصر صحابه باز گرداند ...»<sup>(۲)</sup>.

۳ - ناصرالدین البانی نیز بر این مطلب تصریح کرده و در اثنای بررسی سند حدیث می گوید: «سند این حدیث ضعیف و متن آن منکر است، گویا از جعلیات یهود باشد»<sup>(۳)</sup>.

۴ - ذهبی در کتاب «العلو» از عبدالله بن سلام یهودی نقل کرده که گفت: «إذا كان يوم القيامة جىء بنبيكم حتى يجلس بين يدي الله على كرسية ...»<sup>(۴)</sup> «هر گاه روز قیامت فرا رسد، پیامبر شما آورده می شود تا این که نزد خداوند بر روی کرسی او می نشیند ...».

۵ - عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از وهب بن منبه درباره عظمت خداوند متعال چنین نقل کرده است: «إنَّ السماوات والبحار لفي الهيكل وأنَّ الهيكل لفي الكرسي، وإنَّ قدميه عزَّ وجلَّ لعلی الكرسي، وقد عاد الكرسي كالنعل في قدميه»<sup>(۵)</sup> «همانا آسمان ها و دریاها در هیكل است و هیكل در کرسی، و هر دو قدم خداوند عزوجل بر روی کرسی است و کرسی همانند نعل در دو پا برمی گردد.»

۶ - حافظ ابن حجر می گوید: «... و كعبدالله بن عمرو بن العاص؛ فإنه كان حصل له في وقعه اليرموك كتب كثره من كتب أهل الكتاب، فكان يخبر فيها من الأمور المغيبه، حتى كان

ص: ۲۴۸

۱- ۸۲۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

۲- ۸۲۹. العظمه، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳- ۸۳۰. السنه، ابن ابی عاصم، ص ۲۴۹، ح ۵۶۸.

۴- ۸۳۱. العلو، ص ۴۴۶، رقم ۴۲۵.

۵- ۸۳۲. السنه، ج ۲، ص ۴۷۷.

بعض الصحابه ربما قال له: حَدَّثَنَا عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا تَحَدَّثْنَا عَنْ الصَّحِيفَةِ»؛<sup>(۱)</sup> «و همانند عبدالله بن عمرو بن عاص؛ زیرا او در واقعه یرموک بر کتاب های بسیاری از کتب اهل کتاب - یهود و نصارا - دسترسی پیدا کرد، و به آنچه در آن کتب از اخبار غیبی بود حدیث می گفت، حتی برخی از صحابه به او می گفتند: برای ما از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل کن نه از صحیفه.»

لذا ذهبی می گوید: «إِنَّهُ لَا يَجُوزُ تَقْلِيدُ جَمَاعَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ فِي بَعْضِ الْمَسَائِلِ»؛<sup>(۲)</sup> «تقلید جماعتی از صحابه در برخی از مسائل جایز نیست.»

۷ - بسر بن سعید که از بزرگان تابعین و از رجال کتب سته و از شاگردان ابوهریره به شمار می آید، می گوید: «إِتَّقُوا اللَّهَ وَتَحَفَّظُوا مِنَ الْحَدِيثِ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْنَا نَجَالِسَ أَبِي هُرَيْرَةَ فَيَحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَيَحَدَّثُنَا عَنْ كَعْبِ ثَمَّ يَقُومُ، فَاسْمَعُ بَعْضَ مَنْ كَانَ مَعَنَا يَجْعَلُ حَدِيثَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ كَعْبٍ وَيَجْعَلُ حَدِيثَ كَعْبٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛<sup>(۳)</sup> «از خدا بترسید و تحفظ بر حدیث داشته باشید، به خدا سوگند! ما خود مشاهده می کردیم که با ابوهریره مجالست می نمودیم، او برای ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کعب الاحبار حدیث می گفت، آن گاه برمی خاست. من از برخی از افراد که با ما بودند می شنیدم که حدیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود، به کعب الاحبار نسبت می داد و حدیثی را که از کعب الاحبار شنیده بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله منسوب می کرد.»

۸ - مالک بن انس از ابوهریره نقل کرده که گفت: «خَرَجْتُ إِلَى الطُّورِ فَلَقَيْتُ كَعْبَ الْأَحْبَارِ، فَجَلَسْتُ مَعَهُ فَحَدَّثَنِي عَنِ التَّوْرَةِ وَحَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛<sup>(۴)</sup> «من به طرف کوه طور رفتم و در آنجا کعب الاحبار را ملاقات نمودم، با او نشستم، او از تورات برای من حدیث می گفت و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او نقل حدیث می کردم.»

از این احادیث و کلمات استفاده می شود که اسرائیلیات در همان قرن اول وارد منابع اسلامی شد.

ص: ۲۴۹

۱- ۸۳۳. النکت علی کتاب ابن صلاح، ابن حجر، ج ۲، ص ۵۳۲.

۲- ۸۳۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۰۵.

۳- ۸۳۵. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۷۵، کتاب التمییز.

۴- ۸۳۶. موطأ، مالک، حدیث ۲۲۲، کتاب النداء للصلاه.

بعد از گذشت عصر صحابه، دور جدیدی از مجسمه و مشبّهه پدید آمد. در این دور گروهی از مسلمانان، افکار اسرائیلی؛ خصوصاً تجسیم را که در عصر صحابه رواج یافته بود، اخذ کرده و آن را به عنوان اصلی از اصول اعتقادی پذیرفته و به آن اعتقاد پیدا کردند. در این دوران راویان بسیاری پیدا شدند که این گونه احادیث را که صریح در تجسیم بود، بدون هیچ گونه تأمل و درک و این که چه خطری در مجال عقاید پدید خواهد آورد، در بین مسلمانان منتشر ساختند، که از آن جمله می توان به این افراد اشاره کرد:

### ۱ - نعیم بن حماد (۲۲۸ ه.ق)

گرچه ذهبی او را در کتاب «العلو» (۱) به عنوان «من اوعیه العلم»؛ یعنی از کسانی که ظرفیت های علمی متعددی دارد، معرفی کرده است، ولی حقیقت امر آن است که او از وضّاعین به حساب می آید.

حافظ ابن عدی درباره او گفته: «او کسی بود که در تقویت سنت، حدیث جعل می کرد». (۲)

حافظ سیوطی از او روایت نقل کرده که در آن آمده است: «... هنگامی که خداوند اراده نزول به آسمان دنیا کرد، از عرش خود پایین خواهد آمد». (۳)

### ۲ - مقاتل بن سلیمان (۱۵۵ ه.ق)

او شیخ مجسمه در عصر خود بود، و لذا به جهت شهرت او در قول به تجسیم، احتیاج به هیچ برهانی نیست. (۴)

### ۳ - وهب بن منبه (۱۱۴ ه.ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «روایات سند دار او کم است و بیشتر علوم او در اسرائیلیات و صحیفه های اهل کتاب است». (۵)

ص: ۲۵۰

۱- ۸۳۷. العلو، ص ۴۵۰.

۲- ۸۳۸. الکامل فی الضعفاء، ج ۷، ص ۲۴۸۲.

۳- ۸۳۹. ذیل الموضوعات، ص ۵.

۴- ۸۴۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱.

۵- ۸۴۱. همان، ج ۴، ص ۵۴۵.



#### ۴ - محمد بن کزّام سجستانی (۲۵۵ ه.ق)

ذهبی در ترجمه او می گوید: «عابد متکلم، شیخ کرامیه ... از بدعت های کرامیه قول آن ها در مورد خداوند است که او جسم است نه مانند اجسام ...» (۱).

#### ۵ - حماد بن سلمه (۱۶۷ ه.ق)

او کسی است که احادیث منکر بسیاری را در باب صفات خداوند؛ همانند تجسیم نقل کرده است؛ از جمله احادیث تجسیم حماد، روایتی است که احمد بن حنبل در «المسند» (۲) و ترمذی (۳) به توسط او از انس بن مالک نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه { فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ فَرَمُودَ: این چنین تجلی کرد؛ یعنی آخر انگشت کوچک خود را بیرون آورد ...

#### ۶ - نوح ابن ابی مریم (۱۷۳ ه.ق)

در شرح حال او گفته شده که تفسیر را از مقاتل بن سلیمان که مشهور به تجسیم بوده، اخذ کرده است.

#### حشویه وقول به تجسیم

حشویه به دو صورت خوانده می شود: یکی بر وزن دَهْرِيَّة و دیگری بر وزن حَمِيدِيَّة. و بر عده ای از اهل حدیث اطلاق شده که به تشبیه و تجسیم گرایش داشتند.

درباره وجه تسمیه آنان به این نام، چند قول است:

الف) چون معتقد به تجسیم بوده اند؛ زیرا جسم، محشوّ (توپر) است.

ب) منسوب به حشاء به معنای جانب و کنار یا حاشیه مجلس است، چون آنان در مجلس درس حسن بصری حاضر می شدند و سخنان نادرست می گفتند، وی دستور داد تا آنان را در کنار و حاشیه مجلس جای دهند.

میر سید شریف جرجانی می گوید: «وسمیت الحشویه حشویه؛ لأنهم يحشون الأحاديث التي لا أساس لها في الأحاديث المروية عن رسول الله صلى الله عليه وآله. قال: وجميع الحشويه

ص: ۲۵۱

۱- ۸۴۲. میزان الاعتدال، ترجمه محمد بن کرام.

۲- ۸۴۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲۵.

۳- ۸۴۴. صحیح ترمذی، حدیث ۳۰۷۴.

يقولون بالجبر والتشبيه وتوصيفه تعالى بالنفس واليد والسمع»؛<sup>(۱)</sup> «حشویه را حشویه نامیدند؛ زیرا آنان از احادیثی استفاده می کنند که اصل و اساسی برای آن ها در احادیث روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست. او نیز می گوید: تمام حشویه قائل به جبر و تشبیه و توصیف خداوند متعال به نفس و دست و گوش و چشمنند.»

ج) آنان منسوب به حشوه، از قراء خراسانند.<sup>(۲)</sup>

صَفَدِي در کتاب «الغیث المجسم» گفته است: «در مذهب حنفیه، تفکر معتزلی غلبه دارد. در مذهب شافعی، تفکر اشاعره و در مذهب مالکی، اندیشه قدریه (جبریه) و در مذهب حنابله، روش حشویه غلبه دارد.»<sup>(۳)</sup>

شهرستانی درباره حشویه می گوید: «عده ای از حشویه اصحاب حدیث، آشکارا قائل به تشبیه شده، برای خداوند اعضا و ابعاض، نزول و صعود، حرکت و انتقال ثابت کرده اند. گذشته از این، روایات بی اساس را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت داده اند، که اکثر این روایات از یهود اقتباس شده است. و درباره قرآن بر این عقیده بودند که حتی حروف و اصوات و کلمات آن نیز قدیم و ازلی است.»<sup>(۴)</sup>

ابن رشد اندلسی می نویسد: «الحشویه فإِنَّهُمْ قالوا: إِنَّ طریقه معرفه وجود الله تعالى هو السمع لا العقل، أعنی أَنَّ الإیمان بوجوده العذی کَلَّفَ الناس التصدیق به یکفی فیہ أن یتلقی من صاحب الشرع ویؤمن به إیماناً کما تتلقی منه أحوال المعاد و غیر ذلك مما لا دخل للعقل فیہ. وهذه الفرقة الضالّه، الظاهر من أمرها أَنَّها مقصّره عن مقصود الشارع فی الطریق التي نصبها للجمیع مفیضه إلى معرفه الله تعالى... وذلك یظهر من آیه من کتاب الله تعالى إِنَّه دعی الناس إلى التصدیق بوجود الباری سبحانه بأدله عقلیه منصوص علیها»؛<sup>(۵)</sup> «حشویه می گویند: تنها راه معرفت وجود خداوند متعال سمع است نه عقل؛ یعنی تنها راه ایمان به وجود خدا که مردم مکلف به تصدیق به آن می باشند، آن ایمانی است که تلقی از صاحب شرع شود؛

ص: ۲۵۲

۱- ۸۴۵. التعریفات، جرجانی، ص ۳۴۱.

۲- ۸۴۶. النبراس، ص ۴۲.

۳- ۸۴۷. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۷۱.

۴- ۸۴۸. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۵- ۸۴۹. الکشف عن مناهج الأدله، ابن رشد، ص ۱۳۴.

همان گونه که احوال معاد و دیگر اموری که عقل در آن ها مدخلیت ندارد، از شرع تلقی می گردد. و این فرقه گمراه، امرشان ظاهر است که در فهم مقصود شارع راهی را که خداوند برای تمام مردم نصب کرده و به معرفت خداوند متعال می انجامد قاصرند... و این مطلب از آیات متعددی از کتاب خداوند متعال استفاده می شود؛ زیرا آیات، مردم را دعوت به تصدیق وجود باری تعالی به ادله عقلی کرده که بر آن ها نصّ شده است.»

اصول عقیده حشویه را می توان سه مطلب دانست:

- ۱ - تنها راه برای رسیدن به معرفت اعتقادی، نصّ شرعی است و عقل هرگز در آن راه ندارد.
- ۲ - در باب عقاید، اعتماد بر احادیث ضعیف و جعلی می کنند، بدون آن که آن ها را مورد بررسی قرار دهند.
- ۳ - مخالف تأویلند و لذا هر چه را در باب عقاید در احادیث آمده، حمل بر ظاهر آن می نمایند.<sup>(۱)</sup>

### دور سوم از ادوار تجسیم

این دور از ادوار تشبیه و تجسیم، از زمان احمد بن حنبل و حنبله شروع شده و تا عصر ابن تیمیه ادامه پیدا می کند.

عبدالله بن احمد بن حنبل کتابی را در این باره به نام «السنه» تألیف کرده است. و حنبله نیز کتابی را تحت عنوان «الردّ علی الجهمیه» به پدرش نسبت داده اند. این دو کتاب پر از احادیث تشبیه و تجسیم است.

در طول این دوران، پیروان این خط کتاب های بسیاری را تألیف کرده و در آن احادیث تشبیه و تجسیم را جمع نمودند، که برخی از آن ها عبارتند از:

۱ - «کتاب الاستقامه»، خشیش بن اصرم.

۲ - «السنه»، عبدالله بن احمد بن حنبل.

۳ - «السنه»، الخلال.

ص: ۲۵۳

---

۱- ۸۵۰. المدخل الی دراسه علم الکلام، حسن محمود شافعی، ص ۷۶.

۴ - «السنه»، ابی الشیخ.

۵ - «السنه»، عسال.

۶ - «السنه»، ابوبکر بن عاصم.

۷ - «السنه»، طبرانی.

۸ - «السنه و الجماعه»، حرب ابن اسماعیل سیرجانی.

۹ - «التوحید»، ابن خزیمه.

۱۰ - «التوحید»، ابن منده.

۱۱ - «الصفات»، حکم بن معبد خزاعی.

۱۲ - «النقض»، عثمان بن سعید دارمی.

۱۳ - «الشریعه»، آجری.

۱۴ - «الإبانه»، ابی نصر سجری.

۱۵ - «الإبانه»، ابن بطه.

۱۶ - «ابطال التاویلات»، ابی یعلی قاضی.

حنابله در اوائل قرن پنجم؛ یعنی در سال ۴۰۸ ه. ق توانستند خلیفه قادر بالله عباسی را هم عقیده خود کنند، لذا از این راه مردم را هم عقیده خود کرده و هر کس از معتزله و حنفیه و دیگران که با آن مخالفت می کرد را تهدید می نمودند.

ذهبی می گوید: «علامه ابواحمد کرجی درباره عقیده خود کتابی را تألیف نمود. خلیفه قادر بالله آن را کتابت کرده و مردم را بر آن جمع و بر تعلیم آن امر نمود. و این در اوائل صده پنجم و در آخر ایام امام ابی حامد اسفرائینی، شیخ شافعیه در بغداد است. او دستور داد تا هر کس که اعتقاد به آنچه در این کتاب است ندارد؛ چه معتزلی یا رافضی یا خارجی، باید توبه داده شود. از جمله عقاید در آن کتاب این بود: «کان ربنا عزّ وجلّ وحده لا شییء معه ولا مکان یحویه، فخلق کلّ شییء بقدرته، شاء وأراد، لا استقرار راحه کما یستریح الخلق»؛<sup>(۱)</sup> «پروردگار عزوجلّ ما تنها است و چیزی همراه او

ص: ۲۵۴

نیست و مکانی او را احاطه نمی کند. پس هر چیز را به قدرت خود آفرید، و عرش را بدون آن که به آن احتیاج داشته باشد خلق کرد، پس بر روی آن به نحو استقرار قرار گرفت آن گونه که بخواهد و اراده کند، نه به نحو استقرار راحت، همان گونه که خلق استراحت پیدا می کند.»

ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۸ ه.ق می گوید: «در این سال بود که قادر بالله معتزله و شیعه و دیگران از صاحبان گفتار و مقالات مخالف را دستور به توبه داد و آنان را از مناظره در عقایدشان نهی نمود، و اگر کسی چنین می کرد عقوبت می نمود.» (۱)

حافظ ابن جوزی در حوادث سال ۴۰۸ ه.ق می گوید: «در این سال بود که قادر، بدعت گذاران را دستور به توبه داد ... خبر داد ما را هبه الله بن حسن طبری که در سال ۴۰۸ ه.ق امیرالمؤمنین قادر بالله، فقهای معتزله و حنفیه را دستور به توبه داد و آنان نیز اظهار رجوع کردند ...» (۲)

از این نصوص تاریخی استفاده می شود که دست سیاست در کنار حنابله قرار گرفت و به کمک آنان آمد و لذا مخالفین خود را با انواع اذیت و آزارها از میدان بیرون کردند و از این طریق عقاید خود را گسترش داده و برای خود شوکتی یافتند. علمای حنابله از این فرصت به نفع خود سوء استفاده کرده و در مقابل مخالفان با مقابله عملی و فکری ایستادند. از جمله این افراد یحیی بن عمار (متوفی ۴۲۲ ه.ق) است که معروف به شیخ مجسم ابی اسماعیل هروی است، که خودش می گوید: من ابن حبان را از سجستان بیرون کردم؛ زیرا او منکر حدّ برای خداوند متعال بود. (۳)

بعد از او امامان حنبلی یکی پس از دیگری ظهور کرده و خطّ فکری خود را ادامه دادند که از جمله آنان، قاضی ابویعلی حنبلی (متوفی ۴۵۸ ه.ق) است. او با تألیف کتابی به نام «ابطال التّأویل» احادیث تشبیه و تجسیم را دنبال کرده و بر نظریه تأویل در باب صفات، خطّ بطلان کشید.

ص: ۲۵۵

۱- ۸۵۲. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۰۵.

۲- ۸۵۳. المنتظم، ابن جوزی، ج ۱۵، ص ۱۲۵.

۳- ۸۵۴. لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۱۴، ترجمه ابن حبان.

بعد از او نیز ابن قدامه مقدسی حنبلی (متوفی ۶۲۹ ه.ق) ادامه دهنده این راه شد. او با تألیف کتاب هایی درباره این عقیده به نام های: «ذم التأویل»، «لمعه الاعتقاد»، و «العلو»، به عقیده تشبیه و تجسیم جان تازه ای بخشید. ذهبی مؤلفات ابن قدامه را در شرح حالش آورده است. (۱) این تألیفات اکنون چاپ شده و در دسترس قرار گرفته است.

ابو شامه مقدسی درباره او می نویسد: «لکن کلامه فی العقائد علی الطریقه المشهوره عن أهل مذهبه ...»؛ (۲) «لکن کلام او در عقاید بر روش مشهور از اهل مذهبش است.»

شیخ محمد ابوزهره می نویسد: «إن ابن تیمیه یقرّر أنّ مذهب السلف هو إثبات کلّ ما جاء فی القرآن من فوقیه و تحتیه و استواء علی العرش و وجه و ید و محبّه و بغض، و ما جاء فی السنه من ذلك ایضاً من غیر تأویل و بالظاهر الحرفی ... لقد سبقه بهذا الحنابله فی القرن الرابع الهجرى كما بینا، و ادعوا أنّ ذلك مذهب السلف، و ناقشهم العلماء فی ذلك الوقت، و أثبتوا أنّ اعتقادهم هذا یؤدّی إلى التشبیه و الجسمیه لامحاله ...»؛ (۳) «ابن تیمیه چنین تقریر می کرد که مذهب سلف اثبات هر چیزی است که در قرآن آمده است؛ از قبیل فوقیت و تحتیت و استواء بر عرش و وجه و دست و محبت و بغض، و نیز آنچه در سنت از این قبیل آمده است، بدون آن که تأویل شود ... به این رأی، حنابله در قرن چهارم ه.ق سبقت گرفتند آن گونه که بیان شد و ادعا کردند که این رأی مذهب سلف است. ولی در همان وقت علما با آنان مناقشه کرده و اثبات نمودند که اعتقادشان منجر به تشبیه و جسمیت خواهد شد ...».

### دور چهارم از ادوار تجسیم

این دوران از زمان ابن تیمیه و شاگردان او شروع می شود و تا زمان محمد بن عبدالوهاب ادامه می یابد.

ابن تیمیه اصول افکار حنابله و قائلین به تجسیم را از گذشتگان خود به ارث برد و برای آن، اساس و برنامه ای خاص قرار داده و آن ها را منظم کرد.

ص: ۲۵۶

۱- ۸۵۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۶۸.

۲- ۸۵۶. ذیل الروضتین، ص ۱۳۹.

۳- ۸۵۷. ابن تیمیه، ابوزهره، ص ۳۲۲ - ۳۲۴.

وی در یکی از کتاب های خود به نام «نقض اساس التقدیس» می گوید: «وإذا كان كذلك فاسم المشبهه ليس له ذكر بدم في الكتاب والسنة ولا كلام أحد من الصحابه والتابعين ...»؛<sup>(۱)</sup> «و هر گاه چنین باشد، پس برای معتقدان به تشبیه یادی به مذمت در کتاب و سنت و نه کلام هیچ یک از صحابه و تابعین نیامده است ...».

او در جایی دیگر نیز می گوید: «وليس في كتاب الله ولا سنة رسوله ولا قول أحد من سلف الأمة وأئمتها أنه ليس بجسم، وأن صفاته ليس أجساماً وأعراضاً، فنفى المعاني الثابتة بالشرع بنفى ألفاظ لم ينف معناها شرع ولا عقل، جهل و ضلال»؛<sup>(۲)</sup> «در کتاب خدا و سنت رسولش و نیز در کلام احدی از سلف و امامان امت چنین نیامده که خداوند جسم نیست، و این که صفات او جسم و عرض نیستند. پس نفی معانی ثابت به شرع به نفی الفاظی که شرع و عقل معنای آن را نفی نکرده، نادانی و ضلالت است.»

### دور پنجم از ادوار تجسیم

دور پنجم از ادوار قول به تشبیه، دوران محمد بن عبدالوهاب نجدی و پیروان او است.

شیخ رضوان العدل شافعی مصری (۱۳۰۳ ه.ق) می گوید: «ثم ظهر بعد ابن تيميه محمد بن عبدالوهاب في القرن الثاني عشر و تبع ابن تيميه وزاد عليه سخافه وقبحاً، وهو رئيس الطائفة الوهابية قبحهم الله ...»؛<sup>(۳)</sup> «بعد از ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب در قرن دوازدهم ظهور کرد. او خط ابن تیمیه را دنبال کرد و بر آن حرف های سخیف و قبیح را اضافه نمود. او رئیس طایفه وهابیه است، خداوند آنان را قبیح گرداند ...».

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «أمّا التجسيم والتشبيه فقد نشر الوهابيون وروجوا كتباً كثيرة في موضوع الصفات ككتاب "السنة" لعبدالله بن احمد بن حنبل وكتاب "الرد على بشر المريسي" لعثمان الدارمي. وألف علماءوهم في ذلك كتباً كثيرة نقلوا فيها هذه المباحث من كتب ابن تيميه وابن القيم وأشباههم ...»؛<sup>(۴)</sup> «تجسیم و تشبیه را وهابیان منتشر

ص: ۲۵۷

۱- ۸۵۸. نقض اساس التقدیس، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- ۸۵۹. همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳- ۸۶۰. روضه المحتاجين لمعرفة قواعد الدين، ص ۳۸۴.

۴- ۸۶۱. السلفية الوهابية، حسن بن علی سقاف، ص ۴۳.

ساخته و کتاب های زیادی را در موضوع صفات ترویج ساختند؛ همانند کتاب "السنه" از عبدالله بن احمد بن حنبل، و کتاب "الرّد علی بشر المریسی" از عثمان دارمی. و علمای وهابیان در این باره کتاب های بسیاری تألیف نمودند و در آن ها این مباحث را از کتاب های ابن تیمیه و ابن قیم و دیگران نقل کردند ...».

### دور ششم از ادوار تجسیم

دور ششم از ادوار تجسیم و تشبیه، دوران سلفیه و وهابیان معاصر است. کسانی که در هیئت های بحث ها و فتاوی و دعوت و ارشاد ظهور و بروز داشته و دارند و نیز البانی و پیروان خط فکری او.

این افراد در عصر حاضر توانسته اند، دانشگاه های مختلف را تسخیر کرده و دسته های گوناگون از طلاب را با اصول افکار خود در آنجا تعلیم دهند.

### تبرئه رجال شیعه از قول به تجسیم

از جمله اتهاماتی که به شیعه زده شده این است که آنان قائل به تجسیم اند؛ یعنی معتقدند به این که برای خداوند جسمی است دارای ابعاد و حدود ... و در این زمینه ادعا می کنند، اول کسانی که قائل به جسمیت خداوند در بین شیعیان بوده، هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمان قمی و دیگران از بزرگان شیعه در قرن دوم می باشند.

دکتر قفاری می گوید: «اصل افکار تجسیم و مذهب آن از شیعه سرچشمه گرفته است. آن گاه می گوید: ابن تیمیه اول کسی است که این را به اثبات رسانده و گفته: اول کسی که در اسلام قائل به جسمائیت خداوند شده، هشام بن حکم می باشد.» (۱)

او هم چنین می گوید: «در نتیجه: تشبیه خداوند سبحان به مخلوقاتش در یهود سابقه داشته و از آنجا به تشیع سرایت کرده است؛ زیرا تشیع مأوی و ملجأ هر کسی است که قصد سوء نسبت به اسلام و مسلمین دارد.» (۲)

جا دارد این تهمت را بررسی کرده و دامان شیعه را از آن پیراسته نمایم.

ص: ۲۵۸

---

۱- ۸۶۲. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۲۹؛ منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۰.

۲- ۸۶۳. همان، ج ۱، ص ۵۳۰.



از آنجا که اشکال کننده درصدد است تا قول به تجسیم را به علمای شیعه نسبت دهد؛ لذا جا دارد این موضوع را در لابه لای کلمات آن ها بررسی کنیم تا از صحت یا فساد آن آگاهی یابیم:

۱ - شیخ کلینی رحمه الله (۳۲۹ ه.ق)؛ در کتاب «کافی» بابی را منعقد کرده تحت عنوان «باب النهی عن الجسم و الصورة»، (۱) که به تبع روایات، این خود دلالت بر عدم اعتقاد او، به تجسیم دارد.

۲ - شیخ صدوق رحمه الله (۳۸۱ ه.ق)؛ در کتاب «توحید» بابی دارد به نام «باب انّ الله عزّوجلّ لیس بجسم و لاصوره»، (۲)

۳ - شیخ مفید رحمه الله (۴۱۳ ه.ق)؛ در کتاب «تصحیح الاعتقاد» می گوید: «و اما کلام در توحید و نفی تشبیه از خداوند و تنزیه و تقدیس برای او، چیزی است که به آن امر شده و مورد رغبت قرار گرفته است. و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد»، (۳) می دانیم که تجسیم داخل در تشبیه است، لذا کلام شیخ مفید شامل تجسیم نیز می شود.

۴ - ابوالفتح کراچکی (۴۴۹ ه.ق)؛ در کتاب «کنز الفوائد» بابی دارد تحت عنوان «فصل من الاستدلال علی انّ الله تعالی لیس بجسم»، (۴)

۵ - شیخ طوسی (۴۶۰ ه.ق)؛ در تفسیر «التبیان» از جمله کسانی که ذبیحه و کشتار شان را حرام می داند، کسانی را برمی شمارد که قائل به تجسیمند. (۵) همان گونه که حکم به نجاست مجسیمه کرده و آن ها را در زمره کفار به شمار آورده است. (۶)

۶ - قاضی ابن براج (۴۸۱ ه.ق)؛ در «جواهر الفقه» تصریح به تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن کرده است. (۷)

ص: ۲۵۹

۱- ۸۶۴. کافی، ج ۱، ص ۱۰۴ - ۱۰۶.

۲- ۸۶۵. التوحید، ص ۹۷.

۳- ۸۶۶. تصحیح الاعتقاد، ص ۷۳.

۴- ۸۶۷. کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۷.

۵- ۸۶۸. التبیان، ج ۳، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۶- ۸۶۹. المبسوط، ج ۱، ص ۱۴.

۷- ۸۷۰. جواهر الفقه، ص ۲۴۵.

۷- قطب راوندی (۵۷۳ ه.ق)؛ در کتاب «فقه القرآن» فتوا به عدم صحت نماز در پوست حیوانی داده که مجسم آن را ذبح کرده و انتفاع به آن را نیز جایز نمی‌داند. (۱) و در جای دیگر نیز می‌گوید: تجسیم از مذاهب فاسد است. (۲)

۸- شیخ طبرسی (قرن ششم ه.ق)؛ در «تفسیر مجمع البیان» قائل به عدم جواز خوردن ذبیحه کسی شده که معتقد به تجسیم است. (۳)

۹- علامه حلی رحمه الله (۷۲۶ ه.ق)؛ در کتاب «منتهی المطلب» فتوا به نجاست نیم خورده مجسمه داده است و آن‌ها و مشبّهه را در حکم نواصب و غلات دانسته و حکم به کفر همه آن‌ها داده است. (۴)

۱۰- ابن فهد حلی (۸۴۱ ه.ق)؛ در کتاب «الرسائل العشر» مجسمه را از جمله کسانی به حساب آورده که داخل در عنوان کافر بوده و محکوم به نجاستند. (۵)

۱۱- محقق کرکی (۹۴۰ ه.ق)؛ در کتاب «جامع المقاصد» به نجاست مجسمه فتوا داده است، (۶) و در کتاب «الرسائل» نیز به عدم جسمانیت خداوند اشاره کرده است. (۷)

۱۲- ابن ابی جمهور احسائی (اوایل قرن دهم هجری قمری)؛ از جمله اصول شیعه را تنزیه خداوند تبارک و تعالی از تشبیه و دیگر نقائص برشمرده است. (۸)

۱۳- علامه مجلسی (۱۱۱۰ ه.ق)؛ در کتاب «بحار الانوار» بابی را تحت عنوان «نفی الجسم و الصورة و التشبیه و الحلول و الاتحاد و انه لا یدرک بالحواس و الاوهام و العقول و الافهام» منعقد نموده است. و بعد از آن بابی دیگر تحت عنوان «نفی الزمان و المكان و الحرکه و الانتقال عنه تعالی و تأویل الآیات و الاخبار فی ذلک» آورده است. (۹)

۱۴- شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۸ ه.ق)؛ در کتاب «کشف الغطاء» بر نفی تجسیم و ترکیب از خداوند استدلال کرده است. (۱۰)

ص: ۲۶۰

۱- ۸۷۱. فقه القرآن، ج ۱، ص ۹۷ و ج ۲، ص ۲۷۰.

۲- ۸۷۲. همان، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- ۸۷۳. مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۷۱.

۴- ۸۷۴. منتهی المطلب، ج ۱، ص ۱۶۱.

۵- ۸۷۵. الرسائل العشر، ص ۱۴۶.

۶- ۸۷۶. جامع المقاصد، ج ۱، ص ۱۶۴.

۷- ۸۷۷. رسائل کرکی، ج ۱، ص ۶۰.

۸- ۸۷۸. مناظرات فی الامامه، ص ۳۴۷، به نقل از او.

٩- ١٧٩. بحار الانوار، ج ٣، ص ٢٨٧ و ٣٠٩.

١٠- ١٨٠. كشف الغطاء، ج ١، ص ٥١ و ٥٢.

۱۵ - حاج ملا هادی سبزواری (۱۳۰۰ ه.ق)؛ در کتاب «شرح الاسماء الحسنی» تصریح دارد بر این که تنزیه خداوند از صفات مخلوقات و اجسام، انسان را بر اقامه برهان بر ضدّ برخی از عقاید باطل کمک خواهد کرد. (۱)

۱۶ - آیت الله خویی (۱۴۱۳ ه.ق)؛ در کتاب «الطهاره» تصریح به بطلان عقیده تجسیم نموده است. (۲)

از این عبارات استفاده می شود که علمای شیعه، همگی بر تنزیه خداوند از جسم و لوازم آن اتفاق دارند.

و نیز با مراجعه به روایات پی به وجود احادیث بسیاری خواهیم برد که دلالت بر عدم تجسیم دارد، و تنها علامه مجلسی در کتاب «بحارالانوار» ۴۷ حدیث در این باره آورده است، و این خود دلالت دارد بر این که عدم تجسیم نزد شیعه اصلی مسلم است.

### تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم

#### تبرئه هشام بن حکم از قول به تجسیم

با مراجعه به کتاب های مخالفین مشاهده می کنیم که تنها دلیلی که آن ها به آن تمسک کرده و نسبت تجسیم را به هشام داده اند، جمله ای است که از او روایت شده که درباره خدا فرمود: «جسم لا- کالاجسام». اینک این نسبت را در دو مرحله مورد بررسی قرار می دهیم: یکی در اصل این نسبت که آیا صحیح است یا خیر، و دیگری آن که بر فرض صحت نسبت، آیا این جمله دلالت بر اعتقاد هشام به تجسیم دارد یا خیر؟

#### مرحله اول: بررسی اصل نسبت

شواهدی این احتمال را تقویت می کند که این نسبت به هشام چیزی جز افترا و تهمت نیست. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - هشام از جمله اصحاب امامان اهل بیت علیهم السلام به حساب می آمده که به عنوان

ص: ۲۶۱

۱- ۸۸۱. شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲- ۸۸۲. التنقیح، ج ۲، ص ۷۷.

مدافع از حریم حق و حقیقت مطرح بوده اند. کسانی که در مقابل خطوط انحرافی ایستادگی کرده و درصدد ابطال شبهه های آنان برآمده اند. حال چگونه می توان او را متهم به چنین عقیده ای کرد که از خارج اسلام وارد شده است؟

۲- با مراجعه به کتب رجال پی خواهیم برد که هشام و یونس با مشکلی از درون مذهب و آن هم از ناحیه برخی از اصحاب خود مواجه بودند؛ زیرا برخی نمی توانستند مقام و منزلت آن دو را مشاهده کنند و لذا به جهت حسدی که به او داشتند او را به قول به تجسیم متهم ساختند.

کشی در رجال خود از سلیمان بن جعفر نقل کرده که گفت: از امام رضا علیه السلام درباره هشام بن حکم سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «او بنده ای نصیحت کننده بود که از ناحیه اصحاب خود به جهت حسدی که به او داشتند اذیت و آزار شد.» (۱)

یونس بن عبدالرحمن و اصحاب او نیز از طرف جماعتی مورد سعایت قرار گرفته و به جهت جلالت قدر و قربش نزد امام، مورد سرزنش و تعقیب قرار گرفته بود. و لذا به احتمال قوی می توان روایاتی را که در مذمت او رسیده یا دلالت بر انحراف او دارد، از جعل همین افراد دانست.

۳- هشام بن حکم به اعتراف شیعه و سنی، یکی از متکلمین امامیه و دریایی عمیق از معارف عقلی به حساب می آمد. شهرستانی می گوید: «هشام بن حکم کسی بود که در مباحث اصول، غور بسیار نموده بود و نمی توان مباحث و مناظرات او را با معتزله نادیده گرفت.» (۲) ذهبی نیز او را متکلمی زبردست دانسته است. (۳)

خصوصاً آن که بزرگان شیعه به تبع از اهل بیت علیهم السلام او را بسیار تمجید نموده اند. آیا با وجود این تعبیرات می توان چنین تهمتی را به هشام نسبت داد؟ آیا مقام و منزلت او شهادی بر کذب این نسبت و افتراء به او نیست؟

۴- از آنجا که بحث از خداوند و صفات ثبوتی و سلبی در آن عصر آسان نبوده

ص: ۲۶۲

---

۱- ۸۸۳. رجال کشی، ص ۲۷۰.

۲- ۸۸۴. الملل و النحل در حاشیه الفصل، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۳.

۳- ۸۸۵. سیره اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۴۳.

و تازه در حوزه های اسلامی مطرح شده و ذهن افراد به این مسائل نامأنوس بوده است، لذا طبیعی به نظر می رسد که گروهی کلام او را - بر فرض صحت انتساب - درست نفهمیده و لذا او را به تجسیم متهم کنند.

ممکن است که هشام گفته: «شیء لا- کالاشیاء» ولی مستمع خیال کرده که گفته: «جسم لا کالاجسام» یا آن را نقل به معنا کرده و یا خیال کرده که لازمه کلام او این چنین است. و می دانیم که گاهی برداشت ها و تصوّرات غلط از سخنان کسی، سبب نسبت های ناروا به او می شود.

۵- با مراجعه به کتب تراجم پی می بریم که هشام مورد مدح از ناحیه امامان علیهم السلام قرار گرفته است، مدحی که هرگز با وجود انحرافات عقایدی سازگاری ندارد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) در حدیثی امام صادق علیه السلام در شأن او فرمود: «او ناصر ما به دست و زبان و قلب است» (۱) و نیز در جایی دیگر فرمود: «مثل تو باید برای مردم عقاید بگوید» (۲).

ب) امام صادق علیه السلام هم چنین در حق او دعا کرده و فرمود: «ای هشام! خداوند به تو از توحید نفع رساند و تو را ثابت قدم گرداند» (۳).

ج) در قصّه ای بعد از آن که کافری به دست امام صادق علیه السلام ایمان آورد، حضرت او را به جهت تعلیم دین در جهت عقیده و شریعت به هشام بن حکم سپرد (۴).

د) و نیز در حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره هشام بن حکم رسیده که فرمود: «هشام بن حکم پیشگام حقّ ما، و دنبال کننده گفتار ما، تأیید کننده صدق ما، و دفع کننده باطل دشمنان ما است. هر کس که او و اثرش را دنبال کند ما را دنبال و پیروی کرده و هر کس که او را مخالفت کرده و هتک حرمت او کند با ما دشمنی کرده و هتک حرمت ما را کرده است» (۵).

ص: ۲۶۳

۱- ۸۸۶. کافی، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲- ۸۸۷. اعلام الوری، ص ۲۸۱ - ۲۸۳.

۳- ۸۸۸. کافی، ج ۱، ص ۸۷؛ توحید، شیخ صدوق، ص ۲۲۱.

۴- ۸۸۹. کافی، ج ۱، ص ۷۲ - ۷۴.

۵- ۸۹۰. معالم العلماء، ص ۱۲۸.

ه) امام کاظم علیه السلام در دعایی که بعد از بر آوردن حاجت هشام می کند، می فرماید: «خداوند ثواب تو را بهشت قرار دهد». (۱)

و) در حدیثی امام رضا علیه السلام امر به دوستی با هشام نموده است. (۲)

ز) در حدیثی دیگر امام رضا علیه السلام بر او ترخّم کرده و فرمود: «خداوند او را رحمت کند، او بنده نصیحت گری بوده که از ناحیه اصحابش به جهت حسد مورد اذیت و آزار واقع شد». (۳)

در مورد یونس بن عبدالرحمن نیز روایات فراوانی در مدح و ستایش او وارد شده است. بس است در این مورد خبر عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: من نمی توانم همیشه شما را زیارت کنم، از چه کسی معالم دینم را اخذ نمایم؟ حضرت فرمود: از یونس بن عبدالرحمن فرا گیر. (۴)

آیا می توان به چنین افرادی که این گونه مورد مدح اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته اند چنان نسبتی را داد؟

۶ - با مراجعه به روایات هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن که درباره توحید و صفات خداوند متعال رسیده پی می بریم که هرگز با عقیده به تجسیم سازگاری ندارد. اینک به برخی از این گونه روایات اشاره می کنیم:

الف) هشام در مناظره ای که بین او و یکی از کافران واقع شد، به کلام امام صادق علیه السلام استشهاد کرده و فرمود: «... جز آن که خداوند جسم و صورت نیست ... به حواس پنج گانه درک نمی شود، او هام او را درک نمی کند ... شنوا و بینا است. شنوا است بدون وسیله شنوایی و بینا است بدون وسیله بینایی ...». (۵)

ب) در مورد یونس بن عبدالرحمن نیز در روایت آمده که او از امام کاظم علیه السلام درباره علّت عروج پیامبر صلی الله علیه وآله به آسمان سؤال کرد، با آن که خداوند توصیف به مکان

ص: ۲۶۴

۱- ۸۹۱. رجال کشی، ص ۲۷۰.

۲- ۸۹۲. همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹.

۳- ۸۹۳. همان، ص ۲۷۰.

۴- ۸۹۴. رجال کشی، ص ۴۸۳.

۵- ۸۹۵. توحید، شیخ صدوق، ص ۲۴۳ - ۲۵۰.

نمی شود؟ حضرت فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی به مکان توصیف نشده و زمان بر او جاری نمی گردد ...» (۱).

پس یونس نیز با سؤال از امام و اعتقاد به جواب امام، قائل به عدم تجسیم است. و لذا با اعتقاد به جواب امام این روایت را از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند.

### مرحله دوم: بررسی کلام

### مرحله دوم: بررسی کلام

در بحث گذشته با قراین بسیار به اثبات رساندیم که اصل انتساب این اتهام به هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن بی پایه و اساس بوده است. حال بر فرض ثبوت آن درصدد بررسی جمله ای هستیم که به جهت انتساب آن به هشام او را متهم به اعتقاد به تجسیم کرده اند، و آن این که او خداوند را این گونه توصیف کرده است: «جسم لا کالاجسام».

قبل از هر چیز توجه به یک نکته ضروری می نماید، و آن این که برای فهم یک جمله یا یک کلمه رجوع به لغت کافی نیست، خصوصاً وقتی که این عبارت از یک متخصص صادر شده باشد، بلکه باید قصد متکلم را ملاحظه کرد. به عبارت دیگر اصطلاح خاص را مشاهده کرد؛ زیرا گاهی متکلم از کلامش معنایی را اراده می کند که نمی توان با مراجعه به لغت آن را فهمید.

حال با ذکر این نکته به سراغ این مطلب می رویم که آیا هشام بن حکم از این جمله ای که به او نسبت داده اند، معنای خاص را اراده کرده و یا همان معنای لغوی را از کلمه «جسم» اراده نموده است؟

با مشاهده قراین خاص پی می بریم که هشام در گفتن جمله «جسم لا کالاجسام» معنا و مقصود خاصی را اراده کرده است که با تنزیه خداوند از جسمیت و لوازم آن نیز سازگاری دارد، و آن این که مقصود او از کلمه «جسم» موجود، شیء قائم به نفس و ثابت است.

ابوالحسن اشعری همین معنا را از هشام برای «جسم» نقل کرده است. او در کتاب

ص: ۲۶۵



«مقالات الاسلامیین» از هشام بن حکم نقل کرده که: معنای جسم این است که او موجود است. او دائماً می گفت: من در گفتارم از کلمه «جسم» اراده موجود، و شیء، و قائم بنفسه را کرده ام. (۱)

کشی نیز از هشام و یونس نقل کرده که این دو گمان کرده اند که اثبات شیء به این است که «جسم» گفته شود. (۲)

نتیجه این که رأی هشام و یونس در رابطه خداوند با دیگران از حیث معنا هیچ فرقی ندارد، جز در اختلاف تعبیر. لکن قرآینی وجود دارد که می توان آن ها را شاهد بر همین معنا به حساب آورد.

### ۱ - قرینه لفظی

هشام گرچه خداوند را متصف به جسمانیت کرده، ولی به دنبال آن کلمه ای را به کار برده که می توان کلمه «جسم» را از معنای لغوی تغییر داده و به معنای دیگری رهنمون ساخت؛ زیرا در جمله خود فرموده: «جسم لا کالاجسام»؛ یعنی جسمی است نه مانند سایر اجسام. و این خود دلالت بر اراده معنای خاصی از کلمه «جسم» نزد هشام دارد.

### ۲ - قرینه خارجی

تعبیر «هو جسم لا کالاجسام» که به هشام بن حکم نسبت داده شده، با ملاحظه قرینه خارجی نیز پی خواهیم برد که بر مدعای خصم؛ یعنی اعتقاد به تجسیم سازگاری ندارد؛ زیرا این جمله را بنابر نقل شهرستانی، در محاجه با علاّف گفته است. هشام به علاّف می گوید: تو می گویی خداوند عالم است به علم، لازمه این حرف این است که خداوند علمش همانند بقیه مردم باشد پس چرا تو نمی گویی که خداوند جسم است نه مثل سایر اجسام؟ (۳)

از این گونه تعبیر به خوبی استفاده می شود که هشام درصدد معارضه و مقابله با

ص: ۲۶۶

۱- ۸۹۷. مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۴.

۲- ۸۹۸. رجال کشی، ص ۲۸۴، رقم ۵۰۳.

۳- ۸۹۹. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۲، ص ۲۳.

علاّف است، نه این که عقیده خود را بیان کند. این طور نیست که هر کس در مقام معارضه، چیزی می گوید آن را اعتقاد داشته باشد؛ زیرا ممکن است که قصد او امتحان علاّف باشد؛ همان گونه که شهرستانی نیز همین مطلب را فهمیده است.

و بر فرض که از این عبارت عقیده به تجسم استفاده شود، ممکن است که این حرف از او هنگامی صادر شده باشد که داخل در مذهب جهمیه بوده و قبل از آن بوده که به برکت آل محمد علیهم السلام هدایت یافته است؛ زیرا جهمیه قائل به تجسیمند، ولی بعد از دخول در مکتب اهل بیت علیهم السلام به پیروی از آنان با تجسیم مقابله کرده است.

### ۳ - اختلاف در معنای جسم

متکلمین از فریقین تصریح دارند بر این که کلمه «جسم» لفظ اصطلاحی بوده و در معنای آن اختلاف واقع شده است.

ابوالحسن اشعری از امامان اهل سنت می گوید: «متکلمین در کلمه (جسم) تا دوازده قول اختلاف کرده اند». (۱)

ابن تیمیه می گوید: «حقیقت امر این است که در لفظ جسم نزاع های لفظی و معنوی وجود دارد». (۲)

در جایی دیگر می گوید: «لفظ "جسم و حیّز و جهت" الفاظی است که در آن ها ابهام و اجمال وجود دارد، و این ها الفاظی اصطلاحی هستند که گاهی معانی متنوعی از آن ها اراده می شود». (۳)

و نیز می گوید: «از جمله آن افراد کسانی هستند که لفظ جسم را اطلاق و مقصود از آن را «قائم به نفس» یا «موجود» گرفته اند». (۴)

شیخ الاسلام ابو یحیی (۹۲۶ ه.ق) نیز کلمه «جسم» را قائم به ذات در عالم تفسیر نموده است. (۵)

ص: ۲۶۷

---

۱- ۹۰۰. مقالات الاسلامیین، ص ۳۰۱.

۲- ۹۰۱. منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳- ۹۰۲. کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده، ج ۵، ص ۲۹۸.

۴- ۹۰۳. الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۰.

۵- ۹۰۴. الحدود الانیقه و التعریفات الدقیقه، ص ۷۱.

با مراجعه به کتاب های اهل سنت پی می بریم که جمله «جسم لا کالاجسام» که به هشام نسبت داده شده، عبارتی شایع در بین علمای اهل سنت است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

ابن تیمیه می گوید: «بسیاری از اهل اسلام درباره خالق معتقدند: او جسمی است که شبیه سایر اجسام نیست. و حنابله و تابعین آن ها بر این اعتقادند»<sup>(۱)</sup>.

ابن حزم می گوید: «کسی که می گوید: خداوند جسم است ولی نه مثل سایر اجسام در عقیده خطا نکرده است، ولی در اسم گذاری بر خدا به اشتباه رفته است؛ زیرا خداوند را به اسمی نامگذاری کرده که از او نرسیده است»<sup>(۲)</sup>.

و نیز می گوید: «هر کس بگوید: پروردگار او جسم است، اگر جاهل یا تأویل کننده باشد معذور است و بر او چیزی نیست ...»<sup>(۳)</sup>.

ابن تیمیه نیز می گوید: «این گونه الفاظ (مثل جسم ...) را کسی نمی تواند نفی یا اثبات کند تا آن که متکلم آن را تفسیر نماید، اگر به باطل تفسیر نماید آن را رد کند و اگر به حق تفسیر کند آن را اثبات نماید»<sup>(۴)</sup>.

در جایی دیگر می گوید: «آن کسانی که خداوند را از مشابَهت با مخلوقین منزّه می کنند و او را «جسم» نامیده اند، نزاع آنان با کسانی که آن را از خدا نفی می کنند، لفظی است»<sup>(۵)</sup>.

با جواب از این جمله ای که به هشام بن حکم نسبت داده شده، به این نتیجه می رسیم که تهمت تجسیم به معنای جسمیت لغوی هرگز بر هشام روا نیست. تنها عباراتی می ماند که در کتب رجال و تراجم در مذمت او رسیده است که یا به جهت استناد به آن جمله معروف «جسم لا کالاجسام» است که آن را مورد بررسی قرار دادیم و یا به جهت خصومت و حسدی که با او داشته اند ذکر شده است.

ص: ۲۶۸

۱- ۹۰۵. بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۲۵.

۲- ۹۰۶. الفِصَل، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳- ۹۰۷. همان، ج ۳، ص ۲۴۹.

۴- ۹۰۸. کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی العقیده، ج ۵، ص ۲۹۹.

۵- ۹۰۹. الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۴۳۱.

با مراجعه به کتاب های تراجم و رجال پی به روایاتی در مذمت هشام خواهیم برد که به جهت نسبت تجسیم درباره او رسیده است، ولی می توان جواب های متعددی به آن ها داد:

۱ - اغلب این روایات از حیث سند ضعیفند.<sup>(۱)</sup>

۲ - این روایات علاوه بر این که تعدادشان کم است با روایات صحیح و مستفیضه ای که در فضیلت و مقام و منزلت هشام از امامان رسیده است، معارضه دارند.

۳ - می توان آن روایات را حمل بر تجسیم لفظی و لغوی نمود، به این معنا که هشام؛ گرچه عقیده ای صحیح و سالم داشته ولی به جهت به کار بردن تعبیری که سبب شده دشمنان شیعه آن را مستمسک قرار داده و آن را بر ضد شیعه به کار برند، مورد انتقاد قرار گرفته است.

۴ - ممکن است بگوییم که امامان شیعه، اصل این فکر و عقیده را که به هشام نسبت داده شده مورد مذمت و نقد قرار داده اند، گرچه انتساب آن را به هشام قبول نداشته اند. به این معنا بر فرض که هشام چنین حرفی را زده باشد، قطعاً باطل و مورد سرزنش است؛ زیرا به جهت اشاعه نظریه تجسیم، امام در جامعه احساس خطر کرده و درصدد آن است که به مردم بفهماند گرچه شما چنین چیزی را به هشام نسبت می دهید، هر کس که این حرف را بزند اشتباه کرده است. به همین جهت امام درصدد تأیید یا ردّ هشام نیست.

ص: ۲۶۹

---

۱- ۹۱۰. ر.ک: معجم رجال الحدیث، آیت الله خویی رحمه الله، ج ۲، ص ۳۱۳ - ۳۱۵.







وهابیان با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند، بسیاری از اعمال مسلمین؛ از قبیل تبرک، استعانت از ارواح اولیای الهی و ... را شرک می دانند، و عاملان به آن را مشرک می خوانند، و به تبع آن، خون و اموالشان را حلال می شمردند. آنان تا آنجا پیش می روند که ذبیحه آنان را حرام می دانند. ولی در مقابل، مسلمانان عالم با مبانی خاصی که از راه عقل و قرآن و روایات معتبر کسب کرده اند این مصادیق و اعمال را نه تنها شرک ندانسته، بلکه مستحب و در راستای توحید می دانند. در اینجا به بررسی موضوع فوق می پردازیم:

### فتاوی وهابیان در مصادیق شرک

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی وهابیان در عصر خود می گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه ای از بقعه های زمین بگوید: یا رسول الله، یا نبی الله، یا محمد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، امنت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما، یا امثال این ها، با گفتن این جمله ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله را عبادت نموده است ...» (۱).

۲ - همو در جای دیگر می گوید: «بی شک کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله یا غیر او از اولیا و انبیا و ملائکه یا جن، پناه می برند، معتقدند که آنان دعایشان را شنیده و حاجات شان را

ص: ۲۷۳



بر آورده می کنند، این اعتقاد ها انواعی از «شرك اكبر» است؛ زیرا علم غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی داند. دلیل دیگر این که تصرفات و اعمال اموات در دنیا با مرگ منقطع شده است - خواه پیامبر باشند یا غیر پیامبر - و ملائکه و جن نیز از ما غایب و به شئون خود مشغولند». (۱)

۳ - همو می گوید: «آنچه در کنار قبور از انواع شرك انجام می گیرد، قابل توجه است؛ از جمله صدا زدن صاحبان قبر، استغاثه به آنان، طلب شفای مریض، طلب نصرت بر اعدا و امثال این ها، همه از انواع شرك اكبر است که اهل جاهلیت به آن عمل می کردند». (۲)

۴ - وی در جای دیگر می گوید: «ذبح برای غیر خدا منکری عظیم و شرك اكبر است؛ خواه برای پیامبر باشد یا ولی یا ستاره یا بت یا غیر این ها ...». (۳)

۵ - همو می گوید: «در نماز اقتدا به مشرکان جایز نیست، که از جمله آنان کسانی اند که به غیر خدا استغاثه می کنند و از او مدد می خواهند؛ زیرا استغاثه به غیر خدا؛ از اموات و بت ها و جن و غیر این ها از انواع شرك به خداست ...». (۴)

۶ - وی در جایی دیگر می گوید: «قسم به کعبه یا غیر کعبه از مخلوقات جایز نیست». (۵)

۷ - او می گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرك اكبر است، آنان همانند عبادت کنندگان بت ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل: لات، عزی و مناتند ...». (۶)

گویا وهابیان تنها خود را اهل توحید خالص می دانند و معتقدند: بقیه - که اکثریت مسلمانان را تشکیل می دهند - مشرکانی اند که خون، ذریه و اموالشان احترام ندارد، و خانه هایشان نیز خانه جنگ و شرك است ...

ص: ۲۷۴

---

۱- ۹۱۲. مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.

۲- ۹۱۳. همان.

۳- ۹۱۴. همان، ص ۵۶۱.

۴- ۹۱۵. همان، ص ۵۸۶.

۵- ۹۱۶. مجموع فتاوی، بن باز، ج ۲، ص ۷۲۲.

۶- ۹۱۷. همان، ص ۷۴۶ و ۷۴۷.

عمر عبدالسلام نویسنده سنّی مذهب می گوید: «در سفری که در جوانی به مکه مکرمه برای ادای فریضه حجّ به سال ۱۳۹۵ ه.ق داشتم، در مدینه منوره کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صحنه بسیار عجیبی روبه رو شدم. دیدم که وهابیان با انواع اهانت ها با مسلمین برخورد می کنند و مسلمانان را که میهمانان خدا و رسولند با انواع فحش و دشنام از کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می سازند. هر گاه زائر قصد اظهار محبت به حضرت و نزدیک شدن به ضریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسیدن آن را داشت، او را با جمله «ابتعدوا ایها المشرکون» از ضریح دور می ساختند. از این کردار بسیار ناراحت شدم، و بعد از مراجعه به تاریخ دیدم که این اعمال نشأت گرفته از افکار بزرگان وهابیان از قبیل ابن تیمیه و دیگران است ...» (۱).

وهابیان با این نوع برخورد چه هدفی را دنبال می کنند؟ با دقت در رفتار آنان پی می بریم که آنان در ظاهر یک اصل مهمّی را دنبال می کنند که همان گسترش توحید و مقابله با انواع شرک و بت پرستی است، ولی واقع امر و پشت قضیه حکایت از امر دیگری دارد. واقع امر آن است که آن ها خواسته یا ناخواسته هدفی را دنبال می کنند که استعمار، خواهان آن است که همان تفرقه بین مسلمین و ایجاد فتنه ها و جنگ ها بین آنان است تا در این میان، دشمن سوء استفاده کرده، به مطامع شوم خود برسد. گروهی از محققین در تاریخ وهابیت این هدف مخفی را به اثبات رسانده و تصریح نموده اند که اصل این مذهب و تأسیس آن در جزیره العرب به امر مستقیم وزارت مستعمرات انگلستان بوده است؛ زیرا بهترین مذهبی که می تواند مطامع پلید آنان را تأمین نماید، این مذهب با همین نوع افکار، آن هم در جزیره العرب است. (۲)

### توحید، اساس دعوت انبیا

بی شک اساس دعوت انبیا، توحید و نفی شرک و بت پرستی بوده است. قرآن کریم به این هدف اساسی انبیا اشاره نموده، می فرماید: { وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ

ص: ۲۷۵

۱- ۹۱۸. مخالفه الوهابیه للقرآن و السنّه، ص ۳ و ۴.

۲- ۹۱۹. ر.ک: أعمده الاستعمار، خیری حماد؛ تاریخ نجد، عبدالله فیلی؛ مذاکرات حاییم و ایمن اولین رئیس وزراء اسرائیل؛ مذاکرات مستر همفر.

اعْبُدُوا اللَّهَ؛ (۱) «و هر آینه در هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نمایند.»

دعوت به توحید، اساس و هدف اساسی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله و يقيموا الصلوة و يؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحق الاسلام و حسابهم على الله»؛ (۲) «من مأمور شدم که با مردم بجنگم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد دهند، نماز برپا دارند و زکات پردازند و هر گاه چنین کنند خون و اموالشان محفوظ است جز به حق اسلام و حسابشان با خداوند است.»

مورد نزاع و بحث با وهابیان آن است که چه عملی شرک و چه عملی نشانه توحید است؟ ما در این بحث اثبات خواهیم کرد، مصادیقی که وهابیان شرک می دانند، نه تنها شرک نبوده بلکه در راستای توحید است.

## مراحل توحید

### مراحل توحید

توحید در لغت یعنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن. و هنگامی که بر خداوند اطلاق می گردد، به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بودن اوست.

در کتاب های اعتقادی برای توحید مراحل ذکر شده است:

۱ - توحید در الوهیت؛

۲ - توحید در خالقیت؛

۳ - توحید در ربوبیت؛

۴ - توحید در عبادت.

### ۱ - توحید در الوهیت

یعنی تنها موجود مستحق عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده، خداوند متعال است.

ص: ۲۷۶

۱- ۹۲۰. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲- ۹۲۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹.

خداوند متعال می فرماید: { وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ }؛ (۱) «و خدای شما خدای یکتاست.»

همچنین می فرماید: { قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ }؛ (۲) «بگو او خدای یگانه است.»

و نیز می فرماید: { وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ }؛ (۳) «او هرگز با او خدای دیگری نیست.»

در جای دیگر می فرماید: { وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ }؛ (۴) «هرگز با خداوند، خدای دیگری [شریک] قرار ندهید.»

## ۲ - توحید در خالقیت

یعنی تنها خالق مستقل در عالم یکی است و هر کس غیر از او، در خالقیتش محتاج به اذن و مشیت اوست و کسی بدون اراده او کاری انجام نمی دهد. ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده الهی بر این تعلق گرفته که بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند.

خداوند متعال می فرماید: { قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ }؛ (۵) «بگو خداوند خالق هر چیز است.»

همچنین در جایی دیگر می فرماید: { هَيْلٌ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ }؛ (۶) «آیا خالق غیر خداوند وجود دارد که در آسمان و زمین به شما روزی دهد؟.»

## ۳ - توحید در ربوبیت

یعنی تنها تربیت کننده و مدبر شئون عالم و خلقت اشیاء و هدایت کننده آن ها به سوی اهداف شان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هر کس دیگر که شأنی از شئون تدبیر را دارد، به اذن و اراده و مشیت الهی است.

خداوند متعال می فرماید: { الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ }؛ (۷) «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که تربیت کننده عالمیان است.»

در جایی دیگر می فرماید: { قُلْ أَغَيْرِ اللَّهِ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ }؛ (۸) «بگو آیا غیر خدا را به عنوان پروردگار خود طلب نمایم؛ در حالی که او پروردگار و تربیت کننده هر چیزی است.»

این منافات ندارد که برخی افراد؛ امثال ملائکه تدبیر برخی از امور را از جانب

ص: ۲۷۷

۱- ۹۲۲. سوره بقره، آیه ۱۶۳.

۲- ۹۲۳. سوره اخلاص، آیه ۱.

۳- ۹۲۴. سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

۴-۹۲۵. سوره ذاریات، آیه ۵۱.

۵-۹۲۶. سوره رعد، آیه ۱۶.

۶-۹۲۷. سوره فاطر، آیه ۳.

۷-۹۲۸. سوره فاتحه، آیه ۲.

۸-۹۲۹. سوره انعام، آیه ۱۶۴.

خداوند به دست گرفته باشند، همان گونه که خداوند درباره آنان می فرماید: { فَالْمُذَبَّرَاتِ أُمْرًا }.

#### ۴- توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است. خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است؛ از جمله:

الف) { وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ؛ (۱) } «و حکم کرده پروردگار تو این که غیر او را عبادت نکنید.»

ب) { قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ (۲) } «ای اهل کتاب! بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا هیچ کس را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی، برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم.»

ج) { وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛ (۳) } «و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند که خدای یکتا را پرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید.»

با توجه به تأکیدهای قرآن بر توحید در عبادت بجاست که در ارکان این نوع توحید بحث کنیم؛ زیرا عمده اختلاف مسلمانان با وهابیان در این نوع از توحید است.

#### بررسی مفهوم عبادت

با مراجعه به کتاب های لغت پی می بریم که عبادت و عبودیت به معنای مطلق «خضوع» و «تذلل» است.

ابن منظور افریقی می گوید: «اصل عبودیت، خضوع و ذلت است.» (۴)

ص: ۲۷۸

۱- ۹۳۰. سوره اسراء، آیه ۲۳.

۲- ۹۳۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۳- ۹۳۲. سوره نحل، آیه ۳۶.

۴- ۹۳۳. لسان العرب، ماده عبد.

فیروزآبادی می گوید: «عبادت یعنی: اطاعت».(۱)

راغب اصفهانی می گوید: «عبودیت یعنی: اظهار ذلت».(۲)

می دانیم که معنای اصطلاحی عبادت که در قرآن به آن اشاره شده و آن مخصوص خداوند متعال است، به معنای لغوی آن - که مطلق خضوع باشد - نیست؛ و گرنه لازم می آید که هر کس کمترین تواضع و خضوعی را بر کسی داشته باشد عبادت حرام شمرده شود، بلکه عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و اصولی دارد که با بودن آن ها عبادت تحقق می یابد.

مثلاً خداوند در قرآن کریم می فرماید: { فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ }؛ «در آینده خدا بر می انگیزاند قومی را که او آنان را دوست دارد و آن ها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران، سرفراز و مقتدرند».

لذا این ذلت را کسی به معنای عبادت نگرفته است.

خداوند متعال از سجود ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام به امر خود خبر داده آنجا که می فرماید: { وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ }؛ (۴) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید، و (به خاطر تکبر و نافرمانی) از کافران شد».

و اگر این عمل در حقیقت عبادت است پس چرا به آن امر شده است.

درباره سجده بر حضرت آدم علیه السلام از ناحیه ملائکه توجیهاتی ذکر شده است:

۱ - این که این سجده در حقیقت برای خداوند به جهت خلقت موجودی همچون حضرت آدم است؛ یعنی نهایت تعظیم و کرنش در برابر حضرت حق سبحانه و تعالی که چنین مخلوقی که عصاره خلقت است را خلق کرده است.

ص: ۲۷۹

۱- ۹۳۴. قاموس المحيط، ماده عبد.

۲- ۹۳۵. مفردات راغب، ماده عبد.

۳- ۹۳۶. سوره مائده، آیه ۵۴.

۴- ۹۳۷. سوره بقره / آیه ۳۴.

۲ - ممکن است که این سجده گرچه برای حضرت آدم علیه السلام بوده ولی به معنای اصطلاحی آن که مختص به خداوند سبحان می باشد و آن نهایت خضوع با قراردادن پیشانی بر زمین با نیت الوهیت یا ربوبیت مسجودله است نیست، بلکه تنها به جهت تعظیم بر حضرت آدم و کوچکی در مقابل او بوده است و این عمل از آن جهت که با نیت شرک آلود همراه نبوده اشکالی نداشته است.

۳ - برخی می گویند: سجده بر حضرت آدم در حقیقت سجده به سوی او بوده است؛ یعنی ملائکه مأمور شدند که حضرت را قبله خویش قرار دهند و به طرف او سجده نمایند؛ چنان که ما به طرف قبله نماز می‌گزاریم، ملائکه نیز مأموریت یافتند تا حضرت آدم علیه السلام را قبله گاه خویش قرار دهند.

این توجیه از جهاتی دارای اشکال است:

اولاً: خلاف ظاهر آیه است که می فرماید: { اَسْجُدُوا لِآدَمَ } و نفرموده اسجدوا الی آدم؛ یعنی سجده کنید برای آدم، نه این که سجده کنید به سوی آدم.

ثانیاً: چون خداوند به ابلیس فرمود: چه چیز مانع سجده کردن تو گردید؟ ابلیس در پاسخ گفت: { أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱) }؛ «من از آدم برترم؛ زیرا مرا از آتش خلق کردی ولی او را از گل آفریدی.»

اگر سجده برای آدم به این باشد که او را قبله گاه خویش قرار دهد دیگر معنا نداشت تا او سجده نکند و دلیل بیاورد که من از او برترم؛ چون لازمه قبله قرار دادن آدم در حال سجده برای خدا این نیست که حضرت از شیطان برتر است تا جای اعتراض باشد.

۴ - وهابی ها در توجیه این آیه و وجه سجده ملائکه بر حضرت آدم می گویند: این عمل به امر خداوند بوده و هر کاری که به امر خداوند انجام گیرد اشکالی نداشته و حرام و شرک نیست. این توجیه نیز همانند توجیه سابق خالی از اشکال نیست؛ زیرا اگر سجده بر حضرت آدم علیه السلام عبادت و پرستش غیر خداوند باشد، لازمه اش این است

ص: ۲۸۰



که غیر خداوند را پرستش و عبادت کردن از آن جهت که خداوند فرموده اشکالی نداشته و شرک نیست؛ در حالی که امر خدا، شرک را مبدل به عبادت نمی کند، و در اصول گفته شده که هیچگاه حکم، موضوع خود را تغییر نمی دهد. از باب نمونه: اهانت کردن و فحش دادن گرچه به امر شارع باشد، نمی توان آن را از موضوعش خارج کند، در حالی که ما معتقد به حسن و قبح عقلی هستیم.

وانگهی خداوند هرگز به فحشا امر نمی کند. و لذا در قرآن کریم می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ }؛ (۱) «خداوند هرگز به اعمال زشت امر نمی کند، آیا آنچه را شما از روی نادانی انجام می دهید به خدا نسبت می دهید.»

همچنین از سجده نمودن فرزندان یعقوب به یوسف خبر داده و آن را مذمت نکرده است؛ آنجا که می فرماید: { وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا }؛ (۲) «همه برای یوسف به سجده افتادند.» حال اگر این نوع تعظیم ها عبادت محسوب می شود، چگونه خداوند متعال به آن امر می کند؟

کاشف الغطاء در این باره می فرماید: «لاریب أنه لا یراد بالعباده التي لا تكون إلما لله ومن أتى بها لغير الله فقد كفر، مطلق الخضوع والانقياد، كما يظهر من كلام أهل اللغة، وإلما لزم كفر العبيد والأجراء وجميع الخدام للامراء، بل كفر الأنبياء في خضوعهم للآباء»؛ (۳) «شکی نیست در این که مقصود به عبادتی که نباید برای غیر خدا انجام گیرد و هر کس برای غیر خدا انجام دهد کافر می شود، مطلق خضوع و انقیاد نیست چنان که از ظاهر کلام اهل لغت به دست می آید؛ زیرا اگر چنین معنایی صحیح باشد باید تمام بنده ها که در برابر مولایشان خضوع می کنند و اجیرانی که در کار اجیر می شوند و مجبورند تا اطاعت آنان کنند و همچنین تمام خدمه سلاطین بلکه تمام انبیا به جهت خضوع نسبت به پدرانشان، کافر شوند.»

ص: ۲۸۱

۱- ۹۳۹. سوره اعراف، آیه ۲۸.

۲- ۹۴۰. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

۳- ۹۴۱. منهج الرشاد، ص ۲۴.

عبادت در اصطلاح قرآن و حدیث مقومات و ارکان خاصی دارد که با بودن آن‌ها، عبادت اصطلاحی تحقق یافته و بدون آن تنها مطلق خضوع محقق می‌شود:

۱ - انجام فعلی که گویای خضوع و تذلل باشد.

۲ - عقیده و انگیزه خاصی که انسان را به عبادت و خضوع نسبت به شخص وا داشته است؛ از قبیل:

#### الف) اعتقاد به الوهیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال درباره مشرکان می‌فرماید: { الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ } (۱) «آنان که با خدای یکتا خدایی دیگر گرفتند، به زودی خواهند دانست که در چه جهل و اشتباهی بوده‌اند و با چه شقاوت و عذابی محسور می‌شوند.»

در جای دیگر می‌فرماید: { وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا } (۲) «و مشرکان خدای یگانه را ترک گفته و برای احترام و عزت دنیوی، خدایان باطل را بر گرفتند.»

از این دو آیه و آیات دیگر استفاده می‌شود که رکن عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به الوهیت غیر خداوند است.

#### ب) اعتقاد به ربوبیت کسی که بر او خضوع کرده است

خداوند متعال می‌فرماید: { يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ } (۳) «ای بنی اسرائیل! خدایی را که آفریننده من و شماست بپرستید.»

در جایی دیگر می‌فرماید: { إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ } (۴) «همانا پروردگار من و شما خداست، بپرستید او را که همین است راه راست.»

از این دسته آیات نیز استفاده می‌شود که یکی از مقومات عبادت غیر خدا و شرک، اعتقاد به ربوبیت استقلالی غیر خداوند است، نه مطلق خضوع.

ص: ۲۸۲

۱- ۹۴۲. سوره حجر، آیه ۹۶.

۲- ۹۴۳. سوره مریم، آیه ۸۱.

۳- ۹۴۴. سوره مائده، آیه ۷۲.



نباید پنداشت که تواضع و خضوع و درخواست از غیر خداوند، شرک آلود و حرام است؛ زیرا از مجموع دلایل استفاده می شود که اعمال به نیت است، باید دید نیت فرد، از عملش چه چیزی است.

تعمیر مساجد با آن که - فی نفسه - عمل نیکی است، اما از آنجا که اگر مشرکان انجام دهند به قصد سوء است، لذا از این کار ممنوع شده اند؛ خداوند متعال می فرماید: { مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ } \* إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ؛ (۱) «مشرکان را نرسد که مساجد خدا را تعمیر کنند، در صورتی که به کفر خدا شهادت می دهند. خدا اعمالشان را نابود گردانید و آنان در آتش دوزخ، جاوید در عذاب خواهند بود. به راستی تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز به پا دارند و زکات مال خود بدهند و از غیر خدا ترسند، آن ها امیدوار باشند که از هدایت یافتگانند.»

خداوند به خضوع در برابر پدر و مادر امر می کند؛ آنجا که می فرماید: { وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ }؛ (۲) «و همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال مهربانی نزدشان بگستران.»

اگر مطلق خضوع عبادت بود، خداوند چنین امری نمی نمود.

با این توضیح به این نتیجه می رسیم که توسل و خضوع و استغاثه به غیر خداوند متعال با عدم اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت او و اعتقاد به این که هر چه برای اوست به عنایت و به اذن و اراده خداوند است، اشکالی ندارد و هیچ نوع ارتباطی با آیاتی که در مذمت مشرکان وارد شده نیز ندارد؛ زیرا مورد اعتراض آیات جایی است که دعا و استغاثه و استعانت به نیت استقلال باشد. (۳)

ص: ۲۸۳

۱- ۹۴۶. سوره توبه، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- ۹۴۷. سوره اسراء، آیه ۲۴.

۳- ۹۴۸. همان گونه که در کتاب «شیعه شناسی» به آن ها اشاره کردیم.

با بررسی آیات و روایات و تاریخ پی می بریم که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمت کرده است.

خداوند متعال در مذمت یهود می فرماید: { اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ (۱) «علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت رساندند و خدا را نشناختند و نیز مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفتند، در صورتی که مأمور نبودند جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزّه و برتر از آن است که برایش شریک قرار می دهند.»

از این آیه به طور وضوح استفاده می شود که علت مذمت آنان این بود که احبار و راهبان را به طور مستقل ربّ و مربّی خود می دانستند.

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا؛ (۲) «آن هایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.»

یعنی عبادت و استعانت از غیر خدا به طور مستقل مذموم است.

در جای دیگر می فرماید: { قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ؛ (۳) «بگو آن هایی را که جز خدا، شما مؤثر میپنداشتید، هیچ یک به مقدار ذره ای هم در آسمان ها و زمین مالک نیستند.»

ابن هشام نقل می کند: اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد «عمرو بن لحي» بود. او در سفری که به «بلقاء» از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند؛ از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این ها بت هایی اند که آنان را عبادت می کنیم و هر گاه از آن ها باران و نصرت می خواهیم به ما باران و نصرت می دهند. عمرو بن لحي به آنان گفت: از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن ها را عبادت نماییم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و آن را بر سطح کعبه قرار داد، و مردم را به عبادت آن دعوت کرد. (۴)

ص: ۲۸۴

۱- ۹۴۹. سوره توبه، آیه ۳۱.

۲- ۹۵۰. سوره عنکبوت، آیه ۱۷.

۳- ۹۵۱. سوره سبأ، آیه ۲۲.

۴- ۹۵۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.

از این داستان استفاده می شود که مشرکان جهت اعتقاد خاصی که به بتان داشتند مذمت می شدند و آن ها را به اعتقاد این که به طور مستقل باران می دهند و هنگام جنگ آنان را یاری می کنند، پرستش می کردند، و در حقیقت بر این اعتقاد مذمت شدند. این کار آنان ارتباطی با کار مسلمانان ندارد؛ زیرا آنان با خضوع و تواضع و استمداد از پیامبر و اولیا بر این اعتقادند که همه امور به دست خداست، ولی از آن جهت که پیامبران و اولیا به خدا نزدیکند و خداوند به آنان قدرت داده و هر چه می کنند به اذن و اراده اوست، و خود خداوند نیز به واسطه قرار دادن آنان امر نموده، لذا به آنان توجه نموده و حاجات شان را از آنان می خواهند، یا خدا را به آنان قسم می دهند تا حاجات شان را برآورد.

حسن بن علی سقاف شافعی در کتاب «التنذید لمن عدد التوحید» می گوید: «عبادت در شرع، عبارت است از نهایت خضوع و تذلل نسبت به کسی که خضوع شده، در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است. پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند شرعاً نمی گویند که او را عبادت کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هر کس کنار قبر پیامبر یا اولیای خدا تذلل و توسل کند نمی گویند که او را عبادت کرده است؛ زیرا از نظر شرع، مجرد خضوع و صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی شود، اگرچه در لغت آن را عبادت بنامند. دلیل این مطلب اموری است؛ مثل لفظ صلاه که در لغت به معنای مطلق دعا و تضرع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعایی نماز نیست، همچنین است عبادت ...» (۱)

همو در جای دیگر می گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل

ص: ۲۸۵

استقلال در نفع یا ضرر. و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر؛ از قیام، رکوع، سجود و غیر این هاست، همراه اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قائل به کفر سجده کننده بر بت است، به این علت می باشد که این عمل نشانه آن اعتقاد است ...» (۱).

آن گاه در نتیجه گیری از کلامش می گوید: «با این بیان روشن شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تدلل، عبادت محسوب نمی شود.» (۲).

از همین رو در «صحیحین» وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می شود که عرق به نصف گوش مردم خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آن گاه به موسی و سپس به حضرت محمد صلی الله علیه و آله استغاثه می کنند، و خداوند شفاعت آنان را می پذیرد و بین خلائق حکم می کند. (۳).

### تقسیم توحید نزد وهابیان

وهابیان توحید را بر سه نوع تقسیم نموده اند: ربوبی، الوهی و توحید در اسما و صفات.

ابن عثیمین می گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملک و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛ یعنی این که عبادت تنها مخصوص خداوند است. توحید اسما و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند.» (۴).

این تقسیم اشکالاتی دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

ص: ۲۸۶

---

۱- ۹۵۴. التندید لمن عدد التوحید، ص ۳۴ و ۳۵.

۲- ۹۵۵. همان.

۳- ۹۵۶. فتح الباری، ج ۳، ص ۳۳۸.

۴- ۹۵۷. القول المفید علی کتاب التوحید، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

۱ - ربوبیت به معنای خالقیت نیست، بلکه همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد عبارت از تدبیر و اداره عالم و تصرف در شئون آن است.

۲ - از بررسی آیات و مطالعه تاریخ بت پرستان به دست می آید که توحید در خالقیت مورد اتفاق مردم شبه جزیره العرب بوده، و تنها مشکل آنان توحید در ربوبیت و الوهیت و عبودیت است. از همین رو خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: { وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ (۱) } «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرد، همه می گویند: خدا.»

۳ - «اله» به معنای معبود نیست، لذا توحید در الوهیت به معنای توحید در عبودیت نیست؛ بلکه مقصود از «اله» همان معنایی است که از لفظ جلاله «اللَّهُ» استفاده می شود و تنها فرقشان در این است که اولی کلی و دومی مصداق آن کلی است. شاهد این مدعا آن است که در کلمه اخلاص «لا اله الا الله» اگر مقصود از «اله» معبود باشد جمله کذب محض می شود؛ زیرا به طور وضوح در خارج معبودانی غیر از خداوند می بینیم که مورد پرستش مردم واقع می شوند.

۴ - در مورد معنای توحید صفاتی نیز اشکالاتی متوجه تقسیم آنان است که در بحث کیفیت صفات الهی به آن اشاره کرده ایم. خلاصه این که حقیقت توحید در صفات به معنای عینیت صفات با ذات است، نه نیابت ذات از صفات که معتزله قائلند، و نه زیادت صفات بر ذات که اشاعره قائلند و نه این معنایی که وهابیان به آن معتقدند؛ زیرا معنایی که وهابیان اعتقاد دارند، یا سر از تشبیه در خواهد آورد یا تعطیل.

## شُرک

«شُرک» در لغت به معنای نصیب، و در اصطلاح قرآنی در مقابل حنیت به کار رفته است. حنیف به معنای میل به استقامت است، لذا شرک در راه استقامت و اعتدال نیست، بلکه بر خلاف فطرت سلیم انسانیت است.

ص: ۲۸۷



خداوند متعال می فرماید: { قُلْ إِنِّي هِدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِثْلَهُ إِبرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ } (۱) «بگو ای پیامبر محققاً مرا خدا به راه راست هدایت کرده است به دین استوار و آیین پاک ابراهیم که وجودش از لوث شرک و عقاید باطل مشرکان، منزّه بود.»

همچنین می فرماید: { وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ } (۲) «و روی به جانب دین حنیف اسلام و آیین پاک توحید آور و هرگز لحظه ای هم با آیین مشرکان مباش.»

## اقسام شرک

### اقسام شرک

شرک یا متعلق به عقیده است و یا مربوط به عمل. نوع اول بر سه قسم است:

۱ - شرک در الوهیت؛

۲ - شرک در خالقیت؛

۳ - شرک در ربوبیت.

شرک مربوط به عمل را شرک در عبادت و طاعت می نامند که بر دو قسم است:

۱ - شرک جلی: که در علم کلام و فقه مورد بحث قرار می گیرد.

۲ - شرک خفی: که در علم اخلاق از آن بحث می شود و قرآن تمام این اقسام را بررسی کرده است.

شرک در الوهیت: یعنی اعتقاد به موجودی غیر از خداوند که دارای تمامی صفات جمال و کمال به طور استقلال است؛ قرآن کریم می فرماید: { لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ } (۳) «به طور تحقیق کسانی که قائلند خداوند همان مسیح بن مریم است، کافر شدند.»

### شرک در خالقیت

یعنی انسان به دو مبدأ مستقل برای عالم قائل شود؛ به طوری که

ص: ۲۸۸

۱- ۹۵۹. سوره انعام، آیه ۱۶۱.

۲- ۹۶۰. سوره یونس، آیه ۱۰۵.

۳- ۹۶۱. سوره مائده، آیه ۱۷.

خلق و تصرف در شئون عالم به دستشان است؛ همان گونه که مجوس قائل به دو مبدأ خیر به نام «یزدان» و شر به نام «اهرمین» می باشند.

### شرک در ربوبیت

آن است که انسان معتقد شود در عالم، ارباب متعددی است و خداوند متعال ربّ الارباب است، به این معنا که تدبیر عالم به هر یک از این ارباب که قرآن از آن به عنوان ارباب متفرق نام می برد، به طور استقلال تفویض شده است؛ همان گونه که مشرکان عصر حضرت ابراهیم علیه السلام به این نوع شرک مبتلا بودند. خداوند متعال می فرماید: ﴿ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ \* فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ \* فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ؛ (۱) » چون شب تاریک در آمد، ستاره درخشانی را دید، گفت: این پروردگار من است، پس چون آن ستاره غروب کرد، گفت: من چیزی نبود شونده را به خدایی نخواهم گرفت. پس چون ماه تابان را دید، گفت: این خدای من است، وقتی که آن هم نابود شد، گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهان عالم خواهم بود. پس چون خورشید درخشان را دید، گفت: این خدای من است، این از آن ستاره و ماه با عظمت تر و روشن تر است، پس چون آن نیز نابود گردید، گفت: ای گروه مشرکان من از آنچه شریک خدا قرار می دهید بیزارم.»

### شرک در عبادت و طاعت

به این معناست که انسان خضوع و تذللش ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسانی باشد که برای آن ها خضوع و تذلل و خشوع می کند.

### حکم شرک به خداوند

### حکم شرک به خداوند

قرآن کریم برای مشرک و شرک، احکام سنگینی را ذکر کرده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: ۲۸۹

۱- ۹۶۲. سوره انعام، آیات ۷۶ - ۷۸.

## ۱ - شرک، گناهی نابخشودنی

از آیات قرآن استفاده می شود که شرک به خداوند گناهی نابخشودنی است:

۱ - خداوند سبحان می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا }؛ (۱) «خداوند [هرگز] شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد [و شایسته بداند] می بخشد و آن کس که برای خدا شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.»

## ۲ - شرک، ظلمی بزرگ است

خداوند سبحان می فرماید: { وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ }؛ (۲) «به خاطر بیاور [هنگامی را که لقمان به فرزندش - در حالی که او را موعظه می کرد - گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.»

## ۳ - شرک موجب سقوط از مقامات عالی است

خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ ... }؛ (۳) «و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویا از آسمان سقوط کرده و پرندگان [در وسط هوا] او را می ربایند ...».

## ۴ - مشرک در آتش است

خداوند می فرماید: { إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ }؛ (۴) «هر کس شریکی را برای خداوند قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده، و جایگاه او دوزخ است.»

## ۵ - مشرک در گمراهی است

و نیز می فرماید: { وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا }؛ (۵) «و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است.»

ص: ۲۹۰

۱- ۹۶۳. سوره نساء، آیه ۴۸.

۲- ۹۶۴. سوره لقمان، آیه ۱۳.

۳- ۹۶۵. سوره حج، آیه ۳۱.

۴- ۹۶۶. سوره مائده، آیه ۷۲.

۵- ۹۶۷. سوره نساء، آیه ۱۱۶.

## ۶ - شرک بدون برهان است

و می فرماید: { وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ } (۱) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

## ۷ - شرک موجب حبط عمل است

{ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ } (۲) «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر شرک شوی، تمام اعمال تباہ می شود و از زیانکاران خواهی بود.»

## ۸ - نهی از شرک، محور گفت و گوی ادیان

{ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا } (۳) «بگو ای پیامبر! آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید.»

## ۹ - خبثت مشرک

و نیز خداوند سبحان می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا } (۴) «ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند، پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجد الحرام شوند.»

## ۱۰ - خداوند از مشرک بیزار است

و نیز می فرماید: { وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ } (۵) «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به [عموم] مردم در روز حج اکبر [= روز عید قربان] که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.»

## ۱۱ - نفی شرک، هدف بعثت انبیا

خداوند سبحان می فرماید: { وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ \* أَنْ

ص: ۲۹۱

۱- ۹۶۸. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.

۲- ۹۶۹. سوره زمر، آیه ۶۵.

۳- ۹۷۰. سوره انعام، آیه ۱۵۱.

۴- ۹۷۱. سوره توبه، آیه ۲۸.

۵- ۹۷۲. سوره توبه، آیه ۳.

لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ؛ (۱) «و هر آینه نوح را به سوی قومش فرستادیم. [او گفت:] به طور حتم من شما را ترساننده آشکارم به این که جز الله [خدای یگانه یکتا] را نپرستید؛ زیرا بر شما از عذاب روزی دردناک می ترسم.»

و نیز فرمود: { قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَبَآبٍ؛ (۲) «بگو: من مأمورم که الله را بپرستم، و شریکی برای او قائل نشوم، به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من به سوی اوست.»

و نیز فرمود: { قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؛ (۳) «بگو: تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما خدای یگانه است. آیا [با این حال] تسلیم [حق] می شوید [و بت ها را کنار میگذارید]؟».

و نیز فرمود: { قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ ...؛ (۴) «برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگام که به قوم [مشرک] خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم. ما نسبت به شما کافریم و میان ما و شما دشمنی و عداوت همیشگی آشکار شده است، تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.»

## سرچشمه های شرک

### سرچشمه های شرک

با مراجعه به قرآن پی می بریم که شرک، سرچشمه ها و منشأ هایی دارد که در آیات به آن ها اشاره شده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

## ۱ - پیروی از اوها

خداوند سبحان می فرماید: { وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ؛ (۵) «و هر کس معبود دیگری را با خدا بخواند - مسلماً - هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت.»

ص: ۲۹۲

۱- ۹۷۳. سوره هود، آیات ۲۵ و ۲۶.

۲- ۹۷۴. سوره رعد، آیه ۳۶.

۳- ۹۷۵. سوره انبیاء، آیه ۱۰۸.

۴- ۹۷۶. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۵- ۹۷۷. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷.

و نیز فرمود: { مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ... }؛ (۱) «این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزهایی جز اسم هایی [بی مسما] که شما و پدرانتان آن ها را [خدا] نامیده اند نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده ...».

و نیز فرمود: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ }؛ (۲) «آن ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است، و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند. و برای ستمگران، یاور و راهنمایی نیست.»

و نیز فرمود: { ... وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ }؛ (۳) «... و آن ها که غیر از خدا را همتای او می خوانند [از منطق و دلیلی] پیروی نمی کنند. آن ها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آن ها فقط دروغ می بافند.»

و نیز فرمود: { أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ }؛ (۴) «آیا آن ها معبودی جز خدا برگزیدند؟! بگو: دلیل تان را بیاورید. این سخن کسانی است که با من هستند، و سخن کسانی [= پیامبرانی] است که پیش از من بودند. اما بیشتر آن ها حق را نمی دانند و به همین دلیل [از آن روی گردانند.»

و نیز فرمود: { قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ }؛ (۵) «گفتند: آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی، و بزرگی [و ریاست] در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما [هرگز] به شما ایمان نمی آوریم.»

ص: ۲۹۳

۱- ۹۷۸. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۲- ۹۷۹. سوره حج، آیه ۷۱.

۳- ۹۸۰. سوره یونس، آیه ۶۶.

۴- ۹۸۱. سوره انبیاء، آیه ۲۴.

۵- ۹۸۲. سوره یونس، آیه ۷۸.

خداوند سبحان می فرماید: { يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ... }؛ (۱) «اهل کتاب از تو می خواهند کتابی از آسمان [یکجا] بر آن ها نازل کنی، [در حالی که این یک بهانه است آن ها از موسی، بزرگ تر از این را خواستند، و می گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده! و به خاطر این ظلم و ستم، صاعقه آن ها را فرا گرفت ...».

و نیز فرمود: { هَيْلٌ يُنْظَرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ }؛ (۲) «آیا [پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه ها و برنامه های روشن] انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه هایی از ابرها به سوی آنان بیایند [و دلایل تازه ای در اختیارشان بگذارند؟! با این که چنین چیزی محال است!] و همه چیز انجام شده و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.»

### ۳ - منافع خیالی

خداوند سبحان می فرماید: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَسْتَبُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ }؛ (۳) «آن ها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آن ها زیان می رساند و نه سودی می بخشد، و می گویند: این ها شفیعان ما نزد خداوند هستند. بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمان ها و زمین سراغ ندارد؟! منزّه است او و برتر است از آن همتایانی که قرار می دهند.»

و نیز فرمود: { وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ }؛ (۴) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.»

ص: ۲۹۴

۱- ۹۸۳. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

۲- ۹۸۴. سوره بقره، آیه ۲۱۰.

۳- ۹۸۵. سوره یونس، آیه ۱۸.

۴- ۹۸۶. سوره یس، آیه ۷۴.

و نیز فرمود: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾؛ (۱) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند تا مایه عزت شان باشد. [چه پندار خامی!]».

#### ۴ - تقلید کور کورانه

خداوند سبحان می فرماید: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ \* وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾؛ (۲) «بلکه آن ها می گویند: ما نیکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز بر پیروی آنان هدایت یافته ایم. و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و بر آثار آنان اقتدا می کنیم.»

و نیز فرمود: ﴿قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَاكِفِينَ \* قَالَ هَلْ يَسْتَمْعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ \* أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ \* قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾؛ (۳) گفتند: بت ها را می پرستیم و همه روز ملازم عبادت آن هاییم. گفت: آیا هنگامی که آن ها را می خوانید صدای شما را می شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می رسانند؟! گفتند: ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند.»

و نیز فرمود: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلَىٰ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾؛ (۴) «و هنگامی که به آن ها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم. آیا اگر پدران آن ها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند [باز از آن ها پیروی خواهند کرد؟!].»

نیز فرمود: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا

ص: ۲۹۵

۱- ۹۸۷. سوره مریم، آیه ۸۱.

۲- ۹۸۸. سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳- ۹۸۹. سوره شعراء، آیات ۷۱-۷۴.

۴- ۹۹۰. سوره بقره، آیه ۱۷۰.



كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ؛ (۱) «و هنگامی که آیات روشنگر ما بر آن ها خوانده می شود، می گویند: او فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستند باز دارد.»

## ملاکهای شرک نزد وهابیان

### ملاکهای شرک نزد وهابیان

وهابیان ملاک ها و مبنا های خاصی برای شرک مطرح نموده اند، و هر عملی منطبق با آن ملاک ها باشد شرک می نامند. ما نیز آن ها را ذکر کرده و نقد خواهیم کرد.

### ۱ - اعتقاد به سلطه غیبی برای غیر خداوند

بن باز می گوید: «اگر کسی به پیامبر یا غیر از او از اولیا استغاثه کند به اعتقاد این که او دعایش را می شنود و از احوالش با خبر است و حاجتش را برآورده می کند، این ها انواعی از شرک اکبر است ...» (۲).

### پاسخ

اعتقاد به این نوع سلطه و قدرت غیبی اگر با این اعتقاد همراه باشد که تمام این امور به خداوند متعال مستند است، شرک نخواهد بود.

حضرت یوسف علیه السلام پیراهن خود را به برادرانش می دهد تا به چشمان پدرش یعقوب انداخته، بینا شود. قرآن در این باره از قول حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: { إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا }؛ (۳) «اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده، بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.» در دنباله آیه می فرماید: { فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا }؛ (۴) «پس از آن که بشارت دهنده آمد و پیراهن او را بر رخسارش افکند، دیده اش بینا شد.»

قرآن در ظاهر رجوع بصر به یعقوب را، مستند به اراده یوسف علیه السلام می داند، ولی این فعل ناشی از اراده و قدرت و مشیت الهی است.

همچنین خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام امر می کند عصایش را به سنگ بزند تا از آن آب بجوشد؛ آنجا که می فرماید: { فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا

ص: ۲۹۶

۱- ۹۹۱. سوره سبأ، آیه ۴۳.

۲- ۹۹۲. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵۲.

۳- ۹۹۳. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۴- ۹۹۴. همان.

عَشْرَةَ عَيْنًا؛<sup>(۱)</sup> «ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.»

خداوند متعال در جایی دیگر این سلطه غیبی را برای یکی از نزدیکان و حاشیه نشینان حضرت سلیمان علیه السلام ثابت می نماید؛ آنجا که می فرماید: { قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي }<sup>(۲)</sup> «و آن کس که به اندکی از علم کتاب دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به اینجا می آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد؛ گفت: این توانایی از فضل خدای من است.»

آیات در این زمینه بسیار است. حال اگر کسی معتقد به سلطه غیبی برای کسی شد، نه به صورت مستقل بلکه به اذن و مشیت الهی، اگرچه آن شخص در عالم برزخ باشد، از جانب شرک مشکلی در عقیده اش پدید نیامده است.

## ۲ - تأثیر مرگ در تحقق مفهوم شرک

محمد بن عبدالوهاب در بحث توسل به انبیا و اولیا می گوید: «این امر در دنیا و آخرت جایز است، ولی بعد از وفات آنان جایز نیست».<sup>(۳)</sup>

ابن قیم جوزیه می گوید: «از انواع شرک، حاجت خواستن از اموات و استعانت از آنان و توجه به آنان است و این، اصل و اساس شرک در عالم است ...».<sup>(۴)</sup>

## پاسخ

در بحث مستقلی که در مورد حیات برزخی داریم به این شبهه پاسخ می دهیم و ثابت خواهیم کرد که مردگان نه تنها در عالم برزخ حیات و زندگانی داشته و از این عالم نیز باخبرند، بلکه زندگی شان از حیات دنیوی وسیع تر و علمشان به حقایق این عالم جامع تر است.

## ۳ - دعا نوعی عبادت است

محمد بن عبدالوهاب در استدلال بر عدم جواز توجه به غیر خداوند و شرک بودن

ص: ۲۹۷

۱- ۹۹۵. سوره بقره، آیه ۶۰.

۲- ۹۹۶. سوره نمل، آیه ۴۰.

۳- ۹۹۷. کشف الشبهات، ص ۷۰.

۴- ۹۹۸. فتح المجید، ص ۶۸.

استغاثه و استعانت از غیر خدا، می گوید: «عبادت مخصوص خداوند متعال است و کسی در آن حقی ندارد و دعا نوعی از عبادت است که کوتاهی کردن از آن مستوجب عذاب است، لذا تقاضا از غیر خدا، انحراف از عبادت خدا و شریک قرار دادن غیر او در عبادت با خداوند است»<sup>(۱)</sup>.

## پاسخ

درخواست حاجت از غیر خداوند به دو شکل صورت می پذیرد: یکی این که با اعتقاد به استقلال در تأثیر واسطه است که این مشکل شرک را دارد. دیگر این که توجه به غیر خدا دارد و از او حاجت طلب می کند، لکن با این اعتقاد که او تنها واسطه خیر است و همه امور به دست خداوند متعال است، این عمل نه تنها اشکالی ندارد بلکه در راستای توحید است. و آیه شریفه: { اَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ }؛<sup>(۲)</sup> خواستن و توجه، همراه با اعتقاد استقلالی در تأثیر، شرک است، نه مطلق خواستن و توجه کردن؛ زیرا خداوند متعال در قرآن کریمش به صراحت سخن از واسطه به میان آورده و مردم را به طلب کردن و واسطه قرار دادن دعوت کرده است؛ آنجا که می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... }؛<sup>(۳)</sup> «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و با وسیله به درگاه خدا رو کنید ...».

با این گفته ها، جواب «محمد بن عبدالوهاب» در این بخش نیز داده خواهد شد؛ آنجا که استدلال به «الدعاء مخ العباده» کرده است؛ زیرا مطلق دعا عبادت نیست، تا چه رسد به این که روح و اصل عبادت باشد، بلکه دعا از دعوت به معنای ندا است و هر ندایی دعا نیست؛ همان گونه که هر دعایی عبادت نیست. همچنین هر ندای خداوند به محض این که خطاب و ندای اوست عبادت نیست، بلکه - همان گونه که قبلاً اشاره شد - عبادت در اصطلاح شرع عبارت از خضوعی است که همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی باشد که برای او خضوع شده است، و این معنا هیچ گونه ربطی به توجه و خواستن از اولیای الهی و استغاثه و استعانت از آنان ندارد؛ زیرا با اعتقاد به

ص: ۲۹۸

۱- ۹۹۹. الرد علی الرافضه.

۲- ۱۰۰۰. سوره غافر، آیه ۶۰.

۳- ۱۰۰۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

الوهیت و یا ربوبیت آنان همراه نیست. پس معنای حدیث «الدعاء مخ العبادة» این است: ندا دادن و خواندن خداوند به عنوان این که او اله و مستقل در تأثیر است، اصل عبادت می باشد». حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «تمام اقسام دعا عبادت نیست، مگر آن نوعی که همراه با اعتقاد به صفات ربوبیت یا یکی از آن صفات باشد.

و قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «الدعاء هو العبادة» به این معنا نیست که هر دعایی عبادت است، بلکه دعایی عبادت است که برای خدا بوده یا برای کسی که دعا کننده معتقد به صفتی از صفات ربوبیت برای مدعو است». (۱)

ص: ۲۹۹

---

۱- ۱۰۰۲. التندید لمن عدّد التوحید، ص ۳۰ و ۳۱.



اصطلاح کفر و کافر از واژگان پرکاربرد وهابیان است. اینان هر گاه عقاید مسلمانی را قبول نداشته باشند، به کفر و زندقه و ارتداد نسبت داده و او را نه تنها از اسلام خارج می‌کنند، بلکه از مشرکان جاهلیت نیز بدتر می‌دانند. این عمل باعث اختلاف و تشّت فراوانی بین مسلمانان شده و سبب درگیری و قتل و غارت بین آنان گردیده است، از این رو جا دارد که واژه کفر و ضد آن؛ یعنی ایمان را به خوبی ریشه یابی کنیم.

### ایمان در لغت و اصطلاح

خلیل بن احمد می‌گوید: ایمان؛ یعنی تصدیق نمودن و مؤمن؛ یعنی تصدیق کننده. و اصل آن از ماده «أمن» ضدّ خوف است. (۱)

از کلمات ابن منظور در «لسان العرب» استفاده می‌شود که ایمان دو استعمال دارد: یکی ضدّ کفر، و دیگری تصدیق، ضدّ تکذیب. (۲)

و در اصطلاح: ایمان به معنای تصدیق قلبی است با اقرار به زبان، لذا عمل جزء آن نیست، بلکه شرط کمال ایمان است.

این معنا مؤید مرجئه - که قائل هستند عمل اهمیتی ندارد - نیست، بلکه هدف از این تعریف آن است که بگوید: آنچه انسان را از کفر به ایمان متحوّل کرده و حکم به احترام جان و مالش می‌دهد تصدیق قلبی است، در صورتی که با اقرار به زبان در صورت امکان مقرون گردد. اما آنچه که انسان را از جهنم نجات می‌دهد تصدیق توأم

ص: ۳۰۱

۱- ۱۰۰۳. ترتیب العین، ص ۵۶.

۲- ۱۰۰۴. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱.

با عمل است. و شاهد این مطلب که عمل جزء ایمان نیست، آیات و روایات است:

۱ - خداوند متعال عمل صالح را عطف بر ایمان کرده است، آنجا که می فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ؛ (۱) } «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح به جای آورده اند.» و می دانیم که مقتضای عطف، مغایرت بین معطوف و معطوف علیه است. و اگر عمل داخل در ایمان باشد در اینجا تکرار لازم می آید.

۲ - هم چنین می فرماید: { وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ؛ (۲) } «و هر کس که عمل صالح انجام دهد؛ در حالی که مؤمن است.» که از این آیه نیز مغایرت بین عمل و ایمان در مفهوم استفاده می شود.

۳ - و نیز خداوند متعال می فرماید: { وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ؛ (۳) } «و اگر دو طائفه از اهل ایمان به قتال و دشمنی برخیزند، شما مؤمنان در میان آنان، صلح برقرار کنید، و اگر یک قوم بر دیگری ظلم کرد با آن طایفه ظالم قتال کنید، تا به فرمان خدا باز آید.» مشاهده می نمایم که در این آیه خداوند مؤمن را بر گروه معصیت کار و ظالم اطلاق کرده است.

۴ - و در آیه دیگری می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ (۴) } «ای مؤمنین! تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.» در این آیه خداوند مؤمنین را به تقوای الهی؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات امر نموده است.

۵ - از برخی آیات نیز استفاده می شود که محلّ ایمان قلب است. خداوند می فرماید: { أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ؛ (۵) } «آنان کسانی هستند که خدا بر دل هایشان نور ایمان نگاشته است.» در جایی دیگر می فرماید: { وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ؛ (۶) } «و هنوز ایمان در دل هایتان داخل نشده است.»

ص: ۳۰۲

۱- ۱۰۰۵. سوره بقره، آیه ۲۲۷.

۲- ۱۰۰۶. سوره طه، آیه ۱۱۲.

۳- ۱۰۰۷. سوره حجرات، آیه ۹.

۴- ۱۰۰۸. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۵- ۱۰۰۹. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۶- ۱۰۱۰. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۶ - بخاری به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که در روز خیر فرمود: «به طور حتم پرچم را به دست کسی می سپارم که او خدا و رسول را دوست دارد و خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار خواهد داد. عمر بن خطاب گفت: هیچ زمان به مانند آن وقت امارت را دوست نداشتم. انتظار می کشیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا صدا زند. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست، آن گاه پرچم را به او داد و فرمود: پیش برو و به چیزی توجه نکن تا این که خداوند به دست تو فتح و پیروزی حاصل کند. علی علیه السلام مقداری حرکت کرد، سپس متوقف شد و صدا زد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! تا کجا با آنان بجنگم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با آنان قتال کن تا شهادت به وحدانیت خدا و نبوت من دهند. و اگر این چنین کردند خون و اموالشان محفوظ خواهد بود». (۱)

۷ - شیخ صدوق رحمه الله به سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و اقرار به طاعت و معرفت امام، کمتر چیزی است که انسان را به ایمان می رساند». (۲)

### اموری که ایمان به آن ها واجب است

همان گونه که در معنای اصطلاحی ایمان اشاره شد: تصدیق به قلب با اقرار به زبان، دو رکن اساسی ایمان است. حال بینیم که متعلق ایمان چیست؟ و به چه اموری باید تصدیق قلبی داشته باشیم؟

تصدیق قلبی بر دو گونه است: یکی این که اجمالاً آنچه را که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آن خبر داده، تصدیق نماییم. و مورد دیگر اموری است که باید به تفصیل تصدیق کنیم؛ از قبیل:

۱ - وجود خداوند متعال و توحید او و این که او مثل و همتایی ندارد.

۲ - توحید در خالقیت و این که برای عالم خالق به جز او نیست.

۳ - توحید در ربوبیت و تدبیر و این که برای عالم مدبری بالاستقلال، جز او نیست.

ص: ۳۰۳

---

۱- ۱۰۱۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الایمان؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۷، باب فضائل علی علیه السلام.

۲- ۱۰۱۲. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۶ به نقل از معانی الأخبار صدوق.



۴ - توحید در عبادت و این که معبودی غیر از او نیست.

۵ - نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله.

۶ - معاد و روز جزا.

### کفر در لغت و اصطلاح

«کفر» در لغت به معنای ستر و پوشاندن است. و کشاورز را نیز کافر می گویند؛ زیرا دانه را در خاک پنهان می سازد. خداوند متعال می فرماید: { كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ } (۱) «در مثل مانند بارانی است که رویش آن، برزگر را به تعجب وامی دارد.»

و در اصطلاح: کفر به معنای ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأنش ایمان آوردن به آن است؛ مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و روز قیامت.

قاضی ایجی می گوید: «کفر خلاف ایمان است و آن نزد ما عبارت است از تصدیق نکردن پیامبر صلی الله علیه وآله در برخی از اموری که علم حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده است.» (۲)

ابن میثم بحرانی می گوید: «کفر عبارت است از انکار صدق پیامبر صلی الله علیه وآله و انکار چیزی که علم داریم از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده است.» (۳)

فاضل مقداد نیز می گوید: «کفر در اصطلاح عبارت است از انکار چیزی که علم ضروری حاصل شده که از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده است.» (۴)

سید یزدی رحمه الله به اموری که رسول خدا صلی الله علیه وآله به آن خیر داده اشاره کرده، می فرماید: «کافر کسی است که منکر الوهیت یا توحید یا رسالت یا یکی از ضروریات دین شود، با توجه به این که ضروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود.» (۵)

ص: ۳۰۴

۱- ۱۰۱۳. سوره حدید، آیه ۲۰.

۲- ۱۰۱۴. المواقف، ۳۸۸.

۳- ۱۰۱۵. قواعد المرام، ص ۱۷۱.

۴- ۱۰۱۶. ارشاد الطالبین، ص ۴۴۳.

۵- ۱۰۱۷. العروه الوثقی، کتاب الطهاره، مبحث النجاسات.

متکلمان و صاحبان معاجم برای کفر اقسامی را ذکر کرده اند:

۱ - کفر انکار: یعنی کسی به قلب و زبانش به خدا و رسول کافر شود.

۲ - کفر جحود: یعنی کسی به قلبش به خدا و رسول ایمان داشته باشد و آن دو را تصدیق کند، ولی به زبان آن را اقرار نکند، بلکه انکار نماید. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: { وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ؛ (۱) «با آن که پیش نفس خود به یقین می دانستند - باز از کبر و نخوت و ستمگری - انکار آن کردند.»

۳ - کفر عناد: این که به قلب بشناسد، و به زبان اقرار کند، ولی از روی عناد و حسد به آن متدین نشود.

۴ - کفر نفاق: این که به زبان اقرار کند، ولی به قلب معتقد نباشد، همانند منافق. (۲)

## تکفیر اهل قبله

در مباحث گذشته به اموری اشاره نمودیم که ایمان به آن ها واجب است و با عدم ایمان به آن ها، انسان داخل کفر می شود. با این بحث به خوبی روشن می شود که صحیح نیست فرقه ای از فرق اسلامی را داخل در کفر نمود، مادامی که اعتراف به شهادتین نموده، و ضرورتی از ضروریات دین را انکار نمی کنند.

این مطلب از اموری است که هر کسی کوچک ترین توجهی به شریعت اسلامی داشته باشد از آن اطلاع دارد، ولو معاشرت زیادی با مسلمانان نداشته باشد. لکن - مع الأسف - مشاهده می شود که چگونه به سبب برخی از مسائل اختلافی، تعدادی از مذاهب سایر مسلمانان را تکفیر کرده و به جان آنان می افتند. کاری که مورد خشنودی استکبار و استعمار شده و از این راه استیلای خود را بر مسلمین ادامه می دهند.

جمهور فقیهان و متکلمان بر این باورند که کسی حق ندارد دیگری را که اهل قبله است و به طرف آن نماز می خواند، با اقرار به شهادتین و عدم انکار ضرورتی از

ص: ۳۰۵

---

۱- ۱۰۱۸. سوره نمل، آیه ۱۴.

۲- ۱۰۱۹. تاج العروس، ج ۳، ص ۲۵۴؛ لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۴.

ضروریات دین، تکفیر نماید:

۱ - قاضی سبکی می گوید: «اقدام بر تکفیر مؤمنین جداً دشوار است. و هر کسی که در قلبش ایمان است، تکفیر اهل هوا و بدعت را دشوار می شمرد، در صورتی که اقرار به شهادتین دارد؛ زیرا تکفیر امری دشوار و خطیر است»<sup>(۱)</sup>.

۲ - قاضی ایجی می گوید: «جمهور متکلمین و فقیهان بر این امر اتفاق دارند که نمی توان احدی از اهل قبله را تکفیر نمود ...»<sup>(۲)</sup>.

۳ - تفتازانی می گوید: «مخالف حق از اهل قبله کافر نیست؛ مادامی که ضرورتی از ضروریات دین را مخالفت نکند؛ مثل حدوث عالم، حشر اجساد»<sup>(۳)</sup>.

۴ - ابن عابدین می گوید: «در کلمات صاحبان مذاهب، تکفیر دیگران بسیار مشاهده می شود، ولی این گونه تعبیرها از کلام فقهای مجتهد نیست. و معلوم است که اعتباری به غیر فقها نیست»<sup>(۴)</sup>.

### اجتناب از گزافه گویی در تکفیر

بسیاری از مردم در فهم حقیقت عوامل و اسبابی که انسان را از دایره اسلام خارج می کند و موجب می شود که متصف به کفر گردد، به اشتباه و بی راهه رفته اند و لذا بی جهت افرادی را متهم به کفر می نمایند. آنان به حدی در این امر افراط دارند که در نتیجه قضاوت شان به جز اندکی از مسلمین، کسی بر اسلام باقی نمی ماند، که مصداق بارز آنان در این عصر و زمان وهابیان می باشند. آنان گرچه به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر چنین نسبتی را به مسلمانان می دهند ولی باید بدانند که در ادای این فریضه، ملاحظه حکمت و موعظه حسنه ضرورت دارد؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾<sup>(۵)</sup> «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آن ها به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن».

ص: ۳۰۶

۱- ۱۰۲۰. الیواقیت و الجواهر، ص ۵۸.

۲- ۱۰۲۱. المواقف، ص ۳۹۲.

۳- ۱۰۲۲. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۷.

۴- ۱۰۲۳. ردّ المختار علی الدر المختار، ج ۴، ص ۲۳۷.

۵- ۱۰۲۴. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

می دانیم که این طریق و روش در برخورد، به پذیرش طرف مقابل نزدیک تر است. لذا اگر کسی مسلمانی را که نماز می خواند و فرایض دینی را به جای می آورد و از محارم الهی اجتناب می کند، به اموری که نزد او بر حق است دعوت کند در حالی که طرف مقابل برخلاف عقیده اوست، در صورت نپذیرفتن نباید او را متهم به کفر و شرک نماید؛ زیرا از قدیم الأيام آرای علما و مردم مختلف بوده و هنگام دعوت، بعضاً عقاید یکدیگر را نمی پذیرفتند، لذا نمی توان به مجرد نپذیرفتن عقایدی را که نزد من برحق است، یک مسلمان را به کفر و زندقه متهم کرد.

علامه امام سید احمد مشهور الحداد می گوید: «وقد انعقد الإجماع علی منع تکفیر أحد من أهل القبلة إلّا بما فيه نفی الصانع القادر جلّ و علاّ أو شرک جلیّ لایحتمل التأویل أو إنکار النبوه أو إنکار ما علم من الدین بالضروره أو إنکار متواتر أو مجمع علیه ضروره من الدین»؛<sup>(۱)</sup> «به طور حتم اجماع منعقد شده بر این که هیچ یک از اهل قبله را نمی توان تکفیر کرد مگر در عقیده ای که منجر به نفی خداوند قادر جلّ و علا شده یا در آن شرک آشکاری باشد که احتمال تأویل در آن نباشد. یا انکار نبوت بوده یا چیزی از ضروریات دین انکار گردد، یا خبر متواتر یا امری که اجماع بر ضروری بودن آن است انکار شود.»

در غیر این موارد حکم به کفر مسلمان امر خطیری است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «إذا قال الرجل لأخيه یا کافر فقد بآء بها أحدهما»؛<sup>(۲)</sup> «هرگاه شخصی به برادر دینی اش بگوید ای کافر، یکی از آن دو به کفر بازگشته است.» یعنی اگر آن شخص واقعاً کافر بود که هیچ وگرنه خود شخصی که این نسبت را داده به کفر سزاوارتر است.

### تکفیر مسلمانان از دیدگاه روایات

در روایات؛ از تکفیر مسلمانی که اقرار به شهادتین نموده، نهی فراوان شده؛ خصوصاً کسانی که اهل عمل به فرایض دینی نیز هستند. اینک به برخی از این روایات اشاره می نمایم:

ص: ۳۰۷

۱- ۱۰۲۵. مفاهیم یجب أن تصحح، به نقل از او، ص ۷۲.

۲- ۱۰۲۶. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۵۹۷.

۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام بر چند خصلت بنا شده است: شهادت به وحدانیت خداوند، رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، اقرار به آنچه از جانب خدا رسیده و جهاد... پس مسلمانان را به جهت گناه تکفیر نکنید، و علیه آنان شهادت به شرک ندهید.

۲ - و نیز فرمود: «اهل ملت خود را تکفیر نکنید، اگر چه گناه کبیره انجام می دهند».

۳ - هر مسلمانی که مسلمان دیگر را تکفیر کند، اگر واقعاً کافر باشد اشکالی ندارد، و الا خودش کافر می شود.

۴ - همچنین فرمود: «به جهت گناه، اهل لایاله الا الله را تکفیر نکنید؛ زیرا کسی که چنین کند، خودش به کفر نزدیک تر است» (۱).

## فرق بین اسلام و ایمان

### فرق بین اسلام و ایمان

اسلام در لغت از ماده «سلم» به معنای سلامت است؛ زیرا به سلامت منتهی می شود. یا از تسلیم است؛ چون نسبت به دستورهای الهی تسلیم است (۲). اسلام به معنای مصطلح آن در قرآن و روایات، همان معنای لغوی است. و غالب استعمال اسلام در مقابل شرک است. خداوند متعال می فرماید: { قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ } (۳) «بگو ای رسول! من مأمورم اول کسی باشم که تسلیم حکم خداست و [خداوند به من دستور داده که از مشرکان نباشم]. و نیز می فرماید: { مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ } (۴) «ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لکن به دین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود».

و غالب استعمال ایمان در مقابل کفر است. خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ } (۵) «و هر کس ایمان را به کفر مبدل سازد بی شک راه

ص: ۳۰۸

۱- ۱۰۲۷. برای مجموع این احادیث ر.ک: جامع الاصول، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲- ۱۰۲۸. مفردات راغب، ماده «سلم».

۳- ۱۰۲۹. سوره انعام، آیه ۱۴.

۴- ۱۰۳۰. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

۵- ۱۰۳۱. سوره بقره، آیه ۱۰۸.

راست را گم کرده است.» و نیز می فرماید: { هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ؛ (۱) } «آنان در آن روز به کفر نزدیک ترند تا به ایمان.»

این به حسب معنای لغوی اسلام است، ولی در قرآن کریم اسلام بر وجوه مختلفی استعمال شده است:

### ۱ - اسلام در مقابل ایمان

خداوند متعال در برخی از موارد اسلام را بر اقرار لفظی اطلاق نموده که همراه با تصدیق قلبی نباشد، آنجا که می فرماید: { قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ... }؛ (۲) «اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو شما ایمان نیاورده اید، ولكن بگویید: اسلام آورده ایم و هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است.»

### ۲ - تسلیم زبانی و تصدیق قلبی

در برخی از موارد نیز اسلام بر مرتبه اول از ایمان اطلاق شده که همان تسلیم زبانی و انقیاد و تصدیق قلبی است، آنجا که می فرماید: { الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ؛ (۳) } «کسانی که به نشانه های ما ایمان آورده و تسلیم بودند.»

### ۳ - تسلیم، و رای تصدیق قلبی

گاهی نیز اسلام بر مرتبه دیگر از ایمان اطلاق می شود و آن این که و رای تصدیق قلبی، تسلیم قلبی نسبت به دستوره های خداوند داشته باشد. خداوند متعال می فرماید: { فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ (۴) } «نه چنین است، قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آن که در خصومت و نزاع شان، تنها تو را حاکم کنند و آن گاه به هر حکمی که کنی هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.» و از این قبیل است قول خداوند: { إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؛ (۵) }

ص: ۳۰۹

۱- ۱۰۳۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

۲- ۱۰۳۳. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۳- ۱۰۳۴. سوره زخرف، آیه ۶۹.

۴- ۱۰۳۵. سوره نساء، آیه ۶۵.

۵- ۱۰۳۶. سوره بقره، آیه ۱۳۱.

«آن گاه پروردگارش به او فرمود: [ای ابراهیم!] سر به فرمان خدا فرود آور، عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.»

## غلو محمد بن عبدالوهاب در تکفیر

### غلو محمد بن عبدالوهاب در تکفیر

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأس شان رئیس آنان محمد بن عبدالوهاب، غلو و افراطگری در تکفیر است. برای اثبات این مدعا تنها به رساله های محمد بن عبدالوهاب (مجدد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود.

کسی که به کتب و رساله های شیخ مراجعه می کند، به جز رساله اش به اهل قصیم پی می برد که او در تکفیر مسلمین غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب ها و رساله ها غالباً در کتاب «الدرر السنیه» از عبدالرحمن بن محمد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می کنیم:

### ۱ - توحید انحصاری

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «... وأنا فی ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله، ولا أعرف دين الإسلام، قبل هذا الخیر الّذی من الله به، وكذلك مشایخی ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنى لا إله إلا الله أو معنى الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشایخه أن أحداً عرف ذلكم، فقد كذب وافتری ولبس علی الناس ومدح نفسه بما ليس فيه»؛<sup>(۱)</sup> «... من در آن وقت معنای لا اله الا الله را نمی دانستم و نیز دین اسلام را نمی فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای "عارض" گمان کند که معنای لا اله الا الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است

ص: ۳۱۰

و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.»

از این عبارت محمد بن عبدالوهاب استفاده می شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

## ۲ - نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می گوید: «... و لم یتمیزوا بین دین محمد صلی الله علیه و آله و دین عمرو بن لحي العذی وضعه للعرب، بل دین عمرو عندهم دین صحیح»؛<sup>(۱)</sup> «آنان بین دین محمد صلی الله علیه و آله و دین عمرو بن لحي که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز نداده اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.»

و اما این که عمرو بن لحي کیست، به قصه ای که ابن هشام نقل می کند گوش فرا دهید. او می گوید: «اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحي بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت هایی است که آن ها را عبادت می کنیم و هر گاه از آنان باران و نصرت می خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می کنند.»

عمرو بن لحي به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آن ها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام «هبل» برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد.<sup>(۲)</sup>

عبارت محمد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لحي بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمای شان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

## ۳ - تکفیر اشخاص

ص: ۳۱۱

۱- ۱۰۳۸. الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۵۱.

۲- ۱۰۳۹. السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۷۹.



محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلد ابن تیمیه به حساب می آمده است می گوید: «نذكر لك أنك أنت وأباك مصرحون بالكفر والشرك والنفاق!! ... أنت وأبوک مجتهدان فی عداوه هذا الدين ليلاً ونهاراً!! ... إنك رجل معاند ضالّ على علم، مختار الكفر على الإسلام!! ... وهذا كتابكم فيه كفرکم!!» (۱) «من به تو تذکر می دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرک و نفاق کرده اید!! ... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!! ... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده ای!! ... و این است کتاب شما که کفر شما را ثابت می کند!!».

#### ۴ - مقایسه بین افراد

او می گوید: «فأما ابن عبداللطيف وابن عفالق وابن مطلق فسبابة للتوحيد! ... وابن فيروز هو أقربهم إلى الإسلام» (۲) «اما ابن عبداللطيف و ابن عفالق و ابن مطلق اينان دشنام دهنده توحيدند!! ... و ابن فيروز از همه آنان به اسلام نزديك تر است.»

این در حالی است که خود محمد بن عبدالوهاب اعتراف کرده که ابن فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است.

و در جایی دیگر درباره او می گوید: «كافر كفرة أكبر مخرج من الملة» (۳) «او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است.»

حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می داند.

#### ۵ - نسبت انکار معاد به غالب مردم

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است. (۴)

#### ۶ - تکفیر شخصی

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه ای فرستاد و در آن چنین نوشت: «... طحت علی ابن غنم وغيره وتبرأت

ص: ۳۱۲

۱- ۱۰۴۰. الدرر السنيه، ج ۱۰، ص ۳۱.

۲- ۱۰۴۱. همان، ص ۷۸.

۳- ۱۰۴۲. همان، ج ۱۰، ص ۶۳.

۴- ۱۰۴۳. همان، ص ۴۳.

من مله إبراهيم وأشهدتهم على نفسك باتباع المشركين ...» (۱) «تو ابن غنام و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم تبری جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی ...».

## ۷ - کفر تمام دیار

اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. (۲)

## ۸ - تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می گوید: «ومن شكك في كفرهم فهو كافر» (۳) «و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است.»

محمد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت گذار معرفی کرده اما آنان را کافر ندانسته است، ولی محمد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می پندارد.

## ۹ - تکفیر کسی که صحابه را ناسزا می گوید

محمد بن عبدالوهاب هر کس که صحابه را ناسزا بگوید، تکفیر می نماید. (۴) با آن که حضرت علی علیه السلام هرگز در سخنانش خوارج را کافر ننماید؛ ولی آنان حضرت را تکفیر کرده و سب می نمودند. و نیز ابوبکر از ایدای کسی که او را سب می کرد، نهی نمود.

وانگهی چگونه شما سب صحابی را منشأ کفر می دانید؛ در حالی که شکی نیست که معاویه سب حضرت علی علیه السلام می کرد و مردم را نیز بر این امر تحریص می نمود، ولی در عین حال شما از او دفاع می کنید.

ص: ۳۱۳

۱- ۱۰۴۴. همان، ص ۶۴.

۲- ۱۰۴۵. الدرر السنیه، ج ۱۰، ص ۱۲ و ۶۴ و ۷۵ و ۷۷ و ۸۶.

۳- ۱۰۴۶. همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

۴- ۱۰۴۷. همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

او اهل مکه را تکفیر کرده و می گوید: «إِنَّ دِينَهُمْ هُوَ الَّذِي بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ بِالْإِذْذَارِ عَنْهُ»؛<sup>(۱)</sup> «همانا دین اهالی مکه - یعنی معاصرین او تا زمان رسول خداصلی الله علیه وآله - همان دینی است که رسول خداصلی الله علیه وآله مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.»

### ۱۱ - تکفیر اهالی برخی مناطق

محمد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله:

الف) اهالی «بدو»

وی می گوید: آنان کافر تر از یهود و نصارا هستند و به اندازه موئی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند.<sup>(۲)</sup>

ب) اهالی «وشم»

او تمام اهالی «وشم»؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است.<sup>(۳)</sup>

ج) اهالی «سدیر»

او تمام اهالی «سدیر» را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است.<sup>(۴)</sup>

د) اهالی «أحساء»

او می گوید: «إِنَّ الْأَحْسَاءَ فِي زَمَانِهِ يَعْبدُونَ الْأَصْنَامَ»؛<sup>(۵)</sup> «همانا احساء در زمان خودش بت ها را می پرستند.»

ه) قبیله «عنزه»

او درباره اهالی این قبیله می گوید: «إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْبَعْثِ»؛<sup>(۶)</sup> «آنان به قیامت ایمان نمی آورند.»

ص: ۳۱۴

۱- ۱۰۴۸. الدرر السنيه، ج ۱۰، ص ۸۶ و ج ۹، ص ۲۹۱.

۲- ۱۰۴۹. همان، ج ۹، ص ۲۳۸ و ج ۱۰، ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و ج ۸، ص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳- ۱۰۵۰. الدرر السنيه، ج ۲، ص ۷۷.

۴- ۱۰۵۱. همان.

۵- ۱۰۵۲. همان، ج، ص ۵۴.



و) قبیله «ظفیر»

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. (۱)

ز) قبیله «عینه و درعیه»

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عینه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است. (۲)

## ۱۲ - تکفیر ابن عربی

محمد بن عبد الوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافر تر از فرعون معرفی کرده است و می گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می گوید: هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است. (۳)

## ۱۳ - تکفیر اکثر مسلمانان

محمد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آن ها، تکفیر کرده است. (۴)

او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می کنند. (۵)

## ۱۴ - بت پرستی در نجد

وی مدعی است که در هر منطقه ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می پرستند. (۶)

## ۱۵ - تکفیر فخر رازی

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف «التفسیر الکبیر» را تکفیر کرده و می گوید: «إنَّ الرازی هذا أَلْفٌ کتاباً یحسَنُ فیهِ عبادة الكواكب»؛ (۷) «فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.»

ص: ۳۱۵

۱- ۱۰۵۴. الدرر السنیة، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۲- ۱۰۵۵. همان، ج ۸، ص ۵۷.

۳- ۱۰۵۶. همان، ج ۱۰، ص ۲۵.

۴- ۱۰۵۷. همان، ج ۱۰، ص ۸.

۵- ۱۰۵۸. همان، ج ۱، ص ۶۳.

٦- ١٠٥٩. همان، ج ١٠، ص ١٩٣.

٧- ١٠٦٠. همان، ج ١٠، ص ٣٥٥.

این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آن‌ها بر زراعتها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

#### ۱۶ - نسبت شرک به علم فقه

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می نویسد: { اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ ؛ سپس می گوید: «فَسِّرْهَا رَسُولُ اللَّهِ وَالْأُمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ بِهَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ (الفقه) وَهُوَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ شُرْكَاً وَاتَّخَذَهُمْ أَرْبَاباً لَا أَعْلَمُ بَيْنَ الْمَفْسِرِينَ خِلَافاً فِي ذَلِكَ ...» (۱)» این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را " فقه " گذاشته اید، تفسیر کرده اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را ارباب غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی دانم ...».

#### ۱۷ - تکفیر متکلمین

محمد بن عبدالوهاب، ادعای اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است. (۲) و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می شود، نه متکلمان از کفار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده اند. در حالی که اگر انسان کتاب «سیر اعلام النبلاء» ذهبی را مطالعه کند پی می برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آن که به کفر یکی از آن‌ها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه های کلامی، خطا و لغزش هایی دیده شده، ولی نمی توان همه آنان را به کفر متهم کرد.

#### ۱۸ - دیدگاه محمد بن عبدالوهاب نسبت به مسلمانان معاصر

محمد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می گوید: «و کثیر من أهل الزمان لا يعرف من الآلهة المعبودة إلا هبل و یغوث و یعوق و نسرأ و اللات و العزى و مناه!! فإن

ص: ۳۱۶

۱- ۱۰۶۱. الدرر السنیة، ج ۲، ص ۵۹.

۲- ۱۰۶۲. همان، ج ۱، ص ۵۳.

جاء فهمه عرف أنّ المقامات المعبوده اليوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل شمسان وإدريس وأبو حديد و نحوه منهنها؛(۱) «و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوث و نسر و لات و عزّی و منات را نمی شناسند. اگر فهم درستی داشتند می فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو این ها از خورشید و ماه و ادريس و ابو حديد و نحو این ها، از قبیل عبادت همان بت ها است.»

وی می گوید: «شرك كفار قریش دون شرك كثير من الناس اليوم»؛(۲) «درجه شرك كفار قریش، بسیار پایین تر از شرك مردم امروز است.»

او همچنین می گوید: «فإذا علمت هذا وعلمت ما عليه أكثر الناس علمت أنهم أعظم كفراً وشركاً من المشركين الذين قاتلهم النبي صلى الله عليه وآله»؛(۳) «هنگامی که این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآند، می فهمی که كفر و شرك افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر صلی الله علیه وآله با آنان به قتال پرداخت.»

او در جایی دیگر می گوید: «لانكفر إلا من بلغته دعوتنا للحق ووضحت له المحجة وقامت عليه الحجة وأصرّ مستكبراً معانداً، كغالب ما نقاتلهم اليوم يصرون على ذلك الاشراك ويمتنعون من فعل الواجبات ويتظاهرون بأفعال الكبائر والمحرمات ...»؛(۴) «ما تكفير نمی کنیم مگر کسانی را که دعوت حقّ ما به آنان رسیده و برهان و دلیل بر آنان واضح شده و حجت بر آنان قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می ورزیدند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می جنگیم. این افراد بر شرك ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرمات کبیره تظاهر می نمایند ...».

مقصود ایشان از شرك ورزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال وی این ها شرك به حساب می آیند.

ص: ۳۱۷

۱- ۱۰۶۳. الدرر السنيه، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- ۱۰۶۴. همان، ص ۱۲۰.

۳- ۱۰۶۵. همان، ص ۱۶۰.

۴- ۱۰۶۶. همان، ص ۲۳۴.



از جمله کتاب های مهم برای وهابیان که با کوچکی حجم آن مورد توجه خاص مدارس و حوزه های علمی و دانشگاهی آنان قرار گرفته، کتاب «کشف الشبهات» اثر محمّد بن عبدالوهاب است. او در این کتاب معیارها و میزان هایی را برای کفر و غلو در دین و شرک ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به کفر و شرک نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب این کتاب داشته باشیم.

### نقد اول

محمّد بن عبدالوهاب می گوید: «إعلم رحمك الله أنّ التوحيد هو إفراد الله بالعبادة وهو دين الرسل اللّذين أرسلهم الله إلى عباده فأؤلّهم نوح عليه السلام، أرسله الله إلى قومه لَمَّا غلوا في الصالحين ودأ وسواعاً ويغوث ويعوق ونسراً ...» (1) «بدان - خداوند تو را رحمت کند - که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بندگانش فرستاد. پس اول آنان نوح می باشد که خداوند او را به سوی قومش فرستاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند ودّ و سواع و يغوث و يعوق و نسر قرار دادند ...».

### پاسخ

اولاً: توحید، تنها منحصر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای مراحل است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت. و خداوند سبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجا به دست می آید که شرک از این اقسام در جزیره العرب شایع بوده که خداوند در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است.

ثانیاً: خداوند سبحان نوح را به سوی قومش فرستاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرک دعوت کند؛ زیرا قوم او بت می پرستیدند، نه این که درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند.

ثالثاً: به چه دلیل تبرک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آن ها

ص: ۳۱۸

همانند پرستش بت به حساب می آید. مگر نه این است که اعمال به نیت است و باید به نیت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیت چنین اشخاصی شرک و استقلال در تأثیر نیست.

برای روشن شدن بیشتر به مبحث «تبرک» و «استغاثه به ارواح اولیای الهی» از این کتاب مراجعه کنید.

## نقد دوم:

ابن عبدالوهاب می گوید: «وآخر الرسل محمد صلی الله علیه وآله وهو العذی کسر صور هؤلاء الصالحین، أرسله إلى قوم يتعبدون ويحییون ويتصدقون ويذكرون الله ولكنهم يجعلون بعض المخلوقین وسائط بینهم و بین الله - یقولون: نرید منهم التقرب إلى الله - ونرید شفاعتہم عنده؛ مثل الملائکة وعیسی و مریم وأناس غیرهم من الصالحین»؛ (۱) «و آخرین پیامبر محمد صلی الله علیه وآله است. او کسی است که صورت های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می کرده و حج به جای می آوردند و صدقه می دادند و ذکر خدای می گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزوجل قرار می دادند و می گفتند: ما از آن ها قصد تقرب به سوی خدای عزوجل را داریم، و از آن ها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از این ها از صالحان.»

## پاسخ

اولاً: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می گوید: کفار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر خدا بودند ...!! سبحان الله!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آن ها کسانی بودند که هر گاه گفته می شد: بگوئید: «لا اله الا الله» استکبار می کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به طور کلی به پیامبری ایمان نداشتند. بت ها را عبادت می کرده و به یکدیگر ظلم می نمودند و همدیگر را می کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می دادند، آیا مطابق حرف محمد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان تنها مشکلی که داشت توجه به وسائط و استغاثه به آن ها بود؟

ص: ۳۱۹

ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می کند، با اعتقاد به این که آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیت الهی انجام نمی دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت ها است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آن ها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلالی به آن ها نگریسته و آنان را مستقل در تدبیر می دانستند. وگرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمت می کند، از این جهت بوده که آنان بت های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آن ها عبادت می کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می فرماید: { مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛ (۱) } ... [دلیل شان این بود که] این ها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خدا نزدیک کنند ...».

وانگهی آنان در این مقام با دید استقلالی در مقابل اراده و مشیت خداوند چنین اعتقادی را در حق بت ها قائل بودند.

به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث «شفاعت» و «استغاثه» مراجعه شود.

ثالثاً: اعتقاد مسیحیان در مورد حضرت عیسی و مریم علیهما السلام را نمی توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخی و قرآن کریم، آنان قائل به تجسد و الوهیت حضرت مسیح و مریم بودند.

لذا خداوند متعال می فرماید: { وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ (۲) } «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! ...»

و نیز می فرماید: { لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ؛ (۳) } «آن ها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست ...».

ص: ۳۲۰

۱- ۱۰۶۹. سوره زمر، آیه ۳.

۲- ۱۰۷۰. سوره مائده، آیه ۱۱۶.

۳- ۱۰۷۱. سوره مائده، آیه ۷۳.

ابن عبدالوهاب می گوید: «فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَجِدُّدَ لَهُمْ دِينَهُمْ - دِينِ إِبْرَاهِيمَ - وَيُخْبِرُهُمْ أَنَّ هَذَا التَّقَرُّبَ وَالِإِعْتِقَادَ مُحَضَّ حَقَّ اللَّهِ - تَعَالَى - لَا يَصْلِحُ مِنْهُ شَيْءٌ لَغَيْرِهِ وَلَا لِمَلِكٍ مَقْرَبٍ وَلَا نَبِيٍّ مَرْسَلٍ فَضْلًا عَنْ غَيْرِهِمَا»؛ (۱)

«پس خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا دین مردم را که همان دین ابراهیم است تجدید کند، و به آنان خبر دهد که این تقرب و اعتقاد تنها حق خدای متعال است، و برای هیچ کس غیر از او صلاحیت ندارد؛ نه برای فرشته مقرب و نه نبی مرسل تا چه رسد به غیر از این دو.»

## پاسخ

مسلمانان با تبرک و توسل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرب به غیر خدا نمی جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرب نزد خدایند آنان را واسطه قرار داده تا به خدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرب اصلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خدا است و تنها او است که پناه دهنده مردم و بیچارگان است، و ما با توسل به افراد صالح سعی می کنیم که همراه با دعای آنان به خدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لذاست که خداوند متعال می فرماید: { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ }؛ (۲) «و وسیله ای برای تقرب به او بجویید.»

و نیز می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۳) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.» چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضرت یوسف علیه السلام را نقل می کند و اشاره به پشیمانی آن ها می کند می فرماید: آنان نزد پدر خود یعقوب آمده و گفتند: { يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ }؛ (۴) «پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.»

اگر آمدن نزد واسطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟

ص: ۳۲۱

۱- ۱۰۷۲. کشف الشبهات، ص ۵۰.

۲- ۱۰۷۳. سوره مائده، آیه ۳۵.

۳- ۱۰۷۴. سوره نساء، آیه ۶۴.

۴- ۱۰۷۵. سوره یوسف، آیه ۹۷.

او هم چنین می گوید: «... وإلّا فهولاء المشركون - یعنی کفار قریش - يشهدون إنّ الله هو الخالق وحده، لا شريك له، وأنّه لا يرزق إلّا هو، ولا يحيى إلّا هو ولا يميت إلّا هو، ولا يدبّر الأمر إلّا هو، وأنّ جميع السموات ومن فيهنّ والأرضين السبع ومن فيها كلّهم عبيده وتحت تصرّفه وقهره...»؛ (۱) «... وگرنه آن مشرکان؛ یعنی کفار قریش گواهی می دادند که خداوند تنها خالق است که شریک و همتایی ندارد و تنها روزی رسان او است و نیز کسی جز او نمی میراند و زنده نمی کند، و نیز مدبّر این عالم تنها اوست. و تمام آسمان ها و هر کس که در آن ها است و زمین های هفت گانه و هر آن کس که در آن ها است همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اویند.»

### پاسخ

اولاً: معلوم نیست که مشرکان در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله توحید در خالقیت را قبول داشته اند. و اگر خداوند سبحان درباره آنان می فرماید: { وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ (۲) } «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرد؟ همه می گویند: خدا.» ظاهر آیه این است که در باطن و فطرت به آن اعتقاد دارند.

ثانیاً: از برخی از آیات استفاده می شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت ها و وسائط دیگر به طور مستقل، مالک تصرّف در این عالم می باشند، بدون این که تصرف شان؛ اعم از رزق و نصرت و ... تحت اراده و مشیت الهی باشد.

خداوند سبحان می فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا؛ (۳) } «آن هایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند.»

از این آیه استفاده می شود که مشرکان معتقد بودند که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آن ها را عبادت می کردند.

و نیز در آیه دیگر می فرماید: { قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ؛ (۴) } «بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می پندارید بخوانید! [آن ها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که آن ها به اندازه ذره ای در آسمان ها و زمین مالک نیستند.»

ص: ۳۲۲

۱- ۱۰۷۶. کشف الشبهات، ص ۷.

۲- ۱۰۷۷. سوره لقمان، آیه ۲۵.

۳- ۱۰۷۸. سوره عنکبوت، آیه ۱۷.

۴- ۱۰۷۹. [سوره سبأ، آیه ۲۲.

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «إِنَّ العبادہ شرعاً معناها الاتیان بأقصى الخضوع قلباً وقلباً، فهي إذن نوعان قلبیه وقلبیہ، فالقلبیہ: هي إعتقاد الربوبیہ أو خصیصه من خصائصها كالإستقلال بالنفع أو الضرر ونفوذ المشیئہ لمن اعتقد فیہ ذلك. والقلبیہ: هي الاتیان بأنواع الخضوع الظاهریه من قیام وركوع وسجود وغيرها مع ذلك الإعتقاد القلبی، فإن أتى بواحد منها بدون ذلك الإعتقاد لم یكن ذلك الخضوع عباده شرعاً ولو كان سجوداً ...»؛<sup>(۱)</sup> «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قلبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قلبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر. و قلبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کسی این اعمال قلبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی شود گرچه آن عمل قلبی سجود باشد ...».

حسن بن فرحان مالکی می گوید: «إِنَّ هذا الإعتراف الّتی إعترف بها المشركون قد أجاب عنها بعض العلماء، وذكروا أنّ المشركین إنّما إعترفوا بها من باب الإفحام والینقطاع، وليس من باب الإقتناع، ولو كانوا صادقین فی إعترافهم لأتوا بلوازم هذا الإعتراف. فلذلك یأمر الله نبیّه صلی الله علیه وآله أن ینذّرهم بلوازم هذا الإعتراف كما فی قوله تعالی: (فقل أفلا تتقون) (قل أفلا- تذکرون) فکأنّ الله عزّ وجلّ یوبّخهم بأنّهم کاذبون وأنّهم لا یؤمنون بالله عزّ وجلّ خالقاً ورازقاً ...»؛<sup>(۲)</sup> «این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده اند را برخی از علما از آن این گونه جواب داده اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعتراف شان به این امور صادق بودند، ملتزم به لوازم آن نیز می شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می کند که آنان را به لوازم این اعتراف تذکر دهد؛ همان گونه که در قول خداوند «افلا تتقون» و «افلا تذکرون» آمده است. پس گویا خداوند عزّ وجلّ آنان را توبیخ می کند که در ادّعی شان دروغ می گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.»

ص: ۳۲۳

۱- ۱۰۸۰. التندید لمن عدّد التوحید، ص ۳۴.

۲- ۱۰۸۱. داعیه و لیس نبیاً، حسن بن فرحان مالکی، ص ۴۸.



یکی دیگر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین و وهابیان، حیات برزخی است. این مسئله منشأ اختلاف در مسائل دیگر؛ از قبیل: استعانت از ارواح اولیای الهی، و استغاثه به آنان، توسل به اولیای الهی بعد از وفاتشان و ... شده است. عموم مسلمین قائل به حیات برزخی و زندگی اموات؛ خصوصاً اولیای الهی در عالمی مابین عالم دنیا و آخرت به نام برزخند، بر خلاف وهابیان که به حیات برزخی ولو برای اولیای الهی، اعتقادی ندارند؛ از همین رو استعانت از آنان، استغاثه و توسل به آنان را جایز ندانسته بلکه از مظاهر بارز شرک می دانند. در حقیقت توجه به اولیای الهی را به مانند توجه به سنگ، بی اثر و خاصیت می دانند؛ زیرا معتقدند که اولیا بعد از مرگ علم غیب ندارند و هیچ نوع تصرّفی نیز نمی توانند داشته باشند. اکنون به بررسی این مسئله زیر بنایی می پردازیم.

### فتوا های وهابیان

۱ - بن باز می گوید: «به ضرورت دین و ادله شرعی دانسته شده که رسول خداصلی الله علیه وآله در هر مکانی موجود نیست و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است، ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است ...» (۱)

همو می گوید: «کثیری از اهل سنّت قائل به حیات برزخی در قبر برای امواتند، ولی این بدان معنا نیست که علم غیب می دانند، یا از امور اهل دنیا اطلاع دارند، بلکه این امور با مرگ از آن ها منقطع گردیده است.» (۲)

ص: ۳۲۵

---

۱- ۱۰۸۲. مجموع فتاوا، بن باز، ج ۱، ص ۴۰۸.

۲- ۱۰۸۳. همان، ص ۴۱۷.



وی در جای دیگر می گوید: «... و اما این که پیامبر صلی الله علیه و آله می بیند کسی را که بر او سلام می کند، این اصل و مدرکی ندارد، و در آیات و احادیث شاهی بر آن موجود نیست، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله از احوال اهل دنیا و آنچه در آن حادث می شود اطلاعی ندارد؛ زیرا میت ارتباطش با دنیا قطع می گردد» (۱).

۲ - ناصرالدین البانی محدث و هابی در مقدمه کتاب «الآیات البینات فی عدم سماع الأموات» می گوید: «... بعد از آن که اهمیت موضوع بحث و احتیاج مردم به اطلاع از آن، برای تعدادی از اهل فضل و علم روشن شد، خصوصاً کسانی که همیشه در باتلاق های جاهلیت زندگی می کنند، اهمیت بحث در مباحثی؛ از قبیل: استغاثه به غیر خدا، استعانت از ارواح انبیا و صالحین و غیر این ها، به توهم این که آنان صدایشان را می شنوند ... روشن می شود» (۲).

## ترکیب انسان از روح و جسم

### ترکیب انسان از روح و جسم

متکلمان انسان را مرکب از دو حقیقت می دانند: روح و جسم. و بر آن دلایلی اقامه کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - هر انسانی افعال خود را به یک حقیقتی به اسم «من» نسبت می دهد و می گوید: من انجام دادم، من زدم و ...، این من کیست؟ آیا این حقیقت غیر از نفس است که از آن به روح تعبیر می شود؟ همچنین هر انسانی اعضا و جوارح مادی خود را به حقیقتی به نام «من» نسبت می دهد و می گوید: قلب من، شکم من، قدم من و ... این من کیست؟ آیا غیر از روح و نفس است؟

۲ - هر یک از انسان ها این حس را دارد که شخصیتش در تغییرات روزگار ثابت بوده و در آن تغییر و تحوّل وجود ندارد، با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، آیا آن شخصیت، همان روح و نفس او نیست؟

ص: ۳۲۶

۱- ۱۰۸۴. مجموع فتاوا، بن باز، ج ۲، ص ۷۶۵.

۲- ۱۰۸۵. مقدمه الآیات البینات فی عدم سماع الاموات، نعمان آلوسی.

۳ - گاهی انسان ممکن است نسبت به هر چیزی حتی اعضای بدن خودش غافل باشد؛ امّا از یک چیز که همان خودیت اوست، غافل نمی شود. آیا این همان نفس و روح او نیست؟ فخر رازی می گوید: «گاهی من عالم و آگاه به خودم هستم؛ در حالی که از همه اجزایم غافل و این خودیت، همان نفس و روح است».(۱)

قرآن نیز به این حقیقت اشاره کرده و می فرماید: { يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي } (۲) «ای نفس قدسی مطمئن! به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنودی و او راضی از توست، باز آی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت خاص من داخل شو».

همچنین می فرماید: { فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ } (۳) «پس چگونه خواهد بود هنگامی که جان به گلو رسد. و شما وقت مرگ بر بالین آن مرده حاضرید و می نگرید».

### استمرار حیات بعد از انتقال از دنیا

از آیات قرآن به طور وضوح استفاده می شود که مرگ انسان، پایان حیاتش نیست؛ بلکه انتقال از حیاتی به زندگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می شود که گسترده تر از عالم مادی است:

۱ - خداوند متعال می فرماید: { اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ } (۴) «خداست که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن را که هنوز وقت مرگش فرا نرسیده، روحش را در حال خواب قبض می کند. سپس آن را که حکم به مرگش کرده جانش را نگاه می دارد و آن را که حکم به مرگ نکرده به بدنش می فرستد تا وقت معین، در این کار نیز ادله قدرت الهی برای اندیشمندان است».

۲ - همچنین می فرماید: { وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ

ص: ۳۲۷

۱- ۱۰۸۶. مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۴۹.

۲- ۱۰۸۷. سوره فجر، آیات ۲۷ - ۳۰.

۳- ۱۰۸۸. سوره واقعه، آیات ۸۳ و ۸۴.

۴- ۱۰۸۹. سوره زمر، آیه ۴۲.

رَبِّهِمْ يُزَكُّوْنَ ... }؛ (۱) «مپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می شوند ...».

از آیات دیگر استفاده می شود که این حیات برزخی، اختصاصی به شهدا ندارد، بلکه شامل تمام صالحان و کسانی که مطیع دستورات خداوند هستند نیز می شود؛ خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا }؛ (۲) «و هر کسی که خدا و رسول را اطاعت کنند، ایشان البته با کسانی که خدا به آنان لطف و عنایت کامل فرموده؛ یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان رفیقان نیکویی هستند.»

اگر شهدا نزد خدا زنده اند و روزی می خورند، پس هر کس مطیع خدا و رسول باشد - و به دلیل آن که رسول نیز تابع دستورات رسالت خویش است، شامل خود حضرت نیز می شود - او نیز با شهداست، اگر شهدا نزد خدا زنده اند، پس اینان نیز زنده اند و حیات برزخی دارند.

اگر کسی - همانند بن باز - بگوید: اینان زنده اند، ولی در بهشت نزد خداوند متعال هستند و از احوال این دنیا اطلاعی ندارند.

در جواب می گوئیم: خداوند درباره خود چنین می گوید:

{ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ }؛ (۳) «و او با شماست هر جا که هستید.»

و می فرماید: { أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ }؛ (۴) «هر کجا رو کنید همان جا وجه خداست.»

و می فرماید: { نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ }؛ (۵) «و ما از رگ گردن به او نزدیک تریم.»

حال اگر خداوند همه جا و با همه کس هست، پس شهدا نیز زنده اند و نزد خداوند

ص: ۳۲۸

۱- ۱۰۹۰. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲- ۱۰۹۱. سوره نساء، آیه ۶۹.

۳- ۱۰۹۲. سوره حدید، آیه ۴.

۴- ۱۰۹۳. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۵- ۱۰۹۴. سوره ق، آیه ۱۶.

روزی داده می شوند. و اولیای الهی که مطیع خدا و رسولند نیز این گونه اند. علم غیب دارند، همان گونه که خدا علم غیب دارد. قرآن می فرماید: { يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ }؛ (۱) «خداوند به خیانت چشم خلق و اندیشه های نهانی دل های مردم آگاه است.»

در روایات اسلامی به این موضوع مهم اشاره شده است؛ از جمله بعد از آن که کشته های مشرکان را در چاه بدر انداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای چاه آمد و مشرکان را این گونه خطاب کرد: «هر آینه شما همسایگان بدی برای رسول خدا بودید، او را از منزلش بیرون ساخته و از خود طرد نمودید، سپس بر ضد او اجتماع نموده و با او محاربه کردید، من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود، حق یافتم.» شخصی به ایشان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه شما با سرهایی که از تن جدا شده است، سخن می گوید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به خدا سوگند! تو از آنان شنواتر نیستی ...» (۲).

انس بن مالک از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «بنده هنگامی که در قبرش گذارده می شود و اصحابش او را ترک می کنند، صدای کفش آن ها را می شنود ...» (۳).

متقی هندی به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «هر کس وصیت نکند، به او اذن صحبت با مردگان داده نمی شود. گفته شد: ای رسول خدا! مردگان سخن می گویند؟ فرمود: آری، به زیارت می آیند.» (۴).

## وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی

### وجود ارتباط بین حیات برزخی و حیات مادی

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که بین حیات برزخی انسان در عالم برزخ با حیات مادی و انسان های زنده ارتباط برقرار است؛ به این معنا: هنگامی که انسان ها در عالم مادی آنان را صدا می زنند می شنوند و هنگامی که از آنان سؤال و درخواست می کنند، به اذن خداوند متعال جواب می دهند. اینک به برخی از آیات

ص: ۳۲۹

۱- ۱۰۹۵. سوره غافر، آیه ۱۹.

۲- ۱۰۹۶. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷، باب قتل ابی جهل.

۳- ۱۰۹۷. همان، ج ۲، ص ۱۲۳، باب المیت یسمع خلق النعال.

۴- ۱۰۹۸. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۱۹ و ۶۲۰، رقم ۴۶۰۸۰.

## الف) آیات

۱ - خداوند متعال در خصوص قوم صالح می فرماید: { فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ \* فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَيْحَتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ؛ (۱) «پس زلزله ای بر آنان آغاز گردید تا آن که همه در خانه هایشان از پای در آمدند. چون علائم عذاب رسید صالح از ایمان قوم ناامید شد و از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم! من از خدای خود ابلاغ رسالت کردم و شما را اندرز دادم ولیکن شما ناصحان را دوست نمی دارید.»

۲ - درباره قوم شعیب نیز شبیه این گفت و گو بیان شده است. (۲)

۳ - در قرآن آمده است: { وَاسْتَيْلَمُ مِنْ أَرْسَالِنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبُدُونَ؛ (۳) «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم باز پرس که آیا ما جز خدای یکتای مهربان، خدای دیگری را هم معبود مردم قرار دادیم؟».

۴ - همچنین در آیات متعددی سلام بر انبیای گذشته کرده و می فرماید: { سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ، { سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ، { سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ ، { سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ، { سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ، از این آیات استفاده می شود که بین این عالم مادی و عالم برزخ ارتباط برقرار است؛ بدین شکل که گفته ها، سؤال ها، و درودها را می شنوند، و جواب نیز می دهند.

شیخ محمود شلتوت می گوید: «آنچه از آثار دینی استفاده می شود این است که هنگام خروج روح از بدن، مرگ حاصل می شود و او؛ در حالی که دارای ادراک است باقی می ماند؛ کسی که بر او درود می فرستند می شنود، زائرین قبرش را می شناسد و لذت نعمت ها و درد عذاب را در عالم برزخ درک می کند.» (۴)

شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام در فتاوی خود می گوید: «ظاهر این است که

ص: ۳۳۰

۱- ۱۰۹۹. سوره اعراف، آیات ۷۸ و ۷۹.

۲- ۱۱۰۰. همان، آیات ۹۱ - ۹۳.

۳- ۱۱۰۱. سوره زخرف، آیه ۴۵.

۴- ۱۱۰۲. الفتاوی، شلتوت، ص ۱۹.

میّت، زائر خود را می شناسد؛ زیرا ما امر شده ایم به سلام بر او، و شارع امر نمی کند به خطاب کسی که نمی شنود...» (۱).

## (ب) روایات

۱ - پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود: «هر مسلمانی بر قبر برادر مؤمنش که او را در دنیا می شناخته عبور کند و از او سؤال کند، خداوند روحش را برمی انگیزد تا جواب او را بدهد.» (۲).

۲ - در روایت از پیامبر صلی الله علیه وآله ثابت شده که فرموده اند: مردگان صدای کفش تشیع کنندگان را می شنوند. (۳).

۳ - ابن قیم جوزیه در کتاب «الروح» می گوید: «سلف بر این مطلب اجماع کرده و به تواتر رسیده است که شخص مرده، کسانی را که به زیارتش می آیند می شناسد و از آمدن شان مسرور می شود.» (۴).

۴ - ابن ابی الدنیا در کتاب «القبور» از عایشه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس به زیارت قبر برادر مؤمنش رود و نزد قبرش بنشیند، مرده با او انس می گیرد، و جواب سلامش را می دهد، تا هنگامی که برخیزد و برود.» (۵).

۵ - همچنین از ابوهریره نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بر قبر شخصی عبور کرده و بر صاحب آن درود فرستد، صاحب قبر، او را شناخته و سلامش را جواب می دهد.» (۶).

۶ - بیهقی از سعید بن مسیب نقل می کند: ما با علی بن ابی طالب علیه السلام داخل قبرستان مدینه شدیم. حضرت علیه السلام ندا داد: ای اهل قبرستان! سلام و رحمت خدا بر شما باد، از خبرهای خود بر ما می گوئید یا ما شما را خبر دهیم؟ سعید می گوید: صدایی شنیدیم که در جواب می گوید: «و علیکم السلام ورحمه الله وبرکاته یا أمیر المؤمنین» خبر ده ما را از آنچه اتفاق افتاد. حضرت علیه السلام فرمود: اما زنان شما به همسری دیگران در آمدند، اموال شما تقسیم شد، و اولاد شما نیز در زمره ایتام در آمدند.

ص: ۳۳۱

۱- ۱۱۰۳. فتاوی شیخ الاسلام عزالدین بن عبدالسلام، ص ۴۳۱.

۲- ۱۱۰۴. الروح، ابن قیم، ص ۹.

۳- ۱۱۰۵. همان.

۴- ۱۱۰۶. الروح، ص ۹.

۵- ۱۱۰۷. همان.

۶- ۱۱۰۸. فیض القدر، ج ۵، ص ۴۸۷.

ساختمان هایی که بنا کردید دشمنانتان در آن ها ساکن شدند. این خبرهایی است که نزد ماست، شما چه خبرهایی دارید؟

سعید می گوید: مرده ای به صدا درآمد و گفت: هر آینه کفن ها پاره شد، موها ریخت، پوست ها از بدن جدا شد، حدقه ها بر صورت ها ریخت و از بینی ها چرک بیرون آمد. آنچه را فرستاده بودیم یافتیم، و آنچه را به جا گذاردیم، خسارت دیدیم ...» (۱).

ابن قیم جوزیه در بحثی در این باره که آیا مردگان زیارت افراد زنده را درک می کنند؟ می گوید: «همین که کسی به زیارت میت می آید، می گویند: «زائر» این خود دلیل بر این است که مرده، زائر را می شناسد؛ زیرا اگر او را نشناسد به زیارت کننده، زائر گفته نمی شود.» (۲).

۷- بخاری و مسلم نقل کرده اند: «هر گاه مرده داخل قبر گذارده شود، صدای کفش تشییع کنندگان را می شنود.» (۳).

۸- ابوهیره می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله هر گاه به قبرستان می رفت، با اهل قبور این چنین سخن می گفت: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین والمسلمین، وإنا إن شاء الله بکم لاحقون، أسأل الله لنا ولكم العافیة.» (۴).

۹- ابن عباس می گوید: «یکی از اصحاب بر سر قبری خیمه زد؛ در حالی که نمی دانست آنجا قبر مرده ای است، ناگهان صدای قرائت سوره ملک به گوش او رسید، تا وقتی که سوره را ختم کرد. نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من بر قبری خیمه زدم؛ در حالی که نمی دانستم قبر است، ناگهان صدای سوره ملک را از آنجا شنیدم. حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: این سوره مانع از عذاب و نجات دهنده انسان از عذاب قبر است.» (۵).

ص: ۳۳۲

۱- ۱۱۰۹. حقیقه التوسل و الوسيله، موسی محمد علی، ص ۲۴۲.

۲- ۱۱۱۰. الروح، ص ۸.

۳- ۱۱۱۱. فتح الباری، ج ۳، ص ۲۰۵.

۴- ۱۱۱۲. تلخیص الحییر، ج ۲، ص ۱۳۷.

۵- ۱۱۱۳. صحیح ترمذی، کتاب فضائل القرآن.

در مورد حیات انبیا، در کتاب های حدیثی اهل سنت، روایاتی وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

- ۱ - انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «انبیا در قبرهایشان زنده اند و نماز می گزارند».
- این حدیث را حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» (۱) و علامه مناوی در «فیض القدیر» (۲) نقل کرده، و البانی (۳) نیز آن را تصحیح نموده است.
- ۲ - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «علم من بعد از مرگم، همانند علم من در حال حیاتم است» (۴).
- ۳ - امام علی علیه السلام فرمود: «عربی بیابانی کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برایم استغفار کن. از داخل قبر سه بار صدا آمد: خداوند تو را آمرزید!» (۵).
- ۴ - دارمی در «سنن» خود به سندش از سعید بن عبدالعزیز نقل می کند که او وقت نماز را به سبب مهمه ای که از قبر پیامبر صلی الله علیه وآله می شنید، می شناخت (۶).
- ۵ - همو از سعید بن مسیب نقل می کند که در ایام حژه، صدای اذان را در وقت های نماز از قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله می شنیدم؛ در حالی که مسجد از جمعیت خالی بود (۷).
- ۶ - حافظ هیثمی به سند صحیح از ابوهریره نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «قسم به کسی که جان ابوالقاسم به دست اوست! عیسی بن مریم به عنوان امام عمل کننده به قسط و حکم عادل فرود می آید؛ و صلیب را می شکند، خوک را می کشد، اصلاح ذات البین می کند، کینه و عداوت را از بین می برد و مال عرضه می کند، ولی کسی قبول نمی کند. و اگر بر قبر من عبور کند و بگوید: ای محمد! من او را جواب گویم» (۸).
- ۷ - حافظ هیثمی به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله

ص: ۳۳۳

- 
- ۱- ۱۱۱۴. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.
  - ۲- ۱۱۱۵. فیض القدیر، ج ۳، ص ۱۸۴.
  - ۳- ۱۱۱۶. سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۶۲۱.
  - ۴- ۱۱۱۷. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم ۲۲۴۲.
  - ۵- ۱۱۱۸. همان، ص ۵۰۶.
  - ۶- ۱۱۱۹. سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۶، رقم ۹۳.
  - ۷- ۱۱۲۰. حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمد علی، ص ۲۷۱.





فرمود: «حیاتی خیر لکم تحدثون و یحدث لکم، ووفاتی خیر لکم تعرض اعمالکم علیّ فما رأیت من خیر حمدت الله و ما رأیت من شرّ استغفرت الله لکم» (۱)؛ «حیات من برای شما بهتر است، حدیث می گوید و حدیث می شنوید. و وفات من برای شما بهتر است؛ زیرا اعمالتان بر من عرضه می شود و هر چه از اعمال خیر ببینم خدا را بر آن شکر می گویم، و آنچه از اعمال شر ببینم برای شما استغفار می نمایم».

حافظ عراقی در کتاب الجنائز از کتاب «طرح التریب» نقل می کند که: «سند آن خوب است.» (۲)

و حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» می گوید: «این حدیث را بزار نقل کرده و رجال آن رجال صحیح است.» (۳)

و نیز مناوی در «فیض القدیر» و شهاب خفاجی در «شرح الشفا» تصریح به صحت این حدیث کرده اند. (۴)

تمام روایاتی که در بحث استغاثه به ارواح اولیای الهی آورده شده، شاهد صدقی بر حیات برزخی است. (۵)

۸- یوسف بن علی زنانی، از زنی هاشمی که در مجاورت مدینه منوره ساکن بود، چنین نقل می کند: برخی از خادمان، او را اذیت می کردند. آن زن به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه آورد. زن می گوید: از داخل روضه شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من الگوی تو در صبرم و باید صبر کنی. بعد از چند روز مشکل برطرف شد و آن خدمه ها که مرا اذیت می کردند، از دنیا رفتند. (۶)

۹- بیهقی در کتاب «دلایل النبوه» می گوید: «در حدیث صحیح از سلیمان تیمی و ثابت بنانی از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اتیت علی موسی لیله

ص: ۳۳۴

۱- ۱۱۲۲. همان، ج ۹، ص ۲۴؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج ۲، ص ۲۸۱.

۲- ۱۱۲۳. طرح التریب فی شرح التقریب، ج ۳، ص ۲۹۷.

۳- ۱۱۲۴. مجمع الزوائد ج ۹، ص ۲۴.

۴- ۱۱۲۵. فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۰۱، شرح الشفا، ج ۱، ص ۱۰۲.

۵- ۱۱۲۶. رجوع شود به بحث استغاثه.

۶- ۱۱۲۷. الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۲۶۱.

أُسْرَى بِي عِنْدَ الْكُتَيْبِ الْأَحْمَرِ وَ هُوَ قَائِمٌ يَصَلِي فِي قَبْرِهِ»؛<sup>(۱)</sup> «در شب معراج بر موسی کنار کتیب احمر وارد شدم در حالی که او ایستاده و در قبرش مشغول نماز بود.»

۱۰ - ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «... وَلِئِنْ قَامَ عَلِيٌّ قَبْرِي فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لِأَجِيْبَنَّهُ»؛<sup>(۲)</sup> «... و اگر بر قبر من بایستد و بگوید: ای محمد! جواب او را به طور حتم خواهم داد.»

### کرامات اولیا در عالم برزخ

حاکم نیشابوری از ابن عباس نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست به بود و اسماء بنت عمیس در کنارش قرار داشت، ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلام کسی را داد؛ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای اسماء! این جعفر بود با جبرئیل و میکائیل که از کنار ما عبور کرده و بر ما درود فرستادند...»<sup>(۳)</sup>

قاضی سبکی می گوید: «تصرف اولیا در زمان زندگی و مرگشان، همانا به اذن و اراده و مشیت الهی است، خداوند متعال آنان را مشرف به این کرامت کرده و به دست و زبان آنان جاری ساخته است.»<sup>(۴)</sup>

### حکم قرائت قرآن بر مردگان

ابن قیم جوزیه می گوید: «از جماعتی از سلف نقل شده که آنان وصیت می کردند هنگام دفن، کنار قبرشان قرآن بخوانند.»<sup>(۵)</sup>

روایت شده که عبدالله بن عمر وصیت کرد که کنار قبرش سوره بقره بخوانند. احمد بن حنبل در ابتدا منکر این مطلب بود، ولی از انکار خود برگشت.

خلال در کتاب «القرائه عند القبور» به سند خود از علاء بن لحلاج نقل کرده که پدرم وصیت کرد: هنگامی که مردم مرا در قبر گذاردند، بگو: «بِسْمِ اللَّهِ وَ عَلِيٍّ سَيِّدِ رَسُولِ اللَّهِ»

ص: ۳۳۵

۱- ۱۱۲۸. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲- ۱۱۲۹. ابن حجر، المطلب العالیه، ج ۴، ص ۲۳.

۳- ۱۱۳۰. حقیقه التوسل و الوسيله، ص ۲۶۵، به نقل از حاکم.

۴- ۱۱۳۱. همان، ص ۲۵۷.

۵- ۱۱۳۲. الروح، ص ۱۶ - ۱۸.

آن گاه بر روی من خاک بریز و بر بالای سرم سوره بقره بخوان؛ زیرا شنیدم که عبدالله بن عمر چنین می گفت. (۱)

حسن بن صباح زعفرانی می گوید: از شافعی درباره قرائت قرآن کنار قبر مرده سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد. (۲)

خلال از شعبی نقل می کند: هر گاه یکی از انصار از دنیا می رفت بر قبر او رفت و آمد می کردند و قرآن می خواندند. (۳)

حسن بن جروی نقل می کند: بر قبر خواهرم گذر کردم و در آنجا سوره تبارک را خواندم. شخصی نزد من آمد و گفت:

خواهرت را در عالم رؤیا دیدم که گفت: خدا برادرم را جزای خیر دهد، من به آنچه او قرائت کرد نفع بردم. (۴)

شخصی هر روز جمعه بر سر قبر مادرش سوره یاسین می خواند. یک روز بعد از قرائت یاسین ثوابش را به اهل قبور هدیه

کرد. شخصی نزد او آمد و گفت: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری، آن شخص خطاب به او کرد و گفت: من دختری

داشتم که از دنیا رفته است، او را در خواب دیدم که بر بالای قبرش با خوشی نشسته بود و می گفت: ما به برکت سوره یاسینی

که فلان شخص بر اهل قبور خواند، نجات یافتیم. (۵)

نسایی به سندش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید... (۶)

مفضل بن موفّق می گوید: من مکرّر به زیارت قبر پدرم می آمدم، روزی به دلیل کاری که داشتم موفق نشدم که به زیارت

قبرش بروم. شب همان روز او را در عالم رؤیا دیدم که می گفت: ای فرزندم! چرا به زیارت من نیامدی؟ به او عرض کردم:

هر گاه به زیارت تو می آیم می دانی؟ پدر گفت: آری، به خدا سوگند، از هنگامی که از خانه حرکت می کنی تا بر قبرم می

نشینی دائماً تو را نظاره می کنم تا برگردی. (۷)

ص: ۳۳۶

۱- ۱۱۳۳. همان.

۲- ۱۱۳۴. همان.

۳- ۱۱۳۵. همان.

۴- ۱۱۳۶. الروح، ص ۱۶ - ۱۸.

۵- ۱۱۳۷. همان.

۶- ۱۱۳۸. همان.

۷- ۱۱۳۹. همان، ص ۱۸ و ۱۹.

به سند صحیح از مجاهد نقل شده که فرمود: «بشارت صلاح فرزند را در قبر به انسان می دهند» (۱).

ابن قیم جوزیه می گوید: «شاهد این مطلب آن است که از روزگاران قدیم تا کنون مردم بر مردگان شان در قبر تلقین می خوانند، و اگر مردگان صدای آنان را نمی شنیدند و از آن نفع نمی بردند، این تلقین عبث بوده و بر آن فایده ای مترتب نمی شد» (۲).

از احمد بن حنبل در این باره سؤال شد: او این عمل را تحسین کرده و به آن دستور داد (۳).

سیوطی در کتاب «شفاء الصدور» می گوید: «در این که آیا ثواب قرائت قرآن به مرده می رسد یا خیر اختلاف است. جمهور سلف و سه نفر از ائمه فقه قائلند به این که ثواب قرائت قرآن به مرده می رسد، بر خلاف امام شافعی که با این مسئله مخالفت کرده است؛ به دلیل این که قرآن می فرماید: { وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى .

ولی دیگران در جواب این استدلال می گویند:

أولاً: آیه منسوخ است به آیه: { وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ؛ (۴) زیرا فرزندان به تبع پدران وارد بهشت می شوند.

ثانياً: آیه مخصوص قوم ابراهیم و قوم موسی علیهما السلام است.

ثالثاً: مراد از انسان در آیه کافر است، اما مؤمن آنچه کوشش کرده و آنچه برایش فرستاده می شود، به او می رسد.

رابعاً: مقصود آیه این است: به عدالت نیست برای انسان مگر آنچه سعی و کوشش کرده، ولی ممکن است خداوند متعال از باب تفضل از راه های دیگر به مرده عنایت کند.

خامساً: لام در «للانسان» به معنای «علی است، که شامل ضرر می شود نه نفع» (۵).

## بهره مندی اموات

### بهره مندی اموات

از آیات و روایات به خوبی استفاده می شود که ثواب هدیه استغفار و قرائت قرآن، به مردگان می رسد.

ص: ۳۳۷

۱- ۱۱۴۰. همان.

۲- ۱۱۴۱. همان.

۳- ۱۱۴۲. الروح، ص ۱۸ و ۱۹.

۴- ۱۱۴۳. سوره طور، آیه ۲۱.

١١٤٤-٥. شفاء الصدور بشرح حال الموتى و القبور، ص ٤٠٢ - ٤٠٦.

## ۱ - آیات

خداوند متعال می فرماید: { الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ؛ (۱) «فرشتگان که عرش با عظمت الهی را بر دوش گرفته و آنان که پیرامون عرشند، به تسبیح و ستایش حق مشغولند و هم خود به خدا ایمان دارند و هم برای اهل ایمان از خدا آمرزش می طلبند که ای پروردگارا! علم و رحمت بی منتهایت همه اهل عالم را فرا گرفته است، تو به لطف و کرم خود گناه آنان که توبه کرده، راه رضای تو پیموده اند را ببخش و آنان را از عذاب دوزخ محفوظ بدار.»

همچنین می فرماید: { تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ ... }؛ (۲) «نزدیک است که آسمان ها از فراز شکافته شود و فرشتگان به ستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین آمرزش طلبند.»

در آیه ای دیگر می فرماید: { وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ ... }؛ (۳) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند، دائم در دعا به درگاه خدا عرض می کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان پیش از ما شتافتند ببخش.»

## ۲ - روایات

همچنین از روایات استفاده می شود که میت از اعمال خیری که زندگان برایش می فرستند بهره مند می شود.

بخاری و مسلم از عایشه نقل می کنند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بمیرد و بر عهده اش روزه باشد، ولیش از طرف او روزه بگیرد». (۴)

از ابن عباس نقل شده است که گفت: شخصی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مادرم از دنیا رفته و بر عهده اش یک ماه روزه است، آیا می توانم از

ص: ۳۳۸

۱- ۱۱۴۵. سوره غافر، آیه ۷.

۲- ۱۱۴۶. سوره شوری، آیه ۵.

۳- ۱۱۴۷. سوره حشر، آیه ۱۰.

۴- ۱۱۴۸. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیت.

طرف او قضایش را به جای آورم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ زیرا دین خدا سزاوارتر است که قضا شود».(۱)

در روایتی دیگر آمده که دیگری سؤال کرد: مادرم حج انجام نداده و از دنیا رفته است، آیا می توانم از طرف او حج انجام دهم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری، از طرف او حج انجام ده.(۲)

عطاء بن رباح نقل می کند که شخصی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! آیا می توانم از طرف مادرم - که از دنیا رفته است - بنده آزاد کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. سپس سؤال کرد: آیا از این عتق نفع می برد؟ فرمود: آری.

سعد بن عباد به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: مادرم نذری به عهده داشته و از دنیا رفته است، آیا می توانم آن نذر را ادا کنم؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. عرض کردم: آیا از آن نفع می برد؟ فرمود: آری.

ابوهریره نقل می کند که شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پدرم از دنیا رفته و اموالی به جای گذارده، ولی وصیت نکرده است، اگر از طرف او صدقه دهم کفاره گناهانش می شود؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آری. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوره یس را بر اموات خود بخوانید ... (۳)

## بررسی اشکالات و هابیان

### اشکال اول

همان گونه که در فتواهای و هابیان ملاحظه شد، آنان بر مدعای خود به این حدیث تمسک می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه انسان بمیرد عملش منقطع می گردد، مگر از سه چیز: صدقه جاریه، علمی که از آن نفع برده شود و فرزند صالحی که برای او دعا کند».

ص: ۳۳۹

۱- ۱۱۴۹. همان.

۲- ۱۱۵۰. ر.ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، باب قضاء الصیام عن المیت.

۳- ۱۱۵۱. ر.ک: همان، ج ۵، ص ۷۳-۷۸؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۵۹۸-۶۰۲، رقم ۱۷۰۵۰-۱۷۰۷۱؛ الروح، ص ۱۱۸-۱۲۱.



تمسک به این حدیث؛ یعنی اعتقاد به این که اموات ارتباط شان با این عالم قطع می شود، برکتی به آن ها از دنیا نمی رسد و آنان تصرفی در این عالم انجام نمی دهند.

## پاسخ

حدیث دلالت دارد بر این که عمل انسان با مرگش قطع می شود، مگر در سه مورد؛ نه این که از هیچ چیز غیر از این سه مورد نفع نمی برد.

به بیانی دیگر: حدیث ناظر به اعمالی است که پایداری آن به خود انسان در حال حیات بستگی دارد. که این گونه اعمال با مرگ منقطع می گردد، مگر در صورتی که برای آن وجود استمراری باشد، همانند موارد سه گانه ای که در روایت استثنا شده است و این منافاتی ندارد با اعمالی که قوام آن ها به انسان نیست تا بعد از وفاتش از دیگری به او نفع برسد ولو از غیر این سه مورد باشد. (۱)

## اشکال دوم

از ظاهر برخی آیات استفاده می شود که اموات چیزی نمی شنوند. خداوند متعال می فرماید: {فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الضُّمَمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ} (۲) «پس تو ای رسول ما این مردم دل مرده را نتوانی با سخن حق بشنوانی، و دعوت خود را به گوش این کران که عمداً روی گردانند برسانی.»

در آیه ای دیگر آمده است: {وَمَا يَسْمَعُونَ الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ} (۳) «و ابداً زندگان با مردگان مساوی نیستند. خدا هر که را خواهد شنوا سازد و تو آن کس را که در گورستان است شنوا نتوانی کرد.»

## پاسخ

اولاً: ممکن است که آیه ناظر به اجساد باشد که در قبر هاست؛ زیرا آن ها تبدیل به خاک می شوند و چیزی درک نمی کنند.

ثانیاً: مراد از نفی سماع، نفی انتفاع است که از آن به کنایه تعبیر به نفی سماع شده است؛ یعنی این مشرکان آیات تو را می شنوند، ولی از آن ها نفع نمی برند، همان گونه که اهل قبور کلام شما را می شنوند، ولی از آن نفع نمی برند؛ زیرا وقتش گذشته است.

ص: ۳۴۰

۱- ۱۱۵۲. ر.ک: صریح البیان، شیخ عبداللہ حبشی، ص ۱۷۶.

۲- ۱۱۵۳. سوره روم، آیه ۵۲.



ابن قیم جوزیه در تفسیر آیه { وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ } می گوید: «آیه دلالت دارد بر کافری که قلبش مرده است، به نحوی که نمی توانی حقایق را به او برسانی تا از آن بهره مند شود، همان گونه که نمی توانی به کسانی که در قبرند چیزی بشنوانی به طوری که نفع برند.

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: { إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ } می گوید: «مراد از آیه نفی اهلیت سماع است؛ به این معنی که قلب های مشرکان از آنجا که مرده است، تو نمی توانی حقایق را به آنان برسانی، همان گونه که در اموات نیز چنین است»<sup>(۱)</sup>.

حسن بن علی سقاف شافعی نیز در شرح آیه: { وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ } می گوید: «آیه دلیل بر آن است که کافرانی که بر باطل اصرار دارند، از موعظه تو نفع نمی برند، همانند امواتی که در قبرند و از موعظه تو سودی نمی برند. آن گاه از «تفسیر صابونی» نقل می کند که مقصود از آیه این است: «همان گونه که اموات کفار از هدایت و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله بی بهره اند؛ مشرکان نیز که اهل شقاوتند از هدایت تو سودی نمی برند»<sup>(۲)</sup>.

هم چنین در تفسیر آیه شریفه: { إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى } می گوید: ای پیامبر صلی الله علیه و آله تو نمی توانی حق را به کسانی که قلبشان بر باطل مهر خورده، برسانی، در صورتی که خود آن ها از حق اعراض کرده اند»<sup>(۳)</sup>.

ص: ۳۴۱

۱- ۱۱۵۵. الروح، ص ۴۵ - ۴۶.

۲- ۱۱۵۶. مختصر تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۵.

۳- ۱۱۵۷. الاستغاثه.



یکی از کلمات پرکاربرد نزد وهابیان، واژه بدعت است. با مراجعه به فتاوی وهابیان پی می بریم که بسیاری از اعمالی که در بین مسلمانان سنت است، نزد آنان به عنوان بدعت مطرح می شود؛ این نیست مگر به جهت تحجر و تنگ نظری آنان در دین و فهم شریعت، یا این که در پشت قضیه اغراض سیاسی خاصی وجود دارد. با آن که می دانیم دین و شریعت اسلامی از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان شریعت سهل و آسان معرفی شده است.

### فتاوی وهابیان در مصادیق بدعت

با مراجعه به کتاب های فتوایی مفتیان وهابی پی به مصادیقی از بدعت می بریم که تعجب انسان را برمی انگیزاند. قبل از هر چیزی به برخی از این مصادیق اشاره می کنیم و قضاوت را به خوانندگان محترم وا می گذاریم.

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «توسیل به جاه فلان یا به برکت فلان یا به حق فلان شخص بدعت است ولی شرک نیست. پس اگر شخصی بگوید: بار خدایا! به جاه انبیایت یا به جاه فلان ولایت یا به فلان بنده ات یا به حق فلان یا به برکت فلان از تو می خواهم، این نوع درخواست جایز نیست، و آن از جمله بدعت ها و از وسایل شرک است؛ زیرا این نوع درخواست نه از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و نه از صحابه؛ لذا بدعت است ...» (۱).

ص: ۳۴۳

۲ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می نویسند: «بناء بر قبور بدعت منکر است که در آن غلو در تعظیم کسانی است که در آن قبرها دفن شده اند، و آن عمل راهی به سوی شرک است. پس بر ولی امر مسلمین یا نایب اوست که امر کند تا آنچه بر روی قبور ساخته شده خراب کرده و قبور را نیز با زمین یکسان سازند، تا این بدعت را ابطال کرده و راه به شرک نیز بسته شود ...» (۱).

۳ - صالح بن فوزان می گوید: «سجده کردن بر تربتی که به نام تربت ولی است اگر مقصود از آن، تبرک به این تربت و تقرب به ولی است، این شرک اکبر است، و اگر مقصود، تقرب به خدا است همراه با اعتقاد به فضیلت این تربت، و این که در سجود بر آن فضیلتی است؛ همانند فضیلتی که خداوند در سرزمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصی قرار داده، این بدعت در دین است ...» (۲).

۴ - شورای دائمی فتوای وهابیان می نویسند: «بار سفر بستن به جهت زیارت قبور انبیا و صالحان و دیگران جایز نیست؛ بلکه این عمل بدعت به حساب می آید».

۵ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «برپایی مراسم به جهت ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او جایز نیست؛ این عمل از بدعت هایی است که در دین حادث شده است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و غیر آنان از صحابه این عمل را انجام نداده اند و نیز تابعین صحابه که به نیکی از آنان پیروی کردند، در قرن هایی که برتری داده شده اند ...» (۳).

۶ - شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «برپایی مراسم برای کسانی که از انبیا و صالحان از دار دنیا رحلت کرده اند جایز نیست، و نیز زنده داشتن یاد آنان در مولودها و برداشتن علمها و قرار دادن چراغها و شمعها بر روی قبر آنان و ساختن قبهها و مساجد بر روی ضریحهای آنان یا پوشاندن روی آنها یا مثل این اعمال، جایز

ص: ۳۴۴

۱- ۱۱۵۹. اللجنة الدائمة للبحوث العلمیه و الافتاء، فتاوی رقم ۷۲۱۰.

۲- ۱۱۶۰. المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.

۳- ۱۱۶۱. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳.

نیست؛ زیرا تمام آنچه که ذکر شد از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده و از وسایل شرک است؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیا و صالحان گذشته این کارها را انجام ندادند، و نیز صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله و هیچ‌یک از ائمه مسلمین در آن سه قرنی که پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داده که بهترین قرن‌ها بعد از او است، نسبت به هیچ‌یک از اولیا و صالحان انجام ندادند ...».

۷- شورای دائمی مفتیان وهابی می‌گویند: «ذکر صلوات و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از اذان، و همچنین جهر به صلوات بعد از اذان همراه با اذان از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است». (۱)

عبدالعزیز بن باز نیز در مجموعه فتاوی‌اش همین فتوا را صادر کرده است. (۲)

۸- شیخ ابن عثیمین می‌گوید: «همانا در برپایی مراسم عید میلاد برای طفل، تشبّه به دشمنان خداست؛ زیرا این عادت از عادات مسلمانان به حساب نمی‌آید، بلکه از دیگران به ارث رسیده است ...». (۳)

او هم چنین می‌گوید: «و اما اعیاد میلاد برای شخص یا اولادش یا مناسبت ازدواج و نحو آن، تماماً غیر مشروع است، و این کارها به بدعت نزدیک تر است تا مباح بودن». (۴)

۹- شورای دائمی وهابیان می‌گویند: «همانا در روشن کردن چراغ در مساجد یا آویزان کردن لامپ‌های برقی بر بالا- یا اطراف آن‌ها یا بالای مناره‌ها یا آویزان کردن پرچم و علم و گذاشتن دسته گل بر مناره‌ها، در اعیاد و مناسبات به عنوان تزئین و بزرگداشت آن اعیاد و مناسبت‌ها، تشبیه به کفار است همانطور که آنان نسبت به معابد و کنیسه‌های خود انجام می‌دهند، و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله از تشبّه به کفار در اعیاد و عبادات شان نهی کرده است». (۵)

۱۰- عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «همانا ذبح گاو یا گوسفند، هنگام به اتمام رسیدن

ص: ۳۴۵

---

۱- ۱۱۶۲. اللجنة الدائمة للبحوث العلمیه، رقم فتوا ۹۶۹۶.

۲- ۱۱۶۳. فتاوی اسلامیة، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳- ۱۱۶۴. فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.

۴- ۱۱۶۵. مجموع فتاوی و رسائل، ابن عثیمین، ج ۲، ص ۳۰۲.

۵- ۱۱۶۶. فتاوی اسلامیة، ج ۲، ص ۲۰.

ساختمان مساجد، اصل و اساسی بر آن نیست، و اعتقاد به آن خطای محض است. و سزاوار است کسی را که معتقد به این امور است یا این که این کارها را انجام می دهد، انکار کنیم؛ زیرا این امور بدعت در دین به حساب می آید، و هر بدعتی ضلالت است» (۱).

۱۱ - شیخ صالح بن فوزان می گوید: «از جمله بدعت هایی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می گیرد، زیاد تردد کردن بر قبر آن حضرت است، به این نحو که هر بار که وارد مسجد می شود، می رود و سلام بر حضرت می کند. و نیز نشستن در کنار قبر حضرت نیز بدعت است ... و نیز از جمله بدعت ها گریه کردن در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یا قبری غیر از او است، به گمان این که دعا کردن نزد آن قبور مستجاب است ... و نیز از جمله منکراتی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می گیرد، بلند کردن صدا و درخواست حوایج از آن حضرت است. که این عمل شرک اکبر است. پس واجب است که مردم را از این کار بر حذر داشت» (۲).

۱۲ - ابن عثیمین می گوید: «تبرک به پارچه کعبه و دست کشیدن بر روی آن از بدعت ها است؛ زیرا چنین عملی از پیامبر صلی الله علیه و آله نرسیده است» (۳).

۱۳ - شورای دائمی وهابیان می گویند: «... توجه مردم به این مساجد و دست کشیدن آنان به دیوارهای آن و تبرک جستن به آن بدعت بوده و نوعی از انواع شرک به حساب می آید، و نیز شبیه به رفتار کفار در جاهلیت اولی نسبت به بت هایشان است ...» (۴).

۱۴ - ابن عثیمین می گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت دوری از چشم زدن یا حفظ کردن خود از خطر، حکمش این است که این کار بدعت است؛ زیرا صحابه چنین کاری را انجام نمی دادند» (۵).

۱۶ - ابن عثیمین می گوید: «و اما اجتماع در کنار مرده و خواندن قرآن و توزیع

ص: ۳۴۶

۱- ۱۱۶۷. مجله البحوث الاسلامیه، ج ۳۹، ص ۱۴۲.

۲- ۱۱۶۸. مجله الدعوه، شماره ۱۶۱۲، ص ۳۷.

۳- ۱۱۶۹. مجموع الفتاوی، ابن عثیمین، رقم ۳۶۶.

۴- ۱۱۷۰. اللجنه الدائمه للبحوث العلمیه و الافتاء، فتاوی ۳۰۱۹.

۵- ۱۱۷۱. السؤل علی الهاتف، ابن عثیمین، به نقل از کتاب البدع و المحدثات، ص ۲۵۹.



خرما و گوشت، همگی از بدعت‌هایی است که سزاوار است بر انسان که آن‌ها را رها کند؛ زیرا چه بسا همراه این امور نوحه سرایی و گریه و حزن می‌شود و از مرده چنان یاد می‌شود که به خاطر آن، مصیبت قلوب مردم زایل نمی‌گردد. من این افراد را که چنین کارهایی را انجام می‌دهند، نصیحت می‌کنم که به سوی خداوند عزوجل توبه کنند...» (۱).

۱۷ - ابن عثیمین می‌گوید: «اجتماع کنار قبر و قرائت قرآن از امور منکری است که در عهد سلف صالح معروف نبوده است.» (۲).

۱۸ - او هم چنین می‌گوید: «و اما اجتماع مردم در یک خانه برای تعزیت، از بدعت‌ها به حساب می‌آید، اگر به ضمیمه این کار طعام هم در آن خانه پخته شود، این عمل از نوحه سرایی به حساب می‌آید... و نوحه سرایی - آن گونه که بسیاری از اهل علم و از طلاب علم می‌دانند - از گناهان بزرگ به حساب می‌آید...» (۳).

۱۹ - او در جای دیگر می‌گوید: «اجیر گرفتن قاری قرآن تا این که قرآن کریم را بر روح مرده قرائت کند از بدعت‌ها به حساب می‌آید، و در آن اجری برای قاری و مرده نیست؛ زیرا قاری تنها برای دنیا و مال، قرائت قرآن می‌کند و هر عملی که مقصود به آن دنیا باشد نمی‌تواند موجب تقرب به خدا باشد و در آن ثوابی نزد خدا نیست. بنابر این عمل او ضایع شده و غیر از اتلاف مال بر ورثه به حساب نمی‌آید، لذا باید از این عمل احتراز جست؛ زیرا بدعت بوده و از منکرات به حساب می‌آید.» (۴).

۲۰ - شورای دائمی وهابیان می‌گویند: «اجیر کردن کسی برای قرائت به نیت مرده به جهت تنفیذ وصیت او که به آن سفارش کرده، از اموری است که بدعت بوده و لذا این عمل جایز و صحیح نیست.» (۵).

۲۱ - عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحابش و نیز از سلف صالح

ص: ۳۴۷

۱- ۱۱۷۲. فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲- ۱۱۷۳. مجموع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۶۰.

۳- ۱۱۷۴. لقاء الباب المفتوح، ج ۱۲، ص ۱۶.

۴- ۱۱۷۵. مجمع فتاوی و رسائل ابن عثیمین، رقم ۳۵۷.

۵- ۱۱۷۶. اللجنة الدائمة، رقم فتوا ۱۲۰۷.

ثابت نشده که هیچ نوع برنامه ای را برای مرده گرفته باشند، نه هنگام وفاتش و نه بعد از یک هفته یا چهل روز یا یکسال بعد از وفاتش، بلکه تمام این کارها بدعت و عادت قبیحی است که نزد قدمای مصر و دیگر کافران بوده است. پس باید مسلمانانی را که این برنامه ها را می گیرند نصیحت کرده و بر آنان به جهت این کارها انکار نمود؛ زیرا امید است که به سوی خدا توبه کرده و دست از این کارها بردارند، چون در این اعمال بدعت هایی در دین و مشابهت با کفار وجود دارد...» (۱).

۲۲ - در فتوای دیگر می گوید: «همانا برپا کردن ولیمه برای تعزیت دهندگان، اصل و اساسی ندارد، بلکه این عمل بدعت و منکر بوده و از امر جاهلیت است. پس بر تعزیت دهندگان جایز نیست که ولیمه برای صاحبان عزا برپا کنند، نه در روز اول و نه روز سوم و نه چهارم...» (۲).

۲۳ - شورای دائمی وهابیان می گویند: «هدیه کردن ثواب نماز بر میت، جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه (رض) ثابت نشده است...» (۳).

۲۴ - شورای دائمی وهابیان می گویند: «هدیه دادن ثواب برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست، نه ثواب ختم قرآن و نه غیر قرآن؛ زیرا سلف صالح از صحابه و بعد از آنان چنین کاری را انجام ندادند، و حال آن که عبادات توقیفی است...» (۴).

۲۵ - ابن عثیمین می گوید: «هنگام تعزیت دادن بوسیدن نزدیکان مرده را من سنت نمی دانم، و لذا برای مردم سزاوار نیست که این عمل را سنت کنند...» (۵).

۲۶ - ابن فوزان می گوید: «واجب است انکار تلقین میت؛ زیرا این عمل بدعت است...» (۶).

۲۷ - شورای دائمی وهابیان می گویند: «توزیع غذا و میوه در کنار قبور بدعت است

ص: ۳۴۸

۱- ۱۱۷۷. مجموع فتاوی بن باز، ص ۷۷۷.

۲- ۱۱۷۸. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۵، ص ۱۱۹.

۳- ۱۱۷۹. اللجنة الدائمة، رقم ۷۴۸۲.

۴- ۱۱۸۰. همان، رقم ۳۵۸۲.

۵- ۱۱۸۱. فتاوی التعزیه، ص ۱۴۳.

۶- ۱۱۸۲. المنتقی من فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۲.

و برای قاریان جایز نیست که قرآن را بر روی قبرها بخوانند... زیرا تمام این کارها بدعت و منکر بوده و جایز نیست» (۱).

۲۸ - ابن عثیمین می گوید: درخواست قرائت فاتحه از حاضران در مجلس نیز بدعت است» (۲).

۲۹ - او نیز می گوید: «قرائت سوره یس بر قبر میت بدعتی است که اصل و اساسی ندارد، و نیز قرائت قرآن بعد از دفن سنت نیست، بلکه بدعت می باشد» (۳).

۳۰ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می گویند: «تهلیل؛ یعنی گفتن لا-اله الا-الله هنگام حمل اموات به طرف قبر دلیل قابل اعتمادی برای آن نمی دانیم که دلالت بر جواز چنین عملی کند، بلکه این عمل بدعت است» (۴).

۳۱ - ابن عثیمین می گوید: «کسانی که به پرده های کعبه میچسبند و زیاد دعا می خوانند، برای عملشان در سنت اصل و اساسی نیست؛ بلکه این کار بدعت است، لذا بر عالم است که برای مردم این مطلب را بیان کند» (۵).

۳۲ - ابن فوزان می گوید: «بدعت هایی که در مجال عبادات در این زمان پدید آمده بسیار است؛ از جمله جهر به نیت در نماز است، به این که بگوید: نیت می کنم که برای خدا فلان نماز را به جای آورم، و این عمل بدعت است؛ زیرا از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب نمی آید... و جایگاه نیت در قلب است، نیت عمل قلبی است نه عمل زبانی. و نیز از بدعت ها، ذکر دسته جمعی بعد از نماز است؛ زیرا مشروع آن است که هر شخصی ذکر معین را به صورت تنهایی بگوید...» (۶).

۳۳ - شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «رفتن بالای غار معروف به غار حرا از شعائر حج و از سنت های اسلامی به حساب نمی آید، بلکه این عمل بدعت بوده و راهی از راه های شرک به خدا به حساب می آید. بنابر این سزاوار است که مردم را از بالا رفتن به غار حرا منع کرد...» (۷).

ص: ۳۴۹

۱- ۱۱۸۳. اللجنة الدائمة، رقم ۶۱۶۷.

۲- ۱۱۸۴. فتاوی ابن عثیمین، ج ۱، ص ۲۱.

۳- ۱۱۸۵. فتاوی التعزیه، ص ۳۵.

۴- ۱۱۸۶. اللجنة الدائمة من الفتوی، رقم ۴۱۶۰.

۵- ۱۱۸۷. دلیل الأخطاء التي يقع فيها الحاج والمعتمر، ص ۴۳.

۶- ۱۱۸۸. البدعة، ابن فوزان، ص ۳۰ و ۳۱.

۷- ۱۱۸۹. اللجنة الدائمة، رقم فتوا ۵۳۰۳.

۳۴ - ابن عثیمین می گوید: «برخی از زائران دست به محراب و منبر و دیوارهای مسجد می کشند، تمام این ها بدعت است» (۱).

۳۵ - عبدالعزیز بن باز درباره بوسیدن دست بعد از مصافحه و قرار دادن دست بر سینه به جهت زیادتی دوستی می گوید: «برای این عمل اصل و اساسی از شریعت اسلامی نمی دانیم، و لذا بوسیدن دست یا قرار دادن آن بر سینه بعد از مصافحه مشروع نیست» (۲).

۳۷ - ابن عثیمین می گوید: «در مورد مصافحه شخص وارد بر کسانی که نشسته اند، چیزی از سنت نمی دانم، و لذا سزاوار نیست که این عمل انجام گیرد. برخی از مردم امروزه هنگامی که وارد مجلسی می شوند شروع به مصافحه از یک یک افراد مجلس می کنند، این عمل آن گونه که من می دانم مشروع نیست» (۳).

۳۸ - ابن عثیمین می گوید: شروع مجالس و محاضرات به صورت دائم با آیاتی از قرآن به صورتی که گویا این عمل سنت مشروعی است، سزاوار نمی باشد» (۴).

۳۹ - شورای دائمی مفتیان وهابی می گویند: «همانا قرائت قرآن به صورت دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی با یک صوت بعد از هر نماز صبح و مغرب یا غیر این دو بدعت است. همچنین التزام به دعای دست جمعی بعد از نماز بدعت می باشد» (۵).

۴۰ - ابن عثیمین می گوید: «ختم تلاوت قرآن به «صدق الله العظيم» غیر مشروع بوده و سنت به حساب نمی آید، لذا بر انسان سنت نیست که هنگام به پایان رساندن قرآن کریم «صدق الله العظيم» بگوید» (۶).

۴۱ - شورای دائمی مفتیان وهابی نیز می گویند: «گفتن «صدق الله العظيم» بعد از پایان پذیرفتن قرآن بدعت است» (۷).

ص: ۳۵۰

۱- ۱۱۹۰. دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷.

۲- ۱۱۹۱. فتاوی الاسلامیه، ج ۴، ص ۴۰۸.

۳- ۱۱۹۲. لقاء الباب المفتوح، ج ۱۸، ص ۴۸.

۴- ۱۱۹۳. نور علی الدرر، ص ۴۳.

۵- ۱۱۹۴. اللجنة الدائمة من الفتوى، رقم ۴۹۹۴.

۶- ۱۱۹۵. فتاوی الاسلامیه، ج ۴، ص ۱۷.

۷- ۱۱۹۶. اللجنة الدائمة من الفتوى، رقم ۳۳۰۳.

و هابیان از آن جهت که فکر متجّرانه و بسیط دارند در صدد برآمده اند تا مفهوم «بدعت» را توسعه داده و آن را شامل هر امری که حادث شده و در زمان رسول خداصلی الله علیه و آله نبوده است نیز بنمایند، و این کار را تحت عنوان حرص بر محافظت شریعت انجام می دهند؛ در حالی که نمی دانند با این عملکرد خود دین را از سهل و آسان بودن خارج کرده و مردم را در مشکلات بسیاری قرار می دهند. آنان گمان می کنند که برای هر امر شرعی باید نصّی خاص از جانب شارع رسیده باشد، و گرنه داخل در مفهوم «بدعت» می شود. آنان گمان می کنند که شریعت اسلامی عقیم بوده و در بردارنده ضوابط عمومی و قوانین نیست تا بتواند پاسخ گوی مصادیق حادث بوده و با شرایط زمان و مکان منطبق باشد.

در رأس این مکتب و تفکر ابن تیمیه قرار دارد. شخصی که با این دیدگاه تنگ نظرانه تخم تفرقه و اختلاف را در بین مسلمین نشاند، و از این طریق مسلمانان موخّید را به انواع تهمت ها متّهم ساخت. با این که خودش قائل است به این که عادت بشر مربوط به عرف و طبیعت آنان است، و لذا اصل در آن حلیت و عدم منع است.

او می گوید: «فالأصل فی العبادات لا یشرع منها إلّا ما شرّعه الله، والأصل فی العادات لا یحظر منها إلّا ما حظّره الله»؛ (۱) «اصل در عبادات آن است که چیزی به جز آنچه که خداوند تشریح کرده مشروع نباشد، و اصل در عادات آن است که چیزی جز آنچه که خداوند محظور و ممنوع کرده، ممنوع نباشد.»

و هابیان و پیروان محمّد بن عبدالوهاب، این عقیده و روش را از استادشان ابن تیمیه به ارث برده و طوایف دیگر اسلامی را به جهت برخی اعمال، به بدعت گذاری و شرک و کفر متهم ساختند.

در «دائرة المعارف الاسلامیه» آمده است: «مفهوم کلمه (بدعت) پیشرفت داشته و مردم در مقابل آن دو دسته شده اند: برخی به طور بسته با آن برخورد می کنند،

و گروهی نیز اهل تجدّدند. پیروان دسته اول به طور خاص حنابله می باشند که نماینده آنان امروزه وهابیانند. این گروه می گویند: بر هر مؤمنی واجب است که از رفتار و کردار پیشینیان پیروی کرده و از هر نوآوری بپرهیزد. و دسته دوم خود را تسلیم محیط و حالات مختلف کرده اند.»(۱)

### نمونه هایی از انحراف فکری

در ابتدای بحث به نمونه هایی از فتاوی و هابیان در توسعه مفهوم بدعت اشاره کردیم که دلالت بر تحجّر و انحراف فکری آنان داشت. اینک به نمونه هایی دیگر از این نوع برداشت های غلط که نزد اجداد سلفی آنان بوده اشاره می کنیم:

۱ - غزالی می گوید: «روایت شده که شخصی به ابوبکر بن عیّاش گفت: چگونه صبح کردی؟ او جوابش را نداد، و تنها گفت. ما را از این بدعت رها کن.»(۲)

۲ - ابن الحاج می گوید: «علمای ما رحمه الله - از پنکه ها منع کرده اند؛ زیرا قرار دادن آن ها در مساجد بدعت است.»(۳)

۳ - او نیز می گوید: «پهن کردن بساط و سجاده قبل از آن که افراد نماز گزار وارد مسجد شوند، از بدعت هایی است که در دین حادث شده است، و لذا بر امام مسجد است که مردم را از این گونه کارها نهی نمایند ...»(۴)

### ادله وهابیان بر حرمت این مصادیق

وهابیان بر حرمت این امور و دیگر مصادیق به ادله مختلف نقلی و عقلی تمسک کرده اند که مهمترین آن ها عبارت است از:

۱ - حدیث بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو ردّ»؛(۵) «هر کس در این امر ما چیزی احداث کند که از آن نیست، پس آن مردود است.»

ص: ۳۵۲

۱- ۱۱۹۸. دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۳، ص ۴۵۶.

۲- ۱۱۹۹. احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۳- ۱۲۰۰. المدخل، ابن الحاج، ص ۲۱۷.

۴- ۱۲۰۱. همان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۵- ۱۲۰۲. صحیح بخاری، ح ۲۶۹۷؛ صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸.

۲ - در روایتی دیگر مسلم از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من عمل عملاً ليس عليه أمرنا فهو ردّ»؛ (۱) «هر کس عملی را انجام دهد که امر ما بر آن نیست پس آن مردود است.»

۳ - از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدى، تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ، وإياكم ومحدثات الأمور، فإن كل محدثه بدعه، وكل بدعه ضلالة»؛ (۲) «بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من، به آن سنت تمسک کرده و محکم آن را نگه دارید، و پرهیزید از اموری که حادث می شود؛ زیرا هر امر حادثی بدعت بوده و هر بدعتی ضلالت است.»

۴ - و نیز استدلال می کنند به آنچه در خطبه پیامبر صلی الله علیه وآله در روز جمعه آمده که می فرمود: «أما بعد، فإن خير الحديث كتاب الله، وخير الهدى هدى محمد صلی الله علیه وآله، وشرّ الأمور محدثاتها وكل بدعه ضلالة»؛ (۳) «اما بعد؛ پس همانا بهترین حدیث، کتاب خدا و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه وآله است و بدترین امور، نوآوری ها است و هر بدعتی ضلالت است.»

۵ - گاهی می گویند: «عبادات توقیفی است و لذا تعبد به عباداتی که از پیامبر صلی الله علیه وآله و یا از صحابه نرسیده، جایز نیست.»

۶ - گاهی می گویند: «این اعمال تشبه به کفار است و هر کس به قومی تشبه پیدا کند از جمله آنان است.»

## پاسخ اجمالی

در پاسخ اجمالی به این ادله می گوئیم:

اولاً: تمام امت اسلامی با هر فرقه و گروه و مذهبی که هستند، به کبرای کلی که همان حرمت بدعت گذاری در دین است اعتقاد دارند. ولی سخن در این است که آیا این مصادیق و اعمال از موارد بدعت محرم به حساب می آید یا خیر؟

ما معتقدیم که حرام دانستن این مصادیق از باب این که بدعت است از بد فهمی مفتیان وهابی است.

ص: ۳۵۳

۱- ۱۲۰۳. صحیح مسلم، ح ۱۷۱۸.

۲- ۱۲۰۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۲۶.

۳- ۱۲۰۵. صحیح مسلم، ح ۸۶۷.

ثانیاً: در مورد حدیث سوّم در جای خود به اثبات رسیده که از حیث سند اشکال دارد.

ثالثاً: در مورد بدعت همان گونه که بعداً اشاره می‌کنیم، قصد و نیت انتساب به شارع نهفته است، و لذا اگر کسی یکی از این موارد را بدون انتساب به شارع انجام دهد هرگز داخل در مفهوم بدعت نخواهد بود.

رابعاً: برخی از این مصادیق در روایات اهل سنّت آمده است، و از آنجا که این روایات مخالف با پیش فرض ها و اعتقادات نادرست وهابیان است، لذا به آن ها بی توجهی کرده اند.

خامساً: ما نیز معتقد به توقیفی بودن عبادات هستیم و می‌گوییم: عملی را به قصد و نیت عبادت بدون آن که از جانب شارع برسد نمی‌توان انجام داد، ولی مگر همه آن مصادیقی که تحریم کرده اند، بدین نیت است؟ بلکه به عنوان یک عمل عرفی و عقلایی است که انجام می‌دهند.

سادساً: برخی از این مصادیق گرچه روایت و دلیل خاصی بر آن از جانب شارع وارد نشده ولی می‌توان آن ها را تحت عنوان عام یا مطلق از ادله قرآنی یا روایی وارد کرد.

سابعاً: در جای خود به اثبات رسانده ایم که مطلق تشبّه به کفّار حرام نیست و نیز انسان را در زمره آنان قرار نمی‌دهد، بلکه انجام عملی از اعمال کفّار، انسان را در زمره آنان قرار می‌دهد که از خصوصیات آن ها به حساب آید؛ مثل به گردن آویختن صلیب یا زدن ناقوس و ...

این موضوع را در بحث برپایی مراسم به طور مفصّل شرح و تفصیل داده ایم.

ثامناً: بخشی از این مصادیق در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن ها اشاره شده است و از آنجا که سنّت اهل بیت پیامبر حجت است. لذا می‌توان آن ها را از مصادیق بدعت خارج کرد.

## سنّت در لغت و اصطلاح

سنّت در لغت به معنای روش و سیره است، و جمع آن سنن است، مانند غرفه



وَعَرَفَ. وَاِثْرَهُ سُنَّتِ فِي قُرْآنِ كَرِيمٍ بِخَدَاوَنَدٍ وَنِيزَ بِعَظَمَتِهَا سُنَّتُهَا دَاوَدَ اَلْحَقُّ؛ چنان که می فرماید: { سُنَّتَهُ اللّٰهُ الَّتِي قَدْ خَلَقَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِهِ اللّٰهَ تَبْدِيْلًا }؛ (۱) «این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنّت خدا تغییر نخواهی یافت.» و نیز می فرماید: { فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْاَوَّلِيْنَ }. (۲)

مقصود از سنّت الهی، طریقه حکمت و روش اطاعت اوست. سنّت الهی درباره بشر این بوده است که پیوسته آنان را بیافریند، و قرنی را پس از قرنی و امتی را بعد از امتی پدید آورد. و با فرستادن پیامبران الهی و نازل کردن کتب و شرایع آسمانی، طریقه اطاعت و بندگی را به آنان بیاموزد، و بدین وسیله آنان را امتحان و آزمایش کند، تا آنان بتوانند بر اساس اختیار و انتخاب خود، و در سایه ایمان و عمل صالح به کمال مطلوب دست یابند. اما سنّت امت ها این بوده است که «جز عده ای» پیامبران الهی را تکذیب می کردند، و راه معصیت و طغیان را بر میگزیدند، و خود را مستوجب سنّت الهی دیگری؛ یعنی سنّت مجازات الهی می کردند، که نتیجه اش گرفتار شدن تکذیب کنندگان پیامبران به عذاب الهی و هلاکت و نابودی آنان بوده است، چنان که خداوند متعال می فرماید: { وَمَا مَنَعَ النَّاسَ اَنْ يُؤْمِنُوْا اِذْ جَاءَهُمُ الْهُدٰى وَيَسْتَغْفِرُوْا رَبَّهُمْ اِلَّا اَنْ تَاْتِيَهُمْ سُنَّتُهُ الْاَوَّلِيْنَ }؛ (۳) «و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت به سویشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارشان آمرزش بخواهند، جز این که [مستحق شوند] تا سنّت [خداوند در مورد عذاب] پیشینان، درباره آنان [نیز] به کار رود». (۴)

در احادیث معصومین علیهم السلام سنّت به دو معنا به کار رفته است:

الف) آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (علاوه بر قرآن) از جانب خداوند آورده است تا بیانگر راه و روش زندگی بهتر باشد.

سنّت در این کاربرد، معنای گسترده ای دارد و همه احکام دین؛ اعم از احکام تکلیفی و وضعی را شامل می شود.

ص: ۳۵۵

۱- ۱۲۰۶. سوره فتح، آیه ۲۳.

۲- ۱۲۰۷. سوره انفال، آیه ۳۸.

۳- ۱۲۰۸. سوره کهف، آیه ۵۵.

۴- ۱۲۰۹. المیزان، ج ۱۵، ص ۳۴.

ب) کاربرد دیگر سنت در روایات، به معنای مستحب و مندوب است. معمولاً در مواردی که کلمه سنت با کتاب ذکر شده، مقصود سنت به معنای اول است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ما من شیء إلا وفيه کتاب أو سنه»؛<sup>(۱)</sup> «هیچ موضوعی نیست مگر آن که برای او حکمی در کتاب یا سنت وجود دارد.» همچنین در روایاتی که سنت و بدعت با یکدیگر ذکر شده، مقصود از سنت همین معناست.

معنای دوم سنت نیز در روایات کاربرد فراوان دارد؛ مثلاً در روایات می خوانیم: «السواک هو من السنه، ومطهره للفم»؛<sup>(۲)</sup> «مسواک کردن از سنت است و دهان را پاک می کند.»

و نیز آمده است: «من السنه أن تصلّی علی محمّد وأهل بیته فی کلّ جمعه ألف مرّه»؛<sup>(۳)</sup> «از سنت است که بر محمّد و اهل بیت او در هر جمعه هزار بار صلوات بفرستی.»

سنت در اصطلاح فقها عبارت است از: قول یا فعل یا تقریر معصوم.

همه مسلمانان به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عقیده دارند، بدین جهت قول، فعل و تقریر او نزد همه مسلمانان سنت به شمار می رود. از آنجا که شیعه به عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارد، قول، فعل و تقریر آنان نیز داخل در سنت خواهد بود. راه اثبات سنت، نقل است که دو گونه می باشد: متواتر و غیر متواتر.

نقل متواتر افاده علم می کند، و در اعتبار آن تردیدی نیست. و نقل غیر متواتر نیز دو گونه است: گاهی با قرآینی همراه است که مفید علم است؛ در این صورت نیز در حجیت آن سخن نیست، امّا اگر با قرآین مفید علم، همراه نباشد و تنها مفید ظن باشد، در صورتی اعتبار و حجیت دارد که ناقل آن عادل یا ثقه باشد.

## بدعت در لغت

بدعت در لغت به معنای کار نو و بی سابقه است، و معمولاً به کار بی سابقه ای گفته می شود که بیانگر نوعی حسن و کمال در فاعل باشد. «بدیع» به معنای کار یا چیزی نو

ص: ۳۵۶

۱- ۱۲۱۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۴.

۲- ۱۲۱۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳- ۱۲۱۲. همان، ج ۵، ص ۷۲.

و بی سابقه است. این واژه هر گاه درباره خداوند به کار رود به معنای این است که خداوند جهان را بدون استفاده از ابزار و بدون ماده پیشین و بدون این که از کسی الگوبرداری کرده باشد، آفریده است.<sup>(۱)</sup>

واژه بدعت در روایات، غالباً در مقابل شریعت و سنت به کار رفته است و مقصود از آن، انجام دادن کاری است که بر خلاف شریعت اسلام و سنت نبوی است. امام علی علیه السلام فرموده است: «إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مَتَّبِعِ شَرْعَهُ وَ مَبْتَدِعِ بَدْعَهُ»؛<sup>(۲)</sup> «افراد دو گونه اند: یا پیرو شریعتند، یا بدعت گذار در دین.»

در جای دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره نبوت فرموده است: «أَظْهَرَ بِهَ الشَّرَائِعِ الْمَجْعُولَةِ، وَقَمَعَ بِهَ الْبَدْعِ الْمَدْخُولَةَ»؛<sup>(۳)</sup> «خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله شریعت هایی را که فراموش شده بود و مردم از آن ها آگاهی نداشتند، آشکار ساخت، و بدعت هایی را که اهل بدعت در ادیان پیشین وارد کرده بودند ریشه کن ساخت.»

و در جای دیگر فرموده است: «مَا أَحْدَثَ بَدْعُهُ إِلَّا تَرَكَ بِهَا سَنَهُ»؛<sup>(۴)</sup> «هیچ بدعتی حادث نشد مگر این که به سبب آن سنتی ترک گردید.»

## بدعت در اصطلاح

فقها و محدثان، بدعت را به گونه های مختلف تعریف کرده اند که نمونه هایی از آن ها را یادآور می شویم:

۱ - ابن رجب حنبلی می گوید: «البدعه ما أحدث ممّا لا أصل له فی الشریعه یدلّ علیه، أمّا ما كان له أصل من الشرع یدلّ علیه فليس ببدعه شرعاً، وإن كان بدعه لغه»؛<sup>(۵)</sup> «بدعت، امر حادثی است که برای آن در شریعت، دلیلی نباشد که بر آن دلالت کند و اگر دلیلی در شرع وجود داشته باشد، شرعاً بدعت نیست؛ اگرچه در لغت آن را بدعت نامند.»

ص: ۳۵۷

- 
- ۱- ۱۲۱۳. ر.ک: العین، ج ۲، ص ۵۴؛ لسان العرب، ج ۸، ص ۶؛ صحاح اللغه، ج ۳، ص ۱۱۸۳؛ مفردات راغب، ماده بدع.
  - ۲- ۱۲۱۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.
  - ۳- ۱۲۱۵. همان، خطبه ۱۶۱.
  - ۴- ۱۲۱۶. همان، خطبه ۱۴۵.
  - ۵- ۱۲۱۷. جامع العلوم والحکم، ص ۱۶۰.

۲ - ابن حجر عسقلانی می گوید: «البدعه ما أحدث وليس له أصل في الشرع، وما كان له أصل يدلّ عليه الشرع فليس ببدعه»؛<sup>(۱)</sup> «بدعت امر حادثی است که برای او دلیلی در شریعت نباشد، و اگر دلیلی بر آن در شرع باشد، بدعت نیست.»

۳ - سید مرتضی رحمه الله می گوید: «البدعه زیاده فی الدین أو نقصان منه من إسناد إلى الدین»؛<sup>(۲)</sup> «بدعت عبارت است از زیاد کردن یا کم کردن از دین، با انتساب آن به دین.»

۴ - علامه مجلسی رحمه الله می گوید: «البدعه فی الشرع ماحدث بعدالرسول ولم یردفيه نصّ علی الخصوص، ولا یكون داخلاً فی بعض العمومات»؛<sup>(۳)</sup> «بدعت در شرع، هر امری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله حادث شود و نص به خصوص بر آن نباشد، و داخل در برخی از عمومات نیز نباشد.»

مفاد تعریف های یاد شده این است که بدعت در اصطلاح علمای حدیث و فقه این است که حکمی به دین افزوده و یا از آن کاسته شود، بدون این که مستندی از کتاب یا سنت داشته باشد. بنابر این هر گاه قول یا فعلی که سابقه نداشته است، با استناد به دلیلی از کتاب یا سنت اظهار گردد، بدعت نخواهد بود، هر چند ممکن است در استنباط آن حکم از کتاب و سنت خطایی رخ داده باشد؛ زیرا خطا در اجتهاد مورد مؤاخذة واقع نمی شود.

یادآور می شویم، از آنجا که احکام قطعی عقل نیز مورد تأیید قرآن و روایات قرار گرفته است، و عقل قطعی از منابع احکام شرعی است، هر گاه حکم جدیدی با استناد به دلیل عقلی قطعی به عنوان حکم دینی اظهار شود، بدعت به شمار نمی رود.

### تشویش در مفهوم بدعت

مفهوم «بدعت» در کلمات علما در هاله ای از تشویش و غموض قرار گرفته است، لذا در بیان حدود ماهیت و توضیح قیود آن تعریفات متفاوت و مختلفی ذکر شده و به تبع آن مصادیقی به عنوان بدعت معرفی شده است.

ص: ۳۵۸

۱- ۱۲۱۸. فتح الباری، ج ۱۷، ص ۹.

۲- ۱۲۱۹. رسائل شریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳- ۱۲۲۰. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۰۲.

برخی چنان دایره مفهوم بدعت را وسیع گرفته و معنا کرده اند که به اتهام بدعت، بسیاری از مسلمانان را به جهت انجام اعمالی که در آن ها نوآوری است، از دین اسلام خارج کرده و متهم به کفر نموده اند. این حربه از بارزترین وسایلی شده که وهابیان بر سر مخالفان خود؛ مخصوصاً شیعه می کوبند. لفظ «بدعت» گرچه از حیث معنای لغوی امری واضح است، ولی از آنجا که معنای اصطلاحی پیدا کرده لذا حدود و قیودی به آن اضافه شده است. بدین جهت جا دارد تا درباره مفهوم اصطلاحی این لفظ بحث کنیم.

### حرمت بدعت

بدعت به معنایی که گذشت - یعنی افزودن چیزی بر دین و یا کاستن از آن - فعلی حرام است؛ زیرا تشریح مخصوص خداوند است، و جز به اذن و مشیت خداوند کسی حق ندارد در حوزه تشریح وارد شود. قرآن کریم اهل کتاب را نکوهش می کند که چرا علمای دین خود را بی چون و چرا اطاعت می کردند، و آنان را ارباب خویش بر گزیده بودند، خداوند می فرماید: { اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ. (۱)

علمای یهود، مردم را به عبادت خود دعوت نمی کردند، و مردم نیز آنان را پرستش نمی نمودند، لیکن حرام خداوند را حلال و حلال الهی را حرام می کردند، و مردم آنان را اطاعت می نمودند. این گونه اطاعت در حقیقت پرستش آنان بود. (۲)

همچنین درباره نصارا می فرماید: { وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ ... }؛ (۳) «و رهبانیتی که آن را بدعت گذاردند، ما آن را برایشان ننوشته بودیم ...».

در روایات نیز بدعت با شدت تمام مردود شناخته شده است. در حدیث نبوی آمده است: «كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»؛ (۴) «هر بدعتی، ضلالت و گمراهی است و هر گمراهی و ضلالتی در آتش دوزخ است.»

ص: ۳۵۹

۱- ۱۲۲۱. سوره توبه، آیه ۳۱.

۲- ۱۲۲۲. اصول کافی، ج ۴، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرك؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۰.

۳- ۱۲۲۳. سوره حدید، آیه ۲۷.

۴- ۱۲۲۴. اصول کافی ج ۱۲، کتاب فضل العلم، باب الدع؛ جامع الاصول، ح ۳۹۷۴.

با استفاده از روایات و تعریف هایی که از علمای حدیث و فقه در مورد بدعت ذکر شد، به دست می آید، که بدعت سه رکن اساسی دارد:

۱ - کسی حکمی رابه دین نسبت داده یا آن را از دین بیرون کند؛ مثل آن که کسی «الصلوه خیر من النوم» را جزء اذان بداند، یا متعه را از دین خارج کند. لذا خداوند متعال در مذمت نسبت های ناروای مشرکان می فرماید: { قُلْ اَللّٰهُ اَذِنَ لَكُمْ اَمْ عَلٰى اَللّٰهِ تَفْتَرُوْنَ } (۱) «بگو آیا خداوند به شما این اجازه را داده یا بر خدا افترا می بندید.»

و نیز می فرماید: { فَوَيْلٌ لِلَّذِيْنَ يَكْتُمُوْنَ الْكِتٰبَ بِاَيْدِيْهِمْ ثُمَّ يَقُوْلُوْنَ هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيْلًا... } (۲) «وای بر کسانی که مطالبی را با دستان خود می نویسند، آن گاه آن را به خدا نسبت می دهند تا این که در مقابل آن پول ناچیزی بگیرند...».

۲ - بدعت آن وقتی مذموم است که گوینده آن عقیده فاسد یا عمل غیر مشروعی را در مجتمع اشاعه دهد، نه آن که تنها در دل به آن اعتقاد داشته، یا در مکانی مخفی آن را انجام دهد. در مسلم روایتی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «... من دعا إلى ضلالة كان عليه من الإثم مثل آثام من يتبعه لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً» (۳) «... هر کس که دعوت به ضلالت نماید؛ مثل گناهان کسانی که او را در آن ضلالت متابعت می کنند بر اوست، و از گناهان متابعت کنندگان چیزی کاسته نمی شود.» در این حدیث تصریح به دعوت آمده، که ظهور در اشاعه دارد.

۳ - نبود دلیل شرعی بر امر حادث در دین؛ که این رکن از تعریف های اصطلاحی که برای بدعت ذکر شد به خوبی استفاده می شود. لذا دو مورد از بدعت خارج می شود:

الف) مواردی که امری حادث شود و دلیل خاصی برای آن در شرع موجود باشد، ولو آن امر در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاده باشد؛ مثل زلزله که در عصر

ص: ۳۶۰

۱- ۱۲۲۵. سوره یونس، آیه ۵۹.

۲- ۱۲۲۶. سوره بقره، آیه ۷۹.

۳- ۱۲۲۷. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۶۲، کتاب العلم؛ صحیح بخاری، ج ۹، باب الاعتصام بالکتاب و السنه.

رسول خداصلی الله علیه وآله اتفاق نیفتاد، تا آن که در بصره زلزله ای شد و ابن عباس برای مردم نماز آیات خواند.

ب) مواردی که تحت دلیل عام است. یکی از اموری که سبب ضمانت و حفظ و بقای شریعت اسلامی است، عموماتی است که در آن، شریعت در لسان أدله وجود دارد که تطبیق بر جزئیات و موضوعات جدید، باعث پویایی و بقای شریعت اسلامی است. از همین رو اگر امری در شریعت حادث شده و آن را به دین نسبت دادند، ولو دلیل خاصی بر آن از قرآن و روایات وجود نداشته باشد، ولی داخل در عمومات ادله است و از بدعت خارج می گردد؛ مثلاً در آیه شریفه: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَّطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ...﴾ (۱) اگر در این زمان کشور مسلمانی در صدد آماده نمودن هواپیمای جنگی و وسایل مدرن نظامی برآید، مشمول این آیه شریفه خواهد بود و به آن عمل کرده است؛ در حالی که این ادوات در صدر اسلام نبوده است.

و نیز در صحیح بخاری از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد» (۲) حال اگر کسی بخواهد قرآن را با شیوه های جدید فرا گرفته یا بیاموزد، اشکالی ندارد؛ زیرا داخل در عموم این دلیل است. لذا با این توضیح، بسیاری از مسائلی را که وهابیان از مصادیق بدعت می شمردند؛ مثل بنای بر قبور، عزاداری برای اولیای الهی، برپایی مراسم جشن و ... از مفهوم بدعت خارج است؛ زیرا داخل در عمومات ادله امثال قول خداوند متعال: ﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ و دیگر ادله است.

### نمونه هایی از عمومات قرآنی

همان گونه که اشاره شد در قرآن کریم عمومات و اطلاقاتی وجود دارد که انسان می تواند با ارجاع مصادیق حادث و جدید به آن ها، حکمشان را استخراج کند. اینک به نمونه هایی از این عمومات قرآنی اشاره می کنیم:

ص: ۳۶۱

۱- ۱۲۲۸. سوره انفال، آیه ۶۰.

۲- ۱۲۲۹. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۷.

۱ - خداوند سبحان می فرماید: { قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ }؛ (۱) «بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیت]».

۲ - { وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ }؛ (۲) «و ایام الله را به آنان یاد آور.»

۳ - { فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ }؛ (۳) «پس کسانی که به او ایمان آوردند، و حمایت و یاری اش کردند، و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند.»

۴ - { وَكَلَّا- نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنَبِّئُ بِهِ فُؤَادَكَ }؛ (۴) «ما سرگذشت هر یک از انبیا را برای تو بازگو کردیم، تا به وسیله آن، قلبت را آرامش بخشیم و اراده ات قوی گردد.»

۵ - { وَمِنْ يُعْظَمُ شَعَائِرِ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ }؛ (۵) «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.»

۶ - { فِي يَوْمٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ... }؛ (۶) «[این چراغ پر فروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد]؛ خانه هایی که نام خدا در آن ها برده می شود، و صبح و شام در آن ها تسبیح او می گویند. مردانی که نه تجارت و نه معامله ای آنان را از یاد خدا غافل نمی کند ...».

این ها اطلاقات و عموماتی است که می توان از آن ها حکم استحباب و رجحان اعمالی را؛ همچون بنای بر قبور، برپایی مراسم جشن و عزاداری در ولادت و مناسبات و سوگواری اولیای الهی و فروع دیگر را استفاده کرد.

۷ - { وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ }؛ (۷) «هنگامی که قرآن خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید؛ شاید مشمول رحمت خدا شوید.»

ص: ۳۶۲

۱- ۱۲۳۰. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- ۱۲۳۱. سوره ابراهیم، آیه ۵.

۳- ۱۲۳۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۴- ۱۲۳۳. سوره هود، آیه ۱۲۰.

۵- ۱۲۳۴. سوره حج، آیه ۳۲.

۶- ۱۲۳۵. سوره نور، آیات ۳۶ و ۳۷.

۷- ۱۲۳۶. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.



از اطلاق آیه فوق استفاده می شود که انسان می تواند با هر وسیله ای جدید نیز که اختراع شده قرآن را استماع کرد.

۸ - { لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا }؛ (۱) «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»

امروزه انواع و اقسام مختلفی از ایجاد سلطه از ناحیه کفار بر مؤمنین پدید آمده که در زمان صدور آیه نبوده است، ولیکن می توانیم با تمسک به اطلاق آیه فوق همه موارد سلطه را تحریم کنیم.

۹ - { تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ }؛ (۲) «همواره در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید و [هرگز] در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید.»

تعاون و کمک هایی که بر کارهای نیک و تقوی و نیز بر گناه و دشمنی در صدر اسلام بوده، محدود به موارد معینی بوده ولی در این عصر و زمان دایره آن گسترش پیدا کرده است، لذا می توان به اطلاق آیه فوق تمسک کرده و تمام مواردی که داخل در مصداق حرمت نیست را از آیه فوق استفاده نمود.

### نمونه هایی از عموماً حدیثی

برخی از عموماً و اطلاقات حدیثی است که می توان به آن ها تمسک نموده و بر مصادیق جدید تطبیق نمود. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «... وَأَحْبُوا أَهْلَ بَيْتِي لِحَبِّي»؛ (۳) «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.» می دانیم که کارهایی از قبیل برپایی مراسم جشن و عزاداری برای اولیای الهی از مصادیق بارز محبت درباره آنان است.

۲ - و نیز فرمود: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم»؛ (۴) «طلب علم بر هر مسلمانی فرض است.»

ص: ۳۶۳

۱- ۱۲۳۷. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

۲- ۱۲۳۸. سوره مائده، آیه ۲.

۳- ۱۲۳۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴- ۱۲۴۰. مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۱، ص ۱۹.

۳- و نیز فرمود: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»؛<sup>(۱)</sup> «همانا بهترین شما کسی است که قرآن را فرا گرفته و آن را به دیگران تعلیم دهد.»

از اطلاق این ادله استفاده می شود که طلب علم و نیز تعلیم و تعلم آن به هر نحو ممکن و مجاز، حلال بلکه راجح است.

### شواهد تاریخی بر تطبیق

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مسلمانان با مراجعه به مصادیق جدیدی که پدید می آمد، برای به دست آوردن حکم آن به عمومات و اطلاقات قرآن یا حدیث مراجعه می کردند. اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- طبرانی نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر شخصی اعرابی گذر کرد که نماز می خواند. او در نمازش این گونه دعا می خواند: «یا من لاتراه العیون و لاتخالطه الظنون، و لایصفه الواصفون، و لاتغیره الحوادث و ...». پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را موکل اعرابی کرد و فرمود: هر گاه نمازش تمام شد او را به نزد من بیاور. از طرفی برای پیامبر صلی الله علیه و آله تکه طلایی آورده بودند. چون اعرابی آمد، حضرت آن طلا را به او بخشید، آن گاه فرمود: آیا می دانی که برای چه این طلا را به تو بخشیدم؟ اعرابی عرض کرد: به جهت رَحْمی که بین من و شما است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِلرَّحْمِ حَقًّا، وَلَكِنِّي وَهَبْتُ لَكَ الذَّهَبَ لِحَسَنِ ثَنَائِكَ عَلَيَّ اللَّهُ»؛<sup>(۲)</sup> «همانا برای رحمت حقّی است ولی من این طلا را به تو به خاطر این که خدا را خوب ستایش کردی بخشیدم.»

آنچه که در ادله قرآنی و حدیثی رسیده، اشاره به اصل دعا و نیز برخی از دعاها ذکر شده است، ولی این شخص اعرابی به واسطه برخی از اطلاقات و عمومات ادله که ترغیب به دعا کرده، مناجات هایی از ناحیه خود با خدا داشت، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن ها را تأیید کرده است.

ص: ۳۶۴

۱- ۱۲۴۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۸؛ سنن ترمذی، ح ۳۰۷۱.

۲- ۱۲۴۲. تراثنا الفکری فی میزان الشرع و العقل، محمّد غزالی، ص ۱۰۲ به نقل از طبرانی.

از اینجا استفاده می شود که تطبیق کلیات عمومات و اطلاقات بر مصادیق جایز اشکالی نداشته، بلکه مستحب است.

۲- احمد بن حنبل از انس نقل کرده که گفت: «نماز برپا شد، مردی با سرعت آمد و در آخر صف نماز قرار گرفت و در حالی که نفس نفس می زد، در آن حال گفت: «الحمد لله حمداً كثيراً طيباً مباركاً فيه»، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خود را تمام کرد فرمود: «أَيُّكُمْ الْمُتَكَلِّمُ؟» کدامین از شما چنین سخنی را گفت؟ همه ساکت شدند. باز حضرت فرمود: «أَيُّكُمْ الْمُتَكَلِّمُ، فَإِنَّهُ قَالَ خَيْرًا ...»؛ (۱) «کدامین از شما چنین سخنی گفت؟ او سخن نیکی گفته.»

این سخن را گرچه از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده و خودش به عنوان تمجید خدا از زبانش جاری کرده است، و لذا در جواب سؤال پیامبر از این که چه کسی این جملات را گفت، مردم از ترس سکوت کردند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله این مصداق را از آنجا که تحت عمومات و اطلاقات دعا و مدح و ستایش الهی است امضا کرده است. از اینجا استفاده می شود که حمل مطلقات و عمومات بر مصادیق تا مادامی که داخل در حرام و مکروه نگردد، جایز است.

احمد بن علی منجور مالکی می گوید: «البدعه ... التي لا تدخل تحت الاصول والقواعد العامه للشريعة»؛ (۲) «بدعت ... چیزی است که داخل تحت اصول و قواعد عام شرعی نمی شود.»

### شمولیت و عمومیت تشریح اسلامی

شریعت اسلامی بر خلاف شرایع دیگر، از آنجا که خاتم شرایع آسمانی است، لذا مشتمل بر قواعد و قوانینی شمول گرا است که می تواند تا روز قیامت پاسخ گوی همه نیازهای بشر در تمام زمینه ها و در هر عصر و زمان باشد. و لذا خداوند متعال می فرماید: { مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ }؛ (۳) «ما هیچ چیز را در این کتاب فرو گذار نکردیم.»

ص: ۳۶۵

۱- ۱۲۴۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۶، ح ۱۱۶۲۳.

۲- ۱۲۴۴. البدعه، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۱۶ و ۱۷.

۳- ۱۲۴۵. سوره انعام، آیه ۳۸.

و نیز می فرماید: { وَكُلَّ شَيْءٍ ءِ فَضَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً }؛<sup>(۱)</sup> «و هر چیزی را به طور مشخص [و آشکار] بیان کردیم.»

و نیز می فرماید: { وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ءِ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ }؛<sup>(۲)</sup> «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه ای که در حجهالوداع ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند، هر چه را که باعث نزدیکی شما به بهشت و دوری شما از جهنم می شود به آن امر نمودم، و هر چه که شما را به جهنم نزدیک و از بهشت دور می کند شما را از آن نهی کردم ...»<sup>(۳)</sup>

در حقیقت اساس این عمومیت و شمولیت آن است که شریعت اسلامی، شریعتی است فطری که با فطرت انسان سازگاری تمام داشته و پاسخ گوی حاجات بشر است؛ شریعتی که تعیین کننده مصالح و مفاسد واقعی انسان ها است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین اوعلیهم السلام نیز در همین راستا تشریح مساعی کرده و در جهت توسعه شریعت و تکامل و تطبیق آن سعی فراوان نمودند، تا دین و شریعت الهی و اسلامی به این گونه در آمد که قابل انطباق و اجرا در تمام زمینه ها و عصرها و زمان ها است.

### وسعت دایره حلال

از جمله امتیازات شریعت اسلامی که باعث شمولیت و عمومیت دایره آن شده، مسئله توسعه در حلّیت و گسترش دایره حلّیت است. در نظر اسلام، اصل اولی حلّیت و طهارت است. هر چیزی برای انسان حلال و پاک است مگر آن که خلاف آن به طور علم و اطمینان ثابت شده باشد.

ص: ۳۶۶

۱- ۱۲۴۶. سوره اسراء، آیه ۱۲.

۲- ۱۲۴۷. سوره نحل، آیه ۸۹.

۳- ۱۲۴۸. کافی، ج ۱، ص ۷۴، ح ۲.

خداوند متعال می فرماید: { وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا }؛ (۱) «و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم».

و نیز می فرماید: { لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا }؛ (۲) «خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند».

در حقیقت کارهای مباح و حلال، ناشی از واقع امر و ملاکات اقتضایی است که مولی درصدد آن است که انسان را نسبت به آن امور و افعال آزاد بگذارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چه شده است گروهی را که از رخصت ها و مباحات الهی اعراض می کنند؟ به خدا سوگند که من داناترین آنان به خدایم و از همه بیشتر از او خشیت دارم» (۳).

خداوند متعال می فرماید: { قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ }؛ (۴) «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: این ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند [اگرچه دیگران نیز با آنان مشارکت دارند، ولی] در قیامت، خالص [برای مؤمنان] خواهد بود».

و به جهت توسعه در جانب حلیت است که ملاحظه می کنیم شریعت اسلامی تأکید فراوانی بر ترک اصرار در سؤال و دنبال نمودن مسائل نموده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه را بر شما ترک کردم شما نیز آن را ترک کنید. هر گاه حدیثی برای شما بیان کردم آن را از من اخذ کنید؛ زیرا کسانی قبل از شما به جهت کثرت سؤال، و آمد و شد برای سؤال نزد انبیای شان به هلاکت افتادند» (۵).

این ها همه ناشی از آن است که شریعت اسلامی شریعتی آسان و روان است، خداوند متعال می فرماید: { يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ }؛ (۶) «خداوند راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را».

ص: ۳۶۷

۱- ۱۲۴۹. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۲- ۱۲۵۰. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۳- ۱۲۵۱. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۰۶.

۴- ۱۲۵۲. سوره اعراف، آیه ۳۲.

۵- ۱۲۵۳. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۵ و ۴۶، ح ۲۶۷۹.

۶- ۱۲۵۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

و نیز می فرماید: { يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا }؛ (۱) «خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند، و انسان ضعیف آفریده شده است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر نقلی فرمود: «من به یهودیت و نصرانیت مبعوث نگشتم، بلکه به حنفیت و تسامح در دین مبعوث شده ام.» (۲)

### بدعت حسن و قبیح از نظر اهل سنت

از بحث های گذشته روشن شد که بدعت در اصطلاح شرع ملازم است با قبیح، و حکم شرعی آن حرمت است. بنا بر این، تقسیم بدعت اصطلاحی به حسن و قبیح نادرست است. با این حال، اهل سنت بدعت مصطلح را به دو قسم حسن و قبیح تقسیم کرده اند. (۳)

تقسیم بدعت مصطلح در شرع به حسن و قبیح، و مشروع و نامشروع نادرست است؛ زیرا در اصطلاح شرع، بدعت به معنای ابداع حکمی است که مبنای شرعی ندارد. چنین فعلی قطعاً حرام و مبعوض شارع است.

### اصل عملی اباحه در اشیا و افعال

علمای علم اصول می گویند: اصل اولی در افعال و عادات، حلیت و برائت است، مگر آن که مورد نهی قرار گیرد. خداوند متعال خطاب به پیامبرش می فرماید: { قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحِيمَ خنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ }؛ (۴) «بگو ای پیامبر در احکامی که به من وحی شده، چیزی که برای خوردن گان طعام حرام باشد نمی یابم جز آن که مردار باشد یا خون ریخته یا گوشت خوک که پلید است یا حیوانی که بدون ذکر نام خدا از روی فسق ذبح کنند.»

ص: ۳۶۸

۱- ۱۲۵۵. سوره نساء، آیه ۲۸.

۲- ۱۲۵۶. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۶، ح.

۳- ۱۲۵۷. ر.ک: النهایه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۷۹.

۴- ۱۲۵۸. سوره انعام، آیه ۱۴۵.

دکتر یوسف قرضاوی می گوید: «اَوَّل مَبْدِئِيْ كِه اسلَام اَن رَا تَقْرِير كَرْدِه، اَن اَسْت كِه اَصْل اَوَّلِيْ دَر اَشْيَاء و مَنَافِعِي كِه خَدَاوَنَد خَلْق كَرْدِه، حَلِيَّت و اِبَاحِه اَسْت، و حَرَام نِيَسْت مَگَر اَنچِه كِه بَر اَو نَصِّ صَرِيح صَحِيح اَز شَارِع بَر تَحْرِيْمَش رَسِيْدِه بَاشَد ...» (۱).

### نقد میزان بودن فعل سلف

### نقد میزان بودن فعل سلف

انسان وقتی به فتاوی و هابیان مراجعه می کند پی می برد به این که بسیاری از کارهایی را که به عنوان بدعت معرفی کرده اند، دلیل شان این است که سلف صالح آن را انجام نداده اند.

ابن تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: «... این کاری است که سلف و پیشینیان انجام نداده اند با آن که مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از ما سزاوارتر به انجام آن بودند؛ زیرا آنان محبت بیشتری از ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و از ما بیشتر پیامبر صلی الله علیه و آله را تعظیم می نمودند، و بر کارهای خیر حریص تر بودند» (۲).

او در جایی دیگر می گوید: «و اما قرار دادن موسمی غیر از موسم های شرعی همچون برخی از شب های ماه ربیع الاول که گفته می شود شب مولد است، و نیز برخی از شب های ماه رجب یا هجدهم ذی الحجه و اول جمعه از رجب، یا هشتم شوال که جاهلان آن را عید ابرار می نامند، این ها همه بدعت هایی است که سلف آن ها را مستحب ندانسته و انجام نداده اند» (۳).

ابن الحاج نیز در تحریم برگزاری مولودی خوانی می گوید: «این عمل تنها به خود نیتش هم بدعت است؛ زیرا این عمل زیادتی در دین است و از عمل پیشینیان به حساب نمی آید؛ در حالی که متابعت و پیروی از سلف سزاوارتر است» (۴).

### پاسخ

اولاً: ما معتقدیم که عمل پیشینیان نمی تواند مصدري از مصادر تشریح به

ص: ۳۶۹

۱- ۱۲۵۹. الحلال و الحرام، ص ۳۳ - ۳۵.

۲- ۱۲۶۰. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۳- ۱۲۶۱. القوال الفصل، ص ۴۹.

۴- ۱۲۶۲. المدخل، ج ۲، ص ۱۰.

حساب آید، و هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد آن گونه که در بحث از سلفی گری به آن اشاره کردیم.

ثانیاً: ما در هیچ موردی نمی توانیم آرای جمیع افراد سلف را در یک عصر جمع کرده و به نقطه وحدت و یکپارچگی برسیم، تا چه رسد به این که بخواهیم آرای مردم و حتی علمای سه عصر و قرن را جمع کرده و به نقطه مشترک و واحدی برسیم؛ زیرا در هر مسأله ای اختلاف اقوال وجود داشته است. بسیاری از اعمال و رفتار سلف بوده که در جانب نقیض فعل و ترک بوده و محکوم به جو سیاسی در آن زمان قرار داشته است. امری که با موشکافی رفتار گذشتگان می توان به علت آن پی برد. رفتار گذشتگان گاهی از حالت خوف و ترس و گاهی از حالت تسامح و بی مبالاتی نسبت به امور شرعی نشأت گرفته است، و در برخی از موارد نیز ناشی از فهم اشتباه و تأویلات و توجیحات غیر دقیق از نصوص شرعی بوده است.

ما به یقین می دانیم که قائلین به وجوب متابعت از رفتار سلف نمی توانند از خود یک ضابطه و قانون معین و محدودی را به دست بدهند تا هویت سلف را مشخص کند، سلفی که از چنان اطمینان و اعتمادی نزد آنان برخوردار است که مصدر تشریح در مسائل دینی شده اند. مقصود از این سلف کیست؟

جالب توجه این است که ابن تیمیه که از سردمداران این نظریه است، می گوید: «چگونه مؤمن عالم می تواند بر عادات عوام مردم یا کسانی که عوام زدگی آنان را زنجیر کرده یا قومی که در جهالت غوطه ور بوده و هرگز رسوخ در علم نکرده اند، اعتماد کند، آنان که از اولی الأمر به حساب نیامده و برای مشورت صلاحیت ندارند، و شاید که ایمانشان به خدا و رسولش کامل نشده است...» (۱).

حال اگر اهل سلف ممکن است چنین باشند، چگونه فعل و کردار آنان را حجّت و مصدر تشریح می دانند؟!

به هر حال ما معتقدیم که مصدر تشریح که می تواند از خلال آن احکام دین

ص: ۳۷۰



استنباط و استخراج شود، باید از مصوئیت از خطا برخوردار باشند و از کمترین چیزی که تصوّرش در تناقض و اختلاف و اشتباه می رود محفوظ باشد که در مورد فعل سلف این چنین تصویری ممکن نیست.

ثالثاً: ما معتقدیم که دین اسلام دینی آسمانی است که برای همه امت ها و قومیت های گوناگون بشری نازل شده و نمی توان آن را محصور در ضمن عادات و عرفیت های خاصّی نموده یا محصور در محدوده و جوّ تقلیدی معین کرد. دین بالاتر از هر عرفیتی است؛ زیرا دین درصدد برآوردن حاجات بشر است که در کمون بشر نهفته است. دین متکفّل نظام و قوانین عامی است که می تواند هدایت عموم بشر را برعهده گرفته تا به سعادت و نجات برساند، که از آن تعبیر به این جهانی و ابدی می شود.

به تعبیری دیگر: از آنجا که عرف عمومی انسان در بردارنده ابعاد تغییر و تحوّل و اختلاف و پیشرفت است، لذا این جهت مورد نظر و لحاظ شارع بوده و برای آن چاره اندیشی کرده و حکم کلی بیان کرده است. لذا می توان گفت که عرف عمومی انسان مورد توجه و اهتمام شریعت اسلامی بوده و از احترام ویژه ای برخوردار است، و اگر شارع حکمی را متوجه عرف خاصی کرده، از خلال و دیدگاه همان عرف عام انسانی است.

کسانی که درصدد برآمده اند تا با تمسک به عدم فعل سلف نسبت به امور مستحدث و جدید، این امور را به «بدعت» نسبت داده و تحریم نمایند، جنایتی نابخشودنی نسبت به تشریح اسلامی انجام داده اند.

بیشتر امور شرعی که حادث می شود و انسان مسلمان با آن ها در مراحل مختلف زندگانی سر و کار دارد دارای دو خاصیت است؛

خاصیت اوّل: چیزی است که ما می توانیم بر آن عنوان «جانب شرعی امر حادث» اطلاق کنیم که آن عبارت است از اصل ممارست مشروع و مبتنی بر ادله ثابت در تشریح.

خاصیت دوم: چیزی است که ما از او به «جانب عرفی در امر حادث» یاد می‌کنیم، که عبارت است از شکل عمل مشروع و اسلوب وقوع آن. امری که به حسب پیشرفت و گذر زمان و طبیعت مختلف عرف‌ها و تقالید رایج در مجتمع‌ها، تغییر و اختلاف پیدا می‌کند، بدون آن که تأثیری بر اصل مشروعیت آن بگذارد.

عموم مسلمانان، امروزه بسیاری از امور و اعمال شرعی خود را از آن جهت که جنبه شرعی ثابت دارد انجام می‌دهند، ولی آن‌ها را در قالب و روش جدیدی پیاده می‌نمایند. و اگر تغییری پیدا شده و با رفتار مسلمانان صدر اسلام و سلف و پیشینیان سازگاری ندارد، تنها در جانب عرفی امر حادث است نه در جانب شرعی آن. و می‌دانیم که تغییر در جانب عرفی امری است که ضرورت زندگی آن را می‌طلبد.

قضیه یادبود گرفتن و نصرت دین اسلام و پیامبرش امری مسلم بوده و مورد توجه همه مسلمانان از صدر اسلام تاکنون بوده است، ولی با گذر زمان و تحوّل و تغییر در حالات و عرفیت‌ها، روش‌های نصرت و یادبود فرق کرده است، در عین این که روح شرعیت آن محفوظ مانده است. و این امری صحیح و عقلایی و مورد قبول شرع و عقل است.

رابعاً: در بحث اصول به اثبات رسیده که تنها صدور فعلی از شخص معصوم دلالت بر عدم حرمت آن فعل دارد؛ زیرا شخص معصوم از گناه مصون و محفوظ است، ولی نمی‌توان ادعا کرد که ترک فعلی از طرف معصوم دلالت بر حرمت و کراهت آن دارد؛ زیرا ممکن است که شخص معصوم فعل مباح یا حتی بنا بر نقلی مستحبی را ترک نماید. این مطلب درباره افراد معصوم گفته شده تا چه رسد به افرادی که از عصمت برخوردار نبوده‌اند، به طور حتم عمل سلف و گذشتگان از عصمت برخوردار نبوده و حتی نمی‌توان همه آنان را عادل دانست، لذا نمی‌تواند فعل سلف میزان مشروعیت اعمال ما قرار گیرد.

## مصادیق واقعی بدعت

## مصادیق واقعی بدعت

در تعریف بدعت و بیان مفهوم اصطلاحی آن گفتیم که این واژه در اصطلاح از سه رکن برخوردار است: وارد کردن چیزی در دین به زیاده یا نقیصه؛ یعنی کم کردن یا

زیاد کردن عملی از اعمال. و دیگری دعوت کردن به این امر و شایع کردن آن. و رکن سوم آن است که دلیل و اصلی عام یا خاص برای آن در دین و شریعت نباشد؛ حال اگر بخواهیم برای «بدعت» واقعی و حقیقی در اصطلاح مصداق و مواردی بیان کنیم باید به اعمال و رفتار و سیره خلفا در همان عصر سلف و علی الخصوص صحابه مراجعه نماییم که می توان برای آن نمونه ها بسیاری پیدا کرد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

### الف) بدعت های خلیفه اول

- ۱ - تشکیل سقیفه
  - ۲ - وصیت ابوبکر به خلافت عمر
  - ۳ - حذف سهم مؤلفه قلوبهم
  - ۴ - حذف سهم ذوی القربی
  - ۵ - انکار ارث گذاشتن انبیا
  - ۶ - قتال با مانعین اعطای زکات به دستگاه خلافت
  - ۷ - منع تدوین سنت
- و ...

### ب) بدعت های خلیفه دوم

- ۱ - جلوگیری از به جای آوردن حج تمتع واقعی
- ۲ - نهی از متعه زنان
- ۳ - اضافه کردن «الصلاه خیر من النوم» در اذان
- ۴ - حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان و اقامه
- ۵ - اجرای سه طلاق در یک مجلس
- ۶ - نماز تراویح
- ۷ - عول در فرائض

۸- ارث جد با برادران

ص: ۳۷۳

۹ - منع از توریث عجم

۱۰ - ارث دایی با پسر خاله

۱۱ - فروش ام ولد

۱۲ - نهی از به جای آوردن نماز در صورت نبود آب

۱۳ - نهی از گریه بر اموات

۱۴ - حد معین کردن برای مهریه

۱۵ - تعیین شورای شش نفره برای تعیین خلیفه بعد از خودش

و ...

### ج) بدعت های عثمان

۱ - پرداخت بیت المال و دادن مناصب حکومتی به اقوام نالایق خود

۲ - اتمام نماز در سفر

و ...

برای بررسی هر یک از این موارد و موارد دیگر و اطلاع از مصادر آن ها به کتاب شریف «النص و الاجتهاد» از مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین عاملی مراجعه کنید.

### عوامل پیدایش بدعت

#### عوامل پیدایش بدعت

بدعت از آن جهت که عمل اختیاری است، لذا دارای اسباب و غایاتی است که همگی منشأ آن به حساب می آیند. اینک به این عوامل اشاره می کنیم:

#### ۱ - مبالغه در تعبد انسان نسبت به خداوند

گاهی افراطگری در تعبد و به تعبیری دیگر خشک مقدسی، انسان را وادار به بدعت گذاری در دین می کند، که می توان نمونه آن را در وضوی غسلی دانست. برخی برای توجیه شستن پاها در وضو می گویند: شستن پا و وارد شدن با پای نظیف در مسجد بهتر از آن است که انسان پا را مسح کند و سپس با پای کثیف وارد مسجد شود.



جواب این توجیه این است که انسان اول پای خود را بشوید سپس به جهت وضوی نماز پاهایش را با نیت تعبد مسح نماید. و نیز به عنوان نمونه برای این موارد می توان به منع عمر از حج تمتع مثال آورد؛ زیرا او می گفت: کسی که برای حج آمده تا اعمال حجش تمام نشده نباید به سراغ زن خود برود گرچه از عمره فارغ شده و از احرام بیرون آمده است.

## ۲ - متابعت از هوای نفس

انسان هنگامی که تاریخ مدعیان نبوت و بدعت گذاران را مطالعه می کند پی می برد که پیروی از هوای نفس نقش بسزایی در ظهور و بروز رفتار ناشایست آن ها از جمله بدعت گذاری داشته است.

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقل می کند که حضرت علی علیه السلام گذرش به کشته شدگان خوارج افتاد و فرمود: «بؤساً لكم لقد ضررکم من غرکم. فقيل: ومن غرهم؟ فقال: الشيطان المضلل والنفس الأمارة بالسوء ...»؛ (۱) «بدا به حال شما، هر آینه کسانی که شما را گول زدند به شما ضرر رساندند. به حضرت عرض شد: چه کسانی آنان را گول زدند؟ حضرت فرمود: شیطان گمراه کننده و نفسی که امر کننده به بدی است ...»

## ۳ - نبود روحیه تسلیم

## ۳ - نبود روحیه تسلیم

هر کس مطالعه ای در رابطه با حیات صحابه در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن داشته باشد پی می برد که در میان آنان دو خط فکری وجود داشت:

## الف) خط فکری اجتهاد در مقابل نصوص

این خط فکری معتقد بود که لازم نیست به تمام آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن خبر داده و دستور فرموده ایمان آورد و تعبداً آن را قبول کرد، بلکه می توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می کنیم اجتهاد کرده و در آن ها تصرف نماییم. این خط فکری از مبانی اساسی مدرسه خلفا بود و لذا بر این اساس دست به بدعت گذاری در شرع و شریعت اسلامی زدند.

ص: ۳۷۵

در مقابل این خطّ فکری، خطّ فکری دیگری وجود داشت که معتقد بود باید در مقابل مجموعه دین و شریعت اسلامی تسلیم بوده و تعبد کامل داشت.

این خطّ فکری همان طریق و روش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و پیروان آنان می باشد.

### **حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام**

#### **حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام**

قسمتی از مصداق‌هایی که وهابیان آن را جزء بدعت می دانند به این جهت است که آنان سنّت اهل بیت علیهم السلام را حجت نمی دانند؛ در حالی که در احادیث آنان تصریح به استحباب و مطلوبیت شرعی شده است. ما در پایان به برخی از ادله به طور اجمال اشاره می کنیم:

#### **۱ - آیه تطهیر**

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً }؛ (۱) «خداوند چنین می خواهد که هر رجس و آلائش را از شما اهل بیت پیامبر دور کند و شما را از هر عیب و پلیدی کاملاً پاک و منزّه گرداند.»

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: «صبحگاهی رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که بر دوش او کسایی غیر مخیط بود خارج شد. در آن هنگام حسن بن علی وارد شد؛ پیامبرصلی الله علیه وآله او را داخل کساء کرد، سپس حسین آمد، او را نیز داخل آن نمود. فاطمه آمد او را نیز داخل کساء کرد، آن گاه علی آمد او را نیز داخل آن نمود؛ بعد این آیه را تلاوت کرد: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً }». (۲)

کسانی که اراده تکوینی خداوند بر این تعلق گرفته تا از هر گونه پلیدی و عیب و نقص پاک باشند، قطعاً معصومند، و هر کس معصوم باشد سنّت او حجت است، پس اهل بیت علیهم السلام هر چه می گویند برای ما حجت است.

ص: ۳۷۶

۱- ۱۲۶۵. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- ۱۲۶۶. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.



ترمذی از جابر بن عبداللّه در صحیح خود روایت کرده که در «حجّه الوداع» روز عرفه رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم؛ در حالی که بر شتر خود سوار بود و خطبه می خواند، شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم.

از این حدیث به خوبی - از جهات مختلف - عصمت اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله عترت را به قرآن مقرون ساخته است، پس همان گونه که قرآن مصون از اشتباه و خطاست، عترت نیز از خطا و اشتباه به دور است.

همچنین ادله دیگری از قرآن و حدیث بر عصمت و حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام است، که به طور مفصّل در جای خود به آن اشاره می کنیم.



در طول تاریخ افراد یا گروه‌هایی بوده‌اند که در حق پیامبران و اولیای الهی غلو کرده‌اند و این انکارناپذیر است، ولی مع الأسف در مواردی در کلمات مغرضان و معاندان یا جاهلان می‌بینیم که این عنوان را به شیعه امامیه نسبت داده‌اند؛ برای نمونه احمد امین مصری می‌نویسد: «غالیان شیعه در حق علی به این اکتفا نکردند که او افضل خلق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و معصوم است، بلکه برخی از آنان قائل به الوهیت او شده‌اند».<sup>(۱)</sup>

زبیدی در «تاج العروس» می‌نویسد: «امامیه فرقه‌ای از غالیان شیعه است».<sup>(۲)</sup>

دکتر کامل مصطفی می‌نویسد: «غالیان از شیعه عقاید اصلی تشیع؛ از قبیل: بداء، رجعت، عصمت و علم لدنی را تأسیس نمودند که بعدها به عنوان مبادی رسمی برای تشیع شناخته شد ...».<sup>(۳)</sup>

لذا جا دارد که در مورد این واژه قدری بحث و تأمل کنیم.

### تعریف غلو

واژه غلو در مقابل تقصیر است، و در لغت به معنای تجاوز از حد و افراط در شیء است؛<sup>(۴)</sup> یعنی فرد یا چیزی بیش از آنچه در او هست، توصیف شود. این واژه در اصطلاح شرع، به تجاوز و مبالغه نمودن در حق پیامبران و اولیای الهی و اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آنان اطلاق می‌شود.

ص: ۳۷۹

۱- ۱۲۶۷. فجر الاسلام، ص ۳۳۰.

۲- ۱۲۶۸. تاج العروس، ج ۸، ص ۱۹۴.

۳- ۱۲۶۹. الصلّه بین التصوف و التشیع، فصل غلات.

۴- ۱۲۷۰. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۳۲.

قرآن کریم اهل کتاب را از غلو در حق مسیح علیه السلام بر حذر داشته و می فرماید: { قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ؛ (۱) } «بگو ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو نکنید.»

غلو اهل کتاب (نصارا) این بود که به الوهیت حضرت مسیح علیه السلام اعتقاد داشتند؛ چنان که در جای دیگر می فرماید: { لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ؛ (۲) } «آنان که به خدایی مسیح پسر مریم قائلند، به راستی کافر شدند.»

### پدیده غلو در جهان اسلام

بی شک یکی از پدیده های انحرافی که در حوزه اعتقادهای دینی در جهان اسلام رخ داده است، پدیده غلو و ظهور غالیان است. آنان کسانی بوده اند که در حق پیامبر صلی الله علیه وآله یا علی بن ابی طالب علیه السلام و یا سایر ائمه اهل بیت یا افراد دیگر به الوهیت، حلول خداوند در آن ها، یا اتحاد خداوند با آنان قائل شده اند. ولی این بدان معنا نیست که شیعه امامیه هر عقیده ای که به امامان خود دارد؛ از قبیل: عصمت، رجعت، علم لدنی و ... همه غلو باشد؛ زیرا شیعه در اعتقاد به این امور ادله ای متقن دارد.

### نشانه های غلو

عقایدی که از ویژگی غالیان شمرده شده و نشانه غلو به شمار می رود، عبارتند از:

۱ - اعتقاد به الوهیت پیامبر صلی الله علیه وآله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از اولیای الهی؛

۲ - اعتقاد به این که تدبیر جهان به پیامبر صلی الله علیه وآله یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا ائمه اهل بیت علیهم السلام یا افرادی دیگر واگذار شده است؛

۳ - اعتقاد به نبوت امیرالمؤمنین یا ائمه دیگر یا فردی از مردم؛

۴ - اعتقاد به آگاهی فردی از عالم غیب، بدون آن که به او وحی یا الهام شود؛

ص: ۳۸۰

---

۱- ۱۲۷۱. سوره مائده، آیه ۷۷.

۲- ۱۲۷۲. همان، آیه ۷۲.

۵- اعتقاد به این که معرفت و محبت ائمه اهل بیت علیهم السلام انسان را از عبادت خداوند و انجام فرایض الهی بی نیاز می سازد. (۱)

و امّا اعتقاد هایی که دلیل قطعی - از عقل یا نقل - بر آن ها اقامه شده؛ از قبیل: اعتقاد به عصمت اهل بیت علیهم السلام، و وصایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او ائمه اهل بیت علیهم السلام، اعتقاد به رجعت، علم لدنی امام و دیگر اعتقادهای شیعه که برای هر یک دلیل محکم و متقنی اقامه نموده است، نمی توان آن را غلوّ و تجاوز از حدّ نامید، بلکه عین حقّ و حقیقت است.

### موضع ائمه اهل بیت علیهم السلام در برابر غالیان

ائمه اهل بیت علیهم السلام با پدیده غلوّ و غالیان به شدّت مخالفت نموده اند:

امام صادق علیه السلام فرمود: «بر جوانان خود از خطر غالیان بیمناک باشید، مبدا عقاید آنان را تباه سازند؛ زیرا غلات بدترین خلقِ خدایند. عظمتِ خدا را کوچک دانسته و برای بندگان خدا قائل به ربوبیتند». (۲)

امام علی علیه السلام از غلات به درگاه خدا تبرّی جست و عرض می کند: «بار خدایا! من از غلات تبرّی می جویم، همان گونه که عیسی بن مریم از نصارا تبرّی جست. بار خدایا! آنان را تا ابد خوار و ذلیل گردان و هیچ یک از آنان را یاری مکن». (۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: «لعنت خدا بر عبدالله بن سبأ باد که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به ربوبیت شد. سوگند به خدا که امیرالمؤمنین بنده مطیع خدا بود. وای بر کسی که به ما نسبت دروغ دهد. گروهی در مورد ما مطالبی می گویند که ما قائل به آن نیستیم». (۴)

امام صادق علیه السلام در جای دیگر می فرماید: «لعنت خدا بر کسی باد که ما را پیامبر بداند». (۵)

ص: ۳۸۱

۱- ۱۲۷۳. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۶.

۲- ۱۲۷۴. همان، ص ۲۶۵ به نقل از امالی شیخ طوسی.

۳- ۱۲۷۵. همان.

۴- ۱۲۷۶. همان، ص ۲۸۶ به نقل از رجال کشی.

۵- ۱۲۷۷. همان، ۲۹۶.

دانشمندان و متکلمان امامیه نیز به مقابله با غالیان پرداخته و آنان را کافر و مشرک دانسته و از آنان تبری جسته اند.

شیخ صدوق می فرماید: «اعتقاد ما در مورد غلات و مفوضه آن است که آنان کافران به خدا می باشند»<sup>(۱)</sup>.

شیخ مفید می فرماید: «غلات گروهی از متظاهران به دین اسلامند که امیرالمؤمنین و ائمه از ذریه او را به الوهیت و پیامبری نسبت داده اند. آنان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل آنان دستور داد. ائمه دیگر نیز آنان را کافر و خارج از اسلام دانسته اند»<sup>(۲)</sup>.

علامه حلی می فرماید: «برخی از غلات به الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام و دسته ای دیگر به نبوت او معتقدند. و این باورها باطل است؛ زیرا ما اثبات نمودیم که خدا جسم نیست و حلول در مورد خدا محال و اتحاد نیز باطل است. همچنین ثابت کردیم که محمدصلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است»<sup>(۳)</sup>.

حال جای بسی تعجب و تأسف است که گاهی از طرف افرادی مغرض یا ناآگاه شیعه امامیه به غلو در مورد ائمه طاهرين متهم می گردد؛ این پنداری بیش نیست؛ زیرا حقیقت غلو - چنان که قبلاً توضیح داده شد - تجاوز از حد است، همانند اعتقاد به مقام الوهیت و ربوبیت، یا نبوت و پیامبری ائمه اهل بیت علیهم السلام، ولی آنچه از شئون الوهیت و از مختصات نبوت نیست هیچ ربطی به غلو در دین ندارد، بلکه در آن مواردی که به آن ها معتقدند دلیل قانع کننده دارند و حقیقت داشته و گزاره نیست. مثلاً اعتقاد به عصمت، وصایت، رجعت، علم لدنی و ... در حق اهل بیت علیهم السلام حقیقت داشته و برای آن ادله قطعی اقامه شده؛ از همین رو این گونه اعتقادها از غلو خارج است.

اصولاً برخورداری از مقام عصمت و موهبت اعجاز و کرامت و آگاهی بر غیب، از

ص: ۳۸۲

۱- ۱۲۷۸. الاعتقادات، ص ۷۱.

۲- ۱۲۷۹. تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.

۳- ۱۲۸۰. أنوار الملکوت، ص ۲۰۲.

مقامات اولیای بزرگ الهی است و اختصاص به پیامبران و امامان نیز ندارد. قرآن کریم از عصمت حضرت مریم خبر داده، می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ }؛ (۱) «خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهان برتری بخشید.»

همچنین از کرامت یکی از یاران حضرت سلیمان خبر داده، می فرماید: { قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ }؛ (۲) «و آن کس که اندکی به علم الهی دانا بود، گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را بدین جا آورم.»

در احادیث اسلامی در بابی با عنوان «محدّث» از کسانی که دارای این مقام بوده اند یاد شده است. محدّث کسی را گویند که بدون این که دارای مقام نبوت بوده و ملک و فرشته را در خواب یا بیداری مشاهده کند، چیزی از عالم غیب به او الهام شود.

محمّد بن اسماعیل بخاری از ابوهیرره روایت کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «در میان بنی اسرائیل افرادی بودند که بدون این که دارای مقام نبوت باشند از غیب با آنان گفت و گو می شد.» (۳)

در احادیث شیعه نیز از ائمه طاهرین علیهم السلام به عنوان (محدّث) و از فاطمه زهراعلیها السلام به عنوان «محدّثه» یاد شده است؛ چنان که کلینی روایات آن را در «کافی» و علامه مجلسی در «بحارالانوار» آورده است.

### حدّ و میزان در غلّو چیست؟

همان گونه که از تعریف لغوی استفاده شد، غلّو به معنای تجاوز از حدّ به کار رفته است؛ حال بینیم حدّ و میزان چیست که تجاوز از آن غلّو است و نرسیدن به آن تقصیر. در اینجا چهار احتمال وجود دارد؛

۱ - مراد از حد و میزان، عرف باشد؛ یعنی هر چه زاید بر فهم عرف باشد غلّو است.

ص: ۳۸۳

۱- ۱۲۸۱. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۲- ۱۲۸۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۳- ۱۲۸۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹۵.

لکن این احتمال باطل بوده و انسان دین دار هرگز آن را قبول نمی کند، بلکه این میزان برای کسانی است که «لائیک» بوده و برای دین ارزشی قائل نیستند.

۲ - مراد از آن، منزلت صحابه باشد؛ به این معنا که برای صحابه منزلتی قائل شویم که برای غیر آن ها نیستیم و غلو را به میزان آن منزلت یا بالا-تر از آن حد برای غیر صحابه بدانیم. برای این میزان و حدّ نیز دلیلی نداریم، بلکه این میزان از بارزترین مصادیق مصادره به مطلوب است؛ یعنی دلیل، عین مدعا است.

۳ - مراد از حدّ و میزان، مطالبی باشد که علمای اهل سنّت از کتاب و سنّت می فهمند. که این احتمال هم بدون دلیل است؛ زیرا چه مستندی در دست است که میزان و حد، فهم طایفه ای از امت باشد.

۴ - مراد از حدّ و میزان خود کتاب و سنّت باشد که همین احتمال صحیح است و عقل و قرآن و سنّت نیز آن را تأیید می کند.

### اعتراف به حق

بزرگان اهل سنّت که اهل انصافند، چنین نظر دارند که وهابیان و متعصبان از مخالفان شیعه، متوجه اشتباه خود در مرحله شناخت انتسابی شیعه نیستند، و به همین جهت طبیعی است که بین شیعه و غالیان تفکیک نمی گذارند. اینک به عبارات برخی از این افراد اشاره می کنیم:

۱ - «انور جندی» اندیشمند سنی مصری در این باره می نویسد: «سزاوار است که یک پژوهشگر، هشیارانه بین شیعه و غالیان - کسانی که امامان شیعه، سخت به آنان تاخته اند و در مورد نیرنگ شان هشدار داده اند - جدایی افکند».<sup>(۱)</sup>

۲ - «علی عبد الواحد وافی» دیگر نویسنده مصری در این باره می نویسد: «بسیاری از نویسندگان ما بین شیعه جعفری و فرقه های دیگر شیعه خلط کرده اند».<sup>(۲)</sup>

۳ - «محمد غزالی» امام سنیان این دوران نیز تلاشی فراگیر برای تصحیح شیوه

ص: ۳۸۴

---

۱- ۱۲۸۴. الاسلام و حرکه التاريخ، ص ۴۲۱.

۲- ۱۲۸۵. بین الشیعه و اهل السنه، ص ۱۱.



مطالعاتی مخالفان متعصب شیعه انجام داده و با اقتدار تمام در برابر آنان ایستاده و برای حل مشکل کسانی که خلط بین تشیع و غلو کرده اند، زحمات فراوانی کشیده است. او در این باره می گوید: «برخی از این دروغ گویان که بین شیعه و غالیان خلط نموده اند، شایع کرده اند که شیعه پیروان علی و سنی ها پیروان محمدصلی الله علیه وآله هستند. و شیعه، علی را برای نبوت شایسته تر می داند و معتقد است که نبوت به غلط به دیگری تعلق گرفته است. این از تهمت های بسیار زشت و دروغ های پست است».<sup>(۱)</sup>

او در جایی دیگر می گوید: «برخی از این گونه افراد به دروغ و به جهت وارونه کردن حقایق، به شیعه نسبت داده اند که معتقد به نقصان آیه های قرآن است».<sup>(۲)</sup>

۴ - «عبدالحلیم جندی» یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت می نویسد: «کارهای غالیان را به شیعه نسبت دادند و با این کار تأثیری نابجا در برداشت دیگران نسبت به شیعه گذاشتند. و تهمت هایی به شیعه نسبت دادند که آنان از این تهمت ها بیزار می جویند؛ مثل این که امام، همان خدا است ...».<sup>(۳)</sup>

۵ - دکتر «طه حسین» نیز در این باره می گوید: «دشمنان شیعه همه چیز را به آنان نسبت می دهند و تنها به شنیده ها و دیده هایشان از شیعه بسنده نمی کنند بلکه بیشتر به آن ها می افزایند. و باز به این مقدار نیز اکتفا نمی کنند، بلکه همه این ها را به گردن یاران اهل بیت پیامبرعلیهم السلام می گذارند. آنان هم چون دزدان گردنه در کمین نشسته اند و تک تک گفته ها و کردار شیعیان را زیر نظر گرفته اند، و حتی بیش از آنچه شیعیان گفته یا انجام داده اند، به آنان نسبت می دهند، و شیعه را به مطالب عجیب و غریبی متهم می سازند».<sup>(۴)</sup>

۶ - دکتر «علی عبد الواحد وافی» نیز می گوید: «اختلاف بین ما سنیان و شیعیان، هر قدر هم که بزرگ جلوه کند از دایره اجتهاد مشروع خارج نخواهد بود».<sup>(۵)</sup>

ص: ۳۸۵

۱- ۱۲۸۶. رساله التقریب، شماره ۳، سال اول، شعبان ۱۴۱۴، ص ۲۵۰.

۲- ۱۲۸۷. لیس من الاسلام، محمد غزالی، ص ۴۸.

۳- ۱۲۸۸. الامام جعفر الصادق علیه السلام، ص ۲۳۵.

۴- ۱۲۸۹. علی و بنوه، ص ۲۵.

۵- ۱۲۹۰. بین الشیعه و السنه، ص ۴.

۷- «سالم بهنساوی» نیز می گوید: «قرآن موجود در میان اهل سنت، دقیقاً همان قرآن موجود در مساجد و خانه های شیعیان است».<sup>(۱)</sup>

۸- «حسن البنا» از دانشمندان و رهبران جنبش اسلامی مصر، یکی از پرشورترین کسانی است که برای تصحیح سبک مطالعات شیعه شناسی و هابیان تلاش نموده و با نظریه پردازان همسانی تشیع و غلو به سختی در افتاده و از اینان بسیار تعجب کرده که چگونه مرتکب این اشتباه شده اند، با وجود آن که کتابخانه های دنیا لبریز از گنجینه هایی است که دانشمندان شیعه از خود به یادگار گذاشته اند.

این عبارت را نیز عمر تلمسانی - شاگرد حسن البنا - از او نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

۹- نویسنده معروف سنی «عباس محمود عقاد» هم از آن هایی است که متوجه این انحراف شده تا جایی که «انیس منصور» نویسنده معروف مصری از او نقل می کند که گفته است: «اگر اجل به او مهلت دهد می خواهد پژوهشی منطقی درباره مذهب شیعه انجام دهد؛ زیرا یاوه هایی که به دروغ به شیعه نسبت می دهند چهره ای نامناسب از شیعه برای بسیاری از مردم نمایش داده است. ولی - مع الأسف - عمرش برای نوشتن این کتاب کفاف نداد».<sup>(۳)</sup>

۱۰- «محمد کرد علی» مورخ سنی نیز به سختی بر این گروه که فرقی بین شیعه و غالیان نمی گذارند تاخته، می گوید: «عقیده برخی از نویسندگان که می گویند: مذهب تشیع از بدعت های عبدالله بن سبأ است، خیال باطلی بیش نیست که از کم اندیشی آنان سرچشمه گرفته است. و هر کس موقعیت عبدالله بن سبأ را در شیعه بداند و از بیزاری آنان از او و گفتار و کردارش باخبر شود و کلمات دشمنان شیعه را که همگی از او بدگویی کرده اند دیده باشد، پی می برد که آن عقیده چقدر نادرست است».<sup>(۴)</sup>

۱۱- «عمر تلمسانی» رهبر اخوان المسلمین نیز از جمله کسانی است که از یکی دانستن تشیع و غلو بسیار تعجب می کند و اظهار می دارد که «فقه شیعی از جهت قدرت و اوج تفکر در آن، دنیای اسلام را سیراب کرده است».<sup>(۵)</sup>

ص: ۳۸۶

۱- ۱۲۹۱. السنه المفتری علیها، سالم بهنساوی، ص ۶.

۲- ۱۲۹۲. ذکریات لا مذکرات، عمر تلمسانی، ص ۲۵۰.

۳- ۱۲۹۳. لعلک تضحک، ص ۲۰۱.

۴- ۱۲۹۴. خطط الشام، محمد کرد علی، ج ۶، ص ۲۵۱.

۵- ۱۲۹۵. مجله العالم الاسلامی، شماره ۹۱.

۱۲ - «محمد ابوزهره» یکی دیگر از پیشوایان اهل سنت در عصر حاضر از این شیوه سخت هراسان گشته و تفسیر نادرست مخالفان شیعه از برخی تعبیرات کلامی این مذهب را مورد نقد قرار داده و درباره «تقیه» می گوید: «تقیه آن است که مؤمن از روی ترس از شکنجه یا به جهت دسترسی به هدف والایش که خدمت به دین خداست، برخی از عقاید خود را پوشیده بدارد. و این معنا ریشه در خود قرآن دارد ...» (۱).

او در پاسخ وهابیان که عقیده شیعیان را درباره امام با عقیده غالیان یکی دانسته اند، می نویسد: «امامیه، مقام امام را به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله نمی رساند» (۲).

۱۳ - استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمانند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می رسد و من بر مقدار زیادی از آن ها اطلاع پیدا نمودم» (۳).

۱۴ - شیخ محمد ابوزهره نیز می نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه ای است اسلامی، ... هر چه می گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می کنند. آنان با همسایگان خود از سنتی ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند» (۴).

۱۵ - استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالح مان گفته اند می گویم و آن این که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حق برادری داریم» (۵).

۱۶ - استاد عبدالفتاح عبدالمقصود نیز می گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که آینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید

ص: ۳۸۷

---

۱- ۱۲۹۶. الامام صادق علیه السلام، محمد ابوزهره، ص ۲۲.

۲- ۱۲۹۷. همان، ص ۱۵۱.

۳- ۱۲۹۸. تاریخ التشریح الاسلامی.

۴- ۱۲۹۹. تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص ۳۹.

۵- ۱۳۰۰. مجله رساله الثقلین، شماره ۲، سال اول ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۲۵۲.

از خلال عقاید و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان های دفاع از عقیده اسلامی داشته است»<sup>(۱)</sup>.

۱۷ - دکتر حامد حنفی داوود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید: «از اینجا می توانم برای خواننده متدبّر آشکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبدالله بن سبأ و دیگر شخصیت های خیالی در تاریخ نیست، بلکه تشیع در روش علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد، به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد»<sup>(۲)</sup>.

او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبدالله بن سبأ زده می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلامی می گذرد و ما شاهد صدور فتواهایی از جانب علما بر ضدّ شیعه هستیم، فتاوایی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن میرا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (متوفای ۱۴۸ ه.ق) - پرچم دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (متوفای ۱۵۰ ه.ق) و ابی عبدالله مالک بن انس (متوفای ۱۷۹ ه.ق) و در همین جهت است که ابوحنیفه می گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک

ص: ۳۸۸

۱- ۱۳۰۱. فی سیبیل الوحده الاسلامیه.

۲- ۱۳۰۲. نظرات فی الکتب الخالده، ص ۳۳.

می شد. مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره ها برده بود. و مالک بن انس می گوید: من کسی را فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم». (۱)

۱۸ - استاد ابو الوفاء غنیمی تفتازانی، مدرّس فلسفه اسلامی در دانشگاه الأزهر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضدّ شیعه شده اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آن ها متهم می نمایند. از جمله عواملی که منجر به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب های دشمنان شیعه مراجعه نموده اند». (۲)

### عوامل پیدایش نظریه همسانی تشیع و غلو

درباره علل و عوامل پیدایش و گسترش نظریه همسانی تشیع و غلو به سه جهت می توان اشاره کرد:

۱ - جهل به معنای غلو

۲ - عدم شناخت مفهوم تشیع

۳ - عدم آگاهی از موضع گیری امامیه نسبت به غلو و غالیان

«غلو» امری است که همه مذاهب اسلامی با آن به مخالفت پرداخته اند؛ زیرا قرآن و سنّت شدیداً با آن به مقابله و مبارزه برخاسته است، ولی مشکل اساسی در جامعه اهل سنّت؛ خصوصاً وهابیان، عدم درک صحیح از مفهوم و حدود و قیود غلو است.

از زمانی که وهابیت پا گرفت تا به امروزه، این فرقه تعریفی عجیب و غریب را از مفهوم «غلو» رواج داده اند. تعریفی که سرانجام جز متهم نمودن دیگر مذاهب اسلامی را در پیش ندارد.

دانشمند معاصر اهل سنّت «یوسف قرضاوی» این حالت تأسف بار را که از کینه ها و عقده های چرکین وهابیان سرچشمه گرفته، چنین به تصویر می کشد:

ص: ۳۸۹

۱- ۱۳۰۳. عبد الله بن سبأ، عسکری، ج ۱، ص ۱۳.

۲- ۱۳۰۴. مع رجال الفکر فی القاهرة، ص ۴۰.

«وارونه جلوه دادن شعائر اسلامی و در هم شکستن نمادهای دینی و تخریب ارزش ها، آرزوی برخی از مسلمانان شده است. سال گذشته که از کشور عربستان دیداری داشتم، امری دهشت بار و تأسف آمیز را مشاهده کردم. مجموعه ای از کتاب ها منتشر شده بود که دانشمندان و بزرگان را هدف تیرهای اتهام و شماتت خود قرار می داد. کتاب هایی که به توسط برخی از هواداران سلفیه نوشته شده بود. آنان هیچ دانشمند پیشین و معاصر را از تهمت و افترا و مذمت و بدگویی بی بهره نگذاشته اند. هر کسی را به گونه ای زیر سؤال برده و در این جهت بین مرده و زنده فرقی نگذاشته اند.» (۱)

«محمد غزالی» پیشوای سنیان معاصر، فهم وهابیان را از دین فهمی غریب و نامأنوس دانسته و آن را خطرناک ترین دشمن اسلام می شمارد. او می گوید: «رشد اسلام گرایی از چند سو تهدید می شود که خطرناک ترین آن ها، نوعی تفکر مذهبی در لباس بنیادگرایی تندرو است که حتی سلفیان راستین نیز از آن بیزارند.» (۲)

### اعتقاد ما درباره اولیای الهی

ما معتقدیم که اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بنده خدایند که مالک هیچ ضرر و نفع و موت و حیات و نشور به جز با اذن خدا نیستند.

خداوند متعال می فرماید: {قُلْ لَا أَمَلُ لَكُمْ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ...}؛ (۳) «بگو: من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد ...»

ولی آنان در عین این که از جنس بشرند، دارای امتیازاتی هستند که دیگران در آن ها شریک نمی باشند. لذا در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنِّي لست كهيتكم إِنِّي أبيت عند ربِّي يطعمني و يسقيني»؛ (۴) «من همانند هیئت شما نیستم، همانا من نزد پروردگارم بیتوته می کنم در حالی که او مرا اطعام داده و سیراب می کند.»

ص: ۳۹۰

۱- ۱۳۰۵. الشيخ الغزالي كما عرفته رحله نصف قرن، قرضاوی، ص ۲۶۳.

۲- ۱۳۰۶. هموم داعیه، محمد غزالی، ص ۱۵۲؛ سرّ تأخر العرب، محمد غزالی، ص ۵۲.

۳- ۱۳۰۷. سوره اعراف / آیه ۱۸۸.

۴- ۱۳۰۸. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۴۲؛ صحیح احمد، ج ۳، ص ۸.

ملاحظه این که اولیای الهی و در رأس آن ها پیامبران، در تمام امور همانند سایر افراد بشرند، دیدگاه مشرکان عصر جاهلیت بوده است و در قرآن کریم شواهد بسیاری بر آن وجود دارد.

خداوند سبحان درباره قوم نوح می فرماید: {فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا}؛ (۱) «اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم.»

و درباره قوم موسی و هارون علیهما السلام می فرماید: {فَقَالُوا أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِبْدُونَ}؛ (۲) «آن ها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم؟ در حالی که قوم آن ها بردگان ما هستند.»

قوم ثمود به پیامبر خود عرض کردند: {مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأَبِئِ بِإِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ}؛ (۳) «تو فقط بشری همچون مایی، اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور.»

اصحاب ایکه به حضرت شعیب علیه السلام عرض کردند: {إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَخَّرِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ}؛ (۴) «تو فقط از افسون شدگانی. تو بشری همچون مایی و تنها گمانی که درباره تو داریم این است که از دروغگویانی.»

مشرکان عصر جاهلیت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله عرض کردند: {مَا لِي هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ}؛ (۵) «چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟»

و لذا در حدیث صحیح آمده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «تنام عینی ولا ینام قلبی»؛ (۶) چشمم می خوابد ولی قلبم بیدار است.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «إِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وِرَاءِ ظَهْرِي كَمَا أَرَاكُمْ مِنْ أَمَامِي»؛ (۷) «من شما را از پشت سرم مشاهده می کنم همان گونه که از جلو می بینم.»

و نیز در حدیث صحیح آمده است: «أوتيت مفاتيح خزائن الأرض»؛ (۸) «به من کلیدهای خزینه های زمین داده شده است.»

ص: ۳۹۱

۱- ۱۳۰۹. سوره هود، آیه ۲۷.

۲- ۱۳۱۰. سوره مؤمنون، آیه ۴۷.

۳- ۱۳۱۱. سوره شعراء، آیه ۱۵۴.

۴- ۱۳۱۲. سوره شعراء، آیه ۱۸۵ - ۱۸۶.

۵- ۱۳۱۳. سوره فرقان، آیه ۷.

۶- ۱۳۱۴. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۸.

۷-۱۳۱۵. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۸.

۸-۱۳۱۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۴.



رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و دیگر اولیای الهی گرچه از دار دنیا رحلت کرده اند ولی دارای حیات برزخی می باشند، همان گونه که در جای خود به آن پرداخته ایم.

## امور مشترک بین خالق و مخلوق

### امور مشترک بین خالق و مخلوق

اگر خالق و مخلوق در اموری با یکدیگر مشترک باشند، این امر با تنزیه باری تعالی منافاتی ندارد، در صورتی که بازگشت این امور بالإصالة به خداوند متعال باشد، ولی وهابیان انتساب آن امور را به مخلوق، شرک به خدا می دانند. و این جهل محض از آنان است؛ زیرا خداوند سبحان به هر کس که بخواهد و آن گونه که اراده کند تفضّل کرده و او را تکریم نماید و مقام او را از دیگر افراد بشر بالا می برد، در عین این که مقام بشریت او محفوظ است؛ زیرا آن مقام و منزلت و کمال، اکتسابی بوده و به اذن و فضل و اراده خداوند است نه به قوت و تدبیر و امر مخلوق، گرچه پیامبر صلی الله علیه وآله باشد. چه بسیار کمالاتی که مطابق نصوص، حقّ خداوند متعال است ولی خداوند آن ها را به اولیای خود و در رأس آن ها رسول گرامی اسلام مرحمت فرموده است که از آن جمله عبارت است از:

#### ۱ - شفاعت

خداوند سبحان در عین این که می فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾؛ (۱) «بگو: تمام شفاعت از آن خداست.» ولی در حقّ دیگران نیز به اذن و اراده خود ثابت کرده است؛ آنجا که می فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ (۲) «کیست که در نزد خدا جز به فرمان او شفاعت کند؟»

و از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «او تیت الشفاعه»؛ (۳) «به من شفاعت داده شده است.» و نیز فرمود: «أنا أوّل شافع ومشفّع»؛ (۴) «همانا من اولین شفاعت کننده و شفاعت شده هستم.»

ص: ۳۹۲

۱- ۱۳۱۷. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲- ۱۳۱۸. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳- ۱۳۱۹. قرطبی، ج ۱۰، ص ۴۹؛ مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۴۴۲.

۴- ۱۳۲۰. سنن دارمی، ج ۱، ص ۲۶.

خداوند متعال در عین این که می فرماید: {قُلْ لَمَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؛ (۱)} «بگو: کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا.» ولی در جای دیگر تصریح می کند که پیامبرش را از علم غیب مطلع ساخته است؛ آنجا که می فرماید: {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَرَادَ مِنْ رِسُولٍ؛ (۲)} «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولانی که آنان را برگزیده.»

### ۳ - هدایت

خداوند سبحان در عین این که می فرماید: {إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ؛ (۳)} «تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند.» ولی در جایی دیگر خطاب به پیامبرش می فرماید: {وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ (۴)} «و تو مسلماً به سوی راه راست هدایت می کنی.»

### ۴ - رأفت و رحمت

خداوند سبحان درباره خود می فرماید: {إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ؛ (۵)} «او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.» ولی در عین حال درباره پیامبرش نیز می فرماید: {بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ؛ (۶)} «او نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است.»

### تعظیم اولیای الهی

وهایان بین تعظیم و عبادت، فرق نگذاشته و بین آن دو خلط کرده اند و گمان نموده اند که هر نوع از انواع تعظیم، عبادت کسی است که تعظیم می گردد. آنان گمان کرده اند که ایستادن در مقابل ولی خدا و بوسیدن دست او، تعظیم پیامبر و اولیای الهی، اطلاق «مولی و سید» بر آنان و ایستادن در مقابل آنان با ادب و وقار و خضوع،

ص: ۳۹۳

۱- ۱۳۲۱. سوره نمل، آیه ۶۵.

۲- ۱۳۲۲. سوره جن، آیه ۲۶ - ۲۷.

۳- ۱۳۲۳. سوره قصص، آیه ۵۶.

۴- ۱۳۲۴. سوره شوری، آیه ۵۲.

۵- ۱۳۲۵. سوره توبه، آیه ۱۱۷.

۶- ۱۳۲۶. سوره توبه، آیه ۱۲۸.

غلوئی است که منجر به عبادت غیر خداوند خواهد شد، در حالی که این چنین نیست؛ زیرا مطابق آیات قرآنی حضرت آدم علیه السلام مسجود ملائکه قرار گرفت، آنجا که می فرماید: {وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ}؛ (۱) «و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس ...»

و نیز می فرماید: {فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ}؛ (۲) «همه فرشتگان بدون استثنا سجده کردند.»

و نیز در حق حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: {وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا}؛ (۳) «و پدر و مادر خود را بر تخت نشانند و همگی به خاطر او به سجده افتادند.»

و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: {إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ ...}؛ (۴) «به یقین ما تو را گواه (به اعمال آن ها) و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا (شما مردم) به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید ...»

و نیز می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ}؛ (۵) «ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید.»

و نیز می فرماید: {لَمَّا تَجَعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا}؛ (۶) «صدا کردن پیامبر را در میان خود مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید.»

طبرانی و ابن حبان در صحیح خود از اسامه بن شریک نقل کرده که گفت: «كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرَ مَا يَتَكَلَّمُ مِمَّا مَتَكَلَّمُ ...»؛ (۷) «ما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم گویا که بر سرهای ما پرنده ای نشسته است؛ هیچ کدام از ما سخن نمی گفت ...»

ص: ۳۹۴

- ۱- ۱۳۲۷. سوره بقره، آیه ۳۴.
- ۲- ۱۳۲۸. سوره حجر، آیه ۳۰.
- ۳- ۱۳۲۹. سوره یوسف / آیه ۱۰۰.
- ۴- ۱۳۳۰. سوره فتح، آیه ۸ - ۹.
- ۵- ۱۳۳۱. سوره حجرات، آیه ۱.
- ۶- ۱۳۳۲. سوره نور، آیه ۶۳.
- ۷- ۱۳۳۳. مستدرک، ج ۴، ص ۴۰۰.

حاصل این که دو امر مهم است که انسان باید در نظر داشته باشد: یکی وجوب تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله و بالا بردن رتبه او بر دیگر خلایق و دیگری اعتقاد به ربوبیت و الوهیت خداوند و این که او تنها و مستقل در این دو امر است. و لذا اگر کسی در حقّ ولیّ خداوند سبحان تعظیم کرد، و یا حتی مبالغه در آن نمود ولی او را متصف به صفات خداوند نکرد به حقّ رفته و نمی توان او را متصف به کفر و شرک نمود؛ خصوصاً آن که مجاز عقلی و استعاره و کنایه و تشبیه در کلمات بزرگان حتی در قرآن و حدیث نیز به کار گرفته شده است.

ص: ۳۹۵







یکی دیگر از موارد اختلاف بین وهابیان و سایر مسلمین، توسل به اولیای الهی یا به تعبیری، وسیله قرار دادن آنان نزد خداوند متعال است. وهابیان آن را جایز نمی دانند، اما عموم مسلمین نه تنها آن را جایز می شمارند، بلکه در طول تاریخ به آن عمل کرده اند. توسل انواع و اقسامی دارد که نزد عموم مسلمین برخی از آن ها صحیح و بعضی باطل و دسته ای دیگر مورد اختلاف هست؛ به همین دلیل هر کدام را با حکم آن ها بیان می نمایم.

### تعریف توسل

### توسل در لغت

خلیل بن احمد می گوید: «توسل از "وسلت الی ربی وسیله" است؛ یعنی انجام دادم عملی را تا به سبب آن به سوی خدا نزدیک شوم...» (۱).

ابن منظور افریقی می نویسد: «وسيله چیزی است که انسان به سبب آن به مقصود خود رهنمون می شود» (۲).

### توسل در اصطلاح

مقصود از توسل آن است که بنده چیزی یا شخصی را نزد خداوند واسطه قرار دهد تا او وسیله قریبش به خدا گردد. (۳)

### فتوا های وهابیان

۱ - شیخ عبدالعزیز بن باز مفتی سابق حجاز می گوید: «توسل به جاه، و برکت یا حق کسی بدعت است، ولی شرک نیست؛ از همین رو هر گاه کسی بگوید: «اللهم إني»

ص: ۳۹۹

۱- ۱۳۳۴. ترتیب العین، ماده «وسل».

۲- ۱۳۳۵. لسان العرب، ماده «وسل».

۳- ۱۳۳۶. ر.ک: تفسیر روح المعانی، آلوسی، ج ۶، ص ۱۲۴ - ۱۲۸.



أَسْأَلُكَ بِجَاهِ أَنْبِيَائِكَ أَوْ بِجَاهِ وَلِيِّكَ فَلَانَ أَوْ بِعَبْدِكَ فَلَانَ أَوْ بِحَقِّ فَلَانَ أَوْ بِرُكْحَةِ فَلَانَ» جایز نیست، بلکه بدعت و شرک آلود است. (۱)

۲ - شیخ صالح بن فوزان می گوید: «هر کس به خالق و رازق بودن خداوند ایمان آورد، ولی در عبادت واسطه هایی بین خود و خداوند قرار دهد، در دین خدا بدعت گذارده است ... و اگر به وسائط متوسل شود (به جهت جاه و مقام آنان) بدون آن که آنان را عبادت کند، این بدعت حرام و وسیله ای از وسایل شرک است ...» (۲)

۳ - گروه فتاوی و هابیان، در جواب سؤالی از توسل می گویند: «توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او (از انبیا و صالحان) جایز نیست. همچنین توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او حرام است؛ زیرا این عمل بدعت است و از پیامبر صلی الله علیه و آله یا صحابه حکمی در این مورد نرسیده است ...» (۳)

۴ - ناصرالدین البانی می گوید: «من معتقدم: کسانی که به اولیا و صالحان و ... توسل می کنند از راه حق گمراهند ...» (۴)

### فلسفه توسل

توسل، وسیله و واسطه قرار دادن چیزی بین خود و مطلوب است. وسیله بر دو قسم است: گاهی از امور مادی است؛ مثل آب و غذا که وسیله رفع تشنگی و گرسنگی است. و زمانی نیز از امور معنوی است؛ مثل گناه کاری که خدا را به مقام و جاه یا حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله قسم می دهد تا از گناهِش بگذرد. در هر دو صورت وسیله لازم است؛ زیرا خداوند متعال جهان آفرینش را به بهترین صورت آفریده است؛ آنجا که می فرماید: {الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ} (۵) «آن خدایی که همه چیز را به بهترین صورت آفریده است.»

ص: ۴۰۰

۱- ۱۳۳۷. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، شیخ بن باز، ج ۴، ص ۳۱۱.

۲- ۱۳۳۸. المنتقی من فتاوی الشیخ بن فوزان، ج ۲، ص ۵۴.

۳- ۱۳۳۹. البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۴- ۱۳۴۰. فتاوی الالبانی، ص ۴۳۲.

۵- ۱۳۴۱. سوره سجده، آیه ۷.

جهان براساس نظام علت و معلولی و اسباب و مسببات، برای هدایت و رشد و تکامل انسان ها آفریده شده است و نیازمندی های طبیعی بشر با عوامل و اسباب عادی برآورده می گردد. فیوضات معنوی خداوند، همچون هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظامی خاص بر انسان ها نازل می شود و اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته که امور از طریق اسباب خاص و علل معین به انسان ها برسد. بنابراین، همان گونه که در عالم ماده نمی توان پرسید: چرا خداوند متعال زمین را با خورشید نورانی کرده و خود بی واسطه به چنین کاری دست نزده است؟ در عالم معنا نیز نمی توان گفت: چرا خداوند مغفرت خویش را به واسطه اولیای الهی، شامل حال بندگان می کند؟

شهید مطهری رحمه الله می فرماید: «فعل خدا، دارای نظام است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش اعتنا نداشته باشد گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال، گناه کاران را ارشاد فرموده است که در خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان طلب مغفرت کند. قرآن کریم می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَّهَهُ اللَّهُ تَوَابًا رَحِيمًا }؛ (۱) «اگر ایشان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت می کرد، خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.» (۲)

از همین رو می بینیم که در قرآن و سنت تأکید فراوانی بر وسیله و توسل شده است. خداوند متعال می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... }؛ (۳) «ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و برای رسیدن به او وسیله طلب نمایید.»

## توسل از دیدگاه قرآن

یکی از باب های عبادت خداوند متعال، در کنار نماز و روزه و دعا و ذکر و ... توسل

ص: ۴۰۱

۱- ۱۳۴۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲- ۱۳۴۳. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶۴.

۳- ۱۳۴۴. سوره مائده، آیه ۳۵.

به سوی او با وسیله قرار دادن اولیا و مقربین است، توسل به سوی خدا به واسطه مقربین یک نوع نزدیکی و قرب به خدا به حساب می آید؛ زیرا شخص متوسل زمام قلب خود را به سوی وجه خدا معطوف می دارد.

خداوند متعال در آیه تغییر قبله می فرماید: { قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ } (۱) «نگاه های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان [برای تعیین قبله نهایی] می بینیم. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به مسجد الحرام کن. و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید. و کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده شده، به خوبی می دانند این فرمان حقیقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده [و در کتاب های خود خوانده اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله، نماز می خواند]. و خداوند از اعمال آن ها [در مخفی داشتن این آیات] غافل نیست.»

خداوند سبحان در این آیه دستور داده تا همه نمازگزاران هنگام نماز رو به قبله قرار گیرند. در نتیجه خداوند قبله را وسیله ای برای توجه به خودش قرار داده است.

در آیه دیگر می خوانیم: { وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مِنَ اتَّقَى وَأُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا } (۲) «کار نیک، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید، بلکه نیکویی این است که پرهیزکار باشید، و از در خانه ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید تا رستگار گردید.»

در این آیه خداوند دستور می دهد که انسان ها از درب خانه ها وارد شوند که این اشاره به وسیله و اسباب دارد، و لازم است که هر کاری را از راهش انجام دهیم.

قبله، معبود انسان نیست بلکه چیزی است که انسان به واسطه توجه به آن در حقیقت به خدا توجه پیدا می کند. از این جهت است که خداوند سبحان آدم را قبله ملائکه قرار داد و دستور داد تا بر او سجده کنند، ولی این سجده در حقیقت سجده برای خدا است.

ص: ۴۰۲

۱- ۱۳۴۵. سوره بقره، آیه ۱۴۴.

۲- ۱۳۴۶. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

و لذا فرمود: { وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ... }؛ (۱) «و [یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید.»

و نیز بیوت حضرت موسی کلیم الله قبله برای بنی اسرائیل در نمازهایشان برای خدا قرار گرفته است، آنجا که در قرآن می خوانیم: { وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكَ بِمِصْرَ بَيْوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبَلَهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ }؛ (۲) «و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود خانه هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید و خانه هایتان را مقابل یکدیگر [و متمرکز] قرار دهید و نماز را برپا دارید، و به مؤمنان بشارت ده [که سرانجام پیروز می شوند].»

و به همین جهت است که یوسف به پدرش گفت: { يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ }؛ (۳) «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می کنند.»

و نیز هنگامی که یعقوب و برادران یوسف وارد شدند همگی بر او سجده کردند، آنجا که قرآن در این باره می گوید: { فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ \* وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا }؛ (۴) «و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت، و گفت: همگی داخل مصر شوید، که ان شاء الله در امن و امان خواهید بود. و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند، و گفت: ای پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم، پروردگرم آن را حق قرار داد.»

نقل این مطالب در قرآن تنها قصه گویی نیست بلکه درس ها و پیام هایی برای ما دارد. لذا قرآن کریم در آخر قصه حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: { لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ }؛ (۵) «در سرگذشت آن ها درس عبرتی برای صاحبان

ص: ۴۰۳

۱- ۱۳۴۷. سوره بقره، آیه ۳۴.

۲- ۱۳۴۸. سوره یونس، آیه ۸۷.

۳- ۱۳۴۹. سوره یوسف، آیه ۴.

۴- ۱۳۵۰. سوره یوسف، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

۵- ۱۳۵۱. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

اندیشه بود. این ها داستان دروغین نبود، [بلکه وحی آسمانی است، و] هماهنگ است با آنچه پیش روی او [از کتب آسمانی پیشین] قرار دارد، و شرح هر چیزی [که مایه سعادت انسان است] و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می آورند.»

و نیز در آیه ای دیگر می خوانیم: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ }؛ (۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید، و وسیله ای برای تقرب به او بجویید، و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.»

و نیز می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۲) «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاشتند] به نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.»

در این آیه، خداوند وسیله را معین کرده که همان استغفار و توبه و بازگشت به پیامبر صلی الله علیه و آله و استغفار آن حضرت و شفیع قرار گرفتن او بین گنهکار و خدا است.

خداوند متعال در قرآن کریم شأن حضرت مسیح علیه السلام را بالا برده و او را وجیه و آبرومند معرفی کرده است، آنجا که می فرماید: { ... اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ }؛ (۳) «نامش مسیح، عیسی پسر مریم است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، دارای آبرو خواهد بود، و از مقربان [الهی] است.»

و نیز در شأن حضرت موسی می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا }؛ (۴) «ای کسانی که ایمان آورده اید! همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند، و خداوند او را از آنچه در حق او گفتند مبرا ساخت، و او نزد خداوند آبرومند [و گرانقدر] بود.»

«وجیه» یعنی شخص دارای آبرو و قرب که به واسطه او انسان به دیگری توجه پیدا کرده و به او متوسل می شود و لذا در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به شخصی

ص: ۴۰۴

۱- ۱۳۵۲. سوره مائده، آیه ۳۵.

۲- ۱۳۵۳. سوره نساء، آیه ۶۴.

۳- ۱۳۵۴. سوره آل عمران، آیه ۴۵.

۴- ۱۳۵۵. سوره احزاب، آیه ۶۹.

اعرابی چنین تعلیم داد که بگو: «یا محمّد! اِنِّی توجّهت بک إلی الله...»؛ (۱) «ای محمّد! همانا من برای رسیدن به خدا به تو توجّه می کنم.»

و نیز در روایت عثمان بن حنیف آمده که مردی کور نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: از خدا بخواه تا مرا عافیت دهد. حضرت فرمود: اگر بخواهی صبر کنی برای تو بهتر است. و اگر خواستی برای تو دعا می کنم. آن مرد عرض کرد: برای بینایی من دعا کن. حضرت او را دستور داد تا وضو گرفته و این دعا را بخواند: «اللّهُمَّ اِنِّی اَسْأَلُکَ وَ اَتُوجّه اِلَیْکَ بِنَبِیْکَ مُحَمَّدِ نَبِیِّ الرَّحْمَه، یا مُحَمَّد! اِنِّی توجّهت بک إلی رَبِّی فی حاجتی لِقَضِیْهَا، اللّهُمَّ شَفِّعْهُ فِی»؛ (۲) «بار خدایا! همانا من از تو می خواهم و به وسیله پیامبرت محمّد، پیامبر رحمت به سوی تو توجّه پیدا می کنم. ای محمّد! همانا من به سبب تو به پروردگارم در حاجتم متوجه شدم تا آن را برآورد. بار خدایا! او را در حق من شفیع گردان.»

### عالم مظهر خداست

فعل و خلقت خدا، وجه و آیه و نشانه او است. آنچه در شرق و غرب عالم آفریده شده و به تعبیری جامع تر آنچه در عالم وجود است همگی آیات و نشانه هایی است که می تواند متدبّر در آن ها را به سوی خدا سوق دهد و لذا آن ها به یک معنا وجه خدایند. قبله که در مقابل انسان در حال نماز قرار می گیرد رمزی از وجه خدا بودن است، به این معنا که گویا ما تمام روی خود را به طرف قبله قرار داده و او را وجه الهی فرض کرده ایم.

آیات و وجه های خدا مختلف است و برخی از آن ها تام است؛ یعنی مظهر صفات و اسمای تامه الهی است. و لذا خداوند متعال درباره حضرت عیسی علیه السلام فرمود: { ... وَ جِیْهًا فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَه وَ مِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ وَ نِیز در مورد حضرت موسی علیه السلام فرمود: { وَ کَانَ عِنْدَ اللّهِ وَ جِیْهًا }.

ص: ۴۰۵

۱- ۱۳۵۶. سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب ۱۱۸.

۲- ۱۳۵۷. سنن ترمذی، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹، ح ۳۵۷۸؛ سنن ابن ماجه، کتاب اقامه الصلاه، باب ۱۸۹، ح ۱۳۸۵.

توجه به اشرف مخلوقات خداوند، در حقیقت روی کردن به طرف وجه کریم خدا است، لذا در دعای ندبه می خوانیم: «أین وجه الله العذی الیه یتوجه الأولیاء»؛ «کجاست وجه خدا که اولیای الهی تنها به سوی او توجه می کنند.» و نیز در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «من أراد الله بدأ بکم ومن وحده قبل عنکم ومن قصده توجه بکم»؛ «هر کس خدا را بخواهد به شما شروع خواهد کرد و هر کس به توحید رسیده از شما پذیرفته است، و هر کس خدا را قصد کرده به شما توجه پیدا کرده است.»

## ولی کامل، وجه خدا

خداوند سبحان می فرماید: { کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَاَن \* وَیَتَقَى وَجْهَ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ؛ (۱) } «هر کس بر روی آن [زمین است فنا پذیرد و باقی می ماند وجه پروردگارت که آن وجه دارای صفت جلال و جمال است.»

به اتفاق مفسرین کلمه «ذو» صفت برای «وجه» است؛ یعنی وجه پروردگار تو که آن وجه صاحب جلال و اکرام است، باقی می ماند. و چون می دانیم که وجه هر چیزی عبارت است از آنچه که مواجهه بدان حاصل می شود، بنابراین وجه هر چیز مظهر آن است، و مظاهر، همان اسمای خدا هستند که مواجهه خدا با تمام مخلوقات به وسیله آن ها انجام می گیرد، و نتیجه آن این می شود که تمام موجودات فنا و زوال پذیرند مگر اسماء جلالیه و جمالیه خداوند. و در نتیجه معلوم می شود که سالکان راه خدا که به فیض جهاد اکبر نایل شده اند؛ عبارتند از اسماء جلالیه و جمالیه حضرت پروردگار متعال. و این اسماء در خارج جز اولیای الهی کسان دیگری نیستند.

لذا در صحیح بخاری می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من رأی فقد رأى الحق»؛ (۲) «هر کس مرا ببیند خداوند را مشاهده کرده است.»

## تأثیر دعای پیامبر صلی الله علیه و آله

از آیات قرآن استفاده می شود که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در برآورده شدن حاجات، تأثیر

ص: ۴۰۶

۱- ۱۳۵۸]. سوره رحمن، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲- ۱۳۵۹. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۷۲، کتاب التعبير.

به سزایی دارد و از آنجا که حیات برزخی را در جای خود به اثبات رساندیم، لذا فرقی بین درخواست از ولی زنده یا مرده نمی‌کند، انسان می‌تواند بلکه باید برای قضای حاجاتش به سراغ وسائط برود. ولی نکته مهم این است که وقتی نزد آنان آمد، باید با اعتقاد به واسطه بودن آنان باشد نه این که با دید استقلالی به آن‌ها بنگرد.

خداوند سبحان از قول برادران یوسف علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ (۱)﴾ گفتند: ای پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. پدر فرمود: به زودی از پروردگام برای شما استغفار خواهم کرد؛ زیرا او بخشنده مهربان است.»

و نیز در مورد قصه فرعون با حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ؛ (۲)﴾ «و هنگامی که بلا بر آن‌ها مسلط شد، گفتند: ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده، رفتار کند ...»

و در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَّدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛ (۳)﴾ «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت می‌نمودند، و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

## انواع توسل

توسل و وسیله قراردادن برای رسیدن به خداوند و حوایج، خود بر چند نوع است:

۱ - برخی از آن‌ها به اتفاق مسلمانان جایز است؛

۲ - دسته‌ای به اتفاق مسلمانان جایز نیست؛

۳ - گروهی دیگر مورد اختلاف بین وهابیان و مسلمانان است.

ص: ۴۰۷

---

۱- ۱۳۶۰. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

۲- ۱۳۶۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۴.

۳- ۱۳۶۲. سوره نساء، آیه ۶۴.



## ۱ - توسل به خدا، به ذات و اسماء و صفاتش

خداوند متعال می فرماید: { وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ... }؛ (۱) «و برای خدا است اسم های پسندیده، پس او را به آن ها بخوانید.»

ترمذی به سند خود از بریده نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که مردی خداوند را به ذات، صفات و اسمایش قسم می دهد و می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَه كُفُوًا أَحَدٌ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو خدا را به اسم اعظم اش خواندی، اسمی که اگر به آن خوانده شود اجابت می کند و اگر به آن سؤال شود عطا می کند.» (۲)

شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «... توسل باید به اسمای خدا، صفات و توحید او باشد؛ همان گونه که در حدیث صحیح وارد شده است...» (۳)

## ۲ - توسل به طاعت و ایمان

توسل همراه عمل صالح از بهترین وسائط نزد خداوند متعال و از موارد اتفاق بین مسلمین است.

آلوسی در ذیل آیه شریفه: { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ ... } می گوید: «خداوند امر به ادای طاعات نموده است.» (۴)

حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل ساختن خانه خدا را عملی برای تقرب به خداوند متعال قرار داده بودند. خداوند در این باره می فرماید: { وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ (۵) «و [نیز یاد آورید] هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه [کعبه] را بالا می بردند و [می گفتند] پروردگارا! از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی.» آن گاه از خداوند حاجتشان را طلبیده

ص: ۴۰۸

۱- ۱۳۶۳. سوره اعراف، آیه ۸۰.

۲- ۱۳۶۴. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۱۵، ح ۳۴۷۵.

۳- ۱۳۶۵. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۴، ص ۳۱۱.

۴- ۱۳۶۶. روح المعانی، ج ۶، ص ۱۲۴.

۵- ۱۳۶۷. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

و عرض می کنند: { رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ }؛ (۱) «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمات باشد [به وجود آور] و طرز عبادت ما را به ما نشان بده و توبه ما را بپذیر که تو توبه پذیر و مهربانی.»

شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «هم چنین یکی از اقسام توسل جایز، توسل به اعمال صالح است؛ در روایت آمده است: گروهی در غاری محبوس شدند و هر کدام با وسیله قرار دادن اعمال صالح خود، از خداوند خواستند که آنان را نجات دهد: یکی خدا را به نیکی به پدر و مادر قسم داد. دیگری، به عفت از زنا سوگند داد. آن یکی به ادای امانت یاد کرد؛ در این هنگام خداوند همه آنان را نجات داد.» (۲)

مصطفی محمود در ذیل آیه: { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ } می گوید: «وسیله هر انسانی عملش است و بهترین عمل، متابعت کردن از رسول و الگو قرار دادن او در تمام اعمال است ...» (۳)

### ۳ - توسل به قرآن کریم

احمد بن حنبل از عمران بن حصین نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قرآن بخوانید و با آن از خداوند سؤال و درخواست کنید ...» (۴)

### ۴ - توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت

توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت؛ یعنی این که مردم در روز قیامت حضرت را وسیله قرار داده و از او بخواهند تا نزد خداوند از آنان شفاعت کند. بخاری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: «مؤمنان در روز قیامت دور هم جمع می شوند، و می گویند: چه خوب است اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ما را شفاعت کند ... آن گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و از وی طلب حاجت می کنند، آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز از آنان شفاعت می کند.»

ص: ۴۰۹

۱- ۱۳۶۸. سوره بقره، آیه ۱۲۸.

۲- ۱۳۶۹. سنن ترمذی، حدیث ۳۴۷۵؛ مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۴، ص ۳۱۱.

۳- ۱۳۷۰. من اسرار القرآن، مصطفی محمود، ص ۷۶ و ۷۷.

۴- ۱۳۷۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۵.

شورای فتوای وهابیان می گویند: «... روز قیامت مؤمنان به ترتیب به حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پناه می آورند و همگی عذر می خواهند. حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: به نزد محمد صلی الله علیه و آله روید؛ زیرا او بنده ای است که خداوند گناهان گذشته و آینده او را آمرزیده، از او بخواهید تا شما را شفاعت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به سجده افتاده و برای آنان از درگاه الهی طلب مغفرت و غفران می کند...» (۱).

## ۵ - توسل به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات

توسل، گاهی با وسیله قرار دادن خود شخص است، زمانی با اثرش و هنگامی نیز به مکانی است که آن شخص بزرگوار را در خود جای داده است.

احمد بن حنبل و دیگران نقل می کنند: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که وضو می گرفت، مردم به جهت تبرک به آب وضوی حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک بود که خود را به هلاکت اندازند. (۲)

## ۶ - توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حال حیات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این دلیل که شخصیتی عظیم و جلیل القدر است، دعایش رد نمی شود، لذا می توان برای رسیدن به خواسته خود از خدا به دعای او توسل جست.

برادران حضرت یوسف علیه السلام بعد از آن که به خطا و اشتباه و گناهشان پی برده و پشیمان گشتند، از پدرشان خواستند تا برای آنان دعا کند. خداوند در این زمینه می فرماید: { قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ } (۳) «گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم...» همچنین در مذمت منافقان می فرماید: { وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسِهِمْ وَرَأَيْتُهُمْ يُصَدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ } (۴) «هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهایشان را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می دهند و آن ها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند.»

ص: ۴۱۰

۱- ۱۳۷۲. البدع و المحدثات و ما لا اصل له، ص ۲۶۵ و ۲۶۶؛ صحیح بخاری، ح ۷۴۴۰؛ صحیح مسلم، ح ۱۹۳.

۲- ۱۳۷۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۹.

۳- ۱۳۷۴. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

۴- ۱۳۷۵. سوره منافقون، آیه ۵.

## ۷ - توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از آمدن به دنیا

حاکم نیشابوری نقل می کند: «حضرت آدم علیه السلام بعد از آن که خطایی از او سرزد، عرض کرد: بار خدایا تو را به حقّ محمّد سوگند می دهم از من بگذری! خداوند فرمود: ای آدم چه کسی به تو این کلمات را یاد داد؟! عرض کرد: بار خدایا! بر ساق عرش دیدم چنین نوشته شده است: «لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله» از این فهمیدم که رسول تو کریم ترین انسان ها نزد توست؛ زیرا اسم او را با اسم خودت مقرون ساختی. خداوند فرمود: آری، تو را بخشیدم، او آخرین پیامبران و از ذریه تو است و اگر او نبود تو را خلق نمی کردم». (۱)

## ۸ - توسل به انبیا و اولیا در حیات شان

ابن تیمیه می گوید: ترمذی به طریق صحیح نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله به شخصی دستور داد، این چنین خدا را بخواند: «اللّهمّ إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك». (۲)

ابوبکر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: من قرآن را فرا می گیرم، ولی آن را فراموش می کنم. حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: بگو: «اللّهمّ إني أسألك بمحمّد نبيك و ...». (۳)

### موارد اتفاق بر عدم جواز

### موارد اتفاق بر عدم جواز

برخی از اقسام توسل به اتفاق مسلمین جایز نیست که عبارتند از:

## ۱ - توسل به طاغوت: خداوند متعال می فرماید:

{ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ } (۴) «می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با این که به آنان دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند.»

## ۲ - توسل به بتان: خداوند می فرماید:

{ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ } (۵) «آنان غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه

ص: ۴۱۱

۱- ۱۳۷۶. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۱۵.

۲- ۱۳۷۷. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۱۳.

۳- ۱۳۷۸. التوصل إلى حقيقة التوسل، ص ۳۱۰ به نقل از جامع الاصول.

۴- ۱۳۷۹. سوره نساء، آیه ۶۰.

۵- ۱۳۸۰. سوره یونس، آیه ۱۸.

به آنان زیان می رساند و نه سودی می بخشد و می گویند: ا

## موارد اختلاف

## موارد اختلاف

همان گونه که اشاره شد، وهابیان و عموم مسلمانان در برخی از اقسام توسل اختلاف دارند که عبارت است از:

۱ - توسل به ذات حق، مقام و جاه پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی در حیات برزخی؛

۲ - توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی در حیات برزخی؛

۳ - توسل به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیا در حیات برزخی.

### ۱ - توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات برزخی

این قسم طبق نظر عموم مسلمین جایز است، ولی وهابیان آن را نه تنها جایز ندانسته بلکه شرک آلود می دانند.

شورای فتوای وهابیان می نویسند: «توسل به ذات پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او (از انبیا و صالحان) جایز نیست؛ همچنین توسل به جاه پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او حرام است ...» (۱).

### دلیل جواز و رجحان

برای جواز و رجحان این نوع توسل می توان به ادله ای تمسک کرد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - طبرانی در «المعجم الکبیر» به سند صحیح از عثمان بن حنیف نقل می کند: شخصی به جهت حاجتی مکرر نزد عثمان بن عفان مراجعه می نمود، ولی عثمان به خواسته اش توجهی نمی کرد؛ تا این که در بین راه عثمان بن حنیف را - که خود راوی است - ملاقات کرده و از این موضوع شکایت کرد. عثمان بن حنیف به او گفت: آبی را آماده کن و وضو بگیر؛ به مسجد برو و دو رکعت نماز بگزار و بعد از اتمام نماز، پیامبر صلی الله علیه و آله را وسیله قرار ده و بگو: «اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد صلى الله

ص: ۴۱۲

عليه وسلم نبي الرحمة، يا محمد! إنني أتوجه بك إلى ربّي فتفضي لي حاجتي»، آن گاه حاجت خود را به یاد آور.

عثمان بن حنیف می گوید: شخص یاد شده آن اعمال را انجام داد، آن گاه به سوی خانه عثمان روان شد، فوراً دربان آمد و او را نزد عثمان بن عفان برد، عثمان نیز او را احترام شایانی کرد. سپس حاجتش را به طور کامل برآورد و به او گفت: من همین الآن به یاد حاجت تو افتادم و هر گاه بعد از این از ما حاجتی خواستی به نزد ما بیا ...

عثمان بن حنیف گفت: این دستور از من نبود، بلکه روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله بودم که نابینایی نزد حضرت آمد و از کوری چشم خود شکایت نمود. حضرت صلی الله علیه وآله ابتدا پیشنهاد کرد که صبر کند ولی او نپذیرفت. سپس به او همین دستور را داد و آن شخص نیز بعد از ادای آن بینا شد و به مقصود خود رسید.

این حدیث را جماعت کثیری از اهل سنت نقل کرده اند؛ امثال: حاکم نیشابوری، (۱) ابن عبدالبر، (۲) ابونعیم اصفهانی، (۳) ذهبی، (۴) حافظ هیشمی، (۵) متقی هندی (۶) و دیگران.

۲ - دارمی در سنن خود از ابو الجوزاء اوس بن عبدالله نقل می کند: در مدینه قحطی شدیدی پدید آمد. عده ای نزد عایشه آمده و از این امر شکایت کردند. عایشه گفت: به سراغ قبر پیامبر صلی الله علیه وآله روید و از آنجا دریچه ای به سوی آسمان باز کنید تا بین قبر حضرت صلی الله علیه وآله و آسمان فاصله ای نباشد. آنان چنین کردند. خداوند نیز به برکت توسل به حضرت صلی الله علیه وآله باران فراوانی به آن ها عنایت کرد، تا آن که سبزی ها رشد کرده و شتران چاق شدند ... (۷)

از آنجا که حدیث موافق با عقیده «البانی» نبوده، سعی کرده به دلیل وجود سعید بن زید در سندش، آن را تضعیف کند، (۸) در حالی که سعید بن زید از رجال مسلم است و یحیی بن معین او را توثیق نموده است. همچنین بخاری، ابن سعد، عجللی،

ص: ۴۱۳

۱- ۱۳۸۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۸.

۲- ۱۳۸۳. الاصابه، ج ۴، ص ۳۸۲.

۳- ۱۳۸۴. حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴- ۱۳۸۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۸، رقم ۷.

۵- ۱۳۸۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۶.

۶- ۱۳۸۷. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۶، ح ۳۷۶۰۸.

۷- ۱۳۸۸. سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳.

۸- ۱۳۸۹. التوسل انواعه و احکامه، ص ۱۲۸.

ابوزرعه، ابوجعفر دارمی و برخی دیگر از رجالین اهل سنت او را توثیق نموده اند.<sup>(۱)</sup>

این حدیث را ابو نعمان از سعید بن زید و او از عمرو بن مالک نکری و او از ابو الجوزاء اوس بن عبدالله نقل کرده است:

ابو نعمان همان محمد بن فضل است که ملقب به عام شیخ بخاری است و حافظ ابن حجر در کتاب «التقریب» درباره او می گوید: «او ثقه و ثبت است». ولی در آخر عمرش تغییری داشته است و این تغییر مضر به روایات او نیست؛ زیرا بخاری بیش از صد حدیث در کتاب صحیحش از او نقل کرده ولی بعد از تغییر در وضعیت او کسی متحمل روایت از او نشده است. ذهبی در ردّ کلام ابن حبان که می گوید: «از او احادیث منکر نقل شده» می نویسد «ابن حبان نمی تواند یک حدیث منکر از او ذکر کند پس کجاست آن چیزی را که گمان کرده است.»<sup>(۲)</sup>

سعید بن زید و عمرو بن مالک نکری، هر دو بنا بر تصریح ابن حجر در کتاب «التقریب» صدوقند. گرچه به دنبال آن از کلمه «یهم» استفاده کرده است ولی بنا بر نقل «تدریب الراوی» این جمله از صیغه های توثیق است نه تضعیف.

ابو الجوزاء اوس بن عبدالله ربعی ثقه و از رجال صحیحین می باشد. در نتیجه سند این روایت مشکلی ندارد.

۳ - قسطلانی نقل می کند: «عربی بر کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و عرض کرد: بار خدایا! امر کردی تا بندگان را آزاد کنیم، این حبیب تو است و من بنده تو، مرا از آتش جهنم به حق پیامبرت آزاد گردان. هاتفی ندا داد: ای مرد! چرا آزادی از جهنم را تنها بر خودت خواستی و برای جمیع مؤمنین نخواستی؟ برو که تو را آزاد نمودم.»<sup>(۳)</sup>

۴ - ابن ابی الدنیا در کتاب «مجابی الدعاء» نقل کرده که ابوهاشم حدیث کرد ما را که از کثیر بن محمد بن کثیر بن رفاعه شنیدم که می گوید: مردی به نزد عبدالملک بن سعید بن ابجر آمد در حالی که شکم او ورم کرده بود. عبدالملک به او گفت: تو دردی

ص: ۴۱۴

۱- ۱۳۹۰. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹.

۲- ۱۳۹۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۸.

۳- ۱۳۹۲. المواهب اللدنیة، قسطلانی، ج ۴، ص ۵۸۴.



داری که هرگز خوب نخواهد شد. آن مرد گفت: آن درد چیست؟ عبدالملک گفت: دمل بزرگی است که در شکم تو پدید آمده که و غالباً صاحب آن را به قتل می‌رساند. آن مرد ناراحت شد و عرض کرد: «اللَّهُ، اللَّهُ، اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّكَ وَرَبِّي يَرْحَمُنِي مِمَّا بِي»؛ «خدا را، خدا را، خدا را، که پروردگار من است که هرگز به او شرک نخواهم ورزید. بارخدا یا! من به وسیله پیامبرت محمد که نبی رحمت است به سوی تو توجه پیدا می‌کنم، ای محمد! همانا من به واسطه تو به پروردگارت و پروردگارم متوجه می‌شوم که از آنچه در من وجود دارد به من رحم نمایید.» راوی می‌گوید: در آن هنگام بود که از آن مرض بهبودی پیدا کرد و هرگز درد و مرضی در خود احساس نمی‌نمود.

ابن تیمیه می‌گوید: «روایت شده که سلف به این دعا و نحو آن خدا را می‌خواندند.» (۱)

### دیدگاه علمای اهل سنت

۱ - نورالدین سمهودی می‌گوید: «استغاثه و شفاعت و توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و جاه و برکت او نزد خداوند از کردار انبیا و سیره سلف صالح بوده و در هر زمانی انجام می‌گرفته است؛ چه قبل از خلقت و چه بعد از آن، حتی در حیات دنیوی و در برزخ. هر گاه توسل به اعمال صحیح است؛ همان گونه که در حدیث غار آمده، توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله اولی است ...» (۲)

۲ - دکتر عبدالملک سعدی می‌گوید: «هر گاه کسی بگوید: اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَسَّلْتُ إِلَيْكَ بِجَاهِ نَبِيِّ أَوْ صَالِحٍ؛ کسی نباید در جواز آن شک کند؛ زیرا جاه همان ذات کسی نیست که به او توسل شده، بلکه مکان و مرتبه او نزد خداوند است و این، حاصل و خلاصه اعمال صالح او است. خداوند متعال در مورد حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: { وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا }؛ (۳) و نزد خدا آبرومند بود ...» (۴)

ص: ۱۱۵

۱- ۱۳۹۳. ابن تیمیه، قاعده جلیله، ص ۹۴.

۲- ۱۳۹۴. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۲.

۳- ۱۳۹۵. سوره احزاب، آیه ۶۹.

۴- ۱۳۹۶. البدعه فی مفهومها الاسلامی، ص ۴۵.

۳- قسطلانی می گوید: «بر زائر رسول خداصلی الله علیه وآله سزاوار است که زیاد دعا و تضرع و استغاثه، طلب شفاعت و توسل به ذات پاک رسول خداصلی الله علیه وآله نماید ...» (۱).

۴- زرقانی در شرح آن می گوید: «... باید به پیامبرصلی الله علیه وآله توسل جست؛ زیرا توسل به آن حضرت سبب فرو ریختن کوه های گناهان است ...».

۵- ابن الحاج ابو عبیدالله عبدری مالکی می گوید: «... مرده ای که به زیارتش می رویم اگر از کسانی باشد که امید برکت از او می رود، باید به او توسل جست، و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در رأس آنان است ...» (۲).

۶- حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «توسل، استغاثه و طلب شفاعت از بزرگ مردم (محمدصلی الله علیه وآله پیامبر و چراغ تاریکی ها) از امور مستحبی است که بر آن تأکید فراوان شده است، به ویژه هنگام گرفتاری ها. و سیره علمای اهل عمل و اولیای اهل عبادت، بزرگان محدثین و امامان سلف بر این بوده است».

۷- نووی در برخی از کتاب هایش قائل به استحباب توسل شده است. (۳)

۸- غماری در مقدمه کتابش می نویسد: «قول به استحباب توسل، مذهب شافعی و دیگر از امامان شایسته است. کسانی که بر جلالت و وثوق آنان اجماع است» (۴).

۹- ابن حجر مکی از اشعار شافعی این دو بیت را که بر توسل شافعی به اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله دلالت دارد، نقل می کند:

آل النبی ذریعتی

و هم إليه وسیلتی

أرجو بهم أعطوا غداً

بیدی الیمین صحیفتی (۵)

«آل پیامبرصلی الله علیه وآله راه من می باشند، و آنان وسیله من به سوی خدایند.

به آنان امید دارم که در روز قیامت صحیفه و نامه اعمال مرا به دست راستم بدهند».

ص: ۱۱۶

۱- ۱۳۹۷. المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۹۳.

۲- ۱۳۹۸. المدخل، ج ۱، ص ۲۵۴.

- ٣- ١٣٩٩. حاشيه الايضاح على المناسك، ص ٤٥٠ و ٤٩٨؛ شرح المهذب (المجموع)، ج ٨، ص ٢٧٤؛ شرح الاذكار، باب اذكار الحج، ص ٣٠٧.
- ٤- ١٤٠٠. مقدمه ارغام المبتدع الغبى بجواز التوسل بالنبى، غمارى.
- ٥- ١٤٠١. صواعق المحرقه، ص ١٨.

۱۰- زینی دحلان می گوید: «هر کس که ذکرهای پیشینیان و دعاها و اوراد آنان را دنبال کند، در آن ها مقدار زیادی از توسل به ذوات مقدسه می یابد. و کسی هم بر آنان ایراد نگرفت، تا این که این منکران (وهابیان) آمدند. و اگر قرار باشد که نمونه های توسل را جمع کنیم کتابی عظیم می شود ...» (۱).

مرحوم علامه امینی در توجیه توسل می فرماید: «توسل بیش از این نیست که شخصی با واسطه قرار دادن ذوات مقدسه به خدا نزدیک شود و آنان را وسیله برآورده شدن حاجات خود قرار دهد؛ زیرا آنان نزد خدا آبرومندند؛ نه این که ذات مقدس آنان را به طور مستقل در برآورده شدن حاجت هایش دخیل بدانند، بلکه آنان را مجاری فیض، حلقه های وصل و واسطه های بین مولی و بندگان می داند ... با این عقیده که تنها مؤثر حقیقی در عالم وجود خداوند سبحان است و تمام کسانی که متوسل به ذوات مقدسه می شوند همین نیت را دارند، حال این چه ضدیتی با توحید دارد؟ ...» (۲).

## ۲- توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات برزخی

عقیده مسلمانان بر جواز، بلکه رجحان این نوع توسل است، ولی در مقابل، وهابیان قائل به عدم جواز و حرمت آن می باشند. ابن تیمیه می گوید: «توسل؛ یعنی این که انسان از پیامبر صلی الله علیه و آله طلب کند تا برایش دعا کند؛ همان گونه که شما به انسانی زنده می گویی: برای من دعا کن. همان طور که صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواستند تا برایشان دعا کند. این در مورد زنده ها صحیح و مشروع است، ولی در مورد مردگان از انبیا و صالحان مشروع نیست ...» (۳).

## دلیل جواز و رجحان

۱- خداوند متعال می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۴) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

ص: ۴۱۷

۱- ۱۴۰۲. الدرر السنیه، زینی دحلان، ص ۳۱.

۲- ۱۴۰۳. الغدیر، ج ۳، ص ۴۰۳.

۳- ۱۴۰۴. زیاره القبور، ص ۲۴ و ۲۵.

۴- ۱۴۰۵. سوره نساء، آیه ۶۴.

ممکن است کسی ادعا کند که آیه، ظهور در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، ولی به تنقیح مناظ و اخذ ملاک می توان آن را به عصر بعد از وفاتشان نیز تعمیم داد؛ زیرا انسان همیشه و در هر زمان گناه کار است و به وسیله ای نیاز دارد تا او را برای طلب مغفرت از خداوند واسطه قرار دهد. از همین رو، صحابه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با تمسک به این آیه از آن حضرت صلی الله علیه و آله طلب استغفار می نمودند. این مطلب علی الخصوص با اثبات حیات برزخی و وجود ارتباط بین عالم برزخ و دنیا هموارتر خواهد شد. (۱)

۲ - بیهقی و ابن ابی شیبہ نقل می کنند: در زمان خلافت عمر قحطی شدیدی بر مردم روی آورد. بلال بن حرث رحمه الله از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران بطلب؛ زیرا آنان نزدیک است که هلاک شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا به او فرمود: زود است که آنان سیراب شوند. (۲) در این حدیث بلال به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله متوسل شده است.

۳ - علی علیه السلام می فرماید: «شخصی بعد از سه روز از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و خود را روی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و خاک آن را بر سر ریخت و عرض کرد: ای رسول خدا! گفتم، ما هم گفتارت را شنیدیم، از خداوند گرفتی ما نیز از تو گرفتیم، از جمله آیاتی که بر تو نازل شد، این بود: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُوكَ ... } من به خود ظلم کرده ام، آمده ام تا برایم استغفار نمایی. از داخل قبر ندا داده شد که تو به طور حتم بخشیده شدی». (۳)

### منع از توسل، از بدعت های امویان

حاکم نیشابوری به سند خود از داوود بن ابی صالح نقل می کند: مروان روزی وارد روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد مردی را دید که صورت (پیشانی) خود را بر روی قبر گذارده است. مروان دست به شانه اش گذاشت و گفت: می دانی که چه می کنی؟ آن مرد

ص: ۴۱۸

۱- ۱۴۰۶. ر.ک: بحث «حیات برزخی».

۲- ۱۴۰۷. الدرر السنیة، زینی دحلان، ص ۱۸.

۳- ۱۴۰۸. الروض الفائق، ص ۳۸۰؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۹۹؛ المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۸۳؛ صالح الاخوان، ص ۵۴۰؛ مشارق الأنوار، ج ۱، ص ۱۲۱.

سر خود را بلند کرد. مروان دید او ابویوب انصاری است. او خطاب به مروان گفت: آری، می دانم که چه می کنم! من به خاطر این سنگ ها نیامده ام، بلکه برای رسول خداصلی الله علیه وآله آمده ام. آن گاه از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرد که فرمود: «بر دین گریه نکنید، اگر کسی که اهلیت دارد والی آن گردد، بلکه زمانی بر دین بگریید که نااهل والی آن شود».(۱)

### ۳ - توسل و تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه وآله در حیات برزخی

عموم مسلمانان - در طول تاریخ - قائل به جواز آن بوده و هستند، ولی وهابیان آن را تحریم نموده اند. در بحث «تبرک» و «سنت و بدعت» به فتاوی وهابیان در این مورد اشاره کردیم. در اینجا به طور خلاصه به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - سمهودی شافعی از مطلب نقل می کند: بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله مردم به خاک قبر پیامبر صلی الله علیه وآله تبرک جسته و از آن بر می داشتند، تا این که عایشه مانع شد و دستور داد: دیواری را به دور قبر پیامبر صلی الله علیه وآله کشیدند تا جسد پیامبر صلی الله علیه وآله مکشوف نگردد.(۲)

۲ - بخاری در کتاب «اعتصام» به سند خود از ابی برده نقل کرده است: هنگامی که وارد مدینه شدم، عبدالله بن سلام را ملاقات کردم، او به من گفت: به منزل ما بیا تا در ظرفی که رسول خداصلی الله علیه وآله با آن آب آشامیده، آب خورده و سیراب شوی و در مکانی که در آنجا نماز گزارده، نماز بخوانی. با او به منزلش رفتم، با آن ظرف آب آشامیدم، از خرما تناول نموده و در آن مکان نماز گزاردم.(۳)

۳ - بخاری نیز در کتاب «الأدب المفرد» (۴) از عبدالرحمن بن رزین روایت کرده که فرمود: گذرمان بر سرزمین «ربذه» افتاد، خبردار شدیم که سلمه بن اکوع رحمه الله از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله در این سرزمین زندگی می کند، لذا خدمت او رسیدیم، بر او سلام کردیم. او دست هایش را بیرون آورد و فرمود: با این دو دست با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بیعت نمودم ... ما بلند شده و آن را بوسیدیم.

ص: ۴۱۹

---

۱ - ۱۴۰۹. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۶۰، ح ۸۵۷۱؛ شفاء السقام، ص ۱۵۲؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۳۵۳ و ۱۴۰۴؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲.

۲ - ۱۴۱۰. وفاء الوفا، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳ - ۱۴۱۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۴.

۴ - ۱۴۱۲. الأدب المفرد، ص ۱۴۴؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۹.

۱ - قسطلانی می گوید:

«وینبغی للزائر له صلى الله عليه وآله أن يكثر من الدعاء والتضرع والتشفع والتوسل به صلى الله عليه وآله فجدير بمن أستشفع به أن يشفعه الله فيه.

قال: وإن الاستغاثه هي طلب الغوث فالمستغيث يطلب من المستغاث به أعانته أن يحصل له الغوث، فلا فرق بين أن يعبر بلفظ الاستغاثه أو التوسل أو التشفع أو التوجه أو التجوه؛ لأنهما من الجاه والوجه ومعناهما علو القدر والمنزله وقد يتوسل بصاحب الجاه إلى من هو أعلى منه.

قال: ثم إن كلاً من الاستغاثه والتوسل والتشفع والتوجه بالنبي صلى الله عليه وآله كما ذكره في (تحقيق النصره ومصباح الظلام) واقع في كل حال قبل خلقه وبعد خلقه في مدّه حياته في الدنيا وبعد موته في البرزخ وبعد البعث في عرصات القيامة. ثم فصل ما وقع من التوسل والاستشفاع به صلى الله عليه وآله في الحالات المذكوره؛(۱)

«بر زائر پیامبر صلی الله علیه وآله سزاوار است که بسیار دعا بخواند و زیاد تضرع، استغاثه و شفاعت خواهی کند و به پیامبر صلی الله علیه وآله متوسل شود. آن گاه شایسته اوست که خداوند فرد مورد نظر را شفیع او قرار دهد.

و نیز می گوید: استغاثه، فریادرس طلبیدن است پس استغاثه کننده از فریادرس، یاری می طلبد تا این که فریادرسی برای او حاصل آید. در این بین، فرق نمی کند که با لفظ استغاثه یا توسل و یا تشفع تعبیر نماید و یا با لفظ توجه یا تجوه، چون ریشه آن دو، از جاه و جاهت است و معنای شان بلندمرتبه و الامقام بودن می باشد و همواره به واسطه صاحب مقامی برای رسیدن به صاحب مقام بالاتر از او توسل می شود.

سپس می گوید: استغاثه، توسل، تشفع و توجه نمودن به پیامبر صلی الله علیه وآله - چنانچه در کتاب «تحقیق النصره و مصباح الظلام» ذکر کرده - در هر حالی واقع شده است؛ چه قبل از آفرینش او و چه بعد از به دنیا آمدن، چه در مدت حیاتش و چه بعد از رحلتش، در برزخ

ص: ۴۲۰

و بعد از مبعوث شدن در عرصه قیامت. سپس بحث موارد وقوع توسل و شفاعت خواهی از حضرت در حالات مذکور را به تفصیل بیان کرده است».

۲- زرقانی می گوید:

«و نحو هذا فی منسک العلامه خلیل و زاد: و لیتوسل به صلی الله علیه و آله و یسأل الله تعالی بجاهه فی التوسل به؛ اذ هو محطّ جبال الأوزار و انقال الذنوب؛ لأنّ برکه شفاعته و عظمتها عند ربّه لا یتعاضدها ذنب. و من اعتقد خلاف ذلك فهو المحروم الذی طمس الله بصیرته و أضلّ سریرته. الم یسمع قوله تعالی: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ...﴾ (۱) قال: و لعلّ مراده التعریض باین تیمیه»؛ (۲)

و زرقانی در کتاب «شرح المواهب» می نویسد:

«و همچنین است مسلک و روش علامه خلیل. و اضافه می کند: به پیامبر صلی الله علیه و آله باید توسل شود و در توسل به احترام مقام آن حضرت از خداوند درخواست می شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله محلّ نزول کوههای گناهان و سنگینی آن هاست (کنایه از این است که حضرت، شفاعت امتش را از خداوند می خواهد) به خاطر این که به برکت شفاعت حضرت و عظمت آن نزد پروردگار، هیچ گناهی برابری نمی کند و هر کس خلاف این مطلب را معتقد باشد، محرومی است که خداوند بصیرتش را پوشانده و سریرتش را گمراه نموده است. آیا او سخن خدا را نشنیده است که فرمود: «اگر آنان که بر خویشتن ظلم کردند و پیش تو (پیامبر) آمدند تا از خدا برای ایشان آمرزش بخواهی و طلب مغفرت از خدا نمودند...» زرقانی می گوید: و شاید مراد علامه خلیل از این حرف، تعریض و گوشه زدن بر این تیمیه باشد».

**پاسخ به شبهات**

**پاسخ به شبهات**

در باب توسل به اولیای الهی شبهاتی مطرح شده است، گرچه برخی از آن ها مشترک بین این باب و باب استغاثه به ارواح اولیای الهی است ولی ما در اینجا به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: ۴۲۱

۱- ۱۴۱۴. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲- ۱۴۱۵. الغدیر، ج ۵، ص ۱۴۴.



برخی می گویند: مطابق آیات الهی تنها وسیله برای تقرب به سوی خداوند اسماء الهی است.

خداوند متعال می فرماید: { وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ }؛ (۱) «و برای خدا، نام های نیک است، خدا را با آن [نام ها] بخوانید. و کسانی که در اسمای خدا تحریف می کنند [و بر غیر او می نهند، و شریک برایش قائل می شوند] رها سازید. آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند، می بینند.»

و نیز می فرماید: { وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا }؛ (۲) «و این که مساجد از آن خداست. پس هیچ کس را شریک خدا نخوانید.»

### پاسخ

مقصود از دعا در مجموع این آیات، مطلق دعا و خواستن نیست؛ بلکه دعا و ندای خاصّی است که با قصد آن معنا، مرادف با معنای عبادت می شود و آن معنای الوهیت و یا ربوبیت است. به علاوه این که مجموع این آیات مربوط به بت پرستانی است که گمان می کردند بت هایشان (یا آن موجوداتی که این بت ها رمز آن هاست) برخی از شئون تدبیر را مالکند. لذا برای آن ها استقلال در فعل و تصرف قائل بودند. پر واضح است که هر نوع تواضع برای کسی و درخواست از کسی غیر از خداوند با این اعتقاد عبادت او محسوب شده و شرک است. این قید به خوبی از برخی آیات دیگر استفاده می شود؛ از جمله:

الف) { فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ }؛ (۳) «و غیر از خدا همه خدایان باطلی را که می پرستیدند، هیچ رفع هلاکت از آنان ننمود.»

ب) { وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ }؛ (۴) «و غیر از خدای یکتا که به خدایی می خوانند، قادر بر شفاعت کسی نیستند.»

ص: ۴۲۲

۱- ۱۴۱۶. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۲- ۱۴۱۷. سوره جن، آیه ۱۸.

۳- ۱۴۱۸. سوره هود، آیه ۱۰۱.

۴- ۱۴۱۹. سوره زخرف، آیه ۸۶.

ج) { وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ }؛ (۱) «و به غیر او، معبودانی را که به خدایی می خوانید در جهان مالک پوست هسته خرما می هم نیستند.»

د) { فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا }؛ (۲) «پس نمی توانند دفع ضرر و تغییر حالی از شما کنند.»

بنابر این، علت مذمت مشرکین از طرف خداوند این بوده که آنان معتقد به تدبیر و تصرف بتان به نحو استقلال و بدون اذن و مشیت خداوند بوده اند.

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «معنای آیه { وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا } این است که غیر خدا را عبادت نکنید و در کنار او این بت ها را نپرستید؛ بت هایی که { اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً } با آن که خداوند می فرماید: { أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ } . همچنین معنای آیه: { وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ \* إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ \* وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ } (۳) این است: غیر از خدا کسانی که عبادت می کنید مالک هیچ چیز برای شما نیستند؛ اگرچه لفافه هسته خرما هم باشد.» (۴)

## ۲ - تنها وسیله، طاعات و اعمال صالح

برخی در توجیه آیه { وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ } می گویند: مقصود از وسیله در این آیه، طاعات و اعمال صالح است که بنده به توسط آن به سوی خدا تقرب پیدا می کند.

### پاسخ

وسيله گرچه هر چیزی است که منشأ قرب به خداوند متعال می شود، ولی می توان یکی از آن وسایل قرب را مقام و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله دانست و از آنجا که حیات اولیای الهی و در رأس آنان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ثابت شده لذا توسل به مقام و دعای آن بزرگواران از وسایل قرب الهی به حساب می آید.

## ۳ - ابراهیم و رد وسیله

در تفاسیر آمده است، هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام قرار بود در آتش انداخته

ص: ۴۲۳

۱- ۱۴۲۰. سوره فاطر، آیه ۱۳.

۲- ۱۴۲۱. سوره اسراء، آیه ۵۶.

۳- ۱۴۲۲. سوره فاطر، آیه ۱۳ و ۱۴.

۴- ۱۴۲۳. الاغاثه بادلله الاستغاثه، ص ۳۱ و ۳۲.

شود، جبرئیل نزد او آمده، عرض کرد: آیا به من احتیاج داری؟ ابراهیم فرمود: اما به تو هرگز! و اما به پروردگار عالمیان آری! (۱)

## پاسخ

اولاً: در مورد وسیله گفته شده که انسان به کسی متوسل می شود که از خودش نزد خداوند مقرب تر باشد و در مورد جبرئیل نمی توانیم ادعا کنیم که او از حضرت ابراهیم علیه السلام برتر و مقرب تر بوده است.

ثانیاً: ظاهر عبارت حضرت ابراهیم علیه السلام این است که من به تو که بخواهی با اراده و مشیت استقلالی خودت برای من کاری انجام دهی احتیاج ندارم، ولی به خدا که تمام کارهایش را با اسباب که از آن جمله جبرئیل است کار دارم. او هر چه صلاح بداند انجام می دهد و او خود به حال من آگاه تر است.

## دو نوع وسیله

با مراجعه به قرآن به دست می آوریم که وسیله قرار دادن بر دو نوع است: یک نوع وسیله از جانب مخلوقین است که این نوع چون که تصرف در اراده پروردگار به حساب می آید شرک محسوب می شود و لذا انکار خدا بر بت پرستان به جهت این بوده که آنان از پیش خود وسیله هایی را بین خودشان و خداوند قرار داده بودند و خداوند هم که بر آنان مؤاخذه بدین جهت بوده نه این که اصل واسطه قرار دادن را مذمت کرده باشد. این مطلب را از برخی آیات استفاده می کنیم:

۱ - آیاتی که به صورت انکار است، اما در مورد اسم هایی است که از ناحیه مردم و هوای نفسشان بر خداوند جعل کرده اند. خداوند سبحان می فرماید: { أَتَجَادِلُونِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ؛ (۲) } «آیا با من در مورد نام هایی مجادله می کنید که خود شما و پدرانتان [به عنوان معبود و خدا، بر بت ها] گذارده اید؛ در حالی که خداوند هیچ حجت و دلیلی درباره آن نازل نکرده است.»

در علم اصول فقه ثابت شده که چون نهی یا نفی بر طبیعت مقید وارد شود، آن نهی

ص: ۴۲۴

۱- ۱۴۲۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۳.

۲- ۱۴۲۵. سوره اعراف، آیه ۷۱.

یا نفی بر قیید وارد می شود نه مقید. در مورد آیه، خداوند سبحان اصل وسائط و وسایل را نفی نکرده است، بلکه وسائط و وسایلی را از اسماء نهی کرده است که مردم از جانب خود و پدرانشان اختراع نموده اند. اسم هایی که خداوند برای آنان حجت و برهان قرار نداده است. پس مورد انکار آن است که بدون اذن و واسطه الهی است.

و نیز می فرماید: {إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ... }؛ (۱) «این ها فقط نام هایی است که شما و پدرانتان بر آن ها گذاشته اید [نام هایی بی محتوا و اسم هایی بی مسما]، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمان های بی اساس پیروی می کنند ...».

۲- آیاتی که از وسائط، تعبیر به شرک کرده؛ از آن جهت که به اراده و حکم و واسطه الهی نمی باشد. خداوند سبحان می فرماید: {سَيُنْفِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ}؛ (۲) «به زودی در دل های کافران، به خاطر این که بدون دلیل، چیزهایی را برای خدا همتا قرار دادند، رعب و ترس می افکنیم، و جایگاه آن ها آتش است، و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران.»

۳- طایفه سوم آیاتی است که دلالت دارند بر این که توسل به وسایل و شفیعان از آن جهت که به غیر سلطان و اذن خداست موجب عبادت غیر خدا به حساب می آید. خداوند سبحان می فرماید: {وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ}؛ (۳) «آن ها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که او هیچ گونه دلیلی بر آن نازل نکرده است. و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند.»

و نیز می فرماید: {مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ}؛ (۴) «این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزی جز اسم هایی [بی مسما] که شما و پدرانتان آن ها را [خدا] نامیده اند، نیست. خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خداست.»

ص: ۴۲۵

۱- ۱۴۲۶. سوره نجم، آیه ۲۳.

۲- ۱۴۲۷. سوره آل عمران، آیه ۱۵۱.

۳- ۱۴۲۸. سوره حج، آیه ۷۱.

۴- ۱۴۲۹. سوره یوسف، آیه ۴۰.

۴ - آیاتی که دلالت دارد بر این که گرفتن تشریح از غیر خدا اگر بدون اذن او باشد شرک در تشریح به حساب می آید.

خداوند سبحان می فرماید: { أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ؛ (۱) } «آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند، آیینی برای آن ساخته اند؟!»

و نیز می فرماید: { قُلْ أَللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ؛ (۲) } «بگو: آیا خداوند به شما اجازه داده، یا بر خدا افترا می بندید [و از پیش خود، حلال و حرام می کنید؟!]»

پس مورد آیاتی که بر بت پرستان انکار و توییح می کند اصل اعتقاد به واسطه و وسیله نیست، بلکه مورد آن ها تصرفاتی است که در مورد وسائط از خود جعل کرده و اختراع نموده اند، بدون آن که خداوند به آنان اذن داده باشد. شارح و مفسر آیات انکار و توییح مشرکین، همین چهار دسته آیاتی بود که بیان شد.

و به تعبیر دیگر: حقیقت عبادت، امتثال اوامر الهی و تسلیم در برابر اراده حق است، نه شکل و صورت ظاهری آن. و با این بیان جواب یک سؤال نیز داده می شود و آن این که چه فرقی است در توجه به سنگ های کعبه و توجه به بت ها؟

در جواب می گوئیم: فرق در همین جا روشن می شود، نه در وجود واسطه یا نبود آن؛ زیرا در هر دو مورد واسطه موجود است، آری فرق در وجود امر الهی و نبود آن است که چون در مورد سنگ های کعبه امر خدا هست، لذا عبادت به حساب آمده ولی چون در مورد بت ها امر نیست بلکه نهی است، شرک و عصیان به حساب می آید. و بازگشت عبادت خداوند نیز به خضوع و تسلیم در برابر دستورات او است؛ یعنی از آن جهت که انسان در برابر دستورات خداوند خضوع و تسلیم دارد، عمل او عبادت به حساب می آید.

### اشاره به توسل در شعائر دینی

در قرآن و روایات به مجموعه ای از شعائر دینی اشاره شده که با دقت و تأمل در آن ها پی به وجود روح توسل خواهیم برد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: ۴۲۶

۱- ۱۴۳۰. سوره شوری، آیه ۲۱.

۲- ۱۴۳۱. سوره یونس، آیه ۵۹.

۱ - خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ \* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا }؛ (۱) «نخستین خانه ای که برای مردم [و نیایش با خداوند] قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است، که پربرکت و مایه هدایت جهانیان می باشد. در آن، نشانه های روشن [از جمله] مقام ابراهیم است، و هر کس داخل آن [خانه خدا] شود، در امان خواهد بود ...».

در این آیه به دو مطلب اشاره شده است: یکی این که بیت الله الحرام اولین خانه ای است که خداوند برای عبادت و حج آفریده است. و دیگر این که: در این خانه آیات روشنی همچون مقام ابراهیم است که هر کس در آن وارد شود در امان خواهد بود. پس حجی که عبارت است از میهمانی خدا و توجه به سوی حضرت حق سبحانه و تعالی مقرون به نشانه های انبیا و اولیا است، تا دلیل و گواه بر این نکته باشد که توجه و سیر به سوی خداوند با توجه به اولیا و انبیا و توسل به آنان برای رسیدن به خدا انجام پذیر خواهد بود.

۲ - خداوند سبحان می فرماید: { وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَمًّا }؛ (۲) «و [برای تجدید خاطره] از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید.»

اگر «مقام ابراهیم» چنان عظمتی دارد که جا دارد انسان در آن مقام، نماز به جای آورد، این مقام و مرتبه به جهت خود حضرت ابراهیم علیه السلام است. کسی که در آن مقام نماز می گزارد در حقیقت به ذات پاک ابراهیم علیه السلام متوسل شده تا بتواند از این طریق قرب بیشتری به خداوند پیدا کند.

۳ - خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا }؛ (۳) «صفا و مروه از شعائر [و نشانه های] خداست، بنابراین کسانی که حج خانه خدا و عمره انجام می دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند [و سعی صفا و مروه انجام دهند].» و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهد. در سبب

ص: ۴۲۷

۱- ۱۴۳۲. سوره آل عمران، آیات ۹۶ و ۹۷.

۲- ۱۴۳۳. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۳- ۱۴۳۴. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

نام گذاری این دو کوه به صفا و مروه گفته اند که چون حضرت آدم علیه السلام بر کوه صفا قرار گرفت آن را صفا نامیده اند که برگرفته از لقب آدم صفی الله است. و چون حضرت حواء بر کوه مروه فرود آمد آن را مروه نامیده اند که مشتق از مرأه؛ یعنی زن است.

انسان در سعی بین این دو کوه که یک عمل عبادی و واجب در ایام حج است، به یاد هاجر و فداکاری او برای تحصیل آب برای فرزندش اسماعیل می افتد. پس در این مورد عمل واجب عبادی از راه توجه به اولیای الهی انجام گرفته است.

۴- در آیاتی از قرآن کریم به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله قسم یاد شده، با این که سوگند به شخص در حقیقت واسطه قرار دادن و توسل به اوست و او را منشأ توفیق قرار دادن است. اینک به برخی از آیات در این باره اشاره می کنیم:

خداوند می فرماید: { لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ }؛ (۱) «به جان تو سوگند، این ها در مستی خود سرگردانند.»

و نیز می فرماید: { لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ \* وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ }؛ (۲) «قسم به این شهر مقدس [مکه] شهری که تو در آن ساکنی.»

می دانیم که کلمه «لا» در آیه اول زائد است و قسم خوردن به شهر مدینه به اعتبار وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن، دلالت بر تعظیم مقام حضرت دارد.

۵- از برخی آیات استفاده می شود که استغفار پیامبر صلی الله علیه وآله بر گنهکاران، وسیله خوبی برای تقرب آنان به خداوند است. خداوند می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۳) «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان های خدا را زیر پا گذاشتند] به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش میطلبیدند، و پیامبر هم برای آنان استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

و نیز می فرماید: { فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ }؛ (۴) «پس آن ها را ببخش و برای آنان آمرزش بطلب، و در کارها با آنان مشورت کن.»

ص: ۴۲۸

۱- ۱۴۳۵. سوره حجر، آیه ۷۲.

۲- ۱۴۳۶. سوره بلد، آیات ۱ و ۲.

۳- ۱۴۳۷. سوره نساء، آیه ۶۴.

۴- ۱۴۳۸. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

و نیز می فرماید: { وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسِهِمْ وَرَأَتْهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ }؛ (۱) «هنگامی که به آن ها گفته می شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهای خود را [از روی تمسخر و کبر و غرور] تکان می دهند و آنان را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند.»

و در مورد برادران حضرت یوسف علیه السلام آمده است که به پدرانشان گفتند: { يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ }؛ (۲) «گفتند: ای پدر ما! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.»

و نیز در مورد ملائکه می خوانیم: { الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا }؛ (۳) «فرشتگانی که حاملان عرشند و آن ها که گرداگرد آن [طواف می کنند] تسبیح و حمد پروردگارشان را می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می کنند.»

۶- در برخی از آیات نیز اشاره به توسل به آثار اولیای الهی شده است.

در مورد حضرت یوسف علیه السلام در قرآن آمده که حضرت به برادرانش فرمود: { اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا }؛ (۴) «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید بینا می شود.»

و نیز درباره توسل به تابوت و آنچه در آن بوده، قرآن کریم می فرماید: { إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ }؛ (۵) «نشانه حکومت او، این است که "صندوق عهد" به سوی شما خواهد آمد. [همان صندوقی که] در آن، آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد؛ در حالی که فرشتگان، آن را حمل می کنند.»

۷- به طور کلی تمام ادله ای که دلالت بر تبرک جستن اشخاص به آثار و وسایل وابسته به انبیا و اولیای الهی دارد، همگی از باب توسل به آن بزرگواران به حساب می آید. اینک به نمونه هایی از روایات اشاره می کنیم:

ص: ۴۲۹

۱- ۱۴۳۹. سوره منافقون، آیه ۵.

۲- ۱۴۴۰. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۳- ۱۴۴۱. سوره غافر، آیه ۷.

۴- ۱۴۴۲. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۵- ۱۴۴۳. سوره بقره، آیه ۲۴۸.



بخاری به سندش از جعید بن عبدالرحمن نقل کرده که گفت: از سائب بن یزید شنیدم که گفت: «ذهبت بی خالتی إلی رسول الله صلی الله علیه وآله فقالت: یا رسول الله! أن ابن أختی وجع. فمسح رأسی ودعا لی بالبرکه وتوضاً وشریت من وضوئه»؛ (۱) «خاله ام مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله برد و عرض کرد: ای رسول خدا! فرزند خواهرم مریض است. حضرت سر مرا مسح کرد و برایم دعا به برکت نمود. آن گاه وضو گرفت و من از آب وضوی او نوشیدم.»

بخاری هم چنین به سندش از عون بن ابی جحیفه از پدرش نقل کرده که گفت: بلال را دیدم که آب وضوی رسول خدا صلی الله علیه وآله را گرفته است و مردم را مشاهده کردم که به سوی آن وضو هجوم آوردند، هر کس که مقداری از آن آب وضو را به دست می آورد بر خود می مالید، و کسی که به آن دسترسی پیدا نمی کرد، از رطوبت دست رقیقش استفاده می کرد.

### خلقت از طریق وسائط

### خلقت از طریق وسائط

با مراجعه به قرآن کریم پی می بریم که خلقت الهی نیز از طریق وسائط و وسایل بوده است. اینک به برخی از آیات اشاره می کنیم:

### ۱ - گرفتن جان

در قرآن کریم گرفتن جان انسان به ملائکه و فرستادگان الهی نسبت داده شده است. آنجا که می فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ }؛ (۲) «کسانی که فرشتگان [قبض ارواح] روح آن ها را گرفتند؛ در حالی که به خویشان ستم کرده بودند.»

و نیز می فرماید: { حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ }؛ (۳) «تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد [در این موقع فرشتگان ما جان او را می گیرند و آن ها [در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان] کوتاهی نمی کنند.»

در جای دیگر می فرماید: { الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ }؛ (۴) «همانان که فرشتگان [مرگ] روحشان را می گیرند؛ در حالی که پاک و پاکیزه اند.»

ص: ۴۳۰

۱- ۱۴۴۴. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب صفة النبی، ص ۶۳۲.

۲- ۱۴۴۵. سوره نساء، آیه ۹۷.

۳- ۱۴۴۶. سوره انعام، آیه ۶۱.

۴- ۱۴۴۷. سوره نحل، آیه ۳۲.

و نیز می فرماید: { قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ؛ (۱) } «بگو: فرشته مرگ که بر شما مأمور شده [روح] شما را می گیرد.»

این در حالی است که خداوند، گرفتن جان مردم را به خودش نسبت داده است آنجا که می فرماید: { اَللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ...؛ (۲) } «خداوند ارواح را به هنگام مرگ، قبض می کند ...».

با جمع بین آیات به این نتیجه می رسیم که گرفتن جان انسان ها کار خداوند است ولی این کار گاهی به توسط ملائکه یا ملک الموت انجام می گیرد.

## ۲ - واسطه در روزی رساندن

در برخی از آیات نیز به واسطه در روزی رساندن خداوند به خلق اشاره کرده است.

الف) آنجا که می فرماید: { الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ؛ (۳) } «آن کس که زمین را بستر شما، و آسمان [جو زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد، و به وسیله آن، میوه ها را پرورش داد تا روزی شما باشد.»

ب) { وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ؛ (۴) } «او کسی است که از آسمان، آبی نازل کرد و به وسیله آن، گیاهان گوناگون رویانندیم.»

ج) { وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ؛ (۵) } «خداوند از آسمان آبی فرستاد، و زمین را پس از آن که مرده بود، حیات بخشید. در این، نشانه روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند.»

د) { وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؛ (۶) } «و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی آورند؟!».

ه) { وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا؛ (۷) } «و خداوند کسی است که بادها را فرستاد تا ابرها را به حرکت در آورند.»

ص: ۴۳۱

۱- ۱۴۴۸. سوره سجده، آیه ۱۱.

۲- ۱۴۴۹. سوره زمر، آیه ۴۲.

۳- ۱۴۵۰. سوره بقره، آیه ۲۲.

۴- ۱۴۵۱. سوره انعام، آیه ۹۹.

۵- ۱۴۵۲. سوره نحل، آیه ۶۵.

۶- ۱۴۵۳. سوره انبیاء، آیه ۳۰.

۷- ۱۴۵۴. سوره فاطر، آیه ۹.



تبرک به صالحین و اخیار از امت و اماکن و مشاهد مقدسه و آثار وابسته به آنان، از ناحیه وهابیان به شدت انکار شده و آن را از مصادیق شرک شمرده اند و با کسانی که قصد تبرک جستن از آثار انبیا و صالحان را داشته باشند، مقابله و مبارزه می کنند. از همین رو، تبرک یکی از مسائل اختلاف برانگیز بین وهابیان و مسلمین است. به همین جهت جا دارد که در این مسئله دور از تعصبات و جنجال ها بحث نماییم تا حقیقت مطلب روشن گردد.

### فتاوی وهابیان در حرمت تبرک

۱ - صالح بن فوزان از مفتیان وهابیان می گوید: «سجده کردن بر تربت اگر به قصد تبرک به این تربت و تقرب به ولی باشد، شرک اکبر است و اگر مقصود از آن تقرب به خدا با اعتقاد به فضیلت این تربت باشد، همانند فضیلت زمین مقدس در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد الأقصی، بدعت است ...» (۱).

۲ - ابن عثیمین می گوید: «تبرک جستن به پارچه کعبه و مسح آن از بدعت هاست؛ زیرا در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی نرسیده است» (۲).

۳ - شورای دائمی مفتیان وهابیان می گویند: «... توجه پیدا کردن مردم به این مساجد و مسح نمودن دیوارها و محراب ها و تبرک به آن ها بدعت و نوعی شرک و شبیه به عمل کفار در جاهلیت است» (۳).

ص: ۴۳۳

۱- ۱۴۵۵. المنتقی من فتاوی الشیخ صالح بن فوزان، ج ۲، ص ۸۶.

۲- ۱۴۵۶. مجموع الفتاوی لابن عثیمین، رقم ۳۶۶.

۳- ۱۴۵۷. اللجنه الدائمہ للبحوث العلمیہ و الافتاء، ح ۳۰۱۹.

۴ - بن باز می گوید: «قرار دادن قرآن در ماشین به جهت تبرک، اصل و دلیلی بر آن نبوده و غیر مشروع است».(۱)

۵ - ابن فوزان می گوید: «تبرک به معنای طلب برکت و آن به معنای ثبات خیر و طلب خیر و زیادتی آن است و این طلب باید از کسی باشد که مالک آن بوده و بر آن قدرت دارد و او همان خداوند سبحان است که برکت نازل کرده و ثبات می دهد. هیچ مخلوقی قدرت بر بخشش، برکت، ایجاد و ابقا و تثبیت آن ندارد. لذا تبرک به اماکن و آثار و اشخاص - از زندگان و مردگان - جایز نیست؛ زیرا یا شرک است و یا ...».(۲)

۶ - ابن عثیمین نیز می گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار مسجد می کشند، تمام این ها بدعت است».(۳)

### معنای تبرک

تبرک در لغت به معنای طلب برکت است و برکت به معنای زیادت و رشد یا سعادت است.(۴) تبرک به چیزی؛ یعنی طلب برکت از طریق آن شیء. و در اصطلاح به معنای طلب برکت از طریق چیزها یا حقیقت هایی است که خداوند متعال برای آن ها امتیازها و مقام های خاصی قرار داده است؛ همانند لمس کردن یا بوسیدن دست پیامبر صلی الله علیه و آله یا برخی از آثار آن حضرت بعد از وفاتش.

### تبرک در قرآن کریم

### تبرک در قرآن کریم

کلمه برکت در قرآن کریم با الفاظ گوناگونی به کار رفته است؛ برای افاده این معنا که برخی از اشخاص یا مکان ها و زمان های معینی را خداوند متعال به جهات خاصی نوعی برکت افاضه کرده است.

ص: ۴۳۴

۱- ۱۴۵۸. فتاوی اسلامیة، ج ۴، ص ۲۹.

۲- ۱۴۵۹. البدعة، ص ۲۸ و ۲۹.

۳- ۱۴۶۰. دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷.

۴- ۱۴۶۱. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ صحاح اللغة، ج ۴، ص ۱۰۷۵؛ النهایة، ج ۱، ص ۱۲۰.

## الف) برکت در اشخاص

- ۱ - خداوند متعال درباره حضرت نوح علیه السلام و همراهانش می فرماید: { اِهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ }؛ (۱) «ای نوح! از کشتی فرود آی که سلام ما و برکات و رحمت ما بر تو و بر آن اُمم و قبایلی که همیشه با تو هستند.»
- ۲ - همچنین درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: { وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا }؛ (۲) «و مرا هر کجا باشم برای جهانیان مایه رحمت و برکت گردانید و تا زنده ام به عبادت نماز و زکات سفارش کرد.»
- ۳ - در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: { فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا }؛ (۳) «چون موسی به آن آتش نزدیک شد او را ندا کردند. آن کس که در اشتیاق این آتش است یا به گردش در طلب است ...».
- ۴ - و درباره حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق علیهما السلام خداوند متعال می فرماید: { وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ }؛ (۴) «و مبارک گردانیدیم بر او و بر اسحاق.»
- ۵ - همچنین درباره اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام، یا اهل بیت ابراهیم علیه السلام می فرماید: { رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ }؛ (۵) «رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است؛ زیرا خداوند بسیار ستوده و بزرگوار است.»

## ب) برکت در زمان و مکان

لفظ برکت و مشتقات آن در مورد برخی از اماکن و بخش هایی از زمین یا زمان نیز به کار برده شده است:

- ۱ - خداوند متعال راجع به مکه مکرمه می فرماید: { إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ }؛ (۶) «همانا اولین خانه ای که برای مکان عبادت مردم بنا شده مکه است که در آن برکت و هدایت خلاق است.»

ص: ۴۳۵

۱- ۱۴۶۲. سوره هود، آیه ۴۸.

۲- ۱۴۶۳. سوره مریم، آیه ۳۱.

۳- ۱۴۶۴. سوره نمل، آیه ۸.

۴- ۱۴۶۵. سوره صفات، آیه ۱۱۳.

۵- ۱۴۶۶. سوره هود، آیه ۷۳.

۶- ۱۴۶۷. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

۲ - در رابطه با مسجد الأقصى و اطراف آن می فرماید: { سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ } (۱) «پاک و منزّه است خدایی که در شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سوق داد که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت.»

۳ - و درباره شب قدر می فرماید: { إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ } (۲) «همانا ما آن را در شبی پربرکت نازل کردیم، ما همواره انذارکننده بوده ایم.»

### تبرک در روایات

با مراجعه به روایات با طیف بسیاری از کلمات نبوی و اهل بیت علیهم السلام مواجه می شویم که سخن از تبرک به میان آورده و محمّد و آل محمّد علیهم السلام را اشخاص مبارک، معرفی نموده اند:

۱ - پیامبر صلی الله علیه و آله در کیفیت صلوات چنین دستور داده اند که بگویند: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَبَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ». (۳)

۲ - در صحیح بخاری در کیفیت صلوات به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَبَارَكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». (۴)

### تبرک در تاریخ

آیا تبرک به مفهوم اصطلاحی آن یک واقعه تاریخی است و در بین امت های صاحب شریعت رایج بوده، تا از سیره و روش آنان کشف کنیم که تبرک در بین امت های دینی پیشین نیز امری مشروع بوده است؟

ص: ۴۳۶

۱- ۱۴۶۸. سوره اسراء، آیه ۱.

۲- ۱۴۶۹. سوره دخان، آیه ۳.

۳- ۱۴۷۰. صحیح مسلم، کتاب الصلاه، باب الصلاه على النبي صلی الله علیه و آله بعد التشهد، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۶۵.

۴- ۱۴۷۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۹، کتاب التفسیر، تفسیر سوره الاحزاب.

در پاسخ این سؤال می‌گوییم: تبرک به آثار انبیا، از جمله مسائلی است که در امت‌های دینی پیشین نیز سابقه داشته است، اینک به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱ - خداوند متعال در مورد تبرک حضرت یعقوب علیه السلام به پیراهن فرزندش حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید: { اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰى وَّجْهِ اَبِي يَأْتِ بِصِيْرًا }؛ (۱) «پیراهن مرا نزد پدرم [یعقوب] برده بر روی او افکنید تا دیدگانش بینا شود.»

برادران حضرت یوسف علیه السلام امر برادر خود را امتثال نموده و پیراهن را برداشته و بر صورت یعقوب علیه السلام انداختند. پدری که در فراق فرزندش بر اثر شدت حزن و زیادی اشک، نابینا شده بود. در این هنگام به اذن خداوند متعال چشمان پدر به برکت پیراهن یوسف علیه السلام بینا شد. البته خداوند متعال قدرت دارد که این عمل را مستقیماً انجام دهد، ولی از آنجا که عالم، عالم اسباب و مسببات است و اسباب نیز برخی مادی و برخی معنوی است، حکمت الهی بر این تعلق گرفته که در انبیا و صالحین و آثارشان برکت قرار دهد تا از این طریق مردم به آنان اعتقاد پیدا کرده و به آنان نزدیک شوند و در نتیجه با الگو قرار دادن آنان به خداوند تقرب پیدا کرده و به ثواب او نایل آیند.

۲ - از جمله موارد دیگری که قرآن در مورد امت‌های دینی پیشین به آن اشاره کرده، تبرک جستن بنی اسرائیل به تابوتی است که در آن آثار آل موسی و آل هارون بوده است. خداوند متعال در قرآن کریم قصه پیامبر بنی اسرائیل را که بشارت به پادشاهی طالوت داد، این چنین حکایت می‌کند: { اِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ اَنْ يَأْتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسٰى وَآلُ هَارُوْنَ تَحْمِلُهٗ الْمَلٰٓئِكَةُ }؛ (۲) «نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان، و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده‌اند؛ در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد.»

این تابوت همان تابوتی است که مادر حضرت موسی علیه السلام به امر خدا فرزندش را

ص: ۴۳۷

۱- ۱۴۷۲. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۲- ۱۴۷۳. سوره بقره، آیه ۲۴۸.



در آن قرار داد و بر روی آب رها نمود، این تابوت در بین بنی اسرائیل احترام خاصی داشت؛ به حدّی که به آن تبرک می جستند. حضرت موسی علیه السلام قبل از وفاتش، الواح و زره خود و آنچه از آیات نبوت بود در آن قرار داد و نزد وصی اش یوشع به ودیعه گذارد. این صندوق نزد بنی اسرائیل بود و آن را از دید مردم پنهان نگه می داشتند. بنی اسرائیل تا مادامی که تابوت نزدشان بود در عزّت و رفاه بودند، ولی هنگامی که گناه کرده و به تابوت بی احترامی کردند، خداوند آن را مخفی نمود. آنان بعد از مدّتی، آن را از یکی از انبیای شان خواستند؛ خداوند متعال طالوت را پادشاه آنان کرد و نشانه ملک او، همان صندوق [عهد] بود.

زمخشری می گوید: «تابوت، صندوق تورات بوده است، و هر گاه حضرت موسی علیه السلام در صدد جنگ برمی آمد آن را بیرون آورده و در منظر بنی اسرائیل قرار می داد تا با دیدن آن آرامش پیدا کرده و در جهاد سست نگردند ...» (۱).

از این داستان استفاده می شود که بنی اسرائیل نیز از تابوتی که آثار حضرت موسی در آن بوده تبرک می جستند و برای آن احترام خاصی قائل بوده اند.

### سیره مسلمین در تبرک

#### الف) سیره صحابه در تبرک به پیامبر صلی الله علیه وآله در زمان حیاتش

محمد طاهر مکی می گوید: «تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه وآله سنت صحابه بوده است که این سنت را تابعین و صالحین مؤمن نیز دنبال نموده اند. تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه وآله در عصر آن حضرت واقع شد و حضرت بر کسی انکار نکرد و این خود دلیل قاطعی بر مشروعیت تبرک است؛ زیرا اگر این چنین نبود پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را از آن نهی می کرد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که غالب صحابه ایمان قوی داشته و تابع دستورهای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده اند.» (۲)

ص: ۴۳۸

۱- ۱۴۷۴. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲- ۱۴۷۵. تبرک الصحابه بآثار الرسول صلی الله علیه وآله، ص ۷.

ابن حجر می گوید: «هر مولودی که در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله به دنیا آمده، قطعاً پیامبر صلی الله علیه وآله را دیده است؛ زیرا اصحاب انگیزه فراوانی داشتند تا فرزندان خود را به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آورده تا به پیامبر صلی الله علیه وآله تبرک ساخته و پیامبر صلی الله علیه وآله او را تحنیک کند. (۱) حتی گفته شده که بعد از فتح مکه، اهالی آن فرزندان را نزد پیامبر صلی الله علیه وآله می آوردند تا دست مبارکش را بر سرشان کشیده و دعای به برکت نماید». (۲)

در این زمینه روایات فراوانی است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - عایشه نقل می کند: صحابه دائماً فرزندان خود را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله می آوردند تا آنان را تحنیک کرده و مبارک گردانند. (۳)

۲ - امّ قیس فرزندش را - که هنوز غذاخور نشده بود - نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آورد و او را در دامن آن حضرت صلی الله علیه وآله قرار داد ... (۴)

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: «از این حدیث استفاده می شود که تحنیک طفل و تبرک به اهل فضل، مستحب است». (۵)

۳ - انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که حلاق سر مبارکش را می تراشید و اصحاب دور وجودش طواف می کردند تا اگر دانه مویی از سر حضرت صلی الله علیه وآله جدا شود بر دستان آن ها قرار گیرد. (۶)

۴ - ابی جحیفه می گوید: خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدم؛ در حالی که وضو می گرفت و مردم بر هم سبقت می گرفتند تا از آب وضوی پیامبر صلی الله علیه وآله بهره ببرند. هر کس از آن آب بر می داشت، برای تبرک به خود می مالید و کسی هم که به آن دسترسی پیدا نمی کرد از رطوبت دیگری استفاده می برد. (۷)

ص: ۴۳۹

---

۱- ۱۴۷۶. تحنیک، عبارت است از اولین خوردنی که به طفل می خوراند؛ از تربت یا چیزی دیگر.

۲- ۱۴۷۷. الاصابه، ترجمه ولید بن عقبه، ج ۳، ص ۶۳۸، رقم ۹۱۴۷.

۳- ۱۴۷۸. مسند احمد، ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۲۵۲۴۳.

۴- ۱۴۷۹. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۶۲، کتاب الغسل.

۵- ۱۴۸۰. فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶، کتاب الوضوء.

۶- ۱۴۸۱. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵۹۱.

۷- ۱۴۸۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵، کتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس.

عروه از مسور و دیگران نقل می کند: هنگام وضوی رسول خداصلی الله علیه وآله، نزدیک بود که مردم به دلیل هجوم آوردن برای تبرک از آب وضوی پیامبرصلی الله علیه وآله خودشان را هلاک کنند. (۱) ۵ - سعد می گوید: از اصحاب رسول خدا شنیدم که می گفتند: رسول خداصلی الله علیه وآله کنار چاه بضاعه آمد و با دلوی از چاه آب کشید و با آن وضو گرفت و بقیه آن را داخل چاه ریخت. بعد از این جریان هر گاه شخصی مریض می شد، از آن چاه آب می کشیدند و او را می شستند، فوراً شفا می یافت. (۲)

۶ - ابو ایوب انصاری می گوید: بعد از آن که رسول خداصلی الله علیه وآله وارد خانه ما شد؛ من برای حضرتش غذا می آوردم، هنگامی که ظرف غذا را بر میگرداندم، من و همسرم از محل دست های پیامبرصلی الله علیه وآله در غذا به نیت تبرک برداشته و استفاده می کردیم. (۳)

۷ - مسلم به سند خود از انس نقل کرده که گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَى مِنِي فَأَتَى الْجَمْرَةَ فَرَمَاهَا ثُمَّ أَتَى مَنْزِلَهُ بِمَنِي وَنَحَرَ وَقَالَ لِلْحَلَّاقِ: خُذْ، وَاشَارَ إِلَى جَانِبِهِ الْأَيْمَنِ ثُمَّ الْأَيْسَرِ، ثُمَّ جَعَلَ يُعْطِيهِ النَّاسَ»؛ (۴) «پیامبرصلی الله علیه وآله به منی آمد، آن گاه به نزد جمره آمد و آن را رمی نمود. سپس به منزل خود در منی آمد و نحر کرد و به سر تراش فرمود: بچین (موهای مرا). و اشاره نمود به طرف راست و سپس به طرف چپ، آن گاه موها را به مردم داد.»

### **(ب) تبرک صحابه و تابعین به آثار پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از وفاتش**

بخاری در «صحیح» بابی را به این مضمون ذکر کرده است. «آنچه از زره، عصا، شمشیر، ظرف، انگشتر و ... مو، کفش و ... از چیزهایی که صحابه و دیگران به آن ها بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله تبرک می جستند.» (۵)

ص: ۴۴۰

۱- ۱۴۸۳. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۵، کتاب الوضوء، باب استعمال فضل وضوء الناس.

۲- ۱۴۸۴. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲، ح ۱۸۴.

۳- ۱۴۸۵. البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۲۰۱؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۴.

۴- ۱۴۸۶. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۸۲.

۵- ۱۴۸۷. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۶، باب ما ذکر من درع النبی صلی الله علیه وآله و عصاه و سیفه ...

۱ - نقل است که معاویه هنگام وفات وصیت کرد که با پیراهن، شلوار، قبا و مقداری از موی پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شود. (۱)

۲ - عمر بن عبدالعزیز هنگام وفاتش دستور داد: مو و ناخنی از پیامبر صلی الله علیه و آله را آورده، در کفنش قرار دهند. (۲)

۳ - ابن سعد می گوید: در حنوط انس بن مالک، کیسه ای از مشک و مویی از موهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را قرار دادند. (۳)

۴ - ابن سیرین می گوید: به عبیده گفتم: نزد ما مقداری از موی پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف انس یا اهل او باقی مانده که برای من محبوب تر است از دنیا و آخرت. (۴)

۵ - صفیه می گوید: هر گاه عمر بر ما وارد می شد دستور می داد تا کاسه ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما بود به او دهیم، سپس آن را از آب زمزم پر می نمود و از آن می آشامید و به قصد تبرک بر صورتش می پاشید. (۵)

۶ - انس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله بر ام سلیم وارد شد و در آن جا مشکی از آب دید که بر دیوار آویزان شده بود؛ آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده از آن آب آشامید. ام سلیم مشک را برداشته و دهانه آن را بریده و برای تبرک نزد خود نگاه داشت. (۶)

۷ - ابن سیرین نقل می کند: نزد انس بن مالک، عصایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که بعد از وفاتش آن را با او بین پهلوی و پیراهنش دفن نمودند. (۷)

۸ - ابراهیم بن عبدالرحمن بن عبد القاری می گوید: ابن عمر را دیدم که دستش را بر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در منبر کشیده و به صورت خود می مالید. (۸)

ص: ۴۴۱

۱- ۱۴۸۸. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۱۰۹؛ الاصابه، ج ۳، ص ۴۰۰؛ تاریخ دمشق، ج ۵۹، ص ۲۲۹.

۲- ۱۴۸۹. طبقات ابن سعد، ترجمه عمر بن عبدالعزیز، ج ۵، ص ۴۰۶.

۳- ۱۴۹۰. همان، ج ۷، ص ۲۵، ترجمه انس.

۴- ۱۴۹۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۱، کتاب الوضوء، باب الماء الذی یغسل شعر الانسان.

۵- ۱۴۹۲. الاصابه، ترجمه فراس، ج ۳، ص ۲۰۲؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۵۲.

۶- ۱۴۹۳. مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۳۱۳.

۷- ۱۴۹۴. البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۶.

۸- ۱۴۹۵. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۵۴، ذکر منبر الرسول صلی الله علیه و آله.

۹ - یزید بن عبدالله بن قسیط می گوید: «جماعتی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله را دیدم که وقتی مسجد از جمعیت خالی می شد، دست بر دستگیره منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله گذارده، آن گاه دعا می نمودند» (۱).

۱۰ - داوود بن صالح می گوید: «روزی مروان به روضه رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد، دید شخصی صورتش را بر روی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله گذارده است. به او گفت: آیا می دانی چه می کنی؟ هنگامی که آن شخص صورتش را برداشت مروان دید که او ابویوب است. ابویوب در جوابش فرمود: من به جهت این سنگ نیامده ام، بلکه به خاطر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده ام» (۲).

۱۱ - ابن عساکر به سند خود از امام علی علیه السلام نقل می کند: بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام بر بالای قبر پدرش ایستاد و مشتی از خاک قبر را برداشته و بر دیدگانش مالید و فرمود:

ماذا علی من شمّ ترابه أحمد

أن لا یشمّ مدی الزمان غوالیا

صُبت علیّ مصائب لو أنّها

صُبت علیّ الأيام عدن لیالیاً (۳)

۱۲ - سمهودی نقل می کند: عبدالله بن عمر دست راستش را بر قبر شریف پیامبر صلی الله علیه وآله می مالید و بلال نیز صورتش را. آن گاه از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می کند که این عمل به جهت شدت محبت بوده، و بدین جهت تعظیم و احترام اشکالی ندارد (۴).

۱۳ - ابو الدرداء می گوید: «شبی بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه وآله در عالم رؤیا پیامبر صلی الله علیه وآله را زیارت نمود. حضرت صلی الله علیه وآله به او فرمود: این چه جفایی است که در حق ما نمودی! آیا وقت آن نشده که به زیارت ما بیایی؟ بلال محزون و خائف از خواب بیدار شد؛ فوراً سوار بر مرکب خود شد و به سوی مدینه حرکت نمود و مستقیماً به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و شروع به گریه کرد؛ در حالی که صورتش را به قبر مبارک می مالید. حسن و حسین علیهما السلام بر او وارد شدند، بلال آنان را در بغل گرفت و بوسید» (۵).

ص: ۴۴۲

۱- ۱۴۹۶. همان.

۲- ۱۴۹۷. المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۹۴؛ الجامع الصغیر، ص ۷۲۸.

۳- ۱۴۹۸. وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

۴- ۱۴۹۹. همان.

٥- ١٥٠٠. تاريخ دمشق، ج ٧، ص ١٣٧؛ تهذيب الكمال، ج ٤، ص ٢٨٩؛ اسد الغابه، ج ١، ص ٢٤٤.

۱۴ - نافع نقل می کند: ابن عمر را دیدم که نماز می گزارد در مکان هایی که رسول خداصلی الله علیه وآله نماز خوانده بود ...» (۱).

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: «از این عمل ابن عمر استفاده می شود که دنبال نمودن آثار پیامبرصلی الله علیه وآله و تبرک به آن ها مستحب است» (۲).

۱۵ - ابن عبدالبرّ می گوید: «ابن عمر از آثار رسول خداصلی الله علیه وآله بسیار متابعت می نمود و در مواقع عرفه و دیگر مواضع به دنبال مکانی می رفت که رسول خداصلی الله علیه وآله در آنجا وقوف نموده بود» (۳).

۱۶ - قاضی عینی در شرح حدیث عثمان بن عبداللّه بن وهب درباره موی پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: «نزد ام سلمه تعدادی از موی قرمز پیامبرصلی الله علیه وآله بود که در ظرفی نگه داری می کرد و همیشه مردم هنگامی که مریض می شدند به آن تبرک می جستند و از برکت آن استشفا می بردند، و موی حضرت را برداشته و در ظرفی از آب گذاشته و آن را می آشامیدند و بدین صورت شفا پیدا می کردند ...» (۴).

۱۷ - یحیی بن حارث ذماری می گوید: واثله بن اسقع را ملاقات کردم و به او گفتم: تو با این دستت با رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت کرده ای؟ گفت: آری. گفتم: دستت را بده تا ببوسم. او دستش را به من داد و من آن را بوسیدم» (۵).

۱۸ - بخاری در کتاب «الادب المفرد» از عبدالرحمن بن رزین نقل کرده که گفت: گذرمان بر ریزه افتاد. به ما گفته شد که سلمه بن اکوع رحمه الله در آنجا است. ما به نزد او آمده و بر او سلام کردیم. او دستانش را بیرون آورد و گفت: با این دو دست با رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت نمودم. مشاهده کردیم که کف دستانش همانند کف پای شتر کلفت بود، ما برخاسته و آن را بوسیدیم» (۶).

ص: ۴۴۳

۱- ۱۵۰۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲- ۱۵۰۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۴۶۹.

۳- ۱۵۰۳. الاستیعاب، ج ۲، ص ۳۴۲.

۴- ۱۵۰۴. عمدہ القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۸، ص ۷۹.

۵- ۱۵۰۵. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۲.

۶- ۱۵۰۶. الادب المفرد ص ۱۴۴، طبقات ابن سعید، ج ۴، ص ۳۹.

۱۹ - ابی برده می گوید: و ارد مدینه شدم و عبدالله بن سلام را ملاقات نمودم، او به من گفت: به منزل من بیا تا از ظرفی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن آب آشامیده به تو آب دهم و نیز در مکانی که رسول خدا در آن مکان نماز خوانده نماز بجا آوری. (۱)

۲۰ - ابی مجلز می گوید: ابو موسی بین مکه و مدینه بود. نماز عشا را دو رکعتی به جای آورد سپس برخاست و یک رکعت نماز وتر به جای آورد و در آن صد آیه از سوره نساء خواند سپس گفت: من کوتاهی نمی کنم که قدمم را جایی بگذارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله گذارده است و نیز همان چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت کرده قرائت کنم. (۲)

۲۱ - بخاری نقل می کند: «چون هنگام وفات عمر بن خطاب رسید به فرزندش عبدالله گفت: به نزد عایشه برو و سلام مرا به او برسان و نگو امیرالمؤمنین زیرا من امروز امیرالمؤمنین نیستم، بلکه بگو: عمر بن خطاب از تو می خواهد تا اجازه دهی من در کنار دو صاحبم دفن شوم. عبدالله اذن گرفت و سلام کرد و بر عایشه وارد شد درحالی که او می گریست، و گفت: عمر سلام می رساند و از شما اجازه می خواهد تا در کنار دو صحابش دفن شود ...» (۳)

۲۲ - عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: پدرم را دیدم که تارمویی از موهای پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و بر لب های خود می گذارد و می بوسد، و گمان می کنم که آن را بر چشم خود می گذاشت و نیز در آبی می شست و آن را می آشامید و به واسطه آن استشفا می جست. و نیز دیدم که کاسه پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و در آب فرو برده و از آن می آشامید ...

و نیز ثابت شده که عبدالله بن احمد از پدرش سؤال کرد درباره کسی که برآمدگی منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز حجره حضرت صلی الله علیه و آله را مس می کند. او در جواب گفت: من به این عمل اشکالی نمی بینم. (۴)

ص: ۴۴۴

۱- ۱۵۰۷. صحیح بخاری، کتاب الاعتصام، بالکتاب والسنة.

۲- ۱۵۰۸. سنن نسایی، ج ۳، ص ۲۴۳.

۳- ۱۵۰۹. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب ما جاء فی قبر النبی صلی الله علیه و آله و کتاب فضائل الصحابه، باب قصه البيعه.

۴- ۱۵۱۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۱۲.



نصوص تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه وآله دلالت صریح دارد بر این که برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از ذاتش به اشیا یی که به حضرت یک نوع ارتباط داشته منتقل می شود.

نوی در شرح صحیح مسلم در مورد حدیث عتبان بن مالک که از پیامبر صلی الله علیه وآله درخواست کرد تا در مکان او نماز گذارد تا آنجا را مصلا ی خود قرار دهد می گوید: «وفی حدیث عتبان فوائد کثیره منها: التبرک بالصالحین و آثارهم و الصلاه فی المواضع التي صلوا بها و طلب التبرک منهم»؛<sup>(۱)</sup> «و در حدیث عتبان فوائد بسیاری است از جمله آن ها تبرک به صالحین و آثار آنان و نماز بجای آوردن در مواضعی که آنان در آنجا نماز به جای آوردند و نیز طلب تبرک از آنان».

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» در شرح این حدیث می گوید: «إنما استأذن النبی صلی الله علیه وآله لأنه لأنه دعی للصلاه لی تبرک صاحب البیت بمکان صلاته، فسأله لیصلی فی البقعه التي یحبّ تخصیصها بذلك»؛<sup>(۲)</sup> «پیامبر صلی الله علیه وآله اذن خواست، زیرا او دعوت به نماز شده بود تا صاحب خانه به مکان نماز حضرت تبرک جوید. لذا از او خواست تا پیامبر صلی الله علیه وآله در قسمتی را که اختصاص به این کار داده بود نماز به جای آورد».

همین عبارت از قاضی عینی در «عمده القاری» و شیخ صدیق حسن خان در «عون الباری» نقل شده است.

### رای ابن تیمیه و احمد بن حنبل در تبرک

ابن تیمیه در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم» نقل می کند: «احمد بن حنبل و غیر او اجازه داده اند تا انسان منبر و جا دستی پیامبر صلی الله علیه وآله را بر روی منبر برای تبرک مسح نماید! ولی مسح قبر آن حضرت را رخصت نداده اند! ولی برخی دیگر از اصحاب ما روایتی از احمد نقل کرده که مسح قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را نیز جایز شمرده است».<sup>(۳)</sup>

ص: ۴۴۵

۱- ۱۵۱۱. المنهاج فی شرح صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۶۱.

۲- ۱۵۱۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱۸.

۳- ۱۵۱۳. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۶۷.



یکی از اعتقادات عموم مسلمانان و معتقدان به ادیان، مسئله شفاعت است؛ یعنی روز قیامت اولیای الهی، در حق گروهی از گناه کاران شفاعت کرده و آنان را از عقاب جهنم نجات می دهند. و یا بنا بر تفسیر برخی از شفاعت، اولیای الهی با شفاعتشان از شخصی سبب ترفیع درجه او می شوند. لیکن در اندازه و ویژگی های آن اختلاف است؛ یهود برای اولیای خود بدون هیچ قید و شرطی حق شفاعت قائل است که قرآن به طور آشکار آن را باطل می داند. در میان مسلمانان، وهابیان معتقدند که تنها می توان از خدا طلب شفاعت کرد و اگر کسی از خود شافعان، طلب شفاعت کند مشرک است، ولی عموم مسلمانان قائلند این حقی را که خداوند برای شافعان قرار داده، می توان از آنان طلب نمود، البته با اعتقاد به این که: اصل این حق از آن خداست و اولیا بدون اذن او شفاعت نمی کنند. در این مبحث به این موضوع می پردازیم.

### اجماع امت

علمای اسلام بر مشروعیت شفاعت و این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از شفیعان روز قیامت است، اجماع کرده اند؛ اگرچه در برخی از فروع شفاعت اختلاف نموده اند. اینک دیدگاه بزرگان شیعه و سنی را نقل می کنیم:

۱- ابو منصور ماتریدی {متوفای ۳۳۳ ه.ق} در ذیل آیه شریفه {وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى (۱)} می گوید: این آیه اشاره به شفاعت مقبول در اسلام دارد. (۲)

ص: ۴۴۷

۱- ۱۵۱۴. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲- ۱۵۱۵. تأویلات اهل السنه، ص ۱۴۸.

۲ - تاج الدین ابوبکر کلاباذی {متوفای ۳۸۰ ه.ق} می گوید: «علما اجماع دارند که اقرار به تمام آنچه خداوند در مورد شفاعت ذکر کرده و روایات نیز بر آن توافق دارد، واجب است ...» (۱).

۳ - شیخ مفید {۳۳۶ - ۴۱۳ ه.ق} می فرماید: «امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شفاعت می کند. و نیز امیرالمؤمنین و امامان دیگرعلیهم السلام برای صاحبان گناهان کبیره از شیعیان، شفاعت می کنند. و خداوند بسیاری از خطاکاران را با شفاعت آنان از دوزخ نجات می دهد.» (۲).

۴ - شیخ طوسی رحمه الله {۳۸۵ - ۴۶۰ ه.ق} می گوید: «شفاعت نزد ما امامیه از آن پیامبرصلی الله علیه وآله، بسیاری از اصحابش، تمام امامان معصوم علیهم السلام و بسیاری از مؤمنان صالح است.» (۳).

۵ - ابو حفص نسفی {متوفای ۵۳۸ ه.ق} می گوید: «شفاعت رسولان و خوبان از امت اسلامی، در حق گناه کاران کبیره، با اخبار مستفیض، ثابت است.» (۴).

۶ - تفتازانی در شرح این عبارت، رأی نسفی را بدون هیچ تردیدی تصدیق کرده است. (۵).

۷ - قاضی عیاض بن موسی (متوفای ۵۴۴ ه.ق) می گوید: «مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلاً، و صریح آیات و اخبار نیز بر وقوع آن اذعان دارند.» (۶).

۸ - قاضی بیضاوی در تفسیر آیه شریفه { وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ } می گوید: «برخی، این آیه را دلیل نفی شفاعت از گناه کاران کبیره دانسته اند، ولی باید دانست که آیه مخصوص کافران است؛ زیرا آیات و روایات فراوانی دلالت بر تحقق شفاعت در امت دارد.» (۷).

ص: ۴۴۸

۱- ۱۵۱۶. التَّعَرَّفُ لِمَذْهَبِ أَهْلِ التَّصَوُّفِ، ص ۵۴ و ۵۵.

۲- ۱۵۱۷. أوائل المقالات، ص ۱۵.

۳- ۱۵۱۸. التبيان، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۴- ۱۵۱۹. العقائد النسفيه، ص ۱۴۸.

۵- ۱۵۲۰. همان.

۶- ۱۵۲۱. شرح صحيح مسلم، نووی، ج ۳، ص ۳۵.

۷- ۱۵۲۲. انوار التنزيل، ج ۱، ص ۱۵۲.

۹ - فتیال نیشابوری می گوید: «میان مسلمانان اختلافی نیست که شفاعت امری است ثابت و مقتضای آن اسقاط ضررها و عقوبات است» (۱).

۱۰ - ابن تیمیه حرّانی {۷۲۸ ه.ق} می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت سه نوع شفاعت دارد ... نوع سوّم درباره کسانی است که مستحقّ آتش جهنمند» (۲).

۱۱ - نظام الدین قوشجی {۸۷۹ ه.ق} می گوید: «مسلمانان بر ثبوت شفاعت، به جهت قول خداوند متعال {عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا} (۳) اتفاق نظر دارند» (۴).

۱۲ - شعرانی حنفی می گوید: «همانا محمد صلی الله علیه و آله اولین شفاعت کننده روز قیامت است ...» (۵).

۱۳ - علامه مجلسی {۱۱۱۰ ه.ق} می فرماید: «در مورد شفاعت، بین مسلمانان اختلافی نیست که از ضروریات دین اسلام است؛ به این معنا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت برای امت خود، بلکه امت های پیشین شفاعت می کند ...» (۶).

۱۴ - محمّد بن عبدالوهاب {۱۱۱۵ - ۱۲۰۶ ه.ق} می گوید: «شفاعت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر انبیا و ملائکه و اولیا و کودکان، از جمله اموری است که مطابق روایات وارده، ثابت است ...» (۷).

## شفاعت در قرآن کریم

## شفاعت در قرآن کریم

آیات مربوط به شفاعت را می توان بر چند دسته تقسیم نمود:

### ۱ - آیاتی که شفاعت را نفی می کنند

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْعُ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ } (۸) «ای اهل ایمان! از آنچه روزی شما کردیم، انفاق کنید پیش از آن که روزی بیاید که نه خرید [و فروشی] هست و نه دوستی و شفاعتی به کار آید و کافران در آن روز درمی یابند که به خود ستم کردند».

ص: ۴۴۹

۱- ۱۵۲۳. روضه الواعظین، ص ۴۰۶.

۲- ۱۵۲۴. مجموعه الرسائل الکبری، ج ۱، ص ۴۰۳.

۳- ۱۵۲۵. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۴- ۱۵۲۶. شرح تجرید، ص ۵۰۱.

- ٥-١٥٢٧. اليواقيت و الجواهر، ج ٢، ص ١٧٠.
- ٦-١٥٢٨. بحار الأنوار، ج ٨، ص ٢٩.
- ٧-١٥٢٩. الهديه السنيه، ص ٤٢.
- ٨-١٥٣٠. سوره بقره، آيه ٢٥٤.

ولی آیات دیگر به وجود شفاعت به اذن خداوند متعال صراحت دارد. پس آیه فوق شفاعت بدون اذن را نفی می کند.

## ۲ - ابطال عقیده یهود در شفاعت

{ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ؛ (۱) } «ای بنی اسرائیل! یاد کنید نعمت هایی را که به شما عطا کردم و شما را بر عالمیان برتری دادم. و دوری کنید از روزی که در آن، کسی به جای دیگری مجازات نشود و هیچ شفاعت از کسی پذیرفته نشود و عوض قبول نکنند و یاری نشوند.»

قرآن اعتقاد به یک نوع شفاعت باطل را که در یهود بوده، رد می کند، شفاعتی که هیچ گونه شرطی در شفیع یا کسی که شفاعت شده قرار نمی دهد و هیچ نوع ارتباطی با اذن خداوند ندارد.

## ۳ - نفی شفاعت از کافران

{ وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ \* حَتَّى آتَانَا الْيَقِينَ \* فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ؛ (۲) } «و روز جزا را تکذیب می کردیم تا آن که [با مرگ] یقین به قیامت پیدا کردیم، پس در آن روز شفاعت شفیعان سودی به آنان نرساند.»

## ۴ - نفی صلاحیت شفاعت از بت ها

{ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ (۳) } «[این مردم نادان] به جای خدا چیزهایی را می پرستند که به آن ها هیچ سود و زیانی نمی رساند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت ها می خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان ها و زمین علم به آن ندارد، یاد دهید؟! خدا از آنچه شریک او قرار می دهید برتر و منزّه است.»

ص: ۴۵۰

۱- ۱۵۳۱. سوره بقره، آیه ۴۷ و ۴۸.

۲- ۱۵۳۲. سوره مدثر، آیات ۴۶ - ۴۸.

۳- ۱۵۳۳. سوره یونس، آیه ۱۸.

## ۵ - اختصاص شفاعت به خداوند

{ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ (۱) } «بگو [ای پیامبر!] شفاعت تنها از آن خداست که مالک زمین و آسمان هاست و پس از مرگ، بازگشت همه شما به سوی اوست.»

## ۶ - شفاعت مشروط برای غیر خدا

{ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ؛ (۲) } «هیچ شفيعی جز به اجازه او نخواهد بود.»

{ وَلَمَا تَنْفَعِ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ...؛ (۳) } «و نفع نمی دهد شفاعت نزد خدا مگر برای کسی که خداوند به او اذن دهد.»

مقتضای جمع بین آیات این است: - از آنجا که طبق عقیده توحید افعالی، و این که مؤثری بالاصاله در عالم به جز خدا نیست، و هر تأثیری به اذن و اراده اوست - برخی از آیات، شفاعت را منحصرأً برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، اعمال کند. همان گونه که به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای خود چنین اجازه ای داده است.

## ضرورت شفاعت

## ضرورت شفاعت

با چند عامل می توان شفاعت را از جمله ضروریات جامعه بشری به حساب آورد:

## ۱ - ابتلای مردم به گناه

برخی می گویند: تنها نجات دهنده انسان در روز قیامت، عمل صالح است، همان گونه که در قرآن آمده است: { وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى؛ (۴) } «و اما کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد برای او پاداش نیکی است.» هر چند رسیدن به جزا و سعادت، وابستگی زیادی بر عمل دارد، ولی از آیات دیگر آشکارا استفاده می شود که عمل به تنهایی باعث نجات بشر نخواهد بود، مگر این که با رحمت گسترده الهی ضمیمه گردد. (۵)

ص: ۴۵۱

۱- ۱۵۳۴. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲- ۱۵۳۵. سوره یونس، آیه ۳.

۳- ۱۵۳۶. سوره سبأ، آیه ۲۳.



۴-۱۵۳۷. سوره كهف، آيه ۸۸.

۵-۱۵۳۸. سوره نحل، آيه ۶۱؛ سوره فاطر، آيه ۴۵.

## ۲ - گستره رحمت الهی

{ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا ... }؛ (۱) «پروردگارا! رحمت و علمت را بر هر چیزی گسترش دادی.»

{ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ }؛ (۲) «پس اگر ای پیامبر تو را تکذیب کنند بگو خدای شما دارای رحمت بی منتها است.» می دانیم که شفاعت از مصادیق رحمت الهی است.

## ۳ - نجات، اصل اولی در انسان

دلیل و برهان عقلی نشان می دهد که اصل اولی در انسان، سلامت از هر گونه عذاب دنیوی و اخروی است و لذا توقّف در برزخ، و نیز مراحل مختلف در روز قیامت و ورود در جهنّم - در مدّتی محدود - همه برای آن است که انسان پاک شده و به جوهر اصلی خود بازگردد، و شفاعت نیز در همین راستاست.

### اثر شفاعت

درباره نتیجه و اثر شفاعت دو نظر وجود دارد: ۱ - شفاعت به معنای از بین رفتن گناهان و عقاب است. ۲ - شفاعت؛ یعنی زیادی ثواب و ترفیع درجات. بیشتر مسلمانان معتقد به قول اولند. ولی معتزله قول دوّم را پذیرفته اند و حق با قول اول است؛ به چند دلیل:

۱ - اصل اعتقاد به شفاعت، در بین یهود و بت پرستان قبل از اسلام رایج بوده است و اسلام، بعد از آن که خرافات آن را پیراست، در جامعه اسلامی مطرح ساخت. و کسانی که از دیدگاه های یهود و بت پرستان قبل از اسلام، در امر شفاعت اطلاع دارند، می دانند شفاعتی را که آنان برای انبیا و پدرانشان معتقد بودند، در سقوط گناهان و غفران آن ها بوده است. و تنها اشکال مهمّ شان آن بود که حقّ شفاعت را بدون هیچ شرطی برای آنان قائل بودند، ولی اسلام با پذیرش اصل اعتقاد به شفاعت، آن را

ص: ۴۵۲

---

۱- ۱۵۳۹. سوره غافر، آیه ۷.

۲- ۱۵۴۰. سوره انعام، آیه ۱۴۷.

مشروط به اذن خداوند نمود، آنجا که می فرماید: { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؛ (۱) } «کیست که نزد خدا شفاعت کند مگر به اذن او.» { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى؛ (۲) } «و آن ها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی کنند.»

۲- روایات شیعه و اهل سنت بر عمومیت شفاعت دلالت دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «أذخرت شفاعتی لأهل الکبائر من أمتی»؛ (۳) «شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره امتم، ذخیره کرده ام.»

۳- برخی از آیات تصریح می کنند که خداوند حتی بدون توبه، از گناهان عفو می کند، که این با شفاعت به معنای اسقاط گناهان سازگاری دارد. خداوند متعال می فرماید: { هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ؛ (۴) } «او کسی است که توبه را از بندگان خود می پذیرد و گناهان را عفو می نماید.»

### درخواست شفاعت از شفاعت کنندگان

همان گونه که اشاره شد، برخی از گناه کاران به واسطه شفاعت، مورد عفو و بخشش الهی قرار خواهند گرفت، قرآن کریم و سنت نیز بر این مطلب تصریح نموده است.

قرآن کریم با مسلم گرفتن اصل شفاعت، یادآور می شود که شفاعت تنها به اذن الهی انجام می پذیرد: { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ؛ «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد مگر به فرمان او.» و نیز می فرماید: { مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ؛ «هیچ شفیع جز با اجازه او نخواهد بود.»

و از طرفی دیگر به ابطال عقیده بت پرستان و مشرکان در این مورد پرداخته است؛ زیرا آنان برای شفاعت هیچ گونه شرط و قیدی مانند اذن خدا قائل نیستند. قرآن کریم در رد این عقیده می فرماید: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ

ص: ۴۵۳

۱- ۱۵۴۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲- ۱۵۴۲. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۳- ۱۵۴۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۱.

۴- ۱۵۴۴. سوره شوری، آیه ۲۵.

هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ (۱)» [این مردم نادان] به جای خدا چیزهایی را می پرستند که به آن ها هیچ سود و زیانی نمی رساند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند، به اینان بگو شما به بهانه شفاعت بت ها، می خواهید به خدا چیزی که در همه آسمان ها و زمین علم به آن ندارد یاد دهید؟ خدا از آنچه شریک او قرار می دهید، برتر و منزّه است.»

بنابر اگر کسی این با استدلال به آیاتی که شفاعت خواهی مشرکان از بت ها را مردود می شمارد، قصد داشته باشد اصل شفاعت در اسلام را زیر سؤال ببرد، مغالطه ای آشکار است؛ چرا که در شفاعت اسلامی، نه اعتقاد به الوهیت شافعان مطرح است و نه بی قید و شرط بودن شفاعت آنان.

قرآن کریم از فرشتگان به عنوان شفاعت کنندگانی یاد کرده است که جز درباره کسانی که خداوند رضایت می دهد، شفاعت نخواهند کرد: { بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْـَٔبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى }؛ (۲) «بلکه آنان بندگان مقرب خدا هستند که هرگز پیش از امر خدا کاری نخواهند کرد و هر چه کنند به فرمان اوست، ... از احدی، جز آن که خدا از او راضی است، شفاعت نکنند.»

پس هر گاه اصل شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگران در قیامت مورد تأیید است، درخواست آن از سوی مؤمنان نیز امری مشروع خواهد بود. همان گونه که درخواست دعا از دیگران امری مشروع است.

#### تحقیق مطلب

#### تحقیق مطلب

برای روشن شدن مطلب و این که درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگر اولیای الهی کار باطلی نیست، به دو نکته اشاره می کنیم:

۱ - این که طب شفاعت همان طلب دعا است.

ص: ۴۵۴

---

۱- ۱۵۴۵. سوره یونس، آیه ۱۸.

۲- ۱۵۴۶. سوره انبیاء، آیات ۲۶ - ۲۸.

۲- این که طلب دعا از صالحان امری مستحبّ در اسلام است که همه مسلمان حتی وهابیان آن را اجازه داده اند.

### توضیح نکته اول

همان گونه که اشاره شد، شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر شفیعان در حقیقت درخواست آنان از خداوند متعال و طلب مغفرت از خداوند سبحان برای گناه کاران است. و خدای سبحان به آنان اذن داده تا در ظرفیت های خاص برای مردم دعا کنند، و در همان موارد نیز، استجابت دعا را ضمانت کرده است. و لذا آنان در غیر مواردی که اذن داده شده، دعا نمی کنند. و معنای جمله «یا وجهاً عند الله اشفع لنا عند الله» همین است.

مفسر معروف اهل سنت، نیشابوری از مقاتل در تفسیر قول خداوند: { مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا } (۱) نقل کرده که گفت: «... الشفاعة إلى الله إنما هي دعوة الله لمسلم»؛ (۲) «... شفاعت نزد خدا همانا خواستن از خدا برای مسلمان است.»

فخر رازی شفاعت را به دعا و توسل به سوی خدای متعال معنا می کند. او می گوید: «خداوند متعال به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: { وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ } (۳) محمد صلی الله علیه و آله را امر کرده که اولاً برای خودش استغفار کند و سپس برای دیگران استغفار نماید ...» (۴)

مسلم در صحیح خود از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما من رجل مسلم يموت فيقوم على جنازته أربعون رجلاً لا يشركون بالله إلا شفعهم الله فيه»؛ (۵) «هیچ فرد مسلمانی نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل مرد که به خدا شرک نمی ورزند قیام کرده [و بر او دعا کنند] جز آن که خداوند آنان را در حق آن میت شفیع گرداند.»

بخاری در صحیح خود بابی را منعقد کرده تحت عنوان: «إذا استشفعوا إلى الامام

ص: ۴۵۵

۱- ۱۵۴۷. سوره نساء، آیه ۸۵.

۲- ۱۵۴۸. تفسیر نیشابوری در حاشیه جامع البیان طبری، ج ۵، ص ۱۱۸.

۳- ۱۵۴۹. سوره نوح، آیه ۲۸.

۴- ۱۵۵۰. مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۲۰.

۵- ۱۵۵۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۵۴.

لیستستی لهم لم یردهم»<sup>(۱)</sup> هر گاه امام را شفیع خود قرار دهند تا برای آن ها طلب باران کند خداوند آنان را رد نخواهد کرد.

از این عبارت استفاده می شود که حقیقت شفاعت همان دعا و خواستن از خداوند است. و طلب شفاعت از ولی خدا به معنای طلب خواستن و دعا است.

### توضیح نکته دوم

طلب دعا و خواستن از مؤمن نه تنها شرک و حرام نیست، بلکه امری مستحب و راجح می باشد و انسان می تواند در حال حیات و ممات از کسی بخواهد تا برای او دعا کند و کاری را برای او از خدا بخواهد.

### درخواست از اولیای الهی در حال حیات

درخواست دعا از شخصی؛ خصوصاً از اولیای الهی در حال حیات هیچ اشکالی ندارد و مطابق قرآن و حدیث است. خداوند متعال می فرماید: { وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ }<sup>(۲)</sup> «و هر گاه به آنان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش بطلبد، سرپیچی می کنند و می بینی که با تکبر و نخوت روی می گردانند.»

و نیز درباره برادران حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: { قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ }<sup>(۳)</sup> «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

قرآن نیز دستور داده است تا گنه کاران به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و از او درخواست استغفار نمایند، آنجا که می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ

ص: ۴۵۶

۱- ۱۵۵۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۹، ابواب الاستسقاء.

۲- ۱۵۵۳. سوره منافقون، آیه ۵.

۳- ۱۵۵۴. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

تَوَاباً رَحِيماً؛<sup>(۱)</sup> «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده و رسول نیز برای آنان استغفار کند، در آن هنگام به طور حتم خداوند را توبه پذیر رحیم خواهند یافت.»

ترمذی از انس نقل کرده که گفت: «سألت النبي صلى الله عليه وآله أن يشفع لي يوم القيامة؟ فقال: أنا فاعل. قلت: فأين اطلبك؟ قال: على الصراط»؛<sup>(۲)</sup> «من از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کردم که برای من در روز قیامت شفاعت کند؟ حضرت فرمود: من انجام خواهم داد. عرض کردم: کجا به دنبال شما باشم؟ فرمود: در کنار صراط.»

این حدیث رجالش صحیح است جز آن که در سندش ابو الخطاب حرب بن میمون واقع است. گرچه بخاری او را تضعیف کرده ولی اکثر علما او را توثیق نموده اند. ابو الخطاب انصاری می گوید: «او بصری صدوق است». یحیی بن معین می گوید: «او صالح است، و علی بن مدینی و دیگران او را توثیق نموده اند».<sup>(۳)</sup> ابن حجر می گوید: خطیب در کتاب «المتفق و المفترق» گفته که او ثقة است.<sup>(۴)</sup>

اگر بخاری او را تضعیف کرده به جهت این است که او قدری بوده و با عقیده او موافق نبوده است، و لذا نمی توان به تضعیف او توجه نمود.

طبرانی در «المعجم الكبير» نقل کرده که سواد بن قارب رضی الله عنه قصیده خود را این گونه انشاد کرد:

وأشهد أن الله لا ربَّ غيره

وأنك مأمون على كلِّ غائب

وأنك أدنى المسلمين وسيله

إلى الله يا بن الأكرمين الأطائب

فمرنا بما يأتيك يا خير مرسل

وإن كان فيما فيه شيب الذوائب

وكن لي شفيعاً يوم لا ذو شفاعة

بمغن فتيلاً عن سواد بن قارب<sup>(۵)</sup>

رفاعی در توجیه این شعر می گوید: «سواد بن قارب رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد

- ١- ١٥٥٥. سورة نساء، آيه ٦٤.
- ٢- ١٥٥٦. سنن ترمذى، ج ٤، ص ٤٢، باب ما جاء فى شأن الصراط.
- ٣- ١٥٥٧. ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٧٠، رقم ١٧٧٣.
- ٤- ١٥٥٨. تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٢٢٥ و ٢٢٦، رقم ٤١٨.
- ٥- ١٥٥٩. المعجم الكبير، ج ٧، ص ١٠٩ - ١١١؛ مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٢٥٠.



خطاب قرار داده و امیدوار است که حضرت نزد خداوند متعال شفیع او در روز قیامت باشد ...» (۱).

ابن عباس روایت کرده: «لَمَّا فرغ أمير المؤمنين عليه السلام من تغسيل النبي صلى الله عليه وآله قال: «بأبي أنت وأُمِّي، أذكركم عند ربِّك ...» (۲) «چون امیرالمؤمنین علیه السلام از غسل پیامبر صلی الله علیه وآله فارغ شد خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو، ما را نزد پروردگارت یاد کن ...».

نیز روایت شده: «لَمَّا تَوَفَّى رسول الله صلى الله عليه وآله جاء أبو بكر من سلع ووقف على فوته وكشف عن وجهه وقبلة وقال: بأبي أنت وأُمِّي طبت حياً وميتاً، واذكرنا عند ربِّك» (۳) «چون رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت نمود ابوبکر از سلع آمد و چون از وفات حضرت مطلع شد، پارچه را از روی حضرت کنار زده و او را بوسید و گفت: پدر و مادرم به فدای تو، تو در حال حیات و ممات خود خوب بودی، ما را نزد پروردگارت یاد بنما.»

اگر در حال حیات درخواست شفاعت صحیح است، در حال ممات نیز صحیح می باشد؛ زیرا در جای خود حیات برزخی را اثبات نموده ایم.

### وهابیان و درخواست شفاعت از شیعیان

وهابیان اصل شفاعت را قبول دارند، ولی در پاره ای از احکام و ویژگی های آن دیدگاه هایی خاص دارند که موجب شده تا عقیده مسلمانان دیگر را در مورد شفاعت شرک آلود بدانند. مهم ترین مسئله مورد اختلاف درباره شفاعت، به درخواست شفاعت از شافعان بازمی گردد. درخواست شفاعت از شافعان - چه در حال حیات آن ها و چه پس از مرگ آنان - از نظر مسلمانان امری جایز و مشروع است، ولی به اعتقاد وهابیان امری نامشروع بلکه شرک آلود است. آنان شفاعت را تنها در صورتی صحیح می دانند که انسان مستقیماً از خداوند بخواهد که پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگر کسانی که مأذون در شفاعت می باشند، در حق انسان شفاعت کنند.

ص: ۴۵۸

۱- ۱۵۶۰. التوصل الى حقيقة التوسل، ص ۳۹۹.

۲- ۱۵۶۱. مسند احمد، ح ۲۲۸.

۳- ۱۵۶۲. السيره الحلبيه، ج ۳، ص ۳۹۲.

ابن تیمیه می گوید: «اگر کسی بگوید: از پیامبر به جهت نزدیکی به خدا می خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است».(۱)

محمد بن عبدالوهاب می گوید: «طلب شفاعت تنها باید از خدا باشد نه شافعان؛ یعنی باید گفت: بار خدایا! محمد را در حق ما در روز قیامت شفیع گردان ...».(۲)

## دلایل وهابیان

## دلایل وهابیان

وهابیان برای اثبات مدّعی خود به ادله ای تمسک کرده اند:

## دلیل اول

طلب شفاعت از شفیع به منزله خواندن غیر خدا است و این شرک در عبادت است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: { فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا }؛(۳) «با خدا هیچ کس را نخوانید».

## پاسخ

خواندن غیر خدا به طور مطلق نه حرام است و نه مستلزم شرک؛ زیرا اگر انجام عملی توسط فردی مجاز و مشروع باشد، درخواست انجام آن از وی نیز مجاز و مشروع خواهد بود؛ هر گاه شفاعت کردن برای پیامبر صلی الله علیه وآله و دیگر شفیعان در قیامت، حق و مشروع است. طلب شفاعت از آنان نیز چنین خواهد بود. حقیقت شفاعت، دعا کردن شفیع برای مستحق شفاعت و درخواست بخشش او از جانب خداوند است. بنابر این، همان گونه که انسان می تواند از هر فرد مسلمان و مؤمنی درخواست دعا کند - که این مطلب مورد قبول وهابیان است - طلب شفاعت از غیر خدا هم جایز خواهد بود. لیکن در طلب شفاعت از دیگران، تنها از کسانی می توان طلب کرد که شایستگی شفاعت را دارند؛ مانند پیامبران، مؤمنان صالح و فرشتگان.

ترمذی از انس بن مالک نقل کرده که از پیامبر صلی الله علیه وآله خواست تا در قیامت او را شفاعت کند.(۴)

ص: ۴۵۹

۱- ۱۵۶۳. زیاره القبور، ص ۱۵۶.

۲- ۱۵۶۴. الهدیه السنیه، ص ۴۲.

۳- ۱۵۶۵. سوره جن، آیه ۱۸.

۴- ۱۵۶۶. صحیح ترمذی، ج ۴، ص ۴۲، باب ما جاء فی شأن الصراط.

فرزندان یعقوب نیز از پدر خواستند تا برای آمرزش آنان استغفار نماید: { يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ }؛ (۱) «[برادران یوسف عرضه داشتند] ای پدر! برای ما از خدا آمرزش طلب کن که [درباره یوسف] خطا کرده ایم.»

و نیز خداوند به جهت عفو و آمرزش گناهان، مردم را دعوت می کند که از پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهند تا برای آنان استغفار نماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۲) «و هنگامی که به نفس خود ظلم کردند، نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت کرده که تو بر آنان استغفار کنی و در آن هنگام به طور حتم خدا را توبه پذیر مهربان خواهند یافت.»

اگر وهابیان طلب دعا از پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از وفات او شرک می دانند، در هر دو حالت شرک خواهد بود. گذشته از این، مرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مربوط به جسم اوست، اما روح او زنده است و شنیدن درخواست دعا و شفاعت و اجابت آن مربوط به روح است نه بدن. در بحث حیات برزخی به تفصیل به اثبات حیات روحانی پرداخته شده است.

## دلیل دوم

به گواهی قرآن کریم، خداوند مشرکان عصر رسالت را به این دلیل که از غیر خدا طلب شفاعت می کردند، مشرک دانسته است: { وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ }؛ (۳) «آنان به جای خدا، چیزهایی را می پرستیدند که به آن ها هیچ سود و زیانی نمی رساند و می گویند که این بت ها شفیع ما نزد خدا هستند.»

## پاسخ

در این که مشرکان عصر رسالت برای بت ها و معبودهای خود مقام شفاعت قائل بودند، تردیدی نیست، ولی آنچه در این آیه آمده این است که آنان هم بت ها را عبادت می کردند و هم برای آنان مقام شفاعت قائل بودند، و اعتقاد به شفاعت همراه با عبادت آن ها، سبب مذمت آنان شده است.

ص: ۴۶۰

۱- ۱۵۶۷. سوره یوسف، آیه ۹۷.

۲- ۱۵۶۸. سوره نساء، آیه ۶۴.

۳- ۱۵۶۹. سوره یونس، آیه ۱۸.

مشرکان همچنین حقّ شفاعت بی قید و شرطی برای موجوداتی قائل بودند که خداوند چنین مقامی را به آنان نداده بود. و این امور سبب مذمت و شرک آلود شدن اعتقاد و درخواست آنان شد. ولی اگر اعتقاد به مقام شفاعت، در حق کسی باشد که خداوند برای آن ها این حق را قرار داده و به کار گرفتن آن را نیز به اذن خدا بداند و این اعتقاد منجر به عبادت شفیع نشود، دلیلی بر حرمت آن نیست.

### دلیل سوم

قرآن کریم شفاعت را حقّ ویژه خداوند دانسته است: { قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا }؛ (۱) «بگو شفاعت تنها از آن خداوند است.» بنابراین این باید شفاعت را فقط از خداوند درخواست کرد.

### پاسخ

شفاعت از آن جهت که نوعی تأثیرگذاری در سرنوشت بشر است، از مظاهر و جلوه های ربوبی خداوند است و بدین جهت اولاً و بالذات به او اختصاص دارد، ولی این مطلب با اعتقاد به حقّ شفاعت برای پیامبران و صالحان منافات ندارد؛ زیرا شفاعت آنان به صورت مستقل نیست، بلکه مستند به اذن و مشیت الهی است. و این مطلبی است که از قرآن کریم به روشنی به دست می آید؛ { مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ }؛ (۲) «کیست که در پیشگاه الهی به شفاعت برخیزد، مگر به فرمان او.» و یا آیه: { مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ }؛ (۳) «هیچ شفיעی جز به اجازه او نخواهد بود.»

### دلیل چهارم

طلب شفاعت اگرچه دعا محسوب می شود، ولی خواستن آن از میت بی فایده است؛ زیرا او در عالم برزخ نمی شنود و حیاتی ندارد.

### پاسخ

در بحث «حیات برزخی» به طور مبسوط، حیات در عالم برزخ را به اثبات رساندیم. و نیز به آیاتی که وهابیان با آن بر عدم شنیدن مردگان در عالم برزخ استدلال می کنند، پاسخ دادیم.

ص: ۴۶۱

۱- ۱۵۷۰. سوره زمر، آیه ۴۴.

۲- ۱۵۷۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۳- ۱۵۷۲. سوره یونس، آیه ۳.

طلب شفاعت از مرده شرک است.

ابن تیمیه می گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری نما، و امثال این درخواست ها که تنها خداوند بر آن ها قادر است.» (۱)

### پاسخ

در بحث حیات برزخی به طور تفصیل حیات اولیا در برزخ را به اثبات رسانده ایم.

### بررسی دلایل منکران

#### ۱ - شفاعت محرک معصیت است!

در نظر عده ای، اعتقاد به شفاعت موجب جرأت بر گناه در افراد شده و روح سرکشی را در گناه کاران و مجرمان زنده می کند؛ لذا اعتقاد به آن، با روح شریعت اسلامی و سایر شرایع سازگاری ندارد!

### پاسخ

الف) اگر چنین باشد، «توبه» که بخشایش گناهان را در پی دارد نیز مایه تشویق به انجام دوباره گناه خواهد بود. در حالی که توبه یکی از باورهای اصیل اسلامی و مورد اتفاق مسلمانان است.

ب) وعده شفاعت در صورتی مستلزم تمرد و عصیانگری است که شامل همه مجرمان با تمام صفات و ویژگی ها شود و نسبت به تمام انواع عقاب و تمام اوقات آن جاری باشد... ولی اگر این امور مبهم و نامعین شد که وعده شفاعت در مورد چه گناهی و کدام گناه کار و در چه وقتی از قیامت است، هیچ کس نمی داند که آیا مشمول شفاعت می شود یا خیر؟ و لذا موجب تشویق بر انجام معاصی نخواهد شد. (۲)

ج) با اندکی اندیشه در آیات قرآن و گفتار پیشوایان معصوم علیهم السلام روشن می شود که خداوند شرایط ویژه ای برای شفاعت قرار داده است. خداوند می فرماید: {يَوْمَئِذٍ لَا

ص: ۴۶۲

۱- ۱۵۷۳. الهدیه السنیه، ص ۴۰

۲- ۱۵۷۴. المیزان، ج ۱، ص ۱۶۵.

تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا؛ (۱) «در آن روز [قیامت] شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و به گفتار او راضی است.»

همچنین فرموده است: ﴿ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ؛ (۲) «برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود.»

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَنْ تَنَالَ مُسْتَخَفًّا بِالصَّلَاةِ؛ (۳) «همانا شفاعت ما اهل بیت علیهم السلام به کسی که نماز را سبک بشمارد، نخواهد رسید.»

روشن است که چنین شرایطی نه تنها سبب تشویق به انجام گناه نمی شود، بلکه انسان را برای دست یابی به طاعات به تلاش و ا می دارد تا از شفاعت پیامبران و اولیای الهی برخوردار می شود.

د) شفاعت نه تنها تشویق کننده گناه نیست، بلکه باعث امیدواری گناه کار به آینده خود می گردد و به این باور می رسد که می تواند سرنوشت خود را دگرگون سازد. کردار گذشته او سرنوشتی شوم و تغییرناپذیر برای وی پدید نیاورده است و می تواند با یاری اولیای الهی و تصمیم راسخ بر فرمانبرداری از خداوند، ضمن تغییر سرنوشت خود، آینده ای روشن را برای خود رقم بزند. بدین ترتیب، اعتقاد به شفاعت نه تنها مایه گستاخی نیست، بلکه باعث می شود گروهی به این امید که راه بازگشت به سوی خداوند برای آنان باز است، به یاری اولیای خدا، آمرزش را بجویند، و با کنار نهادن سرکشی، به سوی حق بازگردند.

## ۲ - شفاعت واسطه گری است!

طبق نظر برخی شفاعت، نوعی پارتی بازی و واسطه گری است که موجب ضایع شدن حقّ عدّه ای، و سبب لوٹ شدن قانون است.

## پاسخ

شفاعت، کمک اولیای الهی به افرادی است که در عین گناه کار بودن، پیوند

ص: ۴۶۳

۱- ۱۵۷۵. سوره طه، آیه ۱۰۱.

۲- ۱۵۷۶. سوره غافر، آیه ۱۸.

۳- ۱۵۷۷. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۳۵.

ایمانی و معنوی خویش را با خداوند و اولیای الهی نگسسته اند. شفاعت واقعی برای کسانی است که نیروی جهش به سوی کمال و پاکی در روح و روان آنان باشد. و نورانیت شافعان، وجود تاریک کسانی را که از هیچ گونه ویژگی مثبتی برخوردار نیستند، روشن نخواهد کرد.

بنابر این، شفاعت های رایج میان مردم (پارتی بازی) با شفاعت در منطق اسلام، تفاوت های زیاد دارد؛ از آن جمله:

۱- در واسطه گری های دنیوی، فرد گنه کار، شفیع را برمی انگیزاند تا با سرپرست فلان بخش تماس بگیرد و به دلیل نفوذی که در دستگاه او دارد، وی را وادار کند از تقصیر گنه کار درگذرد و از اجرای قانون در حق او چشم پبوشد. در شفاعت اسلامی، کار دست خدا است و اوست که شفیع را برمی انگیزاند. خداوند به دلیل کمال و جایگاه شفیع، به او حق شفاعت می بخشد و رحمت و بخشایش خود را از گذرگاه وی، شامل حال بندگان می سازد.

۲- در شفاعت، شفیع از مقام ربوبی تأثیر می پذیرد، ولی در واسطه گری های باطل، قدرت برتر سخنان شفیع است و اوست که به خواسته های خلاف کار، تن در می دهد. به دیگر سخن، در شفاعت های عرفی و دنیوی، شفاعت کننده، مولا و حاکم را برخلاف اراده، به انجام کاری وادار می کند، ولی در شفاعت الهی، در علم و اراده خداوند هیچ گونه دگرگونی پدید نمی آید، بلکه تنها مراد و خواسته دگرگون می شود... (۱)

۳- جوهر اصلی شفاعت های دنیوی، تبعیض در قانون است. بدین ترتیب که نفوذ شفیع بر اراده قانون گذار یا مجریان قانون چیره می شود و قدرت قانون تنها در برخورد با ناتوانان، نمود می یابد. این در حالی است که در شفاعت اخروی، هیچ کس قدرت خود را بر خدا تحمیل نمی کند و نمی تواند از اجرای قانون، جلوگیری کند. در حقیقت شفاعت، رحمت گسترده و بخشایش بی پایان خدای مهربان است که به وسیله آن، کسانی را که شایسته اند، پاک می کند. به همین دلیل گروهی که از شفاعت

ص: ۴۶۴

محروم شده اند، سزاوار برخورداری از بخشایش و رحمت گسترده الهی نیستند. و گرنه در قانون خدا تبعیض وجود ندارد.

۴ - شفاعت شونده باید دارای شرایطی باشد؛ از آن جمله:

(الف) خدا از او راضی باشد و او هم نسبت به خدا بیمناک باشد { وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ } (۱).

(ب) نزد خدا، پیمانی داشته باشد؛ مثلاً به خدا ایمان داشته باشد، به یگانگی او اقرار کند، نبوت و ولایت را تصدیق کند و دارای کردار شایسته باشد: { لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا } (۲).

(ج) ستمکار نباشد: { مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ } (۳).

(د) نماز را سبک نشمارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَأَنْتَالِ مُسْتَخَفًّا بِالصَّلَاةِ» (۴).

### آثار شفاعت

ماهیت شفاعت، نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبز برای گناه کار. همچنین عامل عقب افتادگی و یا واسطه گری نیست، بلکه مسئله مهم تربیتی است که پی آمدهای سازنده ای دارد. که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ - امید آفرینی؛

غالباً چیرگی هوای نفس بر انسان، سبب ارتکاب گناهان بزرگی می شود و به دنبال آن روح یأس حاکم می شود و این ناامیدی، ایشان را به آلودگی بیشتر در گناهان می کشاند. در مقابل، امید به شفاعت اولیای الهی به عنوان یک عامل بازدارنده به افراد نوید می دهد که اگر خود را اصلاح کنند، ممکن است گذشته آن ها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد.

۲ - برقراری پیوند معنوی با اولیای الهی؛

ص: ۴۶۵

۱- ۱۵۷۹. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۲- ۱۵۸۰. سوره مریم، آیه ۸۷.

۳- ۱۵۸۱. سوره مؤمن، آیه ۱۸.

۴- ۱۵۸۲. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۵.



مسلماً کسی که امید به شفاعت دارد، می کوشد به نوعی این رابطه را برقرار سازد و کاری که موجب رضای آن ها است، انجام دهد و پیوندهای محبت و دوستی را نگسلد.

۳ - تلاش برای به دست آوردن شرایط شفاعت؛

امیدواران شفاعت باید در اعمال گذشته خویش تجدید نظر کنند و نسبت به آینده تصمیمات بهتری بگیرند؛ زیرا شفاعت بدون زمینه مناسب انجام نمی گیرد. حاصل آن که، شفاعت نوعی تفضّل است که از یک سو به خاطر زمینه های مناسب «شفاعت شونده» و از سوی دیگر به خاطر آبرو و احترام و اعمال صالح «شفاعت کننده» است.

### ۳ - چه نیازی به شفیع داریم؟

گاهی سؤال می شود که چرا خداوند به طور مستقیم، گناهان بندگان را نمی بخشد و چه نیازی به وجود واسطه و شفیع است؟

#### پاسخ

۱ - خداوند متعال، جهان آفرینش را به بهترین وجه آفریده است: { الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ (۱) } «آن خدایی که هر چیز را به بهترین صورت آفریده است.»

جهان بر اساس نظام علت و معلولی و اسباب و مسببات، برای هدایت و رشد و تکامل انسان ها آفریده شده است و نیازمندی های طبیعی بشر به وسیله عوامل و اسباب عادی، برآورده می گردد.

فیوضات معنوی خداوند؛ همانند هدایت، مغفرت و آمرزش نیز بر اساس نظامی خاص بر انسان ها نازل می شود، و اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که این امور به وسیله اسباب و علت های معین به انسان ها برسد. بنابر این، همان گونه که در عالم ماده نمی توان پرسید: چرا خداوند متعال زمین را به وسیله خورشید نورانی کرده و خود بی واسطه به چنین کاری دست نزده است، در عالم معنا نیز نمی توان گفت: چرا خداوند به واسطه اولیای الهی، مغفرت خویش را شامل حال بندگان نموده است؟

شهید مطهری رحمه الله می فرماید: «فعل خدا، دارای نظام

ص: ۴۶۶

است. اگر کسی بخواهد به نظام آفرینش، اعتنا نداشته باشد، گمراه است. به همین جهت است که خدای متعال، گناه کاران را ارشاد فرموده است که در خانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بروند و علاوه بر این که خود طلب مغفرت کنند، از آن بزرگوار بخواهند که برای ایشان، طلب مغفرت کند. قرآن کریم می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛ (۱) «و اگر ایشان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب مغفرت می کرد، خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.» (۲)

۲ - حکمت دیگر «شفاعت» این است که مشیت الهی این است که با اعطای منزلت شفاعت به پیامبران و اولیای الهی، آنان را تکریم کند. پذیرش دعا و درخواست اولیا، نوعی تکریم و احترام به آنان است. اولیای خدا، نیکوکاران، فرشتگان آسمان ها، و حاملان عرش که همه روزگار را به فرمانبرداری خدا گذرانده و از مدار عبودیت الهی، گام بیرون ننهاده اند، شایسته تکریم هستند و چه احترامی بالاتر و برتر از این که دعای آنان درباره بندگان شایسته رحمت و مغفرت الهی، مستجاب شود.

#### ۴ - شفاعت عامل دگرگونی در علم و اراده الهی

رشید رضا می گوید: «حکم پروردگار عین عدل است و بر اساس مصلحت الهی شکل گرفته است. از طرفی، شفاعت در عرف مردم به این معناست که شفیع و واسطه، مانع اجرای حکم واقعی در مورد متخلف و مجرم می شود. اگر حکم دوم که در سایه شفاعت واسطه به دست آمده، مطابق عدل است و حکم نخست مخالف آن، پس دو حالت پیش می آید:

۱ - باید خدا را غیر عادل دانست، که قطعاً باطل است.

۲ - بگوییم خداوند عادل است، ولی علم و آگاهی اش نارسا بوده است، که اینک از رهگذر یادآور شدن شفیع، تغییر پیدا کرده است. در نتیجه حکم جدید عادلانه است. این فرض نیز باطل است؛ زیرا علم خدا عین ذات اوست و تغییر و دگرگونی در او راه ندارد.

ص: ۴۶۷

۱- ۱۵۸۴. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲- ۱۵۸۵. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶۴.

فرض می‌کنیم حکم نخست، عین عدل بوده است و حکم دوم بر خلاف آن و خداوند تنها به دلیل علاقه به شفیع، حاضر شده است عدل را زیر پا نهد و حکم جدید صادر کند. این فرض نیز با عدالت الهی ناسازگار است. پس پذیرش شفاعت با چالش‌های فراوان روبه‌روست و استدلال عقلی، مخالف آن است» (۱).

## پاسخ

این اشکال از آنجا پدید می‌آید که نویسنده میان تغییر در علم و اراده الهی و دگرگونی و تحول در موضوع و معلوم و مراد را در هم آمیخته است. باید دانست آنچه دگرگون شده، وضعیت مجرم و گناه کار است؛ یعنی به گونه‌ای شده که سزاوار رحمت الهی گشته است؛ در حالی که پیش‌تر چنین نبود. پس در علم و اراده خداوند، هیچ‌گونه دگرگونی پدید نیامده است. بنابر این، دو اراده وجود دارد و خداوند می‌داند که این شخص دگرگون خواهد شد و در پرتو اراده دوم پروردگار قرار خواهد گرفت. پس علم و اراده الهی دگرگون نشده است، بلکه دو اراده گوناگون نسبت به دو موضوع متفاوت وجود دارد که هیچ‌یک ناقض دیگری نیست، بلکه هر دو عین عدل الهی است. بدین ترتیب، علم و اراده خدا دگرگون نمی‌شود، بلکه علم و اراده جدیدی به موضوع نوینی تعلق می‌گیرد. مثلاً می‌دانیم هنگام شب، تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد و با توجه به این علم، اراده می‌کنیم تا از وسایل الکتریکی، مانند چراغ استفاده کنیم. سپس با طلوع آفتاب، چراغ را خاموش می‌کنیم. در این مثال، دو علم داریم؛ شب نور ندارد و روز نور دارد. ما نیز بر اساس این دو علم، دو اراده و دو کار کرده ایم. شب هنگام چراغ را روشن و در روز، آن را خاموش می‌کنیم. در این مثال، علم و اراده دوم با علم و اراده نخست در تعارض نیست، بلکه با توجه به تفاوت موضوع، متناسب با آن شکل گرفته است.

درباره شفاعت نیز می‌گوییم: خداوند از ازل می‌دانست که فلان انسان، حالت‌های گوناگونی خواهد داشت و بر اساس آن شرایط، اراده ویژه‌ای درباره او شکل می‌گیرد. از این رو، بر اساس تعدد حالت‌ها و تغییر موضوع، اراده‌های متفاوتی نیز تعلق گرفته

ص: ۴۶۸

است. پس در علم الهی و اراده او، خطا و تغییری پدید نیامده است، بلکه هر علمی نسبت به موضوع خود درست است و هر اراده نسبت به موضوع خود، حکیمانه و بر اساس مصلحت است.

## ۵ - لزوم یکی از دو محذور

برخی می گویند: «بعد از آن که خداوند متعال در قرآن مجید برای گنهکاران و بزهکاران کیفرهای سنگین معین کرده است، برداشتن کیفر آنان از عدالت خدا به شمار می رود یا از ظلم او؟ اگر از عدالت او است، پس اصل وضع آن از ابتدا ظلم بوده که شایسته ساحت خداوند نیست، و اگر برداشتن کیفر، ظلم است پس درخواست پیامبران یا هر شفیع دیگری در خواستی ظالمانه است و چنین درخواستی شایسته ساحت پیامبران نیست.»

## پاسخ

اولاً: اشکال کننده در مورد اوامر امتحانی پروردگار چه پاسخی دارد؟ آیا برداشتن حکم امتحانی خداوند همچون منع از کشته شدن اسماعیل در مرحله دوم و اثبات کشته شدن او در مرحله اول به دست حضرت ابراهیم علیه السلام آیا هر دو عدالت است یا یکی عدالت و دیگری ظلم است؟ لابد هر دو عدالت است و حکمت آن، بیرون آوردن نیت های درونی مکلف و شکوفا سازی استعداد های او است. در مورد شفاعت نیز خواهیم گفت: ممکن است خداوند مقدر کرده باشد همه افراد با ایمان را نجات دهد. ولی در ظاهر احکامی را مقرر کرده و بر مخالفت از آن ها کیفر هایی را معین نموده تا کافران به وسیله کفر خود هلاک، و مؤمنان به واسطه پیروی و اطاعت به درجه بالا ترفیع پیدا کنند و گنهکاران به واسطه شفاعت بر کشتی نجات سوار و از پاره ای عقابها رهایی یابند.

ثانیاً: شفاعت از قبیل نقض و شکستن حکم اول و نیز از باب شکستن مجازات و عقوبت نیست، بلکه جنبه حکومت و سیطره را دارد؛ یعنی نافرمانی کننده را از شمول مجازات بیرون می آورد و مشمول رحمت و احسان و عفو و فضل و کرم خود می سازد که در این امر قهراً به شفیع نیز احترام گذاشته شده است.

گفته شده: سنت و قانون الهی بر پایه محکم استوار است و هیچ گاه در معرض اختلاف و تخلف قرار نمی گیرد. خداوند متعال می فرماید: { فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا }؛ (۱) «هرگز برای سنت خدا بدل نخواهی یافت و هرگز برای سنت او دگرگونی نخواهی یافت.»

افزون بر این با حکمت خدا هم همخوانی ندارد.

### پاسخ

صراط خدا مستقیم و سنت او تخلف ناپذیر است، ولی سنت خدا بر پایه یک صفت از اوصاف او استوار نشده و خداوند دارای یک سنت مشخص نیست، بلکه سنت های فراوانی دارد که هر کدام در مورد خود کامل، تام، جامع و فراگیر است. بنابر این، سنت الهی فقط بر یک صفت استوار نیست تا هیچ حکمی از موردش، و هیچ جزا و پاداشی از محلش تخلف نکند، بلکه رحمت گسترده و عفو و مغفرت او با شرایط ویژه شامل حال گنهکاران می شود؛ چنان که حق تعالی در جای خود و با شرایط خاص، منتقم و قهار است؛ یعنی در بررسی جامع باید هر صفت از صفات الهی را با توجه به سایر صفات وی ملاحظه و ارزیابی کرد.

در نتیجه، اگر شفاعتی واقع می شود و عذاب را از کسی برمی دارد، هیچ اختلاف و اختلالی در سنت و روش کلی و جامع او پدید نمی آید.

ص: ۴۷۰

مسلمانان به طور اتفاق استغاثه و کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی را جایز دانسته، بلکه آن را راجح و در راستای توحید می دانند؛ زیرا اگر از اولیای الهی؛ یعنی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام طلب کمک کرده و از آن ها مدد می جویند به این خاطر نیست که آنان را مستقل در تأثیر دانسته و از آن ها حاجت و کمک می خوانند، بلکه از آن جهت است که اولیای الهی مقرب درگاه خداوند و مظهر صفات جمال، کمال، اسمای الهی، قدرت، علم و مانند آن شده اند و به اذن و اراده و مشیت الهی در این عالم تصرف دارند: ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ .

اما وهابیان برخلاف اجماع مسلمین، این مسئله را شدیداً تحریم کرده، بلکه آن را بزرگ تر از شرک جاهلیت می دانند. لذا جا دارد که این مسئله را مورد بحث قرار دهیم:

### فتوا های وهابیان

۱ - ابن تیمیه - مؤسس عقاید وهابیان - می گوید: «از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری کن و امثال این درخواست ها که تنها خدا بر آن قدرت دارد». (۱)

در جایی دیگر این درخواست را شرک صریح دانسته و می گوید: «کسی که این گونه بگوید، باید توبه کند، اگر توبه نکرد کشتنش واجب می گردد». (۲)

۲ - محمد بن عبدالوهاب می گوید: «صدا زدن غیر خدا و کمک گرفتن از غیر او

ص: ۴۷۱

۱- ۱۵۸۸. الهدیه السیّیه، ص ۴۰.

۲- ۱۵۸۹. زیاره القبور، ص ۱۷ و ۱۸.

موجب ارتداد از دین و داخل شدن در زمره مشرکین و عبادت کنندگان بت هاست و حکم آن این است که مال و خونس حلال می گردد، مگر توبه کند». (۱)

۳ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبی خدا، ای محمد! کمک کن مرا، دریاب مرا، یاری کن مرا، شفا ده مریضان مسلمین را، هدایت کن گم شده مسلمین را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است». (۲)

در جایی دیگر می گوید: «شکی نیست که استغاثه کنندگان به پیامبر صلی الله علیه و آله، اولیا، انبیا، ملائکه یا جن، این عمل را به این اعتقاد انجام می دهند که آنان دعایشان را شنیده و از احوالشان اطلاع دارند و حاجت شان را برآورده خواهند کرد، این امور انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی داند. و نیز اموات؛ چه انبیا و چه غیر انبیا اعمال و تصرفات شان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است». (۳)

همچنین می گوید: «و اما صدا زدن میت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر و از عمل عبادت کنندگان بت ها در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله است». (۴)

### انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

### انواع استعانت (کمک گرفتن) از غیر

کمک گرفتن از غیر، انواع و اقسامی دارد که در ذیل به هر یک از آن ها با حکمشان اشاره می کنیم:

#### ۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات

#### ۱ - کمک گرفتن از انسان در زمان حیات

این خود به چند نوع تقسیم می شود:

#### الف) استعانت در مسائل عادی

کمک گرفتن در کارهای عادی که اسباب طبیعی دارد، زیربنای اساسی اجتماع انسانی و تمدن بشری است؛ زیرا حیات بشر بر اساس تعاون و کمک به یکدیگر

ص: ۴۷۲

۲- ۱۵۹۱. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۴۹.

۳- ۱۵۹۲. همان، ص ۵۵۲.

۴- ۱۵۹۳. همان، ص ۷۴۶.



است. این مطلب از هیچ جهت و نزد هیچ کس قابل انکار نیست. و لذا خداوند متعال از قول ذی القرنین می فرماید: { فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا }؛ (۱) «پس شما با قوت بازو به من کمک کنید تا سدی محکم بسازم تا به کلی مانع از دست برد به شما شود.»

### (ب) کمک گرفتن از ولی خدا در امور غیر عادی

یکی دیگر از موارد استعانت از زنده، کمک گرفتن از او در امور غیر عادی؛ مثل شفای مریض از راه غیر طبیعی و مانند آن است، در صورتی که قدرت اعجاز داشته باشد. این مورد نیز شکی در جوازش نیست، چون در واقع اعتقاد داشتن به قدرت اولیای الهی و معجزات آن هاست، لکن با اعتقاد به این که همه امور به دست خداست و تا خداوند نخواهد و اراده نکند، کاری انجام نمی گیرد. و منافاتی با توحید در خالقیت و ربوبیت ندارد.

حضرت سلیمان از حاضران طلب کرد تا تخت بلقیس را از یمن در یک لحظه به اردن - که محل حکومتش بود - بیاورند: { أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ }؛ (۲) «کدام یک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود خواهید آورد؟»

هدف حضرت سلیمان علیه السلام این بود که تخت بلقیس به صورت غیر طبیعی نزد او حاضر شود، آن گاه می فرماید: { قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ ... }؛ (۳) «و آن کس که به اندکی از علم کتاب الهی دانا بود گفت: من پیش از آن که چشم بر هم زنی، تخت را بدین جا می آورم، چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد ...».

خداوند متعال اعمال خارق عادت را به حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده و می فرماید: { وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي }؛ (۴) «و آن گاه که کور مادرزاد و پیس را به امر من شفا دادی و مردگان را به امر من [از قبر] بیرون آوردی.»

اگر کار خارق العاده از شخص سر می زند، درخواست آن کار از آن شخص نیز اشکالی ندارد.

ص: ۴۷۳

۱- ۱۵۹۴. سوره کهف، آیه ۹۵.

۲- ۱۵۹۵. سوره نمل، آیه ۳۸.

۳- ۱۵۹۶. همان، ۴۰.

۴- ۱۵۹۷. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

فرق بین افعال غیرعادی از خداوند و انسان این است که خداوند تنها فاعل و قادری است که در کارهایش وابسته به کسی نیست و خود مستقل در عمل است، به خلاف دیگران که متکی به او هستند.

### ج) استعانت به دعای غیر

یکی دیگر از انواع استعانت، کمک گرفتن از دیگران به صورت دعا کردن است؛ یعنی التماس دعا گفتن. این مورد نیز اشکالی ندارد و قرآن نیز در موارد بسیاری به آن اشاره کرده است؛ مثلاً کمک نگرفتن از دعای دیگران را از صفات منافقین شمرده و می فرماید: { وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ } (۱) «و هر گاه به آنان گفته شود بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آمرزش طلبد، سرپیچی می کنند و می بینی که با تکبر و نخوت روی می گردانند.»

در جایی دیگر کمک گرفتن از دعای مؤمنین را حاجتی فطری می داند و درباره برادران یوسف می فرماید: { قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتِغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ } (۲) «برادران یوسف عرضه داشتند: ای پدر! بر تقصیرات ما از خدا آمرزش بخواه که درباره یوسف خطا کرده ایم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می طلبم که او بسیار آمرزنده مهربان است.»

درباره استغفار مؤمنین هم می فرماید: { وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ } (۳) «و آنان که پس از مهاجران و انصار آمدند و دائم به دعا به درگاه خدا عرض می کنند: پروردگارا! بر ما و برادران دینی ما که در ایمان، از ما پیشی گرفتند ببخش.»

این مورد را ابن تیمیه قبول کرده و می گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل صحیح رسیده که فرمود: هر گاه کسی از نهاد دل برای برادر دینی اش دعا کند؛ به طور حتم خداوند ملکی را موکل می کند تا هنگام دعا به او بگوید: برای تو مثل آن چیزی است که برای او خواستی.» (۴)

ص: ۴۷۴

۱- ۱۵۹۸. سوره منافقون، آیه ۵.

۲- ۱۵۹۹. سوره یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

۳- ۱۶۰۰. سوره حشر، آیه ۱۰.

۴- ۱۶۰۱. رساله زیاره القبور، ص ۱۵۵.

## ۲ - کمک گرفتن از ارواح اولیای الهی بعد از مرگ

مسئله استعانت از ارواح اولیا و استغاثه به آنان بعد از وفاتشان، از مهم ترین مسائل باب استعانت از غیر است؛ خواه به صورت دعا باشد یا طلب اعجاز. این نوع استعانت را وهابیان از اقسام شرک دانسته و شدیداً با آن مقابله می کنند.

### ادله جواز یا رجحان استعانت از اولیا (استغاثه)

با مراجعه به روایات پی می بریم که کمک گرفتن از اولیای الهی (استعانت) و استغاثه به آنان نه تنها اشکالی ندارد، بلکه رجحان نیز دارد؛ زیرا سیره و سنت بزرگان دین این گونه بوده است که هنگام شداید به ولیی از اولیای الهی پناه می بردند. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - بخاری به سند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعِرْقَ نِصْفَ الْأُذُنِ، فَيُنَاقِضُ كَذَلِكَ اسْتِغَاثُوا بِأَدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ فَيُشْفَعُ لِيَقْضَى بَيْنَ الْخَلْقِ ...»؛ (۱) «همانا خورشید در روز قیامت چنان به مردم نزدیک می شود که از شدت گرما، عرق تا نصف گوش مردم را خواهد گرفت، در این هنگام مردم به حضرت آدم و سپس به حضرت موسی و در آخر به حضرت محمد پناه می برند، پس شفاعت می کند تا بین خلائق حکم شود.»

از این حدیث استفاده می شود که در کارهایی که با قدرت خداوند انجام می گیرد؛ می توان به دیگران متوسل شد، لکن با این اعتقاد که همه امور به اذن و مشیت الهی صورت می پذیرد.

۲ - طبرانی و ابویعلی در مسند خود و ابن السنی در «عمل الیوم و اللیله» به سند صحیح از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «إِذَا انْفَلَتَتْ دَابَهُ أَحَدِكُمْ بِأَرْضِ فَلَانِهِ فَلْيُنَادِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَحْبِسُوا عَلَيَّ، يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَحْبِسُوا عَلَيَّ، فَإِنَّ لِلَّهِ فِي»

ص: ۴۷۵

---

۱-۱۶۰۲. فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۳۸، کتاب الزکاه، رقم ۵۲.

الأرض حاضراً سبحانه عليكم»؛<sup>(۱)</sup> «هر گاه حیوان یکی از شما در بیابان گم شد این گونه صدا زنید: ای بندگان خدا! نگه دارید بر من، ای بندگان خدا نگه دارید بر من؛ زیرا خداوند در روی زمین کسانی را دارد که آن حیوان را برای شما حفظ کنند.»

طبرانی بعد از نقل حدیث می گوید: این مطلب از مجربات است.

شبهه این حدیث را بزار از ابن عباس نقل کرده که فرمود: «همانا خداوند در روی زمین غیر از حافظان، ملائکه ای دارد که هر چه از برگ درختان می ریزد می نویسند، لذا اگر کسی در بیابان گرفتار شد، بگوید: ای بندگان خدا! مرا یاری کنید».<sup>(۲)</sup>

ابن حجر عسقلانی در «امالی الأذکار» بعد از نقل این حدیث، آن را حسن دانسته، و حافظ هیتمی نیز تمام رجال آن را ثقه می داند.

۳- ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» می گوید: ابن ابی شیبه به سند صحیح از مالک دینار - خزینه دار عمر - چنین نقل می کند: «أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل إلى قبر النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله! إستسق لأمتك فإنهم قد هلكوا ...»<sup>(۳)</sup> «در زمان عمر قحطی بر مردم عارض شد، شخصی کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و به او استغاثه نمود و عرض کرد: ای رسول خدا! برای امتت باران بخواه؛ زیرا آنان هلاک شدند.»

از آنجا که این درخواست بدون شک در منظر صحابه بوده و کسی او را منع نکرده، خود دلیل بر جواز و رجحان استغاثه به ارواح اولیای الهی است.

۴- دارمی در سنن خود به سند صحیح از ابوالجوزاء اوس بن عبدالله نقل می کند که گفت: «قحط أهل المدينة قحطاً شديداً فشكوا إلى عائشه، فقالت: أنظروا قبر النبي صلى الله عليه وآله فاجعلوا منه كواً إلى السماء حتى لايبقى بينه وبين السماء سقفاً. قال: ففعلوا فمطرنا مطراً حتى نبت العشب وسمت الإبل حتى تفتت من الشحم، فسَمي عام الفتق»<sup>(۴)</sup> «قحطی شدیدی بر مدینه عارض شد، مردم از وضع موجود نزد عایشه شکایت آوردند. عایشه

ص: ۴۷۶

۱- ۱۶۰۳. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲- ۱۶۰۴. شرح ابن علان بر کتاب امالی الأذکار، ج ۵، ص ۱۵۱.

۳- ۱۶۰۵. فتح الباری، ج ۲، ص ۴۹۵.

۴- ۱۶۰۶. سنن دارمی، ج ۱، ص ۴۳.

دستور داد تا به سراغ قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفته و از آن، دریچه ای به سوی آسمان باز کنند تا سقفی بین قبر و آسمان مانع نباشد. آنان نیز چنین کردند. راوی می گوید: بعد از این عمل آن قدر باران آمد که سبزی ها رشد نموده و شتران چاق شدند ...»

۵- اجماع مسلمین بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا این زمان بر استغاثه و استمداد از ارواح اولیای الهی بوده است و این اجماع از جایگاه خاصی نزد اهل سنت برخوردار است.

۶- بیهقی در کتاب «الشعب» و ابن عساکر از طریق عبدالله بن احمد بن حنبل و نیز عبدالله بن احمد در کتاب «المسائل» (۱) به سند صحیح - که البانی (۲) نیز به صحت آن اعتراف کرده - نقل می کند: از پدرم شنیدم که می گفت: «من پنج بار حج گزاردم که دو بار آن سواره و سه بار آن پیاده بود، یا دو بار آن پیاده و سه بار آن سواره بود. در یکی از سفرها راه را گم کردم. در حالی که پیاده بودم، شروع به گفتن این جمله نمودم: «یا عباد الله دلونا علی الطريق؛ ای بندگان خدا ما را به مسیر سفر راهنمایی کنید.» همین طور که این جمله را تکرار می کردم، ناگهان خود را در مسیر یافتیم.

۷- قسطلانی در «المواهب اللدنیة» از کتب سیره نبوی نقل می کند که ابوبکر در روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن حضرت وارد شد؛ در حالی که ملافه ای بر روی پیامبر صلی الله علیه و آله انداخته بودند، آن را کنار زده و صورت حضرت را بوسید و عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو ای رسول خدا. تو در زمان حیات و مماتت پاک بودی! از ما نزد پروردگارت یاد فرما. (۳)

۸- در تاریخ ثبت است که صحابه شعارشان هنگام جنگ با مرتدین (از اهل یمامه و تابعین مسیلمه کذاب) این بود: یا محمداه، یا محمداه. (۴)

۹- همچنین نقل شده است که عقبه بن عامر کسی بود که خبر فتح دمشق را برای

ص: ۴۷۷

---

۱- ۱۶۰۷. المسائل، ص ۲۱۷.

۲- ۱۶۰۸. سلسله الأحادیث الضعیفه، ج ۳، ص ۱۱۱.

۳- ۱۶۰۹. حقیقه التوسل و الوسیله، موسی محمد علی، ص ۲۶۴، به نقل از المواهب اللدنیة.

۴- ۱۶۱۰. همان.

عمر به مدینه آورد. هنگام آمدن به مدینه هفت روز در راه بود، ولی در بازگشت از مدینه به دمشق دو روز و نصفی بیشتر طول نکشید و این به برکت دعا و استغاثه ای بود که در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد، لذا خداوند متعال مسافت او را کوتاه کرد. (۱)

۱۰ - سمهودی به سند خود از امام علی علیه السلام چنین نقل می کند: عربی بادیه نشین بعد از سه روز از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، خود را بر روی قبر پیامبر انداخت و خاک قبر را بر سر خود ریخت و عرض کرد: ای پیامبر! این آیه را تلاوت کردی و ما هم شنیدیم: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا } من نیز به نزد تو آمده ام تا استغفار نمایم. (۲)

۱۱ - ابوبکر مقری می گوید: «من و طبرانی و ابو الشیخ در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم؛ در حالی که گرسنگی شدید بر ما عارض شده بود، آن روز را به پایان رساندیم، وقت عشا کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدیم و عرض کردیم: ای رسول خدا! ما گرسنه ایم... در این هنگام ملاحظه نمودیم که کسی درب را می کوبد، باز نمودیم دیدیم که شخصی علوی با دو نفر غلام با زنبیلی از غذا کنار درب ایستاده اند، علوی آن ها را به ما هدیه نمود. پس از صرف غذا به ما گفت: آیا به رسول خدا شکایت بردید؟ الآن رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم، به من فرمود تا مقداری از غذا نزد شما آورم». (۳)

## بررسی شبهات

### بررسی شبهات

وهابیان بر مدّعی خود - حرمت استعانت از اولیای الهی و شرک بودن استغاثه به آنان - به ادله ای واهی تمسک کرده اند که در ذیل به نقد و بررسی آن ها می پردازیم:

### شبه اول

کسی که به اولیای الهی استغاثه می کند معتقد به علم غیب آن هاست؛ در حالی که علم غیب مخصوص خداوند است.

ص: ۴۷۸

۱- ۱۶۱۱. حقیقه التوسل و الوسيله، موسی محمد علی، ص ۲۶۴، به نقل از المواهب اللدئیه.

۲- ۱۶۱۲. وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱.

۳- ۱۶۱۳. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۸۰.

علم غیب نه تنها برای اولیای الهی - اعمّ از رسول و امام - امکان دارد، بلکه ضرورت هم دارد. ما در بحث مستقلى در کتاب شيعه شناسى و پاسخ به شبهات به این موضوع پرداخته ایم. همچنین حیات برزخى اموات و ارتباط آن ها با دنیا؛ مخصوصاً اولیای الهی به اثبات رسیده است.

حافظ هیشمی در «مجمع الزوائد» به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الأنبياء أحياء فى قبورهم يصلون»؛ (۱) «انبياء در قبورشان زنده اند و نماز به جای می آورند».

و نیز پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «علمی بعد مماتى كعلمى فى حياتى»؛ (۲) «علم من بعد از وفاتم، همانند علم من در زمان حیات من است».

دارمی به سند خود از سعید بن عبدالعزیز نقل می کند که او وقت نماز را با هممه ای که از داخل قبر پیامبر صلی الله علیه وآله می شنید، می شناخت. (۳)

### شبهه دوم

ترمذی از ابن عباس نقل کرده که گفته است: «إذا سألت فاسأل الله وإذا استعنت فاستعن بالله»؛ (۴) «هرگاه چیزی خواستی از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا طلب نما».

حدیث به این نکته اشاره دارد که انسان از هر کس کمک می خواهد باید به این اعتقاد باشد که همه امور به دست خدا و به اراده و مشیت اوست، اگر کسی نیز کاری انجام می دهد، به لطف و عنایت و خواست اوست. لذا در آخر حدیث می خوانیم: «بدان که همه مردم اگر اجتماع کنند تا به تو نفعی برسانند هرگز نمی توانند، مگر این که خداوند بر تو مقدر کرده باشد. و همچنین اگر همه مردم اجتماع کنند تا بر تو ضرری برسانند هرگز نمی توانند، مگر آن که خداوند بخواهد».

### شبهه سوم

برخی از وهابیان برای حرمت استغاثه، به حدیث عباده بن صامت از

ص: ۴۷۹

۱- ۱۶۱۴. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲- ۱۶۱۵. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۰۷، رقم حدیث ۲۱۸۱.

۳- ۱۶۱۶. سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۶، رقم ۹۳.





رسول خدا صلی الله علیه وآله تمسک کرده اند که آن حضرت فرمود: «إِنَّهُ لَا يَسْتَغَاثُ بِي وَإِنَّمَا يَسْتَغَاثُ بِاللَّهِ تَعَالَى»؛ (۱) «هرگز به من استغاثه نمی شود، بلکه تنها باید به خدای متعال استغاثه نمود.»

## پاسخ

این حدیث از حیث سند ضعیف است؛ زیرا ابن حجر هیثمی مکزّر ابن لهیعه را تضعیف نموده است؛ خصوصاً این که با احادیث صحیح دیگر که در جواز، بلکه استحباب استغاثه صراحت دارند، منافات دارد.

## شبهه چهارم

خداوند متعال مردم را از خواندن و صدا زدن غیر خودش نهی کرده و فرموده: { وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَادًا }؛ (۲) «و مساجد مخصوص خداست، پس نباید با خدا احدی غیر از او را پرستش کنید.»

و نیز می فرماید:

{ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ }؛ (۳)

{ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ }؛ (۴)

{ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ }؛ (۵)

{ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ }؛ (۶)

{ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ }؛ (۷)

{ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ }؛ (۸)

{ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ }؛ (۹)

{ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ }؛ (۱۰)

## پاسخ

مقصود از دعا در مجموع این آیات مطلق دعا و خواستن نیست؛ بلکه دعا ص :

۱- ۱۶۱۸. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۰.

۲- ۱۶۱۹. سوره جن، آیه ۱۸.

- ۳- ۱۶۲۰. سوره رعد، آیه ۱۴.
- ۴- ۱۶۲۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۷.
- ۵- ۱۶۲۲. همان، آیه ۱۹۴.
- ۶- ۱۶۲۳. سوره اسراء، آیه ۵۷.
- ۷- ۱۶۲۴. سوره یونس، آیه ۱۰۶.
- ۸- ۱۶۲۵. سوره فاطر، آیه ۱۴.
- ۹- ۱۶۲۶. سوره احقاف، آیه ۵.
- ۱۰- ۱۶۲۷. سوره غافر، آیه ۶۰.

۴۸۰ و ندای خاصی است که با قصد آن معنا، مرادف با معنای عبادت می شود و آن معنای الوهیت و یا ربوبیت است. به علاوه این که مجموع این آیات مربوط به بت پرستانی است که گمان می کردند بت هایشان (یا آن موجوداتی که این بت ها رمز آن هاست) برخی از شئون تدبیر را مالکند. لذا برای آن ها استقلال در فعل و تصرف قائل بودند. پر واضح است که هر نوع تواضع برای کسی و درخواست از کسی غیر از خداوند، با این اعتقاد عبادت او محسوب شده و شرک است. این قید به خوبی از برخی آیات دیگر استفاده می شود؛ از جمله:

{ فَمَا أَعْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ }؛ (۱) «و غیر از خدا همه خدایان باطلی را که می پرستیدند، هیچ رفع هلاکت از آنان نمود.»

{ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ }؛ (۲) «و غیر خدای یکتا که به خدایی می خوانند، و کسی مالک و قادر بر شفاعت نیست.»

{ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ }؛ (۳) «و به غیر او معبودانی را که به خدایی می خوانید در جهان مالک پوست هسته خرما می نیستند.»

{ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا }؛ (۴) «پس نمی توانند دفع ضرر و تغییر حالی از شما کنند.»

بنابراین، علت مذمت مشرکین از طرف خداوند این بوده که آنان معتقد به تدبیر و تصرف بتان به نحو استقلال و بدون اذن و مشیت خداوند بوده اند.

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «معنای آیه { وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا } این است که غیر خدا را عبادت نکنید و در کنار او این بت ها را نپرستید؛ بت هایی که { اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً } با آن که خداوند می فرماید: { أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ }. همچنین معنای آیه { وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ \* إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ \* وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ

ص: ۴۸۱

۱- ۱۶۲۸. سوره هود، آیه ۱۰۱.

۲- ۱۶۲۹. زخرف، آیه ۸۶.

۳- ۱۶۳۰. سوره فاطر، آیه ۱۳.

۴- ۱۶۳۱. سوره اسراء، آیه ۵۶.

يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ (۱)؛ این است: غیر از خدا کسانی که عبادت می کنید مالک هیچ چیز بر شما نیستند؛ اگرچه لفافه هسته خرما باشد ...» (۲)

### شبهه پنجم

برخی می گویند: خلق و تأثیر، تنها مختص به خداوند است بدون این که برای کسی در آن تأثیری باشد، و لذا اعتقاد به این که انبیا و ائمه و اولیا قدرت نفسی و قوت تأثیر دارند به حیثی که می توان به آنان در حوایج پناه برد و استغاثه کرد، نوعی از انواع شرک به حساب می آید.

بن باز می گوید: «اما آنچه در کنار قبور از انواع شرک و بدعت ها در شهرهای بسیاری انجام می شود، امری معلوم و قابل ملاحظه و بیان و پرهیز از آن است. از آن جمله خواستن از صاحبان قبرها و استغاثه به آنان و درخواست شفای مریض و نصرت بر دشمنان و امثال این امور که تمام این ها از شرک اکبر است که اهل جاهلیت بر آن بوده اند ...» (۳)

### پاسخ

اولاً: لازمه این اشکال آن است که ما هر گونه تأثیری را از انسان در عالم وجود نفی کرده و تنها تأثیر را برای خداوند بدانیم، که این قول به جبر گرایی ختم می شود.

ثانیاً: همان گونه که در جای خود بحث کرده ایم، نظام عالم وجود، نظام علت و معلول است. ما معتقدیم که علت مستقل در تأثیر بر تمام موجودات، خداوند سبحان است، و اما علت های دیگر که واسطه بین خدا و معلول امکانی است همگی واسطه هایی هستند که فعل و اثر آن ها عین فعل و اثر خدا است. و وجود واسطه در رساندن فیض وجود به معلول، استقلال در تأثیر شرک به حساب نمی آید.

انسان هنگامی که چیزی را با قلم می نویسد می توان آن را به قلم و دست و خود انسان هر سه نسبت داد، و این نسبت در هر سه مورد صحیح است، به رغم این که یک نوشتن است.

ص: ۴۸۲

۱- ۱۶۳۲. سوره فاطر، آیه ۱۳.

۲- ۱۶۳۳. الاغاثه بادلله الاستغاثه، ص ۳۱ و ۳۲.

۳- ۱۶۳۴. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۵۵.

نتیجه این که: هیچ تنافی بین جریان قانون عام علیت، بین موجودات امکانی و بین استقلال خداوند در فعل و خلق و توحید در خالقیت او نیست، بلکه واسطه ها می تواند تأکید کننده علت اخیر باشند که صاحب تأثیر مستقل در وسائط است.

قرآن کریم چیزی را که عقل بدیهی به آن حکم دارد، تصدیق می کند. قرآن قانون علیت عمومی را تصدیق نموده و افعال طبیعی را به موضوعات و فاعل های طبیعی نسبت می دهد، و نیز افعال اختیاری انسان را به خودش منسوب می دارد، و در عین حال همه آن ها را نیز بدون استثنا به خداوند سبحان نسبت می دهد، بدون آن که هیچ گونه تناقضی پیدا شود.

## دیدگاه قرآن

۱ - خداوند متعال می فرماید: { وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ } (۱) «و این تو نبودی [ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آن ها] انداختی آن گاه که انداختی؛ بلکه خدا انداخت.»

در این آیه فعل «رمی» را هم به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد و هم به خدا، ولی به دو اعتبار طولی، و لذا از تناقض خارج است.

۲ - و نیز در آیه ای کشتن کفار را به انسان نسبت می دهد و می فرماید: { قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ } (۲) «با آن ها پیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند.»

ولی در جای دیگر کشتن را به خدا نسبت داده می فرماید: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا } (۳) «خدا می خواهد آنان را به وسیله آن [فرونی اموال]، در زندگی دنیا عذاب کند.»

جمع بین این دو آیه این است که علت اصلی برای فعل، خداست که به توسط انسان ها انجام می گیرد. و لذا می توان فعل را به هر دو به دو اعتبار - سبب و مباشر - نسبت داد.

ص: ۴۸۳

۱- ۱۶۳۵. سوره انفال، آیه ۱۷.

۲- ۱۶۳۶. سوره توبه، آیه ۱۴.

۳- ۱۶۳۷. سوره توبه، آیه ۵۵.

۳ - خداوند سبحان در عین حالی که شفا را به خود نسبت می دهد و می فرماید: { وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ؛ (۱) } «و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می دهد.» درباره غسل نیز می فرماید: { شِفَاءٌ لِلنَّاسِ؛ (۲) } «شفا برای مردم است.» و درباره قرآن میفرماید: { وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا؛ (۳) } «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم و ستمگران را جز خسران [و زیان] نمی افزاید.»

۴ - خداوند سبحان در عین این که کتابت را به خود نسبت داده و می فرماید: { وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ؛ (۴) } «آنچه را در این جلسات می گویند، خداوند می نویسد.» در همان حال کتابت را به فرستادگان خود نیز نسبت می دهد و می فرماید: { بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ؛ (۵) } «آری، رسولان [و فرشتگان] ما نزد آن ها هستند و می نویسند.»

۵ - و نیز در عین حال که تدبیر امور را به خود نسبت می دهد و می فرماید: { ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ؛ (۶) } «سپس بر تخت [قدرت] قرار گرفت، و به تدبیر کار [جهان] پرداخت.» در جایی دیگر به ملائکه نسبت داده و می فرماید: { فَالْمُدَبِّرَاتِ أُمْرًا؛ (۷) } «و آن ها که امور را تدبیر می کنند.»

۶ - در مورد گرفتن جان انسان ها هنگام مرگ در جایی آن را به خودش نسبت داده، می فرماید: { اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا؛ (۸) } «خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند.» ولی در جایی دیگر این عمل را به ملائکه نسبت می دهد و می فرماید: { الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ؛ (۹) } «همان ها که فرشتگان [مرگ] روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند.»

۷ - خداوند متعال در عین این که نصرت و استعانت را مخصوص خود دانسته ۴۸۴

ص :

۱- ۱۶۳۸. سوره شعراء، آیه ۸۰.

۲- ۱۶۳۹. سوره نحل، آیه ۶۹.

۳- ۱۶۴۰. سوره اسراء، آیه ۸۲.

۴- ۱۶۴۱. سوره نساء، آیه ۸۱.

۵- ۱۶۴۲. سوره زخرف، آیه ۸۰.

۶- ۱۶۴۳. سوره یونس، آیه ۳.

۷- ۱۶۴۴. سوره نازعات، آیه ۵.

۸- ۱۶۴۵. سوره زمر، آیه ۴۲.

۹- ۱۶۴۶. سوره نحل، آیه ۳۲.

و می فرماید: { وَمَا النَّصِيرُ إِلَّا مَنْ عِنْدَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ؛ (۱) } «نیست پیروزی مگر از جانب خداوند توانای حکیم است.» و نیز می فرماید: { إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ (۲) } «پروردگارا! تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم.» ولی در جای دیگر می فرماید: { وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛ (۳) } «از صبر و نماز یاری جوئید.» و نیز می فرماید: { وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى؛ (۴) } «و [همواره] در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید.» و در جایی دیگر می فرماید: { وَإِنْ اسْتَنْصَيْتُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ؛ (۵) } «و [تنها] اگر در [حفظ] دین [خود] از شما یاری طلبند، بر شماست که آن ها را یاری کنید.»

جمع بین این گونه آیات این است که آنچه به خدا اختصاص داشته و محصور در او است، همان انتساب این امور به نحو استقلال است، ولی به دیگری هم این امور به نحو تبعیت و به اذن الهی منسوب می گردد، و لذا از این جهت بین این دو طایفه از آیات اختلاف و تعارضی نیست.

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «آیا جایز است درخواست چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از صالحان امتش بعد از وفات آنان؟ ما می گوئیم: اگر کسی معتقد است آن کس که از او کمک خواسته شده و به او استغاثه شده، خواه زنده باشد یا مرده، چه در دنیا و آخرت، برای او صفتی از صفات ربوبیت است او به طور حتم کافر می باشد. و این ثابت شده و در علم توحید مشهور است. ولی اگر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفاتش طلب کند تا برای او استغفار نماید، بدون آن که معتقد باشد که او رب، زنده کننده، گیرنده جان، خالق، رازق و ... است، این معنا منجر به کفر و شرک نمی شود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله کوری را تعلیم داد تا در دعایش این چنین بگوید: «یا محمّد! إني أتوجه بك إلى الله في حاجتي»؛ «ای محمّد! من تو را در بردن حاجتم نزد خدا وجیه قرار می دهم.» و کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله استغاثه کند چنین عقیده داشته و چنین می گوید.

ص: ۴۸۵

۱- ۱۶۴۷. سوره آل عمران، آیه ۱۲۶.

۲- ۱۶۴۸. سوره حمد، آیه ۵.

۳- ۱۶۴۹. سوره بقره، آیه ۴۵.

۴- ۱۶۵۰. سوره مائده، آیه ۲.

۵- ۱۶۵۱. سوره انفال، آیه ۷۲.

و اما قول کسی که می گوید این عقیده و عمل منجر به شرک خواهد شد و لذا ترک آن بهتر است. در جواب او می گوئیم: هرگز چنین نخواهد بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به امتش چیزی تعلیم نمی دهد که منجر به شرک گردد. و در این مطلب تعطیل کردن امری است، به مجرد احتمال این که راهی به سوی شرک است؛ در حالی که احادیث صحیح بر آن دلالت دارد و این کلام جداً خطرناک است. و امامان از محدثین و فقها، همیشه در ابواب نماز حاجت، حدیث اعمی را ذکر می کنند، و مردم را تشویق می نمایند که در آن دعا بگویند: «یا رسول الله! اننی اتوجه بک إلی الله فی حاجتی ...» (۱).

او هم چنین می گوید: «استغاثه نزد من عبارت است از درخواست از پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفات یا بعد از وفاتش؛ زیرا بعد از وفاتش نیز زنده است؛ آن گونه که در روایات آمده است، می شنود و اعمال امتش بر او عرضه می گردد، درخواست این که از خدا بخواهد تا حاجتش را برآورده کند. چون مردم از آن حضرت صلی الله علیه و آله در زمان حیات و بعد از وفاتش درخواست می نمودند، با آن که باران به دست خداست نه به دست پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه که معلوم و مشهور است ... پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مردمان فرمود: هر گاه بر شما قحطی یا بلا وارد شد نزد من نیاید و از من دعا نخواهید، بلکه بر شماست تنها از خداوند درخواست کنید ...» (۲).

### شبهه ششم

برخی در اعتراض بر استغاثه به اولیای الهی چنین استدلال کرده اند که چون سلف و پیشینیان چنین عملی را انجام نداده اند، لذا حرام است.

ابن تیمیه می گوید: «هیچ کس از سلف امت در عصر صحابه و تابعین و تابعین نماز و دعا در کنار قبور انبیا انجام نمی دادند، و از آنان سؤال و درخواست نکرده و به آن ها نه در غیابشان و نه در کنار قبورشان استغاثه نمی کردند» (۳).

### پاسخ

اولاً: همان گونه که در موارد مختلف گفته ایم عدم فعل سلف و پیشینیان

ص: ۴۸۶

۱- ۱۶۵۲. الاغاثه بأدله الاستغاثه، ص ۳.

۲- ۱۶۵۳. همان، ص ۴، چاپ عمان.

۳- ۱۶۵۴. رساله الهدیه السئیه، ص ۱۶۲.



نمی تواند دلیل بر حرمت کاری باشد، و این ادعا را نمی توان حتی در مورد شخص معصوم داشت؛ زیرا ممکن است عملی از آن جهت که مباح یا مکروه و یا حتی بنا بر نقلی مستحب است، معصوم آن را ترک کرده باشد. این مطلب در حق معصوم است تا چه رسد به صحابه و تابعین و تابعین تابعین، که نه تنها همه آنان عادل نبوده اند بلکه برخی از آن ها مشکل بزرگ داشته اند.

ثانیاً: انسان وقتی به تاریخ صحابه و عصر بعد از آن ها مراجعه می کند پی می برد به این که مسأله استغاثه نزد حتی صحابه امری رایج و شایع بوده است، که قبلاً به مواردی از استغاثه صحابه اشاره کردیم.

### کتابشناسی توصیفی

علمای اهل سنت در ردّ عقیده وهابیان مبنی بر حرمت و شرک بودن استغاثه، کتاب هایی نوشته اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - «مصباح الظلام فی المستغیثین بخیر الأنام فی الیقظه والمنام»، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن موسی بن نعمان مراکشی.

۲ - «الردّ علی ابن تیمیه»، البکری.

۳ - «شواهد الحقّ فی الاستغاثه بسید الخلق»، یوسف بن اسماعیل نهبانی.

۴ - «الإغاثه بأدله الاستغاثه بالنبی صلی الله علیه وآله»، حسن بن علی سقاف شافعی.

۵ - «نفحات القرب و الاتصال بإثبات التصرف بالأولیاء بعد الانتقال»، شهاب الدین ابی العباس حموی حنفی.

۶ - «أنوار الانتباه بحلّ النداء بیا رسول الله»، احمد رضا افغانی.

۷ - «شفاء السقام»، سبکی.

۸ - «غوث العباد»، حمامی.



## قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا

### قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا

از جمله موضوعات حرام یا شرک آلود نزد وهابیان، قسم، نذر و ذبح کردن برای غیر خدا است. اکنون برای روشن شدن مطلب، این سه موضوع را بررسی می کنیم.

### الف) قسم خوردن به غیر خداوند

### الف) قسم خوردن به غیر خداوند

ابن تیمیه می گوید: «علما اتفاق نموده اند که قسم به غیر خدا منعقد نمی شود»<sup>(۱)</sup>. و نیز می گوید: «قسم خوردن به غیر خداوند مشروع نیست؛ زیرا از آن نهی شده است یا به نهی تحریمی و یا تنزیهی. و علما در این مسئله بر دو قول اند و قول صحیح، نهی تحریمی است»<sup>(۲)</sup>.

صنعانی می نویسد: «همانا قسم به غیر خداوند، شرک کوچک است»<sup>(۳)</sup>.

### ادله جواز قسم به غیر خداوند

۱ - در آیات قرآن کریم مشاهده می نمایم که خداوند متعال در بسیاری از موارد به غیر خود قسم خورده است، و اگر این عمل منکر و سوء بود خداوند نباید آن را انجام می داد؛ خداوند می فرماید: {لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ}؛<sup>(۴)</sup> «خداوند متعال تجاهر به کلام سوء را دوست ندارد.» اینک به نمونه ای از قسم های خداوند به غیر خودش اشاره می نمایم:

خداوند متعال تنها در سوره «الشمس»، به هفت چیز از مخلوقاتش قسم خورده

ص: ۴۸۹

۱- ۱۶۵۵. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲- ۱۶۵۶. همان، ج ۱، ص ۱۷.

۳- ۱۶۵۷. تطهیر الاعتقاد، ص ۱۴.

۴- ۱۶۵۸. سوره نساء، آیه ۱۴۸.

است: خورشید، ماه، روز، شب، آسمان، زمین، نفس انسان. و در سوره نازعات، آیات ۱ تا ۳، به سه چیز قسم خورده است. در سوره مرسلات، آیات ۱ تا ۳، به دو چیز از مخلوقات خود قسم خورده است. و نیز در سوره طارق، قلم، عصر، بلد، تین، لیل، فجر و طور، به غیر خود قسم خورده است.

۲- در روایات فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده، قسم خوردن به غیر خداوند فراوان مشاهده می شود؛

مسلم در «صحیح» نقل می کند که شخصی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! کدامین صدقه اجرش نزد خداوند عظیم تر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باش قسم به پدرت!... (۱) که در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله به پدر سؤال کننده قسم خورده است.

و در حدیث دیگر، مسلم به سندش نقل کرده که شخصی از نجد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا درباره اسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: پنج نماز در روز و شب به جای آور. او سؤال نمود: آیا غیر از این نیز بر من واجب است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر... مگر آن که بخواهی مستحبی به جای آوری. و نیز روزه ماه رمضان بر تو واجب است. آن گاه سائل عرض کرد: آیا غیر از این بر من واجب است؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: خیر... مگر آن که بخواهی مستحبی انجام دهی. آن گاه آن مرد پشت کرد؛ در حالی که با خود می گفت: به خدا سوگند! بر این تکالیف زیاد نمی کنم و از آن کم نمی نمایم. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به پدرش، رستگار شد، اگر راست می گوید. یا فرمود: داخل بهشت شد به پدرش قسم، اگر راست می گوید. (۲)

در حدیثی که احمد در مسندش نقل کرده در ذیل آن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مخاطب خود فرمود: «به جان خود سوگند! اگر به معروف سخن بگویی و از منکر نهی کنی بهتر از آن است که ساکت باشی». (۳)

ص: ۴۹۰

۱- ۱۶۵۹. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۹۴، کتاب الزکاه، باب أفضل الصدقه.

۲- ۱۶۶۰. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲، باب ما هو الاسلام.

۳- ۱۶۶۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۵.

امام علی علیه السلام در نامه ای به معاویه چنین می نویسد: «به جان خود سوگند! اگر به عقل خود نظر کنی - نه هوای نفست - هرآینه مرا مبرّا ترین مردم خواهی دید از خون عثمان».(۱)

مالک بن انس نقل می کند که ابوبکر به دزدی که زیورآلات دخترش را دزدیده بود گفت: «به پدرت قسم! شب تو شب دزدان نبود».(۲)

### دلیل وهابیان

وهابیان برای حرمت قسم به غیر خدا، به برخی از روایاتی تمسک کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله از قسم خوردن به پدران نهی کرده است.(۳)

جواب این احادیث آن است که جهت نهی پیامبر صلی الله علیه وآله از قسم خوردن مسلمانان به پدران خود در آن زمان، آن بوده که در غالب موارد آن ها مشرک و بت پرست بوده اند و حرمت و کرامتی نداشتند تا به آن ها قسم خورده شود. و لذا در برخی روایات چنین آمده است: «به پدران و طاغوت ها قسم نخورید».(۴)

این که در این روایت طاغوت ها در کنار پدران قرار گرفته، مشخص است که پیامبر صلی الله علیه وآله پدران کافر آن ها را قصد کرده است.

و اما این که در برخی روایات به طور مطلق از قول پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که: «هر کس به غیر خدا قسم بخورد به تحقیق مشرک شده است».(۵) اشاره به قسم مخصوص دارد که همان قسم به «لایت» و «عزی» باشد که در میان عرب رسم بوده است.

### حکم قسم بر خدا به حق مخلوق

از جمله موضوعاتی که وهابیان جایز نمی دانند، قسم خوردن به خداوند به حقّ مخلوق است؛ مثل این که گفته شود: خدایا تو را قسم می دهم به حقّ پیامبرت که حاجتم را برآوری.

ص: ۴۹۱

۱- ۱۶۶۲. نهج البلاغه، ۳۶۷.

۲- ۱۶۶۳. موطأ مالک، رقم حدیث ۲۹.

۳- ۱۶۶۴. ر.ک: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۶۹.

۴- ۱۶۶۵. سنن نسائی، ج ۷، ص ۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۸.

۵- ۱۶۶۶. السنن الکبری، بیهقی، ج ۱۰، ص ۲۹.

ابن تیمیه می گوید: «بر خداوند متعال قسم خورده نمی شود به هیچ یک از مخلوقاتش، لذا جایز نیست که انسان بگوید: قسم می خورم بر تو ای پروردگارم به حق ملائکه ات و امثال این تعبیر، بلکه تنها به خداوند و اسماء و صفاتش قسم خورده می شود».<sup>(۱)</sup>

رفاعی می گوید: «قسم خوردن بر خداوند به حق مخلوقاتش امری خطیر و قریب به شرک است، اگر خود شرک نباشد».<sup>(۲)</sup>

## دلیل وهابیان

رفاعی می گوید: چیزی که به آن قسم خورده می شود باید از آنچه بر او قسم خورده می شود اعظم باشد، پس لازمه قسم به مخلوق بر خدا آن است که مخلوق از خالق اعظم باشد.

در جواب می گوئیم: لازمه قسم به چیزی یا کسی بر خداوند آن است که آنچه به آن قسم خورده شده، نزد خداوند محترم است نه آن که از خدا اعظم باشد.

قدوری می گوید: «قسم خوردن و خواستن از خداوند به حق مخلوقین جایز نیست؛ زیرا مخلوقات هیچ گونه حقی بر خداوند ندارند».<sup>(۳)</sup>

در پاسخ او نیز می گوئیم: در آیات بسیاری، خداوند برای مومنان، حق معین است؛ خداوند متعال می فرماید: { وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ }<sup>(۴)</sup> «مؤمنین بر ما حق دارند که یاری شان کنیم.» و نیز در سوره توبه آیه ۱۱، و یونس آیه ۱۰۳، و نساء آیه ۱۷، به حقوق مردم بر خداوند اشاره شده است.

رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: «حق است بر خداوند که کسانی را که به جهت عفت و خویشتن داری از گناه چشم پوشی کرده و ازدواج می کنند، یاری نماید».<sup>(۵)</sup>

حضرت آدم علیه السلام به خاطر گفتن: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ إِلَّا غَفْرَتَ لِي»، مورد عفو قرار گرفت.<sup>(۶)</sup>

در باب مناقب فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: چون از دنیا

ص: ۴۹۲

۱- ۱۶۶۷. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۲۱.

۲- ۱۶۶۸. التوصل الی حقیقه التوسل، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۳- ۱۶۶۹. کشف الارتیاب، به نقل از قدوری.

۴- ۱۶۷۰. سوره روم، آیه ۴۷.

۵- ۱۶۷۱. الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، ص ۳۳.

۶- ۱۶۷۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۱۵.

رحلت نمود رسول خداصلی الله علیه وآله با دست خود برای او لحدی درست کرد، و خاک آن را با دستانش بیرون ریخت و چون از حفر قبر فارغ شدند حضرت صلی الله علیه وآله در آن قبر خوابید. آن گاه عرض کرد: «اللَّهُ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ إِيَّاكَ يَا مُحَمَّدُ» (۱) «خداوندی که زنده می کند و می میراند و او زنده است که هرگز نمی میرد. بیامرز مادرم فاطمه دختر اسد را و حجتش را به او تلقین نما و جایگاهش را وسیع گردان، به حق نبی ات و انبیایی که قبل از من بوده اند؛ زیرا تو بهترین رحم کنندگانی ...»

طبرانی این حدیث را در «المعجم الكبير» و «المعجم الاوسط» نقل کرده است. و در سند آن روح بن صلاح است که ابن حبان و حاکم او را توثیق نموده اند و هر دو حافظ این حدیث را تصحیح کرده اند.

و نیز هیشمی در «مجمع الزوائد» رجال آن را رجال صحیح می داند. و نیز این حدیث را ابن عبد البر از ابن عباس و ابن ابی شیبه از جابر و نیز دیلمی و ابونعیم آن را روایت کرده اند. و لذا طرق آن به حدی است که یکدیگر را تقویت می نماید.

حافظ غماری در کتاب «اتحاف الاذکیاء» می گوید: «این حدیث کمتر از رتبه حسن نیست؛ بلکه مطابق شرط ابن حبان صحیح است.» (۲)

ابوسعید خدری از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من خرج من بيته إلى الصلوة فقال: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّيِّئَاتِ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ مَشَايِ هَذَا فَإِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا رِيَاءً وَلَا سَمْعَةً، خَرَجْتُ إِتْقَانًا وَسَخَطًا وَابْتِغَاءً مَرْضَاتِكَ، فَأَسْأَلُكَ أَنْ تَعِينَنِي مِنَ النَّارِ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، أَقْبَلِ اللَّهُ بَوَاجِهُهُ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ» (۳) «هر کس که از خانه خود برای نماز خارج شود و بگوید بارخدا یا! من تو را می خوانم به حق سؤال کنندگان از تو و به حق این راه رفتن من؛ زیرا من به جهت افساد و طغیان گری و ریا و سمعه از خانه بیرون نیامده ام، من به جهت ترس از سخط تو و طلب رضایت تو

ص: ۴۹۳

۱- ۱۶۷۳. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۵۷.

۲- ۱۶۷۴. اتحاف الاذکیاء، ص ۲۰.

۳- ۱۶۷۵. الترغیب و التهیب، ج ۳، ص ۱۱۹.

آمده ام، از تو می خواهم که مرا از آتش نجات دهی و گناهان مرا بیامیزی؛ زیرا به جز تو کسی گناهان را نمی آمرزد در این صورت است که خداوند به او رو کرده و هفتاد هزار ملک بر او استغفار خواهند نمود.»

منذری می گوید: «این حدیث را ابن ماجه با سندی نقل کرده که در آن مناقشه است، ولی شیخ ما حافظ ابوالحسن آن را حسن دانسته است.» (۱) و نیز حافظ ابن حجر می گوید: «این حدیث حسن است و احمد و ابن خزیمه در کتاب توحید و ابو نعیم و ابن السنی آن را نقل کرده اند.» (۲) و نیز عراقی این حدیث را حسن شمرده است. (۳)

و حافظ بویصری در زوائد ابن ماجه می گوید: «این حدیث را ابن خزیمه در صحیح خود آورده است.» (۴)

و حافظ شرف الدین دمیاطی می گوید: «سند این حدیث حسن است ان شاء الله» (۵)

### ب) حکم ذبح برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که به جهت آن، وهابیان مسلمانان را به شرک نسبت داده اند، موضوع ذبح و نحر برای اموات و اولیای الهی است.

محمد بن عبدالوهاب می نویسد: «پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان جنگید تا تمام اعمال؛ از جمله قربانی کردن تنها برای خدا باشد.» (۶)

تحقیق مطلب آن است که: اگر کسی حیوانی را با قصد عبادت برای غیر خدا ذبح کند - همان گونه که بت پرستان انجام می دادند - این عمل شرک آلود بوده و از اسلام خارج شده است؛ چه اعتقاد به الوهیت آن ها داشته باشد و یا آن که به قصد تقرب به آن ها این عمل را انجام داده باشد.

ولی اگر کسی حیوانی را از طرف انبیا و اوصیا یا مؤمنین ذبح کند تا ثواب انفاق

ص: ۴۹۴

۱- ۱۶۷۶. الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۱۱۹.

۲- ۱۶۷۷. نتائج الأفكار، ج ۱، ص ۲۷۲.

۳- ۱۶۷۸. عراقی، تخریج احادیث الإحیاء، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴- ۱۶۷۹. مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه، ج ۱، ص ۹۸.

۵- ۱۶۸۰. المتحجر الرابع، ص ۴۷۱.

۶- ۱۶۸۱. كشف الشبهات، ص ۶۲، چاپ المنار مصر.



گوشت آن را بر آن ها اهدا نماید، همان گونه که برخی قرآن می خوانند و ثواب آن را برای انبیا و اوصیا یا مؤمنین هدیه می نمایند، شکی نیست که در این عمل اجری عظیم است. و قصد تمام قربانی کنندگان برای اولیای الهی همین قسم دوّم است.

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله حیوانی را به دست خود قربانی نمود و عرض کرد: «بار خدایا این قربانی از طرف من و هر کسی که از امتم قربانی نکرده است، باشد.» (۱)

و در روایتی وارد شده که امام علی علیه السلام به طور مستمر از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله قوچ قربانی می کرد و می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وصیت کرده که دائماً از طرف او قربانی کنم.» (۲)

بریده روایت کرده که زنی، از پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال کرد: آیا می توانم از طرف مادرم بعد از فوتش روزه گرفته و حج به جای آورم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آری.» (۳)

### ج حکم نذر برای غیر خداوند

### ج حکم نذر برای غیر خداوند

از جمله اعمالی که وهابیان حکم به تحریم آن نموده اند، موضوع نذر برای غیر خداوند است.

ابن تیمیه می گوید: «النذر للقبور أو لأهل القبور كالنذر لإبراهيم الخليل والشيخ فلان، معصيه لا يجوز الوفاء به ...» (۴) «نذر برای قبور یا اهل قبور همانند نذر برای ابراهیم خلیل و فلان شیخ معصیت است و لذا وفای به آن جایز نیست ...».

او نیز می گوید: «وإذا كان الطلب من الموتى - ولو كانوا انبياء - ممنوعاً؛ خشية الشرك، فالنذر للقبور أو لسكان القبور نذر حرام باطل يشبه النذر للأوثان ومن اعتقد أنّ في النذر للقبور نفعاً أو أجراً فهو ضالّ جاهل ...» (۵) «و اگر درخواست از اموات - گرچه پیامبر باشد - به جهت ترس از شرک ممنوع است، پس نذر برای قبور یا ساکنان آن نیز نذری حرام و باطل بوده و شبیه به نذر برای بت ها است. و هر کس معتقد شود که در نذر برای قبور نفع یا اجری است، او گمراه جاهلی است ...».

ص: ۴۹۵

۱- ۱۶۸۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۵۶؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۹، ح ۲۸۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۷۷، ح ۱۵۰۵.

۲- ۱۶۸۳. سنن ابی داود، ج ۳، ص ۹۴، ح ۲۷۹۰.

۳- ۱۶۸۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۰۵، ح ۱۱۴۹.

۴- ۱۶۸۵. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۳۱۵.

۵- ۱۶۸۶. قانده جلیله فی التوسل و الوسیله، ص ۱۰۳.

او همچنین می گوید: «علمای ما جایز نمی دانند که کسی برای قبری یا مجاوران آن چیزی نذر کند، خواه پول باشد یا روغن چراغ یا شمع یا حیوان و غیر این امور، و تمام این نوع نذرها معصیت و حرام است»<sup>(۱)</sup>.

عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب می گوید: «والأحجار التي تقصد للتبرك والنذر لا يجوز إبقاء شيء منها على وجه الأرض مع القدرة على إزالتها»<sup>(۲)</sup> «و سنگ هایی که قصد تبرک و نذر برای آن ها می شود، جایز نیست چیزی از آن ها را روی زمین باقی گذاشت، در صورتی که قدرت بر از بین بردن آن ها هست.»

او در جایی دیگر می گوید: «المشاهد والأماكن وقبور الأولياء التي صارت محلاً للزيارة والخيرات والندورات ... كلها محلّ الشيطان ...»<sup>(۳)</sup> «مشاهد و اماکن و قبور اولیا که محل زیارت و خیرات و نذورات شده ... همگی محلّ شیطان است.»

بلکه آنچه از کلمات سید محسن امین عاملی استفاده می شود این است که وهابیان این عمل را موجب شرک به خداوند متعال می دانند.<sup>(۴)</sup>

### تحقیق بحث

شکی نیست که نذر برای غیر خدا به این قصد که آن شخص شایستگی برای نذر دارد از آن جهت که مالک اشیا بوده و زمام امور به دست او است، کفر و شرک محسوب می شود؛ زیرا نذر از اعظم عبادات است. ولی اگر مقصود نذر کننده این باشد که نذرش در واقع صدقه ای باشد تا ثواب آن را به اولیای الهی هدیه نماید، قطعاً اشکالی ندارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دختری که برای مادرش عملی را نذر کرده بود، فرمود: «به نذر خود عمل کن»<sup>(۵)</sup>.

از ثابت بن ضحاک نقل شده که گفت: «نذر رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله أن ينحر إبلاً»

ص: ۴۹۶

۱- ۱۶۸۷. رسائل الهدیه السّیّیه، ص ۱۶.

۲- ۱۶۸۸. فتح المجید، ص ۲۷۴.

۳- ۱۶۸۹. همان، ص ۱۳۷.

۴- ۱۶۹۰. کشف الارتیاب، ص ۲۸۳.

۵- ۱۶۹۱. صحیح بخاری، کتاب الاعتکاف، ح ۵ و ۱۵ و ۱۶؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، ح ۲۷؛ سنن ابی داود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ترمذی، کتاب النذور، ح ۱۲.

بیوانه، فأتی رسول الله صلی الله علیه وآله فأخبره فقال صلی الله علیه وآله: "هل كان فيها وثن يعبد من أوثان الجاهلیة؟" قال: لا. قال: "فهل كان فيها عید من أعیادهم؟" قال: لا. قال رسول الله صلی الله علیه وآله: "أوف بنذرک"؛<sup>(۱)</sup> «شخصی در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله نذر کرد که شتری را در منطقه بیوانه نحر کند. خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و از ایشان در این باره سؤال نمود. حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: آیا در آن مکان بتی که عبادت شود، وجود دارد؟ عرض کرد: خیر. باز حضرت فرمود: آیا در آن مکان، عید مشرکین گرفته می شود؟ عرض کرد: خیر. آن گاه حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن.»

از این حدیث استفاده می شود که نذر تنها برای بت ها اشکال دارد و یا آن که با عقیده شرک آلود همراه باشد.

میمونه بن کردم نقل می کند که پدرم به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: «إني نذرت أن أذبح خمسين شاه علی بیوانه؛ همانا من نذر کرده ام که پنجاه گوسفند در بیوانه ذبح کنم.» فقال صلی الله علیه وآله: "هناك شیء من هذه النصب؟" فقال: لا. قال: "فأوف بنذرک". فذبح تسعاً وأربعين وبقیت واحده. فجعل يعدو خلفها ويقول: اللهم أوف بنذری، حتی أمسکها فذبحها؛<sup>(۲)</sup> «رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آیا در آنجا چیزی از این بت ها وجود دارد؟ او عرض کرد: نخیر. حضرت فرمود: پس به نذرت وفا کن. او چهل و نه گوسفند را ذبح کرد و یکی از آن ها باقی ماند. پدرم به دنبال آن می دوید و عرض می کرد: بار خدایا به نذر من وفا کن، این را گفت تا آن که گوسفند را گرفت و ذبح نمود.»

ابی داوود نیز نقل کرده که زنی به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: «یا رسول الله! إني نذرت أن أذبح بمكان كذا وكذا - مكان كان يذبح فيه أهل الجاهلیة - فقال النبي: الصنم؟ قالت: لا. قال الوثن؟ قالت: لا. قال: فی بنذرک؛<sup>(۳)</sup> «ای رسول خدا صلی الله علیه وآله! ... همانا من نذر کرده ام که در فلان مکان و فلان مکان - مکانی که در آنجا اهل جاهلیت ذبح می کردند - ذبح نمایم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آیا در آنجا بت بزرگ هست؟ آن زن عرض کرد: خیر. حضرت نیز فرمود: آیا بت کوچک است؟ عرض کرد: خیر. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به نذرت وفا کن.»

ص: ۴۹۷

۱- ۱۶۹۲. سنن ابی داوود، کتاب الایمان، ح ۲۲؛ سنن ابن ماجه، باب الکفارات، ح ۱۸؛ مسند احمد، باب اول، ح ۹۰.

۲- ۱۶۹۳. همان.

۳- ۱۶۹۴. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۱.

خالدی می گوید: «إنَّ المسأله تدور مدار نيات الناظرين، وإنَّما الأعمال بالنيات، فإن كان قصد الناظر، الميِّت نفسه والتقرب اليه بذلك لم يجز قولاً واحداً، وإن كان قصده وجه الله تعالى وانتفاع الأحياء بوجه من الوجوه به وثوابه لذلك المنذور له ... ففي هذه الصوره يجب الوفاء بالمنذور»؛<sup>(۱)</sup> «مسأله دائر مدار نيت نذر کنندگان است؛ زیرا اعمال به نيات است. لذا اگر قصد نذر کننده، خود ميِّت و تقرب به او از اين راه باشد به طور اتفاق جايز نيست، ولي اگر قصد او خدای متعال است و نيتش آن است که زنده ها از آن به نحوی بهره ببرند و در ضمن ثواب آن برای کسی باشد که برای او نذر شده ... در این صورت وفای به نذر واجب است.»

او بعد از ذکر دو حدیث از ابی داوود نیز می گوید: «وَأَمَّا إِسْتِدْلَالُ الْخَوَارِجِ بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلَى عَدَمِ جَوَازِ النَّذْرِ فِي أَمَاكِنِ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ؛ زَاعِمِينَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالصَّالِحِينَ أَوْثَانٌ - وَالْعِيَادُ بِاللَّهِ - أَعْيَادٌ مِنَ أَعْيَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَهُوَ مِنْ ضَلَالِهِمْ وَخِرَافَاتِهِمْ وَتَجَاسُرِهِمْ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَأَوْلِيَائِهِ ...»؛<sup>(۲)</sup> «و اما استدلال خوارج به این حدیث بر عدم جواز نذر در اماکن انبیا و صالحین به گمان این که انبیا و صالحین بت هایی هستند - پناه بر خدا - و نیز عید هایی از اعیاد جاهلیت است، این از گمراهی و خرافات و جسارت آنان بر انبیای الهی و اولیای اوست ...».

مقصود او از خوارج همان وهابیان است.

عزازی در ردّ بر ابن تیمیه می گوید: «... فإذا ذبح للنبي أو نذر الشيء له فهو لا يقصد إلا أن يتصدق بذلك عنه، ويجعل ثوابه إليه، فيكون من هدايا الأحياء للأموات المشروعه الماثبه على إهدائها ...»؛<sup>(۳)</sup> «پس هر گاه کسی برای پیامبر صلی الله علیه وآله ذبح کرد، یا چیزی را بر او نذر نمود، او قصد ندارد جز آن که تصدقی از ناحیه آن حضرت به این عمل بدهد، و ثواب آن را به پیامبر صلی الله علیه وآله عرضه نماید. لذا این عمل از نوع هدایای زنده ها بر مردگان است که مشروع بوده و هدیه دادن آن ثواب دارد ...».

ص: ۴۹۸

۱- ۱۶۹۵. صلح الأخوان، خالدی، ص ۱۰۲ - ۱۰۹.

۲- ۱۶۹۶. صلح الأخوان، خالدی، ص ۱۰۹.

۳- ۱۶۹۷. فرقان القرآن، عزازی، ص ۱۳۳.

مسلمانان در طول تاریخ اسلام بر جواز؛ بلکه استحباب سفر برای زیارت قبور اولیای الهی اجماع داشته اند. اما از ناحیه ابن تیمیه ممنوع شد؛ زیرا وی اولین کسی است که از این مسئله جلوگیری کرده و شدیداً با آن مقابله نمود و به حرمت آن فتوا داد. بعد از او شاگردان و مروّجان افکارش این نظر را دنبال کرده و تا زمان محمّد بن عبدالوهاب و وهابیان - که همگی به حرمت زیارت قبور معتقدند - ادامه داشت. از آنجا که این مسئله آثار مهمی در پی دارد بجاست تا در مورد جواز و عدم جواز آن تحقیق و بررسی نماییم.

### فتاوی وهابیان

۱ - ابن تیمیه می گوید: «تمام احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره زیارت قبرش وارد شده، ضعیف بلکه جعلی است». (۱)

عسقلانی از ابن تیمیه نقل می کند که او به طور مطلق از زیارت قبور انبیا و اولیا منع کرده و آن را حرام نموده است؛ چه باشد رحال (بار سفر زیارت بستن) و چه بدون آن. (۲)

همچنین ابن تیمیه در کتاب «التوسل و الوسيله» می گوید: «همه احادیث زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ضعیف و غیر قابل اعتماد است. لذا صاحبان صحاح و سنن هیچ یک از این احادیث را نقل نکرده اند و تنها کسانی نقل کرده اند که دأبشان نقل احادیث ضعیف است؛ مانند دارقطنی، بزار و دیگران». (۳)

ص: ۴۹۹

۱- ۱۶۹۸. منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۴۱.

۲- ۱۶۹۹. ارشاد الساری، ج ۲، ص ۳۲۹.

۳- ۱۷۰۰. التوسل و الوسيله، ص ۷۲.

در جای دیگر نیز می گوید: «احادیث زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله کلاً ضعیف؛ بلکه دروغ است».(۱)

۲ - عبدالعزیز بن باز می گوید: «اما مردان؛ برای آنان زیارت قبور و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و دو صاحبش مستحب است، البته بدون شد رحال و قصد حرکت برای زیارت؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: " قبور را زیارت کنید به جهت آن که شما را به یاد آخرت می اندازد، ولی شد رحال برای زیارت قبور جایز نیست».(۲)

۳ - اعضای استفتای دائمی وهابیان در ضمن فتوایی چنین اعلام کردند: «شد رحال برای زیارت قبور انبیا و صالحین و غیر آنان جایز نیست، بلکه این عمل بدعت است».(۳)

از این فتواها استفاده می شود که وهابیان در این مسئله اختلاف دارند؛ یعنی مؤسس افکار آنان (ابن تیمیه) قائل به حرمت زیارت قبور به طور مطلق است، به خلاف متأخرین از وهابیان که در صورتی قائل به عدم جواز؛ بلکه بدعت شده اند که حرکت از وطن به جهت زیارت قبور باشد، اما اگر کسی به حج آمده، آن گاه وارد مدینه شود و به طور ضمنی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را نیز زیارت کند، اشکالی ندارد.

### ادله مشروعیت زیارت قبور

### ادله مشروعیت زیارت قبور

مبحث زیارت قبور را در دو بخش دنبال خواهیم کرد:

بخش اول: در ذکر دلیل بر مشروعیت بلکه استحباب زیارت قبور اموات، هر کس که می خواهد باشد.

بخش دوم: در رابطه با استحباب زیارت قبر اولیای خدا علی الخصوص پیامبر صلی الله علیه وآله.

در ابتدا به ذکر ادله جواز یا استحباب زیارت قبور می پردازیم:

### ۱ - دلیل فطرت

اسلام دین فطرت است و احکام آن؛ چه در مجال عقیده و چه در مقام عمل موافق

ص: ۵۰۰

۱- ۱۷۰۱. التوسل و الوسيله، ص ۱۵۶.

۲- ۱۷۰۲. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۵۴ و ۷۵۵.

۳- ۱۷۰۳. اللجنة الدائمة للبحوث العلمیه و الافتاء، رقم فتوا ۴۲۳.

با فطرت سلیم انسان است. و ما معتقدیم که احکام و تعالیمی که پیامبران و علی الخصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده اند، همگی موافق با فطرت سلیم بشر بوده و با آن سازگاری دارد، و در حقیقت تعالیم انبیا تذکر دهنده به مسائلی است که در فطرت انسان نهفته است.

خداوند سبحان می فرماید: { وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا }؛ (۱) «قسم به جان آدمی و آن کس که آن را [آفریده و] منظم ساخته و سپس فجور و تقوا [شر و خیرش] را به او الهام کرده است.»

در مورد زیارت اموات و قبور نزدیکان و کسانی که بر گردن ما حق دارند، انسان مشاهده می کند که این عمل از جمله کارهایی است که نفس سلیم انسان از هر قوم و ملیتی که باشد بر آن رغبت دارد، و این نیست مگر به جهت وجود میل باطنی فطری که در تمام افراد بشر وجود دارد. و از آنجا که شریعت، هادی به فطرت است، لذا می توان از این طریق به مشروعیت زیارت قبور پی برد.

## ۲ - قرآن و زیارت قبور

آیات مختلفی از قرآن با مضامین گوناگونی وجود دارند که می توان از آن ها حکم جواز یا استحباب زیارت قبور اولیای الهی را به دست آورد که در ذیل به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱ - خداوند متعال در نهی از حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبور منافقین می فرماید: { وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ }؛ (۲) «و در کنار قبر یکی از منافقین توقف نکن.»

آیه در صدد شکستن شخصیت منافقین است و پیامبر صلی الله علیه و آله را از حضور در هنگام دفن منافق یا توقف هنگام زیارت قبور، منع کرده است.

بیضاوی در «انوار التنزیل» (۳) آلوسی در «روح المعانی» (۴) و دیگران به این نکته اشاره کرده اند که مراد از این آیه، نهی از توقف در کنار قبر منافق هنگام دفن یا برای زیارت است.

ص: ۵۰۱

۱- ۱۷۰۴. سوره شمس، آیه ۸.

۲- ۱۷۰۵. سوره توبه، آیه ۸۹.

۳- ۱۷۰۶. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۴۱۶.

۴- ۱۷۰۷. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۵۵.

از این که نهی مربوط به منافقین و کفار است، معلوم می شود توقف برای زیارت قبر مؤمن و مسلمان، مشروع بوده و اشکالی ندارد.

۲ - خداوند متعال در مورد اصحاب کهف و نزاع مردم در کیفیت تعظیم از آنان می فرماید: { إِذِ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا }؛ (۱) «تا مردمی که میانشان تنازع و اختلاف در امر آن ها بود رفع نزاع شان بشود، با این همه بعضی گفتند: باید گرد آن ها حصار و بنایی بسازیم. خدا به احوال آن ها آگاه تر است. آنان که بر واقع احوال آن ها اطلاع یافتند، گفتند: البته برایشان مسجدی بنا می کنیم.»

مفسرین می گویند: از این که برخی پیشنهاد ساختن مسجد داده اند، کشف می شود که آنان مسلمان و موحد بوده اند. لذا واضح است که پیشنهاد مسجد به این جهت است که به طور مدام بر آن وارد شده تا مرقد اصحاب کهف مزار مردم گردد.

### ۳ - احادیث و زیارت قبور

### ۳ - احادیث و زیارت قبور

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها به زیارت قبور امر نموده، بلکه خود نیز به زیارت قبور می رفت تا عملاً استحباب و جواز این مسئله را تثبیت کند. ما نیز این مسئله را در سه بخش بررسی می نماییم: مشروعیت زیارت در روایات و ممارست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلف برای زیارت قبور.

### الف) مشروعیت زیارت قبور در روایات

مسئله مشروعیت زیارت، سه مرحله را طی نموده است:

۱ - مرحله اباحه: استمرار حکم به جوازی که در شرایع سابق بوده است.

۲ - مرحله منع، در صدر اسلام مطابق عقیده خاص و شرک آلودی که عده ای - خصوصاً اهل کتاب - نسبت به اولیای متوفای خود داشتند، بر قبر آنان سجده می کردند. به همین جهت در صدر اسلام ممنوع شد.

۳ - مرحله بازگشت به اباحه:

ص: ۵۰۲



از انس بن مالک نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نهیتکم عن زیاره القبور فروروها فإنها تذکرکم الموت»؛ (۱) «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی الآن قبور را زیارت کنید؛ زیرا شما را به یاد مرگ می اندازد.»

و نیز از انس نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي نهیتکم عن زیاره القبور، فمن شاء أن يزور قبراً فليزر فإنه يُرَقَّ القلب ويدمع العين ويذكر الآخرة ولا تقولوا هجراً»؛ (۲) «همانا من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی الآن هر کس که خواست قبری را زیارت کند مانعی ندارد؛ زیرا این عمل باعث رقت قلب می گردد و اشک را جاری می سازد و به یاد آخرت می اندازد، ولی چیزی که موجب خشم خدا می گردد را نگویند.»

ابن ابی ملیکه می گوید: «اثتوا موتاکم فسلّموا علیهم وصلّوا علیهم، فإنّ لکم فیه عبره»؛ (۳) «به سراغ مُرده های خود بروید و بر آنان سلام کنید و درود بفرستید؛ زیرا برای شما در این عمل عبرت است.»

ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «ما من عبد یمرّ علی قبر رجل مسلم يعرفه فی الدنیا فیسلّم علیه إلّا عرفه، وردّ علیه السلام»؛ (۴) «هیچ بنده ای نیست که بر قبر شخص مسلمانی مرور کند که او را در دنیا می شناخته است و بر او سلام کند جز آن که آن شخص او را شناخته و جواب سلام او را می دهد.»

عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «ما من رجل يزور قبر أخیه ویجلس عنده إلّا استأنس وردّ علیه حتّی یقوم»؛ (۵) «هیچ کس نیست که به زیارت قبر برادر مؤمن خود رود و نزد او بنشیند جز آن که آن مؤمن با او انس گرفته و جواب سلام او را می دهد تا این که از نزد او برخیزد.»

## **(ب) ممارست پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبور**

۱ - بریده اسلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «من شما را از زیارت قبور

ص: ۵۰۳

۱- ۱۷۰۹. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲- ۱۷۱۰. مسند احمد، ج ۳، ص ۲۳۷ - ۲۵۰؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- ۱۷۱۱. المصنّف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷.

۴- ۱۷۱۲. احوال القبور، ابن رجب حنبلی، ص ۱۴۲.

۵- ۱۷۱۳. همان، ص ۱۴۳.

نهی کردم، ولی به محمد اجازه داده شد تا به زیارت قبر مادرش برود، شما نیز قبور را زیارت کنید؛ زیرا شما را به یاد آخرت می اندازد» (۱).

۲ - حاکم نیشابوری از بریده نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله قبر مادرش را با هزار ملائکه زیارت نمود و هیچ روز مانند آن روز آن حضرت را گریان ندیدم (۲).

ابوهریره نیز می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله قبر مادرش را زیارت کرد و به حدی گریه کرد که هر کس نزد او بود به گریه درآمد» (۳).

۳ - طلحه بن عبیدالله می گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه برای زیارت قبور شهدا خارج شدیم، همین که به منطقه «حرّه واقم» رسیدیم قبوری را مشاهده نمودیم، عرض کردیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا این قبور برادران ماست؟ فرمود: این قبور اصحاب ماست و هنگامی که به قبور شهدا رسیدیم، فرمود: این قبور برادران ماست (۴).

۴ - مسلم از عایشه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله شب ها آخر شب به طرف بقیع می رفت و بر اهل بقیع این گونه سلام می کرد: «السلام علیکم دار قوم مؤمنین» (۵).

۵ - ابن ابی شیبّه نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدای هر سال به زیارت قبور شهدای احد می آمد و به آنان این گونه سلام می کرد: «السلام علیکم بما صبرتم فنعمة عقبی الدار» (۶).

### ج) زیارت قبور در سیره گذشتگان

با رجوع به سیره صحابه و تابعین و علمای امت اسلام پی می بریم که زیارت قبور، سیره همه آنان بوده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - فاطمه زهرا علیها السلام و زیارت قبور؛

حاکم نیشابوری به سند خود نقل می کند که فاطمه زهرا علیها السلام در زمان حیات پدرش روزهای جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه بن عبدالمطلب می رفت و در آنجا نماز می خواند و گریه می کرد (۷).

ص: ۵۰۴

۱- ۱۷۱۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۱۰۷، کتاب الجنائز.

۲- ۱۷۱۵. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۱، ح ۱۳۸۹.

۳- ۱۷۱۶. همان، ح ۱۳۹۰.

۴- ۱۷۱۷. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۳۵۷، کتاب المناسک، باب زیاره القبور.

- ٥-١٧١٨. صحيح مسلم، ج ٢، ص ٣٦٣، ح ١٠٢، كتاب الجنائز.
- ٦-١٧١٩. مستدرک حاکم، ج ١، ص ٥٣٣، ح ١٣٩٦.
- ٧-١٧٢٠. مستدرک حاکم، ج ١، ص ٥٣٣، ح ١٣٩٦.

## ۲ - عمر و زیارت قبور؛

محبّ الدین طبری نقل می کند که در سفری عمر با عده ای از اصحابش به حج رفتند، در بین راه پیرمردی به او استغاثه کرد. پس از بازگشت به آن محل از احوال آن پیرمرد سؤال نمود. گفتند: از دار دنیا رفته. راوی می گوید: عمر را دیدم با سرعت به طرف قبر او آمد و در آنجا نماز خواند و سپس قبر را در بغل گرفت و گریه کرد. (۱)

## ۳ - عایشه و زیارت قبور؛

ابن ابی ملیکه می گوید: روزی عایشه وارد قبرستان شد. به او گفتم: به چه جهت وارد قبرستان شده ای؟ گفت: به خاطر قبر برادرم عبدالرحمان. گفتم: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی نکرده است؟ گفت: چرا قبلاً نهی کرده بود، ولی سپس به آن امر نمود. (۲)

## ۴ - امام علی علیه السلام و زیارت قبور؛

خباب بن ارت - که از سابقین در اسلام است - با امام علی علیه السلام در کوفه بود، به جهت مرض سختی که داشت با امام علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت نکرد. وقتی امام از صفین برگشت و خیر وفات او را شنید بر سر قبر او حاضر شد و او را زیارت نمود. (۳)

## ۵ - محمّد بن حنفیه و زیارت قبور؛

بعد از وفات امام حسن مجتبی علیه السلام محمّد بن حنفیه بر سر قبر آن حضرت آمد. بغض گلوی او را گرفت، آن گاه به سخن درآمد و آن حضرت را ستود. (۴)

## ۶ - ابو خلال و زیارت قبور؛

ابو خلال شیخ حنابله در عصر خود می گوید: «هیچ گاه مشکلی برایم پیدا نمی شد، مگر آن که قصد زیارت قبر موسی بن جعفر علیه السلام را می کردم و در آنجا به حضرت متوسل می شدم و خداوند نیز مشکلم را آسان می نمود». (۵)

ص: ۵۰۵

۱- ۱۷۲۱. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲- ۱۷۲۲. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۱۳۹۲.

۳- ۱۷۲۳. اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۴۳.

۴- ۱۷۲۴. العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۳.

۵- ۱۷۲۵. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

ابوبکر بن محمّد بن مؤمّل می گوید: با امام اهل حدیث، ابوبکر بن خزیمه و ابن علی ثقفی و جماعتی از مشایخ به قصد زیارت علی بن موسی الرضاعلیه السلام در طوس حرکت نمودیم، دیدم ابن خزیمه طوری آن بقعه را تعظیم کرده و در برابر آن تواضع و تضرع می نمود که ما متحیر شدیم. (۱)

#### ۴- اجماع مسلمین

علمای اسلامی از همه طوایف و مذاهب، بر استحباب زیارت قبور خصوصاً قبور انبیا و صالحان و اولیا اتفاق کرده اند.

قسطلانی می گوید: «قد أجمع المسلمون علی استحباب زیاره القبور كما حکاه النووی، وأوجبها الظاهریه، فزیارته مطلوبه بالعموم والخصوص، لما سبق، أي لما سبق من الروایات، ولأنّ زیاره القبور تعظیم، وتعظیمه واجب. ولهذا قال بعض العلماء: لا فرق فی زیارته صلی الله علیه وآله بین الرجال والنساء ...» (۲) «مسلمانان اجماع بر زیارت قبور دارند؛ آن گونه که نووی حکایت کرده است. و ظاهریه آن را واجب می دانند. پس زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به دلیل عام و خاص مطلوب است و به جهت آنچه از روایات گذشت و دیگر این که زیارت قبور تعظیم است و تعظیم پیامبر صلی الله علیه وآله واجب می باشد. و به همین جهت برخی از علما گفته اند در استحباب زیارت پیامبر صلی الله علیه وآله بین مردان و زنان فرقی نیست ...».

قاضی سبکی می گوید: «واعلم أنّ العلماء مجمعون علی أنّه یستحبّ للرجال زیاره القبور، بل قال بعض الظاهریه بوجوبها، للحدیث المذكور. وممّن حکى إجماع المسلمین علی الإستحباب أبوزکریا النووی» (۳) «بدان که علما بر استحباب زیارت قبور اجماع کرده اند، بلکه برخی از ظاهریه قائل به وجوب آن به جهت حدیث مذکور شده اند. و از جمله کسانی که اجماع مسلمانان بر استحباب را حکایت کرده، ابو زکریای نووی است.»

سمهودی نیز این اجماع را نقل کرده است. (۴)

ص: ۵۰۶

۱- ۱۷۲۶. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲- ۱۷۲۷. المواهب اللدنیّه بالمنح المحمدیه، قسطلانی، ج ۳، ص ۴۰۵.

۳- ۱۷۲۸. شفاء السقام، ص ۱۸۴.

۴- ۱۷۲۹. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۳.

در کتب فقهی علمای اهل سنت، موارد بسیار زیادی وجود دارد که زیارت قبور مؤمنین را نه تنها حرام نمی دانند، بلکه بعضی نیز آن را مستحب دانسته اند. در اینجا مناسب است که بعضی از اقوال علمای اهل تسنن را ذکر نماییم:

۱ - شافعی می نویسد:

«ولابأس بزيارة القبور، أخبرنا مالك عن ربيعه (يعني ابن أبي عبد الرحمن) عن أبي سعيد الخدري أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: "ونهيكم عن زيارة القبور فزوروها"؛<sup>(۱)</sup>» و زیارت قبور اشکالی ندارد، مالک از ربیعہ بن ابی عبدالرحمان از ابوسعید خدری خبر داده است که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم؛ ولی اکنون آن ها را زیارت کنید».

۲ - محمد بن شریینی می نویسد:

«ویسنّ أن يأتي سائر المشاهد بالمدينة وهي نحو ثلاثين موضعاً يعرفها أهل المدينة. ویسنّ زيارة البقيع وقبآء»؛<sup>(۲)</sup> «و سنت مستحب است که زائر، به بقیه مشاهد (مکان های شریف) در مدینه نیز برود و آن ها حدود سی موضع است که اهل مدینه می شناسند و زیارت بقیع و قبا نیز مستحب است».

او در جای دیگری می گوید:

«ویندب (زیارهالقبور) التي فيها المسلمون (للرجال) بالإجماع. وکانت زیارتها منهيًا عنها، ثم نسخت لقوله صلى الله عليه وآله: كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها. ولاتدخل النساء في ضمير الرجال على المختار. وکان یخرج إلى البقيع، فيقول: السلام عليكم دار قوم مؤمنين وإنا بكم إن شاء الله لاحقون، اللهم اغفر لأهل بقيع الغرقد. وروی: فزوروا القبور فإنها تذكركم الموت. وإنما نهاهم أولاً لقرب عهدهم بالجاهليّة، فلما استقرت قواعد الإسلام واشتهرت أمرهم بها»؛<sup>(۳)</sup> «و زیارت قبور مسلمانان برای مردان به طور اجماع مستحب است. در گذشته

ص: ۵۰۷

۱- ۱۷۳۰. کتاب الأم، شافعی، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲- ۱۷۳۱. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۲.

۳- ۱۷۳۲. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

زیارت قبور نهی شده بود، سپس نسخ شد؛ به دلیل فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمود: در گذشته شما را از زیارت قبور نهی کردم؛ ولی اکنون آن ها را زیارت کنید. بنابر اختیار مصنف، زنان مشمول ضمیر راجع به مردان نمی شوند. و رسول خدا صلی الله علیه وآله همواره به سوی بقیع می رفت و می فرمود: سلام بر شما ای خانه گروه مؤمنان! و به خواست خدا به سوی شما خواهیم پیوست. خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرزا! و روایت شده که حضرت فرمود: قبور را زیارت کنید؛ چون شما را به مرگ، یادآوری می کنند. و همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را ابتدا به دلیل نزدیکی به دوران جاهلیت، نهی فرمود و هنگامی که پایه های اسلام در جامعه استقرار و شهرت یافت، آنان را به زیارت قبور، امر فرمود.

۳ - محمد بن نووی می نویسد:

«ويستحبّ للرجال زيارة القبور لما روی أبوهريره قال: زار رسول الله صلى الله عليه وآله قبر أمه فبكى وابكى من حوله ثم قال: إنني إستأذنت ربّي عزوجل أن أستغفر لها فلم يأذن لي، واستأذنته في أن أزور قبرها فأذن لي فزوروا القبور فإنها تذكركم الموت»؛ (۱) «و زیارت قبور برای مردان مستحب است؛ به دلیل روایت ابی هریره که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله قبر مادرش را زیارت نمود و گریه کرد و اطرافیان را نیز گریاند. سپس فرمود: من از پروردگار عزوجل اجازه خواستم که برای او آمرزش بطلبم، خدا اذن نداد ولی اجازه خواستم که او را زیارت نمایم، خدا اذن داد، پس قبور را زیارت کنید؛ زیرا آن ها مرگ را یادآور تان می شوند».

۴ - ابن عابدین می نویسد:

«مطلب في زيارة القبور (قوله: ويزيارها القبور) أي لأبأس بها، بل تندب كما في البحر عن المجتبي، فكان ينبغي التصريح به للأمر بها في الحديث المذكور كما في الامداد، وتزار في كل أسبوع كما في مختارات النوازل، قال في شرح لباب المناسك، إلا أن الأفضل يوم الجمعة والسبت والاثنين والخميس، فقد قال محمد بن واسع: الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوماً قبله ويوماً بعده، فتحصل أن يوم الجمعة أفضل»؛ (۲) «مطلبی درباره زیارت قبور: قول مصنف که گفت: (و به زیاره القبور)؛ یعنی زیارت کردن قبور اشکالی ندارد بلکه مستحب

ص: ۵۰۸

۱- ۱۷۳۳. المجموع، ج ۵، ص ۳۰۹.

۲- ۱۷۳۴. رد المحتار على الدر المختار، ج ۱، ص ۶۰۴.

است؛ چنان که از مجتبی در البحر نقل شده است، پس تصریح به این استحباب بهتر بود، چون در حدیث مذکور به آن زیارت، امر شده؛ چنان که در «الامداد» ذکر شده است. و قبور در هر هفته زیارت می شوند؛ چنان که در «مختارات النوازل» آمده است. در شرح «لباب المناسک» گفته است: مگر این که روز جمعه، شنبه، دوشنبه و پنج شنبه افضل است. محمّد بن واسع گفته است: مردگان، از زائران خود در روز جمعه و یک روز قبل و یک روز بعد از آن آگاهند، در نتیجه روز جمعه افضل است».

۵ - ابوبکر کاشانی می نویسد:

«ولم يتكلم المصنّف رحمه الله على زيارة القبور، ولا بأس ببيانه تكميلاً للفائدة. قال: في البدائع: ولا بأس بزيارة القبور والدعاء للأسموات إن كانوا مؤمنين من غير وطىء القبور لقول النبي صلى الله عليه وآله إنني كنت نهيتكم عن زيارة القبور إلا - فزوروا فإنها تذركم الآخرة. ولعمل الأئمة من لدن الرسول صلى الله عليه وآله إلى يومنا هذا ...»؛ (۱) «و مصنف در مورد زیارت قبور سخن پردازی نکرد، ولی برای تکمیل فائده اشکالی ندارد که بیان شود. در کتاب «بدائع» گفته است: و زیارت قبور و دعا برای مردگان مؤمن، بدون پانهادن بر روی قبر اشکالی ندارد، به دلیل سخن پیامبر صلی الله علیه وآله که فرمود: من شما را در گذشته از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید؛ چون که شما را به آخرت یادآور می شوند و نیز به دلیل سیره عملی امت اسلام از زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله تا به امروز.»

او در جای دیگر می گوید:

«وروى أن سعد بن أبي وقاص - رضی الله عنه - سأل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله! إن أمي كانت تحب الصدقة أفأتصدق عنها؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله: تصدق. وعليه عمل المسلمين من لدن رسول الله صلى الله عليه وآله إلى يومنا هذا من زيارة القبور وقرآءه القرآن عليها والتكفين والصدقات والصوم والصلاة وجعل ثوابها للأسموات. ولا امتناع في العقل أيضاً؛ لأن إعطاء الثواب من الله تعالى أفضال منه لاستحقاق عليه، فله أن يتفضل على من عمل لأجله يجعل الثواب له كما له أن يتفضل بإعطاء الثواب من غير عمل رأساً»؛ (۲) «و روایت شده که سعد بن ابی وقاص سؤالی را از

ص: ۵۰۹

۱- ۱۷۳۵. بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- ۱۷۳۶. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۱۲.



رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید و عرض کرد: ای رسول خدا! مادر من صدقه دادن را دوست می داشت، آیا می توانم از طرف او صدقه بدهم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدقه بده. و سیره عملی مسلمانان از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به امروز چنین بوده است؛ مانند زیارت قبور و قرائت قرآن بر آن ها و کفن کردن و صدقات و روزه و نماز به جای آوردن و قرار دادن ثواب آن برای مردگان. و از جهت عقلی هم هیچ امتناعی ندارد؛ زیرا اعطای ثواب از ناحیه خدای تعالی یک نوع تفضّل است نه این که بنده برای آن استحقاق داشته باشد، پس خدا می تواند برای کسی که برای او فداکاری می کند، ثواب قرار دهد؛ همچنان که می تواند رأساً به کسی بدون این که کاری را انجام دهد، از باب تفضّل، ثواب عطا نماید.

۶- ابن نجیم مضرى می نویسد:

«وَصَرَّحَ فِي الْمَجْتَبَى بِأَنَّهَا مَنْدُوبَةٌ. وَقِيلَ: تَحْرِمُ عَلَى النِّسَاءِ وَالْأَصْحَابِ أَنْ يَرْخِصَهُنَّ ثَابِتَةً لَهُنَّ»؛ (۱) «و در مجتبی تصریح کرده است که زیارت قبور مستحب است. و بعضی گفته اند: بر زنان حرام است؛ ولی قول صحیح تر این است که رخصت و جواز برای هر دو (مردان و زنان) ثابت است».

۷- بهوتی می نویسد:

«... (وإذا أراد الخروج) من المدينة ليعود إلى وطنه - بعد فعل ماتقدم - وزيارة البقيع، ومن فيه من الصحابة والتابعين، والعلماء والصالحين. عاد إلى المسجد النبوي فيصلّي فيه ركعتين، وعاد إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله فودّع وأعاد الدعاء، قاله في المستوعب، وقال: ويعزم على أن لا يعود إلى ما كان عليه قبل حجّه، من عمل لا يرضى»؛ (۲) «... و اگر خواست بعد از انجام اعمال و زیارت بقیع و کسانی که در آن مدفون هستند از جمله صحابه و تابعان و علما و صالحان، از مدینه خارج شده و به وطن خود باز گردد، به سوی مسجد نبوی برگشته و دو رکعت در آن نماز می خواند و به طرف قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و با او وداع نموده و دعا را تکرار می کند، این مطلب را در کتاب «المستوعب» گفته و اضافه کرده است: و تصمیم می گیرد دیگر به سراغ کارهایی که قبل از حج مرتکب می شده و خدا از آن ها راضی نبوده، نرود».

ص: ۵۱۰

۱- ۱۷۳۷. البحر الرائق، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲- ۱۷۳۸. کشاف القناع، ج ۲، ص ۶۰۱.

«مسأله - وتستحبّ زیاره القبور، وهو فرض ولو مرّه ولابأس بأن يزور المسلم قبر حميمه المشرک، الرجال والنساء سواء؛ لما روينا من طريق مسلم: (حدّثنا) أبوبکر بن أبی شيبه عن محمّد بن فضيل عن أبی سنان - هو ضرار بن مرّه - عن محارب بن دثار عن ابن بريده عن أبیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله: (نهيتکم عن زیارها لقبور فزوروها)، ومن طريق مسلم: (حدّثنا) أبوبکر ابن أبی شيبه عن محمّد بن عبيد عن يزيد بن کيسان عن أبی حازم عن أبی هريره قال: زار النبی صلی الله علیه وآله قبر أمّه فبکی وأبکی من حوله، فقال: أستأذنت ربّي فی أن استغفر لها فلم يؤذن لی،<sup>(۱)</sup> واستأذنته فی أن أزور قبرها وأذن لی، فزوروا القبور فإنّها تذكّر الموت. وقد صحّ عن أمّ المؤمنین، وابن عمر وغيرهما زیاره القبور. وروی عن عمر، النهی عن ذلك ولم یصحّ؛<sup>(۲)</sup> «مسأله: و ما زیارت قبور را مستحب می دانیم و آن فرض و لازم است؛ اگرچه یک بار باشد. و اشکالی ندارد که مسلمان، قبر فامیل و نزدیکان مشرک خود را زیارت کند. مردان و زنان در این مسأله برابرند، به دلیل روایت مسلم از ابوبکر بن ابی شيبه از محمّد بن فضيل از ابو سنان (ضراره بن مرّه) از محارب بن دثار از ابن بريده از پدرش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: شما را در گذشته از زیارت قبور نهی کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید. نیز به دلیل روایت مسلم از ابوبکر بن شيبه از محمّد بن عبيد از يزيد بن کيسان از ابوحازم از ابوهريره نقل می کند که او گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله قبر مادرش را زیارت نمود و گریه کرد و اطرافیان را نیز گریانند، سپس فرمود: از پروردگار اجازه خواستم که برای مادرم آمرزش بطلبم، خدا اذن نداد ولی اجازه خواستم که او را زیارت نمایم، خدا اذن داد، پس قبور را زیارت کنید؛ زیرا آن ها مرگ را یادآور تان می شوند. و زیارت قبور به طور صحیح از امّ المؤمنین و ابن عمر و غیر آن دو نقل شده است. و نهی از زیارت قبور، از عمر نقل شده ولی روایتش صحیح نیست».

ص: ۵۱۱

۱- ۱۷۳۹. نگارنده می گوید: درباره ایمان آباء و امهات پیامبران بحث های زیادی شده است ما معتقدیم که پدران و مادران پیامبران همگی از حضرت آدم علیه السلام به بعد مؤمن و مؤحد بوده اند و این موضوع را در کتاب شیعه شناسی و پاسخ به شبهات به طور مستقل بحث کرده ایم.

۲- ۱۷۴۰. المحلی، ج ۵، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

«زياره القبور: وتشرع للاتعاض بها وتذكر الآخره، شريطه أن لايقول عندها ما يغضب الرب سبحانه وتعالى كدعاء القبور والاستغاثه به من دون الله تعالى، أو تزكيتة والقطع له بالجنه، ونحو ذلك، وفيه أحاديث: الأول: عن بريده بن الحبيب - رضى الله عنه - قال: قال رسول الله إني كنت نهيتكم عن زياره القبور فزوروها، (فإنها تذكركم الآخره)، (ولتزدكم زيارتها خيراً)، (فمن أراد أن يزور فليزر، ولا تقولوا هجراً) أخرجه مسلم (١) وأبوداود (٢) ومن طريقه البيهقي (٣) والنسائي (٤) وأحمد (٥) والزياده الاولى والثانيه له، ولأبى داود الأولى بنحوها وللنسائي الثانيه والثالثه.

قال النووى رحمه الله فى «المجموع» (٦): والهجر: الكلام الباطل. وكان النهى أولاً لقرب عهدهم من الجاهليته فربما كانوا يتكلمون بكلام الجاهليته الباطل، فلمّا استقرت قواعد الإسلام، وتمهدت أحكامه، واستشهرت معاملته أبيض لهم الزياره، واحتاط صلى الله عليه وآله بقوله: ولا تقولوا هجراً.

وقد قال الصنعانى فى «سبل السلام» (٧) عقب أحاديث فى الزياره والحكمه منها: الكلّ دالّ على مشروعيه زياره القبور وبيان الحكمه فيها، وأنها للإعتبار... فإذا خلت من هذه لم تكن مراده شرعاً.

الثانى: عن أبى سعيد خدرى قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إني نهيتكم عن زياره القبور فزوروها، فإن فيها عبره. (ولا تقولوا ما يسخط الرب). أخرجه أحمد (٨) والحاكم (٩) وعنه البيهقي (١٠) ثم قال: صحيح على شرط مسلم، ووافقه الذهبى وهو كما قالوا. ورواه البزار أيضاً والزياده له كما فى مجمع الهيثمى» (١١)

ص: ٥١٢

١- ١٧٤١. صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٥٦٤، ج ٢، ص ٦٧٢.

٢- ١٧٤٢. سنن ابى داود، ج ٣، ص ٢١٨ و ٣٣٢.

٣- ١٧٤٣. سنن بيهقى، ج ٤، ص ٧٧.

٤- ١٧٤٤. سنن نسائي، ج ٤، ص ٨٩، و ج ٧، ص ٢٣٤.

٥- ١٧٤٥. مسند احمد بن حنبل، ج ٥، ص ٣٥٠، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٦١.

٦- ١٧٤٦. المجموع نووى، ج ٥، ص ٣١٠.

٧- ١٧٤٧. سبل السلام، صنعانى، ج ٢، ص ٥٧٨.

٨- ١٧٤٨. مسند احمد بن حنبل، ج ٣، ص ٣٨، ٦٣، و ٦٦.

٩- ١٧٤٩. مستدرک حاكم، ج ١، ص ٣٧٥ - ٣٧٦.

١٠- ١٧٥٠. سنن بيهقى، ج ٤، ص ٧٧.

١١- ١٧٥١. مجمع هيثمى، ج ٣، ص ٥٨.

وقال: وأسناد رجاله رجال الصحيح قلت: وهي عند أحمد بنحوها من طريق أخرى وأسنادها لا بأس به في المتابعات، ولها شاهد من حديث عبدالله بن عمر وبلغت البزار. أخرجه الطبرانی في «المعجم الصغير» (١) ورجاله موثقون.

الثالث: عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «كنت نهيتكم عن زيارة القبور، أن فزوروها، فإنه يرق القلب وتدمع العين وتذكر الآخرة، ولا تقولوا هجراً». أخرجه الحاكم (٢) بسند حسن، ثم رواه (٣) أحمد من طريق أخرى عنه بنحوه، وفيه ضعف. وفي الباب عن أبي هريره وسياًتي؛ (٤) «زيارت قبور: و زيارت قبور به خاطر پند آموزی و یادآوری آخرت، مشروع شده است به شرط این که نزد آن ها سخنی که موجب غضب پروردگار سبحان و تعالی گردد گفته نشود، مانند دعای قبور و پناه بردن به قبر، بدون توجه به خدای تعالی، یا پاک نمودن خود از گناهان و خود را یقیناً بهشتی دانستن و نظیر این ها. در این باره چند حدیث است:

حدیث اول: از بریده بن حصیب رضی الله عنه که گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید (چون که آن ها آخرت را یادآور تان می شوند و زیارت آن ها خیر شما را زیاد می کند، پس هر کس خواست می تواند آن ها را زیارت کند؛ ولی سخن بیهوده و باطل نگوید). این روایت را مسلم، ابوداود، بیهقی، نسائی و احمد نقل کرده اند. و زیادتی اول و دوم را احمد نقل کرده و شبیه زیادتی اول را ابوداود و زیادتی دوم و سوم را نسائی نقل نموده است.

نووی در کتاب «المجموع» گفته است: و منظور از هجر، سخن باطل است و نهی ابتدایی از زیارت قبور، به خاطر نزدیکی زمان مردم به دوران جاهلیت بوده که چه بسا با سخنان باطل جاهلیت تکلم می کردند؛ اما وقتی که پایه های اسلام استوار گردید و مقدمات اجرای احکام آن فراهم شد و نشانه ها شهرت یافت، زیارت قبور برای مسلمانان مباح شد و رسول خداصلی الله علیه وآله به خاطر این که در زیارت، رعایت احتیاط بشود، فرمود: در زیارت سخن زشت و باطل نگوید.

ص: ۵۱۳

۱- ۱۷۵۲. المعجم الصغير، ج ۲، ص ۴۲.

۲- ۱۷۵۳. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- ۱۷۵۴. همان، ص ۳۷۵ - ۳۷۶.

۴- ۱۷۵۵. احکام الجنائز، الالبانی، ص ۱۷۸.

و صنعانی در کتاب «سبل السلام» به دنبال احادیث زیارت و حکمت آن گفته است: همه این احادیث، بر مشروع بودن زیارت قبور دلالت نموده و حکمت آن را نیز بیان می کنند و این که این زیارت برای عبرت آموزی است ... پس اگر زیارتی، از این حکمت خالی باشد آن زیارت شرعاً اراده نشده (و جایز نیست).

حدیث دوم: از ابوسعید خدری نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید؛ زیرا در آن عبرت است (و سخنی را که موجب سخط پروردگار باشد نگوید).

احمد، حاکم و بیهقی این روایت را نقل کرده اند. و بیهقی گفته است: این روایت بر اساس شرط مسلم (ولا تقولوا هجرأ) صحیح است. ذهبی با بیهقی موافقت کرده و گفته است: مطلب همان طوری است که آن دو (بیهقی و مسلم) نقل کرده اند. و این روایت را نیز بزار با زیادتی آن نقل کرده است، چنان که در کتاب «مجمع الزوائد» هیشمی گفته است: و راویان سندش از رجال صحیح می باشند.

می گویم: و شبیه این روایت با سند و طریق دیگری نزد احمد نقل شده و سندش در متابعات، بی اشکال است و شاهد بر این روایت، حدیث عبدالله بن عمر و عبارت بزار است. و طبرانی هم در «المعجم الصغیر» آن را با راویان موثق نقل کرده است.

حدیث سوم: از انس بن مالک نقل شده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید؛ زیرا این زیارت، قلب را رقیق و چشم را اشکبار و آخرت را به یاد شما می آورد، اما در آن، سخن هجو و باطل نگوید.

حاکم در مستدرک آن را با سند حسن نقل کرده است، سپس او و احمد شبیه این روایت را با سند و طریق دیگری نقل کرده اند که در سند آن، ضعف است و در این باب هم از ابوهیریه - رضی الله عنه - نقل شده که خواهد آمد.

۱۰ - سهودی می گوید:

«وقد قال حجّه الاسلام الغزالی: کلّ من یتبرک بمشاهدته فی حیاة یتبرک بزیارته بعد موته ویجوز شدّ الرحال لهذا الغرض، انتهى.»

وقد تكون الزياره لأداء حقّ أهل القبور. وقد روى عن النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: آنس ما يكون الميّت في قبره إذا زاره من كان يحبّه في دار الدنيا. وسبق عن ابن عباس مرفوعاً: ما من أحد يمرّ بقبر اخيه المؤمن يعرفه في الدنيا فسلمّ عليه الا عرفه وردّ عليه السلام.

ورأيت بخطّ الأقسهري: روى بقى بن مخلد بسنده إلى محمّد بن النعمان عن أبيه مرفوعاً: من زار قبر أبويه في كلّ جمعه أو أحدهما كتب باراً وإن كان في الدنيا قبل ذلك بهما عاقاً؛<sup>(١)</sup> «غزالي گفته است: هر کس که دیدن او در حال حیات موجب تبرّک وی می شود، بعد از مرگ نیز دیدن او موجب تبرّک وی می گردد و جایز است سفر برای زیارت او برای این غرض (پایان کلام غزالی).

و گاهی زیارت برای ادای حقّ اهل قبور می باشد. به تحقیق از رسول خداصلى الله عليه وآله روایت شده است که آن حضرت فرمود: مأنوس ترین حالت میت در قبرش، هنگامی است که دوست و محبّ او در دنیا برای زیارت قبرش می آید. و قبلاً گذشت که در حدیث مرفوعه ای، ابن عباس گفته است: کسی نیست که بر قبر برادر مؤمنش - که در دنیا او را می شناخته - بگذرد و سلام بر او بفرستد مگر این که میت او را شناخته و جواب سلام او را می دهد.

و من به خطّ اقسهري دیده ام: بقى بن مخلد با سند خودش تا محمّد بن نعمان از پدرش در حدیث مرفوعه ای نقل کرده است که: هر کس قبر پدر و مادرش را زیارت کند در هر جمعه ای یا این که قبر یکی از آن دو را زیارت کند، او را از نیکوکاران می نویسند هر چند در دنیا قبل از وفات آن ها عاق والدین بوده باشد».

و نیز در جای دیگر می گوید:

«وأجمع العلماء على استحباب زیاره القبور للرجال كما حكاه النووی بل قال بعض الظاهريّه بوجوبها»؛<sup>(٢)</sup> «علما بر استحباب زیارت قبور بر مردان اجماع کرده اند؛ همانگونه که این اجماع را نووی نیز نقل کرده است بلکه بعضی از علمای ظاهریه قائل به وجوب زیارت قبور هستند».

ص: ۵۱۵

۱- ۱۷۵۶. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۳.

۲- ۱۷۵۷. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۲.

زیارت قبور آثار و برکاتی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

#### ۱ - خشوع و یاد مرگ

انسان هنگامی که به زیارت قبور می‌رود به یاد قبر و قیامت و آخرت می‌افتد و در نتیجه خشوعی در او حاصل شده و از گناهان احتراز می‌نماید.

ابن ماجه و دیگران از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «زوروا القبور فإنها تذكركم - الموت»؛ (۱) «به زیارت قبور بروید؛ زیرا این زیارت تذکر می‌دهد - تذکر می‌دهد شما را - به مرگ.»

حاکم نیز به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «زر القبور تذكركم بها الآخرة»؛ (۲) «به زیارت قبور برو؛ زیرا به توسط آن به یاد آخرت می‌افتی.»

#### ۲ - دعا برای اموات

انسان هنگامی که وارد قبرستان می‌شود، یادش می‌آید که چگونه نزدیکان و دوستانش از این دنیا رفته و دستشان کوتاه شده است، لذا بر آنان ترحم کرده و دعا می‌خواند و از خدا برایشان آمرزش می‌طلبد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نهيتكم عن زيارة القبور، فزوروها واجعلوا زيارتكم لها صلاة عليهم واستغفارا لهم»؛ (۳) «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی الآن به زیارت قبور روید و زیارتتان از قبور را در حقیقت دعا و استغفار برای آنان قرار دهید.»

#### ۳ - ادای حقوق اموات

شکی نیست که اموات خصوصاً نزدیکان بر گردن ما حق دارند. و نیز اولیای الهی و پیامبران و امامان و صلحا و علما که در راه رسیدن بشر به کمال و سعادت و رساندن دین و ابلاغ آن زحمت بسیار کشیده‌اند به گردن ما حقی دارند و لذا بر ما است که

ص: ۵۱۶

۱- ۱۷۵۸. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۱۰۶، کتاب الجنائز.

۲- ۱۷۵۹. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳، ح ۱۳۹۵.

۳- ۱۷۶۰. المعجم الكبير، طبرانی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۱۴۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۵۸.

بخشی از حقوقشان را با زیارت قبورشان ادا کنیم. گرچه در مورد انبیا و اوصیا اثر زیارت قبورشان به خود ما بازمی‌گردد. لذا از امام رضا علیه السلام نقل است که فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عِنَقِ أَوْلِيَائِهِمْ وَشِيعَتِهِمْ، وَأَنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَحَسَنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ»؛<sup>(۱)</sup> «همانا برای هر امامی عهدی در گردن موالیان و شیعیان آنان است، که از تمام وفای به عهد آن و خوب ادا کردن آن، زیارت قبور آنان است ...».

### زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از نظر قرآن

در مورد خصوص زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله نیز می‌توان به برخی از آیات تمسک نمود؛ خداوند متعال می‌فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }؛<sup>(۲)</sup> «و اگر هنگامی که گروه منافق به گناه بر خود ستم کردند از کردار خود به خدا توبه کرده و به تو رجوع می‌کردند و پیامبر بر آن‌ها استغفار می‌کرد البته در این حال خدا را توبه پذیر مهربان می‌یافتند.»

اگرچه آیه شریفه بنا بر نظر برخی از مفسرین، مربوط به زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و کسانی که گناهکار بودند نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده و اقرار به گناه می‌کردند و از آن حضرت می‌خواستند تا از خداوند برای آنان طلب مغفرت کند و آن‌گاه خداوند آنان را می‌آمرزید، ولی با بیانی می‌توان آن را به بعد از وفات آن حضرت نیز تعمیم داد.

سبکی در «شفاء السقام» می‌گوید: «اگرچه آیه مربوط به حال حیات پیامبر صلی الله علیه وآله است، ولی این رتبه و مقامی است که با موت حضرت قطع نمی‌شود. لذا می‌توان آن را به عموم علت به هر موردی که این اوصاف در آن مورد تحقق می‌یابد تعمیم داد. لذا علما از آیه، عموم فهمیده‌اند، پس مستحب است که هر کس به زیارت قبر ایشان می‌آید، این آیه را قرائت نماید».<sup>(۳)</sup>

در توضیح عموم علت که در تعبیر سبکی آمده، باید می‌گوییم: جهت ارجاع

ص: ۵۱۷

۱- ۱۷۶۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸ و ۷۹، ح ۳.

۲- ۱۷۶۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

۳- ۱۷۶۳. شفاء السقام، ص ۸۱ و ۸۲.



گنهکاران به پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله شفاعت بوده و شکی نیست که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گنهکار وجود دارد و احتیاج به شفاعت پیامبر یا ولیی از اولیای الهی وجود دارد. لذا بعد از وفات نیز به زیارت قبر پیامبر رفتن و او را واسطه قرار دادن، اشکالی ندارد.

بنابر این مشاهده می کنیم که صحابه بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سر قبر پیامبر می آمدند و او را واسطه بخشش گناهان خود می دانستند.

سفیان بن عنبر از عتبی - که هر دو از مشایخ شافعی اند - نقل می کند: کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که اعرابی ای وارد شد و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: سلام بر تو ای رسول خدا! خداوند متعال فرموده است: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا }، من به نزد تو آمده ام و از گناهان خود استغفار می نمایم و تو را شفیع نزد خداوند آورده ام، آن گاه گریه کرد و اشعاری درباره پیامبر صلی الله علیه و آله سرود. (۱)

سمعانی شبیه همین قضیه را از امام علی علیه السلام نقل می کند. (۲)

اگر این عمل جایز نبود، چرا صحابه؛ خصوصاً امام علی علیه السلام که در آن مکان حاضر بود از آن منع نفرمود؟ (۳)

### روایات و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله

امامان حدیث از اهل سنت روایات بسیاری را در صحاح و مسانید خود درباره اصل زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و استحباب آن ذکر کرده اند. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - عبدالله بن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زار قبری وجبت له شفاعتی»؛ (۴) «هر کس به زیارت قبر من آید شفاعتم بر او واجب می شود.»

۲ - و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «من جاءنی زائراً لا تعلمه إلا زیارتی کان حقاً»

ص: ۵۱۸

۱- ۱۷۶۴. وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۴، ص ۱۳۶۱.

۲- ۱۷۶۵. همان، ج ۲، ص ۶۱۲.

۳- ۱۷۶۶. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۶۱۲.

۴- ۱۷۶۷. سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۵.

علیٰ أن أكون له شفيعاً يوم القيامة»؛<sup>(۱)</sup> «هر کس برای زیارت نزد من آید و تنها کار او زیارت من باشد، بر من سزاوار است که شفیع او در روز قیامت شوم.»

۳- و نیز نقل کرده که فرمود: «من حجّ فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی»؛<sup>(۲)</sup> «هر کس حج به جای آورد و قبر مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل کسی است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است.»

۴- و هم چنین از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من حجّ البیت ولم یزرنی فقد جفانی»؛<sup>(۳)</sup> «هر کس حج خانه خدا را به جای آورد ولی مرا زیارت نکند به طور حتم به من جفا کرده است.»

۵- از عمر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من زار قبری - أو من زارنی - کنت له شفیعاً - أو شهیداً ...»؛<sup>(۴)</sup> «هر کس قبر مرا زیارت کند - یا این که فرمود: هر کس مرا زیارت کند -، من شفیع - گواه - او خواهم بود ...».

۶- حاطب بن ابی بلتعه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بعد موتی فکأئتما زارنی فی حیاتی ...»؛<sup>(۵)</sup> «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند به مانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است.»

۷- عبدالله بن عمر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من حجّ حجه الاسلام وزار قبری وغزا غزوه وصلی علی فی بیت المقدس لم یسأله الله عزّ وجلّ فیما افترض علیه»؛<sup>(۶)</sup> «هر کس حجه الاسلام به جای آورد و قبر مرا زیارت کند و در غزوه ای شرکت نماید و در بیت المقدس بر من درود بفرستد، خدای عزّوجلّ در آنچه بر او واجب کرده، او را سؤال و مواخذه نخواهد کرد.»

ص: ۵۱۹

- 
- ۱- ۱۷۶۸. المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۲۵، ح ۱۳۱۴۹.
  - ۲- ۱۷۶۹. المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۱۰، ح ۱۳۴۹۷؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۲.
  - ۳- ۱۷۷۰. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۲؛ المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۷۱.
  - ۴- ۱۷۷۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۷؛ کنوز الحقائق، ج ۲، ص ۱۰۷.
  - ۵- ۱۷۷۲. سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۲۷۸، ح ۱۹۳؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۵.
  - ۶- ۱۷۷۳. شفاء السقام، ص ۳۴، ح ۹؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۴؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۹.

۸ - ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بعد موتی فکأئماً زارنی وأنا حیّ. ومن زارنی کنت له شهیداً وشفیعاً یوم القیمه»؛ (۱) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در حال حیاتم زیارت کرده است. و هر کس مرا زیارت کند او را گواه و شفیع در روز قیامت خواهم بود.»

۹ - انس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی بالمدینه محتسباً کنت له شفیعاً»؛ (۲) «هر کس مرا در مدینه با اخلاص زیارت کند، من شفیع او خواهم بود.»

۱۰ - و نیز از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی میتاً فکأئماً زارنی حیّاً، ومن زار قبری وجبت له شفاعتی یوم القیمه. وما من أحد من أمتی له سعه ثم لم یزرنی فلیس له عذر»؛ (۳) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در حیاتم زیارت کرده است و هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعتم در روز قیامت بر او ثابت می گردد. و هر یک از امت من که وسعت مالی داشته، ولی مرا زیارت نکرده باشد، عذری ندارد.»

۱۱ - ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنی فی مماتی کان کمن زارنی فی حیاتی، ومن زارنی حتی ینتهی إلی قبری کنت له یوم القیمه شهیداً - أو قال - شفیعاً»؛ (۴) «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند کسی خواهد بود که در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است. و هر کس مرا زیارت کند تا این که به کنار قبر من برسد من گواه او - شفیع او - در روز قیامت خواهم بود.»

۱۲ - امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زار قبری بعد مماتی فکأئماً زارنی فی حیاتی، ومن لم یزر قبری فقد جفانی»؛ (۵) «هر کس قبر مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است، و هر کس که قبر مرا زیارت نکند به من جفا کرده است.»

ص: ۵۲۰

۱- ۱۷۷۴. شفاء السقام، ص ۳۵؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۵.

۲- ۱۷۷۵. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ التاج الجامع للاصول، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳- ۱۷۷۶. شفاء السقام، ص ۳۷؛ المواهب اللدنیة، ج ۴، ص ۵۷۲؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۶.

۴- ۱۷۷۷. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ شفاء السقام، ص ۳۸؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۶.

۵- ۱۷۷۸. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۶؛ شفاء السقام، ص ۳۹؛ وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۷.

۱۳ - بكر بن عبدالله از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من أتى المدينة زائراً لى وجبت له شفاعتى يوم القيامة ...»؛ (۱) «هر کس به جهت زیارت من وارد مدینه شود شفاعت من در روز قیامت بر او واجب می شود.»

۱۴ - عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من زارنى بعد موتى فكأنما زارنى فى حياتى»؛ «هر کس مرا بعد از مرگم زیارت کند همانند آن است که مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است.»

۱۵ - ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من حجَّ إلى مكَّه ثمَّ قصدنى فى مسجدى كتبت له حجَّتان مبرورتان»؛ (۲) «هر کس در مکه حج به جای آورد و سپس مرا در مسجدم قصد نماید برای او ثواب دو حج مقبول نوشته می شود.»

۱۶ - از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «من زار قبر رسول الله صلی الله علیه وآله كان فى جواره»؛ (۳) «هر کس قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله را زیارت کند در جوار او خواهد بود.»

### زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله در سیره صحابه

### زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله در سیره صحابه

با مراجعه به سیره پیشینیان از صحابه، تابعین و دیگران پی می بریم که زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله شیوه آنان بوده است. اینک به نمونه هایی از این سیره اشاره می کنیم:

### ۱ - حضرت زهرا علیها السلام

ابن عساکر و دیگران به سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده اند: لَمَّا رَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَوَقَفَتْ عَلَى قَبْرِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَخَذَتْ قَبْضَهُ مِنْ تَرَابِ الْقَبْرِ وَوَضَعَتْ عَلَى عَيْنِهَا وَبَكَتْ وَأَنْشَأَتْ تَقُولُ:

ماذا على من شمَّ ترابه أحمد

أن لا يشمَّ مدى الزمان غواليا

صبت على مصائب لو إنَّها

صبت على الأيام عدن ليالياً (۴)

ص: ۵۲۱

۱- ۱۷۷۹. المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۲۸۹؛ السنن الكبرى، بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۶.

۲- ۱۷۸۰. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۴۷؛ نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۹.

- ٣-١٧٨١. مختصر تاريخ دمشق، ج ٢، ص ٤٠٦؛ نيل الأوطار، ج ٥، ص ١٠٩.
- ٤-١٧٨٢. وفاء الوفاء، ج ٤، ص ١٤٠٥؛ ارشاد السارى، ج ٢، ص ٣٩٠.

«چون رسول خداصلی الله علیه وآله دفن شد فاطمه - درود خدا بر او باد - در کنار قبر ایشان قرار گرفت و مشتی خاک قبر را برداشته و بر چشمش گذارد و گریست و این شعر را سرود: چیست بر کسی که تربت احمد را بو کرده این که نمی خواهد در طول زمان هیچ بویی را استشمام کند. بر سر من مصایبی ریخته شد که اگر بر روزها ریخته می شد تبدیل به شب می شدند.»

## ۲ - جابر بن عبدالله

بیهقی به سند خود از ابی محمّد بن منکدر نقل کرده که گفت: جابر را دیدم؛ در حالی که در کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله بود و می فرمود: «هاهنا تسکب العبرات، سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول: ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنّه»؛ (۱) «اینجاست که اشک ها ریخته می شود. از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: ما بین قبر من و منبرم باغی از باغ های بهشت است.»

## ۳ - ابویوب انصاری

حاکم نیشابوری و دیگران به سند خود از داوود بن ابی صالح نقل کرده اند که گفت: «أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه علی القبر فأخذ برقبته ثم قال: هل تدری ماتصنع؟ فأقبل علیه فإذا أبوایوب الأنصاری، فقال: نعم إني لم آت الحجر ولم آت اللبّن، إنّما جئت رسول الله صلی الله علیه وآله ولم آت الحجر، سمعت رسول الله یقول: "لا تبکوا علی الدین إذا ولیه أهله ولكن أبکوا علی الدین إذا ولیه غیر أهله"؛ (۲) «مروان روزی بر بقعه رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد. مردی را مشاهده کرد که صورت خود را بر روی قبر گذارده است. مروان گردن او را گرفت، و به او گفت: آیا می دانی چه می کنی؟ دقت که کرد، ناگهان دید که او ابویوب انصاری است. ابویوب فرمود: آری، من به جهت سنگ نیامده ام و نیز به جهت این خشته نیامده ام، من تنها به جهت رسول خداصلی الله علیه وآله آمده ام. من به جهت این سنگ نیامده ام. از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: بر دین نگرید اگر فردی شایسته متولّی آن شد، ولی بر دین بگرید هنگامی که متولّی آن نااهل باشد.»

ص: ۵۲۲

۱- ۱۷۸۳. شعب الایمان، ج ۳، ص ۴۹۱.

۲- ۱۷۸۴. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۵.

## ۴ - شخص اعرابی

از امام علی علیه السلام نقل شد که فرمود: «قدم علينا أعرابی بعد ما دفننا رسول الله صلى الله عليه وآله بثلاثة أيام، فرمى بنفسه على قبر النبي صلى الله عليه وآله وحثا من ترابه على رأسه وقال: يا رسول الله صلى الله عليه وآله! قلت فسمعناه ووعيت عن الله سبحانه فوعيتنا عنك، وكان فيما أنزل عليك: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا ... } وقد ظلمت نفسي وجئتك تستغفر لي. فنودي من القبر: قد غفر لك»؛<sup>(۱)</sup> «شخصی اعرابی بعد از سه روز از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد و خودش را بر قبر پیامبر انداخت و از خاک قبر حضرت بر سر خود ریخت و عرض کرد: ای رسول خدا! گفتم، پس ما گفتارت را شنیدیم، و از خداوند سبحان گرفتم ما نیز از تو گرفتیم. از جمله آیاتی که بر تو نازل شد این آیه است: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا ... } من به خودم ظلم کردم و آمده ام تا تو برایم استغفار کنی. حضرت فرمود: از داخل قبر ندا داده شد: برای تو بخشوده شد.»

از این حدیث نکاتی چند استفاده می شود:

(الف) مشروعیت اصل زیارت قبور.

(ب) مشروعیت شدّ رحال به جهت زیارت قبور.

(ج) توسل به ارواح اولیای الهی.

(د) استغاثه از ارواح اولیای الهی.

## ۵ - بلال حبشی

بلال بن رباح حبشی مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات آن حضرت از مدینه به شام هجرت کرد. ولی خوابی را دید که ابن عساکر آن را این گونه با سندش از ابی الدرداء نقل کرده است: «إِنَّ بِلَالَ رَأَى فِي مَنَامِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ: مَا هَذِهِ الْجَفْوَةُ يَا بِلَالُ؟! أَمَا أَنْ لَكَ أَنْ تَزُورَنِي يَا بِلَالُ؟! فَانْتَبَهَ حَزِينًا وَجَلًّا خَائِفًا، فَكَبَّ رَاحِلَتَهُ وَقَصَدَ الْمَدِينَةَ، فَأَتَى قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَعَلَ يَبْكِي وَيَمْرُغُ وَجْهَهُ عَلَيْهِ، فَأَقْبَلَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ فَجَعَلَ يَضُمُّهُمَا وَيَقْبَلُهُمَا، فَقَالَ لَهُ: نَشْتَهِي أَنْ نَسْمَعَ أَذَانَكَ الَّذِي كُنْتَ تَوَدُّنَ بِهِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَفَعَلَ، فَعَلَى سَطْحِ الْمَسْجِدِ، فَوَقَفَ مَوْقِفَهُ الَّذِي كَانَ يَقِفُ فِيهِ، فَلَمَّا أَنْ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» إِرْتَجَّتِ الْمَدِينَةَ.

ص: ۵۲۳

۱- ۱۷۸۵. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۱؛ تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۲۳۴.

فلما أن قال: «أشهد أن لا إله إلا الله» إزدادت رجتها. فلما أن قال: «أشهد أن محمداً رسول الله» خرجت العواتق من خدورهن فقالوا: أبعث رسول الله؟ فما رئي يوماً أكثر باكياً ولا باكياً بالمدينة بعد رسول الله من ذلك اليوم»؛ (١) «بلال شبى در عالم رؤیا رسول خداصلی الله علیه وآله را دید؛ در حالی که به او می فرمود: این چه جفایی است که کرده ای، ای بلال؟! آیا وقت آن نشده که ما را زیارت کنی ای بلال؟! بلال محزون و ترسناک بیدار شد و سوار بر مرکب خود به قصد مدینه حرکت نمود. مستقیماً به نزد قبر پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و شروع به گریه کرده و صورت خود را بر قبر مالید. امام حسن و امام حسین علیهما السلام آمدند، بلال آن دو را در بغل گرفت و بوسید. آن دو به بلال فرمودند: ما آن طور اذانی را که برای رسول خداصلی الله علیه وآله می گفتی، می خواهیم از تو بشنویم. بلال قبول کرد و بر بام مسجد رفت و در مکانی که همیشه در آنجا می ایستاد، قرار گرفت. و چون «الله اکبر» گفت، مدینه به لرزه درآمد. چون «اشهد ان لا اله الا الله» گفت، صدای مردم بلندتر شد و هنگامی که «اشهد ان محمداً رسول الله» گفت، تمام زن ها از پشت پرده ها بیرون آمدند. مردم گفتند: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله دوباره مبعوث شده است؟ مثل آن روز مردم را از زن و مرد گریان تر بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله ندیدند.»

نتیجه این که: رسول خداصلی الله علیه وآله او را به شدت رحال به جهت زیارت خود امر نموده است. حدیث مذکور از حیث سند صحیح است.

و به سند صحیح و متواتر از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «من رآنی فی المنام فقد رآنی حقاً، فإنّ الشیطان لایتمثل بی»؛ (٢) «هر کس مرا در خواب ببیند به طور حتم خودم را دیده؛ زیرا شیطان به صورت من در نمی آید.»

## ٦ - عبدالله بن عمر

عبدالرزاق به سند صحیح در باب «سلام بر قبر پیامبر صلی الله علیه وآله» نقل کرده: «إن ابن عمر کان إذا قدم من سفر أتى قبر النبی صلی الله علیه وآله فقال: السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه وآله! ...»؛ (٣) «همانا

ص: ٥٢٤

١- ١٧٨٦. تاریخ ابن عساکر، ترجمه بلال؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ٤، ص ١١٨؛ تهذیب الکمال، ج ٤، ص ٢٨٩؛ اسدالغابه، ج ١، ص ٣٠٧.

٢- ١٧٨٧. المجموع، نووی، ج ٦، ص ٢١١.

٣- ١٧٨٨. المصنّف، ج ٣، ص ٥٧٦؛ المجموع، نووی، ج ٨، ص ٢٧٢؛ وفاء الوفاء، ج ٤، ص ١٣٥٨.



عبدالله بن عمر این گونه بود که هر گاه از سفری باز می گشت، کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله می آمد و عرض می نمود: سلام بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه وآله!».

## ۷ - ایوب سختیانی

سمهودی از عبدالله بن مبارک نقل کرده که گفت: «سمعت أبا حنيفة يقول: قدم أيوب السخيتاني وأنا بالمدينة، فقلت: لأنظرن ما يصنع. فجعل ظهره ممايلي وجه رسول الله صلى الله عليه وآله وبكى غير متباك، فقام مقام رجل فقيه»؛<sup>(۱)</sup> «از ابوحنیفه شنیدم که می گفت: زمانی که من در مدینه بودم، ایوب سختیانی وارد شهر شد. با خودم گفتم: بینم چه می کند، او پشت خود را به طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار داد و گریست نه مانند کسانی که تباکی می کنند. و در مقام شخص فقیه ایستاد.»

این روایت دلالت بر صحت شدّ رحال به جهت زیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد؛ زیرا سختیانی در مدینه نبوده است.

## ۸ - فرستادن پیک به جهت زیارت

حاتم بن وردان می گوید: «كان عمر بن عبدالعزيز يوجّه البريد قاصداً من الشام إلى المدينة ليقري عنه النبي صلى الله عليه وآله السلام»؛<sup>(۲)</sup> «عمر بن عبدالعزیز همیشه از شام پیک به مدینه می فرستاد تا از طرف او به پیامبر صلی الله علیه وآله سلام برساند.»

## اهل سنت و استحباب زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله

علمای اهل سنت به جز وهابیان عموماً فتوا به جواز بلکه استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله داده اند. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ابوالحسن ماوردی می گوید: «فإذا عاد - ولّي الحاج - سار بهم على طريق المدينة لزيارة قبر رسول الله صلى الله عليه وآله ليجمع لهم بين حجّ بيت الله عزّ وجلّ وزيارة قبر رسول الله رعايه لحرمة وقياماً بحقوق طاعته ...»؛<sup>(۳)</sup> «و چون سرپرست حاجیان از حج بازگشت، آنان را به

ص: ۵۲۵

۱- ۱۷۸۹. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۷.

۲- ۱۷۹۰. الشفاء، قاضی عیاض، ج ۲، ص ۸۵؛ شعب الایمان، بیهقی، ج ۳، ص ۴۹۲؛ المواهب اللدنیّه، ج ۳، ص ۴۰۶.

۳- ۱۷۹۱. الاحکام السلطانیّه، ج ۲، ص ۱۰۹.

جهت زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله از راه مدینه سیر داد تا برای آنان بین حجّ خانه خدای عزّوجلّ و زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله جمع کند، به جهت رعایت احترام حضرت و قیام به حقوق طاعت او ...».

۲ - ابواسحاق ابراهیم بن محمّد شیرازی فقیه شافعی (متوفای ۴۷۶ ه.ق) می گوید: «ویستحبّ زیاره قبر رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله»؛ (۱) «زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله مستحب است.»

۳ - قاضی عیاض مالکی (متوفای ۵۴۴ ه.ق) می گوید: «وزیاره قبره صلی الله علیه وآله سنّه مجمع علیها وفضیله مرغّب فیها»؛ (۲) «و زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله سنتی است که بر آن اجماع شده و فضیلتی است که در آن رغبت شده است.»

۴ - ابن قدامه مقدسی حنبلی (متوفای ۶۲۰ ه.ق) می گوید: «یستحبّ زیاره قبرالنّبیّ صلی الله علیه وآله»؛ (۳) «زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله مستحب است»

۵ - محیی الدین نووی شافعی (متوفای حدود ۶۷۷ ه.ق) می گوید: «ویسنّ شرب ماء زمزم و زیاره قبر رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله بعد فراغ الحجّ»؛ (۴) «آشامیدن آب زمزم و زیارت قبر رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از فارغ شدن از حج، مستحب است.»

۶ - شیخ تقی الدین سبکی شافعی (متوفای ۷۵۶ ه.ق) در کتاب «شفاء السقام» بابی را منعقد کرده و در آن می گوید: «سفر به جهت زیارت از وسایل تقرّب به سوی خدا است ...» (۵)

او این مطلب را از قرآن و روایات استفاده کرده است.

۷ - سید نور الدین سمهودی (متوفای ۹۱۱ ه.ق) در کتاب «وفاء الوفاء» بحث مفصّلی را برای اثبات استحباب سفر به جهت زیارت آورده و ثابت کرده که سفر به جهت زیارت، همانند خود زیارت از وسایل تقرّب است. (۶)

۸ - حافظ ابوالعباس قسطلانی مصری (متوفای ۹۲۳ ه.ق) می گوید: «إعلم أنّ زیاره

ص: ۵۲۶

۱- ۱۷۹۲. المهذب، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲- ۱۷۹۳. شرح الشفاء، خفاجی، ج ۳، ص ۵۱۵.

۳- ۱۷۹۴. شرح مختصر الخرقی فی فروغ الحنابله، ج ۶، ص ۵۸۸.

۴- ۱۷۹۵. المنهاج، ج ۱، ص ۵۱۱.

۵- ۱۷۹۶. شفاء السقام، ص ۱۰۰ - ۱۱۷.

۶- ۱۷۹۷. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۲.

قبره الشریف من أعظم القربات وأرجى الطاعات والسييل إلى أعلى الدرجات، ومن اعتقد غير هذا فقد انخلع من ربه الاسلام وخالف الله ورسوله وجماعه العلماء الأعلام؛<sup>(۱)</sup> «بدان که زیارت قبر شریف پیامبر صلی الله علیه وآله از عظیم ترین تقرّب ها و امیدوارترین طاعات و راهی به عالی ترین درجات است. و هر کس غیر از این را اعتقاد پیدا کند به طور حتم از دائره اسلام خارج شده و با خدا و رسولش و نیز با جماعت علمای اعلام مخالفت کرده است.»

۹ - شیخ محمد خطیب شربینی (متوفای ۹۷۷ ه.ق) می گوید: «... أما زیارته صلی الله علیه وآله فمن أعظم القربات للرجال والنساء»؛<sup>(۲)</sup> «اما زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله از عظیم ترین تقرّب ها برای مردان و زنان است.»

۱۰ - زین الدین عبدالرؤف مناوی (متوفای ۱۰۳۱ ه.ق) می گوید: «وزیاره قبره صلی الله علیه وآله الشریف من کمالات الحجّ، بل زیارته عند الصوفیه فرض و عندهم الهجره إلى قبره کهی إليه حیاً»؛<sup>(۳)</sup> «و زیارت قبر شریف پیامبر صلی الله علیه وآله از کمالات حج است. بلکه زیارت قبر او نزد صوفیه واجب است. و نزد آنان هجرت به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله همانند هجرت به سوی او در زمان حیات است.»

۱۱ - شیخ عبدالرحمن شیخ زاده (متوفای ۱۰۷۸ ه.ق) می گوید: «من أحسن المندوبات بل يقرب من درجه الواجبات، زیاره قبر نبینا و سیدنا محمد صلی الله علیه وآله ...»؛<sup>(۴)</sup> «از بهترین مستحبات بلکه عملی که نزدیک به درجه واجبات به حساب می آید، زیارت قبر نبی ما و سید ما محمد صلی الله علیه وآله است.»

۱۲ - محمد بن عبدالباقی زرقانی مالکی مصری (متوفای ۱۱۲۲ ه.ق) می گوید: «قد كانت زیارته مشهوره فی زمن كبار الصحابه، معروفه بینهم. لما صالح عمر بن الخطاب أهل بیت المقدس جاءه كعب الأخبار فأسلم ففرح به وقال: هل لك أن تسیر معی إلى المدینه و تزور قبره صلی الله علیه وآله و تتمتع بزیارته؟ قال: نعم»؛<sup>(۵)</sup> «زیارت حضرت از زمان بزرگان صحابه مشهور بوده و بین آنان معروف بوده است. زمانی که عمر بن خطاب با اهل بیت المقدس مصالحه

ص: ۵۲۷

۱- ۱۷۹۸. المواهب اللدیه، ج ۴، ص ۵۷۰.

۲- ۱۷۹۹. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

۳- ۱۸۰۰. شرح جامع الصغیر، ج ۶، ص ۱۴۰.

۴- ۱۸۰۱. مجمع الأنهر فی شرح ملتقى الأبحر، ج ۱، ص ۱۵۷.

۵- ۱۸۰۲. شرح المواهب، ج ۸، ص ۲۹۹.

کرد، کعب الأحبار نزد او آمد و اسلام آورد. عمر از این واقعه خوشحال شد و به او گفت: آیا می خواهی که با من به مدینه بیایی و قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کرده و از زیارت او بهره ببری؟ کعب گفت: آری.»

۱۳ - شیخ محمد بن علی شوکانی (متوفای ۱۲۵۰ ه.ق) می گوید: «قد اختلفت فیها - فی زیاره النبى - أقوال أهل العلم، فذهب الجمهور إلى أنها مندوبه، وذهب بعض المالکيه وبعض الظاهريه إلى أنها واجبه، وقالت الحنفیه: إنها قریبه من الواجبات. وذهب ابن تیمیه الحنبلی حفيد المصنّف المعروف بشیخ الاسلام إلى أنها غير مشروع»؛<sup>(۱)</sup> «درباره زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله اقوال اهل علم مختلف است؛ جمهور قائل به استحباب آن می باشند. و برخی از مالکیه و برخی از ظاهریه معتقد به وجوب آن شده اند. حنفیه گفته اند: زیارت نزدیک به واجبات است. ولی ابن تیمیه حنبلی نوه مصنف که به شیخ الاسلام معروف شده، ادعا کرده که زیارت غیر مشروع است.»

۱۴ - جزیری می گوید: «زیاره قبر النبى صلی الله علیه و آله من أفضل المندوبات»؛<sup>(۲)</sup> «زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از بهترین مستحبات است.»

### استحباب زیارت قبور امامان

اهل بیت علیهم السلام شیعیان خود را امر نموده اند تا قبرشان را زیارت کنند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - شیخ طوسی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: «همانا برای هر امامی عهدی برگردن اولیا و شیعیان آنان است، از تمام وفا و حسن ادای به این عهد، زیارت قبور آنان است.»<sup>(۳)</sup>

۲ - محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «شیعیان ما را به زیارت حسین بن علی سفارش نمایند؛ زیرا به جای آوردن آن بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حسین از جانب خداوند عزّ و جلّ دارد، واجب است.»<sup>(۴)</sup>

۳ - علی بن میمون می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «اگر کسی از شما

ص: ۵۲۸

۱- ۱۸۰۳. نیل الاوطار، ج ۵، ص ۱۰۷.

۲- ۱۸۰۴. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۷۱۱.

۳- ۱۸۰۵. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸ و ۷۹، ح ۳.

۴- ۱۸۰۶. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳؛ امالی صدوق، ص ۱۲۶.

هزار حج انجام دهد، ولی به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، حقی از حقوق خداوند را ترک کرده است». از علت آن سؤال شد؟ حضرت فرمود: «حَقَّ حَسِينٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرِهْرِ مُسْلِمَانِي وَاجِبٌ اسْت.» (۱)

### زیارت قبور و مشروعیت سفر به سوی آن

قبلاً در فتاوی و هابیان اشاره نمودیم که متأخرین از آنان قائل به عدم مشروعیت سفر یا بدعت بودن سفر برای زیارت قبور؛ حتی قبر پیامبرند، (اگرچه ابن تیمیه مطلقاً زیارت را تحریم کرده است).

حال در صدیدیم تا مشروعیت سفر برای زیارت، خصوصاً زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را به اثبات برسانیم:

۱ - خداوند متعال می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ ... (۲) } که لفظ «مَجِيءٌ» برآمدن از راه دور و نزدیک هر دو صدق می کند.

۲ - در روایتی که نقل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من زار قبری ...»، که لفظ زیارت نیز شامل آمدن از راه دور و نزدیک می شود؛ خصوصاً در روایتی که ابن السکن به سند صحیح نقل می کند، این چنین آمده: «من جاءني زائراً» که این تعبیر هم ظهور در سفر دارد.

۳ - از برخی روایات به طور وضوح یا ضمنی جواز یا استحباب زیارت قبور؛ حتی با شد رحال و بار سفر بستن و به قصد زیارت حرکت کردن، استفاده می شود.

مسلم و دیگران به سند صحیح از بریده اسلمی نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من شما را از زیارت قبور نهی کردم، ولی به محمّد اذن داده شد تا قبر مادرش را زیارت نماید، شما نیز قبور را زیارت کنید که شما را به یاد آخرت می اندازد.» (۳)

از این که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «به محمّد اذن داده شد تا قبر مادرش را زیارت کند.» استفاده می شود که حرکت از مکانی به مکانی دیگر، تنها به قصد زیارت اشکالی ندارد.

ص: ۵۲۹

۱- ۱۸۰۷. بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۵.

۲- ۱۸۰۸. سوره نساء، آیه ۶۴.

۳- ۱۸۰۹. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۱۰۷، کتاب الجنائز؛ صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۰.

سمعانی از امام علی علیه السلام نقل می کند که اعرابی ای بعد از سه روز از دفن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد مدینه شد و مستقیماً کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و خود را بر قبر شریف انداخت و خاک قبر را بر سر خود ریخت، آن گاه عرض کرد: ای رسول خدا! گفתי و ما هم گفتارت را شنیدیم، تو آیات را از خداوند گرفتی و ما نیز از تو، از جمله آیاتی که بر تو نازل شد این است: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ ... } من به خود ظلم کرده ام و لذا نزد تو آمده ام تا برایم استغفار نمایم. (۱)

قضیه بلال و خوابی که دید، و حرکت او از شام به مدینه به قصد زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله - که قبلاً اشاره شد - شاهد خوبی بر جواز «شد رحال» برای زیارت قبور است. (۲)

سبکی نقل می کند: عمر بن عبدالعزیز دائماً کسی را به نیابت خود از شام به مدینه می فرستاد تا سلامش را به رسول خدا صلی الله علیه وآله برساند و بازگردد. (۳)

خطیب بغدادی از ابی علی خلال شیخ حنابلہ نقل می کند که در عصر خود هیچ گاه امر مهمی برایم اتفاق نمی افتاد مگر آن که به قصد زیارت قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حرکت می کردم و بعد از توسل به آن حضرت، از خداوند متعال آنچه می خواستم عطا می فرمود. (۴)

روایت ابوبکر محمّد بن مؤمل که قبلاً به آن اشاره شد، نیز بر شد رحال به جهت زیارت قبور اولیای الهی دلالت خوبی دارد. (۵) طلحه بن عبیدالله می گوید: با رسول خدا صلی الله علیه وآله به قصد زیارت قبور شهدای احد حرکت کردیم. (۶)

عایشه می گوید: هر شبی که نوبت من بود پیامبر صلی الله علیه وآله در آخر آن شب به زیارت اهل بقیع می رفت. (۷)

ص: ۵۳۰

- 
- ۱- ۱۸۱۰. وفاء الوفاء، سمهودی، ج ۲، ص ۶۱۲.
  - ۲- ۱۸۱۱. اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۲۸۹.
  - ۳- ۱۸۱۲. شفاء السقام، ص ۵۵.
  - ۴- ۱۸۱۳. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.
  - ۵- ۱۸۱۴. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.
  - ۶- ۱۸۱۵. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۳۵۷.
  - ۷- ۱۸۱۶. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳.

از این روایات و روایات دیگر به خوبی استفاده می شود که «شدّ رحال» و سفر برای زیارت قبور نه تنها جایز بوده، بلکه استحباب نیز دارد.

۴- اجماع مسلمین در طول تاریخ بر سفر به جهت زیارت قبور اولیای الهی بوده است، که با مراجعه به تاریخ مسلمین به خوبی روشن می شود.

۵- اهل سنت در صحاح خود روایات بسیاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند: «کسی که برای رفتن به مسجد قدم برمی دارد، به هر قدمش ترفیع درجه ای داده می شود و گناهی از او بخشوده خواهد شد» (۱) و این ثواب نیست مگر از باب مقدمیت گام برداشتن برای امر قربی که وقوف در مسجد است. لذا می توان گفت که شدّ رحال و سفر به عنوان مقدمه زیارت اولیای الهی نیز مستحب است.

### دلیل وهابیان بر حرمت زیارت قبور

عمده دلیل وهابیان بر حرمت زیارت قبور - حتی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله - روایت ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود: «شدّ رحال و بار سفر بستن جایز نیست، مگر به سوی سه مسجد: مسجد النبی، مسجد الحرام و مسجد الاقصی» (۲).

در جواب از استدلال به این حدیث می گوئیم: در مستثنا منه این حدیث دو احتمال است:

اول: این که مستثنا منه، «مسجد من المساجد» باشد؛ یعنی اصل حدیث این گونه باشد: «لا تشدّ الرحال إلى مسجد من المساجد إلا إلى ثلاثة مساجد».

دوم: مستثنا منه «مکان من الأمکنه» باشد، به تقدیر: «لا تشدّ الرحال إلى مکان من الأمکنه إلا إلى ثلاثة مساجد».

بنابر معنای اوّل دلیلی بر حرمت «شدّ رحال» برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؛ زیرا قبر پیامبر مسجد نیست.

ص: ۵۳۱

---

۱- ۱۸۱۷. ر.ک: صحیح مسلم.

۲- ۱۸۱۸. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۳۶، کتاب الصلاه؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶، کتاب الحج.

در صورت دوّم نیز اخذ به عموم روایت ممکن نیست؛ زیرا لازمه آن حرمت هر نوع سفری است؛ اگرچه به قصد زیارت هم نباشد، که هیچ کس قائل به آن نیست. وانگهی نهی از شدّ رحال برای زیارت غیر از این سه مسجد، نهی تحریمی نیست، بلکه ارشادی است؛ زیرا در هر شهری مسجد وجود دارد و سفر برای زیارت مسجد در شهری دیگر ضرورتی ندارد و این بر خلاف زیارت قبور اولیای الهی است که آثار و برکاتی عظیم بر آن مترتب است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

غزالی نیز به این نکته التفات پیدا کرده، می گوید: «مسافرت عبادی مستحب است؛ از جمله مسافرت به جهت زیارت قبور انبیا، صحابه، تابعین و سایر علما و اولیا. پس به طور کلی هر کس که در حال حیات به او تبرک جست می شود، در حال ممات نیز می توان به زیارتش تبرک جست. لذا شدّ رحال برای تحقق این غرض جایز می گردد. این موضوع با حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله: «لا تشدّ الرحال إلّا إلی ثلاثة مساجد» منافات و تعارض ندارد؛ زیرا حدیث مربوط به مساجد است و مساجد از آنجا که همه در فضیلت یکسانند، ترجیحی در سفر برای آن ها نیست، مگر این سه مسجد که به جهت خصوصیتی که دارند، سفر به خاطر آن ها اشکالی ندارد و این مسئله غیر از سفر برای زیارت قبور اولیای الهی است» (۱).

دکتر عبدالملک سعدی می گوید: «نهی از شدّ رحال به مساجد دیگر به جهت آن است که زحمتی بی فایده است؛ زیرا ثواب مساجد یکسان است، مگر سه مسجد» (۲).

### نقد کلام ابن تیمیه

### نقد کلام ابن تیمیه

ابن تیمیه در اینجا مغالطه ای واضح دارد؛ زیرا او با آن که مستثنی منه در این حدیث را «المساجد» گرفته، ولی در عین حال به این حدیث بر منع و حرمت شدّ رحال به جهت زیارت قبور انبیا و اولیا و صالحان از راه قیاس اولویت استدلال کرده است. او

ص: ۵۳۲

۱- ۱۸۱۹. احیاء العلوم، غزالی، ج ۲، ص ۲۴۷، کتاب آداب السفر.

۲- ۱۸۲۰. البدعه، دکتر عبدالملک سعدی، ص ۶۰.



می گوید: «إِذَا كَانَ السَّفَرُ إِلَى بَيْوتِ اللَّهِ غَيْرِ الثَّلَاثَةِ لَيْسَ بِمَشْرُوعٍ بِاتِّفَاقِ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ بَلْ قَدْ نَهَى عَنْهُ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَكَيْفَ بِالسَّفَرِ إِلَى بَيْوتِ الْمَخْلُوقِينَ الَّذِينَ تَتَّخِذُ قُبُورَهُمْ مَسَاجِدَ وَأَوْثَانًا وَأَعْيَادًا ...» (۱) «اگر سفر به خانه های خدا غیر از این سه خانه، به اتفاق امامان چهارگانه مشروع نیست، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده است، پس چگونه است سفر به خانه های مخلوقین که قبورشان مساجد و بت ها و عید ها قرار گرفته است.»

## پاسخ

اولاً: به چه دلیل سفر برای زیارت خانه های خدا غیر از این سه خانه مشروع نیست. قبلاً اشاره شد که نهی در روایت، تنزیهی و ارشادی است نه مولوی.

ثانیاً: ایشان نسبت تحریم را به رؤسای مذاهب اربعه داده، در حالی که ما نصی بر حرمت از آنان نیافته ایم.

ثالثاً: عدم جواز سفر به غیر از مساجد سه گانه - بر فرض تسلیم - دلیل نمی شود بر این که سفر به خانه هایی که { أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ } به طریق اولی حرام باشد، و این قیاس مع الفارق است؛ زیرا گرچه خانه های خدا غیر از این سه مسجد همگی در تأثیرگذاری یکسان است ولی در زیارت قبور پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی اثر دیگری دارد که یکی از آن ها توسل به آن بزرگان و استغاثه به ارواح آنان می باشد که در جای خود رجحان و مشروعیت آن ثابت شده است.

رابعاً: ابن تیمیه می گوید: «مسلمانان قبور انبیای خود را بت قرار داده اند». چه کسی چنین نیتی را کرده است؟ این تهمتی بیش نیست؛ همان گونه که در بحث استغاثه به ارواح اولیای الهی به آن اشاره کردیم.

## اعتراض علمای اهل سنت به ابن تیمیه

## اعتراض علمای اهل سنت به ابن تیمیه

از آنجا که ابن تیمیه از سردمداران مخالفان شدّ رحال در زیارت قبور اولیا است، و این نظریه ای است که مخالف با رأی و عملکرد غالب بلکه عموم مسلمین است، لذا افراد بسیاری بر ضدّ او جبهه گیری کرده و مطالبی را بیان کرده اند؛ از آن جمله:

ص: ۵۳۳

## ۱ - ابن حجر عسقلانی

او می گوید: «حاصل این که علما، ابن تیمیه را به تحریم بار سفر بستن به جهت زیارت قبر سید ما رسول خداصلی الله علیه وآله منتسب کرده اند، و این که او این عمل را انکار کرده است. و در شرح این مطلب از هر دو طرف طول و تفصیل است، و این از بدترین مسائلی است که از ابن تیمیه نقل شده است. و از جمله ادله ای که با آن بر دفع مدعای دیگران که همان اجماع بر مشروعیت زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله است، استدلال کرده، مطلبی است که از مالک نقل شده که او کراهت داشت که بگوید: من به زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله رفتم.

ولی محققان از اصحاب مالک از این مطلب جواب داده اند که او به جهت ادب از تلفظ به این کلمه کراهت داشته نه آن که اصل زیارت را کراهت داشته باشد؛ زیرا زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله از برترین اعمال و بهترین وسیله تقرب است که ما را به ذی الجلال رهنمون می سازد. و مشروعیت آن بدون نزاع، محل اجماع است. و خداوند هدایت کننده به صواب می باشد» (۱).

## ۲ - حافظ ذهبی

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» در ردّ ابن تیمیه در مورد زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: «پس هر کس در کنار حجره مقدس پیامبرصلی الله علیه وآله با حالت خواری و تسلیم و در حال درود فرستادن بر پیامبرصلی الله علیه وآله بایستد خوشا به حال او، او بهترین زیارت را انجام داده و زیباترین اظهار محبت را داشته است و او به طور حتم عبادتی زاید بر کسی که در سرزمینش یا نمازش بر او درود فرستاده، انجام داده است؛ زیرا زائر هم اجر زیارت و هم اجر درود فرستادن بر او را دارد. و هر کس که بر او یک درود فرستد خداوند بر او ده درود خواهد فرستاد، ولی هر کس که او را زیارت کند و ادب زیارت را به جای نیارد یا بر روی قبر سجده کند یا کاری را انجام دهد که مشروع نیست، این چنین شخصی کار خوبی همراه با کار بد را انجام داده است که باید او را با مدارا

ص: ۵۳۴

و مهربانی تعلیم داد. به خدا سوگند! فریاد زدن و شیون کردن مسلمان و نیز بوسیدن دیوارها و گریه بسیار او جز به جهت این که او محب خدا و رسول است نیست. پس محبت او معیار و فارق بین اهل بهشت و جهنم است. لذا زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله از بهترین اعمالی است که باعث قرب به خدا می گردد. و بستن اثاثیه برای سفر به جهت زیارت قبور انبیا و اولیا، بر فرض تسلیم که اذن داده نشده به جهت استدلال به عموم حدیث «لاتشددوا الرجال الا الی ثلاثه مساجد»، و بر فرض که این عموم را قبول کنیم، می گوئیم: بار سفر بستن به جهت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بار سفر بستن برای زیارت مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله است. لذا ابتدا زائر شروع به تحیت مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می کند و سپس تحیت صاحب مسجد را به جای می آورد. خداوند ما و شما را برای این زیارت روزی کند. آمین». (۱)

شیخ شعیب ارناؤوط در تعلیقه خود بر گفتار ذهبی می نویسد: «قصد المؤلف رحمه الله بهذا الإستطراد الردّ علی شیخه ابن تیمیه الذی یقول بعدم جواز شدّ الرحل لزیاره قبر النبی صلی الله علیه و آله ...»؛ (۲) «مقصود مؤلف - ذهبی - به این کلام، رد کردن بر استادش ابن تیمیه است که قائل به عدم جواز بار سفر بستن به جهت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله است.»

### ردّ بر ابن تیمیه در مسأله زیارت قبور

علمای معاصر ابن تیمیه و بزرگان قومش در مسأله زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله با رأی او به مخالفت پرداخته و کتاب هایی را بر ضدّ او تألیف کرده اند که از آن جمله عبارت است از:

۱ - «شفاء السقام فی زیاره خیر الانام»، از تقی الدین سبکی.

۲ - «الدرّه المضیّه فی الردّ علی ابن تیمیه»، از سبکی.

۳ - «المقاله المرضیه»، از قاضی القضاة مالکیه تقی الدین ابی عبدالله اخنائی.

۴ - «نجم المهتدی و رجم المقتدی»، از فخر بن معلّم قرشی.

ص: ۵۳۵

---

۱- ۱۸۲۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۸۴.

۲- ۱۸۲۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۸۵.

۵ - «دفع الشبهه»، از تقی الدین صنّی.

۶ - «التحفه المختاره فی الردّ علی منکر الزیاره»، از تاج الدین فاکهانی.

۷ - «الجواهر المنظم فی زیاره القبر الشریف النبوی المکرم»، از ابن حجر مکی.

### تقسیم زیارت به شرعی و بدعی

### تقسیم زیارت به شرعی و بدعی

شیخ بن باز از مفتیان وهابی می گوید: «... فصارت فی الحقیقه ثلاثه أنواع:

النوع الأوّل: مشروع، وهو أن يزورها للدعاء لأهلها أو لتذكّر الآخره.

الثانی: أن تزار للقائه عندها أو للصلاه عندها أو للذبح عندها فهذه بدعه ومن وسائل الشرك.

الثالث: أن يزورها للذبح للمیت والتقرب إليه بذلك، أو لدعاء المیت من دون الله أو لطلب المدد منه أو الغوث أو النصر، فهذا شرك أكبر نسأل الله العافیه، فيجب الحذر من هذه الزیارات المبتدعه. ولا فرق بین كون المدعو نبياً أو صالحاً أو غیرهما. ویدخل فی ذلك ما یفعله بعض الجهّال عند قبر النبی صلی الله علیه وآله من دعائه والاستغاثه به أو عند قبر الحسین أو البدوی أو شیخ عبدالقادر الجیلانی أو غیرهم...»<sup>(۱)</sup>

«در حقیقت زیارت بر سه نوع است:

نوع اوّل: که مشروع است، آن که انسان به زیارت شخصی به جهت دعا بر اهلش برود یا رفتن او به جهت یادآوری آخرت باشد.

نوع دوم: آن که به جهت قرائت قرآن نزد آن قبر یا خواندن نماز یا قربانی نزد آن قبر برود. که این عمل بدعت و از وسایل شرک است.

نوع سوم: آن است که به زیارت قبر به جهت ذبح برای میت و تقرب از این راه برود، یا او را صدا زده و غیر از خدا از او مدد و یاری و نصرت بخواهد. که این شرک اکبر است. از خدا می خواهیم که ما را از این عمل عافیت دهد. پس واجب است که از انواع زیارت هایی که

ص: ۵۳۶

بدعت است بر حذر شد. و فرقی در این جهت نیست بین این که کسی را که انسان صدا می زند پیامبر باشد یا فرد صالح یا غیر از این دو. و در این گونه عمل داخل می شود آنچه را که برخی از جاهلان کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می دهند؛ از قبیل صدا زدن و استغاثه به او یا در کنار قبر حسین یا بدوی یا شیخ عبدالقادر گیلانی یا دیگران.»

## پاسخ

اولاً: در بحث قرائت قرآن و دعا و نماز در کنار قبور اولیای الهی به طور مبسوط جواز بلکه رجحان این عمل را به اثبات رساندیم.

ثانیاً: هرگز یکی از مسلمانان برای میت به جهت تقرب به او قربانی نمی کند، بلکه برای خداوند قربانی می نماید و ثواب آن را برای روح میت می فرستد و با این عمل خود به او متوسل شده تا در نهایت امر به خداوند سبحان متقرب گردد.

ثالثاً: در بحث استغاثه به ارواح اولیا به طور مبسوط ذکر کردیم که این گونه عمل هرگز شرک به حساب نمی آید، در صورتی که با دید استقلالی نباشد.

شیخ محمد زاهد کوثری از علمای ازهر مصر می گوید: «همانا سعی ابن تیمیه در منع مردم از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت بر خصومت و کینه ای دارد که در درون او نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله نهفته است، چگونه تصور شرک به سبب زیارت و توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مسلمانان می رود؟ کسانی که در حق او معتقدند که او بنده و رسول خدا است، و این مطلب را در ادامه یادآوری و یادبود او هر روز حدّ اقل بیست بار در نماز تکرار می کنند. همیشه اهل علم، عوام را از بدعت ها در تمام شئون باز می دارند و آنان را به سنت ها در زیارت و غیر زیارت ارشاد می نمایند، هر گاه که بدعتی از آنان در چیزی رخ دهد. ولی در هیچ یک از این ایام آنان را به سبب زیارت یا توسل، مشرک ننمایند. آری، اول کسی که مردم را به این وسیله به شرک نسبت داد ابن تیمیه بود، و کسانی که به دنبال او رفته و اموال و خون مسلمین را به جهت احتیاجی که در خود می بیند حلال کرده است.» (۱)

ص: ۵۳۷

وهایبان قائل به عدم مشروعیت، بلکه حرمت زیارت قبور برای زنان! هستند، و برای مردان در صورتی که بدون شدّ رحال و سفر برای زیارت باشد را جایز می دانند.

گروه دائمی وهایبان می گویند: «زیارت قبور تنها برای مردان مشروع است نه بر زنان، آن هم در صورتی که در شهر خودش باشد؛ یعنی بدون بار سفر بستن به جهت عبرت گرفتن»<sup>(۱)</sup>.

شیخ بن باز می گوید: «برای زنان زیارت قبور جایز نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله زنانی را که به زیارت قبور می روند لعنت کرده است. و دیگر این که زنان فتنه هستند، و صبر شان کم است. و لذا از رحمت خدا و احسان او این است که برای آنان زیارت قبور را حرام کرده است تا این که نه فتنه گری کنند و نه دیگران را به فتنه بکشاند»<sup>(۲)</sup>.

او هم چنین می گوید: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده، زنانی را که به زیارت قبور می روند لعنت کرده است. این حدیث از ابن عباس و ابوهریره و حسان بن ثابت انصاری رسیده و علما از این حدیث استفاده کرده اند که زیارت برای زن ها حرام است؛ زیرا لعن تنها بر حرام می باشد، بلکه دلالت دارد بر این که این عمل از گناهان کبیره است. لذا صواب آن است که زیارت زنان از قبور حرام است نه این که فقط مکروه باشد. و سبب این امر - خدا داناتر است - این که زنان غالباً کم صبرند و لذا گاهی نوحه سرایی و مثل آن از کارهایی را انجام می دهند که منافات با صبری دارد که واجب است. و این که زنان فتنه اند، لذا زیارت آن ها از قبرها و به دنبال جنازه رفتن آن ها گاهی باعث می شود که آن ها به توسط مردها گول بخورند و گاهی هم ممکن است که مردها به توسط آن ها گول بخورند. و شریعت اسلامی کامل به جهت سدّ ذرایع و بستن راه هایی آمده که به فساد و فتنه ها منجر خواهد شد. و این از رحمت خدا به بندگانش می باشد. و به طور صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: «من برای بعد از خود فتنه ای ضرر دار تر بر مردان از زنان نگذاشتم.» بر صحت این حدیث اتفاق است ...

ص: ۵۳۸

۱- ۱۸۲۷. اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- ۱۸۲۸. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۵۷.

و این که برخی از فقها زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و قبر دو صاحبش را استثنا، کرده اند گفتاری بدون دلیل است، و صواب آن است که منع شامل همه می شود و نیز شامل همه قبرها حتی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی قبر دو صاحبش می شود، و این مورد اعتماد از حیث دلیل است» (۱).

### ادله جواز

حدیث اول: حدیث عبدالله بن ابی ملیکه است که در جواب پنجم ذکر شد. در این حدیث عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت زن ها را برای زیارت قبور امر فرمود بعد از آن که قبلاً نهی فرموده بود. و با استناد به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله، خود به زیارت قبر برادرش عبدالرحمان می رفت. و در پاسخ کسی که از او در این باره پرسید، از امر رسول خدا خبر داد. (۲) به این حدیث بر جواز زیارت قبور برای زنان افرادی؛ از قبیل شوکانی در «نیل الاوطار» استدلال کرده اند. (۳)

حدیث دوم: حدیثی است که بیهقی (۴) از انس بن مالک نقل می کند:

«وقد روينا في الحديث الثابت عن أنس بن مالك أن رسول الله صلى الله عليه وآله مرَّ بامرأه عند قبر وهي تبكي فقال لها: اتقي الله واصبري.» (۵)

در این حدیث که بیهقی می گوید: «وقد روينا في الحديث الثابت عن أنس بن مالك» دلالت دارد بر صحّت سند آن؛ زیرا تعبیر به «الثابت عن أنس بن مالك» دلالت روشنی دارد بر این که این حدیث از انس بن مالک ثابت شده است که رسول خدا از کنار زنی که نزد قبری می گریست، عبور کرد، رسول خدا به آن زن فرمود: تقوا پیشه کن و صبر نما. در این خبر نیامده که حضرت او را نهی فرموده باشد از خارج شدن به سوی قبرستان.

ص: ۵۳۹

۱- ۱۸۲۹. مجموع فتاوی بن باز، ج ۲، ص ۷۵۳ و ۷۵۴.

۲- ۱۸۳۰. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۶، کتاب الجنائز.

۳- ۱۸۳۱. نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۶۴.

۴- ۱۸۳۲. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۸، کتاب الجنائز.

۵- ۱۸۳۳. اعانه الطالبین، ج ۲، ص ۱۴۲.

و بکری دمیاطی این حدیث را به عنوان دلیل بر عدم تحریم زیارت قبور بر زنان نقل نموده و گفته است که: «خبر مذکور مورد اتفاق همه است».

محمد بن شربینی شافعی نیز (۱) به حدیث مذکور استدلال کرده است.

حدیث سوم: روایتی است که مسلم در صحیح خود از عایشه نقل می کند که خداوند به توسط جبرئیل به رسول خود فرمود: «إِنَّ رَبَّكَ يَا مُرَكَّ أَنْ تَأْتِيَ أَهْلَ الْبَقِيعِ فَتَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، قَالَتْ: قُلْتُ: كَيْفَ أَقُولُ لَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: قُولِي: السَّلَامُ عَلَيَّ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ ...» (۲)

این حدیث با صراحت دلالت دارد بر این که خداوند به رسول خدا امر فرموده به بقیع بیاید و برای آن ها استغفار کند. بعد عایشه می پرسد: من چه بگویم برای آن ها؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب، کیفیت زیارت و سلام به اهل بقیع را به او تعلیم می فرماید.

این روایت نیز در جواز زیارت زن ها و رفتن آن ها به قبرستان صراحت دارد.

شارح صحیح مسلم، نووی می گوید: «این حدیث، دلیل برای کسانی است که جایز می دانند زیارت قبور را برای زن ها. و در این مسأله بین علما اختلاف وجود دارد، بین اصحاب ما در آن سه وجه است: یکی این که حرام است به خاطر حدیث: «لعن الله زوّارات القبور.» دوم این که: کراهت دارد. سوم این که: مباح است. و استدلال می شود برای اباحه و جواز به این حدیث». ابن حجر عسقلانی نیز به این حدیث بر جواز زیارت قبور برای زن ها استدلال نموده و گفته است: «فائدة: ممّا يدلّ للجواز بالنسبة إلى النساء ما رواه مسلم عن عایشة»؛ «از جمله ادله ای که دلالت بر جواز نسبت به زنان دارد، حدیثی است که مسلم از عایشه روایت کرده است».

سپس حدیث مذکور را نقل می کند. (۳)

بکری شافعی نیز به آن حدیث بر جواز و عدم حرمت زیارت قبور برای زن ها استدلال کرده است. (۴)

ص: ۵۴۰

۱- ۱۸۳۴. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲- ۱۸۳۵. صحیح مسلم بشرح نووی، ج ۷، ص ۴۴، کتاب الجنائز.

۳- ۱۸۳۶. تلخیص الحیبر، ج ۲، ص ۱۳۷.

۴- ۱۸۳۷. اعانه الطالبین، ج ۲، ص ۱۴۲.



هم چنین در کتاب «مغنی المحتاج» (۱) محمد بن شریینی شافعی به این حدیث استدلال شده است.

و نیز ابن حجر عسقلانی (۲) به حدیث مذکور، بر جواز زیارت قبور برای زنان، استدلال کرده است.

حدیث چهارم: حاکم با سندی از جعفر بن محمد و او از پدرش و او از علی بن الحسین و او از پدرش علیهم السلام نقل می کند: «إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ تَزُورُ قَبْرَ أُمَّهَا حَمْزَةَ كُلَّ جُمُعَةٍ فَتُصَلِّيُ وَتَبْكِي عِنْدَهُ»؛ (۳) «به درستی که فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله قبر عمویش حمزه را هر روز جمعه زیارت می نمود، و نماز می خواند و نزد قبر او گریه می نمود».

در کتاب «تلخیص الحبیر» (۴) به این حدیث برای جواز زیارت بانوان استدلال شده است.

ابن حجر عسقلانی (۵) گفته است که این حدیث، مرسل است؛ زیرا علی بن الحسین، فاطمه بنت محمد را درک نکرده است.

در پاسخ این ایراد باید گفت: «آنچه حاکم نقل نموده این است که علی بن الحسین علیه السلام از پدرش نقل نموده است و شکی نیست در این که حسین بن علی فرزند فاطمه علیها السلام بوده و او مادر را درک نموده است. در نتیجه این حدیث، مسند است نه مرسل».

حدیث پنجم: حدیث ام عطیه است که مسلم از او روایت کرده: «قالت نهينا عن زيارة القبور ولم يعزم علينا»؛ (۶) «ما زنان از زیارت قبور نهی شده ایم ولی این نهی بر ما لازم و فرض نشده است (این نهی عزیمت نیست بلکه رخصت و جواز است)».

### تمسک به عموم تعلیل در روایات

عموم تعلیل در روایات استحباب زیارت قبور شامل مردها و زن ها می شود

ص: ۵۴۱

۱- ۱۸۳۸. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

۲- ۱۸۳۹. سبل السلام، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۵۸۵.

۳- ۱۸۴۰. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۷، کتاب الجنائز، سنن بیهقی ج ۴، ص ۷۸، کتاب الجنائز.

۴- ۱۸۴۱. تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۱۳۷.

۵- ۱۸۴۲. سبل السلام، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۵۸۰.

۶- ۱۸۴۳. المغنی، ج ۲، ص ۴۳۰، الشرح الکبیر، ج ۲، ص ۴۲۷.

و اختصاص به مردها ندارد. در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱ - وقال: «نهیتکم عن زیاره القبور فزوروا فإن فیها عبره»؛<sup>(۱)</sup> «نهی کردم شما را از زیارت قبور، پس زیارت کنید قبور را به درستی که در زیارت قبور، عبرت گرفتن است».

۲ - «فزوروا القبور فإنها تزهد فی الدنيا وتذکر الآخرة»؛<sup>(۲)</sup> «پس زیارت کنید قبور را؛ زیرا که زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می‌شود»

۳ - «فزوروا فإنها تذکرکم الآخرة»؛<sup>(۳)</sup> «زیارت کنید قبور را، پس به درستی که زیارت قبور به یاد می‌آورد مردن را و تذکر دهنده مرگ است»

۴ - «فزوروا القبور فإنها تذکر الموت»؛<sup>(۴)</sup> «زیارت کنید قبور را؛ زیرا زیارت تذکر دهنده مرگ است».

۵ - «فزوروا ولیزدکم زیارتها خیراً»؛<sup>(۵)</sup> «پس زیارت نمایند قبور را؛ چرا که زیارت آن‌ها برای شما خیر را زیاد می‌کند».

۶ - «كنت نهیتکم عن زیارها القبور ألا فزوروا فإنها یرق القلب وتدمع العین وتذکر الآخرة ولا تقولوا هجرأ»؛<sup>(۶)</sup> «من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، پس اکنون آن‌ها را زیارت نمایید؛ زیرا قلب را رقت می‌بخشد، چشم اشک می‌ریزد، و تذکر دهنده و یاد آورنده آخرت می‌شود، ولی هنگام زیارت قبرها سخن بیهوده نگویند».

۷ - رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «إنی كنت نهیتکم عن زیاره القبور فمن شاء أن یزور قبراً فلیزره فإنها یرق القلب ویدمع العین ویذکر الآخرة»؛<sup>(۷)</sup> «من در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، پس هر کس خواست که قبری را زیارت کند، پس زیارت کند آن را؛ زیرا زیارت قبر، قلب را رقت بخشیده، چشم را گریان می‌کند و آخرت را به یاد می‌آورد».

۸ - ابوذر گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله به من فرمود: «زر القبور تذکر بها الآخرة ...»؛<sup>(۸)</sup> «زیارت کن قبور را که به واسطه آن، به یاد آخرت می‌افتی».

ص: ۵۴۲

---

۱- ۱۸۴۴. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵ - ۳۷۷، کتاب الجنائز.

۲- ۱۸۴۵. همان.

۳- ۱۸۴۶. همان.

۴- ۱۸۴۷. همان.

۵- ۱۸۴۸. همان.

۶- ۱۸۴۹. همان.

٧- ١٨٥٠. همان.

٨- ١٨٥١. همان، ص ٣٧٦ - ٣٧٧ كتاب الجنائز.

آنچه در این احادیث به عنوان علت استحباب ذکر شده است، عموم دارد و زن و مرد را شامل می شود و اختصاص به مردها ندارد. و چنان که این امور، حکمت حکم امر به زیارت باشد آن هم اختصاص به مردها ندارد و هر جا حکمت حکم امر وجود داشته باشد، حکم نیز وجود دارد و فرقی بین حکمت و علت از این جهت نیست که در صورت وجود حکمت حکم، حکم نیز وجود خواهد داشت و فرقی بین علت و حکمت در فرض نبودن حکمت و علت حکم است که در صورت نبودن علت، معلول که حکم است نخواهد بود، ولی در حکمت با فرض نبود آن، حکم باقی است.

بنابراین، چه این فوایدی که در روایات ذکر گردیده علت حکم باشند و چه حکمت، بین زنان و مردان در آن ها فرقی نیست، پس ناچار حکم هم که استحباب زیارت قبور است، عمومیت خواهد داشت. و اگر زیارت قبور موجب زهد در دنیا و یادآور مرگ و آخرت است، فرقی بین زن و مرد در رسیدن به این فواید و آثار نیست.

شیخ سید سابق به عموم تعلیل وارد در روایات استدلال کرده و گفته است:

«فلامانع من الأذن لهنّ، لأنّ تذکر الموت یحتاج إلیه الرجال والنساء»؛<sup>(۱)</sup> «مانعی ندارد اذن برای زن ها؛ برای این که یادآوری مرگ، چیزی است که مردها و زن ها نیاز به آن دارند و اختصاص به مردها ندارد».

### نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور

### نقد ادله وهابیان بر حرمت زیارت زنان از قبور

وهابیان بر حرمت زیارت قبور برای زنان به دو نوع دلیل تمسک کرده اند: یکی استدلال به برخی از روایات. و دیگری استدلال به قاعده سدّ ذرایع.

اینک به نقد و بررسی هر یک از آن ها می پردازیم.

### الف) نقد روایات

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «لعن اللّهُ زائرات القبور»؛<sup>(۲)</sup> «خداوند زنانی را که به زیارت قبور می روند، لعنت کرده است.»

ص: ۵۴۳

۱- ۱۸۵۲. فقه السنّه، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲- ۱۸۵۳. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۸۷؛ سنن بیهقی، ج ۴، ص ۷۸.

و نیز از حضرت نقل شده که فرمود: «لعن الله زوارات القبور»؛<sup>(۱)</sup> «خداوند زنانی را که زیاد به زیارت قبور می روند، لعنت کرده است.»

این روایات از جهاتی قابل خدشه است؛

۱ - این روایات از سه طریق نقل شده است: طریق حسان بن ثابت، ابن عباس و ابوهریره و هر سه طریق آن ضعیف است.

در طریق حسان بن ثابت، عبدالله بن عثمان بن خثیم واقع است که احادیش قوی نمی باشد، آن گونه که ابن دورقی از ابن معین نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

در همین طریق عبدالرحمن بن بهمان قرار دارد که ابن مدینی می گوید: ما او را نمی شناسیم.<sup>(۳)</sup>

در طریق دوم ابو صالح باذان است که ابوحاتم گفته: به او احتجاج نمی شود. و نسائی او را غیر ثقه معرفی کرده است. و ابن عدی گفته: من نمی دانم که یکی از پیشینیان از او راضی باشد.<sup>(۴)</sup>

در طریق سوم عمر بن ابی سلمه واقع است که نسائی او را غیر قوی معرفی کرده و ابن خزیمه و ابوحاتم می گویند: به حدیث او احتجاج نمی شود. و ابن معین او را ضعیف می داند.<sup>(۵)</sup>

پس حدیث با تمام طرقش مورد مناقشه سندی است. و ناصرالدین البانی بعد از نقل این حدیث می گوید: «فلم نجد فی الأحادیث مایشهد له»؛<sup>(۶)</sup> «در احادیث، چیزی که به نفع او گواهی دهد نیافتیم.»

۲ - کلمه «لعن» همیشه دلالت بر حرمت ندارد، بلکه اصل این کلمه دلالت بر کراهت دارد، کسی ادعا نکرده که این کلمه برای حرمت وضع شده است؛ زیرا مفاد و مفهوم آن دوری از رحمت خدا است؛ آن گونه که در کتب اهل لغت آمده است.

ص: ۵۴۴

۱- ۱۸۵۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۲؛ سنن بیهقی، ج ۴، ص ۸۷.

۲- ۱۸۵۵. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۵۹.

۳- ۱۸۵۶. همان، ص ۵۵۱.

۴- ۱۸۵۷. تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۶.

۵- ۱۸۵۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۳۳.

۶- ۱۸۵۹. سلسله الاحادیث الضعیفه و اثرها السلبی فی الأمه، ص ۲۶۰.

ابن منظور می گوید: «اللعن: هو الإبعاد والطرْد من الخير. وقيل: الطرد والإبعاد من الله»؛<sup>(۱)</sup> «لعن به معنای دور کردن و طرد از خیر است. و برخی به معنای طرد و دور کردن از خدا معنا کرده اند.»

۳- این فتوا مخالف با سیره زنان صحابه است؛ زیرا با مراجعه به تاریخ پی می بریم که برخی از آنان به زیارت قبور می رفتند و کسی هم مانع آنان نمی شد.

درباره حضرت زهرا علیها السلام نقل شده که آن حضرت هر جمعه یا هر هفته دو بار به زیارت قبر حمزه سیدالشهداء و سایر شهدای احد می رفت و این در عصر حیات پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و حتی بعد از وفات پدرش تا هنگام شهادت خودش نیز زیارت را ادامه می داد و هرگز نهی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا حضرت علی علیه السلام یا یکی از صحابه در مورد این کار نرسیده است.

عبدالرزاق و دیگران نقل کرده اند که فاطمه علیها السلام هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می رفت و در آنجا نماز به جای می آورد و گریه می کرد.<sup>(۲)</sup>

و نیز نقل شده که فاطمه علیها السلام به زیارت قبور شهدای احد دو روز در میان یا سه روز در میان می رفت و در آنجا نماز به جای می آورد و دعا و گریه می نمود.<sup>(۳)</sup>

ابن ابی ملیکه می گوید: «رأيت عائشة تزور قبر أخيها عبدالرحمن بن أبي بكر، ومات بالحُبْشَى وقبر بمكّة»؛<sup>(۴)</sup> «عایشه را دیدم که به زیارت قبر برادرش عبدالرحمن بن ابوبکر می رفت. او از دنیا رحلت نمود و در مکه مدفون شد.»

و نیز نقل شده که عایشه روزی وارد قبرستان شد. به او گفته شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی نکرده است؟ او گفت: آری قبلاً نهی کرده بود ولی بعداً به زیارت قبور امر نمود.<sup>(۵)</sup>

ص: ۵۴۵

۱- ۱۸۶۰. لسان العرب، ج ۱۲، حرف اللام.

۲- ۱۸۶۱. المصنّف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ۵۷۴؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱.

۳- ۱۸۶۲. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۳۳؛ السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱.

۴- ۱۸۶۳. المصنّف، عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۰.

۵- ۱۸۶۴. السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۱.

۴ - اکثر علما این نهی را بر کراهت حمل کرده و از آن حرمت استفاده نکرده اند که مواردی از کلمات آن ها ذکر می شود:

(الف) در سنن ترمذی بابی را این گونه عنوان می کند: «باب ۶۱ ماجآء فی کراهیة زیارة القبور للنساء»؛ «باب آنچه در کراهت زیارت قبور برای زنان آمده است». و همین روایت را ذکر می کند که خود دلالت بر آن دارد که از روایت بیشتر از کراهت برداشت نشده است.

آن گاه بعد ابو عیسی ترمذی می گوید: «بعضی از علما گفته اند که کراهت زیارت قبور برای زنان به علت کمی صبر و زیادی جزع آن هاست».(۱)

(ب) از بکری دمیاطی(۲) در این زمینه مطالبی ذکر شده است که خلاصه آن در اینجا ذکر می شود: «ویندب زیارة القبور لرجل لا- لأنتی (ومثلها الخنثی) فتنکره»؛ «و برای مردان - نه زنان - زیارت قبور مستحب است، (و مثل زنان است خنثی) که کراهت دارد».

بعد در وجه کراهت بیانی دارد. سپس می گوید: «وإنما لم تحرم ...»؛ «به درستی که حرام نشده است؛ زیرا ...». و به دو حدیث بر عدم حرمت استدلال می کند تا می رسد به اینجا که می گوید: «ویحمل علی ذلك الخبر الصحيح لعن الله زوارات القبور»؛ «بر کراهت حمل می شود خبر صحیح لعن الله زوارات القبور».

بعد می گویند: «نعم یسن لها قبر النبی صلی الله علیه وآله لأنها من أعظم القربات للرجال والنساء ومثل زیارة قبر النبی صلی الله علیه وآله زیارة سایر قبور الأنبیاء والعلماء والأولیاء فسن لها»؛(۳) «آری، مستحب است برای زن زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله؛ زیرا آن از بزرگ ترین تقرب ها برای مردان و زنان است. و مثل زیارت قبر پیامبر است زیارت سایر قبور انبیا و علما و اولیا، که مستحب می باشد».

۵ - حمل این نهی است بر مواردی که رفتن زن ها برای زیارت قبور، مستلزم گناه و ارتکاب حرامی بشود.

بهوتی از علمای حنبلی در کتاب «کشاف القناع» آورده است: «یسن للذکور زیارة قبر مسلم»؛ «برای مردان، زیارت قبر مسلمان، مستحب است».

ص: ۵۴۶

۱- ۱۸۶۵. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲، کتاب الجنائز.

۲- ۱۸۶۶. اعانه الطالبین، ج ۲، ص ۱۴۲.

۳- ۱۸۶۷. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲، کتاب الجنائز.

تا این که می گوید:

«وتكره زياره القبور للنساء لما روت أم عطية قالت: (نهينا عن زيارة القبور ولم يعزم علينا) متفق عليه. فإن علم أنه يقع منهنّ محرّم حرمت زيارتهنّ القبور وعليه يحمل قوله صلى الله عليه وآله: لعن الله زوارات القبور. رواه الخمسة إلّا النسائي. وصحّحه الترمذی غير قبر النبيّ ...»؛<sup>(۱)</sup> «و زیارت قبور برای زنان مکروه است؛ به دلیل روایت امّ عطیّه که گفت: ما (زنان) از زیارت قبور نهی شده ایم ولی اتفاق بر عزیمت و الزام آوردن آن قرار نگرفت، در نتیجه اگر در زیارت، کار حرامی از ناحیه زنان انجام شود، زیارت قبور بر آنان حرام می گردد و سخن رسول خداصلی الله علیه وآله که فرمود: و خداوند زنان زایر قبور را لعنت کند، بر این صورت حمل می شود. این روایت را محدّثان پنج گانه به جز نسائی نقل کرده اند و ترمذی آن را درباره قبر غیر از پیامبرصلی الله علیه وآله صحیح دانسته است.»

در این کلام، حدیث «لعن الله زوّارات القبور» بر مواردی که زنان مرتکب فعل حرامی شوند، حمل شده است.

محمّد بن شربینی می گوید:

«وقیل: تحرم؛ لما روی ابن ماجه و الترمذی عن أبي هريره - رضی الله عنه - أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله لعن زوّارات القبور وليس هذا الوجه في «الروضه»، وبه قال صاحب «المهذب» وغيره. وقيل: تباح. جزم به في «الأحياء» وصحّحه الرّؤياني إذا أمن الإفتتان، عملاً بالأصل. والخبر فيما إذا ترتّب عليها بكاء ونحو ذلك. ومحلّ هذه الأقوال في غير زیاره قبر سید المرسلین، أمّا زیارته فمن أعظم القربات للرجال والنساء. والحقّ الدمهوری به قبور بقیّه الأنبياء والصالحین والشهداء وهو ظاهر؛<sup>(۲)</sup> «و بعضی گفته اند: حرام است؛ به خاطر روایتی که ابن ماجه و ترمذی از ابوهریره نقل کرده اند که پیامبراکرم صلی الله علیه وآله زنان زیارت کننده قبور را لعن کرده است. و این وجه (حرمت) در کتاب «روضه» وجود ندارد. و بر همین معنا هم صاحب «مهذب» و غیر او عقیده دارند. و بعضی دیگر هم گفته اند: مباح است. و صاحب کتاب «الاحیاء» بر این عقیده است. و رؤیانی هم آن را صحیح دانسته است؛ البته هنگامی که ایمن از فتنه؛ مثل گریه کردن،

ص: ۵۴۷

۱- ۱۸۶۸. كشف القناع، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲- ۱۸۶۹. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.



و امثال آن باشد. علت این حکم اصل (الاصاله البرائه) و خبر صحیح می باشد. البته این اختلاف اقوال بین علما در مورد زیارت قبور مؤمنین است؛ امّا در خصوص زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله اختلافی بین علما نیست، و آن را از بالاترین مقربّات الهی دانسته اند. و زیارت آن حضرت بر زنان و مردان مستحب است. دمنهوری، زیارت سایر پیامبران، صالحین و شهدا را هم به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق کرده و زیارت آن ها را هم از بالاترین مقربّات الهی دانسته است. و این کلام دمنهوری درست و ظاهر است».

۶ - بعضی هم حدیث مذکور را بر زیارت قبور مشرکین حمل نموده اند.

سرخسی می گوید: «وقیل: المراد النهی عن زیاره قبور المشرکین فإنّهم ما منعوا عن زیاره قبور المسلمین قطّ (الأتري) أنّه علیه الصلاه والسلام قال قد أذن لمحمّد فی زیاره قبر أمّه وکانت قد ماتت مشرکه»؛ (۱) «و بعضی گفته اند: مراد از نهی در زیارت قبور، نهی از زیارت قبور مشرکان است؛ چون که مشرکان، هرگز از زیارت قبور مسلمانان نهی نشدند. آیا ندیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به محمّد در زیارت قبر مادرش که در حال شرک مرده بود، اجازه داد (امّا به دیگران اذن نداده است)».

۷ - این که این نهی برای زن هایی است که زیاد به زیارت قبور می روند؛ زیرا «زوّارات» صیغه مبالغه است و صیغه مبالغه دلالت بر کثرت و زیاده روی در آن مورد می کند و شامل اصل زیارت که خالی از کثرت و زیاده روی باشد، نمی شود.

شوکانی از قرطبی نقل می کند که می گوید: «اللّعن المذكور فی الحدیث إنّما هو للمکثرات من الزیاره لمانتقضیه الصیغه من المبالغه ولعلّ السبب ما یفرضی إلیه ذلک من تضييع حقّ الزوج والتبرّج وما ینشأ من الصیاح ونحو ذلک. وقد یقال: إذا أمن جمیع ذلک فلا مانع من الإیذن لهنّ؛ لأنّ تذکر الموت یحتاج إلیه الرجال والنساء. قال الشوکانی تعلیقاً علی کلام القرطبی: وهذا الکلام هو الّذی ینبغی إعتماده فی الجمع بین أحادیث الباب المتعارضه فی الظاهر»؛ (۲) «منظور از لعن مذکور در حدیث (لعن اللّه زوّارات القبور) با توجه به اقتضای صیغه مبالغه، مربوط به زنانی است که در زیارت، زیاده روی می کنند و شاید عاملی که باعث

ص: ۵۴۸

۱- ۱۸۷۰. المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰.

۲- ۱۸۷۱. نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۶۶.

این نهی گردیده، ضایع شدن حق شوهر و خود آرایی زن (که رعایت آن برای شوهر لازم است) و چیزی که موجب بروز صیحه و فریاد و مانند آن ها می شود، باشد. و گاهی گفته می شود که اگر زیارت زنان از این مسائل ایمن باشد، مانع ندارد که به آن ها اجازه زیارت قبور داده شود؛ برای این که یادآوری مرگ، چیزی است که مردان و زنان به آن نیازمندند.

شوکانی ذیل کلام قرطبی گفته است: و این کلامی است که در جمع بین احادیث باب که در ظاهر با هم متعارض هستند، می توان به آن اعتماد نمود».

۸- این که نهی مذکور نسخ شده است. ابو عیسی ترمذی در ذیل این حدیث می گوید: «این نهی (لعن رسول الله زوارات القبور) قبل از آن بود که پیغمبر اجازه و ترخیص در زیارت قبور دهد؛ ولی بعد از ترخیص رسول خدا صلی الله علیه و آله، در این رخصت، هم مردها و هم زن ها داخل هستند (بنابراین، این نهی، با ترخیص رسول خدا صلی الله علیه و آله نسخ شده است)».

و خبر نسخ نهی مذکور و ترخیص زیارت برای زن ها دلالت می کند بر آنچه از عبدالله بن ابی ملیکه نقل شده است که گفت:

«روزی عایشه از قبرستان می آمد، پس به او گفتم: ای امّ المؤمنین! از کجا می آیی؟ گفت: از کنار قبر برادرم عبدالرحمان، پس به او گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از زیارت قبور نهی نفرموده است؟ گفت: آری، پیامبر صلی الله علیه و آله نهی نمود از زیارت قبور، ولی سپس به آن امر فرمود».

شوکانی می گوید: (۱)

«این حدیث را حاکم نقل نموده و ابن ماجه نیز به طور اختصار از عایشه نقل کرده است که پیامبر زیارت قبور را اجازه داده است» (۲).

«عن ابی ملیکه عن عائشه أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله رخص فی زیاره القبور»؛ (۳) «از ابی ملیکه از عایشه نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت قبور رخصت و اجازه داده است».

ص: ۵۴۹

۱- ۱۸۷۲. نیل الاوطار، ج ۴، ص ۱۶۴.

۲- ۱۸۷۳. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۷۵، کتاب الجنائز.

۳- ۱۸۷۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۰، ح ۱۵۷۰، کتاب الجنائز، باب ۴۷، ما جاء فی زیاره القبور.

حاکم پس از آن که حدیث «لعن رسول الله صلى الله عليه وآله زوّارات القبور» را از حسان بن ثابت نقل می کند، می گوید: «وهذه الأحاديث المروية في النهي عن زيارة القبور منسوخة والناسخ لها حديث علقمه بن مرثد عن سليمان بن بريدة عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وآله: (قد كنت نهيتكم عن زيارة القبور ألا فزوروها فقد أذن الله تعالى لنيّته في زيارة قبر أمّه). وهذا الحديث مخرج في الكتابين الصحيحين للشيخين رضي الله عنهما»؛<sup>(۱)</sup> «و این احادیثی که درباره نهی از زیارت قبور وارد شده، منسوخ هستند و ناسخ آن ها حدیث علقمه بن مرثد از سلیمان بن بریده از پدرش از پیامبر صلی الله علیه وآله است که فرمود: (در گذشته شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اکنون آن ها را زیارت کنید، و خدای متعال به پیامبر در زیارت مادرش اذن داد). و این حدیث، در دو کتاب صحیح بخاری و مسلم رضی الله عنهما نقل شده است».

۹- احادیث متعددی است که در جواز زیارت برای زنان صراحت دارد و مقتضای جمع بین این احادیث و حدیث مورد بحث این است که حدیث مذکور را حمل بر کراهت نماییم، چنان که مجموع این روایات، در بخش قول به جواز ذکر می شود.

### **(ب) نقد قاعده سدّ ذرایع**

به قاعده سدّ ذرایع بر حرمت زیارت قبور بر زنان نیز این گونه پاسخ می دهیم:

اولاً: اجرای این قاعده در این مورد در حقیقت اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا ظاهر نصوص، جواز زیارت زنان از قبور می باشد.

ثانیاً: این قاعده موردش جایی است که عملی به طور حتم راهی به سوی حرام باشد و به حرام منجر شود که باید راه را بر آن بست تا مردم به حرام نیفتند. در مورد زنان نمی توان این قاعده را به طور کلی و عموم اجرا کرد؛ زیرا بسیاری از زنان هستند که صبور بوده بلکه از مردان هم صبور ترند، و با حجاب کامل و وقت خلوت به زیارت قبور می روند که هرگز باعث فتنه خودشان یا دیگران نمی شوند. و لذا استدلال و توجیه و استحسان بن باز در همه موارد جاری نیست.

ص: ۵۵۰

عده ای از علمای اهل سنت و فقهای آنان تصریح به جواز زیارت زنان از قبور کرده اند. اینک به برخی از عبارات و فتاوی آنان اشاره می کنیم:

۱ - ابن عبد البر بعد از نقل این احادیث از ابوبکر نقل کرده که گفت: از اباعبدالله احمد بن حنبل شنیدم، هنگامی که از او درباره زیارت زنان از قبور سؤال شد، گفت: «أرجو إن شاء الله أن لا يكون به بأس»؛ (۱) «امیدوارم که در آن - ان شاء الله - مشکلی نباشد.»

۲ - ابن عابدین می گوید: «هل تستحبّ زیاره قبره صلی الله علیه وآله للنساء؟ الصحیح: نعم بلاکراهه، بشروطها علی ما صرح به بعض العلماء، أمّا علی الأصحّ من مذهبنا - وهو قول الکرخی وغیره، من أنّ الرخصه فی زیاره القبور ثابتة للرجال والنساء جميعاً - فلا أشکال، وأمّا علی غیره فذلک نقول بالإستحباب، لأطلاق الأصحاب، بل قيل: واجبه، ذکره فی شرح اللباب»؛ (۲) «آیا زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله برای زنان مستحب است؟ قول صحیح آن است که آری، بدون کراهت، ولی با شروط آن، آن گونه که برخی از علما به آن تصریح کرده اند. اما بنابر قول صحیح تر از مذهب ما که قول کرخی و دیگران است که رخصت در زیارت قبور برای تمام مردان و زنان ثابت است، دیگر اشکالی وجود ندارد. و اما بنابر رأی دیگران، قول به استحباب را به جهت اطلاق اصحاب قائل می شویم. بلکه گفته شده که زیارت واجب است، بنابر آنچه در شرح لباب آن را ذکر کرده است.»

۳ - ترمذی بعد از نقل حدیث می گوید: «وقد رأى بعض أهل العلم أنّ هذا كان قبل أن یرخص النبى صلی الله علیه وآله فی زیاره القبور، فلما رخص دخل فی رخصته الرجال والنساء»؛ (۳) «برخی از اهل علم معتقدند که این حدیث مربوط به قبل از رخصت پیامبر صلی الله علیه وآله در زیارت قبور بوده، و لذا هنگامی که حضرت رخصت داد، مردان و زنان در این رخصت داخل شدند.»

۴ - شیخ منصور علی ناصف از علمای الازهر می گوید: «الأمر فی زیاره القبور

ص: ۵۵۱

۱- ۱۸۷۶. التمهید فی شرح الموطأ، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲- ۱۸۷۷. ردّ المختار علی الدرّ المختار، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳- ۱۸۷۸. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۷۲، باب ۶۲، ح ۱۰۵۶.

للندب عند الجمهور، وللوجوب عند ابن حزم ولو مره واحده في العمر»؛<sup>(۱)</sup> «نزد جمهور اهل سنت، امر در زیارت قبور برای استحباب و نزد ابن حزم برای وجوب است ولو یک مرتبه در طول عمر.»

آن گاه در ادامه می گوید: «زیاره النساء للقبور جائزه بشرط الصبر وعدم الجزع وعدم التبرج وأن يكون معها زوج أو محرم، منعاً للفتنه ...»؛<sup>(۲)</sup> «زیارت زنان از قبرها جایز است به شرط آن که صبر داشته و جزع نکنند و همانند عصر جاهلیت بیرون نیایند. و این که همراه آنان همسرشان یا محرمی باشد تا از فتنه جلوگیری شود.»

### فتاوی اهل سنت در جواز زیارت قبور برای بانوان

۵ - سرخسی - از علمای حنبلی - می گوید: «والأصح عندنا أن الرخصة ثابتة في حق الرجال والنساء جميعاً. فقد روى أن عائشة رضي الله عنها كانت تزور قبر رسول الله صلى الله عليه وآله في كل وقت وأنها لمّا خرجت حاجه زارت قبر أخيها عبدالرحمن رضي الله عنه»؛<sup>(۳)</sup> «و صحیح تر نزد ما این است که رخصت و اجازه زیارت قبور در حق همه مردان و زنان ثابت است. و از عائشه روایت شده که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در هر وقتی زیارت می کرد و هرگاه حاجتی داشت، قبر برادرش عبدالرحمان - رضي الله عنه - را زیارت می نمود.»

۶ - محمد بن شریینی شافعی، ضمن نقل اقوال می گوید:

«وقيل: تباح. جزم به في «الأحياء» وصححه الرؤياني إذا أمن الإفتتان عملاً بالأصل والخبر فيما إذا ترتب عليها بكاء ونحو ذلك»؛<sup>(۴)</sup> «و گفته شده زیارت قبور برای زنان مباح و جایز است ... به جهت عمل به اصل اباحه، و خبر: (لعن رسول الله زوارات القبور) در موردی است که گریه و نحو آن بر آن مترتب شود.»

۷ - ابن قدامه می گوید: «إختلفت الروايه عن أحمد في زیاره النساء القبور فروى عنه كراهتها»؛ «از احمد روایات مختلف درباره زیارت قبور از جانب زنان رسیده است. از او قول به کراهت روایت شده است.»

ص: ۵۵۲

۱- ۱۸۷۹. التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲- ۱۸۸۰. همان.

۳- ۱۸۸۱. المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰.

۴- ۱۸۸۲. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

تا آنجا که می گوید: «والروایه الثانیه لایکره»؛<sup>(۱)</sup> «روایت دوّم آن است که کراهت ندارد.»

۸- ابن حجر می گوید: «فائده: ممّا يدلّ للجواز بالنسبه إلى النساء ما رواه مسلم عن عائشه قالت: كيف أقول يا رسول الله صلی الله علیه وآله؟ تعنی إذا زرت القبور، قال: قولي السلام على أهل الديار من المؤمنين»؛<sup>(۲)</sup> «فائده: از جمله روایاتی که دلالت بر جواز زیارت زنان می کند، روایت مسلم از عایشه است که به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا! چه بگویم؟ حضرت فرمود: منظورت هنگام زیارت قبور است؟ بعد فرمود: بگو: سلام بر اهل سرزمین مؤمنان!»

و بعد روایت حاکم در مورد زیارت فاطمه علیها السلام قبر عمویش حمزه را در هر روز جمعه نقل می کند.

۹- و در مبسوط سرخسی است که می گوید:

«و الأصحّ عندنا أنّ الرخصة ثابتة في حقّ الرجال و النساء جميعاً»؛<sup>(۳)</sup> «و صحیح تر در نظر ما این است که رخصت و اجازه زیارت در حقّ همه مردان و زنان ثابت است.»

### فلسفه زیارت قبور اولیای الهی

زیارت قبور اولیای الهی؛ خصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام آثار و برکاتی دارد که می تواند ملاک حسن و رجحان آن باشد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- بزرگان دین و اولیای الهی در حقیقت الگوهای هستند که با اقتدای به آنان به کمال و سعادت دنیا و آخرت خواهیم رسید. این مسئله تنها اختصاص به جوامع دینی ندارد، بلکه همه جوامع بشری در صدد بزرگ جلوه دادن الگوهای هستند که مردم با اقتدای به آنان در طریق سعادت و کمال قرار گیرند. این الگوها اگرچه زنده نیستند، ولی با دعوت مردم به زیارت قبرشان، مردم را به یاد خود انداخته و آن ها را به کمالات سوق خواهند داد؛ مثلاً در بسیاری از کشورها میدان و مجسمه ای را به نام سرباز گمنام

ص: ۵۵۳

۱- ۱۸۸۳. المغنی، ج ۲، ص ۴۳۰.

۲- ۱۸۸۴. تلخیص الحبیر، ج ۵، ص ۲۴۸.

۳- ۱۸۸۵. المبسوط، ج ۲۴، ص ۱۰.

قرار می دهند، که رمز فداکاری خالص در راه وطن است تا مردم از این طریق همیشه به این فکر باشند که هر گاه کشور مورد هجوم اجانب قرار گرفت، از خود فداکاری نشان دهند.

بنابر این حضور یافتن بر سر قبر بزرگان و اسوه ها، از حیث روانی آثار و برکات خاصی دارد که روان شناسان از آن غافل نبوده اند.

عباس محمود عقاد می گوید: «خواست روزگار و اتفاقات این بوده که قافله حسین بعد از آن که از هر طرف جلو آن گرفته شد به سوی کربلا- سوق داده شود، کربلایی که تاریخش تا امروز با تاریخ اسلام گره خورده و حَقش آن است که به تاریخ بنی نوع انسان گره بخورد.

کربلا- امروز حرمی است که مسلمانان به جهت عبرت و درس آموزی، او را زیارت کرده و غیر مسلمانان نیز به جهت سیر و سیاحت به زیارت او می روند. ولی کربلا اگر قرار باشد که حَقش ادا شود سزاوار است که مزار هر انسانی باشد که برای نوع خود قداست و فضیلتی قائل است؛ زیرا به یاد نداریم بقعه ای از بقعه های زمین که اسمش با جمله ای از فضایل و مناقب انسانی مقرون باشد، بزرگ تر از زمین کربلا بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ...» (۱).

۲- زیارت از مظاهر حَبّ است. شکی نیست که اهل بیت علیهم السلام محبت شان از جهات مختلف بر ما لازم و واجب است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحَبِّي»؛ (۲) «اهل بیتم را به جهت دوستی من دوست بدارید.» لذا همان گونه که محبت پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است، محبت اهل بیتش هم لازم است. از طرفی دیگر می دانیم که حَبّ، مظاهر و بروز دارد، و تنها در اطاعت و دوستی قلبی خلاصه نمی شود. یکی از این مظاهر، زیارت قبر آنان است.

۳- زیارت قبور اولیای الهی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت اجر و مزد رسالت است. خداوند متعال می فرماید:

{ قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ؛

ص: ۵۵۴

۱- ۱۸۸۶. ابوالشهداء، عباس محمود عقاد، ص ۱۲۹.

۲- ۱۸۸۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

(۱) «بگو: من از شما اجر رسالت نمی خواهم جز این که مودت مرا در حق خویشاوندانم منظور بدارید.» یکی از مصادیق مودت ذوی القربی، زیارت قبور آنان است.

۴ - زیارت قبور اولیای الهی تعبیری از عمق ارتباط انسان با خط اولیای خداوند متعال است.

۵ - زیارت اولیای الهی در حقیقت تجدید عهدی با آن ها است. می دانیم که هر یک از امامان بر ما ولایت دارند و ما هم باید ولایت آنان را پذیرفته و با آنان بیعت نماییم. این بیعت تنها با گفتن نیست، بلکه باید بیعت قلبی خود را ابراز نماییم، که در حال حاضر با زیارت قبور آن ها و حضور در کنار مرقد شریفشان صورت می گیرد.

لذا در روایتی از امام رضاعلیه السلام آمده: «همانا برای هر امامی عهدی بر گردن اولیا و شیعیانشان است که وفای به آن عهد و حسن ادای آن، زیارت قبور آنان است.» (۲)

۶ - حضور در کنار قبر اولیای خدا انسان را از جنبه روحی و معنوی زنده کرده و روح تازه معنوی به انسان افزای می کند.

۷ - با این عمل، اولیای الهی نیز ما را دوست می دارند که خود سبب نزول برکات بر ما می گردد.

۸ - زیارت کردن و قرار گرفتن در کنار قبور اولیای الهی، ما را به یاد فداکاری های آنان انداخته و لذا با خدای خود پیمان می بندیم که مانند آنان باشیم.

۹ - زیارت قبور اولیای الهی در حقیقت اعلان عملی به ادامه دادن راه آن بزرگان و انزجار و تبری از دشمنان آنان است.

### فضیلت زیارت قبر امام حسین علیه السلام

در روایات اهل بیت علیهم السلام سفارش فراوانی در مورد زیارت قبر امام حسین علیه السلام شده است؛ از جمله:

۱ - امام باقر علیه السلام می فرماید: «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین علیه السلام امر کنید؛ زیرا

ص: ۵۵۵

---

۱- ۱۸۸۸. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- ۱۸۸۹. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۷۸ و ۷۹.



- به جای آوردن آن بر هر مؤمنی که اقرار به امامت حسین علیه السلام از جانب خدای عزوجل دارد، واجب و فرض است» (۱).
- ۲ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس از شیعیان ما به زیارت قبر حسین علیه السلام رود باز نمی گردد تا این که تمام گناهان او بخشوده شود» (۲).
- ۳ - امام رضا علیه السلام از پدرش و او از جدش امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «همانا ایام زائرین حسین علیه السلام جزء عمرشان حساب نمی شود» (۳).
- ۴ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که می خواهد در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله و جوار علی و فاطمه علیهما السلام باشد، هرگز زیارت حسین بن علی علیهما السلام را رها نکند» (۴).
- ۵ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین آید؛ در حالی که عارف به حق اوست، گناهان گذشته و آینده او بخشوده خواهد شد» (۵).
- ۶ - احمد بن محمد بن ابی نصر می گوید: یکی از اصحاب ما از امام رضا علیه السلام درباره ثواب زیارت قبر امام حسین علیه السلام سؤال کرد، حضرت فرمود: «معادل با عمره است» (۶).
- ۷ - محمد بن سنان می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هر کس به زیارت قبر حسین علیه السلام رود، خداوند متعال برای او ثواب حج قبول شده خواهد نوشت» (۷).
- ۸ - امام صادق علیه السلام می فرماید: «زیارت قبر حسین علیه السلام معادل ثواب بیست حج است، بلکه افضل از بیست حج» (۸).

### چرا زیارت امام حسین علیه السلام از زیارت کعبه افضل است؟

برخی از مغرضین از وهابیان با مشاهده این روایات در کتب شیعه خشمگین شده و شدیداً بر شیعه امامیه به سبب وجود این روایات حمله کرده اند. اینان می گویند: وجود این گونه روایات مردم را از فریضه حج بازداشته و عقیده آنان را نسبت به حج

ص: ۵۵۶

۱- ۱۸۹۰. کامل الزیارات، ص ۱۳۱.

۲- ۱۸۹۱. همان، ص ۱۴۵.

۳- ۱۸۹۲. کامل الزیارات، ص ۱۴۷.

۴- ۱۸۹۳. همان.

۵- ۱۸۹۴. همان، ص ۱۵۱.

۶- ۱۸۹۵. همان، ص ۱۶۷.

۷-۱۸۹۶. همان، ص ۱۷۰.

۸-۱۸۹۷. همان، ص ۱۷۵.

سست می کند یا این که موجب تفضیل امام حسین علیه السلام بر خداوند متعال می شود - نعوذ باللّٰه تعالی - لذا باید از نشر این گونه افکار و عقاید جلوگیری کرد، چون نوعی غلو است.

در جواب از این اشکال می گوئیم:

۱ - ممکن است که این روایات جنبه رمزی داشته باشد؛ یعنی هر گاه اسلام در خطر است و مردم تنها توجهشان به ظاهر شریعت (نماز، روزه، حج و غیره) است؛ در حالی که این قالب ها از روح تهی است باید با گذراندن خطّ سرخ شهادت، ابتدا روح را در کالبد شریعت و جامعه اسلامی وارد نمود، آن گاه به ظاهر شریعت پرداخت.

در کشور اسلامی که تنها اسم اسلام باشد، ولی از روح شریعت خبری نباشد باید ابتدا با پیمودن راه حسینی اّمت را نسبت به حقیقت اسلام آشنا کرد و آن گاه به ظاهر شریعت پرداخت؛ یعنی همان کاری که امام حسین علیه السلام نمود؛ زیرا آن وقتی که همه برای اعمال حج به مکه آمده اند، ایشان اعمال حجّ خود را نیمه تمام گذاشته و به امر مهمی پرداخت که احیای امر به معروف و نهی از منکر، بیداری ملت و احیای شریعت است.

۲ - اگر کعبه احترام دارد از آن جهت است که به امر خداوند توسط انبیای الهی بنا شده است و طبق نصّ برخی از روایات، موازی عرش الهی و مظهری از مظاهر ربوبی است، ولی امام کلمه اللّٰه و مظهر جامع جمیع صفات جمال و جلال الهی است. لذا در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «من أراد اللّٰه بدأ بکم، ومن وّحده قبل عنکم، ومن قصده توجّه بکم»؛ (۱) «هر که خدا را اراده کرده از شما شروع خواهد کرد، و هر که خدا را به وحدانیت شناخته از شما قبول کند، و هر کس خدا را قصد کرده به شما توجّه کند.» در دعای ندبه نیز می خوانیم: «أین وجه اللّٰه الذی إلیه یتوجّه الأولیاء»؛ (۲) «کجاست وجه خدا که اولیا به او توجّه کنند؟»

۳ - بر هر فرد مسلمانی واجب است که احکام شرعی؛ از جمله حج و مسائل آن را فرا گرفته و آن گاه به حج برود و اعمال آن را به جای آورد. از آنجا که امام، مبین

ص: ۵۵۷

۱- ۱۸۹۸. زیارت جامعه کبیره.

۲- ۱۸۹۹. دعای ندبه.

شریعت نبوی است، باید ابتدا به سراغ او رفته و با التزام به امامت و ولایت تشریحی و تکوینی او سراغ حج و اعمال آن برویم.

۴- روایات به افضلیت زیارت امام حسین علیه السلام با معرفت به حقّ امام بر حجّ غیر واجب اشاره دارند، نه حجّ واجب؛ زیرا هیچ گاه فعل مستحبّی از فعل واجب افضل نمی شود.

ص: ۵۵۸

از نظر اهل سنت طواف در اطراف قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام و منهی عنه است. اینک به عباراتی از اهل سنت در این زمینه می پردازیم:

- ۱ - محیی الدین نووی می نویسد: «لایجوز أن یطاف بقبره»؛<sup>(۱)</sup> «طواف کردن به دور قبر پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست».
- ۲ - محمّد بن شربینی می نویسد: «ولیحذر من الطواف بقبره صلی الله علیه و آله»؛<sup>(۲)</sup> «باید از طواف کردن به دور قبر پیامبر صلی الله علیه و آله پرهیزد».
- ۳ - سمهودی در آداب حرم مطهر نبوی می نویسد: «ومنها: أن یجتنب لمس الجدار وتقبيله والطواف به، والصلاه إلیه»؛<sup>(۳)</sup> «و از جمله آداب این است که از لمس کردن دیوار و بوسیدن آن و طواف به دور قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و نماز به طرف آن خودداری کند».

### تفصیلی درباره طواف بر قبور اولیا

طواف بر قبور اولیا علی الخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر انبیا و امامان از اهل بیت علیهم السلام از نظر قصد و عنوانی که طواف کننده دارد بر چند نوع است:

- ۱ - این که به عنوان عبادت انجام گیرد همان گونه که طواف خانه خدا به این عنوان و نیت است.
- شکی نیست که طواف به این عنوان را اگر کسی به دور قبر ولیّی خدا انجام دهد بدعت و حرام بوده بلکه به یک معنا شرک است.
- ۲ - این که طواف را به عنوان عبادت و پرستش آن ولیّی و تعظیم به قصد الوهیت یا ربوبیت او انجام ندهد، بلکه تنها به قصد این انجام دهد که مستحب و مطلوب شرعی است. این نوع نیز حرام و بدعت است؛

ص: ۵۵۹

۱- ۱۹۰۰. المجموع، نووی، ج ۸، ص ۲۷۵.

۲- ۱۹۰۱. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۳.

۳- ۱۹۰۲. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۴۰۲.

چون امر استحبابی بر طواف به دور قبور اولیای الهی حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیده است.

۳- این که شخص طواف کننده فقط به این جهت طواف می کند که صاحب قبر را دوست دارد و به جهت علاقه ای که به او دارد دور او می گردد، و لذا مقید به هفت شوط هم نیست. این نوع طواف محذوریت شرعی ندارد، و بر فرض که دلیلی بر حرمت طواف بر غیر خانه خدا (کعبه) باشد از این مورد انصراف دارد.

۴- این که طواف را تنها به قصد تبرک انجام دهد نه عبادت. و از آن جهت که تبرک جستن از اولیای الهی - آن گونه که خود به اثبات رساندیم - اشکالی ندارد، این نوع از طواف نیز خالی از اشکال است.

### بررسی روایات

از آنجا که ممکن است برخی به روایاتی از اهل بیت علیهم السلام درباره طواف بر قبر و ظهور آن ها در نهی تمسک کنند، لذا ضرورت دارد که به بررسی اجمالی این روایات بپردازیم:

حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لاتشرب وأنت قائم، ولاتطف بقبر ولا تبئل فی ماء نقیع، فإن من فعل ذلک فأصابه شیء فلا یلومن إلاً نفسه...»؛<sup>(۱)</sup> «در حال ایستاده آب نیاشام، و طواف به قبری مکن و در آب گوارا و زلال بول نکن؛ زیرا کسی که چنین کرد و به او چیزی رسید به جز خودش کسی دیگر را ملامت نکند».

و نیز محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «لاتشرب

ص: ۵۶۰

وَأَنْتَ قَائِمٌ، وَلَا تَبِيلُ فِي مَاءِ نَقِيعٍ، وَلَا تَطْفُفُ بِقَبْرِ ...»؛<sup>(۱)</sup> «در حالی که ایستاده ای شرب مکن و در آب گوارا بول نکن، و به قبری طواف منما ...».

این دو روایت گرچه از جهت سند قوی است؛ زیرا هر دوی آن ها صحیح است، ولی از جهت دلالت نه تنها راجع به طواف به معنای دور زدن نیست، بلکه موردی به بحث ما ندارد.

مراد از طواف در این دو حدیث، غائط کردن است نه طواف نمودن و دور زدن. شاهد بر این مطلب عبارت طریحی در «مجمع البحرین» است که در ماده «طواف» می گوید: «الطَّوْفُ: الْغَائِطُ وَمِنْهُ الْخَبْرُ: لَا يَصِلُ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يَدْفَعُ الطَّوْفَ. وَمِنْهُ الْحَدِيثُ: لَا تَبِيلُ فِي مُسْتَنْقَعٍ، وَلَا تَطْفُفُ بِقَبْرِ»؛<sup>(۲)</sup> «طواف به معنای غائط است. و از همین ماده است روایتی که می گوید: یکی از شما نباید نماز خود را در حال فشار غائط به جای آورد. و از همین معنا است حدیثی که می گوید: در آب گوارا بول مکن و به قبری طواف منما».

و نیز جوهری در «صحاح اللغه» می نویسد: «الطَّوْفُ: الْغَائِطُ، تَقُولُ مِنْهُ: طَافَ يَطُوفُ طَوْفًا وَاطَّافَ اطِّافًا، إِذَا ذَهَبَ إِلَى الْبِرَازِ لِيَتَغَوَّطَ»؛<sup>(۳)</sup> «طواف به معنای غائط است. تو از این ماده می گویی: طاف يَطُوفُ طَوْفًا وَاطَّافَ اطِّافًا، هنگامی که شخصی بیرون رود تا غائط کند».

فیروز آبادی در «قاموس اللغه» می نویسد: «طوف به معنای غائط است. طاف یعنی به جهت غائط کردن بیرون رفت».<sup>(۴)</sup>

شیه همین معنا را زبیدی در «تاج العروس» آورده است.

وانگهی، مناسبت فقرات حدیث، میان ایستاده آب خوردن و بول کردن در آب راکد و گودال هایی که در آن ها آب جمع می شود با میان قبور غائط کردن است نه دور گشتن و طواف نمودن بر قبور.

به خصوص تعلیلی که در روایت اول برای ارتکاب این امور آمده است که

ص: ۵۶۱

۱- ۱۹۰۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۱۱، چاپ امیر بهادر.

۲- ۱۹۰۵. مجمع البحرین، طریحی، ماده «طوف».

۳- ۱۹۰۶. صحاح اللغه، ماده «طوف».

۴- ۱۹۰۷. قاموس المحيط، ماده «طوف».

می فرماید: «اگر به او چیزی از (خطر) رسید به جز خودش کسی دیگر را ملامت نکند». این تعلیل با غائط کردن مناسبت دارد؛ زیرا این عمل خالی از خطرهای روحی و جسمی نیست. علاوه بر این که غائط نمودن بر روی قبور مؤمنین موجب هتک حرمت صاحبان قبور می شود.

تأیید این مطلب که دو روایت فوق مربوط به غائط کردن بر قبور است نه طواف کردن و دور زدن بر قبور، این که صاحب وسائل در همان باب روایتی را از یحیی بن اکثم نقل کرده که در حدیثی گفت: «بينا أنا ذات يوم دخلت أطوف بقبر رسول الله صلى الله عليه وآله، فرأيت محمّداً بن عليّ الرضا عليه السلام يطوف به، فناظرته في مسائل عندي ...»؛ «هنگامی که من روزی وارد بقعه رسول خدا شدم تا قبر حضرتش را طواف نمایم، مشاهده کردم محمّد بن علی الرضا علیه السلام (جواد الائمه) را که مشغول طواف به دور قبر پیامبر صلی الله علیه وآله بود. من در مورد مسائلی چند که نزد من بود با آن حضرت علیه السلام مناظره کردم ...».

### تحقیقی از علامه مجلسی

علامه مجلسی در اینجا بحث بلیغی فرموده و انصافاً حق مطلب را ادا کرده است. او پس از آن که روایت اولی را که از «علل الشرایع» نقل شده ذکر می کند می گوید: «يحتمل أن يكون النهي عن الطواف بالعدد المخصوص الذي يطاف بالبيت ...»؛ (۱) «محمتمل است که مقصود از نهی به طواف، طواف به هفت بار است که مخصوص خانه خدا است ...».

او سپس روایت وارده از کتاب «کافی» راجع به طواف حضرت جواد الائمه علیه السلام به نقل از یحیی بن اکثم را نقل کرده و در ذیل آن می گوید: «والأحوط أن لا يطوف إلّا للإتيان بالأدعية والأعمال المأثورة وإن أمكن تخصيص النهي بقبر غير المعصوم، إن كان معارض صريح. ويحتمل أن يكون المراد بالطواف المنفي هنا التغوط»؛ (۲) «و احتیاط آن است که جز برای خواندن دعاها و عمل هایی که رسیده به دور قبر طواف نکند، گرچه ممکن است که نهی را به قبر غیر معصوم اختصاص دهیم در صورتی که معارض صریحی بر جواز وجود داشته باشد. و احتمال دارد که مراد به طوافی که نهی شده غائط کردن باشد».

ص: ۵۶۲

۱- ۱۹۰۸. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

۲- ۱۹۰۹. همان.



آن گاه مرحوم مجلسی برای اثبات احتمال اخیر به کلامی از کتاب «النهایه» ابن اثیر تمسک می کند که طواف به معنای غائط کردن است. و در آخر با تمسک به روایاتی دیگر این معنا را ترجیح می دهد.

مرحوم محدث نوری نیز در «مستدرک الوسائل» کتاب المزار حق مطلب را ادا کرده است؛ زیرا:

أولاً: عنوان باب را برخلاف صاحب وسائل، باب جواز طواف کردن و دور گشتن بر قبور قرار داده است.

ثانیاً: طواف در روایت مورد نظر را به معنای غائط و حدث گرفته است.

### دست کشیدن و بوسیدن قبور اولیا

یکی از اعمالی که شدیداً مورد مذمت و طعن وهابیان قرار گرفته و آن را بدعت و شرک می نامند مسأله مسح کردن و دست کشیدن بر قبور اولیای الهی و حتی پرده خانه کعبه و دیوار کعبه است. آن ها نه تنها حکم به حرمت و شرک بودن این عمل کرده اند، بلکه شدیداً با آن به مقابله فیزیکی می پردازند. اینک جا دارد این عمل را به طور خصوص مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

### اقوال در مسأله

درباره دست مالیدن و مسح کردن بر قبور اولیای الهی حتی قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و هر آنچه به حضرت مرتبط است اقوالی از علمای اهل سنت رسیده است.

#### ۱- قول به حرمت

ابن عثیمین می گوید: «برخی از زائرین دست به محراب و منبر و دیوار مسجد می کشند، که تمام این ها بدعت است»<sup>(۱)</sup>.

سمهودی از زعفرانی نقل می کند که گفته است: «قرار دادن دست بر روی قبر و مس کردن و بوسیدن آن از بدعت هایی است که شرعاً منکر است»<sup>(۲)</sup>.

ص: ۵۶۳

---

۱- ۱۹۱۰. دلیل الأخطاء، ص ۱۰۷.

۲- ۱۹۱۱. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۲.

برخی تنها به عدم استحباب شرعی آن اشاره کرده و اصل این عمل را بدعت یا حرام ندانسته اند. عبدالرحمن بن قدامه می نویسد:

«مسح کردن دیوار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و بوسیدن آن مستحب نیست. احمد می گوید: حکم آن را نمی دانم. اثر می می گوید: اهل مدینه را دیدم که قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را لمس نمی کنند، بلکه در کناری می ایستند و سلام می دهند. ابوعبدالله می گوید: ابن عمر نیز چنین انجام می داد. او می گوید: اما درباره منبر، ابراهیم بن عبدالله بن عبد القاری روایت می کند که او ابن عمر را دید که دستش را بر محل نشستن پیامبر صلی الله علیه وآله بر روی منبر گذاشت و سپس دست خود را بر صورتش کشید.» (۱)

نووی بعد از نقل کلامی از ابوموسی در این باره می گوید: «... و نیز به خاطر این که استلام دو رکن شامی کعبه مستحب نیست؛ چون سنت نبوده است، با این که استلام دو رکن دیگر آن مستحب است. با این وصف، مس قبور به طریق اولی مستحب نمی باشد. و خداوند به حکم این مسأله دانایتر است.» (۲)

### ۳ - قول بر کراهت

محبی الدین نووی در جایی دیگر می گوید: «قالوا: ویکره مسح بالید و تقبیلہ بل الأدب أن یبعد منه کما یبعد منه لوحضره فی حیاته صلی الله علیه وآله. هذا هو الصواب المذی قاله العلماء وأطبقوا علیه ...» (۳) «گفته اند: مسح با دست و بوسیدن قبر پیامبر صلی الله علیه وآله مکروه است، بلکه ادب اقتضا می کند که از قبر دور باشد همان طوری که در حال حیات حضرت نزد او حاضر می شدند. این سخن درستی است که علماء گفته اند و بر آن اجماع و اتفاق دارند ...».

محمّد بن شربینی می گوید: «ویکره مسح بالید و تقبیلہ»؛ (۴) «و مسح قبر پیامبر صلی الله علیه وآله با دست و بوسیدن آن کراهت دارد.»

ص: ۵۶۴

۱- ۱۹۱۲. الشرح الكبير، ج ۳، ص ۴۹۶.

۲- ۱۹۱۳. المجموع، نووی، ج ۵، ص ۳۱۱.

۳- ۱۹۱۴. المجموع، ج ۸، ص ۲۷۵.

۴- ۱۹۱۵. مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۵۱۳.

شیعه امامی به طور اتفاق و بسیاری از علمای اهل سنت معتقد به جواز بلکه استحباب لمس کردن و بوسیدن قبور اولیای الهی و در رأس آن ها پیامبر اسلام می باشند. و در این حکم به روایاتی چند تمسک کرده اند:

۱ - ابن حجر در این باره می نویسد: «فأئده أخرى: إستنبط بعضهم من مشروعیه تقبیل الأركان جواز تقبیل كل من يستحقّ التعظیم من آدمی وغيره، فأما تقبیل ید الآدمی فی کتاب الأدب. وأما غیره فنقل عن الإمام أحمد أنه سئل عنه تقبیل منبر النبی صلی الله علیه وآله و تقبیل قبره فلم یر به بأساً. واستبعد بعض أتباعه صحه ذلك. ونقل عن ابن أبی الصیف الیمانی أحد علماء مکه من الشافعیه جواز تقبیل المصحف وأجزاء الحدیث وقبور الصالحین وباللّه التوفیق»؛<sup>(۱)</sup> «بعضی از علما از مشروع بودن ارکان کعبه، جایز بودن بوسیدن هر کسی را که مستحقّ تعظیم باشد از آدم و غیر آن، برداشت نموده اند؛ امّا حکم بوسیدن دست آدمی، در کتاب الادب می آید و امّا درباره غیر آدمی از امام احمد نقل شده است که از او درباره بوسیدن منبر و قبر پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال شد، او این مسأله را بی اشکال دانست، ولی بعضی از پیروان او صحیح بودن آن را بعید شمرده اند. و از ابن ابی صیف یمانی یکی از علمای شافعی مکه، جایز بودن بوسیدن مصحف (قرآن) و اجزای حدیث و قبور صالحان، نقل شده است و توفیق از ناحیه خداست».

این مطلب در کتاب «نیل الاوطار» شوکانی از کتاب فتح الباری (نیز) نقل شده است.

۲ - سمهودی می گوید: «قال العزّ فی کتاب العلل والسؤالات لعبدالله بن أحمد بن حنبل عن أبیه روایه أبی علی بن الصوف عنه، قال عبدالله: سألت أبی عن الرجل یمسّ منبر رسول الله صلی الله علیه وآله ویتبرک بمسّه، ویقبله ویفعل بالقبر مثل ذلك رجاء ثواب الله تعالی، قال: لا بأس به. قال العزّ بن جماعه: وهذا یبطل ما نقل عن النووی من الإجماع. قلت: النووی لم یصرّح بنقل الإجماع لكن قوه کلامه تفهمه»؛<sup>(۲)</sup> «عزّ می گوید: در کتاب «العلل و السؤالات» عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش روایت ابی علی بن صوف را از او نقل کرده که عبدالله گفت: از پدرم

ص: ۵۶۵

۱- ۱۹۱۶. فتح الباری، ج ۳، ص ۴۷۵.

۲- ۱۹۱۷. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۴۰۴.

درباره مردی که منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله را مس می کند و به آن تبرک می جوید و آن را می بوسد و همین کار را با قبر آن حضرت به امید ثواب انجام می دهد، پرسیدم او گفت: این کار اشکال ندارد. عز بن جماعه می گوید: این سخن، اجماع منقول از نووی را باطل می کند. می گویم: نووی به نقل اجماع، تصریح نکرده و لیکن قوت کلامش اجماع را می فهماند».

۳- قاضی سبکی می گوید: «إِنَّ عَدَمَ التَّمَسُّحِ بِالْقَبْرِ لَيْسَ مِمَّا قَامَ الْإِجْمَاعُ عَلَيْهِ: قَدْ رَوَى ... فِي أَخْبَارِ الْمَدِينَةِ ... قَالَ: أَقْبَلَ مروان بن الحكم، فإذا رجل ملتزم القبر، فأخذ مروان برقبته ثم قال: هل تدري ماتصنع؟ فأقبل عليه فقال: نعم إني لم آت الحجر، ولم آت اللبن، إنما جئت رسول الله صلى الله عليه وآله»؛<sup>(۱)</sup> «بر جایز نبودن مسح قبر، اجماع اقامه نشده است. در «اخبار مدینه» روایت شده است که مروان بن حکم با مردی که به قبر پیامبر ملتزم شده بود (به آن چسبیده بود) مواجه شد، مروان گردن او را گرفت و گفت: آیا می دانی که چه می کنی؟ آن مرد به مروان رو کرد و گفت: آری، من سنگ و خشت را نگرفته ام بلکه من به پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده ام».

این جریان را علامه امینی رحمه الله از داوود بن ابی صالح این گونه نقل می کند: «أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه (جبهته) على القبر فأخذ مروان برقبته ثم قال: هل تدري ماتصنع؟ فأقبل عليه فإذا أبو أيوب الأنصاري، فقال: نعم إني لم آت الحجر إنما جئت رسول الله صلى الله عليه وآله ولم آت الحجر سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله ولكن أبكوا على الدين إذا وليه غير أهله»؛<sup>(۲)</sup> «روزی مروان بن حکم با مردی که صورتش (پیشانی اش) را روی قبر (پیامبر) گذاشته بود، مواجه شد، مروان گردن او را گرفت و گفت: آیا می دانی که چه می کنی؟ وقتی به او رو کرد، دید ابوایوب انصاری است و گفت: آری، من برای سنگ نیامده ام بلکه به پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده ام که می فرمود: هر گاه متولی و سرپرست دین، اهل آن بود، بر دین گریه نکنید و لیکن بر دین بگریید آن گاه که سرپرستی آن را (انسان) نااهلی عهده دار شود».

ص: ۵۶۶

۱- ۱۹۱۸. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۴، المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

۲- ۱۹۱۹. الغدير، ج ۵، ص ۱۴۸.

بعد علامه می گوید: «این جریان را حاکم در «مستدرک» (۱) نقل کرده و آن را صحیح دانسته و عده ای دیگر (نیز) نقل نموده اند». می گوید: این داستان به ما خبر می دهد که منع از توسل به قبور طاهره از زمان صحابه از بدعت های اموی هاست و از هیچ صحابی انکار توسل به قبر پیغمبر و تبرک به آن غیر از زائیده بنی امیه مروان حکم شنیده نشده است» (۲).

۴ - سمهودی نیز می گوید: «أَنَّ بِلَالَ- لَمَّا قَدِمَ مِنَ الشَّامِ لَزِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَى الْقَبْرَ، فَجَعَلَ يَبْكِي عِنْدَهُ، وَيَمْرُغُ وَجْهَهُ عَلَيْهِ، وَإِسْنَادُهُ جَيِّدٌ» (۳) «هنگامی که بلال برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله از شام برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شد، نزد قبر پیامبر آمد و نزد قبر گریه می کرد و صورتش را بر آن می مالید. سندهای این روایت خوب است».

علامه امینی داستان بلال را از ابن عساکر در تاریخ شام و حدود ده نفر از بزرگان معروف اهل سنت در «الغدیر» (۴) نقل نموده است.

۵ - طاهر بن یحیی حسینی می گوید: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا رُمِسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا، فَوَقَفَتْ عَلَى قَبْرِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَخَذَتْ قَبْضَةً مِنْ تَرَابِ الْقَبْرِ وَوَضَعَتْ عَلَى عَيْنَيْهَا وَبَكَتْ، وَأَنْشَأَتْ تَقُولُ:

مَاذَا عَلِيٌّ مَن شَمُّ تَرْبَةِ أَحْمَدِ

أَنْ لَا يَشِمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

صَبَّتْ عَلِيٌّ مَصَائِبَ لَوْ أَنَّهَا

صَبَّتْ عَلِيٌّ الْأَيَّامَ عِدْنَ لِيَالِيَا (۵) «پدرم از جدم از جعفر بن محمد از پدرش از علی - رضی الله عنه - برایم حدیث نقل کرد که فرمود: وقتی پیامبر به خاک سپرده شد، فاطمه - رضی الله تعالی عنها - بر سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و مشت از خاک قبر را گرفت و بر روی چشمانش گذاشت و گریه کرد و این شعر را خواند:

بر کسی که تربت احمد (پیامبر) را بیوید ابداً سختی و بدبختی نخواهد دید.

مصیبت هایی بر من وارد شد که اگر بر روزها وارد می شد، به شب بدل می شدند».

ص: ۵۶۷

۱- ۱۹۲۰. همان، ج ۴، ص ۵۱۵.

۲- ۱۹۲۱. الغدیر، ج ۵، ص ۱۴۸ - ۱۴۹.

۳- ۱۹۲۲. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

۴- ۱۹۲۳. همان، ج ۵، ص ۱۴۷.

۵- ۱۹۲۴. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

علامه امینی این واقعه را از ابن جوزی در «الوفاء»، ابن سید الناس در «سیره نبویه»، (۱) قسطلانی در «المواهب»، القاری در «شرح الشمائل»، (۲) شبرای در «الاتحاف»، (۳) الخالدی در «صلح الاخوان»، (۴) الحمزاوی در «مشارق الانوار»، (۵) السید احمد زینی دحلان در «السیره النبویه» (۶) و عدّه ای دیگر از بزرگان اهل سنت نقل نموده است.

۶ - خطیب بن حمله می گوید: «إِنَّ ابْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُ كَانَ يَضَعُ يَدَهُ الْيَمْنَى عَلَى الْقَبْرِ الشَّرِيفِ، وَأَنَّ بِلَالَ الْأَرْضَى اللهُ عَنْهُ وَضَعَ خَدَّيْهِ عَلَيْهِ أَيْضاً... ثُمَّ قَالَ: وَلَا شَكَّ أَنَّ الْإِسْتِغْرَاقَ فِي الْمَحَبَّةِ يَحْمِلُ عَلَى الْإِذْنِ فِي ذَلِكَ، وَالْمَقْصُودُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ الْإِحْتِرَامُ وَالتَّعْظِيمُ، وَالنَّاسُ تَخْتَلِفُ مَرَاتِبَهُمْ فِي ذَلِكَ كَمَا كَانَتْ تَخْتَلِفُ فِي حَيَاتِهِ فَأَنَّاسٌ حِينَ يَرُونَهُ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ بَلْ يَبَادِرُونَ إِلَيْهِ وَأَنَّاسٌ فِيهِمْ أَنَّهُ يَتَأَخَّرُونَ، وَالْكَلِّ مَحَلُّ خَيْرٍ»؛ (۷) «ابن عمر رضی الله عنه همواره دست راستش را روی قبر شریف پیامبر می گذاشت و بلال رضی الله عنه دو طرف صورتش را بر آن می گذاشت. او سپس می گوید: شکی نیست در این که شدت محبت بر جواز این کار حمل می شود (جایز بودن آن را اثبات می کند) و مقصود از این کارها صرفاً احترام و تعظیم کردن است و مراتب مردم به اختلاف درجاتشان در این مسأله متفاوت است؛ همان طوری که در زمان حیات حضرت، مردم چنین بودند؛ بعضی از آن ها وقتی پیامبر را می دیدند، نمی توانستند خویشتن داری کنند و چه بسا خود را به حضرت می چسبانند و بعضی شکیبایی می کردند و عقب تر می ایستادند، همه این ها خیر و نیکی است».

۷ - حافظ بن حجر می گوید: «فَنَقَلَ عَنْ أَحْمَدَ أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ تَقْيِيلِ مَنْبَرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَبْرِهِ، فَلَمْ يَرِ بِهِ بِأَسَاءً، وَاسْتَبْعَدَ بَعْضُ أَتْبَاعِهِ صِحَّتَهُ عَنْهُ. وَنَقَلَ عَنِ ابْنِ أَبِي الصَّحْفِ الْيَمَانِيِّ أَحَدِ عُلَمَاءِ مَكَّةَ مِنَ الشَّافِعِيِّهِ جَوَازَ تَقْيِيلِ الْمَصْحَفِ وَاجْزَاءِ الْحَدِيثِ وَقُبُورِ الصَّالِحِينَ. وَنَقَلَ الطَّبِيبُ النَّاشِرِيُّ عَنِ الْمُحَبِّ الطَّبْرِيِّ إِنَّهُ يَجُوزُ تَقْيِيلُ الْقَبْرِ وَمَسَّهُ؟ قَالَ: وَعَلَيْهِ عَمَلُ الْعُلَمَاءِ الصَّالِحِينَ وَأَنْشَدَ:

ص: ۵۶۸

۱- ۱۹۲۵. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲- ۱۹۲۶. وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۲۱۰.

۳- ۱۹۲۷. همان، ص ۹.

۴- ۱۹۲۸. همان، ص ۵۷.

۵- ۱۹۲۹. همان، ص ۶۳.

۶- ۱۹۳۰. همان، ج ۳، ص ۳۹۱.

۷- ۱۹۳۱. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

لو رأينا لسليمي أثراً

لَسَجَدْنَا أَلْفَ أَلْفٍ لِلْأَثَرِ

وقال آخر:

أمرّ على الديار ديار ليلي

أقبل ذا الجدار وذا الجدارا

وما حبّ الديار شغفن قلبي

ولكن حبّ من سكن الديارا» (۱)

«از احمد نقل شده که از او درباره بوسیدن قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال شد، او این مسأله را بی اشکال دانست، ولی بعضی از پیروانش صحّت این مسأله را بعید شمردند. و از ابن ابی صیف یمانی یکی از علمای شافعی مکه، جایز بودن بوسیدن مصحف (قرآن) و اجزای حدیث و قبور صالحان نقل شده است. طیب ناشری از محبّ طبری نقل کرده است: که (از او سؤال شد): آیا بوسیدن قبر و مسّ آن جایز است؟ او گفته است: علمای صالح آن را انجام می دادند و این شعر را خوانده است:

«اگر از دوست سالم و بی عییم اثری دیدم، برای آن اثر هزار هزار سجده می کنم».

و دیگری گفته: سرزمین ها را به دنبال سرزمین لیلی می گردم و این دیوار و آن خانه را می بوسم، این محبّت سرزمین نیست بلکه عشق ساکن سرزمین است که مرا دلباخته کرده است».

۸ - سمهودی می گوید: «ونقل بعضهم عن أبي خثيمه قال: حدّثنا مصعب بن عبدالله حدّثنا إسماعيل بن يعقوب التيمي قال: كان ابن المنكدر يجلس مع اصحابه، قال: وكان يصيبه الصمات. فكان يقوم كما هو يضع خده على قبر النبي صلی الله علیه وآله ثم يرجع، فعوتب في ذلك، فقال: إنه يصيبني خطره، فإذا وجدت ذلك إستشفيت بقبر النبي صلی الله علیه وآله وكان يأتي موضعاً من المسجد في الصحن فيتمرغ فيه ويضطجع، ف قيل له في ذلك فقال: إنني رأيت النبي صلی الله علیه وآله في هذا الموضع، أراه قال في النوم»؛ (۲) «بعضی از آن ها از ابی خثیمه نقل کرده اند که او گفت: مصعب بن عبدالله برای ما حدیث نقل کرده که اسماعیل بن یعقوب تیمی برای ما در حدیثی گفت: ابن منکدر، همواره با اصحاب خود می نشست، او گفت: ابن منکدر همواره در سکوت به سر می برد تا این که با آن حال از جا برمی خاست و صورتش را بر قبر پیامبر صلی الله علیه وآله می گذاشت و باز می گشت.

- ١- ١٩٣٢. وفاء الوفاء، ج ٤، ص ١٤٠٦.
- ٢- ١٩٣٣. همان، ١٤٠٦، الغدير، ج ٥، ص ١٥٠.



آن گاه او از ناحیه دیگران به خاطر این عمل، مورد سرزنش قرار گرفت؛ وی گفت: همانا برای من ناراحتی پیش می آید، در این حال از قبر پیامبر صلی الله علیه وآله شفا طلب می کنم او در مکانی از صحن مسجد (پیامبر) روی زمین می غلطید و خود را می مالید و در آنجا خواب و استراحت می کرد. به او گفته شد: این چه کاری است؟ در جواب گفت: من پیامبر صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که اینجا را نشان می دادند.»

۹ - سمهودی نیز می گوید: «وفی الأحياء قال بعض العلماء: إنّه قصد بوضع اليد مصافحه الميت يرجي أن لا يكون به حرج ومتابعه الجمهور أحق»؛<sup>(۱)</sup> «در کتاب الاحیاء بعضی از علما می گویند: اگر از گذاشتن دست بر روی قبر، مصافحه میت را قصد نماید، امید است که اشکالی نداشته باشد و در هر صورت، تبعیت از جمهور قول علما سزاوارتر است.»

۱۰ - سمهودی نیز می گوید: «قد انعقد الإجماع على تفضيل ما ضمّ الأعضاء الشريفه، حتى على الكعبه المنيفه وأجمعوا بعدُ على تفضيل مكه والمدينه على سائر البلاد، واختلفوا أيهما أفضل، فذهب عمر بن الخطاب وابنه عبدالله ومالك بن أنس وأكثر المدنيتين إلى تفضيل المدينه، وأحسن بعضهم فقال: محلّ الخلاف في غير الكعبه الشريفه، فهي أفضل من المدينه ماعدا ما ضمّ الأعضاء الشريفه إجماعاً، وحكاية الإجماع على تفضيل ما ضمّ الأعضاء الشريفه نقله القاضي عياض وكذا القاضي أبو الوليد الباجي قبله كما قال الخطيب ابن جمل، وكذا نقله أبو اليمان ابن عساكر وغيرهم، مع التصريح بالتفضيل على الكعبه الشريفه، بل نقل التاج»<sup>(۲)</sup>

«اجماع منعقد شده است بر فضیلت قبری که اعضای شریف (پیامبر) را در بر دارد حتی بر کعبه معظمه هم فضیلت دارد و پس از آن بر فضیلت مکه و مدینه بر سایر بلاد اجماع کرده اند؛ اما بر افضل بودن یکی از آن دو بر دیگری اختلاف نموده اند، عمر بن خطاب و پسرش عبدالله و مالک بن انس و اکثر اهل مدینه به افضل بودن مدینه نظر داده اند و بعضی از آن ها نیکو نظر داده اند و گفته اند که: محلّ خلاف در غیر کعبه شریفه است؛ چون فضیلت کعبه بر مدینه غیر از مکانی که اعضای شریف پیامبر را در بردارد، اجماعی است و حکایت

ص: ۵۷۰

۱- ۱۹۳۴. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۲.

۲- ۱۹۳۵. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۸.

اجماعی بودن فضیلت مکان اعضای شریف (قبر پیامبر) را قاضی عیاض و قبل از او قاضی ابو ولید باجی نقل کرده است؛ چنان که خطیب بن جمله آن را گفته است. نیز ابو یمن بن عساکر و غیر ایشان این مطلب را نقل کرده اند و به فضیلت کعبه شریفه تصریح نموده اند، تاج چنین نقل کرده است».

۱۱ - علامه احمد بن محمّد مقرئ مالکی (متوفی ۱۰۴۱ ه.ق) در «فتح المتعال بصفه النعال» به نقل از ولیّ الدین عراقی نقل کرده که گفت: «أخبر الحافظ أبوسعید بن العلا قال: رأیت فی کلام أحمد بن حنبل فی جزء قدیم علیه خطُ ابن ناصر و غیره من الحفظ أن الإمام أحمد سئل عن تقبیل قبر النبی صلی الله علیه وآله و تقبیل منبره؟ فقال: لا بأس بذلك. قال فأریناه التقی ابن تیمیه فصار يتعجب من ذلك ويقول: عجت من أحمد عندی جلیل هذا کلامه أو معنی کلامه. وقال: وای عجب فی ذلك وقد روينا عن الإمام أحمد أنه غسل قميصاً للشافعی و شرب الماء الذي غسله به؟ وإذا كان هذا تعظیمه لأهل العلم فما بالك بمقادیر الصحابه؟ و کیف بآثار الأنبياء عليهم الصلاه والسلام؟ وما أحسن ما قاله مجنون لیلی:

أمرُّ على الديار ديار لیلی

أقبل ذا الجدار وذا الجدارا

وما حبّ الديار شغفن قلبی

ولكن حبّ من سكن الدیار(۱)

«حافظ ابوسعید بن علا خبر داده است: در جزء قدیم کلام احمد بن حنبل که به خطُ ابن ناصر و دیگر حفاظ است، دیدم که از امام احمد درباره بوسیدن قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد، او گفت: اشکالی ندارد. ابوسعید گوید: آن نوشته را به تقی بن تیمیه نشان دادم، او از این کلام تعجب کرد و گفت: از احمد که نزد من جلیل القدر است، تعجب می کنم! آیا این کلام اوست یا معنای کلام او؟ ابوسعید می گوید: چه تعجبی در این کلام است؛ در حالی که از امام احمد به ما روایت رسیده است که او پیراهن شافعی را شست و آبی را که با آن پیراهن را شسته بود نوشید؟ و اگر این عمل تعظیم اهل علم است، پس حکم ارزش صحابه پیامبر و نیز آثار انبیا - عليهم الصلاه والسلام - چه می شود؟ و چه زیبا گفته است مجنون درباره لیلی: امرُّ علی الديار ...

ص: ۵۷۱

و این را «الغدیر» در پاورقی ذکر نموده است که این جریان؛ یعنی شستن پیراهن شافعی را ابن جوزی در مناقب احمد(۱) و ابن کثیر در تاریخ خود(۲) نقل نموده اند.

۱۲ - «شافعی صغیر، محمّد بن احمد رملی (متوفی ۱۰۰۴ ه.ق) استاد اساتید مذهب شافعیّه در شرح المنهاج می گوید: «ویکره أن يجعل علی القبر المظله، وأن يقبل التابوت الذي يجعل فوق القبر واستلامه وتقيل الأعتاب عند الدخول لزياره الأولياء، نعم، أن قصد التبرك لا يكره كما أفتى به الوالدرضى الله عنه فقد صرّحوا بأنه إذا عجز عن إستلام الحجر سنّ له أن يُشير بعصا وأن يقبلها»؛(۳) «روی قبر، سایه انداختن و بوسیدن تابوت بالای قبر و استلام کردن آن و بوسیدن در گاه ها هنگام داخل شدن برای زیارت اولیا مکروه است؛ آری، اگر قصد تبرک داشته باشند، مکروه نیست؛ چنان که پدرم به آن فتوا داده است و علما به آن تصریح کرده اند به این که اگر کسی از استلام سنگ (قبر) عاجز باشد، جایز است بر او که با عصا اشاره کند و عصا را بوسد».

و در پاورقی می گوید: «أخرج الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین وأبوداود فی مسنده أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله کان يشير إلى الحجر الأسود بمحجنته ويقبل المحجن»؛ «حمیدی در جمع بین صحیحین و ابوداود در مسندش گفته اند: رسول خداصلی الله علیه وآله با عصایش به حجرالاسود اشاره می کرد و آن گاه عصا را می بوسید».

۱۳ - ابوالعباس احمد رملی کبیر انصاری، استاد اساتید در حاشیه کتاب «روض الطالب» که در حاشیه کتاب «اسنی المطالب» چاپ شده،(۴) در ذیل سخن مصنف، درباره ادب مطلق زیارت قبور (این که زائر به قبر، به همان اندازه ای که در حال حیات به صاحب قبر نزدیک می شد، نزدیک گردد) گفته است:

«قال فی المجموع: ولا یستلم القبر ولا یقبله، ویستقبل وجهه للسلام، والقبله للدعاء، وذكره أبو موسی الأصبهانی قال شیخنا: نعم، إن کان قبر نبیّ أو ولیّ أو عالم واستلمه أو قبله

ص: ۵۷۲

۱- ۱۹۳۷. الغدیر، ج ۵، ص ۴۵۵.

۲- ۱۹۳۸. ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۳۳۱.

۳- ۱۹۳۹. الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۱.

۴- ۱۹۴۰. همان، ج ۱، ص ۱۳۳.

بقصد التبرّك فلا بأس به»؛<sup>(۱)</sup> «در کتاب «المجموع» گوید: و (زائر) قبر را استلام نکند و نبوسد و برای سلام کردن، رو به قبر و برای دعا کردن رو به قبله بایستد. و ابوموسی اصفهانی همین مطلب را ذکر نموده است. شیخ (استاد) ما گفته است: آری، اگر قبر نبی یا ولی یا عالم باشد، استلام کردن و بوسیدن آن به قصد تبرّك اشکال ندارد».

۱۴ - زرقانی مصری مالکی در «شرح المواهب» گفته است: <sup>(۲)</sup> «تقبیل القبر الشریف مکروه إلاً لقصد التبرّك فلا کراهه کما اعتقده الرّملى»؛<sup>(۳)</sup> «بوسیدن قبر شریف پیامبر، مکروه است مگر این که به قصد تبرّك باشد که در این صورت کراهت ندارد، چنان که رملی بر این اعتقاد است».

۱۵ - شیخ ابراهیم باجوری در حاشیه خود بر شرح ابن قاسم غزّی بر متن شیخ ابی شجاع در فقه الشافعی گفته است: <sup>(۴)</sup> «یکره تقبیل القبر واستلامه ومثله التابوت الّذى يجعل فوقه وكذلك تقبیل الأعتاب عند الدخول لزیاره الاولیاء إلاً إن قصد به التبرّك بهم فلا یکره، وإذا عجز عن ذلك لازدحام ونحوه کاختلاط الرجال بالنساء كما یقع فی زیاره سیّدی أحمد البدوی وقف فی مکان یتمکن فیهِ من الوقوف بلامشقه وقرأ ما تیسّر وأشار بیده أو نحوها ثم قبّل ذلك. فقد صرّحوا بأنّه إذا عجز عن استلام الحجر الأسود یسنّ له أن یشیر بیده أو عصا ثم یقبلها»؛<sup>(۵)</sup> «بوسیدن قبر و استلام آن مکروه است و همین حکم را تابوتی که بالای قبر می گذارند نیز دارد. و همچنین بوسیدن در گاه ها هنگام داخل شدن برای زیارت اولیا مکروه است مگر این که به قصد تبرّك باشد که در این صورت کراهت ندارد و اگر به خاطر ازدحام جمعیت و مانند آن؛ مثل اختلاط مردان و زنان، از این کارها عاجز باشد، همان طوری که در زیارت سید احمد بدوی اتفاق می افتد، در جایی که بدون زحمت امکان توقّف وجود دارد بایستد و هرچه می تواند (قرآن) قرائت کند و با دست خود و یا چیز دیگر به قبر اشاره کند و سپس آن را ببوسد؛ چون علما تصریح کرده اند به این که اگر (زائر)

ص: ۵۷۳

- ۱- ۱۹۴۱. الغدیر، ج ۵، ص ۱۵۲.
- ۲- ۱۹۴۲. همان، ج ۸، ص ۳۱۵.
- ۳- ۱۹۴۳. همان، ج ۵، ص ۱۵۳.
- ۴- ۱۹۴۴. همان، ج ۱، ص ۲۷۶.
- ۵- ۱۹۴۵. همان، ج ۵، ص ۱۵۳ - ۱۵۴.

از استلام حجرالاسود عاجز باشد، جایز است که با دست یا عصایش به آن اشاره کند و سپس آن را ببوسد».

۱۷ - شیخ حسن عدوی حمزوی مالکی در کتاب «کنز المطالب» (۱) و «مشارق الانوار» (۲) بعد از نقل عبارت رملی مذکور، می گوید: «ولامر به حینئذ ان تقبیل القبر الشریف لم یکن اِلَّا للتبرک فهو اولى من جواز ذلك لقبور الأولیاء عند قصد التبرک، فیحمل ما قاله العارف علی هذا المقصد، لاسیما وأن قبره الشریف روضه من ریاض الجنّه»؛ (۳) «در این صورت، شکی نیست که بوسیدن قبر شریف (پیامبر) تنها برای تبرک می باشد، پس این جواز، در مقایسه با بوسیدن قبور اولیا به قصد تبرک سزاوارتر است، بنابراین، آنچه عارف گفته است، بر این معنا حمل می شود به ویژه این که قبر شریف آن حضرت، باغی از باغ های بهشت می باشد».

### توجیه ادله قائلین به حرمت

### توجیه ادله قائلین به حرمت

کسانی که قائل به حرمت دست مالیدن بر قبور اولیا و بوسیدن آن هستند به ادله ای چند تمسک کرده اند. اینک به هر یک از این ادله پرداخته و آن ها را نقد خواهیم کرد:

۱ - مسح قبور و بوسیدن آن ها از آن جهت که شرک است حرام می باشد. و در این جهت فرقی بین شرک کوچک و بزرگ نیست.

### پاسخ

اولاً: شرک زمانی است که هنگام تبرک جستن انسان از قبور اولیای الهی با دید استقلالی به آن بنگرد. با این نیت که صاحب قبر به طور مستقل در این عالم تصرف می کند و دارای برکت است. ولی اگر تمام تصرفات را از جانب خداوند بدانیم و برکات صاحبان قبور را به اذن خدا به حساب آوریم نه تنها این عمل هرگز شرک به حساب نمی آید بلکه در راستای توحید است.

ثانیاً: مسأله تبرک جستن از قبور اولیای الهی امری است که مورد قبول صحابه

ص: ۵۷۴

۱- ۱۹۴۶. الغدیر، ص ۲۰.

۲- ۱۹۴۷. همان، ص ۶۶.

۳- ۱۹۴۸. همان، ج ۵، ص ۱۵۴.

بوده و عده ای در منظر آن ها این عمل را انجام می دادند و هرگز از طرف شخصی مورد سرزنش قرار نمی گرفتند.

ثالثاً: در جای خود ثابت نموده ایم انسانی که از این دنیا رحلت می کند حیات و تصرفات او باقی است علی الخصوص که آن انسان یکی از اولیای الهی باشد.

رابعاً: گمان اشکال کننده بر این است که این عمل شرک در عبادت است، در حالی که به اثبات رساندیم عبادت دو رکن اساسی دارد: یکی نهایت خضوع و دیگری همراه بودن با اعتقاد به ربوبیت یا الوهیت کسی که برای او خضوع می شود. در مورد تبرک و دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن ها هرگز چنین نیتی وجود ندارد.

۲ - دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن بدعت بوده و از منکرات است.

### پاسخ

اولاً: نبود دلیل بر نهی و حرمت عملی، شرعاً و عقلاً دلیل بر جواز است و نیازی به نصّ و تصریح بر جواز ندارد؛ زیرا اصل در اشیاء حرمت و عدم جواز نیست بلکه عکس آن می باشد. و در مورد دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن هیچ دلیلی بر حرمت وجود ندارد.

ثانیاً: نه تنها دلیل بر حرمت وجود ندارد بلکه - همان گونه که اشاره شد - ادله ای بر جواز بلکه استحباب و رجحان این عمل موجود است.

۳ - از عبدالله بن عمر نقل شده که او کراهت داشت از این که قبر پیامبر را زیاد مسّ نماید. و نیز از او نقل شده که: از سنت نیست مسّ دیوار قبر و بوسیدن آن و طواف در اطراف آن. (۱)

### پاسخ

اولاً: این نقل تعارض دارد با نقلی دیگر که از ابن عمر رسیده است.

سمهودی از خطیب بن حمله نقل کرده که گفت: «إِنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يَضَعُ يَدَهُ الْيَمْنَى عَلَى الْقَبْرِ الشَّرِيفِ وَأَنَّ بِلَالاً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَيْهِ أَيْضاً...»؛ (۲) «همانا ابن عمر همواره دست راستش را بر روی قبر شریف پیامبر می گذاشت ولی بلال رضی الله عنه دو طرف صورتش را نیز به آن قرار می داد.»

ص: ۵۷۵

۱- ۱۹۴۹. الشرح الكبير، ج ۳، ص ۴۹۶.

۲- ۱۹۵۰. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۵.

ثانیاً: نقل او با عمل برخی از صحابه منافات دارد؛ زیرا همان گونه که اشاره شد عده ای از صحابه چنین می کردند.

ثالثاً: ابن ماجه در سنن خود نقل کرده که ابوبکر، پیامبر را در حالی که از دنیا رفته بود بوسید. (۱) و بوسیدن قبر حضرت نیز به مانند بوسیدن خود حضرت است.

رابعاً: در جایی که بوسیدن قبر پدر و مادر اشکالی ندارد بلکه سنّت است به طریق اولی بوسیدن قبر پیامبر صلی الله علیه و آله سنّت می باشد.

شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من سوگند خورده ام که آستانه درب بهشت و پیشانی حورالعین را ببوسم. حضرت به او امر فرمود تا پای مادر و پیشانی پدر را ببوسد. عرض کرد: ای رسول خدا! اگر پدر و مادرم زنده نباشند چه کنم؟ حضرت فرمود: قبرشان را ببوس. آن شخص عرض کرد: اگر قبرشان را ندانم؟ حضرت فرمود: دو خطّ بکش یکی را به نیت قبر مادر و دیگری را به نیت قبر پدر، آن گاه آن دو را ببوس تا این که سوگند خود را نشکنی. (۲)

۴ - سمهودی از کتاب «احیاء العلوم» غزالی نقل کرده که: مسّ مشاهد و بوسیدن آن ها از عادات نصارا و یهود است. (۳)

## پاسخ

اولاً: دست کشیدن بر قبور و بوسیدن آن ها - همانگونه که اشاره کردیم - از عادات مسلمانان و بزرگانی از صحابه چون ابویوب انصاری و بلال و عده ای دیگر بوده است.

ثانیاً: هر نوع عادتی از یهود و نصارا دلیل بر حرمت آن نیست؛ زیرا چه بسیار مواردی که در شرع اسلام جایز بوده و هست و در شرایع سابق نیز جایز بوده است.

ص: ۵۷۶

۱- ۱۹۵۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۶۸.

۲- ۱۹۵۲. کشف الارتباب، ص ۳۵۰.

۳- ۱۹۵۳. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۰۲.

از جمله موضوعات مورد اختلاف مسلمانان با وهابیان، موضوع بنا و ساختن گنبد و بارگاه و گلدسته بر روی قبور است. مسلمانان در طول تاریخ به این سنت عمل کرده و بر جواز و استحباب آن، به ادله ای از کتاب و سنت، تمسک کرده اند. خصوصاً این عمل موافق با منطق عقل و روش عقلا است. ولی از زمان ابن تیمیه مخالفت با این عمل شروع شد و بناها و گنبد و گلدسته ها از مظاهر شرک شناخته شد، تا زمان آل سعود که این عقیده به حدی اوج گرفت که آل سعود عملاً به مخالفت با آن پرداختند و با فتوایی که از علمای وهابی صادر شد، امر به تخریب گنبد و بارگاه و گلدسته ها و بناهای قبور داده شد. تمام آن ها به جز بارگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن هم از خوف مسلمین، تخریب گشت. و با این عمل خسارتی بزرگ بر اسلام و مسلمین وارد شد. در این رساله به بررسی موضوع می پردازیم.

### فتوای وهابیان

۱- ابن تیمیه می گوید: «مشاهدی که بر روی قبور انبیا و صالحین از عامه و اهل بیت بنا شده، همه از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است».<sup>(۱)</sup>

۲- و در جایی دیگر می گوید: «شیعه مشاهدی را که روی قبور ساخته اند تعظیم می کنند، شبیه مشرکین در آن ها اعتکاف می کنند، برای آن ها حج انجام می دهند همان گونه که حجاج به سوی بیت عتیق حج انجام می دهند».<sup>(۲)</sup>

ص: ۵۷۷

---

۱- ۱۹۵۴. منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۳۵ - ۴۳۷.

۲- ۱۹۵۵. منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴ - ۴۷۹.



۳ - صنعانی می گوید: «مشهد به منزله بت است، این ها آنچه که مشرکان در عصر جاهلیت بر بت های خود انجام می دهند، بر قبور اولیای خود انجام می دهند ...» (۱).

۴ - اعضای استفتای دائمی وهابیان می نویسند: «بنای بر قبور بدعت منکر است که در آن غلو در تعظیم صاحب قبر و راهی به سوی شرک است و لذا بر ولی امر مسلمین یا نایب اوست که امر به تخریب بناهایی کند که روی قبور ساخته شده، و آن ها را با زمین یکسان سازد، تا با این بدعت عملاً مقابله شده و راه شرک بسته شود» (۲).

۵ - ناصرالدین البانی در پیشنهادش به آل سعود برای تخریب گنبد سبز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: «از جمله اموری که جای تأسف دارد این که: مدت زیادی است که بر روی ساختمان قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گنبدی سبز ساخته شده است ... به اعتقاد من اگر دولت سعودی می خواهد داعی توحید داشته باشد، باید مسجد نبوی را به حالت سابقش برگرداند» (۳).

## قرآن و بنای بر قبور

## قرآن و بنای بر قبور

قرآن کریم به مسئله بنای بر قبور به طور صریح و خاص نپرداخته است؛ لکن می توان حکم آن را از ضمن آیات قرآن استفاده نمود:

### ۱ - بنای بر قبور، تعظیم شعائر الهی

خداوند متعال در قرآن کریم امر به تعظیم شعائر الهی کرده و آن را دلیل تقوای قلوب می داند، آنجا که می فرماید: { وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛ (۴) «و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این، صفت دل های باتقوا است.»

شعائر جمع شعیره، به معنای دلیل و علامت است. شعائر الله؛ یعنی اموری که دلیل و علامت و نشانه به سوی خداست و هر کسی که می خواهد به خدا برسد با آن دلیل

ص: ۵۷۸

۱- ۱۹۵۶. کشف الارتیاب، ص ۲۸۶ از تطهیر الاعتقاد صنعانی.

۲- ۱۹۵۷. اللجنة الدائمة للبحوث العلمیه و الافتاء، رقم فتوی ۷۲۱۰.

۳- ۱۹۵۸. تحذیر المساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانی، ص ۶۸ و ۶۹.

۴- ۱۹۵۹. سوره حج، آیه ۳۲.

و نشانه می تواند به خدا برسد. یا این که مراد از شعائر الله، شعائر دین خداست؛ یعنی هر کس که می خواهد به حقیقت دین خدا رهنمون شود، برخی از امور راهنمای اویند که باید آن ها را تعظیم کرد.

در قرآن کریم، صفا و مروه از شعائر الهی شمرده شده است، آنجا که می فرماید: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ؛ (۱)﴾ «همانا صفا و مروه از شعائر دین خداست.» و نیز شتری که برای نحر به منی برده می شود: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ؛ (۲)﴾ «و نحر شتران فربه را از شعائر دین خدا مقرر گردانیدیم.»

این نیست مگر از آن جهت که این امور از نشانه های دین حنیف ابراهیم است.

و نیز «مزدلفه» مشعر نامیده شده، از آن جهت که از علامت ها و نشانه های دین خداست. همه مناسک حج شعائر نامیده شده است از آن جهت که نشانه هایی به سوی توحید و دین حنیف است.

اگر این امور از شعائر دین خدایند، و مردم را متذکر به توحید و دین حنیف می کنند، شکی نیست که وجود انبیا و اولیا نیز از بزرگ ترین و بارزترین نشانه های دین خداوند است؛ زیرا آنان از آن جهت که معصومند و کار خلاف انجام نمی دهند، سیره و اقوال آنان مطابق با حق و حقیقت است. آنان کسانی هستند که می توانند بشر را به سوی حق و حقیقت و توحید رهنمون شوند.

حال اگر وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیای او و اولیای الهی چنین خاصیتی دارند، حفظ و صیانت آثار آنان و حفظ قبورشان و بنای قبر و گلدسته برای آن ها نیز در راستای همین اهداف است؛ زیرا این اعمال در حقیقت تعظیم اشخاصی است که خود و سنتشان شعائر و راهنمایی به سوی خدایند.

قرطبی در تفسیرش می گوید: «شعائر خدا عبارت است از علم ها و نشانه های دین خدا؛ خصوصاً اموری که مربوط به مناسک است.» (۳)

ص: ۵۷۹

---

۱- ۱۹۶۰. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۲- ۱۹۶۱. سوره حج، آیه ۳۶.

۳- ۱۹۶۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۵۶.

استاد عباس محمود عقّاد نویسنده مصری درباره کربلا و حرم حسینی می گوید: «کربلا، امروز حرّمی است که مسلمانان برای عبرت و یادآوری به زیارتش می آیند. همچنین غیر مسلمانان برای دیدن و مشاهده به آنجا می آیند. ولی اگر قرار باشد که آن سرزمین حقّش ادا گردد، باید مزار انسانی باشد که برای نوع خود نصیب و بهره ای از قداست و فضیلت قائل است؛ زیرا ما در میان بقعه و بارگاه های مقدس، جایی برتر از بارگاه امام حسین علیه السلام سراغ نداریم» (۱).

## ۲ - بنای بر قبور از مصادیق مودّت ذوی القربی

قرآن کریم به صراحت، امر به مودّت و محبّت اقرّبای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرموده، آنجا که می فرماید: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى}؛ (۲) «بگو از شما تقاضای اجر و مزدی نمی کنم مگر مودّت ذوی القربی را».

واضح است که بنای بر قبور اقرّبای پیامبر صلی الله علیه وآله از مصادیق اظهار مودّت و محبّت اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا مودّت و محبّت بروز و ظهور دارد، و مورد آن تنها محبت قلبی و اطاعت نیست، بلکه شامل مصادیق آن می شود تا حدّی که مشمول نهی صریح از آن مورد نشده باشد.

## ۳ - بنای بر قبور اولیای الهی مصادیق ترفیع بیوت

خداوند متعال در قرآن کریم اذن داده که خانه هایی که در آن ها یاد خدا شده، رفعت پیدا کند، آنجا که می فرماید: {فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ ...}؛ (۳) «در خانه هایی که خدا رخصت داده رفعت یابد و در آن، ذکر خدا شود و صبح و شام در آن تسبیح ذات پاک او کنند. پاک مردانی که هیچ کسب و تجارت، آنان را از یاد خدا غافل نگرداند ...». استدلال به آیه فوق متوقف بر بیان دو امر است:

الف) بیوت در آیه خصوص مساجد نیست، بلکه اعم از مساجد و اماکنی است که

ص: ۵۸۰

۱- ۱۹۶۳. ابوالشهداء، ص ۱۴۵.

۲- ۱۹۶۴. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳- ۱۹۶۵. سوره نور، آیات ۳۶ و ۳۷.

در آن ها یاد خدا می شود، همانند بیوت انبیا و ائمه علیهم السلام. بلکه می توان مراد از بیوت را غیر از مساجد دانست؛ زیرا بیت به معنای بنایی است که دارای چهار دیوار و سقف باشد، همانند بیت الله الحرام. هم چنین در قرآن می خوانیم: { وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ شِقُوقًا مِّنْ فَضْلِهِ }؛ (۱) «و اگر نبود که همه مردم یک نوع و یک امتند ما آنان که کافر به خدا می شوند سقف خانه هایشان را از نقره خام قرار می دادیم.»

از این ادله استفاده می شود که بیت در لغت عرب به بنایی اطلاق می شود که دارای سقف باشد. از سوی دیگر مستحب است که مساجد بدون سقف باشد. پس مقصود از بیوت در آیه غیر از مساجد است.

امام باقر علیه السلام فرمود: «مقصود از بیوت در آیه، بیوت انبیا و بیوت علی علیه السلام است.» (۲)

ب) مقصود از رفع در آیه شریفه دو احتمال است:

۱ - مقصود از «رفع» تعظیم و ترفیع قدر بیوت است که همان رفع معنوی است. همان گونه که در قرآن می خوانیم: { وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا }؛ (۳) «و ما مقام او را بلند و مرتبه اش را رفیع گردانیدیم.»

۲ - مقصود از رفع بالا بردن ساختمان قبر است که همان رفع ظاهری و بنای قبر است.

زمخشری در تفسیر آیه می گوید: «رفع بیوت، یا به معنای بنای بیوت است همانند آیه شریفه: { وَإِذْ يُرَفِّعُ إِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلَ ... } و یا به معنای تعظیم بیوت و بالا بردن قدر و منزلت بیوت است.» (۴)

برو سوی در «روح البیان» می گوید: { أَنْ تُرَفَّعَ } یا به بنا است یا به تعظیم و بالا بردن قدر و منزلت.» (۵)

ص: ۵۸۱

۱- ۱۹۶۶. سوره زخرف، آیه ۳۳.

۲- ۱۹۶۷. البرهان، بحرانی، ج ۳، ص ۱۳۷.

۳- ۱۹۶۸. سوره مریم، آیه ۵۷.

۴- ۱۹۶۹. تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۳۹۰.

۵- ۱۹۷۰. روح البیان، ج ۶، ص ۱۵۸.

اگر مراد به رفع در { أَنْ تُرْفَعَ بِنَا بَاشِدْ } که دلالت صریح بر بنای بر بیوت انبیا و اولیا دارد، خصوصاً با در نظر گرفتن این که مدفن پیامبر صلی الله علیه وآله و تعدادی از ائمه در خانه هایشان بوده است. و اگر مراد به رفع در { أَنْ تُرْفَعَ رَفْعَ مَعْنَوِي } است، نتیجه آن اذن به تکریم و حفظ بیوت انبیا و اولیای الهی است که عموم آن شامل بنای بر قبور اولیای الهی و تعمیر آن نیز می گردد.

سیوطی از انس بن مالک و بریده نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله این آیه را { فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ ... } قرائت نمود، شخصی جلو آمد، عرض کرد: این بیوت کدامند؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: بیوت انبیا. ابوبکر در این هنگام نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و خطاب به خانه علی و فاطمه علیهما السلام کرده و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا این خانه از آن بیوت است که خدا و تو اراده کرده ای که تعظیم شود. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آری، از بهترین آن بیوت است. (۱)

### سیره سلف و بنای بر قبور

با مراجعه به تاریخ مسلمین بعد از ظهور اسلام پی می بریم که بنای بر قبور، سیره عملی مسلمین در طول تاریخ بوده و مورد اعتراض هیچ یک از صحابه و تابعین تا این زمان واقع نشده است، تنها گروهی که به نام وهابیان در عمل و گفتار با این کار مخالفت نموده اند. به نمونه هایی از این سیره عملی اشاره می کنیم:

۱ - مسلمانان جسد پیامبر صلی الله علیه وآله را در خانه ای سقف دار دفن نمودند و از آن زمان به بعد آن مکان مورد توجه خاص مسلمانان قرار گرفته است.

۲ - بخاری در صحیح خود روایت کرده: «بعد از وفات حسن بن حسن بن علی علیهما السلام همسر او تا یک سال قبه ای بر قبر او زد و به عزاداری پرداخت. (۲)

ملا علی قاری در شرح حدیث می گوید: «ظاهر این است که زدن قبه به جهت اجتماع دوستان بر قبر او برای ذکر و قرائت قرآن و حضور اصحاب برای دعا و مغفرت و رحمت بوده است.

ص: ۵۸۲

۱- ۱۹۷۱. درّ المنثور، سیوطی، ج ۵، ص ۵۰.

۲- ۱۹۷۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، حدیث ۶۲.

۳- سید بکری می گوید: «از عدم جواز بنای بر قبور، قبور انبیا و شهدا و صالحین و امثال آن ها استثنا می شود».(۱)

۴- ابن شبه نقل می کند که: عقیل بن ابی طالب در خانه خود چاهی کند. در آن هنگام به سنگی برخورد کرد که در آن نوشته بود: این قبر حبیبه دختر صخر بن حرب است، عقیل چاه را پر از خاک کرد و روی آن اتاقی بنا نمود».(۲)

۵- سمهودی در توصیف مزار حمزه بن عبدالمطلب می گوید: «بر مزار او قبه ای عالی، زیبا و محکم است ... که در ایام خلافت خلیفه عباسی ناصر دین الله، سال ۵۷۵-۶۲۲ ه.ق، ساخته شده است».(۳)

۶- ابن سعد در «طبقات» نقل می کند: «بعد از وفات عثمان بن مظعون و دفن او در بقیع، پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را بر سر قبر او گذاشت و فرمود: این، نشانه ای بر قبر اوست».(۴) عمرو بن حزم می گوید: «قبر عثمان بن مظعون را دیدم؛ در حالی که چیز بلندی در کنار او مانند علم قرار داده بودند».(۵)

مطلب نقل می کند: «بعد از وفات عثمان بن مظعون و دفن او، پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی دستور داد تا سنگی را بیاورد، ولی او قادر بر حمل آن نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله آستین را بالا زد و سنگ را بلند کرد و در کنار قبر عثمان بن مظعون قرار داد و فرمود: می خواهم بر قبر او علامت بگذارم».(۶)

۷- ابن سعد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: «فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار قبر حمزه می آمد و آن را اصلاح می کرد».(۷)

۸- بخاری نقل می کند که بعد از وفات عبدالرحمن بن ابوبکر، عایشه دستور داد تا سر قبر او خیمه ای زده شود و کسی را نیز موکل بر آن قبر نمود ... (۸)

ص: ۵۸۳

۱- ۱۹۷۳. اعانه الطالبین، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲- ۱۹۷۴. تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳- ۱۹۷۵. وفاء الوفاء، ج ۲.

۴- ۱۹۷۶. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۹۱، ق ۱.

۵- ۱۹۷۷. همان، ج ۳، ص ۲۸۹، ق ۱.

۶- ۱۹۷۸. سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۱۱؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۹۵.

۷- ۱۹۷۹. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۱، ق ۱.

۸- ۱۹۸۰. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۹.

۹ - عمر امر کرد تا خیمه ای بر روی قبر زینب دختر جحش زده شود و کسی او را نهی نکرد. (۱)

## مزار بزرگان

### مزار بزرگان

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که ساختن زیارتگاه و مزار برای بزرگان سنتی همیشگی در طول تاریخ بوده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

#### ۱ - مزار بلال حبشی

قبر او در دمشق در باب الصغیر است. ابن جبیر می گوید: «وفی رأس القبر المبارک تاریخ باسمه، والدعاء فی هذا الموضع المبارک مستجاب، قد جُزّب كثير من الأولیاء وأهل الخیر المتبرکین بزیارتهم»؛ (۲) «و در سر قبر مبارک او تاریخی به اسم او است، و دعا در آن موضع مبارک مستجاب است. بسیاری از اولیا و اهل خیری که به زیارت اولیا متبرکند این مطلب را تجربه کرده اند.»

#### ۲ - مزار سلمان فارسی

خطیب بغدادی می گوید: «قبره الآمن ظاهر معروف بقرب ایوان کسری علیه بناء وهناك خادم مقيم لحفظ الموضع وعمارته والنظر فی أمر مصالحه، وقد رأیت الموضع وزرته غیر مره»؛ (۳) «قبر او الآمن ظاهر و معروف است نزدیک ایوان کسری. و بر روی آن ساختمانی است. و در آنجا خادمی اقامت کرده تا آنجا و عمارتش را حفظ نموده و در امر مصالحتش نظر کند. من آن موضع را دیده ام و چندین بار نیز زیارت کرده ام.»

#### ۳ - مزار طلحه بن عبید الله

ابن بطوطه می گوید: «مشهد طلحه بن عبیدالله أحد العشره وهو بداخل المدینه وعلیه قبه ومسجد»؛ (۴) «مشهد طلحه بن عبیدالله - یکی از ده نفری است که بشارت به بهشت به او داده شده - داخل مدینه است و بر روی آن گنبد و مسجدی است.»

ص: ۵۸۴

۱- ۱۹۸۱. طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۸۰.

۲- ۱۹۸۲. رحله ابن جبیر، ص ۲۲۹.

۳- ۱۹۸۳. تاریخ بغدادی، ج ۱، ص ۱۶۳.

۴- ۱۹۸۴. رحله ابن بطوطه، ص ۲۰۳.

#### ۴ - مزار زبیر بن عوام

ابن جوزی می گوید: «فمن الحوادث فی سنه ۳۸۶ إنَّ أهل البصره فی شهر المحرم أدعوا إیّهم کشفوا عن قبر عتیق فوجدوا فیهِ میتاً طریّاً بثیابه وسیفه، وإنّه الزبیر بن العوام، فاخرجوه وکفّوه ودفنوه بالمربد بین الدربین، وبنی علیه الأثیر أبوالمسک عنبر بناءً وجعل الموضع مسجداً، ونقلت الیه القنادیل والآلات والحصر والسّماوات، وأقیم فیهِ قوام وحفظه ووقف علیه وقوفاً»؛ (۱) «از حوادث سال ۳۸۶ این که اهل بصره در ماه محرم ادعا کردند که قبری قدیمی کشف کرده اند. در آن قبر بدنی تازه با لباس و شمشیرش پیدا کردند. فهمیدند که او زبیر بن عوام است. او را بیرون آورده و کفن کردند و او را در مربد بین دو درب دفن کردند. آن گاه اثیر ابو المسک عنبر ساختمانی بر روی آن ساخت و آن موضع مسجد شد و سپس قنادیل ها و آلات و حصیر ها و تکیه گاه ها به آنجا منتقل شد. و نیز دربان ها و نگهبانان بر آن قرار داده و املاکی را نیز برای آن موضع وقف کردند.»

#### ۵ - مزار ابویوب انصاری

حاکم نیشابوری می نویسد: «یتعاهدون - أي أهل الروم - قبره ویزورونه ویستشفعون به إذا قحطوا»؛ (۲) «اهالی روم با قبر او عهد و پیمان دارند و به زیارت او می آیند و به او هنگام قحطی استشفاع می کنند.»

#### ۶ - مرقد امیر المؤمنین علیه السلام

حسین بن احمد بن محمّد معروف به ابن حجاج بغدادی یکی از شعرای قرن سوم و چهارم، قصیده فائیه ای در مدح امام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که در کنار قبر حضرت سروده است. او به گنبد حضرت خطاب کرده و می گوید:

یا صاحب القبه البیضا علی النجف

من زار قبرک واستشفی لدیک شفی

زوروا أباالحسن الهادی لعلمکم

تحظون بالأجر والإقبال والزلف (۳)

ص: ۵۸۵

۱- ۱۹۸۵. المنتظم، ابن جوزی، ج ۹، ص ۳۹.

۲- ۱۹۸۶. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۵۸؛ صفه الصفوه، ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- ۱۹۸۷. وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۱۷۰؛ المنتظم، ج ۷، ص ۲۱۶.



«ای صاحب گنبد سفید بر نجف، هر کس قبر تو را زیارت کند و نزد تو شفا طلبد، شفا می یابد.»

ابوالحسن هادی را زیارت کنید، تا شاید شما از اجر و اقبال و خوشی بهره ببرید.»

ابن بطوطه می گوید: «وهذه الروضة ظهرت لها كرامات، لأنّ بها قبر عليّ فمنها: إنّ ليله السابع والعشرين من رجب وتسمّى عندهم ليله المحيا، يؤتى إلى تلك الروضة بكلّ مقعد من العراقين وخراسان وبلاد فارس والروم. فيجتمع منهم الثلاثون والأربعون ونحو ذلك. فإذا كان بعد العشاء الآخر جعلوا فوق الضريح المقدس، والناس ينتظرون قيامهم، وهم مابين مصلّ وذاكر وتال ومشاهد للروضة. فإذا مضى من الليل نصفه أو ثلثاه أو نحو ذلك قام الجميع اصحّاء من غير سوء، وهم يقولون (لا إله إلاّ الله، محمّداً رسول الله، عليّ وليّ الله). وهذا أمر مستفيض عندهم سمعته من الثقات»؛<sup>(۱)</sup> «و برای این بارگاه کراماتی ظاهر شده است؛ زیرا در آن قبر علی است. از آن جمله این که شب بیست و هفتم از رجب که نزد آنان به شب زنده داری معروف است، نزد آن بارگاه هر زمین گیر و معلول را از عراق و خراسان و شهرهای فارس و روم می آورند. هر کدام از آن ها سی تا و چهل تا دور هم جمع می شوند. و چون بعد از نماز عشا می شود آن ها را بالای سر ضريح مقدس قرار می دهند، و مردم منتظر برپا شدن آن ها هستند؛ در حالی که خودشان مشغول نماز و ذکر و تلاوت قرآن و مشاهده ضريح حضرتند. و چون از شب، نصف یا دو سوم یا مثل این مقدار می گذارد، همگی صحیح و سالم بدون آن که مشکلی در آن ها باشد از جا برمی خیزند؛ در حالی که همگی می گویند: (لا اله الاّ الله، محمّداً رسول الله، عليّ وليّ الله). و این قصه ای معروف نزد آنان است که من از افراد مورد وثوق شنیدم.»

## ۷ - مرقد امام کاظم علیه السلام

خطیب بغدادی به سندش از احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی نقل کرده که گفت: از حسن بن ابراهیم ابوعلی خلال (شیخ حنابله در عصرش) شنیدم که می گفت: «ما همّنی أمر فقصدت قبر موسى بن جعفر، فتوسلت به إلّما سهّل الله تعالی لی ما أحبّ»؛<sup>(۲)</sup> «هیچ امر مهمی برای من اتفاق نیفتاد جز آن که قصد قبر موسی بن جعفر را کردم و به او متوسل شدم تا آن که خداوند متعال برای من آنچه را که دوست داشتم تسهیل نمود.»

ص: ۵۸۶

۱- ۱۹۸۸. رحله ابن بطوطه، ص ۱۹۵.

۲- ۱۹۸۹. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

## ۸ - مرقد امام رضاعلیه السلام

حاکم نیشابوری در مورد آن حضرت می گوید: «استشهد علی بن موسی بسناباد من طوس. وقال: سمعت أبابکر محمّد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول: خرجنا مع إمام أهل الحدیث أبی بکر ابن خزیمه وعدیله أبی علی الثقفی مع جماعه من مشایخنا وهم إذ ذاک متوافرون إلی علی بن موسی الرضا بطوس، قال: فرأیت من تعظیمه - یعنی ابن خزیمه - لتلك البقعه وتواضعه لها وتضرّعه عندها ماتحیرنا»؛<sup>(۱)</sup> «از ابوبکر محمّد بن مؤمل بن حسن بن عیسی شنیدم که می گفت: ما با امام اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه و همراه او ابی علی ثقفی با جماعتی از مشایخ ما که زیاد بودند به سوی علی بن موسی الرضا در طوس حرکت کردیم. او گفت: من از تعظیم ابن خزیمه نسبت به آن بقعه و تواضع و تضرّع او نسبت به آن، چیزهایی دیدم که همه ما را به تحیر واداشت.»

## ۹ - مرقد امام جوادعلیه السلام

ابن عماد حنبلی می گوید: «توفی ببغداد، الشریف أبو جعفر محمّد الجواد بن علی بن موسی الرضا الحسینی أحد الاثنی عشر إماماً الذین تدعی فیهم الرافضه العصمه، ودفن عند جدّه موسی، ومشهدهما ینتابه العامه بالزیاره»؛<sup>(۲)</sup> «در بغداد، شریف ابوجعفر محمّد جواد فرزند علی بن موسی الرضا حسینی فوت نمود، یکی از دوازده امامی که رافضه ادّعی عصمت آنان را دارند، در کنار جدّش موسی مدفون شد و مشهد آن دو را عامه مردم نوبت به نوبت زیارت می کنند.»

## ۱۰ - مزار معروف کرخی

خطیب بغدادی از ابی عبداللّه محاملی نقل کرده که گفت: «أعرف قبر معروف الکرخی منذ سبعین سنه، ما قصده مهموم إلّا فرّج الله همّه»؛<sup>(۳)</sup> «قبر معروف کرخی را از هفتاد سال پیش می شناسم. هیچ مهمومی قصد آن را نکرده جز آن که خداوند همّ و غمّ او را برطرف نموده است.»

ص: ۵۸۷

۱- ۱۹۹۰. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۹۹.

۲- ۱۹۹۱. شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸.

۳- ۱۹۹۲. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۲.

## ۱۱ - مزار احمد بن موسی علیه السلام

ابن بطوطه می گوید: «هو مشهد معظم عند أهل شیراز یتبرکون به ویتوسلون إلى الله تعالى بفضلہ»؛ (۱) «آن قبر مشهدی است تعظیم شده نزد اهالی شیراز که مردم به آن تمسک جسته و به سوی خدا به فضل او توسل می جویند.»

## ۱۲ - مزار عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام

خطیب بغدادی می گوید: «باب البردان فيها أيضاً جماعه من أهل الفضل، وعند المصلی المرسوم بصلاه العيد قبر کان يعرف بقبر النذور، يقال: إن المدفون فيه رجل من ولد علی بن أبی طالب علیه السلام، یتبرک الناس بزیارته و یقصدہ ذوالحاجه منهم لقضاء حوائجهم»؛ (۲) «درب بردان در آنجا نیز جماعتی از اهل فضل وجود دارند. و کنار مصلاهی آنجا که معروف به نماز عید است، قبری است معروف به نام قبر نذرها، و گفته می شود که در آنجا یکی از اولاد علی بن ابی طالب علیه السلام مدفون است. مردم به زیارت او تبرک جسته و محتاجان از مردم به جهت برآورده شدن حوائج شان قصد او را می نمایند.»

## ۱۳ - مزار سیده نفیسه

عمر رضا کحاله می گوید: «ولأهل مصر اعتقاد بها عظیم، فيقال: إن الدعاء يستجاب عند قبرها»؛ (۳) «و برای اهل مصر اعتقاد عظیمی به او است. گفته می شود که دعا در کنار قبر او مستجاب است.»

## ۱۴ - مزار ذوالنون مصری

ابن خلکان می گوید: «دفن فی القرافه الصغری وعلی قبره مشهد مبنی، وفی المشهد قبور جماعه من الصالحین، وزرته غیر مرّه»؛ (۴) «او در قرافه صغری دفن شد. و بر روی قبر او مشهدی بنا شده و در مشهد او قبرهای جماعتی از صالحان است. و من چندین بار آن را زیارت کرده ام.»

ص: ۵۸۸

۱- ۱۹۹۳. رحله ابن بطوطه، ص ۲۲۵.

۲- ۱۹۹۴. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- ۱۹۹۵. اعلام النساء، ج ۵، ص ۱۸۷ و ۱۸۹.

۴- ۱۹۹۶. تاریخ ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۰۹.

ابن خلکان می گوید: «وقبره معروف ومشهور بإجابة الدعاء»؛<sup>(۱)</sup> «قبر او معروف، و به اجابت دعا مشهور است.»

### بررسی ایراد های وهابیان

### بررسی ایراد های وهابیان

وهابیان در ادعای خود بر حرمت بنای بر قبور به مواردی استدلال کرده اند که به آن ها پرداخته و پاسخ می دهیم:

#### ۱ - بنای بر قبور از مظاهر شرک یا راهی به سوی شرک است

در پاسخ می گوئیم:

اولاً: در بحث «شرک و توحید» به میزان آن دو اشاره نمودیم و گفتیم که شرک دو رکن و عنصر دارد: یکی این که انسان عملی انجام دهد که نشانه خضوع برای کسی باشد. و دیگر این که اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت آن کس داشته باشد که برای او خضوع می کند. این دو رکن که از آیات و تعاریف به دست آمده است، در مورد بنای بر قبور صادق نیست؛ زیرا کسی که بیوت و مشاهد اولیای الهی را تعظیم می کند، بنای آن ها به قصد تعظیم، با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت نیست.

ثانیاً: در مبحث «مقدمه» گفته شده که مطلق مقدمه حرام، حرام نیست، بلکه مقدمه موصله حرام است؛ یعنی اگر کسی به طور حتم این قبور را برای شرک بنا کند حرام است. ولی اگر کسی برای تعظیم شعائر الهی بنا کند، نه تنها اشکالی ندارد بلکه مستحب است.

#### ۲ - بنای بر قبور از اعمال مشرکین است (۱۹۹۸)

مشرکین است (۲)

در پاسخ می گوئیم:

اولاً: مشرکین اگر بنای بر قبور بزرگان خود می ساختند به جهت تعظیم و تکریم آن ها به عنوان ربّ بوده است؛ همان گونه که در جای خود مورد بررسی قرار گرفته

ص: ۵۸۹

۱- ۱۹۹۷. تاریخ ابن خلکان، ج ۲، ص ۸۲.

۲- ۱۹۹۸. منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۴.

است؛ لذا اسلام، آنان را از این جهت مذمت نموده است و این به خلاف بنای بر قبور اولیای الهی در میان مسلمین است. (۱)

ثانیاً: مطلق تشبّه به مشرکین و کفار حرام نیست، مگر در امور اختصاصی و در شعائر آنان خصوصاً به قصد احیای شعائر و آیین کفار. برای اطلاع بیشتر به بحث «برپایی مراسم جشن» مراجعه شود.

### ۳ - بنای بر قبور، بدعت منکر است

در پاسخ می‌گوییم:

در بحث میزان بین بدعت و سنت، گفته شد که بدعت دو رکن دارد: یکی زیاده یا نقیصه در دین، دیگری نبود دلیل عام یا خاص بر امر حادث. در مورد جواز بنای بر قبور، هم دلیل خاص داریم که سنت و سیره سلف از مسلمین است و هم دلیل عام که به آن‌ها اشاره شد.

### ۴ - ادعای اجماع

علمای وهابی مدینه منوره در استفتای آل سعود درباره بناهای بقیع نوشتند: «بنای بر قبور اجماعاً ممنوع است؛ به جهت صحت روایاتی که در منع از آن وارد شده است ...» (۲)

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: اجماعی که ادعا می‌کنند مدرکی است؛ که به مدرک آن خواهیم پرداخت، پس اجماع آنان مستقلاً اعتباری ندارد.

ثانیاً: در اجماعی که ادعا شده، سه احتمال است:

الف) اجماع تقدیری: به این بیان که روایاتی وجود دارد که اگر علما به آن توجه کنند، به مضمونش فتوا می‌دهند. این فرض باطل است؛ زیرا این احتمال فرع صحت حدیث از حیث سند و تمامیت آن از حیث دلالت است، که هر دو ناتمام است.

ص: ۵۹۰

---

۱- ۱۹۹۹. ر.ک: مقالات الکوثری، ص ۲۴۶ به نقل از شرح صحیح مسلم، آبی مالکی، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲- ۲۰۰۰. جریده ام القری، تاریخ ۱۷ شوال ۱۳۴۴ ه.ق

ب) اجماع محقق: به این معنا که همه علما فتوا به تحریم داده اند، هم از حیث حدوث و هم از حیث بقا. این احتمال هم به طور قطع باطل است؛ زیرا اولاً: بحث غالب علما در بنای بر مطلق قبور است؛ در حالی که بحث ما در قبور اولیای الهی است. ما نیز در قبور غیر اولیا کراهت را قبول داریم. ثانیاً: غالب علما قائل به کراهتند، نه حرمت و حتی برخی تصریح به عدم کراهت دارند.

### قائلین به عدم حرمت

- ۱ - عبدالرحمن جزیری می گوید: «کراهت دارد که بر روی قبر، قبه یا بنا ساخته شود». (۱)
  - ۲ - امام نووی می گوید: «بنای بر قبور اگر در ملک بانی باشد، مکروه است و اگر در مقبره ای باشد که راه مردم است، حرام است». (۲)
  - ۳ - از مالک بن انس - رئیس مذهب مالکیه - نقل شده که می گفت: «کراهت دارم که قبور، گچ مالی شده و بر آن، بنا شود ...». (۳)
  - ۴ - شافعی می گوید: «دوست دارم که روی قبر بنایی نشود و نیز گچ مالی نگردد؛ زیرا این عمل زینت کاری است و قبر جای این امور نیست». (۴)
  - ۵ - ابن حزم می گوید: «اگر بر روی قبر بنا یا ستونی ساخته شود، کراهت ندارد». (۵)
  - ۶ - نووی بنای بر قبور را مکروه می داند، ولی می گوید: «به ابوحنیفه نسبت داده شده که کراهت ندارد». (۶)
- آن همه فتوا که غالباً بر کراهت بود، در صورتی است که بنا بر قبر فرد عادی باشد، ولی اگر بنا بر قبر یکی از اولیای الهی باشد از این کراهت مستثنا است.

عبدالغنی نابلسی در کتاب «الحدیقه الندیه» می گوید: «حکم به کراهت روشن کردن

ص: ۵۹۱

- 
- ۱- ۲۰۰۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۲۱.
  - ۲- ۲۰۰۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۷، ص ۲۷ کتاب الجنائر.
  - ۳- ۲۰۰۳. مقالات الکوثری، ص ۲۴۷، به نقل از المدونه الکبری، ج ۱، ص ۹۰.
  - ۴- ۲۰۰۴. همان، به نقل از کتاب الأم، ج ۱، ص ۲۴۶.
  - ۵- ۲۰۰۵. المحلی، ج ۵، ص ۱۳۳.
  - ۶- ۲۰۰۶. المجموع، ج ۵، ص ۲۹۸.

چراغ در صورتی است که فایده ای بر آن مترتب نباشد، اما در صورتی که فایده ای از قبیل ... یا این که صاحب قبر از اولیای الهی باشد، یا عالمی از محققین باشد، به جهت تعظیم روح او، روشن کردن چراغ بر سر قبرش اشکالی ندارد» (۱).

ج) مراد از اجماع، سیره عملی مسلمین باشد از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه وآله تا این زمان، که این برخلاف چیزی است که آن را به اثبات رساندیم؛ زیرا با مروری بر تاریخ مسلمانان پی می بریم که مسئله بنای بر قبور از سیره و سنت همیشگی مسلمین بوده است.

## ۵ - استدلال به برخی از احادیث

## ۵ - استدلال به برخی از احادیث

عمده استدلال وهابیان بر حرمت بنای بر قبور، روایاتی است که از طریق اهل سنت وارد شده است که ما به آن ها اشاره کرده و جواب هر کدام را خواهیم داد.

## الف) حدیث ابی الهیاج

مسلم از یحیی بن یحیی و ابوبکر بن ابی شیبه و زهیر بن حرب، از وکیع، از سفیان، از حبيب بن ابی ثابت، از ابی وائل، از ابی الهیاج اسدی نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «تو را به مأموریتی می فرستم که رسول خدا صلی الله علیه وآله به آن فرستاد: این که هیچ تمثالی نیابی مگر آن که محو کنی و هیچ قبر مشرفی نیابی مگر آن که مساوی سازی» (۲).

حدیث از حیث سند و دلالت ضعیف است:

اول، از حیث سند؛ چند نفر از رجال این حدیث تضعیف شده اند:

۱ - وکیع بن جراح بن ملیح رواسی کوفی که در حق او تضعیفات زیادی رسیده است. (۳)

۲ - سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی که ابن حجر و ذهبی او را متهم به تدلیس در حدیث کرده اند؛ یعنی حدیثی را به کسی نسبت می دهد که او را ندیده است. (۴)

۳ - حبيب بن ابی ثابت قیس بن دینار که او نیز به تدلیس نسبت داده شده است. (۵)

ص: ۵۹۲

۱- ۲۰۰۷. الحدیقه الندیه، ج ۲، ص ۶۳۰.

۲- ۲۰۰۸. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۱، کتاب الجنائز.

٣-٢٠٠٩. ر.ك: تهذيب التهذيب، ج ١١، ص ١٢٣.

٤-٢٠١٠. همان، ج ٤، ص ١١٥.

٥-٢٠١١. همان، ج ٢، ص ١٧٩.



۴- ابووائل اسدی که از منحرفین از امام علی علیه السلام بوده است. (۱) همچنین از والیان عیدالله بن زیاد در کوفه بوده است، کسی که ظلم و غارتگری او بر احدی مخفی نیست.

۵- ابو الهیاج که در نقل حدیث مشهور نیست، لذا سیوطی در حاشیه سنن نسایی می گوید: «در کتب حدیث غیر از این حدیث از او نرسیده و کسی غیر از ابن حبان او را توثیق نکرده و ابن حبان کسی است که مجهول ها را توثیق می کند. عجلی هم او را توثیق کرده، که دأبش زیاده روی در توثیق تابعین است، به جهت خوشبینی که نسبت به آنان دارد». (۲)

دوم، از حیث دلالت؛ حدیث از حیث دلالت، اشکال های متعددی دارد:

۱- از حیث متن و سند اضطراب دارد؛ زیرا در حدیثی ابی الهیاج می گوید: «قال لی علیّ» و در حدیث دیگر ابی وائل می گوید: «إنّ علیّاً قال لأبّی الهیاج» و در حدیث دیگر چنین آمده است: «لأبعثکک ...». و می دانیم که اضطراب سند و متن موجب سقوط حدیث از حجّیت و اعتبار است.

۲- حدیث مربوط به هدم و خراب کردن قبور همه عالم نیست، بلکه مورد خاصی بوده که حضرت او را مأمور به آن کرده است. شاید برخی از قبور مشرکین بوده که مورد پرستش آنان قرار گرفته بوده است. و بر فرض که مطلق قبور بوده، چه ربطی به قبور اولیای الهی دارد که به جهت توجه مردم به خدا از طریق آنان و اقامه شعائر الهی، بدون هیچ توجه شرک آلود به آنان بنا شده است.

۳- اهل لغت و عرف به این نکته توجه کرده اند که ماده «تسویه» در صورتی که قرین مساوی با او ذکر نشود به معنای صاف کردن آن است فی نفسه. و این حدیث این چنین است؛ زیرا در آن نیامده که آن را مثلا با زمین مساوی کنید، پس معنای آن این است که هر قبری که به مانند تل و مثل کوهان شتر است او را صاف کن؛ زیرا در روایات آمده که تمام قبور شهدا همانند سنام و کوهان شتر بوده است. (۳)

۴- روایت، ربطی به بنای سقف، دیوار و وجوب خراب کردن آن ندارد.

ص: ۵۹۳

۱- ۲۰۱۲. ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۶۲.

۲- ۲۰۱۳. ر.ک: زیاره القبور، علامه بدر الدین حوثی.

۳- ۲۰۱۴. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۶، ح ۴۲۹۳۲.

۵- این حدیث مورد اعراض علما و مسلمین در طول تاریخ بوده که این اعراض سبب وهن روایت خواهد شد.

### (ب) حدیث جابر

مسلم از ابوبکر بن ابی شیبه، از حفص بن غیاث، از ابن جریح، از ابی الزبیر، از جابر نقل کرده که فرمود: رسول خدا از گچ کاری در قبور و از این که کسی بر روی قبور بنشیند و از بنای بر قبور نهی نموده است. (۱) به این مضمون روایات دیگری هم از طرق مختلف، نقل شده است. لکن در این احادیث هم مجموعه ای از نقاط ضعف وجود دارد که باعث می شود از حجیت و اعتبار بیفتد:

اولاً: در تمام احادیث جابر، ابن جریح و ابوالزبیر - با هم یا به تنهایی - وجود دارند.

ابن حجر می گوید: از یحیی بن معین درباره حدیث ابن جریح سؤال شد، گفت: تمام احادیثش ضعیف است. (۲)

از احمد بن حنبل نیز نقل شده که درباره ابن جریح می گوید: احادیث منکر نقل کرده است. (۳) مالک بن انس در شأن او می گوید: ابن جریح مانند کسی است که در شب به دنبال جمع هیزم است. کنایه از این که هر نوع حدیثی را نقل می کند. (۴)

درباره ابوالزبیر نیز تضعیفاتی وارد شده است؛ احمد بن حنبل از ایوب نقل می کند که ابوالزبیر ضعیف الروایه است. شعبه می گوید: ابوالزبیر نمازش را درست ادا نمی کرد. و نیز می گوید: او اهل تهمت بود. ابوحاتم رازی می گوید: حدیث او نوشته می شود ولی به آن احتجاج نمی گردد. (۵)

ثانیاً: حدیث از حیث متن شدیداً اضطراب دارد؛ زیرا با تعبیرهای گوناگون از جابر نقل شده است. در برخی از روایات از گچ کاری و اعتماد بر قبر نهی شده و در بعضی، از گچ کاری و کتابت و بنای بر قبر و راه رفتن بر آن، و در پاره ای، تنها از کتابت

ص: ۵۹۴

۱- ۲۰۱۵. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۲.

۲- ۲۰۱۶. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۶.

۳- ۲۰۱۷. همان.

۴- ۲۰۱۸. همان، ج ۶، ص ۴۰۴.

۵- ۲۰۱۹. همان، ترجمه ابی الزبیر.

بر آن و در برخی دیگر از نشستن و گچ کاری کردن و بنا و کتابت بر آن، و در برخی هم اضافه بر این ها زیاده بر قبر وارد شده و روشن است که اضطراب متن، روایت را از حجیت ساقط می کند.

ثالثاً: بر فرض صحت سند روایت و قطع نظر از اضطراب در متن، تنها دلالت بر نهی از بنای بر قبور دارد، ولی دلالت صریح بر حرمت ندارد؛ زیرا نهی بر دو قسم است: نهی کراهتی که استعمال زیادی در کلام شارع دارد و نهی تحریمی. درست است که اصل در نهی، حرمت است، ولی علما و فقها از این نهی، کراهت فهمیده اند، لذا مشاهده می کنیم که ترمذی در صحیح خود، این حدیث را تحت عنوان «کراهت بناء بر قبور» آورده است. و از این رو شارح صحیح ابن ماجه، سندی از حاکم نیشابوری نقل می کند که احدی از مسلمین به این نهی عمل نکرده است.

بر فرض استفاده کراهت از این احادیث، می توان به سبب عناوین دیگر؛ همچون اقامه شعائر الهی و عناوین دیگر آن را از کراهت خارج کرده و داخل در استحباب نمود، همانند لباس مشکی پوشیدن در سوک اولیای الهی خصوصاً عزای امام حسین علیه السلام.

حال با چند حدیث این چنینی آیا می توان یک عمل را تحریم کرده و آن را شرک آلود دانست، و عمل کننده را نیز مشرک نامید؟

### ج) حدیث ابوسعید و ام سلمه

وهابیان به دو حدیث دیگر نیز تمسک کرده اند: یکی از ابوسعید خدری که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از بنای بر قبور. (۱) و دیگر از ام سلمه که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از بنای بر قبر و گچ کاری کردن قبر.

در ضعف سند حدیث اول وجود وهب که مجهول است، کافی است.

و در حدیث دوم عبدالله بن لهیعه است که ذهبی از ابن معین نقل کرده که او ضعیف است و به احادیثش احتجاج نمی شود. همچنین از یحیی بن سعید نقل شده که او ابن لهیعه را چیزی به حساب نمی آورده است. (۲)

ص: ۵۹۵

۱- ۲۰۲۰. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۴.

۲- ۲۰۲۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۷۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۴.

از جمله ادعاهایی که وهابیان برای توجیه تخریب قبور ائمه بقیع دارند، این است که: زمین بقیع موقوفه است و این بناها مخالف با نظر واقف است، لذا باید ولی امر مسلمین آن ها را خراب کند.

در جواب آنان می گوئیم: اولاً: در هیچ کتابی، حدیثی یا تاریخی اشاره نشده که زمین بقیع موقوفه است؛ خصوصاً آن که زمین حجاز و مدینه چندان ارزشی نداشته که بخواهد کسی آن را وقف نماید.

ثانیاً: بنا به نقل سمهودی، بقعه ای که در برگیرنده اجساد ائمه طاهرین در بقیع است خانه شخصی عقیل بن ابی طالب بوده است. لذا سمهودی می گوید: «عباس بن عبدالمطلب کنار قبر فاطمه بنت اسد بن هاشم در اول مقابر بنی هاشم در خانه عقیل دفن شد».<sup>(۱)</sup> حال با این وضع می توان به صرف ادعای وقف، بارگاه مطهر اولیای الهی را خراب نمود؟

### آثار سازنده بنای قبور اولیای الهی

اولیای الهی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اوصیایش از آنجا که در راه اسلام همه نوع فداکاری و جان فشانی داشته اند، به همین خاطر برای همه مسلمانان تا روز قیامت الگو هستند. از طرف دیگر شکی نیست که استفاده از کارهای هنری و روان کاوی برای تجدید عهد مردم به اسلام و زنده کردن اسلام توسط الگوها، یکی از راه های بیداری اسلامی است. کسی که در طول عمرش یک بار یا بیشتر به مکه و مدینه می رود و از نزدیک آثار باقیمانده زمان صدر اسلام را زیارت می کند و همچنین بارگاه بزرگان دین خود را با عظمت، شکوه و جلال مشاهده می نماید، به یاد فداکاری های آن بزرگان می افتد و عظمت و شکوه آنان در نظرش جلوه می نماید، گویا با خدای خود عهد و پیمان می بندد که در راه و مسیر بزرگان دین قرار گیرد. این یکی از راه های

ص: ۵۹۶

زنده نگه داشتن بزرگان دین است. کسی که قبر، گنبد و بارگاه اولیای دین خود را می بیند به آنان و تعالیم شان یقین حاصل می کند.

مگر نه این است که مسیحیت در برهه ای از زمان به جهت نداشتن آثار مسیح، در وجود آن حضرت شک کردند. مورخ آمریکایی در کتاب «تاریخ تمدن» تاریخچه دویست سال تشکیک در حضرت مسیح علیه السلام را آورده است.

ناپلئون در سال ۱۸۰۸ میلادی از یک نویسنده آلمانی به نام «ویلند» می پرسد که آیا او به تاریخی بودن حضرت عیسی علیه السلام معتقد است یا نه؟

امّا مسلمین در طول تاریخ خود از این جهت، سر بلند و دارای افتخارند که ما بزرگانی داریم که بعد از گذشت قرن ها، قبورشان برای ما معلوم است و هر چند وقت یک بار بر سر قبرشان رفته و با آنان عهد و پیمان می بندیم که در راه آنان خواهیم بود، راهی که با پیمودن آن قطعاً به خدا و ثواب و بهشت او خواهیم رسید.

### عدم فرق بین بنای بر قبر با دفن در بنا

بعضی از نویسندگان وهابیان برای فرار از اشکال گفته اند: آنچه حرام است «ساختن بنا بر قبر» است، امّا اصحاب، جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را داخل بنا دفن کردند نه این که بر قبر او ساختمانی را بنا کنند و دفن جنازه در بنایی که از قبل موجود بوده مانعی ندارد.

این سخن فقط برای توجیه یک واقعیت خارجی است که در برابر آن قرار گرفته اند. و ما به عنوان پاسخ به این جواب غیر قابل قبول، چند سؤال را مطرح می کنیم:

۱ - آیا اگر برای مؤمنین و علماء، قبل از مرگ، مقبره ساخته شود و بعد از وفات، آن ها را در مقبره دفن کنند، مانعی دارد یا خیر؟ آیا وهابیه چنین کاری را اجازه می دهند؟ قطعاً چنین اجازه ای نمی دهند. اگر بودن بنا بر قبر حرام است، هر انسان عاقل و با انصافی حکم می کند که فرقی نمی کند که بنا از قبل موجود باشد یا بعداً ساخته شود.

وهابیه عملاً فرقی قائل نیستند، امّا در مورد بحث، جوابی می دهند که خودشان هم قبول ندارند و قائل به فرق می شوند.

ما می‌گوییم: شما که قیاس را در دین جایز می‌دانید، در اینجا باید قطعاً قیاس جاری کنید. شما که گاهی قیاس را در بین دو امری که مناسبت خیلی دور با هم دارند جاری می‌کنید، در اینجا که اصلاً تفاوتی وجود ندارد، حتماً باید جاری کنید.

به هر حال ما فرقی بین این دو مورد؛ یعنی دفن در مقبره و بنای بر قبر نمی‌بینیم و حکم هر دو را - هر چه که باشد - واحد می‌دانیم.

وهایبها هم همان طور که گفتیم در عمل، قائل به فرق نیستند و لذا اجازه نمی‌دهند که اول مقبره ساخته شود و بعد از مرگ، بدن‌ها در آن دفن شود. اما از آنجا که در پاسخ اشکال طرف مقابل، به هر حال باید جوابی داد! جوابی می‌دهند که خودشان هم ملتزم به لوازم آن نیستند.

۲ - آیا در مورد مقابری که وهابیان تخریب کرده و یا الآن تخریب می‌کنند، تحقیق کرده‌اند و بر ایشان ثابت شده که این بناها پس از احداث قبر ساخته شده است؟ و یا این که اصلاً تحقیقی نکرده‌اند و چه بسا با علم به این که بناها از قبل موجود بوده، دست به تخریب آن‌ها زده‌اند؟

اساساً از دیدگاه اصولی، بر فرض آن که احداث بنا بر قبر حرمت داشته باشد، در هر موردی که ما شک کنیم که مسلمین قرون گذشته این بناها را بعد از دفن اموات ساخته‌اند یا از قبل موجود بوده، باید فعل آن‌ها را حمل بر صحّت کرد و گفت: حتماً بنا از قبل موجود بوده، و گرنه مُسلم کار حرام انجام نمی‌دهد. به عبارت دیگر: ظاهر حال مُسلم و مؤمن این است که چنین فعل حرامی را مرتکب نمی‌شود. بنابراین در تمامی موارد شک باید گفت: بناها موجود بوده و جنازه‌ها را بعداً در آن دفن کرده‌اند.

بلکه مواردی به طور یقین بوده که افرادی را در مقبره و سردابی دفن کرده‌اند؛ همچون خانه عقیل.

بنابراین، مسأله تنها، «حمل به صحت» و «ظاهر حال مُسلم» نیست بلکه شواهد و قراین نیز این مطلب را تأیید می‌کند.

۳ - آیا حرمت فقط در احداث بنا بر قبر است یا استمرار و بقای بنا نیز حرام است؟

به عنوان مثال: تصرف در زمین دیگران بدون رضایت آن‌ها، هم ابتدائاً حرام است و هم استمراراً و بقائاً؛ یعنی اگر مثلاً خانه ای در ملک دیگران ساخته است، هم ساختنش حرام بوده و هم باقی ماندن آن خانه حرام است؛ زیرا مستلزم تصرف در ملک دیگران است. در مورد قبور، سؤال این است که آیا هم احداث بنا حرام است و هم بقای ساختمان‌هایی که بنا شده است؟ و یا تنها احداث بنا حرمت داشته ولی بعد از ساخت بنا دیگر بقای آن مانعی ندارد و تخریب آن واجب نیست؟

اگر بگویید: تنها احداث بنا حرام است و بقای بنا حرام نیست، می‌گوییم وقتی ابقاء و استمرار بنا حرام نباشد، خراب کردنش هم جایز نیست. پس به چه مجوزی صحن و سرا و قبه و بارگاه ائمه بقیع علیهم السلام را خراب کرده‌اید و تا این حد بر آن اصرار و پافشاری داشته و دارید؟! و اگر هم بگویید احداث بنا حرام است و هم ابقاء آن، همان طور که از جملات ابن قیم و ابن تیمیه هم پیداست که می‌گویند: «يجب هدم المشاهد التي بنيت على القبور ولا يجوز إبقاؤها» ما می‌گوییم حال که ابقاء بنا حرام است، چرا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سبب بقای خانه پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و آن را تخریب نکردند؟ آیا می‌توان گفت: که اصحاب به منشأ ابقاء خانه، مرتکب حرام شدند؟!

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از ساختن بنای بر قبور نهی فرموده است و نهی او دلالت بر حرمت دارد و قبر خودش را هم استثنا نکرده است، اولین بنایی که باید خراب شود، بنای قبر خود ایشان است؛ زیرا قطعاً به بقای بنا - که حرام است! - راضی نخواهد بود.

ما فرض می‌کنیم که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بنایی بر قبر آن حضرت نساخته‌اند اما چرا با ابقاء بنای واقع بر قبر آن حضرت مرتکب حرام شدند؟!

بنابراین، باید گفت استمرار و ابقاء بناهای واقع بر قبور مانعی ندارد خصوصاً آن که آن‌ها فعل اصحاب را حجت می‌دانند.

البته در اینجا هم ممکن است کسی بگوید: بنایی که بر قبر ساخته شود و بنایی که از قبل موجود بوده فرق دارند؛ یعنی ابقاء بنای اول حرام است اما ابقاء دومی حرام نیست! ولی کدام عاقلی است که بین این دو، فرق قائل باشد و لذا می‌بینیم جواب معقولی برای ابقاء ساختمان قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ندارند.





عموم مسلمین ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی را جایز شمرده و بدان عمل می کنند. منتها به این نیت که زمین و بقعه ای که ولی خدا در آن مدفون است، متبرک می باشد. اما وهابیان، همان گونه که ساختن گنبد و بارگاه بر قبور اولیای الهی را حرام می دانند، ساختن مسجد در کنار قبور اولیا را نیز حرام دانسته و راهی به سوی شرک می دانند. اینک این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد؛

### فتاوی وهابیان

ابن تیمیه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله حرام کرده که قبور خود را مسجد قرار دهند؛ یعنی نباید کسی در اوقات نماز به آنجا رفته و نماز و دعای خود را در آنجا بخواند؛ اگر چه به قصد عبادت خدا هم برود؛ زیرا آن مکان ها راهی برای شرک است؛ یعنی ممکن است که انسان به خاطر صاحب قبر دعا و نماز خوانده و او را تعظیم و تکریم کند. لذا ساختن مسجد در کنار قبور اولیا حرام است. بنابر این اگر چه بنای مسجد فی نفسه مستحب است، ولی از آنجا که این عمل ممکن است برخی را به شرک وادار کند، مطلقاً حرام است»<sup>(۱)</sup>.

همچنین در جایی دیگر می گوید: «علمای ما قائل هستند که ساختن مسجد بر قبور جایز نیست»<sup>(۲)</sup>.

ص: ۶۰۱

---

۱- ۲۰۲۳. القاعده الجلیله، ص ۲۲.

۲- ۲۰۲۴. زیاره القبور، ص ۱۰۶.

خداوند متعال در قضیه اصحاب کهف می فرماید: { وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعْلَمُوا أَن وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رُبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا }؛ (۱) «و باز مردم را بر حال اصحاب کهف آگاه ساختیم تا خلق خدا بدانند که وعده خدا به حق بوده و ساعت قیامت بی هیچ شک خواهد آمد تا مردمی که میانشان در مورد آن ها تنازع و اختلاف بود، رفع بشود. باین همه بعضی گفتند: باید گرد آن ها حصار و بنایی بسازیم. خدا به حال آن ها آگاه تر است. آنان که بر واقع احوال آن ها اطلاع یافتند، گفتند: البته برایشان مسجد بنا کنیم.»

خداوند متعال در این آیه به چگونگی اطلاع مردم از آنان اشاره کرده است. آنان در طریقه تکریم اصحاب کهف اختلاف داشتند؛ برخی معتقد بودند که بر روی آنان ساختمانی ساخته شود یا دیواری دور آنان کشیده شود. ولی غالب افراد پیشنهاد دادند که در کنار آنان مسجدی ساخته شود.

فخر رازی می گوید: برخی گفته اند: این گروه که پیشنهاد ساختن مسجد را دادند پادشاهان مسلمان و طرفداران اصحاب کهف بودند. برخی نیز معتقدند: آنان که پیشنهاد مسجد را دادند رؤسای شهر بودند تا در آنجا عبادت کرده و آثار اصحاب کهف را به سبب آن مسجد باقی بگذارند. (۲)

ابو حیان اندلسی می گوید: «کسی که پیشنهاد ساختمان را داد، کافر از دنیا رفت و با این عمل می خواست مرکزی برای کفر خود بسازد که مؤمنین از این عمل مانع شده و پیشنهاد ساختن مسجد را دادند.» (۳)

ابو السعود و زمخشری نیز همین نظر را قبول کرده اند؛ یعنی پیشنهاد دهندگان ساختن مسجد در کنار جایگاه اصحاب کهف، مسلمین و مؤمنین بوده اند. (۴)

ص: ۶۰۲

۱- ۲۰۲۵. سوره کهف، آیه ۲۱.

۲- ۲۰۲۶. مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۱۰۵.

۳- ۲۰۲۷. البحر المحیط، ذیل آیه.

۴- ۲۰۲۸. تفسیر ابی السعود، ج ۵، ص ۲۱۵؛ تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۲۴۵.

البته می دانیم که قرآن، کتاب قصه گویی صرف نیست، بلکه اگر داستانی را تعریف می کند به منظور بهره برداری مسلمانان از آن داستان است. از آنجا که خداوند متعال پیشنهاد دوم (ساختن مسجد در کنار اصحاب کهف) را رد نکرده و آن را مجرای شرک نمی داند، می توانیم آن را دلیل به امضا و تقریر عمل آنان بدانیم.

### سیره مسلمین بر بنای مسجد در جوار قبور اولیا

با مراجعه به سیره مسلمین در طول تاریخ، پی می بریم که آنان به این عمل مبادرت ورزیده و در کنار قبور اولیای خود مسجد می ساختند.

مورخین داستان مسافرت ابو جندل با ابوبصیر را نقل کرده اند که در ضمن آن آمده: «نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست ابو جندل رسید؛ در حالی که ابوبصیر مشغول جان کندن بود، او در حالی که در دستش نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود از دار دنیا رفت. ابو جندل او را در همان مکان دفن کرد، و بر روی قبرش مسجدی بنا نمود».<sup>(۱)</sup>

### نقد ادله وهابیان

### نقد ادله وهابیان

وهابیان بر حرمت ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی به ادله ای استدلال کرده اند که در ذیل به بحث و بررسی آن ها می پردازیم:

### الف) استدلال به روایات

وهابیان بر مدعای خود به روایات ذیل استدلال کرده اند:

۱ - جندب بن عبدالله بجلی می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج روز قبل از وفاتش شنیدم که فرمود: «آگاه باشید، همانا کسانی قبل از شما قبور انبیای خود را به عنوان مساجد قرار می دادند. اما شما این گونه نکنید، من شما را از این عمل باز می دارم».<sup>(۲)</sup>

۲ - از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که به خدا عرض کرد: «بار خدایا قبر مرا بت قرار مده، خدا لعنت کند قومی را که قبور انبیای خود را مساجد کردند».<sup>(۳)</sup>

ص: ۶۰۳

۱- ۲۰۲۹. استیعاب، ج ۴، ص ۲۱-۲۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۸، ص ۳۳۴.

۲- ۲۰۳۰. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۷۸.

۳- ۲۰۳۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳- مسلم نقل می کند که امّ حبیبه و امّ سلمه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله یادی از کنیسه ای کردند که در حبشه دیده بودند، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: آنان کسانی هستند که هر گاه مرد صالحی از میانشان می میرد بر قبر او مسجدی می سازند و صورت هایی نیز بر آن قرار می دهند، آنان نزد خدا در روز قیامت مخلوقات بدی هستند».(۱)

۴- بخاری در صحیح خود از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «خدا لعنت کند نصارا و یهود را؛ زیرا قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند».(۲)

در جواب از استدلال به این روایات باید گفت:

اولاً: فهمیدن مقصود این روایات، متوقف بر دانستن مقصود یهود و نصارا از ساختن مسجد بر قبور اولیای خود می باشد؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله از قیام به عملی که یهود و نصارا با قصد خاصی انجام می دهند، نهی کرده است.

با مراجعه به روایات پی می بریم که یهود و نصارا، قبور اولیای خود را مسجد و قبله قرار می دادند و بر روی آن قبور سجده می کردند. در حقیقت آنان را عبادت می کردند. لذا پیامبرصلی الله علیه وآله شدیداً با این عمل مقابله کرده و از آن نهی فرموده است.

حال اگر در کنار قبور اولیای الهی به جهت تبرک، مسجد ساخته شود، تا انسان به برکت آن ولیّ خدا، توجّه و حضور قلبش بیشتر باشد و از طرفی نیز هیچ قصد تعظیم و تکریمی نسبت به آن ولی در حال نماز نداشته باشد، قطعاً از مورد این روایات خارج است؛ چنان که در روایت امّ حبیبه و امّ سلمه به این مقصود یهود و نصارا اشاره شده است.

بیضاوی در شرح این احادیث می گوید: «از آنجا که یهود و نصارا بر قبور انبیا به خاطر تعظیم شأن آنان، سجده کرده و آن قبور را قبله خود قرار می دادند، به همین جهت مسلمین از این نوع عمل باز داشته شدند؛ زیرا این عمل شرک محض است. ولی اگر کسی مسجدی را در جوار قبر صالحی به قصد تبرک بسازد، مشمول نهی روایات نمی شود.»

ص: ۶۰۴

---

۱- ۲۰۳۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶، کتاب المساجد.

۲- ۲۰۳۳. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۱، کتاب الجنائز؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۷۱، کتاب الجنائز.

سندی، شارح «سنن نسائی» نیز می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله امت خود را از عمل یهود و نصارا نسبت به قبور انبیای خود باز می دارد، خواه به سجده بر قبور و تعظیم آن ها باشد و خواه به خاطر قبله قرار دادن قبور باشد تا هنگام نماز به آن متوجه باشند»<sup>(۱)</sup>.

ثانیاً: روایت، از ساختن مسجد بر روی قبر نهی می کند و هیچ اشاره ای به ساختن مسجد در کنار قبور انبیا و اولیا ندارد.

ثالثاً: معلوم نیست که نهی در این روایات، تحریمی باشد؛ چنان که بخاری این روایات را تحت عنوان «باب مایکره من اتخاذ المساجد علی القبور» آورده و آن ها را حمل بر نهی تنزیهی و کراهتی کرده است.<sup>(۲)</sup>

شیخ عبدالله هروی در توجیه احادیث فوق می گوید: «آن احادیث بر کسانی حمل می شود که قصد نماز بر قبر انبیا به جهت تعظیم شان دارند و این در صورتی متصور است که قبور، آشکار و باز باشد و گرنه نماز در آنجا حرام نیست»<sup>(۳)</sup>.

نیز عبدالغنی نابلسی حنفی می گوید: «اگر کسی مسجدی را در کنار قبر صالحی بسازد یا در کنار قبر او به جهت تبرک جستن از او نماز گزارد، نه به جهت تعظیم صاحب قبر و توجه به او در نماز، اشکالی ندارد؛ زیرا مرقد اسماعیل علیه السلام نزد "حطیم" مسجد الحرام است و آن محل بهترین مکانی است که نماز در آنجا خوانده می شود»<sup>(۴)</sup>.

علامه بدر الدین حوثی، در شرح روایات فوق می گوید: «معنای مسجد قرار دادن قبور، این است که انسان نماز گزار قبر را قبله قرار داده و بر آن نماز گزارد»<sup>(۵)</sup>.

## ب) استدلال به قاعده سدّ ذرایع

یکی دیگر از ادله وهابیان بر حرمت بنای مسجد در جوار قبور اولیای الهی استدلال به قاعده سدّ ذرایع است.

طبق این قاعده: اگر عملی فی نفسه مباح یا مستحب باشد، ولی منجر به حرام شود،

ص: ۶۰۵

۱- ۲۰۳۴. سنن نسائی، ج ۲، ص ۴۱.

۲- ۲۰۳۵. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۱.

۳- ۲۰۳۶. المقالات السنیه، ص ۴۲۷.

۴- ۲۰۳۷. الحدیقه الثنیه، ج ۲، ص ۶۳۱.

۵- ۲۰۳۸. زیاره القبور، ص ۲۸.

آن عمل نیز حرام است، تا کسی به سبب آن به سوی حرام سوق داده نشود.

ابن قیم جوزیه در استدلال به این قاعده، به ادله بسیاری تمسک کرده است؛ از جمله به آیه شریفه: { وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ } «دشنام ندهید کسانی را که غیر خدا را می خوانند؛ زیرا آنان نیز خدا را بدون آگاهی ناسزا می گویند.» و آیه: { وَلَا يَضْرِبَنَّ بِأَرْجُلِهِنَّ لِئَلَّغَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ } «و پاهای خود را به زمین نکوبند تا آنچه از زینت ها مخفی می دارند معلوم شود.»

به برخی از ادله عقلی نیز برای اثبات سدّ ذرایع تمسک کرده است. (۱)

در جواب می گوئیم: در بحث مقدمه واجب گفته شده که تنها مقدمه موصله واجب، واجب است نه هر مقدمه ای؛ یعنی آن مقدمه ای که ما را مستقیماً به واجب می رساند واجب است؛ مثلاً اگر بودن بر بالای بام بر ما واجب است و آن متوقف بر نصب پله باشد، نصب آن پله که ما را به بالای بام می رساند واجب می شود. همین مطلب را عیناً در مقدمه حرام می گوئیم؛ یعنی خصوص آن عملی که ما را به حرام رسانده، از باب مقدمه حرام است.

بنابر این ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی اگر به قصد شرک نباشد و غالب مردم نیز این نیت را از خواندن نماز در آن مساجد نداشته باشند. اشکالی در ساختن آن مساجد نیست؛ اگرچه ممکن است که برخی از غالیان هنگام نماز این نیت را داشته باشند. اگر این مطلب را نپذیرفتیم بسیاری از معاملات روزمره نسبت به آلات مشترکه، باطل و حرام خواهد بود؛ زیرا ممکن است که برخی از مردم از آن سوء استفاده نمایند؛ مثلاً کسی که چاقو می خرد، یا رادیو می خرد، ممکن است کسی از آن سوء استفاده نموده و در راه فساد استفاده کند، ولی هیچ کس چنین معامله ای را حرام و باطل نکرده است، بلکه تنها فروش آن ها را به قصد فساد، باطل می دانند.

ص: ۶۰۶

## حکم تزئین قبور اولیای الهی و روشن کردن چراغ

وهابیان همان گونه که اموری مانند: ساختن مسجد در کنار قبور اولیای الهی، نماز و دعا خواندن و زیارت قبور را حرام می دانند، روشن کردن چراغ و تزئین قبور را هم به طور مطلق حرام می دانند؛ اگر چه برای قبر یکی از اولیای الهی - مثل پیامبر صلی الله علیه و آله و امام - باشد. ولی بقیه مسلمین این عمل را جایز می شمارند و بر آن به ادله ای استدلال کرده اند که یکی از آن ها قیاس به تنقیح مناط قطعی است؛ زیرا همان گونه که زینت کعبه جایز و راجح است و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، صحابه، تابعین و مسلمین در طول تاریخ نیز این بوده که برای تعظیم و تکریم آن و ترغیب مردم بدان زینت می کردند و در آن هیچ اشکالی نمی دیدند، به همان ملاک، تزئین قبور اولیای الهی و روشن کردن چراغ در جوار آن ها اشکالی ندارد.

### دلیل وهابیان بر حرمت

### دلیل وهابیان بر حرمت

نسایی به سند خود از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا لعنت کند زنانی که به زیارت قبور می آیند و کسانی که قبور را مساجد قرار داده و بر آن چراغ روشن می کنند».<sup>(۱)</sup>

### پاسخ

این حدیث از حیث سند و دلالت اشکال داشته و هیچ دلالتی بر حرمت روشن کردن چراغ بر سر قبور اولیای الهی ندارد؛ زیرا:

### الف) سند حدیث

محدث وهابی، ناصرالدین البانی بعد از نقل حدیث ابن عباس می گوید: «این حدیث را ابوداؤد و دیگران نقل کرده اند، ولی از حیث سند ضعیف است. اگر چه کثیری از سلفیون به آن تمسک کرده اند، ولی باید حق گفته شود و متابعت گردد. و از جمله کسانی که این حدیث را تضعیف کرده، مسلم است. او در کتاب «التفصیل» می گوید: «این حدیث ثابت نیست و مردم از حدیث ابو صالح باذام که در سند اوست

ص: ۶۰۷

پرهیز نموده اند و نیز کسی که راوی از ابن عباس است، ثابت نشده که از او حدیث شنیده باشد».

آن گاه می گوید: ضعف این حدیث را در کتاب «الاحادیث الضعیفه و الموضوعه و اثرها السیء فی الامه» ثابت نموده ام. سپس می گوید: کسی به احادیث ابو صالح باذام احتجاج نکرده و نزد جمهور ائمه ضعیف است و کسی او را توثیق نکرده، مگر عجلی که معروف به تساهل در توثیق است؛ همانند ابن حبان. و حدیث طریق دیگری هم ندارد تا بتواند این طریق را تقویت کند».(۱)

## (ب) دلالت حدیث

۱- این حدیث بر قبور غیر انبیا و اولیا حمل می شود؛ زیرا قبور آنان را باید با وجوه مختلف تعظیم کرد که از جمله آن ها روشن نمودن چراغ است.

۲- حدیث بر موردی حمل می شود که منفعت بر آن مترتب نگردد؛ زیرا تضييع مال است، ولی چراغ روشن کردن بر بالای قبر برای زیارت صاحب آن قبر، قرائت قرآن، دعا، خواندن نماز و نفع های دیگری که می تواند زائر در آنجا ببرد، در این موارد نه تنها حرام و مکروه نیست، بلکه رجحان نیز دارد؛ زیرا از مصادیق تعاون بر برّ و تقوا است.

عزیزی در شرح حدیث می گوید: «مورد حدیث در جایی است که زنده ها از چراغ ها نفع نبرند، ولی اگر نفعی بر آن مترتب شود اشکالی ندارد».(۲)

سندی نیز در شرح «سنن نسایی» می گوید: «نهی از روشن کردن چراغ به این جهت است که تضييع مال بدون منفعت است و مفهوم آن این است: در صورتی که بر آن نفعی مترتب شود از مورد نهی خارج است».(۳)

شیخ علی ناصف می گوید: «روشن کردن چراغ بر سر قبور جایز نیست؛ زیرا ضایع کردن مال است، مگر در صورتی که یکی از زنده ها بر سر آن قبور باشد که در این صورت روشن کردن چراغ اشکالی ندارد».(۴)

ص: ۶۰۸

۱- ۲۰۴۱. تحذیر المساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانی، ص ۴۳ و ۴۴.

۲- ۲۰۴۲. شرح جامع الصغیر، ج ۳، ص ۱۹۸.

۳- ۲۰۴۳. سنن نسائی، ج ۴، ص ۹۵.

۴- ۲۰۴۴. التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۸۱.



۳ - حدیث دلالت بر حرمت ندارد، بلکه ممکن است که بر کراهت حمل گردد.

۴ - سیره مسلمین در طول تاریخ اسلام بر این بوده که بر سر قبورشان؛ خصوصاً در صورتی که شخصیتی بزرگ و از اولیای الهی است، چراغ روشن می نمودند.

خطیب بغدادی به سند خود از شیخی از اهل فلسطین نقل می کند: در پایین دیوار قسطنطنیه ساختمان روشنی را مشاهده نمودم، درباره آن سؤال کردم. گفتند: این قبر ابویوب انصاری، صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله است، کنار قبر او آمدم، قبرش را در آن ساختمان دیدم؛ در حالی که قندیل و لوستری با زنجیر از سقف آن آویزان بود. (۱)

ابن الجوزی می گوید: «یکی از حوادث سال ۳۸۶ ه. ق این است که اهل بصره ادعا کردند که به قبری قدیمی دسترسی پیدا کردند که معلوم شد قبر زبیر بن عوام است. آن گاه قندیل، ابزار، حصیر و غیره آوردند و افرادی را نیز به عنوان حافظ و خدمت کار بر آن گمارده و زمین هایی بر آن وقف نمودند». (۲)

صفدی درباره قبر امام کاظم علیه السلام می گوید: «قبر او در آنجا مشهور است، مردم به زیارتش می آیند. مشهدی بزرگ بر آن قبر است و در آن مشهد قندیل ها و لوستر هایی از طلا- و نقره موجود است. انواع ابزارها و فرش ها بدون حدّ و حصر وجود دارد». (۳)

۵ - حدیث ابن عباس معارض دارد؛ زیرا ترمذی نیز از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله شبانگاه وارد بر قبری شد؛ در حالی که شخصی برای او چراغ روشن کرده بود. (۴)

ص: ۶۰۹

۱- ۲۰۴۵. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲- ۲۰۴۶. المنتظم، ج ۱۴، ص ۳۸۳.

۳- ۲۰۴۷. وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱۰.

۴- ۲۰۴۸. الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۳۷۲، باب ۶۲.



این موضوع، از جمله مسائل مورد اختلاف بین مسلمین از طرفی، و وهابیان از طرف دیگر است. مسلمانان چون وجود اولیای الهی را در حیات و مرگشان، و نیز بقعه و بارگاه و قطعه زمینی که آن ها را در خود دارد، متبرک می دانند، از طرف دیگر، توسل به اولیای الهی را در حال حیات و ممات جایز می دانند، نمازشان را در کنار قبور اولیای الهی می خوانند تا خداوند متعال لطف کرده به برکت آنان شیطان و وسوسه هایش را از آن ها دور کرده و تمام توجهشان مشغول خدا گردد، و نمازی با اخلاص و توجه از آن ها صادر گردد. در مقابل، وهابیان با این عمل به مخالفت برخاسته و آن را تحریم کرده اند، اینک مطلب را پی می گیریم تا حکم آن روشن گردد.

### فتاوی وهابیان

۱- ابن تیمیه می گوید: «صحابه عادتشان بر این بود هنگامی که کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند بر او سلام می دادند، ولی هنگامی که می خواستند دعا کنند رو به قبر شریف دعا نمی کردند، بلکه از قبر منحرف شده و رو به قبله دعا می نمودند؛ مانند سایر بقعه ها، از همین رو هیچ یک از ائمه سلف ذکر نکرده اند که نماز کنار قبور و در مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق نموده اند بر این که نماز در مساجد و خانه ها افضل از کنار قبور انبیا و صالحین است؛ چه آن قبر مشهد نامیده شده باشد یا خیر» (۱).

وی در جای دیگر می گوید: «نماز در کنار قبور مشروع نیست و نیز قصد مشاهد

ص: ۶۱۱

کردن برای عبادت در آن مکان‌ها؛ از قبیل نماز، اعتکاف، استغاثه و ابتهاج و نحو این افعال مشروع نیست و کراهت دارد. بلکه عده زیادی نماز را به جهت نهبی که به آن خورده، باطل می‌دانند...» (۱).

۲- ابن قیم جوزیه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله نهبی کرده از نماز خواندن در کنار قبور، ولی اکثر مردم در کنار قبور نماز می‌خوانند...» (۲).

۳- محمّد بن عبدالوہاب می‌گوید: «هیچ یک از ائمه پیشین ذکر نکرده اند که نماز کنار قبور و مشاهد مستحب و افضل است، بلکه همه اتفاق دارند بر این که نماز در مساجد و خانه‌ها افضل از مقابر اولیا و صالحین است.» (۳).

۴- شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید: «نماز در کنار قبور بدعت و از وسایل شرک است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إجعلوا من صلاتکم فی بیوتکم ولا تتخذوها قبوراً» این حدیث دلالت دارد که در کنار قبور نباید نماز خواند و تنها نماز را باید در مساجد یا خانه به جای آورد...» (۴).

### تبرک برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها

### تبرک برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها

از آیات و روایات استفاده می‌شود که برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها مبارکند و بر زمین‌ها و بقعه‌های دیگر ترجیح دارند و در مقابل، برخی از زمین‌ها و بقعه‌ها غیر مبارکند و باید از آن‌ها پرهیز نمود.

### الف) آیات

خداوند متعال در مورد کعبه و مکه می‌فرماید: { إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ } (۵) و نیز می‌فرماید: { وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ } (۶) همچنین می‌فرماید: { وَنَجِّنَاهُ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا

ص: ۶۱۲

۱- ۲۰۵۰. مجموعه الرسائل و المسائل، ج ۱، ص ۶۰.

۲- ۲۰۵۱. اغاثه اللهفان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳- ۲۰۵۲. زیاره القبور، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۴- ۲۰۵۳. فتاوی نور علی درب، ج ۱، ص ۳۰۲.

۵- ۲۰۵۴. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

۶- ۲۰۵۵. سوره مؤمنون، آیه ۲۹.

لِلْعَالَمِينَ (۱). خداوند درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید: { إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۲). و نیز در خطاب به او می فرماید: { فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۳). در آیه ای درباره سلیمان علیه السلام آمده است: { وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا (۴). همچنین در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: { سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ (۵).

## (ب) روایات

گاهی قطعه های زمین همانند بانیان آن ها متصف به صفت شقاوت و سعادت می شوند:

۱ - بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که از سرزمین ثمود می گذشت، فرمود: «به سرزمینهایی داخل نشوید که صاحبان آن ها به خود ظلم نمودند تا شما نیز همانند آنان به مصیبت مبتلا نگردید، مگر در حالی که گریانید. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله سر مبارک را پوشانید و به سرعت از آن وادی گذر نمود. (۶).

۲ - همچنین بخاری به سندش نقل می کند که علی علیه السلام از نماز خواندن در سرزمین فرو رفته بابل کراهت داشت. (۷).

۳ - حلبی در «سیره» خود نقل می کند: اجماع امت بر این است که مکانی که اعضای شریف پیامبر صلی الله علیه وآله را در بر گرفته، بهترین قسمت روی زمین است؛ حتی بهتر از موضع کعبه شریفه. برخی دیگر گویند: افضل قسمت های روی زمین است، حتی از عرش الهی. (۸).

۴ - سمهودی شافعی در بحث تفضیل سرزمین مدینه بر سرزمین های دیگر می گوید: جهت دوم آن که: این سرزمین مشتمل بر قطعه زمینی است که به اجماع امت

ص: ۶۱۳

۱- ۲۰۵۶. سوره انبیاء، آیه ۷۱.

۲- ۲۰۵۷. سوره نازعات، آیه ۱۶.

۳- ۲۰۵۸. سوره طه، آیه ۱۲.

۴- ۲۰۵۹. سوره انبیاء، آیه ۸۱.

۵- ۲۰۶۰. سوره اسراء، آیه ۱.

۶- ۲۰۶۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۷، کتاب المغازی.

۷- ۲۰۶۲. همان، ج ۱، ص ۹۰، کتاب الصلاة.

۸- ۲۰۶۳. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۰۶.

بر سایر قطعه‌ها برتری دارد و آن همان قطعه‌ای است که بدن شریف پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفته است. (۱)

۵ - همچنین نقل کرده که مردم بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدند و از خاک قبر حضرت صلی الله علیه و آله به جهت تبرک بر می داشتند و با خود می بردند: عایشه به جهت آن که بدن پیامبر صلی الله علیه و آله نمایان نگردد، دستور داد دور قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دیواری کشیده شود. (۲)

## دلیل جواز یا رجحان

۱ - کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از اولیای الهی نیز یکی از زمین‌ها و بقعه‌هایی است که اسم زمین و بقعه بر آن صادق است و نماز و دعا در هر مکانی مباح و جایز است، که این مکان نیز یکی از آن‌هاست.

۲ - خداوند متعال می فرماید: { وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَّهَهُ اللَّهُ تَوَابًا رَحِيمًا }؛ (۳) «و اگر هنگامی که گروه منافق بر خود به گناه ستم کردند از کردار خود به خدا توبه کرده و به توجوع می کردند. و پیامبر هم برای آنان استغفار می کرد، البته در این حال خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.»

کلمه { جَاءُوكَ } شامل زمان حیات و ممات پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو می شود و همان گونه که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله گناه کار وجود داشت، بعد از وفات ایشان نیز چنین است، لذا احتیاج به واسطه‌ای دارد تا به او توسل کند و خداوند با استغفار او گناهانش را بیامرزد. حال چه اشکالی دارد، نماز و دعا که در آن استغفار است در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و در حضور آن حضرت انجام گیرد تا از برکات ایشان گناهان ما آمرزیده شود.

۳ - بی شک نماز در مقابر به جهت عبادت صاحب قبر و قبله قرار دادن آن شرک است، ولی هیچ مسلمانی این چنین نیتی ندارد، بلکه هدفش از این عمل، تنها تبرک جستن از آن بقعه و مکان است؛ زیرا نماز و دعا در آن مکان شریف ثواب بیشتری

ص: ۶۱۴

۱- ۲۰۶۴. وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۲.

۲- ۲۰۶۵. همان، ص ۳۸۵.

۳- ۲۰۶۶. سوره نساء، آیه ۶۴.

دارد و اگر این چنین نبود، چرا عمر و ابابکر وصیت نمودند تا در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شوند؟ مگر به غیر جهت تبرک بود؟ نماز گزار هم به همین نیت در جوار قبور اولیای الهی نماز می خواند. در قصه اصحاب کهف، به چه دلیل مؤمنان و موحدان ساختن مسجد را بر روی اصحاب کهف پیشنهاد دادند؟ مگر برای غیر این جهت بود که واجبات دینی شان را در جوار آنان انجام دهند تا عملشان متبرک گردد. لذا زمخشری در ذیل آیه می گوید: «پیشنهاد به این جهت بود که مسلمین در آن مکان نماز گزارده و به مکان آنان تبرک بجویند».<sup>(۱)</sup> همین بیان را نیشابوری نیز در «تفسیر» خود آورده است.

خداوند متعال قصه اصحاب کهف و پیشنهاد موحدان را نقل می کند، ولی سکوت کرده و پیشنهاد آنان را رد نمی کند، این خود دلیل بر مشروعیت عمل و پیشنهاد آنان است.

۴ - قرآن کریم به حاجیان امر می کند که نزد مقام ابراهیم علیه السلام نماز به جای آورند. مقام ابراهیم علیه السلام همان صخره ای است که آن حضرت بر روی آن برای ساختن کعبه می ایستاده است. خداوند متعال می فرماید: { وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ }؛<sup>(۲)</sup> «و به یاد آور زمانی که کعبه را مقام امن و مرجع امر دین گردانیدیم و امر شد که مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خدا قرار دهید.» می دانیم که نماز خواندن در این مکان برای تبرک به مقام ابراهیم علیه السلام است.

۵ - سیوطی در باب احادیث معراج می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد مدینه، طور سینا و بیت لحم شد و در آن مکان ها نماز خواند. جبرئیل به او عرض کرد: ای رسول خدا! آیا می دانی کجا نماز میگزاری؟ تو در شهر طیبی نماز خواندی که هجرت به سوی آن بود. تو در طور سینا نماز گزاردی؛ مکانی که خداوند با موسی سخن گفت. تو در بیت لحم نماز گزاردی؛ مکانی که عیسی متولد شد.<sup>(۳)</sup>

ص: ۶۱۵

---

۱- ۲۰۶۷. الکشاف، ذیل آیه.

۲- ۲۰۶۸. سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۳- ۲۰۶۹. الخصائص الكبرى، ج ۱، ص ۱۵۴.

پس بیت لحم به دلیل ولادت حضرت عیسی علیه السلام در آن، متبرک است، لذا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در آن مکان نماز می گزارد. حال چه فرقی بین زادگاه و مقبره است؟

۶ - مسلمین در ایام حج در حجر اسماعیل نماز می گزارند؛ در حالی که آن مکان مدفن اسماعیل و هاجر است، حال چه فرقی بین اسماعیل و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است؟

۷ - اگر نماز در کنار قبر اشکال دارد، چرا عایشه تا آخر عمر در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه وآله به زندگی خود ادامه داد؟ و در آنجا نماز به پا داشت؟

مگر نبود که فاطمه زهرا علیها السلام - آن زنی که طبق نص پیامبر صلی الله علیه وآله: خدا به رضایت او راضی و به غضب او غضبناک می شود - هر جمعه به زیارت قبر حمزه می آمد و در کنار قبر نماز به جای می آورد؟

۸ - مگر پیامبر صلی الله علیه وآله در مسجد «خیف» نماز به جای نیاورد؛ در حالی که در حدیث است که آن مسجد مدفن هفتاد پیامبر خداست؟

طبرانی به سند صحیح از ابن عمر نقل می کند که در مسجد «خیف» هفتاد پیامبر مدفون است. (۱)

۹ - مگر پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار قبر ابراهیم علیه السلام نماز به جای نیاورد؟

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «هنگامی که جبرئیل مرا به بیت المقدس آورد و به قبر ابراهیم علیه السلام گذر داد، گفت: ای پیامبر خدا! فرود آی تا دو رکعت در این مکان نماز گزاریم؛ زیرا اینجا قبر پدرت ابراهیم علیه السلام است. سپس مرا وارد بیت لحم نمود و گفت: فرود آی تا در این مکان نیز دو رکعت نماز گزاریم؛ زیرا برادرت عیسی علیه السلام در این مکان متولد شده است. (۲)

۱۰ - مسلمانان در طول تاریخ سعی داشته اند تا به این سنت عمل کرده و نماز خود را در کنار قبور اولیای الهی به جای آورند، و هیچ گاه به ذهن کسی نیامده که این عمل حرام یا مکروه است.

ص: ۶۱۶

---

۱- ۲۰۷۰. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۰۴.

۲- ۲۰۷۱. صحیح ابن حبان.



منصور عباسی روزی از مالک بن انس - امام مالکی ها - در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال کرد: «ای اباعبدالله! آیا به طرف قبله قرار گیرم و دعا کنم یا روی به رسول خدا کرده و دعا نمایم؟».

مالک در جواب گفت: چرا روی خود را از رسول خدا صلی الله علیه وآله بر میگردانی؛ در حالی که او وسیله تو و پدرت آدم به سوی خدا تا روز قیامت است؟ بلکه روی خود را به طرف او بنما و او را شفیع قرار ده تا خداوند شفاعت او را در حق تو قبول کند. (۱)

## فتاوی فقهای عامه

با مراجعه به کتاب های فقهی اهل سنت - غیر از وهابیان - پی می بریم که همگی قائل به جواز برپایی نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی اند:

۱ - در کتاب «المدونه الکبری» آمده است: «مالک به نماز گزاردن در مقبره اشکال نمی گرفت، بدین صورت که کسی در مقبره نماز بخواند؛ در حالی که جلو و عقب و راست و چپ او قبر باشد. و نیز می گفت: به من خبر رسیده که برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله در مقبره نماز می خواندند». (۲)

۲ - عبدالغنی نابلسی در کتاب «الحدیقه الندیه» می گوید: «اگر کسی مسجد خود را کنار قبر صالحی قرار دهد و در آنجا به جهت تبرک، نه تعظیم به صاحب قبر و توجه به او نماز گزارد، اشکالی ندارد؛ زیرا مرقد اسماعیل کنار حطیم از مسجد الحرام است؛ در حالی که آن موضع بهترین مکان برای نماز است». (۳)

۳ - خفاجی در «شرح الشفا» می گوید: «رو به پیامبر صلی الله علیه وآله و پشت به قبله بودن هنگام دعا، مذهب شافعی و جمهور اهل سنت است و از ابوحنیفه نیز نقل شده است». (۴)

۴ - ابن الهمام از علمای حنفیه می گوید: «آنچه از ابوحنیفه نقل شده که او رو به قبله و پشت به قبر رسول صلی الله علیه وآله دعا می کرد مردود است؛ زیرا خلاف سنت است ... کرمانی

ص: ۶۱۷

۱- ۲۰۷۲. وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۳۷۶.

۲- ۲۰۷۳. المدونه الکبری، ج ۱، ص ۹۰.

۳- ۲۰۷۴. الحدیقه الندیه، ج ۲، ص ۶۳۱.

۴- ۲۰۷۵. شرح الشفا، ج ۳، ص ۵۱۷.

هم در این زمینه می گوید: مذهب ابوحنیفه - که رو به قبله بودن است - باطل است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله در ضریح خود زنده است و زائرینش را می شناسد ...» (۱).

## بررسی ادله وهابیان

## بررسی ادله وهابیان

وهابیان به دو دسته دلیل بر حرمت و عدم مشروعیت نماز و دعا در کنار قبور اولیای الهی تمسک کرده اند: روایات و اصول.

## الف) روایات

البانی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «نماز را به سوی قبر و روی قبر نخوانید». (۲)

## پاسخ

اولاً: وهابیان نمی توانند به منفرات حدیثی خود بر ردّ عمل دیگران استناد کنند، همان گونه که ابن حزم در «الفصل» می گوید: «ما نمی توانیم علیه شیعه به روایات خود تمسک کنیم؛ زیرا آنان ما را تصدیق نمی کنند، همان گونه که آنان نیز نمی توانند به روایاتشان بر ما استدلال نمایند». (۳)

ثانیاً: طبق نصّ حدیث، نماز خواندن به طرف قبور و تعظیم آن ها از آن جهت نهی شده که موجب شرک و غلو در دین است، ولی اگر نماز صرفاً به جهت تبرک باشد اشکالی ندارد.

بیضاوی در تفسیر خود می گوید: «یهود و نصاری در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله بر قبر انبیای خود به جهت تعظیم آنان سجده می کردند و آن قبرها را قبله خود قرار داده و به طرف آن نماز می گزاردند و در حقیقت آن ها را بت های خود قرار می دادند، لذا پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را لعن کرده و مسلمین را از امثال این اعمال باز می داشت». (۴)

حال اگر کسی در کنار قبور اولیای الهی نماز و دعا بخواند، نه به نیت توجّه و تعظیم به آن ها، بلکه از آن جهت که این بقعه متبرک است و انسان در این بقعه

ص: ۶۱۸

۱- ۲۰۷۶. شرح الشفا، ج ۳، ص ۵۱۷.

۲- ۲۰۷۷. المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۴۵.

۳- ۲۰۷۸. الفصل، ج ۴، ص ۹۴.

۴- ۲۰۷۹. حقیقه التوسل و الوسیله، ص ۱۴۵، به نقل از تفسیر بیضاوی.

- به دلیل این که در جوار ولیّ خداست، کسی که داعی توحید بوده و ... - می تواند با توجّه و اخلاص بیشتری نماز بخواند، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه راجح است.

## ب) اصول

برخی همانند شیخ عبدالعزیز بن باز به قاعده سدّ ذرائع تمسک کرده و می گویند: از آنجا که نماز و دعا کنار قبور اولیا راهی به سوی شرک است و ممکن است انسان را در برخی از موارد در خطّ شرک قرار دهد، باطل و حرام است. (۱)

## پاسخ

در بحث اصول به اثبات رسیده که ذریعه و وسیله حرام مطلقاً حرام نیست، بلکه مقدمه و ذریعه موصله حرام است. در مورد بحث نیز، نماز و دعایی که به شرک منجر شود حرام است، ولی نماز و دعایی که هرگز این نتیجه را به همراه ندارد، نه تنها حرام و باطل نیست، بلکه جایز و مستحب است. و اکثر قریب به اتفاق مردم تنها به قصد تبرک مکان، در کنار قبور اولیای الهی نماز می گزارند، نه به جهت تعظیم صاحب قبر.

ص: ۶۱۹



یکی از اعمالی که مسلمین در طول تاریخ در موقعیت های خاص انجام می دهند برپایی مراسم جشن و شادی در روزها یا شب های خاصی است. این کار به دلیل اهمیت و مبارک بودن آن موقعیت انجام می شود؛ خواه ولادت امام باشد یا بعثت پیامبر و مانند آن.

مسلمین به جهت استفاده معنوی در آن اوقات مقدس و کسب فیض از معصومین در چنین مجالسی شرکت کرده و با بزرگداشت آن به برکات عظیمی دست می یابند، ولی متأسفانه وهابیان در طول تاریخ علاوه بر این که از چنین برکاتی استفاده نمی کنند، دیگران را نیز در برپایی چنین مجالسی منع کرده و از این طریق خواست دشمنان اسلام را جامه عمل می پوشانند؛ زیرا دشمن هرگز نمی خواهد مسلمانان با مقدسات شان تجدید عهد نمایند. به خاطر اهمیت موضوع، آن را در اینجا بررسی می کنیم.

### فتاوی وهابیان

۱ - ابن تیمیه می گوید: «... نوع دوم از ایام، روزهایی است که در آن اتفاقی افتاده است؛ همانند هجدهم ذی حجه و این که برخی آن روز را عید می گیرند اصل و اساسی ندارد؛ زیرا پیشینیان و نیز اهل بیت و دیگران آن روز را عید نگرفتند و اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستور متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد، این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث حضرت عیسی علیه السلام را عید می گیرند»<sup>(۱)</sup>.

ص: ۶۲۱

۲ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «جایز نیست برای پیامبر و غیر پیامبر مراسمی برپا شود و این عمل از بدعت های در دین است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و دیگران از صحابه و تابعین، این چنین عملی انجام نداده اند.» (۱)

۳ - شورای دائمی فتوای وهابیان می گویند: «جایز نیست در سوگ انبیا و صالحین و نیز زنده کردن یاد آنان در روز تولد شان و برداشتن عَلم، چراغانی و شمع نصب کردن بر قبورشان مراسمی برگزار شود؛ زیرا تمام این امور از بدعت هایی است که در دین وارد شده و از موارد شرک است و پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیا و صالحین گذشته این چنین نکرده اند. صحابه و هیچ یک از امامان مسلمین هم در طول سه قرن که بهترین قرن هاست چنین نکردند.» (۲)

۴ - ابن فوزان می گوید: «بدعت های این عصر زیاد است؛ از جمله برپایی جشن به مناسبت ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول می باشد.» (۳)

۵ - ابن عثیمین می گوید: «برپایی مراسم جشن تولد برای فرزند که در آن تشبّه به دشمنان خداست، از عادت مسلمین نبوده؛ بلکه از دیگران به ارث رسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به قومی شبیه شود از زمره آن قوم به حساب می آید.» (۴)

### برپایی جشن، مظهر حبّ و بغض

حبّ و بغض دو امری است که بر نهاد انسان عارض شده و از آن دو به میل و عدم میل نفس انسان تعبیر می کنند.

### وجوب محبت

### وجوب محبت

از ادله عقلی و نقلی استفاده می شود که محبت به برخی افراد بر انسان واجب است؛ از جمله:

ص: ۶۲۲

۱- ۲۰۸۲. مجموع فتاوی و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲- ۲۰۸۳. اللجنه الدائمه من الفتوی، رقم ۱۷۷۴.

۳- ۲۰۸۴. البدعه، ابن فوزان، ص ۲۵ و ۲۷.

۴- ۲۰۸۵. فتاوی منار الاسلام، ج ۱، ص ۴۳.

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبت به او اصالتاً واجب است، آن هم به جهت دارا بودن جمیع صفات کمال و جمال و وابستگی همه موجودات به او. لذا خداوند می فرماید: { قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ } (۱) [ای رسول] بگو ای مردم اگر شما پدران، پسران، برادران، زنان و خویشاوندان خود و اموالی که جمع کرده و مال التجاره ای که از کساد شدن آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته اید را بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خداوند، فساق و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.

## ۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله

از جمله کسانی که باید به خاطر خدا دوست بداریم، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است؛ زیرا او واسطه فیض تشریح و تکوین است. لذا در آیه فوق در کنار نام خداوند از او هم یاد شده و به محبت او امر شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «أَحِبُّوا اللَّهَ لَمَا يَغْذُوكُمْ وَأَحِبُّونِي بِحَبِّ اللَّهِ»؛ (۲) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید که به شما روزی می دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت نیز از جمله عواملی است که انسان را به سوی آن حضرت جذب کرده و محبتش را در دل ایجاد می کند.

## ۳ - آل بیت پیامبر علیهم السلام

از جمله کسانی که محبت به آن ها واجب است، اهل بیت رسول خدا علیهم السلام است؛ زیرا با قطع نظر از آن که آنان مجمع فضایل و کمالات بوده و واسطه فیض تکوین و تشریح الهی اند، پیامبر صلی الله علیه و آله به محبت ورزیدن به آنان امر نموده است؛ مثلاً در همان حدیث فوق پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَأَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحَبِّي»؛ «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.»

ص: ۶۲۳

۱- ۲۰۸۶. سوره توبه، آیه ۲۴.

۲- ۲۰۸۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۹.

از آنجا که محبت به پیامبر صلی الله علیه وآله واجب است، محبت به آل رسول نیز به جهات زیر واجب و لازم است:

۱ - انتساب آنان به صاحب رسالت. لذا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «کل سبب و نسب منقطع یوم القیامه إلا سببی و نسبی»؛<sup>(۱)</sup> «هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب من.»

۲ - اهل بیت، محبوب خدا و رسولند؛ همان گونه که در حدیث «رایه» و حدیث «طیر» به آن ها اشاره شده است.

۳ - حب اهل بیت عليهم السلام اجر و مزد رسالت محمّدی است؛ همان طور که خداوند متعال می فرماید: { قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ }.<sup>(۲)</sup>

۴ - روز قیامت از محبت آل رسول سؤال می شود: { وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ }.<sup>(۳)</sup> سبط بن الجوزی از مجاهد چنین نقل می کند: روز قیامت از محبت علی علیه السلام سؤال می شود.<sup>(۴)</sup>

۵ - معصومین عليهم السلام عدل کتاب الهی اند؛ همان طور که پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیث «ثقلین» به آن اشاره فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي».

۶ - محبت به اهل بیت عليهم السلام شرط ایمان است؛ زیرا در احادیث صحیح از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لَا يَحْتَبِيكَ إِلَّا مَوْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ»؛<sup>(۵)</sup> «ای علی! دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

۷ - اهل بیت عليهم السلام کشتی نجات امتند؛ چنان که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل أهل بيتي فيكم»

ص: ۶۲۴

۱- ۲۰۸۸. المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲- ۲۰۸۹. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳- ۲۰۹۰. سوره صافات، آیه ۲۴.

۴- ۲۰۹۱. تذکره الخواص، ص ۱۰.

۵- ۲۰۹۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۰ ح ۱۳۱، کتاب الایمان، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۱ ح ۳۷۳۶، مسند احمد ج ۱، ص

۱۳۵، ح ۶۴۳، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲ ح ۱۱۴.



مثل سفینه نوح من رکبها نجی، ومن تخلف عنها زخ فی النار؛(۱) «مثل اهل بیتم در میان شما همانند کشتی نوح است، هر کس سوار بر آن شد، نجات یافته و هر کس از آن تخلف کرد، غرق شده است.»

۸ - حبّ اهل بیت علیهم السلام، شرط قبولی اعمال و عبادات است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «اگر امت من آن قدر روزه بدارند که کمرشان مانند کمان خم شده و دل ها فرو رود و آن قدر نماز بدارند به حدی که مانند تارها گردند، ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش جهنّم می اندازد.»(۲)

۹ - اهل بیت علیهم السلام امان اهل زمینند؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «النجوم أمان لأهل السماء وأهل بیته أمان لأمتی من الأختلاف، فإذا خالفتها قبیله من العرب إختلفوا فصاروا حزب إبلیس»؛(۳) «ستارگان امان برای اهالی آسمانند و اهل بیت من امان برای امت من از اختلاف می باشند. پس هر گاه قبیله ای از عرب با اهل بیت مخالفت کنند بین خودشان اختلاف می افتد و در نتیجه از حزب ابلیس می گردند.»

این نکته قابل توجه است که محبت به مثابه نیرو محرکه ای است که قوای انسان را تحریک کرده تا به سوی محبوب و اقتدای به او پر کشد.

در جمع بندی از این مطالب به این نتیجه می رسیم که برپایی مراسم، جلوه ای از جلوه های محبت نسبت به محبوب است؛ زیرا از طرفی می دانیم که مردم در درجات محبت مختلفند و از طرفی دیگر اثر محبت تنها اقبال نفس و تحریک نفسانی نیست، بلکه ظهور و بروز داشته و در رفتارهای خارجی هم مؤثر است. البته اثر بیرونی آن هم تنها اطاعت و انقیاد از محبوب نیست - همان گونه که برخی می گویند - بلکه آثار و جلوه های دیگری نیز دارد که اطلاق ادله لزوم محبت تمام آن ها را شامل می شود، مگر آن که با ادله دیگر معارضه داشته باشد؛ مثل قتل نفس در محبت محبوب.

ص: ۶۲۵

۱- ۲۰۹۳. نهاییه ابن اثیر، ماده زخ.

۲- ۲۰۹۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۱۴۳.

۳- ۲۰۹۵. مستدرک حاکم.

جلوه های حب در زندگی انسان عبارتند از:

۱ - اطاعت و انقیاد؛

۲ - زیارت محبوب؛

۳ - تکریم و تعظیم محبوب؛

۴ - برآوردن حاجات محبوب؛

۵ - دفاع از محبوب؛

۶ - حزن و اندوه در فراق محبوب؛ همانند حزن یعقوب در فراق یوسف.

۷ - حفظ آثار محبوب؛

۸ - احترام به فرزندان و نسل او؛

۹ - بوسیدن آنچه به او مرتبط است؛

۱۰ - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

### برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

### برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

با مراجعه به قرآن پی می بریم که برپایی مراسم و یادبود، از مسائلی است که اصل آن را قرآن امضا، بلکه بدان ترغیب نموده است؛

۱ - از آیات مربوط به حج پی می بریم که بیشتر آن ها در حقیقت برپایی یادبود انبیا و اولیای الهی است، که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

### الف) مقام ابراهیم علیه السلام

خداوند متعال می فرماید: { وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّئًا؛ (۱) «مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خداوند قرار دهید.»

خداوند متعال امر می کند که مسلمین از جای پای حضرت ابراهیم تبرک جسته و آنجا را به عنوان مصلی انتخاب کنند تا یاد حضرت ابراهیم علیه السلام و بنای کعبه زنده بماند.

---

١-٢٠٩٦. سورة بقره، آيه ١٢٥.

بخاری در صحیح خود نقل می کند که هنگام ساختن خانه خدا، اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم نیز خانه را بنا می نمود، تا آن که ساختمان بالا رفت، سنگی را آوردند و ابراهیم بالای آن رفت و هر دو با این حالت ساختمان خانه خدا را به اتمام رساندند. (۱)

### ب) صفا و مروه

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا }؛ (۲) «صفا و مروه از شعائر دین خداست، پس هر کس حج خانه کعبه یا اعمال مخصوص عمره به جای آورد، پس باکی نیست که سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.»

خداوند متعال سعی بین صفا و مروه را از مناسک حج قرار داد تا کوشش هاجر بین صفا و مروه در خاطره ها زنده بماند.

بخاری نقل می کند: ابراهیم هنگامی که هاجر و فرزندش اسماعیل را در سرزمین مکه رها نمود، آب تمام شد و عطش شدیدی بر هر دو غلبه نمود، فرزند از شدت عطش به خود می پیچید. هاجر به طرف کوه صفا رفت تا این وضعیت فرزند را نبیند و در ضمن سعی کند تا کسی را پیدا نموده و از او آب طلب نماید، ولی مایوس از کوه پایین آمد و با شتاب به طرف کوه مروه رفت، از کوه بالا رفت تا شاید شخصی را مشاهده نموده و از او آب طلب کند، ولی در این مکان نیز کسی را مشاهده نمود. این عمل هفت بار تکرار شد. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: به این جهت است که حجاج هفت بار بین صفا و مروه طواف می نمایند. (۳)

### ج) فدیه

خداوند متعال می فرماید: { فَبَشِّرْ نَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ \* فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي }  
ص: ۶۲۷

۱- ۲۰۹۷. صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲- ۲۰۹۸. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۳- ۲۰۹۹. صحیح بخاری، کتاب الانبیاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ \* فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ \* وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ \* وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ؛ (۱) «پس مژده پسر بردباری را به او دادیم. آن گاه [که آن پسر رشدی یافت] با او به سعی و عمل شتافت. ابراهیم گفت: ای فرزند گرامی من! در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی می کنم، نظرت در این واقعه چیست؟ گفت: ای پدر! هر چه مأموری انجام ده، که ان شاء الله مرا از صابرين خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند، او را برای کشتن به روی افکند، ما در آن حال خطاب کردیم که ای ابراهیم! تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی، ما نیکوکاران را چنین نیکو پاداش می دهیم، این ابتلا همان امتحانی است که حقیقت حال ایمان را روشن می کند و ما ذبح بزرگی را فدای او ساختیم.»

خداوند متعال به پاس این فداکاری، حاجیان را امر نموده تا در منا به حضرت ابراهیم اقتدا کرده و به یادبود آن عمل عظیم و امتحان بزرگ، گوسفندی را در سرزمین منا قربانی نمایند.

### (د) رمی جمرات

احمد بن حنبل و طیالسی در مسند های خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند: جبرئیل ابراهیم را به سوی جمره عقبه برد، در آن هنگام شیطان بر او نمایان گشت، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب نمود که صدای شیطان از آن بلند شد. سپس نزد جمره وسطی آمد، باز شیطان بر او ظاهر شد، در آن هنگام نیز هفت سنگ بر او پرتاب نمود که صدای او بلند شد. آن گاه به سوی جمره قصوی آمد، باز هم شیطان بر او ظاهر شد و حضرت ابراهیم او را با هفت سنگ رمی نمود، به حدی که صدایش در آمد. (۲)

مشاهده می نماییم که چگونه خداوند متعال به خاطر یادبود این قضیه، آن عمل را برای حجاج واجب کرده تا یاد آن واقعه، زنده بماند.

ص: ۶۲۸

۱- ۲۱۰۰. سوره صافات، آیات ۱۰۱- ۱۰۷.

۲- ۲۱۰۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند طیالسی، ح ۲۶۹۷.

۲ - خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ يُعْظَمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛ (۱) } «و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل های با تقواست.»

کیفیت استدلال به این آیه شریفه آن است که شعائر، جمع شعیره به معنای نشانه است و شعائر خداوند به معنای نشانه های خداوند و دین اوست. لذا هر عملی که مردم را به سوی خدا و دینش رهنمون و یادآوری کند، جزء شعائر الهی است که یکی از آن ها برپایی مراسم جشن مولودی برای انبیا و اوصیا است که در آن وقت مردم با ذکر فضایل و کمالات آن ولی، به خداوند متعال نزدیک می شوند.

۳ - خداوند متعال می فرماید: { وَذَكَرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ؛ (۲) } «و یادآوری ده آنان را به روزهای خداوند.»

مقصود از ایام خدا، ایام غلبه حق بر باطل و ظهور حق است، که ایام ولادت ولی خدا نیز یکی از مصادیق آن است؛ زیرا در روز ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله، خداوند متعال حق را (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) به دنیا آورد تا با او بر باطل غلبه کند.

۴ - خداوند متعال می فرماید: { قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ (۳) } «ای رسول خدا به امت [بگو: من از شما اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید.»

بنابر این با برپایی مراسم مولودی اهل بیت پیامبر علیهم السلام و ذوی القربی و یادبود آن ها مقداری از اجر رسالت نبوی را ادا کرده ایم.

۵ - خداوند متعال می فرماید: { وَالضُّحَى \* وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى؛ (۴) } «قسم به شب تارینگامی که جهان را در پرده سیاه پوشاند.»

حلبی در «سیره حلبیه» می گوید: «خداوند متعال در این آیه به شب میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله قسم یاد کرده است. برخی گفته اند که مراد، شب اسراء است و مانعی ندارد که قسم به هر دو باشد.» (۵)

ص: ۶۲۹

۱- ۲۱۰۲. سوره حج، آیه ۳۲.

۲- ۲۱۰۳. سوره ابراهیم، آیه ۵.

۳- ۲۱۰۴. سوره شوری، آیه ۲۳.

۴- ۲۱۰۵. سوره ضحی، آیات ۱ و ۲.

۵- ۲۱۰۶. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۵۸.

واضح است که قسم خوردن به چیزی، حکایت از اهمیت آن دارد. لذا با قسم، یاد آن را در ذهن مردم زنده کرده تا آن را مورد احترام قرار دهند.

۶ - خداوند متعال در تأیید یاری رسانان و تعظیم کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: { فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ }؛ (۱) «پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاری اش کردند و از نوری که به او نازل شده پیروی کردند، آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند.»

خداوند متعال در این آیه شریفه، یاری کنندگان و تعظیم کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله را ستوده و به رستگاری بشارت داده است. حال آیا برپایی مراسم در روز میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله یا مبعث او از مصادیق تکریم و تعظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؟

۷ - خداوند متعال در شأن پیامبر می فرماید: { وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ }؛ (۲) «نام تو را بلند کردیم.»

بنابر این برپایی مراسم، نوعی بالا- بردن سطح فکری مردم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و شناساندن موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم است.

اگر کسی اشکال کند که طبق مفاد آیه شریفه، نصرت و تکریم و تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص به خداوند متعال دارد.

در جواب می گوئیم: خداوند در جایی دیگر می فرماید: { وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا }؛ (۳) آیا کسی در این مورد گمان می کند که نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص به خداوند است و ما در این باره هیچ تکلیف نداریم؟

۸ - همچنین خداوند می فرماید: { وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَبَّئْتُ بِهِ فُؤَادَكَ }؛ (۴) «و ما این حکایات و اخبار انبیا را بر تو بیان می کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم.»

از این آیه به خوبی استفاده می شود که حکمت بیان سرگذشت انبیا برای پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۶۳۰

۱- ۲۱۰۷. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۲- ۲۱۰۸. سوره انشراح، آیه ۷.

۳- ۲۱۰۹. سوره فتح، آیه ۳.

۴- ۲۱۱۰. سوره هود، آیه ۱۲۰.

تثبیت قلب ایشان است، تا در مشکلات ثابت قدم باشد. شکی نیست که مسلمانان در این برهه از زمان احتیاج بیشتری به تثبیت قلوب دارند. لذا جا دارد که به مناسبت های خاص؛ همانند روز میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله یا مبعث، مردم را در محلی مقدّس جمع کرده و آنان را به فضیلت آن روز یا شب آگاه ساخته و با سیره و فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا سازیم تا قلوب مردم به دین الهی تقویت شود.

استاد عیسی بن عبدالله بن محمد بن مانع الحمیری - مدیر کل اداره اوقاف و شؤون اسلامی دُبی - در توضیح آیه فوق می گوید: «همان گونه که خداوند متعال قصه های انبیا را برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به جهت تثبیت قلب او بیان نمود، ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مشتمل بر خبرهای پیامبر صلی الله علیه و آله است که با یادآوری آن ها، قلوب مؤمنین تثبیت خواهد شد. لذا این آیه دلالت دارد بر مطلوبیّت تکرار یادبود مولد پیامبر صلی الله علیه و آله و عنایت داشتن به آن».(۱)

۹ - و نیز خداوند در قرآن می فرماید: { قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا }؛(۲) «بگو ای پیامبر در فضل و رحمت خداوند شادی نمایید.»

در جایی دیگر در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: { وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ }؛(۳) «ما تو را رحمتی برای همه عالمیان فرستادیم.»

سیوطی در «درّ المنثور» از ابن عباس درباره این آیه چنین نقل می کند: مقصود از فضل خدا علم، و مراد از رحمتش، وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.(۴)

آلوسی نیز در ذیل آیه شریفه می گوید: یکی از صفات مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله رحمت است.(۵)

با جمع بین این دو آیه به این نتیجه می رسیم که باید در روزهایی که متعلق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ مانند میلاد و مبعث آن حضرت، با برپایی مراسم جشن، شادی نماییم.

ص: ۶۳۱

---

۱- ۲۱۱۱. بلوغ المأمول فی الاحتفاء و الاحتقال بمولد الرسول صلی الله علیه و آله.

۲- ۲۱۱۲. سوره یونس، آیه ۵۸.

۳- ۲۱۱۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۴- ۲۱۱۴. درّ المنثور، ج ۴، ص ۳۶۷.

۵- ۲۱۱۵. روح المعانی، ج ۱۰، ص ۱۴۱.



البته می توان با همین ادله و ملاک ها حکم برپایی مجالس بزرگداشت را به سایر اولیای الهی نیز تعمیم داد. این نکته قابل تأمل است که شادی نباید از حد مشروع آن تجاوز کند.

### برپایی مراسم از دیدگاه احادیث

با مراجعه به روایات نیز می توان به مشروعیت چنین مجالسی پی برد:

۱ - مسلم در صحیحش از ابی قتاده نقل می کند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَأَلَ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ فَقَالَ: "ذَلِكَ يَوْمٌ وَلِدَتْ فِيهِ وَفِيهِ أَنْزَلَ عَلَيَّ"»؛<sup>(۱)</sup> «همانا از رسول خداصلی الله علیه وآله در مورد علت استحباب روزه روز دوشنبه سؤال شد؟ فرمود: بدان جهت است که من در آن روز متولد شده و در آن روز بر من قرآن نازل گشت.»

۲ - مسلم همچنین از ابن عباس نقل می کند: «لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَدِينَةَ وَجَدَ الْيَهُودَ يَصُومُونَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالُوا: هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي أَظْفَرَ اللَّهُ مُوسَى وَبَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى فِرْعَوْنَ، وَنَحْنُ نَصُومُ تَعْظِيمًا لَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "نَحْنُ أَوْلَى بِمُوسَى". وَأَمْرٌ بِصَوْمِهِ»؛<sup>(۲)</sup> «هنگامی که پیامبرصلی الله علیه وآله وارد مدینه شد مشاهده نمود که یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند، از علت آن سؤال نمود؟ گفتند: این روزی است که خداوند موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون پیروز گردانید، لذا آن روز را تعظیم می دارند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ما سزاوارتر به این عمل هستیم. لذا دستور داد تا روز عاشورا را روزه بدارند.»

ابن حجر عسقلانی بنابر نقل سیوطی بدین حدیث بر مشروعیت برپایی مراسم ولادت پیامبرصلی الله علیه وآله استدلال نموده است.<sup>(۳)</sup>

۳ - حافظ بن ناصرالدین دمشقی می گوید: «قَدْ صَحَّ أَنَّ أَبَالَهَبَ يَخْفَفُ عَنْهُ الْعَذَابُ فِي مِثْلِ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ، لِإِعْتَاقِهِ ثَوْبَهُ سُرُورًا بِمِيلَادِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ...»؛<sup>(۴)</sup> «به نقل صحیح وارد شده که در

ص: ۶۳۲

۱- ۲۱۱۶. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۱۹.

۲- ۲۱۱۷. صحیح مسلم، ح ۱۱۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۱۵.

۳- ۲۱۱۸. الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴- ۲۱۱۹. مورد الصادی فی مولد الهادی.

روز دوشنبه به ابولهب تخفیف عذاب داده می شود، به جهت آن که کنیزش ثویبه را در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله از روی خوشنودی آزاد کرد.»

از این مورد به طریق اولویت استفاده می کنیم که برپایی مراسم در مولد پیامبر صلی الله علیه و آله و یادبود آن حضرت از طرف یک مؤمن ارزش عظیمی دارد.

۴ - بیهقی از انس نقل می کند: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَقَّ عَنْ نَفْسِهِ بَعْدَ النَّبَوَّةِ، مَعَ إِنَّهُ قَدْ وَرَدَ إِنَّ جَدَّهُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ عَقَّ عَنْهُ فِي سَابِعِ وِلَادَتِهِ»؛<sup>(۱)</sup> «پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نبوتش از طرف خود گوسفندی را عقیده نمود، با آن که در روایات وارد شده که ابوطالب برای پیامبر در روز هفتم ولادتش گوسفندی را عقیده کرده بود.»

سیوطی می گوید: «عقیقه هیچ گاه دو بار تکرار نمی شود، لذا باید این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله را بر این حمل کنیم که پیامبر به جهت اظهار شکر از این که خداوند او را آفریده و رحمت برای عالمیان قرار داده است، عقیقه نمود؛ همان گونه که آن حضرت بر خود درود می فرستاد و به همین جهت مستحب است که ما هم به جهت شکرگزاری به درگاه الهی، در روز ولادتش اجتماع نموده و با اطعام دادن و امثال این امور که جنبه تقریبی دارد، شکر خدا را اظهار نماییم.»<sup>(۲)</sup>

۵ - ترمذی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که درباره فضیلت روز جمعه فرمود: «وفيه خلق آدم»؛<sup>(۳)</sup> «در آن روز است که آدم خلق شد.»

از این حدیث استفاده می شود که برخی از ایام به جهت اتفاق خاص و مبارکی که در آن رخ داده، فضیلت دارد؛ چه رسد به روزی که در آن روز، میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد.

۶ - احمد بن حنبل و دیگران از اسود بن سریع نقل کرده اند که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: «یا رسول الله! مدحت الله بمدحه ومدحتك بمدحه؟ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: هات وابدأ بمدحه الله»؛<sup>(۴)</sup> «ای رسول خدا! من خدا را به گونه ای و شما را نیز به گونه ای دیگر مدح کرده ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بیاور و شروع به مدح خدا کن.»

ص: ۶۳۳

۱- ۲۱۲۰. الحاوی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲- ۲۱۲۱. همان.

۳- ۲۱۲۲. صحیح ترمذی، ح ۴۹۱.

۴- ۲۱۲۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۴؛ المصنّف، ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۱۸۰؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۸۴۲.

پیامبر صلی الله علیه وآله نفرمود: مرا مدح نکن، ولی فرمود: مدح را از خدا شروع نما.

۷- احمد و دیگران از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «إِنَّ جِبْرَائِيلَ ذَهَبَ بِإِبْرَاهِيمَ إِلَى جَمْرَةِ الْعَقْبَةِ، فَعَرَّضَ لَهُ الشَّيْطَانَ فَرَمَاهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ، فَسَاحَ. ثُمَّ أَتَى الْجَمْرَةَ الْوَسْطَى، فَعَرَّضَ لَهُ الشَّيْطَانَ فَرَمَاهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ، فَسَاحَ، ثُمَّ أَتَى الْجَمْرَةَ الْقَصْوَى فَعَرَّضَ لَهُ الشَّيْطَانَ، فَرَمَاهُ بِسَبْعِ حَصِيَّاتٍ، فَسَاحَ ...»؛<sup>(۱)</sup> «جبرئیل ابراهیم را نزد جمره عقبه آورد که ناگهان شیطان بر او نمایان شد. حضرت او را هفت سنگ زد که شیطان به صدا درآمد. آن گاه ابراهیم علیه السلام را نزد جمره وسطی آورد، آنجا نیز شیطان خودش را نمایان ساخت. حضرت هفت سنگ به او پرتاب نمود. که شیطان به صدا درآمد. باز او را به نزد جمره قصوی برد که ناگهان شیطان بر او ظاهر گشت. حضرت با هفت سنگ او را نشانه گرفت، که شیطان به صدا درآمد...».

### عید میلاد پیامبر صلی الله علیه وآله نزد اهل سنت

برخی از علمای اهل سنت برپایی مراسم جشن به مناسبت میلاد پیامبر صلی الله علیه وآله را ستایش کرده و آن را از اعمال نیک و مستحب برشمرده اند که در ذیل به تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- قسطلانی در «المواهب اللدنیة» می نویسد: «در طول تاریخ، مسلمانان در ماه میلاد پیامبر صلی الله علیه وآله جشن برپا کرده و به مردم اطعام داده و به انواع صدقات، مستمندان را یاری می دهند و با اظهار سرور و توجه به قرائت مولودی آن حضرت به او اظهار ارادت می نمایند ... خداوند رحمت کند کسانی را که به این عمل عظیم دست می زنند».<sup>(۲)</sup>

۲- ابن عباد می گوید: «به نظر من مولود نبوی از اعیاد مسلمین است و هر کس در آن روز شادی و سرور نموده و با پوشیدن لباس فاخر و چراغانی، شادی خود را ابراز نماید، امری مباح انجام داده است».<sup>(۳)</sup>

ص: ۶۳۴

۱- ۲۱۲۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مسند طیالسی، ح ۲۶۹۷.

۲- ۲۱۲۵. المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳- ۲۱۲۶. القول الفصل فی حکم الاحتفال بمولد خیر الرسل، ص ۱۷۵.

۳- سیوطی می گوید: «مولودی خوانی در ماه ربیع الاول مورد سؤال واقع شده که آیا از حیث شرع، امری پسندیده است یا مذموم؟ آیا کسی که انجام می دهد به او ثواب داده می شود یا خیر؟

جواب این است که اصل مولودی خوانی که عبارت است از اجتماع مردم و قرائت مقداری از قرآن و خواندن روایات در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و در پایان نیز ظرف های غذا آورده می شود و بین مردم توزیع می گردد، عملی است نیکو، که بانی و شرکت کننده آن مأجور بوده و به آنان ثواب داده می شود؛ زیرا با این عمل، قدر و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله تعظیم شده و در ولادت آن حضرت اظهار شادی می شود» (۱).

۴- شیخ عبدالله هروی معروف به «حبشی» می گوید: «برپایی مراسم و یادبود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کارهای نیکوست، و دلیلی بر انکار آن وجود ندارد، بلکه سزاوار است که آن را سنت حسنه بنامیم» (۲).

۵- دیار بکری می گوید: «همیشه در طول تاریخ، اهل اسلام در ماه ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله جشن برپا می کنند، و ولیمه آماده می سازند و در شب های این ماه به انواع صدقات تصدق می دهند، و اظهار سرور کرده و کارهای خیر را زیاد می کنند، و اعتنا و اهمیت به قرائت مولود شریف حضرت می دهند. و لذا از کرامات حضرت هر فضیلت عظیمی بر آنان ظاهر می گردد» (۳).

۶- ابو شامه مقدسی می گوید: «و از جمله کارهای خوبی که در زمان ما پیدا شده، عملی است که در روز موافق با روز ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل صدقات و کارهای خیر به ظاهر کردن زینت و اظهار سرور، انجام می دهند. این کارها علاوه بر این که در آن احسان و نیکی به فقرا است، شعار و اعلان محبت به ایشان نیز می باشد» (۴).

۷- رفاعی می گوید: «ادله جواز احتفال و برپایی مراسم در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار است؛ مهم ترین آن ها عبارت است از:

ص: ۶۳۵

۱- ۲۱۲۷. الحاوی للفتاوی، ج ۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۷.

۲- ۲۱۲۸. الروائح الزکیه، ص ۳۳.

۳- ۲۱۲۹. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴- ۲۱۳۰. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۴.

الف) برپایی مراسم در میلاد شریف، تعبیری از شادی و سرور به مصطفی صلی الله علیه و آله است

ب) خود حضرت، روز میلاد خود را بزرگ داشته و خدا را در آن روز بر نعمت بزرگش و تفضلش به جهت به وجود آمدنش شکر کرده است ...

ج) شادی در میلاد حضرت به امر قرآن کریم مطلوب است؛ زیرا خداوند می فرماید: { قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا }. خداوند ما را امر کرده که در رحمتش شادی کنیم، و پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ ترین رحمت خدا است. قرآن می فرماید: { وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ }.

د) پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه به حوادث دینی مهم که وقش گذشته و منقضی شده بود، اهتمام می ورزید. و لذا هر گاه وقت آن می رسید، مناسب می دید تا یادی از آن روز کرده و با انجام طاعتی از طاعات، آن را تعظیم کند ...

ه) در وقت ولادت شریف حضرت صلی الله علیه و آله مناسبت و فرصتی است تا انسان درود و سلام بسیاری برای پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد. کاری که مطلوب خدا است؛ آنجا که می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا }.

و) در وقت ولادت حضرت صلی الله علیه و آله انسان یادی از شمایل و معجزات و سیره ایشان می کند، امری که خداوند متعال ما را به شناخت آن سفارش کرده است، آنجا که می فرماید: { لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ } وَالْيَوْمَ الْآخِرَ؛ (۱) «به طور حتم برای شما در رسول خدا الگویی خوبی است، برای کسانی که امید رسیدن به خدا و روز قیامت داشته است.»

ز) برپایی مراسم فرصتی است برای ادای برخی از حقوق بزرگ آن حضرت که بر گردن ما است؛ زیرا خداوند متعال ما را به واسطه او هدایت کرده و از آتش دوزخ نجات داده و از تاریکی ها به نور هدایت کرده است ...

ح) پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد فضیلت روز جمعه و مزایای آن فرمود: «در آن روز آدم متولد شد». از اینجا استفاده می شود، زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متولد شده به طریق اولی شریف است ...

ص: ۶۳۶

ط) علما و مسلمانان از گذشته و حال در تمام شهرها و مناطق، این عمل را حسن شمرده و آن را انجام داده اند؛ و لذا بدین جهت شرعاً مطلوب است؛ زیرا ابن مسعود نقل کرده: «ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن، و ما رآه المسلمون قبيحاً فهو عند الله قبيح»؛ «آنچه را مسلمانان حسن شمرده اند آن عمل نزد خداوند حسن است و آنچه را که مسلمانان قبیح شمرده اند آن عمل نزد خداوند نیز قبیح است.»

ی) مراسم جشن در حقیقت اجتماع به جهت زنده کردن یاد مصطفی صلی الله علیه و آله است، و این امری مشروع در اسلام است، همان گونه که اعمال حج، زنده کردن کارهای پسندیده است ...

ک) خداوند تبارک و تعالی می فرماید: { وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ . از این آیه استفاده می شود که حکمت در قصه گویی خبرهای رسولان بر پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت تثبیت قلب شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. و شکی نیست که ما نیز امروز به این مسأله احتیاج داریم تا با قرائت سیره معطر و جهاد او و ... قلوب خود را با ایمان به آن حضرت تثبیت نماییم. و برپایی مراسم نیز در راستای همین هدف است ...

ل) هر کاری را که پیشینیان انجام نداده اند و در صدر اول نبوده دلیل بر آن نیست که بدعت منکر و حرام است، بلکه لازم است که هر چه را حادث می شود بر ادله شرع عرضه نمود، آنچه را که مشتمل بر مصلحت است واجب می باشد ...

م) علما رحمهم الله حدیث «وكل بدعه ضلالة»؛ «و هر بدعتی ضلالت است.» را مقید به بدعت سیئه کرده اند. و دلیل بر این تقیید، چیزی است که از بزرگان صحابه و تابعین از امور حادث صادر شده که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است ...

ن) و نیز هر نوآوری، بدعت حرام نیست، و اگر چنین بود باید کار ابوبکر و عمر و زید بن ثابت هم حرام باشد که دستور دادند قرآن جمع و تدوین شود تا با مرگ صحابه قاری آیات خدا از بین نرود! و نیز جمع و تدوین حدیث شریف در کتب صحاح و سنن و دیگر مصادر، صحیح نباشد. و نیز نباید علم فقه و تجوید و توحید و دیگر علوم از علوم شرعی که بعد از عهد نبوی شریف، تصنیف و ابتکار شد تألیف گردد.

و در آخر این که: تسامح دینی نشانه دین حنیف ما است که به آن امر شده ایم تا در حال صلح و جنگ، و هنگام مجادله و مناقشه و مخاطبه به آن رجوع نماییم» (۱).

### فواید برپایی مراسم

برپایی مراسم و یادبود اولیای الهی آثار و برکاتی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - هر ساله مسلمانان در آن روز به یاد پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی افتاده و محبت شان نسبت به ایشان زیادتیر می گردد.

۲ - برخی از کمالات و فضایل آن حضرات، تشریح و توضیح داده می شود و مردم نیز با تأسی به آنان، به خدا نزدیک تر می شوند.

۳ - با اظهار فرح و شادی، ایمان و ارادت خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی ابراز داشته و آن را مستحکم می سازند.

۴ - در پایان مجلس با اطعام و پخش شیرینی به ثواب اطعام رسیده و گروهی از ضعفا از این مجالس بهره مادی نیز می برند.

۵ - در این مجالس یاد خدا زنده شده و مقدار زیادی از آیات قرآن تلاوت می شود.

۶ - فرصت مناسبی است که مردم بیشتر بر پیامبر خود درود بفرستند.

۷ - همچنین موقعیت مناسبی برای دعوت مردم به خدا و دستورات او فراهم می گردد.

### بررسی اشکالات وهابیان

### بررسی اشکالات وهابیان

با وجود ادله فراوان از آیات، روایات و سیره مسلمین بر جواز، بلکه رجحان برپایی مراسم یادبود، باز هم وهابیان در مقابل عمل مسلمین ایستاده و با انواع

ص: ۶۳۸

ایرادات سست، مانع برپایی این عمل مقدس می شوند. اینک به ذکر برخی از ایرادات و پاسخ آن ها می پردازیم:

## اشکال اول

برپایی مراسم و یادبود، نوعی عبادت غیر خدا است. (۱)

### پاسخ

در جای خود اشاره شده است که عنصر مقوم عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی است که او را تعظیم می نماییم. لذا در صورتی که تکریم و تعظیمی از این عنصر خالی باشد، اصطلاحاً آن را عبادت نمی گویند.

## اشکال دوم

برپایی چنین مراسمی، همراه با اموری است که غالباً حرام است؛ همانند اختلاط زنان با مردان، قرائت مدح با موسیقی و غنا. (۲)

### پاسخ

عمل گناه در هر مکان و زمانی حرام است؛ خواه در این مراسم باشد یا غیر آن، ولی ما نمی توانیم عملی ممدوح و پسندیده را به جهت امور جانبی که گاهی اتفاق می افتد مانع شویم، بلکه باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری نمود. (۳)

## اشکال سوم

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خانه های خود را قبر و قبر مرا عید قرار ندهید». (۴) ابن قیم به این حدیث بر حرمت برپایی مراسم استدلال کرده است. (۵)

### پاسخ

اولاً: دلیل، اخصّ از مدّعا است؛ زیرا روایت تنها اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، نه مطلق مکان ها.

ثانیاً: جهت آن شاید این باشد که انسان باید در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله با خضوع و خشوع باشد و این مسئله با اظهار فرح و سرور در کنار قبر سازگاری ندارد، ولی منافاتی ندارد که در جایی دیگر انجام گیرد.

ص: ۶۳۹



- ٢-٢١٣٤. المدخل، ابن الحاج، ج ٢، ص ٢.
- ٣-٢١٣٥. الحاوي للفتاوى، سيوطي، ج ١، ص ١٩.
- ٤-٢١٣٦. مسند احمد، ج ٢، ص ٢٤٦.
- ٥-٢١٣٧. حاشيه عون المعبود، ج ٦، ص ٣٢.

سبکی می گوید: محتمل است که معنای حدیث این باشد: قبر مرا مانند روزهای عید قرار ندهید، بلکه در کنار قبر من زیارت و سلام و دعا بخوانید. (۱)

## اشکال چهارم

در برپایی مراسم و مولودی خوانی، تشبّه به نصارا است. (۲)

## پاسخ

اولاً: تشبّه از عناوین قصدی است که در ترتّب حکم بر آن، احتیاج به قصد دارد. حال سؤال می کنیم که آیا احدی از مسلمین در برپایی مراسم، قصد تشبّه به کفار و نصارا را دارد؟ قطعاً جواب منفی است.

بخاری در کتاب مغازی از صحیح خود در باب غزوه احد نقل می کند: ابوسفیان برای تحریک مشرکین صدا داد: «أعل هبل، أعل هبل»؛ «زنده باد بت هبل، زنده باد بت هبل» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما نیز جواب او را بگویید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اللّه أعلی وأجلّ». ابوسفیان بار دیگر شعار دیگری را برای تحریک مشرکین به حمله سر داد: «نحن لنا العزّی ولا- عزّی لکم»؛ «برای ماست عزّی و شما عزّی ندارید». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما نیز جواب او را بدهید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: «اللّه مولانا ولا مولی لکم»؛ (۳) «خدا مولای ماست و شما مولا ندارید».

آیا کسی مثل وهابیان می تواند به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نموده و بگوید: ای رسول خدا! این عمل تو تشبّه به کفار است و جایز نیست؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نفرموده: { كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ؛ (۴) } «بر شما روزه نوشته و حتمی شده؛ همان گونه که بر اقوام قبل از شما نیز نوشته شده بود.» پس مجرد تشابه یک عمل با کردار پیشینیان، دلیلی بر بطلان آن نیست.

شیخ شلتوت در کتاب «الفتاوی» در جواب سؤال کسی که از او درباره کلاه هایی که از غرب وارد می شود سؤال نمود، می گوید: «صحیح نیست که بگوییم این کلاه ها زئی خاص غیر مسلمین و شعار غیراسلامی است، بلکه مسلمان و غیرمسلمان در آن

ص: ۶۴۰

۱- ۲۱۳۸. کشف الارتیاب، ص ۴۴۹.

۲- ۲۱۳۹. اقتضاء الصراط المستقیم، ص ۲۹۴.

۳- ۲۱۴۰. صحیح بخاری، ح ۴۰۴۳؛ البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۲۸.

۴- ۲۱۴۱. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

مساوی است و آنچه که مسلمانان به سر می گذارند به قصد تشبیه به غیر مسلمین در خصوصیات دینشان نیست، بلکه به جهت جلوگیری از حرارت خورشید یا سرمای زمستان از آن استفاده می کنند. لذا مشکلی ندارد». (۱)

ثانیاً: اساس جواز یک عمل، انطباق آن با کتاب و سنت است؛ خواه شبیه به عمل دیگران باشد یا نه. و ما مشروعیت آن را با ادله عام و خاص ثابت کردیم.

ثالثاً: همان گونه که از کلام شیخ شلتوت استفاده شد، مقصود از تشبیه به نصارا، تشبیه در اختصاصیات آنان؛ از قبیل صلیب و زدن ناقوس است، نه در هر عملی.

### اشکال پنجم

سلف صالح این عمل را انجام ندادند.

### پاسخ

اولاً: در اصول به اثبات رسیده که عدم فعل معصوم دلالت بر حرمت، و فعل معصوم دلالت بر وجوب ندارد، بلکه تنها عدم فعل، دلالت بر عدم وجوب و فعل دلالت بر عدم حرمت دارد. پس مجرد انجام ندادن، دلیل بر حرمت و عدم جواز نیست.

ثانیاً: سیره و عمل مسلمین تا عصر ابن تیمیه، برپایی مراسم بوده و اهل سنت تصریح دارند که اجماع حجّت است.

ثالثاً: این که در کلام ابن تیمیه آمده: محبت سلف صالح نسبت به رسول خدا بیشتر بوده و اگر جایز می بود حتماً این عمل را انجام می دادند، این حرف، خلاف احادیث نبوی است؛ زیرا در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه آمده: «همانا زود است که اقوامی بیایند که از شما محبت شان نسبت به من بیشتر باشد». (۲)

### اشکال ششم

اختصاص دادن روزی خاص برای اظهار فرح و شادی بدعت است.

### پاسخ

اولاً: همان گونه که به اثبات رسیده، گاهی مکانی به جهت مظروفش شرف پیدا می کند، زمان نیز این چنین است؛ برخی از زمان ها به جهت عمل خاصی که در آن

ص: ۶۴۱

٢-٢١٤٣. مجمع الزوائد، ج ١٠، ص ٦٦؛ كنز العمال، ج ٢، ص ٣٧٤.

انجام گرفته ارزشمند است؛ همانند شب قدر که قرآن می فرماید: { إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ }؛ «ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم.» پس اگر مراسمی را در وقت خاصی مثل میلاد پیامبر صلی الله علیه وآله یا غدیر انجام می دهیم به جهت مبارکی آن زمان خاص است.

ثانیاً: اوامر شارع گاهی به شیئی به عنوان عام آن تعلق می گیرد، که تطبیقش بر مصادیق بر عهده مکلف است؛ همانند کمک به فقرا، که حکم بر موضوعی کلی است (کمک به فقرا)، ولی تطبیق آن بر مصادیق خاص، به عهده مکلف واگذار شده تا هر نوع کمکی که فقیر لازم دارد و مقدور اوست انجام دهد. در اینجا نیز تطبیق آن بر وقتش به مکلف واگذار شده تا در هر وقتی که مناسب می بیند پیاده نماید.

### تألیفات درباره برپایی مراسم

علمای اهل سنت درباره جواز بلکه استحباب و رجحان برپایی مراسم جشن ولادت، کتاب های مستقلی تألیف کرده اند. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - «حسن المقصد فی عمل المولد»، حافظ جلال الدین سیوطی.

۲ - «الحاوی للفتاوی»، سیوطی.

او در یکی از فصول این کتاب بحثی را تحت عنوان «حکم الاحتفال بالمولد النبوی» مطرح کرده است.

۳ - «جامع الآثار فی مولد النبوی المختار»، در سه جلد، از ابن کثیر دمشقی.

۴ - «اللفظ الرائق فی مولد خیر الخلائق»، از ابن کثیر.

۵ - «مورد الصادی فی مولد الهادی»، از ابن کثیر. (۱)

۶ - «المورد الهنی فی المولد السنّی»، از حافظ عراقی.

۷ - «التبر المسبوک فی ذیل السلوک»، از حافظ سخاوی.

۸ - «المولد الروی فی المولد النبوی»، ملا علی قاری.

ص: ۶۴۲

آداب السفر

آل سعود من أين إلى أين

ابن تيميه، ابوزهره

ابن تيميه، حياته و عقايدہ، صائب عبدالحميد

ابوالشهداء، عباس محمود عقاد

اتحاف الساده الممتقين، زيدي

اتقان سيوطي

احكام الجنائز، الالباني

احياء علوم الدين، غزالي

اخبار الطوال، بلاذري

اخبار مکه، ازرقی

اذکار الحج

ارشاد الساری، قسطلانی

ارشاد الطالبين، فاضل مقداد

ارواء غليله

استيعاب، ابن عبدالبر

اسد الغابه، ابن اثير

اصول كافي، كليني

اصول مذهب الشيعة الإمامية، دكتور قفادي

اضواء على السنة المحمدية، محمود ابوريه

اعانه الطالبين، سيد بكرى

اعتقاد اهل السنة

اعلام الموقعين، ابن قيم جوزيه

اعلام النساء، رضا كحاله

اعلام الوري، طبرسى

ايعان الشيعة، سيد محسن امين عاملى

اغائه اللهفان، ابن قيم جوزيه

اقتضاء الصراط المستقيم، ابن تيميه

الآحاد و المثنائى، ابن ابى عاصم شيبانى

الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان

الاحكام السلطانيه، ماوردى

الإحكام فى أصول الأحكام، ابن حزم

الاختلاف فى اللفظ و الردّ على الجهميه و المشتبهه

الآداب، ابوبكر بيهقى

الأدب المفرد، بخارى

الاستئذان

الاستغاثه، كوفى

الاسلام و حركه التاريخ

الاصابه، ابن حجر

الاعتصام، سبحانى

الاعتقادات، صدوق

الاعتكاف

الاعلام، زرکلى

الاجائنه بأدلّه الاستغائنه، حسن بن على سقاف

الامام جعفر الصادق عليه السلام، مستشار جندى

الامام صادق عليه السلام، محمّد ابوزهره

الامامه من أبكار الأفكار فى اصول الدين

ص: ٤٤٣



الامامه و السياسه، ابن قتيبه دينورى

الأم، شافعى

الانساب، سمعانى

الايمان، ابن مند

البحر الرائق

البحر المحيط، ابوحيان

البدايه و النهايه، ابن كثير

البدر الطالع

البدع و المحدثات و ما لا اصل له،

البدعه، ابن فوزان

البدعه، دكتور عبدالملك سعدى

البدعه فى مفهومها الاسلامى

البدء و التاريخ، نسوى

البرهان، بحراني

التاج الجامع للأصول، شيخ منصور على ناصف

التاريخ الصغير، بخارى

التبيان فى تفسير القرآن، شيخ طوسى

الترغيب و الترهيب، منذرى

التعريف لمذهب أهل التصوف

التعريفات، جرجانى

التفسير الكبير، فخر رازى

التمهيد فى شرح الموطأ، ابن عبد الله

التنبیه و الرد، سقاف

التنديد لمن عدّ التوحيد، حسن بن على سقاف شافعى

التنقيح، آيت الله خويى رحمه الله

التوحيد، محمد بن عبد الوهاب

التوسل انواعه و احكامه

التوسل و الوسيله

التوصل الى حقيقه التوسل

التوفيق الربانى فى الرد على ابن تيميه

الجامع الصحيح، بخارى

الجامع الصغير، سيوطى

الجنائز

الجنه الدائمه من الفتوى، (گروه فتاوى وهايان)

الجنه و صفه نعيمها

الجواب الصحيح، ابن تيميه

الجواهر الحسان، ثعالبى

الجهاد و السير

الحاوى فى سيره الطحاوى

الحاوى للفتاوى، سيوطى

الحدود الانيقه و التعريفات الدقيقه

الحديقق الثنيه

الحديقق النديه

الحقائق الجليته

الحققيقه الضائعه، معتصم سيد احمد

الحلال و الحرام، دكتور يوسف قرضاوى

الخصائص الكبرى، سيوطى

الخطط، مقرئزى

الدرر السنيه، زينى دحلان

الدرر الكامنه، ابن حجر عسقلانى

الذريه الطاهره، رازى دولابى

الرد على الرافضه، محمد بن عبدالوهاب

الرسائل العشر، شيخ طوسى رحمه الله

الرسائل العلميه، محمد بن عبدالوهاب

الرسائل الغماريه، عبدالله غفارى

الروائح الزكيه

الروح، ابن قيم

الروض الفائق،

ص: ٦٤٤

الرياض النضره، محب الدين طبرى

السلفيه الوهابيه، حسن بن على سقاف

السلفيه بين اهل السنه و الاماميه، روحانى

السلفيه مرحله زمينه، بوطى

السلفيه و دعوه الشيخ محمّد بن عبدالوهاب

السلفيه و قضايا العصر، دكتور زيندى

السنن الكبرى، بيهقى

السنه، بغوى

السنه، ابن ابى عاصم

السنه المفترى عليها، سالم بهنساوى

السيره الحلييه، حلبى

السيره النبويه، ابن كثير

السيره النبويه، ابن هشام

السؤال على الهاتف، ابن عثيمين

الشفاء، قاضى عياض

الشيخ الغزالى كما عرفته رحله نصف قرن، قرضاوى

الصحوه الاسلاميه

الصحيح المسند من فضائل الصحابه

الصحيح من سيره النبى الأعظم، جعفر مرتضى عاملى

الصله بين التصوف و التشيع، كامل مصطفى شيبى

الصواعق الالهيه، سليمان بن عبدالوهاب

الصواعق المحرقه، ابن حجر هيثمي

الضعفاء الكبير، عقيلي

الطبقات الكبرى، ابن سعد

العروه الوثقى، سيد كاظم يزدي رحمه الله

العقائد السلفيه، آل أبوطامى

العقل و الجهل، امام خمينى

العقيده السلفيه

العقيده الطحاويه، ابو جعفر طحاوى

العقيده للامام احمد بن حنبل

العلو، ذهبى

العين، خليل بن احمد

الغدير، علامه امينى رحمه الله

الفتاوى، ابن تيميه

الفتاوى الحديثيه، ابن حجر مكى

الفتاوى، شلتوت

الفتنه الكبرى، طه حسين

الفتوح، ابن اعثم

الفتوح، ابن اعثم

الفجر الصادق

الفرقان بين الاولياء الرحمن و اولياء الشيطان، ابن تيميه

الفصل، ابن حزم

الفصول المهمه، ابن صباغ مالكي

الفقه على المذاهب الاربعه، جزرى

الفكر السلفى

القاعده الجليله، ابن تيميه

القول الفصل فى حكم الاحتفال بمولد خير الرسل

القول المفيد على كتاب التوحيد، ابن فوزان

الكامل فى التاريخ، ابن اثير

الكامل فى الضعفاء

الكشف عن مناهج الأدله، ابن رشد

الكفايه، خطيب بغدادى

اللاالى المصنوعه فى الاحاديث الموضوعه، سيوطى

اللباس

اللجنه الدائمه للبحوث العلميه و الافتاء، مفتيان وهابى

المبسوط، سرخسى

المجروحين، ابن حبان

المجروحين، ابن حبان

ص: ٦٤٥

المجموع، نووى

المحاسن و المساوى، بيهقى

المحلّى، ابن حزم

المحيط بالتكليف

المختاره، ضياء مقدسى

المخططات الاستعماريه لمكافحه الاسلام

المدخل، ابن الحاج

المدخل الى دراسه علم الكلام، حسن محمود شافعى

المدونه الكبرى، مالك بن انس و ابن رشد

المذاهب الاسلاميه، محمّد ابوزهره

المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى

المصنّف، ابن ابى شيبه

المصنّف، عبدالرزاق

المطالب العاليه، رازى

المعارف، ابن قتيبه

المعجم الأوسط، بيهقى

المعجم الاوسط، طبرانى

المعجم الصغير، طبرانى

المعجم الكبير، طبرانى

المعرفه و التاريخ

المغازى، واقدى

المغنى، ذهبى

المغنى عن حمل الأسفار، عراقى

المغنى، قاضى عبدالجبار معتزلى

المقالات السنيه، حبشى

الملل و النحل، شهرستانى

المنار، سيد رشيد رضا

المناقب، خوارزمى

المنتظم، ابن الجوزى

المنتقى من فتاوى الشيخ صالح بن فوزان

المنتقى من فتاوى بن باز

المنهاج، نووى

المنهج الجديد و الصحيح فى الحوار مع الوهابيين، دكتور سيد عصام

المنهل الصافى و المستوفى بعد الوافى

المواقف، قاضى ايجى

المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه، قسطلانى

الموضوعات، ابن الجوزى

المهذب، شيرازى

النبراس، ميرداماد

النكت البديعات



النكت على كتاب ابن صلاح، ابن حجر

النهايه، ابن اثير

النهج الأحمد، عليمى

الوافى بالوفيات، صفدى

الوصيه الكبرى، ابن تيميه

الهديه السنيه، ابن تيميه

اليواقيت و الجواهر، شعرانى

امالى، شيخ صدوق

انتصار الحق

انساب الاشراف، بلاذرى

انوار التنزيل، بيضاوى

اوائل المقالات، شيخ مفيد رحمه الله

اهل البيت عليهم السلام، توفيق ابو علم

اهوال القبور، ابن رجب حنبلى

أعمده الاستعمار، خيرى حماد

أنوار الملكوت، علامه حلى رحمه الله

ص: ٤٤٤

ب

بحار الأنوار، علامه مجلسى

بدائع الصنائع، كاشانى

بلوغ المأمول فى الاحتفاء و الاحتقال بمولد الرسول صلى الله عليه وآله، عيسى حميرى

بيان تلييس الجهميه

بيعه على بن ابى طالب، حسن فرحان مالكى

بين الشيعة و السنه

ت

تاج العروس، زبيدى

تاريخ آل سعود

تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون

تاريخ ابن خلكان، ابن خلكان

تاريخ ابن عساكر، ابن عساكر

تاريخ ابن عساكر، ترجمه امام على عليه السلام

تاريخ ابن كثير، ابن كثير

تاريخ ابى الفداء، ابى الفداء

تاريخ الاسلام، ذهبى

تاريخ البخارى (الكبير)، بخارى

تاريخ التشريع الاسلامى، سيد محمد تقى حكيم رحمه الله

تاريخ الخلفاء، سيوطى

تاریخ الخميس، دیار بکری

تاریخ العرب

تاریخ المدینه المنوره، ابن شیه

تاریخ المذاهب، ابی زهره

تاریخ المذاهب الاسلامیه

تاریخ المملکة العربیه السعودیه

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی

تاریخچه نقد و بررسی و هابیه

تاریخ طبری، طبری

تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی

تاریخ نجد، آلوسی

تاریخ نجد، عبدالله فیلبی

تاریخ و هابیان

تاریخ یعقوبی، یعقوبی

تأویلات اهل السنه

تبرک الصحابه بآثار الرسول صلی الله علیه وآله

تمه المختصر

تجارب الأمم، ابن مسکویه رازی

تحذیر المساجد من اتخاذ القبور مساجد، البانی

تحفه الاحوذی، مبار کفوری

تحفه المرید، با جوری

تذکره الحفاظ، ذهبی

تذکره الخواص، سبط بن جوزی

تذکره الموضوعات، فتنی

ترتیب العین، خلیل بن احمد

ترجمه امام الحسن علیه السلام از تاریخ دمشق، ابن عساکر

ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ابن عساکر

تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید رحمه الله

تطهیر الاعتقاد، صنعانی

تفسیر ابن تیمیه، ابن تیمیه

تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر

تفسیر ابی السعود، ابی السعود

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی

تفسیر خازن

تفسیر روح المعانی، آلوسی

تفسیر سوره نور، ابن تیمیه

تفسیر طبری

ص: ۶۴۷

تفسیر فخر رازی

تفسیر قرطبی

تفسیر قمی

تفسیر کشاف، زمخشری

تفسیر مراغی

تفسیر نسائی

تفسیر نسفی

تفسیر نیشابوری در حاشیه جامع البیان طبری

تقریب التهذیب، ابن حجر

تکمله السیف الصقیل

تلخیص الحبیر

تناقضات الألبانی الواضحات، حسن بن علی سقاف شافعی

توحید، شیخ صدوق

تهذیب الاحکام، شیخ طوسی رحمه الله

تهذیب التهذیب، ابن حجر

تهذیب الکمال، مزّی

تهذیب اللغه، الازهری

تهذیب خصائص الامام علی علیه السلام

ج

جامع الاصول، ابن اثیر

جامع البيان، طبرى

جامع العلوم والحكم، ابن رجب حنبلى

جامع المقاصد، تفتازانى

جريدة ام القرى

جزيره العرب فى القرن العشرين

جواهر العقدين، سمهودى شافعى

جواهر الفقه، قاضى

ح

حادى الارواح الى بلاد الأرواح، ابن قيم جوزيه

حاشيه شيخ زاده بر تفسير بيضاوى، شيخ زاده

حاشيه عون المعبود، ابن تيم جوزيه

حاشيه الايضاح على المناسك

حقيقه التوسل و الوسيله، موسى محمّد على

حليه الاولياء، ابن نعيم اصفهانى

خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائى

خطط الشام، محمّد كرد على

د

دائره المعارف الاسلاميه، بسطانى

داعيه و ليس نبياً، حسن بن فرحان مالكى

دراسات اللبيب فى الاسوه الحسنه بالحبيب

درّ المنثور، سيوطي

درء تعارض العقل و النقل، ابن تيميه

دعوه التقريب بين الاديان، دكتور قفاري

دفع شبهه التشبيه، ابن الجوزي

دفع شبهه من شبهه و تمرّد

دليل الأخطاء

ديوان الضعفاء

ديوان الضعفاء و المتروكين

ذ

ذخائر العقبي، محب الدين طبري

ذكريات لا مذكرات، عمر تلمساني

ذيل الروضتين

ذيل الموضوعات

ر

رأس الحسين عليه السلام، ابن تيميه

ربيع الابرار، زمخشري

رجال كشي، كشي

ص: ٦٤٨

رحله ابن بطوطه

رحله ابن جبیر

ردّ المختار علی الدرّ المختار

ردود علی شبهات السلفیه، شیخ دیرثوی

رسائل الهدیه السّتیّه

رسائل جاحظ، جاحظ

رسائل کرکی

رساله زیاره القبور، ابن تیمیه

رساله التقرب

رساله الهدیه السّتیّه

روح البیان، بروسیوی

روح المعانی، الوسی

روضه المحتاجین لمعرفة قواعد الدین

روضه الواعظین، فتال نیشابوری

ز

زیارت جامعه کبیره

زیاره القبور، علامه بدر الدین حوثی

س

سبل السلام، صنعانی

سرّ تأخّر العرب، محمّد غزالی



سلسله الاحاديث الصحيحه، البانى

سلسله الاحاديث الضعيفه، البانى

سنن ابن ماجه

سنن ابى داود

سنن بيهقى

سنن ترمذى

سنن دارقطنى

سنن دارمى

سنن نسائى

سير اعلام النبلاء، ذهبى

سيره ابن هشام، ابن هشام

سيف الجبر المسلول على الأعداء، شاه فضل رسول قادرى

سؤالات البرقانى

سؤال فى يزيد و معاويه، ابن تيميه

ش

شذرات الذهب، ابن عماد حنبلى

شرح ابن ابى الحديد

شرح ابن علان بر كتاب امالى الأذكار

شرح الاصول الخمسه، قاضى عبدالجبار

شرح السنه، بر بهارى

شرح الشفاء، خفاجي

شرح المقاصد، تفتازاني

شرح المواهب اللدنيّه

شرح المهذب (المجموع)، نووي

شرح تجريد، قوشچي حنفي

شرح جامع الصغير، مناوي

شرح صحيح مسلم، نووي

شرح عقائد نسفيه، تفتازاني

شعب الايمان، بيهقي.

شفاء السقام، قاضي سبكي

شفاء الصدور بشرح حال الموتى و القبور، سيوطي

شيعه شناسي و پاسخ به شبهات، رضواني

ص

صالح الاخوان

صاح اللغه، جوهرى

صحيح ابن حبان، ابن حبان

صحيح الجامع الصغير، الباني

ص: ٦٤٩

صحیح بخاری، بخاری

صحیح ترمذی، ترمذی

صحیح سنن ابن ماجه، ناصرالدين البانى

صحیح سنن ترمذی، البانى

صحیح صفه صلاه النبى صلى الله عليه وآله، حسن بن على سقاف

صحیح مسلم با شرح نووى، نووى

صريح البيان، شيخ عبداللہ حبشى

صفه الصفوه، ابن جوزى

صلح الأخوان، خالدى

ضحى الاسلام، احمد امين

طبقات ابن سعد

طبقات الحنابلہ، ابى يعلى موصلى

طبقات الشافعيه، سبكي

طبقات الكبرى، ابن سعد

طبقات المدلسين، ابن حجر

ع

عبد اللہ بن سبأ، عسکرى

عقد الفريد، ابن عبد ربّه

عقيدہ السلف و اصحاب الحديث، صابونى

علل الحديث،، ترمذی

علی و بنوه، طه حسین

عمده القاری، قاضی عینی

عنوان المجد فی تاریخ نجد

عیون الاخبار، ابن قتیبه

**ف**

فتاوی ابن عثیمین

فتاوی اسلامیہ

فتاوی الالبانی، البانی

فتاوی التعزیه

فتاوی شیخ الاسلام عزالدین بن عبد السلام

فتاوی منار الاسلام

فتاوی نور علی الدرب

فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، عسقلانی

فتح القدیر، شوکانی

فتح المجید بشرح عقیدہ التوحید

فتنہ الوہابیہ، حلبی

فجر الاسلام، احمد امین

فرقان القرآن، عزامی

فرقان القرآن، قضاعی

فصل المقال، ابن رشد

فضائل الصحابه، احمد بن حنبل

فضائل القرآن

فضل الاعتزال و طبقات المعتزله

فقه السنّه، سيّد سابق

فقه القرآن، شيخ محمّد يزدي

فيض القدير، مناوي

في عقائد الإسلام، از رسائل شيخ محمّد بن عبد الوهاب

ق

قاموس المحيط، فيروز آبادي

قانون الموضوعات

قواعد المرام، ابن ميثم بحراني

ي

كامل ابن اثير

كامل سليمان، حسن بن علي عليهما السلام

كتب و رسائل و فتاوى ابن تيميه في العقيدة

كشاف القناع

كشف الارتباب، سيّد محسن امين عاملي

كشف الشبهات، محمّد بن عبد الوهاب

ص: ٦٥٠

كشف الظنون، حاجي خليفه

كشف الغطاء، كاشف الغطاء رحمه الله

كشف المراد، علامه حلّي رحمه الله

كفايه الطالب، گنجی هندی

كنز العمال، متقی هندی

كنز الفوائد، كراجکی

كنوز الحقائق، مناوی

ل

لسان العرب، ابن منظور

لسان الميزان، ذهبي

لعلك تضحك

لفظ الآلي

لقاء الباب المفتوح

ليس من الاسلام، محمد غزالي

م

ماضي النجف و حاضرها، آل محبوبه

مجلة السياسه الكويتيه

مجلة العالم الاسلامي

مجلة رساله الثقلين

مجلة ميقات به نقل از روزنامه عكاظ

مجلّه البحوث الاسلاميه

مجلّه الدعوه

مجمع الأنهر فى شرح ملتقى الأبحر، داماد فندى

مجمع البحرين، طريحي

مجمع البيان، طبرسى رحمه الله

مجمع الزوائد، هيثمى

مجمع فتاوى و رسائل ابن عثيمين

مجموع الفتاوى، ابن عثيمين

مجموع فتاوا، ابن تيميه

مجموع فتاوى، بن باز

مجموع فتاوى و رسائل، ابن عثيمين

مجموع فتاوى و مقالات متنوعه، شيخ بن باز

مجموعه آثار، شهيد مطهرى رحمه الله

مجموعه الرسائل الكبرى، ابن تيميه

مجموعه الرسائل و المسائل

محاسن التأويل، قاسمى

مخالفه الوهابيه للقرآن و السنّه، عمر السلام

مختصر التحفه، آلوسى

مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور

مختصر تفسير ابن كثير، صابونى

مذاكرات حاييم و ايزمن اولين رئيس وزراء

مروج الذهب، مسعودى

مستدرک حاکم، حاکم نيشابورى

مسند ابى يعلى، ابو يعلى

مسند احمد، احمد بن حنبل

مسند بزار

مسند طيالسى

مسند على عليه السلام

مشارك الأنوار

مشكل الآثار، طحاوى

معالم العلماء، ابن شهر آشوب

معجم رجال الحديث، آيت الله خويى رحمه الله

معجم مقاييس اللغة، ابن فارس

مع رجال الفكر فى القاهرة، سيد مرتضى رضوى

مغنى المحتاج، نووى

مفاتيح الغيب، فخر رازى

مفردات راغب، راغب اصفهانى

مقالات الاسلاميين، اشعرى

مقالات الكوثرى

مقتل ابى مخنف



مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي

مقدمه ابن خلدون

مقدمه ارغام المبتدع الغيبي بجواز التوسل بالنبي، غماري

من اسرار القرآن، مصطفى محمود

مناظرات في الامامه، شيخ عبداللّه الحسن

مناقب الشافعي، رازي

مناقب خوارزمي

منتخب كنز العمال در حاشيه مسند احمد بن حنبل

منتهى المطلب، علامه حلي رحمه الله

منهاج السنه، ابن تيميه

منهاج القاصدين، ابن قدامه

منهج الرشاد

موارد الضمان الى زوائد ابن حبان

موافقه صحيح المنقول لصريح المعقول، ابن تيميه

مورد الصادى في مولد الهادى

موضح اوهام الجمع و التفريق، خطيب بغدادى

موطأ، مالك

ميزان الاعتدال، ذهبي

ن

نحو انقاذ التاريخ الاسلامي، حسن بن فرحان مالكي

نسب قریش

نصب الرايه، ذيلعى

نصيحتى لإخواننا النجديين

نظرات فى الكتب الخالده، دكتور حامد حفى داود

نظم درر السمطين، زرندى

نور على الدرب

نهايه ابن اثير

نهايه الارب، نوبرى

نيل الأوطار، شوكانى

و

و جاء دور المجوس

وسائل الشيعه. شيخ حرّ عاملى رحمه الله

وسيله المآل، حضر مى

وفاء الوفاء، سمهودى

وفيات الاعيان، ابن خلكان

وكيع، اخبارالقضاء

وهاييت، مبانى فكرى و كارنامه عملى، آيت الله سبحانى

ه

هموم داعيه، محمّد غزالى

ى

ينابيع الموده، قندورزی

ص: ۶۵۱













































































بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

